

فرهنگ ضرب المثل های

فارسی به چینی

و
اصطلاحات چینی به فارسی



波斯语汉语谚语
汉语波斯语成语

词典

北京大学 曾延生 编



 商务印书馆

波斯语汉语谚语
汉语波斯语成语 词典

فرهنگ ضرب المثل های
فارسی به چینی
اصطلاحات چینی به فارسی

曾延生 编

赛·贾·夏希迪博士(伊朗) 审定
古·礼·苏托德博士(伊朗)

商 务 印 书 馆

2003年·北京

图书在版编目(CIP)数据

波斯语汉语谚语 汉语波斯语成语词典 / 曾延生编.
北京:商务印书馆,2003
ISBN 7-100-03749-2

I. 波... II. 曾... III. ①谚语-对照词典-波斯语、汉语②成语词典:对照词典-汉语、波斯语
IV. H733.3-61

中国版本图书馆 CIP 数据核字(2003)第 020180 号

所有权利保留。
未经许可,不得以任何方式使用。

BŌ SĪ YŪ HÀNYŪ YÀN YŪ
HÀN YŪ BŌ SĪ YŪ CHÉNGYŪ CÍDIǎN

波斯语汉语谚语
汉语波斯语成语 词典

曾延生 编

商务印书馆出版

(北京王府井大街36号 邮政编码 100710)

商务印书馆发行

北京冠中印刷厂印刷

ISBN 7-100-03749-2/H·948

2003年5月第1版

开本 850×1168 1/32

2003年5月北京第1次印刷

印张 11 1/4

定价: 22.00 元

目 录

مطالب فهرست

- 编者的话 سخن از مؤلف (1)
- 词典正文 متن فرهنگ (1—360)
- ①波汉谚语部分 (1—152)
بخش ضرب‌المثل های فاسی به چینی
- ②汉波成语部分 (153—343)
بخش اصطلاحات چینی به فارسی
- 条目首字拼音索引 (344—350)
فهرست مخصوص پیدایش اصطلاحات چینی بوسیله آوانویسی (پین ین)
- 条目首字偏旁部索引 (351—360)
فهرست مخصوص پیدایش اصطلاحات چینی بوسیله ریشه کلمه

编者的话

在参加编写《波斯语汉语词典》和《汉语波斯语词典》过程中，我注意到在波斯语中有大量的谚语和成语。它们是波斯语言宝库中的精品。可惜我未能有机会将它们系统地收入上述两部词典中去。因此，很有必要收集波斯谚语中的精华部分并为从事波斯语工作的中国读者编写一部实用的波斯语谚语词典。我们知道，大部分波斯谚语源于古今的波斯文学名篇和伊朗民间故事和传说。它们正确反映了不同历史时期流行于伊朗人民中特有的精神、思想、理念、信仰和风俗习惯，是生活在伊朗高原这片广大土地上人民的文化和文明的结晶。熟悉波斯谚语不仅有助于对伊朗文化的进一步了解，同时也能提高学习波斯语的水平和对波斯语的欣赏和表达能力，从而促进和加深中伊两国人民的相互了解和友好感情。

波斯语属世界上比较古老语言之一。虽近一千年来，经多次外族入侵，但这个语言基本上保持了其原有的形式，从词汇、语法和句型等方面来看，没有发生根本性的变化。因此，大部分波斯谚语，不管新旧，仍然有较强的生命力。文学家在写作中，老百姓在日常谈话中，仍然使用这些谚语，而且经常挂在嘴边，以求说话幽默生动。闻者不仅因此很快领悟说话人的意图，而且同时还能得到语言上的文学享受，从而使谈话的双方在思想感情上很快达到融洽一致。因此，编写这样一部词典对中国学习和使用波斯语言、了解波斯文学的读者来说是具有现实意义的。

在伊朗社会中有一些特殊的事物和现象对中国读者来说是陌生的，而相当一部分波斯谚语就是围绕着这些事物和现象产生的。例如：伊朗人认可的自然界中的四大元素（土、水、大气和火）。通过用这些特殊事物构成的谚语，人们可以了解到伊朗人的想事方式和思想方法，从而去学习和比较中伊两国人民思想方法的异同，达到加深存在于他们之间共同生活感受的目的。

众所周知,各国的许多谚语能在不同程度上表明一些哲理,都在宣扬和表达劝诫性的伦理道德。诚然,各国的伦理道德的标准并不完全相同,但基本上都是劝人为善,劝人积极向上。波斯谚语也是如此。它在近一千年中曾对伊朗人的思想、言论和行动产生过很大的正面教育影响。学习和了解波斯谚语对中国读者来说是有益的,尤其它们对净化人们的灵魂和选择正确的人生道路常起主导作用。

本词典收入常用波斯谚语四千多条。按内容可分为三大类。第一类是精选的波斯谚语,其特征是言简意赅,通过日常生活中的具体事例说明带有普遍意义的生活道理。这些语句大多脍炙人口,含意深刻,家喻户晓。例如:一只手拿不起两个西瓜(比喻做事不能贪多);麝香的香味是藏不住的(比喻美德最终会家喻户晓);对馈赠的马不嫌牙口老(比喻对赠品不应挑剔好坏)。第二类是谚语式的词语。上述的第一类谚语常以完整的句子形式出现,而第二类是小于句子形式的语言单位,却具有谚语所包含的各种劝诫性内容。在语法上常以不定式或短语形式出现,它的特点是往往超出字面的意思,而同样可以从中引申出深刻和普遍的含义。例如:从哈里发的口袋里掏钱(比喻慷他人之慨);倒贩茴香到基尔曼(比喻做徒劳无益的事)注:基尔曼盛产茴香;池中无鱼,青蛙称大王(汉谚:山中无虎猴为王)。第三类是名人语录。众多波斯语言和文学大师在伊朗深受人们的爱戴。他们在自己优美的诗句中从各人不同角度和立场出发,表达了他们对世界、万物和人生道路的思索、理解与看法。相当多的波斯谚语源于这些大师的语录。例如:亚当子孙亲如手足,造物之初本无区分~萨迪;乘坐破船出航胜过干活鲁莽~菲尔多西;一块木头既可做绞架,也可做布道坛(比喻一树之果有酸有甜)~玛努·契哈里;过去他人种树,我们吃果,现在轮到我们种树,他人吃果了(汉谚:前人种树后人乘凉)~萨迪。

* * *

本词典第二部分收集了近 7000 条汉语成语,它们大多由四个汉字组成。翻译这些简洁精辟的定型词组对翻译工作者来说并不是一件容易的事情。编者在伊朗学者的密切配合下对原来收入在《汉语波斯语词典》中的 4000 多词条加以润色修改,另外又添加了 2000 多新的词条,其中包括了一些常用的俗语、谚语、歇后语和固定词语,想必基本上能满足一般翻译

工作者的要求。

值得提出的一点是编者在编写这部词典时得到了德黑兰大学校方领导和伊朗驻华大使馆文化处的大力支持,尤其是德黑兰大学两位教授,伊朗德胡达大词典编纂所所长(北大名誉博士)夏希迪博士和副所长苏托德博士精心指导编者,对词典的内容提出许多宝贵的改进意见,编者在这里对伊朗各方面给予的支持和鼓励表示由衷的感谢。

另外,中国电力设备总公司(China National Electric Equipment Corp.)为词典排印提供了宝贵的资助,为词典的出版发行提供了必要的条件。编者也在此谨表鸣谢。

曾延生

2001年夏

سخنی از مؤلف

پس از مشارکت در تألیف "فرهنگ فارسی به چینی" و "فرهنگ چینی به فارسی" متوجه شدم که در زبان فارسی تعداد زیادی از ضرب‌المثل‌هایی وجود دارد که گنجینه زبانی ایران زمین است و متأسفانه توفیقی دست نداده است که آنها را در این دو فرهنگ بگنجانیم. بنابراین جمع‌آوری ضرب‌المثل‌های منتخب فارسی و تدوین و تألیف يك فرهنگ ضرب‌المثل‌ها برای غیر فارسی‌زبانان لازم به نظر رسید. بر هیچ کس پوشیده نیست که ضرب‌المثل‌های فارسی از متون کهن و معاصر ادب فارسی و فولکلورهای ایرانی سرچشمه گرفته و مظهر و نماینده روح، افکار، عقاید و رسوم و عادات ملت ایران در دوره‌های مختلف تاریخی می‌باشد و عصاره و چکیده فرهنگ و تمدن مردم سرزمین پهناور ایران است. بررسی و مطالعه امثال فارسی که به عقیده اینجانب متضمن ضرب‌المثل‌ها، تعبیرات مثلی و گفته‌های معروف هستند، نه تنها به آشنائی با فرهنگ و تمدن ایران بلکه به بالا بردن سطح آموزش زبان و ادبیات فارسی و ارتقاء قدرت بیانگری و برخوردارگی از لذت ادبی آنها هم کمک می‌کند. از این رهگذر احساسات مشترک و تفاهم بین این دو ملت بزرگ بیشتر ایجاد می‌گردد و روابط دوستانه آنها بیش از پیش توسعه و گسترش می‌یابد.

انگیزه دیگر مؤلف اینست که زبان فارسی اگر چه یکی از زبان‌های باستانی شرقی به شمار می‌رود ولی از هزار سال تا امروز تقریباً به يك حالت باقی مانده است در حالیکه زبان چینی یا زبان‌های دیگر جهان دستخوش تغییرات فاحشی شده است. مثلاً زبان فردوسی یا زبان سعدی و حافظ با زبان امروز زیاد تفاوت نمی‌کند. از این جهت در فارسی امروز بیشتر ضرب‌المثل‌ها چه قدیم و چه جدید همه بمصرف روز می‌رسد. ادیبان هنگام نگارش یا عامه مردم ایران در گفتگوی روزمره شان به آنها استناد کرده و آنها را زنده بکار می‌برند و اغلب در لابلای صحبت‌هایشان مثل‌های فارسی را بر زبان می‌رانند و شنونده به سهولت به مقصود گوینده پی می‌برد و ضمناً از آنها لذت ادبی هم می‌برد و در نتیجه هم فکری و هم نظری ایجاد می‌گردد. در اینجا می‌توان مشاهده کرد که ضرب‌المثل‌ها در ایجاد تفاهم و شناخت همدیگر چه نقش معجزه‌آمیزی ایفاء می‌کنند. پس، تألیف چنین فرهنگی برای دانشجویان زبان و ادبیات فارسی یا چینی‌های فارسی‌دان دارای اهمیت عملی می‌باشد.

دلیل دیگری که اینجانب را به تألیف این فرهنگ برانگیخته اینست که دانشجویان و مترجمین چینی فارسی‌دان شاید با برخی از کیفیت‌های قدیم ایران که بسیاری از ضرب‌المثل‌های فارسی بر محور آنها می‌گردند چندان آشنائی نداشته باشند، مثلاً عناصر چهارگانه طبیعی (خاک، آب، هوا و آتش) و موضوعات دیگر که هر کدام از آنها در مقام خود ارزش و جلوه خاصی پیدا می‌کند. یکی از منظوره‌های اصلی اینجانب از این فرهنگ شناساندن این موضوعات به افراد چینی است تا آنها قادر باشند از طرز فکر ایرانی در لباس ضرب‌المثل‌ها آگاهی یابند و سپس اقدام به مطالعه و مقایسه طرز

فکر ایرانی با طرز فکر چینی بنمایند و بدین وسیله احساسات مشترک و همدلی موجود در میان این دو ملت را بیشتر بدست بیاورند. چه کسی هست که از مقایسه ضرب‌المثل های این دو زبان و کشف معانی و زیبایی آن و تشابه لفظی آنها لذت ادبی نبرد؟ در اینجا نکته‌ای را باید ذکر کرد و آن اینست که در هر مثل چه فارسی و چه چینی و یا داستانی که موجب پیدایش آن می‌گردد فلسفه و حکمتی نهفته است. هر حکمتی اصولاً جنبه اخلاقی دارد. گرچه معیارها و موازین اخلاقی هر کشور با کشورهای دیگر متفاوت است، معذالک اکثر حکمت‌ها جنبه اخلاقی مثبت دارد و انسان را به احسان و نیکوکاری تشویق و ترغیب می‌نماید و در پندار و گفتار او تأثیراتی باقی می‌گذارد. بدین سبب دانستن ضرب‌المثل‌های آموزنده فارسی برای خوانندگان عزیز این فرهنگ مفید و سودمند است و در تصفیة روحیه آنها و انتخاب راه صحیح و ثواب زندگی شان یاری می‌کند.

این بود انگیزه‌های اینجانب برای تألیف فرهنگ ضرب‌المثل‌های فارسی به چینی. جهت رسیدن به آرمان فوق‌بهترین راه این بود که کلیه متون و فرهنگ‌های ضرب‌المثل‌های موجود مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد و همه امثال به کار رفته استخراج گردد و از جهت رعایت تقدم و تأخر تألیف مراجع و طبق کثرت کار برد آنها و برحسب ذوق و سلیقه خود و در نهایت با شواهد لازم به صورت یک فرهنگ موضوعی تدوین شود. طبیعی است چنین کاری از عهده یک فرد خارج بود. بنابراین برای اینجانب با نیروی جسمی اندک و انرژی روحی محدود که خاصیت حیات آدمی است، بهترین و عملی‌ترین راه همین بود که "امثال و حکم" تألیف دهخدا را منبع عمده استاد قرار دادم، سپس به "فرهنگ معین" و "فرهنگ ضرب‌المثل‌های فارسی و انگلیسی" تألیف حسین مراجعه کردم، ضرب‌المثل‌های رایج یا نسبتاً رایج را برگزیدم و در این فرهنگ درج کردم. یقین دارم خوانندگان موشکاف بتوانند دریابند فلان ضرب‌المثل از کدام منبع برگرفته شده است.

معرفی مختصر مطالب فرهنگ ضرب‌المثل‌ها:

الف — بخش اول، منتخب ضرب‌المثل‌ها است. مقصود از "ضرب‌المثل" (Proverb) از لحاظ این فرهنگ عباراتی است که اصولاً به صورت "جمله کامل" ادا می‌شود و از لحاظ معنی مفید و مختصر است و ویژگی آن اینست که گوینده با ذکر اشیاء و پدیده‌های زندگی روزمره حکمتی بیان می‌نماید که معنی اخلاقی آن عمومیت پیدا می‌کند. اکثر ضرب‌المثل‌ها جنبه آموزنده دارد و تا حدی فکر انسان را راهنمایی می‌کند. چند مثل را در زیر می‌آورم:

اسب و خر را یکجا بندند اگر همبو نشوند همخو می‌شوند/ مار گزیده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد/ با یک دست دو هندوانه نمی‌توان برداشت/ بوی مشک پنهان نمی‌ماند/ آنچه بخود نپسندی به دیگران مپسند/ اسب پیشکشی را به دندان‌ش نگاه نمی‌کنند/ از حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی‌شود/ جوانمرد کسی است که نمی‌گوید و می‌کند/ کسی که گل می‌خواهد باید منت خار را بکشد.

ب — بخش دوم، تعبیّرات مثلی است. مقصود از "تعبیّرات مثلی" (Proverbial Expressions) از لحاظ این کتاب عباراتی است که واحد لفظی آن کوچکتر از ضرب‌المثل فوق‌الذکر است و معمولاً به صورت مصدر (Infinitive) یا ترکیب (Phrase) بیان می‌شود و مانند ضرب‌المثل، معنی اخلاقی و آموزنده در آن نهفته است ولی با اصطلاحات

(Idioms) مانند "به یاری کسی شتافتن" یا "سییل کسی را چرب کردن" و یا "عرق کسی را درآوردن" فرق اساسی دارد و در این فرهنگ ضرب‌المثل‌ها شامل نخواهد بود. حالا چند نمونه را در زیر می‌آورم:

آهوی ناگرفته بخشیدن / زیره به کرمان بردن / از کیسه خلیفه بخشیدن / آهن سرد کوبیدن / استخوان لای زخم گذاشتن / از ران خود کباب خوردن / به يك کرشمه دو کار کردن / در کشتی نشستن و با ناخدا جنگیدن / يك کلاغ را چهل کلاغ کردن — نمونه های بالا به صورت مصدر بیان می‌گردد. آسمان و ریسمان / بی زر بی پر / اوزوم و انگور / این گوی و این میدان / هم خرما و هم خدا — نمونه های بالا بصورت عبارت و ترکیب ادا می‌شود.

پ — بخش سوم ، گفته های معروف (Quotations) است . پوشیده نیست که در زبان فارسی گفته های معروف شخصیت های بزرگ ادبی بخش مهمی از ضرب‌المثل های فارسی را تشکیل می دهد. این ویژگی در زبان های دیگر هم پیدا می شود . در این فرهنگ ، عبارات شاعران و ادیبان فارسی درجه يك مانند فردوسی ، سعدی ، حافظ ، نظامی ، مولوی وغيره به عنوان ضرب‌المثل نقل شده است . هر کدام از این شاعران و ادیبان در عبارات خود نسبت به این گیتی ، رویدادهای این جهان یا برخوردهای خود به زندگی بشر ، تأمل ها ، دركها و نظریه های خود را بیان کرده‌است. چون مردم ایران اظهارات آنها را پذیرفته‌اند ، بامروز زمان زیانزد عامه مردم شده و جزو ضرب‌المثل های فارسی گردیده و به حصه‌ای از گنجینه ادبی ملت ایران تبدیل شده است. چند نمونه آن در زیر ذکر می‌شود:

جز از بد نباشد مکافات بد[فردوسی]/چنین است رسم سرای درشت گهی پشت بر زین گهی زین به پشت [فردوسی]/ بکشتی ویران گذشتن برآب به آید که در کار کردن شتاب [فردوسی]/ جور استاد به ز مهر پدر[سعدی]/دیگران کاشتند ما خوردیم ما می‌کارم دیگران بخورند[سعدی]/از پی هر گریه آخر خنده ایست[مولوی]/چون قضا آید طیب ابله شود[مولوی]/بُعد منزل نبود در سفر روحانی[حافظ]/دارو پس مرگ کی کند سود[نظامی]/فراوان خزینه فراوان غم است[نظامی]

* * *

یکی از مشکلات در ترجمه متون کهن و معاصر ادب چینی اصطلاحات (Idioms) است. اصطلاحات چینی بخش مهمی از ساختمان زبان چینی است و گنجینه ذی‌قیمت آن می‌باشد. کثرت کاربردش برای مترجمی خام دست دردسر بزرگی ایجاد می‌کند. چنانچه او بر معانی بعضی از اصطلاحات مشکل و غامض مسلط نباشد، بلافاصله دچار سردرگمی میشود یا با تعبیر نادرست ، غلط ترجمه می‌کند . بطور خلاصه اصطلاحات چینی دارای سه ویژگی زیر است:

۱- هر اصطلاح چینی مأخذ یا اشاره تاریخی یا داستانی دارد که موجب پیدایش آن گردیده . حتی اهل قلم در بکار بردن آن هم باید بسیار دقت کند و هنگام برخورد با اصطلاحات ناشناخته یا غیر متداول باید به فرهنگ مخصوص اصطلاحات مراجعه کند و به معانی دقیق قدیمی یا معاصر آن پی ببرد و فقط از این طریق است که می‌توان از لغزش احتمالی اجتناب کرد.

۲- اکثر اصطلاحات چینی از چهار هیروگلیف (یا کلمه) چینی تشکیل می‌شود . می‌توان تصور کرد که وقتی يك مفهوم کامل در چهار چوب چهار کلمه بیان می‌گردد ، واژه پردازی آن باید تا چه حد فشرده و مفید و مختصر باشد. این نشان دهنده

کیفیت های شاخصی اصطلاحات چینی است.

۳ - فراوانی و کثرت کار برد اصطلاحات چینی هم تعجب آور است. می گویند که تعداد اصطلاحات چینی از هفده هزار تا دویست هزار می باشد اما متداول آن به هفت هزار می رسد. از طرف دیگر در هر مقاله چینی اصطلاحات کمابیش بکار می رود و آسان یا مشکل مورد استعمال قرار می گیرد. بنابراین می توانیم به این نتیجه برسیم که تسلط بر اصطلاحات چینی از شرط های لازم جهت فراگیری زبان چینی است.

در "فرهنگ چینی به فارسی" چاپ اول تقریباً پنج هزار مدخل مربوط به اصطلاحات چینی ثبت گردیده است. در این فرهنگ دو هزار مدخل دیگر بر آن افزوده شده و این افزایش بطور کلی می تواند نیازمندی خوانندگان فرهنگ را برآورده بسازد و در ضمن هم سعی شده است که در ترجمه همه اصطلاحات درج شده در آن فرهنگ تجدید نظر شود و یقین است کیفیت زبانی آن بهتر می شود.

در پایان ، از مقامات دانشگاه تهران و رایزنی سفارت جمهوری اسلامی ایران در پکن سپاس می گزارم که به اینجانب یاری معنوی و مادی کرده و وسایل چاپ این فرهنگ را فراهم کرده اند و مخصوصاً از جناب آقای دکتر سید جعفر شهیدی ریاست مؤسسه لغتنامه دهخدا و جناب آقای دکتر غلام رضا ستوده معاونت مؤسسه لغتنامه دهخدا تشکر می کنم که کار ویراستاری فرهنگ را با حوصله و خوشروئی بسیار به پایان برده و از راهنمایی و اظهار نظر علمی دریغ نورزیده اند.

از طرف چین ، نگارنده از شرکت تجهیزات برقی ملی چین (China National Electric Equipment Corp.) ممنون می باشد که بموقع سخاوتمندانه در تأمین هزینه ()

حروفچینی فرهنگ کمک کرده است.

پروفسور زین یان شن
پکن تابستان سال ۲۰۰۱

آب برسمان بستن

用绳子堵水一场空。

آب به سوراخ مورچه ریختن

往蚁穴里浇水(比喻人们从某处蜂涌而出)

آب پارسال نان پیرار سال

喝去年的水,吃前年的面包。(比喻食不果腹)

آب پاکی بدست کسی ریختن

向某人泼冷水(比喻断然拒绝某人的要求或给某人令人失望的回答)

آب توبه روی سرکسی ریختن

向某人头上浇悔恨之水(比喻使某人对某事或某行为感到后悔)

آب حیات است داروی تلخ.

良药苦口利于病。

آب حیوان بکشد نیز چو از سرگذرد.

[ایرج]
生命之水要是没过顶,也会使人丧失生命。
~伊拉奇

آب حیوان درون تاریکی است. [سنائی]
生命之水只有在黑暗深处才能找到。(比喻成功要经过千辛万苦后才能得到)

~萨纳依

آب خواه و دست بشوی.

浅尝辄止。

آب خوش از گلویش پائین نرفت.

他从未喝到过甜水。(比喻某人从未过个好日子)

آب در جگر نداشتن

آه در بساط نداشتن 同

آب در کوزه و ما تشنه لبان می گردیم.
水罐里有水,而我们仍口干唇裂地在寻找清水。(比喻幸福就在身边,我们却一无所知,舍近求远)

← یار درخانه و ما گرد جهان می گردیم.

آب آبادانی است.

有水就有人烟。(或:水带来繁荣)

آب از آب تکان نمی خورد.

水面儿纹丝不动。(比喻万籁俱寂)

آب از بنه تیره است.

见 آب از سر چشمه گل آلود است.

آب از دریا بخشیدن

馈赠海水(比喻慷他人之慨)

آب از دستش نمی چکد.

水不会从他手上漏掉。(比喻某人十分吝啬)

آب از دهانش سرازیر شد.

他馋涎欲滴。

آب از سر چشمه گل آلود است.

水从源头就混浊。(比喻某事压根儿就是坏的)

آب از سرش گذشته است.

大水没过了他的头顶。(比喻某人的事业彻底完蛋)

آب انبار شلوغ کوزه بسیار می شکند.

水房乱哄哄,瓦罐易磕碰。(比喻人多手杂反而乱)

آب با/ (به) غربال پمودن

用筛量水。(比喻竹篮子打水一场空)

آب برای من ندارد نان برای تو که دارد.

水对我不算什么,可是它会给你带来面包。
(比喻某件事对甲有利而对乙无利,见注)

注:伊朗凯伽王朝首相穆罕默德·沙阿曾下令在某地挖渠。一天他去视察工程时,工头对他说:“在这里挖渠是白白浪费功夫,因为这里地下没有水。”首相听后说了上述的一句话。

آب به آب می خورد و زور برمی دارد.

水汇合力量大。(比喻团结就是力量)

喻坏事可暂时保密,但最终要暴露)
آب که سر بالا می رود قورباغه شعر / (ابو
عطا) می خواند.

溪水倒流,蛤蟆吟诗。(比喻不学无术者侈
谈高深的学问)

آبشان در يك جو نمی رود.
他们的水不在同一条河道里淌流。(比喻
他们彼此合不来)

آب که از سر گذشت چه يك کله
/ (وجب) (گز) (نی) چه صدکله
/ (وجب) (گز) (نی)

大水没过顶,还管得着水深水浅。

آب که يك جا مانده می گندد.
死水易腐。(比喻人在某处呆得太久会失
去他人的尊敬)

آبگینه به حلب بردن
倒贩玻璃到哈拉颇城。(比喻做徒劳无利
的事,见注)

注:叙利亚哈拉颇城盛产玻璃。

آب نظییده مراد است.
— زیره بکرمان بردن
有人主动为你供水是个吉兆。

آب نمی بیند والا شناگر قابلی است.
若有河水在,游泳准成家。(有时比喻某人
因条件限制无法施展自己的才能或暴露
自己险恶的用心)

آب و آتش جمع نمی شود.
— از غم بی آلتی افسرده است.
水火不相容。

آب و روغن بهم نیامیزد.
油水不相混。

آب و آتش جمع نمی شود.
آب و گاوشان یکی است.

他们喝水和使用牲口不分家。(比喻他们
分享生活中的一切)

آب ها از آسیاب افتاد.
水流过了磨房。(比喻喧闹声过后一切恢
复平静)

آبی از فلان گرم نمی شود.
水靠他是热不起来的。(比喻别指望某人
做任何事情)

آتش از آتش گل می کند.
大火助大火,火势更凶猛。(比喻某人经他

آب در گوش کسی کردن
在某人耳朵里灌水(比喻在交易中蒙蔽某人)
آب در هاون سالدن

白里捣水,白费功夫。

— آب به غربال پیمودن
آب دریا از دهان سنگ کجا گردد پلید ؟
海水岂能被狗嘴玷污?(比喻某人对神
圣之物出言不逊)

آب دربارا به مشت / (کیل) پیمودن
用斗量海水,劳而无功。

— آب به غربال پیمودن
آب را آب کشیدن

用清水漂洗清水(比喻过分讲究卫生;有
洁癖)

آب را از سر بند باید بست. / (آب را
از سر چشمه باید گرفت)

堵水先要堵源头。(比喻要防患于未然)
آب را زیر هفت طبقه زمین می بیند.
他连七层地下的水都看得一清二楚。(比
喻某人眼光异常锐利)

آب را گل آلود می کند مامی بگیرد.
他混水摸鱼。

آب را میل جانب پستی است.
水往低处流。(汉谚:人往高处走,水往低
处流)

آب راه خودش را باز می کند.
水顺流而下。(比喻温顺者常活在人们心
中)

آب رفته بجوی بر نمی گردد. / (نیاید)
覆水难收。(比喻事已成事,无可挽回)

آبرو آب جو نباید کرد.
切莫让自己的名誉扫地。

آب روشنائی است.
水代表光明。(此谚语的意思是:当水罐落
地,水溅满一地时,人们常把它看成是
吉祥的象征)

آب زیر پوست کسی رفتن / (افتادن)
水存在某人皮肤下。(比喻某人病后发福或
发财)

آب زیر کاه
稻草下的水(喻指阴险狡猾的人)

آبستن نهران بود و زادن آشکار
怀胎可以保密,但分娩就尽人皆知了。(比

人会互助。

آدم بد حساب / (بد بده) دو دفعه می دهد.
不按期付款的人付双份钱。(本谚语的意思是:欠债不还者最后除了付清欠款外还得支付他人的诉讼费等等)

آدم به کیسه اش نگاه می کند.
花钱时要看自己的钱包。(比喻要量入为出)

آدم بی اولاد پادشاه بی غم است.
没有子女的人犹如无忧无虑的国王。

آدم بی سواد کور است.
没有文化就是睁眼瞎。

آدم پول را پیدا می کند پول آدم را پیدا نمی کند.
人为生计去挣钱,钱不登门来找人。

آدم تا کوچکی نکند به بزرگی نمی رسد.
人不谦恭难以成伟人。

آدم تبیل عقل چهل وزیر را دارد.
懒人(有时)聪明过人,一人能顶四十个大臣。(比喻懒人往往智力超群,能给他人以忠告)

آدم تبیل متظر بهانه است.
懒人总在找借口。

آدم خوش زبان مار را از سوراخ بیرون می آورد.
巧嘴能引蛇出洞。(比喻某人口才好)

آدم خوش معامله / (خوش حساب) شریک مال مردم است.
按时付款的人能分享他人的财富。(意为他可以不断地向他人借到钱)

آدم دانا به بیشتر نژند مشت.
聪明人不会用拳头戳放血针。(比喻好汉不吃眼前亏)

← غایت جهل بود مشت زدن سندان را.
← پنجه با شیر و مشت با شمشیر زدن کار خرمندان نیست.

آدم دست پاچه کار را دوبار می کند.
急性子的人干活要返工。(比喻欲速则不达)

← عجله کار شیطان است.
آدم دروغگو کم حافظه است.

آدم دروغگو کم حافظه است.
说谎的人记性坏。

آدم دوبار باین دنیا نمی آید.
人生在世,只有一回。(比喻要及时行乐)

人帮助后如虎添翼)

آتش اگر اندك است حقیر نباید داشت.
火势虽小,却不可等闲视之。

آتش بدست خویش بر ریش خویش زد.
他自己点燃了自己的胡子。(比喻笨人干蠢事)

آتش به زمستان ز گل سوری به.
冬天的炉火胜过一朵红玫瑰。

آتش جای خود را باز می کند.
烈火能为自己开路。(比喻聪明的人能靠自己出色的工作赢得威信)

آتش چو بر افروخت / (که گرفت) بسوزد تر و خشك.
大火燃烧,干湿不分。(比喻大火无情)

آتش دوست و دشمن نداند.
آتش که به بیشه افتاد, تر و خشك نپرسد.
آتش را به آتش نتوان کشت. / (خاموش نتوان کرد)

آتش که به بیشه افتاد, تر و خشك نپرسد.
火不能用火去扑灭。

آتش که به بیشه افتاد, تر و خشك نپرسد.
/ (نه خشك گذارد نه تر)
大火入丛林,干湿均不分。(比喻大难来临,玉石俱焚)

آتش نشانیدن و اخگر گذاشتن کار خرمندان نیست.

آتش نشانیدن و اخگر گذاشتن کار خرمندان نیست.

[سعدی]
扑灭大火而留下火星非智者所为。~ 萨迪

← اضی کشتن و بجه نگاهداشتن کار خرمندان نیست.

آخر شاه مینشی کاه / (کوت) کشتی است.
今日穷奢极欲像国王,到头一贫如洗运稻杆。

آخر گذر پوست به دباغ خانه می افتد.
皮子跳不出鞣皮匠的手心。(比喻孙悟空跳不出如来佛的掌心)

← رسن را گذر بر چنبر است.
آدم از کوچک نمایاندن خود بزرگ می شود.

آدم از کوچک نمایاندن خود بزرگ می شود.
谦恭才能伟大。

آدم به آدم بسیار ماند.
人可以极相似,但不可能相同。

آدم به آدم می رسد.

行行皆通，样样稀松；杂家知识浅。

← همه کاره و هیچ کاره

آدمی از زبان خود به بلا است.
祸从口出。

← زبان سرخ سرسبز می دهد بر باد.

آدمی جایز الخطا است.
人孰无过。

آدمی را آدمیت لازم است.

人应具备人性。

آدمی را مرگ چاره نیست.

[ابوالفضل بیهقی]

人固有一死。~阿布尔法兹尔·贝哈基

آدمی را بتر از علت نادانی نیست.

[سعدی]

人最大的缺陷是无知。~萨迪

آدمی را زبان فصيحه کند

جوز بی مغز را سبکباری

[سعدی]

坚果轻则必中空，口不慎则必出丑。~萨迪

آدمی را عقل می باید نه زر.

人需要的是智慧，而不是金钱。

آدمی را عقل می باید نه زور

智力胜过气力。

آدمیزاد شیرخام خورده است.

人都是吃生奶长大的。(本谚语用来为犯错误的人辩解；汉谚：人孰无过)

← آدم جایز الخطاست.

آدمی فره شود از راه گوش. [مولوی]

耳闻使人增添智慧。~莫拉维

← فکر شیرین مردرا فره کند.

آدمی معصوم تواند بود.
人非圣贤，孰能无过。

← انسان جایز الخطاست.

آدم يك بار پایش به چاله می رود.

人总有失足落水之时。(劝诫人要从错误中汲取教训)

آرد خودرا بیخته و الك را آویخته است.

他已筛完面粉挂起箩。(比喻某人已做完某事)

آرزو به جوانان عیب نیست.

年轻人有各种欲望并非缺点。(有时同老年人开玩笑时也以此谚语)

← خدا کی می دهد عمر دوباره.

آدم دو دفعه نمی میرد.
人死只有一回。(给维护真理的人壮胆的话)

آدم زرنگ پایش روی خورزه بند است.
精明的人脚踩西瓜皮时也无计可施。

آدم زنده زندگی می خواهد.
人活着就要谋生计。

آدم فقیر را از شهر بیرون نمی کنند.
穷人不会被逐出城外。(比喻贫穷并非罪过)

آدم که از زیر بته بیرون نیامده است.
人不是从石头缝里崩出来的。(比喻人总会有亲朋好友)

آدم گدا و اینهمه ادا

人穷还摆臭架子!

آدم گرسنه ایمان ندارد.

饿汉不信神。(比喻饥饿不饶人)

آدم گرسنه خواب نان سنگک می بیند.
饿汉连睡觉也梦见大饼。(比喻某人对某物梦寐以求)

← گریه گرسنه پیه در خواب می بیند.

آدم گرسنه سنگ را هم می خورد.
人饿时连石头也当饭吃。(汉谚：饿汉不择食)

آدم لخت کرباس دولا پهنا خواب می بیند.
裸体人连睡觉也梦见双幅门面的粗帆布。(比喻某人缺什么，就梦想什么)

← گریه گرسنه پیه در خواب می بیند.

← شتر در خواب بیند پنبه دانه.

آدم ناشی سرنا را از سرگشادش می زند.
外行吹喇叭，专找那头大。(比喻没有经验的人做不成事)

آدم ندار را سر نمی برند.
没有人去砍穷人的脑袋。(比喻贫穷不是罪)

آدم نفهم هزار من زور دارد.
笨人力气大。

← خر هم خیلی زور دارد.

آدم نمی داند بکدام سازش برقصد.
谁都不知道该随什么音乐跳舞。(比喻某人无所适从)

آدم هزار پیشه کم مایه است.

没有驴子也就不用心饲料了。(比喻某人无忧无虑)

← مرکه بامش بیش برفش بیشتر.

آسیا باش، درشت بستان نرم بده. / (بازده)
学做个磨面机，吃进去的是粗糙的麦粒，吐出来的是柔软的面粉。

آسیا (ب) بنوبت (است).

磨房里，磨面要排队。(比喻先来后到)

آسیابش تند کار می کند.

他的磨房磨粉快。(比喻某人胃口好，食量大)

آشپزکه دو تا شد آش یا شور است یا بی نمک.

两个厨师做的汤非咸则淡。(汉谚：厨子多了煮不出好菜；木匠多了盖不出好房)
← ماماچه که دوتا شد سر بچه کج درمی آید.

آش دهن سوزی نیست.

这汤并没有热得那么烫嘴。(比喻某事并不理想)

آشنا داند زبان آشنا.

同熟人谈话很投机。

آشنایی روشنائی است.

知识带来光明。

آش نخورده دهان سوخته.

汤未喝成反把嘴来烫。(比喻偷鸡不着蚀把米)

آشی برایت / (برایش) بیزم که يك وجب روغن داشته باشد.

看我给你(他)熬一锅漂着一拃油的汤吧！(威胁对方用语)

آفتاب آمد دلیل آفتاب. [مولوی]
太阳的存在以日出为证。(比喻某事不言而喻) ~ 莫拉维

آفتاب از کدام سمت دمید

که تو امروز یاد ما کردی!
今天太阳从哪边出来才想起我们了呀？(欢迎久不见面的朋友用语)

آفتاب به زردی افتاد تیل بجلدی افتاد.
太阳快下山，懒人才出工。(讽刺懒人用语)

آفتاب به گل نتوان اندود.
污泥糊不住太阳。(或：乌云遮不住太阳)
← مهتاب را به گل اندودن

آرزو به گور بردن

把希望带进坟墓。(比喻壮志未酬)

آری باتفاق جهان می توان گرفت.

团结一致就能征服世界。

آزادگی و طمع بهم ناید. [ناصر خسرو]
慷慨和贪婪是格格不入的。~ 纳赛尔·

霍斯鲁

آزادی آبادی است.

自由带来繁荣。

آزردن دوستان جهل است.

伤害朋友乃无知者所为。

آزمند پیوسته / (همیشه) نیازمند است.

贪婪者永远不知足。

آزموده را آزمودن خطا / (جهل) است.

考验一个久经考验过的人是错误的。(比喻切莫班门弄斧)

آسان گردد بر آنچه همت بستی.

世上无难事，只怕有心人。

آسایش بوَد بنیاد خواری.

贪图享受乃是贫穷的开始。

آسترش از رویه گرانتر است.

衣服里子比面子还贵。(比喻喧宾夺主)

آستین کوتاه و دست دراز

臂长而袖短。(比喻力不从心)

آستین نو پلو بخور.

新衣神通广大四方。(比喻钱能通神，见注)

注：一日，阿凡提穿身旧服赴宴，被人逐出宴席，回家后借了一身新衣再次赴宴，这次被人当作上宾款待。于是阿凡提感慨地对衣服说，“新袖子呀，快吃抓饭吧！”

آسمان بزمن نمی آید.

天塌不下来。(比喻事情无关紧要；汉谚：杞人忧天)

آسمان سوراخ نخواهد شد.

天是不会开洞的。(比喻事情无妨大局)

آسمان و ريسمان

风马牛不相及。

آسودن امروزین رنج فردالین است.

今日图安逸，明朝徒伤悲。

آسوده کسی که خرن دارد از گاه و جوش خبر ندارد

آنجا رفت که عرب نی انداخت.

他到阿拉伯人扔笛子的地方去了。(比喻某人早已无影无踪,见注)

注:阿拉伯人在沙漠行走时为了防止迷路常以扔笛子为标记。

آنجا روکه بخواندند نه آنجا که برانددت.
哪儿请你,你就去;哪儿赶你,你就躲。(比喻相处时不要讨人嫌)

آنجا که بصر نیست چه خوبی و چه زشتی.
[حافظ]

没有眼力的地方,哪有好歹之分? ~哈菲兹

آنجا که عقاب پر بریزد

از پشه‌لاغری چه خیزد?
老鹰的翅膀已变得软弱无力时,你从瘦小蚊子的身上又能期待到什么呢!(比喻环境险恶时人们无所作为)

آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است.

一清二楚的事无需多说。(比喻某事不言而喻)

آنچنان را آنچنان ترمی کند. [مولوی]
(酒)让人更显原形。~莫拉维

آنچه اندر / (در) آینه بیند جوان

پیر اندر خشت بیند بیش از آن
[مولوی]

年长者通过砖坯看到的比年轻者通过镜子看到的还多。(这是对经验丰富年长者的赞誉)~莫拉维

آنچه بخود نپسندی بدیگران مپسند. / (آنچه به خود ناپسند آیدت مکن)

己所不欲,勿施于人。

آنچه جاوید بماند نام است. [جامی]
人的名声是永存的。~贾米

آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری.
一切好人所拥有的品质都可在你身上找到。(赞扬他人时用)

آنچه در دل است بزبان می آید.
心里怎样想,口上就会怎样说。(比喻心口如一)

آنچه در دیگ است به چمچه در می آید.
[مولوی]

凡锅里有的就会跑到勺里。(比喻秘密迟早会暴露)~莫拉维

آفتاب زیر ابر / (حصیر) نمی ماند.

乌云遮不住太阳。(比喻真理终必抬头)

آفتاب لب بام است.
夕阳西下。(比喻某人风烛残年)

آفتابه عرج لحیم است.
水罐卖掉还不值焊料钱。(比喻此举得不偿失)

آفتابه لگن شش دست شام و ناهار میج.
六次洗手,不见饭菜。(比喻主人吝啬)

آفتابه و لولئین یک کار می کنند اما قدر هر یک در گرو گذاشتن معلوم می شود.
铜壶和瓦罐用处相同,但抵押在当铺里,价钱却不一样了。(比喻两者表面相同,但实质上有所差别)

آفت رسیده / (زده) را غم باج و خراج نیست.

灾民不为赋税担心。(比喻一无所有者无所牵挂)

آقا دیگر تو بره را گم نمی کند.

此兄不再丢失饲料袋了。(诙谐地喻指某人现在已经经验丰富)

آلو چو به آلو نگرد رنگ بر آرد.

梅子的颜色是通过看它身旁的梅子才得到的。(比喻从其交友知其为人)

آمد ثواب کند کباب شد.

他本意是行善,但却遭到磨难。(比喻善举有时 would 得恶报)

آمد زیر ابرویش را بر دارد چشمش را کور کرد.

他本想为她拔眉毛,谁知却使她双目失明。(比喻某人本意是办好事实但弄巧成拙)

آمدن به ارادت رفتن به اجازت.

您来由您自己决定,您走可要听我命令。(主人挽留客人的用语)

آن آتش فرو نشست.

大火已被扑灭。(比喻一切均已化为泡影)
← آن دفترها را گار خورد.

آنانکه غنی ترند محتاج ترند. [سعدی]
人越富越感到钱不够用。~萨迪

آنانکه منکرند بگو رویو کنند.

让那些不信的人来吧,这样你可以当他们的面予以证明。(对有托词的人进行讽刺的一种说法)

[سعدی]

如果驴子长两只牛角，它不会让人接近它。

(比喻真主了解驴子，没有让它长牛角)

~萨迪

← گریه مسکین اگر پر داشتی تخم گنجشک
از زمین برداشتی.

آنرا چه زنی که روزگارش زده است.
命运已经打击了他，你为何还要去打击他？

(比喻要同情弱者)

آنرا که چنان کند چنین آید پیش.
善有善报，恶有恶报。

← از مکافات عمل غافل مشو.....

آنرا که حساب پاک است از محاسبه چه پاک
است.

[سعدی]

账目清楚的人不怕别人查账。(汉谚:白日
不做亏心事，夜半敲门心不惊) ~萨迪

آنرا که داده‌اند همین جاش داده‌اند.

他命中应得的福份已在尘世享受到了。

(比喻人的福份的源头在尘世)

آنرا که سخاوت است به شجاعت حاجت
نیست.

[سعدی]

慷慨者无需勇气。(意指慷慨者本人就是
勇敢者) ~萨迪

آنرا که کردار نیست مکافات نیست.
不行善得不到回报。

آن روز که بگذشت کجا آید باز.
光阴一去不复返。

← از امروز کاری بفرما مان.

آن روی ورق را نخوانده است.
他还没有读到那页的反面。(比喻某人只
看到事物的一面，因而得出错误的结论)

آن سبو بشکست و آن پیمان ریخت.
酒壶已打破，量杯也漏酒。(比喻一切都已
结束，现在重新开始)

← آن دترها را گاو خورد.

آنطور بهخور که خود خواهی آنطور پیوش که
مردم خواهند.

吃要吃得自己高兴，穿要穿得他人满意。

آن عیب که ازیک دروغ گفتن بنشیند بهزار
رامت برنخیزد.

[مرزبان نامه]

آنچه دلم خواست نه آن شد

آنچه خدا خواست همان شد

谋事在人，成事在天。

آنچه دی کاشته‌ای می‌کنی امروز درو

طمع خوشه گندم مکن از دانه جو

昨日播下种，今日盼收割，不要妄想大麦种
子会长出麦穗。(比喻种瓜得瓜，种豆得
豆)

آنچه شیران را کند رویه مزاج

احتیاج است احتیاج است احتیاج

[مولوی]

狮子有狐狸的禀性是因为它有(求食)的需
要——只是需要而已。(比喻饥饿才会
使狮子变得温顺) ~莫拉维

آنچه عوض دارد گله ندارد.

公平交换无怨言。

آنچه نباید دل بستگی را نشاید.

[سعدی]

过眼云烟，何足留恋。~萨迪

[انصاری]

آنچه نهاده‌ای باز مگیر.
不捡非你所有之物。(比喻不义之财不可
贪) ~安萨里

آنچه یکی را نوش است دیگری را نیش
است.

(某事)对某人来说可能是欢乐，而对另一
人来说却是灾难。(比喻利于甲未必利
于乙)

آن چیز / (هرچیز) که خوار آید یکروز بکار
آید.

微不足道之物会有一天变得有用。

آن خویش منست که در پیش منست.
身边的人才是真正的亲属。(比喻远亲不
如近邻)

آن دترها را گاو خورد (و گاورا قصاب
برد).

牛吃掉了账本，(屠夫拉走了牛)。(比喻一
切都已成为过去)

← آن آتش فرو نشست.

آن دکان / (بساط) برچیده شد.
آن دترها را گاو خورد. 同

← آن آتش فرو نشست.

آن دو شاخ گاو اگر خور داشتی
آدمی را نزد خود نگذاشتی

آن کس که نداند و بداند که نداند
آخر خرك لنگ بمنزل برساند
آن کس که نداند و نداند که نداند
در جهل مرکب ابدالدهر بماند
آن کس که بداند و نداند که بداند
یدارش نمائید که بس خفته نماند
知者知其所知，将骑上荣誉之马腾越苍穹；
无知者知其无知，将骑上其跛足小驴抵达终点；
无知者又不知其无知，将永远极端愚昧无知；
知者不知其所知，你要唤醒他，不让他长期沉睡不起。

آنکه از دشمنان نسازد دوست
ملك از دوستان دشمن او است.

[اوحدی]
谁不化敌为友，命运将成为他的敌人的朋友。~乌哈迪

آنکه باخود برآید دشمن با او برنیاید.
谁能战胜自己，谁就不会被敌人打垮。
آنکه بدروغ گوئی منسوب گشت اگر راست
گوید از او باور ندارند.

谁一旦被指责说谎，即使讲真话，也没有人相信他。

آنکه به دریا رسید کی طلب پارگین ؟
到过大海的人怎会去寻找污水池呢？
آنکه جنگ آرد بخون خویش بازی می کند
روز میدان و آنکه بگریزد بخون لشگری
[سعدی]

战场上杀敌者流出的是自己的血，战场上逃跑者流出的却是将士的血。~萨迪

آنکه دربحر قلزم است غریق
چه تفاوت کند زیارانش

[سعدی]
对在红海快淹死的人来说雨水又何足为奇！
(意谓小巫见大巫)~萨迪
← آب که از سر گذشت چه يك نی چه صد نی.

آنکه شیران را کند رویه مزاج
احتیاج است احتیاج است احتیاج
[مولوی]

آنچه شیران را کند رویه مزاج
 است احتیاج است احتیاج
 آنکه عیب تو گفت یارتو او است

说谎一次造成的缺点难用千句真言来补偿。~《马尔兹邦记》
آنقدر بارکن که بکشد نه آنقدر که بکشد.
货要装得让牲口能拉，不要装得让牲口丧命。(比喻凡事适量为好)
آنقدر به ایست تا علف زیر پایت سبز شود.
你要站到脚下的青草发绿为止。(比喻做事要有耐心和毅力)

آنقدر بیز که بوانی بخوری.
饭菜的量要做得自己能吃完。(比喻凡事适量为好)

آنقدر چریدی کو دنبه ات ؟
你(这头羊)怎么光吃草不长肥尾巴？(讽刺某人光消费不出活)

آنقدر سمن است که یاسمن توش گم است.
只见三叶草，不见茉莉花。(比喻见树不见林)

آنقدر شور بود که خان هم فهمید.
饭菜咸得连大爷也尝出来。(比喻某事连傻子也觉得不妙)

آنقدر کج کن که نشکنند.
要折而不断。(比喻凡事要留有余地)

آنقدر که روی زمین است او آنقدر زیر زمین است.

他地上和地下均可容身。(喻指一个狡猾的人)

آنقدر مار خورده است که اژدها / (افعی)
شده است.

他吃了许多蛇，最后变成了龙(或蟒)。
(比喻某人老奸巨滑，作恶多端，见注)

注：伊朗人认为龙比蛇更坏。

آن کاروان کوچ کرد.
商队已离开了。(比喻一切都已成为过去)
← آن سبو بشکست و

آنکس از دزد بترسد که متاعی دارد.
[سعدی]

货主才害怕小偷。~萨迪
آن کسانی که آهین مشتند دشمنان را
به دوستی گشتند.

铁拳如山的人可以通过施展诡计消灭其敌人。

آن کس که بداند و بداند که بداند
اسب شرف از گنبد گیتی بجهاند

一贫如洗。(原义为穷得连气也叹不出来)

آهسته برو همیشه برو.

走得慢,勿停步。(比喻凡事要持之以恒)

← کم بخور و همیشه بخور.

آه صاحب درد را باشد اثر. [عطار]

受苦人的叹息声格外引人注目。~阿塔耳

آه مظلوم در دنبال ظالم است.

受害者的叹息声总缠绕着暴君。(比喻暴君必将受到应有的惩罚)

آه ندارد که با ناله سودا کند.

他连叹气的力气都没有,更谈不上呻吟了。

(比喻某人十分贫穷)

آهن آهن را از کوره کشد.

从炼铁炉里取铁还得用铁钳。(比喻一物降一物)

← شغال بیشه مازندان را نگیرد جز سنگ

مازندرانی.

آهن آهن را نرم کنند.

同 آهن آهن را از کوره کشد.

آهن را هنگامیکه گرم است ضربه بزن.

趁热打铁。

آهن سرد کوبیدن / (کوفتن)

捶打冷铁,白费力气。

آهنگری کاری نیست, آهن را پهن کردی

بیل می شود دراز کردی میل.

铁匠的话很简单,不就是把铁打平做成铁

锹,把铁拉长做成铁棍嘛!(对轻视手

工艺者说的一句讽刺话)

آهوی ناگرفته بخشیدن

鹿未抓到先赠皮。(比喻向他人许愿望)

← پوست خرس زده می فروشد.

آینه داری در مجلس کوران

نارگیل بدست بوزنه است

向一群盲人高举镜子,犹如把椰子送给猴

子。(比喻做徒劳无益的事)

آینه اش را گم کرده است.

他丢了镜子。(比喻某人只看到他人的缺

点,而看不到自己的)

آینه اش صاف نیست.

他的镜子不平。(比喻某人心术不正)

و آنکه پوشیده داشت مار تو او است
指出缺点的是你的朋友,掩饰弱点的是
你的敌寇。

آنکه فیل می خرید رفت.

买象的人走掉了。(比喻一切都已成为过去)

← آن سبب شکست و

آنکه کردار بد روا بیند

خود ز کردار خود جزا بیند

谁容忍不良行为,谁就会自作自受。

(آن)ممه را لو لو برد.

(讲出来吓唬孩子的)妖怪把奶头拿走了。

(比喻一切都已成为过去或现在情况

不同了)

← آن سبب شکست و

آن نوش باین نیش نمی ارزد.

吃蜂蜜要挨蜂螫不值得。(比喻得不偿失)

آنها دو نفر بودند همراه

ما صد نفر بودیم تنها

他们只是两人,但团结一致,我们是一百

人,却一盘散沙。(比喻团结就是力量)

注:有一个由一百人组成的商队。半路

遭两个强盗洗劫一空。后来他们

向省长报告此事。省长不解,商队中的

一名聪明过人的成员说了上面这句话。

آنهائی را که توخوانده ای ما از بر کرده ایم.

你读过的东西,我们早已能背诵了。(比

喻我们很聪明,不会被你蒙骗)

آن یکی خر داشت پالانش نبود

یافت پالان گرگ خررا در ربود

[مولوی]

有人有条驴,但没有驮鞍;找到驮鞍后,狼

又抢走了驴。(比喻顾此失彼)~莫拉维

آواز دهل شنیدن از دور خوش است.

[خیام]

鼓声远听悦耳。(比喻从远方传来的关于

某人或某事的好名声往往与事实不符)

~海亚姆

آواز سگان کم نکند رزق گدا را.

犬吠声丝毫不会减少乞丐的食禄。(意思

说食禄是天定的,不能改变)

آه در بساط / (جگر) نداشتن

الف

اجل سگ چو برسد به مسجد خورای کند.
اجل سگ چو برسد نان چویان را می خورد. [سعدی]
اجل گشته میرد نه بیمار سخت.
危急的病人不会死去，死的是面临厄运的人。

احتیاج مادر اختراع است.
需要是发明之母。

احتیاط شرط عقل است.
谨慎是理智存在的先决条件。

احمدك استا نرفت روزیکه رفت آدینه بود.
حسنك سرکار نمی رفت وقتی هم...
احمق است آنکس که بالاتر نشست

استخوانش سخت تر خواهد شکست.
傻瓜是个坐得愈高、骨头摔得愈碎的人。
(比喻蠢人爬得愈高摔得愈重)

احمق را ستایش خوش آید.
傻瓜喜欢别人夸。

اخ و تفلش را پیش مرغ نمی اندازد.
他连口水也不向鸡吐上一口。(比喻某人十分吝啬)

ادب از که آموختی گفت از بی ادبان.
[سعدی]

(有人问萨迪)你向谁学到了文明礼貌?
他回答说从不懂文明礼貌的人那里学到的。~萨迪

ارحم ترحم
怜悯他人，他人必怜悯你。

ارمغان مور پای ملخ است.
蝗虫腿是蚂蚁的礼物。(比喻礼轻人意重)

ارزان خوری انبان خوری.
廉价买到的只是羊皮条。(比喻便宜没好货)

← هیچ گرانی بی حکمت نیست و هیچ ارزانی بی علت.

ارزان یافته خوار باشد.

ابر اگر آب زندگی بارد
هرگز از شاخ بید بر نخوری

[سعدی]
即使雨点都是生命之水，柳树也不会长出果实。~萨迪

ابر باید که به صحرا بارد
زان چه حاصل که بدریا بارد

雨要下在田野里，落在大海又有何用处呢?
ابر را بانگ سگ زیان نکند.

犬吠声无损于天上的云彩。
ابرو گشاده باش چو دست گشاده نیست.

如果你无法慷慨大方，你就应该面带笑容。
ابله را در سخن توان دانست.

傻瓜开口露原形。
ابله گفت و کاهل باور کرد.

傻瓜说话，懒人相信。(比喻懒人只要找到不干活的理由就行)

ابله مادر زاد را دارو مدهید.
天生的傻瓜不用给他吃药。

ابلهی را که بخت برگردد اسبش اندر طولبه
عمر گردد.

傻瓜一旦不走运，马厩内的马也会变成驴。
ابلهی گفت و دیوانه ای / (احمقی) باور کرد.

傻瓜说话疯子(或傻瓜)相信。(比喻两者都是头脑简单、容易偏信的人)

اجاره نشین خوش نشین است.
租房人总能住上好房子。(意思说房客选择住房时总处于有利的地位)

اجل دور سرش می چرخد.
死神在他头上转悠。(比喻某人危在旦夕)

اجل سگ چون برسد نان چویان را می دزدد.
[می خورد]

当死神降临在狗身上时，它会偷走(或吃掉)牧羊人的面包。(比喻人或动物临死前什么都会干出来的)

救济穷人)

از اینجا مانده از آنجا مانده.

见 从这根树枝跳到那根树枝上。(比喻某人在论证时躲躲闪闪)

از این ستون به آن ستون فرج است.

两个柱子之间总能找到空隙。(比喻天无绝人之路)

از این شاخ به آن شاخ می پرد.

他从这根树枝跳到那根树枝上。(比喻某人在论证时躲躲闪闪)

از این گوش می گیرد از آن گوش در می کند.

他左耳进,右耳出,听了就忘。

از این نمدم ما را هم کلاهی.

让我们用这块毛毡做顶毡帽吧!(比喻共同分享某物)

از باران به/(زیر) ناودان گریختن

避开雨水又逃入落水管。(比喻境遇越来越糟)

از باریک الله قیای کسی رنگین نمی شود.

“好样的”这类赞扬话不会给人带来漂亮的大袍。(比喻漂亮话不解决实际问题)

← از حلوا حلوا گفتن دهن شیرین نمی شود.

از بام خواندن و از در راندن

先把人从房顶叫下来,后又将他赶出大门去。(比喻某人喜怒无常)

← بادست پس زدن و باپا پیش کشیدن

از برهنه پوستین چون برکنی ؟

你怎能从赤身光条的人身上扒下一件皮衣呢?(比喻一件万万做不到的事情)

از برهنه کی توان بردن گرو ؟

از برهنه پوستین چون برکنی ؟

از بدقمار هرچه ستانی شتل بود.
从本钱输光的赌徒手里只能拿到一些抽头小钱。

از بدان بد شوی ز نیکان نیک.

近朱者赤,近墨者黑。

از بسیار اندک و از هزاران یکی

以小见大。

← مشت نمونه خروار است.

← قطره ای از دریا/قطره ای از عزم

از بوزینه درودگری نیاید.

猩猩干不了木工活。(比喻各专其业)

← کار هر بز نیست خرمن کوفتن

廉价得来之物被人鄙视。

← هرچه آسان یابی آسان دهی.

از آب گل آلود ماهی گرفتن

混水摸鱼。

از آتش خودش است که می سوزد.
玩火者自焚。

از آتش که افروختم خود سوختم.

我点火自焚。(比喻某人自食其果)

از آن بیدها نیست که از این بادها بلرزد.

他不是见风吹来就摇晃颤抖的那种柳树。

(比喻某人对周围环境早已习以为常)

از آن پیش بس کن که گویند بس.

[سعدی]

别人说“够了”之前就要停止说话。~萨迪

از آن کز تو ترسد بترس ای حکیم.

[سعدی]

智者啊!你要警惕惧怕你的人。~萨迪

از آنجا مانده از اینجا مانده

那儿没赶上,这儿又被赶走。(比喻找工作时两头落空)

← چوب دوسر طلا.

از آن نترس که های و هو دارد

از آن بترس که سر بتو دارد
不要害怕大吵大闹的人,但要警惕低头无语的人。

از اسب افتاده ایم اما از اصل نیافتاده ایم.
我们虽然从马背上摔了下来,但仍然保持了高尚的教养。

از اسب دو از صاحبش جو.

要马儿跑得快,就要主人喂大麦。

از اسب فرود آمد و برخر نشست.

他下了马,骑上了驴。(比喻某人每况愈下走下坡路的境况)

از امروز کاری بفردا ممان

چه دانی که فردا چه گردد زمان
不要把今天的事推到明天,明天发生什么又有谁知道。(比喻世事难测)

← کار امروز بفردا مفکن.

از این امامزاده کسی چنین معجزی ندیده بود.

谁也不曾见过这个教长之子创造出这样的奇迹。(讽刺吝啬鬼竟会大发慈悲,

谋事在人，成事在天。

از تو نپرسند درازی شب
آنکس داند که نرفته است دوش
不眠者知夜长。

از چاله درآمدن و به چاه افتادن
刚爬出泥坑，又掉入水井。(比喻欲脱小难反罹大灾)

← از دام چو آزاد شد اندر نفس افتاد.

از چاه درآمدن و به چاله افتادن
刚爬出水井，又掉入泥坑。(比喻欲脱小难反罹大灾)

← از دام چو آزاد شد اندر نفس افتاد.

از جو جو زاید و ز پهل پهل
种大麦收大麦，种辣椒收辣椒。(比喻种瓜得瓜，种豆得豆)

← گندم از گندم برويد جو زجو.

از حق تا ناحق چهار انگشت است.
真理(指看到事实的眼睛)和谬误(指听信谣言的耳朵)之间有四指之差。(比喻眼见是实)

از حلوا حلوا گفتن دهن شیرین نمی شود.
光重复“甜食”两字，嘴是甜不起来的。(汉谚：画饼不能充饥)

از خردان خطا از بزرگان عطا
小人犯法，大人宽恕。

از خردان لخشیدن از بزرگان بخشیدن
同

از خر خراطی خواستن خطا است.
期望驴子干馱工活是错误的。(比喻各专其业)

← از بوزینه درودگری نیاید.

← کار هر بز نیست خرمن کوفتن.....

از خرمن موئی (غنیمت است).
能从狗熊身上拔下一根毛就是一大胜利。(比喻某人有钱却很吝啬)

از خر شیطان پیاده شو!
从魔鬼驴背上下下来吧!(比喻劝某人不要再顽固不化了)

از خر می پرسند چهار شنبه کی است.
人们问驴子哪天是星期三。(比喻问道于盲)

از خودت که گذشته خدا عقلی به
بچه هات. بدهد.

گاو نرمی خواهد و مرد کهن

از بی کفنی زنده است.
他由于没有缠尸布而活着。(比喻某人身无分文)

از بیم مار در دهان اژدها رفتن
害怕落入蛇口却又丢进龙嘴。(比喻境地每况愈下，见注)

注：伊朗人认为龙比蛇更坏。

← از چاله در آمد بچاه افتاد / از نیش عقرب

به مار غاشیه پناه بردن

از پا پس می زند با دست پیش می کشد.
他腿往后退，但手往前伸。(比喻某人表面上拒绝受赠，其实正相反)

از پا راه بروی کفش پاره می شود از سر
کلاه.

你若步行，鞋会走破；你若头顶着地走路，帽子会磨破。(比喻损失在所难免)

از پدرش چه خیر دیدیم که از فرزندش به
بینیم.

有其父必有其子。

از پردویدن پا اوزار پاره می شود.
到处奔走磨破鞋。(比喻做某事白费功夫)

از پس ظلمت بسی خورشیدها ست.
از پس هرگریه آخر خنده ایست.

از پس هرگریه آخر خنده ایست.

[مولوی]

哭泣过后是欢笑。(比喻苦尽甘来)

~莫拉维

از تفنگ خالی دو تن / (نفر) می ترسند.
没装子弹的手枪可以吓坏两类人。(一类是被瞄准的人，另一类是瞄准别人的人，因为他的恶行总归要暴露)

از تواضع بزرگوار شوی
و ز تکبر ذلیل و خوار شوی

[سنائی]

虚心使人高贵，骄傲使人低贱。~萨纳依

از تواضع گرامیت سازند

وز تکبر به خاکت اندازند

[مکی]

از تواضع بزرگوار شوی و ز تکبر ذلیل
و خوار شوی

از تو حرکت از خدا برکت

از ران خود کباب خوردن
割下自己的大腿当烤肉吃。(比喻不惜牺牲自己生命去追求欢乐)

← بن دیوار کتیدن و بام اندودن

از رود خشک ماهی گرفتن
在干涸的河里打鱼(比喻一事无成)

از ریش بر داشتن و به سیل گذاشتن
(پیوند کردن)

从(下巴上的)胡子里取出,放到小胡子上。
(比喻东挪西借)

از ریگ روغن کشیدن
从沙里取油(比喻徒劳无益)

از زیر باران برخاستن و زیر ناودان نشستن
از چاله در آمدن و به چاه افتادن
از سروته يك كریاسند.

一丘之貉;一路货色
از سستی آدمیزاد گرگ آدم خوار پیدا می شود.

由于人类的软弱才会出现吃人的豺狼。
از سفیدی گچ / (ماست) تا سیاهی ذغال
从白色的石灰(或:酸奶)到黑色的煤炭
(比喻无所不包)

از سودای نقد بوی مشک آید.
سودای نقد بوی مشک می دهد.

از سه چیز باید حذر کرد: دیوار شکسته ،
زن-سیلپه ، سگ گزنده.
人要提三防:倒坍的墙、泼妇和恶狗。

از سیر تا پیاز
از سفیدی گچ تا سیاهی ذغال
از شما افاده از ما استفاده

你出主意,我照办。
از شوره زمین سمن نروید.
盐碱地上长不出茉莉花。

از صد زبان زبان خموشی رساتر است.
(此处)无声胜有声。

از ضرر هرچه برگردد نفع است.
损失得以补偿就是一种得益。

از فردا کسی خبر ندارد.
谁也無法知道明天将会如何?(比喻世事难测)

از قایم کاری کار عیب نمی کند.
凡事采取安全措施没有坏处。

你这辈子也就算了,愿真主给你儿女一点智慧吧!(对干蠢事说蠢话的人说的讽刺话)

از خوشی / (شادی) در پوست نمی گنجد.
他喜形于色。

از دام چو آزاد شد اندر قفس افتاد.
他跳出陷阱,又落入牢笼。(比喻境况越来越糟;避坑落井;才脱龙潭,又入虎穴)

← از چاله در آمدن و بجاه افتادن

از دانش افزون شود آبروی.
学问使人美名扬。

از دروازه بیرون نرفتن و از چشمه سوزن بیرون رفتن

能穿过针眼却走不出城门。(比喻小事拘谨而大事糊涂;见小不见大)

از درویشان برگ سبزی
托钵僧馈赠的一片绿叶(喻指礼轻情意重)
از دست دوست هرچه ستانی شکر بود.

[سعدی]

从朋友手里得到的总是蜜糖。~萨迪
← هرچه از دوست می رسد نیکو است.

از دشمن روی دوست حذر کن. [انصاری]
要警惕貌似朋友的敌人。~安萨里
از دل بدل راه است.

心心相连。(比喻相互理解)
از دل برود هرآنکه از دیده برفت.
离久情疏。

از دماغ فیل / (شیر) افتاده است.
他从象(或狮)鼻子上掉了下来。(比喻某人的尾巴翘到天上去了)

از دور می برد دل و از نزدیک زهره را.
远听时,打动心坎;近听时撕裂肝胆。(比喻距离不同会产生不同的效果)

از ده ویران که ستاند خواجه. [نظامی]
对荒凉败落的村子来说征税无从谈起。
~内扎米

از دیوار راست بالا می رود.
他在直攀上墙。(比喻某人正在做一件难以做到之事)

از دیوار شکسته و سگ درنده و زن سیلپه
الحذر!

از سه چیز باید حذر کرد 见

از ما اصرار از او انکار
我们坚持，他反对。(比喻两种意见截然不同)

از ما پرگفتن از او کم شنیدن
同 从月亮到鱼(比喻遍及全世界)

از ماه تا ماهی
从月亮到鱼(比喻遍及全世界)
از مال پس است و از جان عاصی.
人穷会豁命。

از مردی تا نامردی يك قدم است.
勇敢和怯懦仅有咫尺之远。

از مرگ خود چاره نیست.
人终有一死。

← از مرگ حذر چه سود چون وقت رسید.
از مرگ گرفتند تا به تب راهی شد.
先用死亡威胁某人，最终他会以发高烧为
满足。(这是一种让人就范的策略)

از مکافات عمل خافل مشو
گندم از گندم بروید جو زجو
不要漠视你行为的后果；种小麦收小麦，
种大麦收大麦。(汉谚：种瓜得瓜，种
豆得豆)

از معده خالی چه قوت آید و از دست تھی
چه مروت؟

腹中空空何来力气，两手空空何来善举？
از موی سیاه متوس و از ابر سپید
از موی سپید توس و از ابر سیاه
黑发和白云没有什么可怕；白发和乌云才
令人害怕。

از نصف ضرر برگشتن منفعت است.
损失的一半得以补偿就是一种得益。

از نوکیسه وام مخواه.
不要向暴发户借钱。(意思是暴发户的钱
不可靠)

از هردست بدهی (از همان دست) پس می
گیری.

哪只手施舍，哪只手得回报。(比喻善有
善报)

از هر طرف باد می آید باد(ش) می دهد.
风从哪个方向来，他就朝哪个方向扬场。
(比喻某人会随机应变)

از هر کسی کاری ساخته است.

از نفس مرغ به هر جا که رود بستان است.
飞鸟一旦离开鸟笼就会发现身旁处处是花
园。(比喻自由最宝贵)

از کرامات شیخ ما اینست
شیره را خورد و گشت شیرین است.
我们长老的奇迹之一就是喝了糖浆说糖浆
是甜的。(比喻某人说大白话)
از کف دست که موی ندارد نمی توان موی
کند.

手掌上不长毛，哪里能拔出毛。(比喻无
中生有是不可能的)

از کوزه همان برون تراود که در او ست.
水罐里盛什么就往外渗出什么。(比喻什
么树结什么果)

از کیسه خلیفه بخشیدن
从哈里发的口袋里掏钱(比喻慷他人之
慨)

از گدا چه يك نان بگیرند چه بدهند یکسان
است.

对乞丐来说，给他一只面包或拿走他一只
面包都是一样的。(比喻东西微薄无碍
大局)

از گرسنگی مردن به که بنان فرومایگان سیر
شدن.

宁愿饿死，也不苟且偷生。

از گرگ شبانی نیاید.
狼是不会看守羊群的。(比喻切莫引狼入
室)

از گل بالاتر / (نازک تر) بکسی نگفتن
没有比称他人为“鲜花”更得体了。(比喻
对人表示尊敬)

از گلیم خویش پا بیرون نمی باید نهاد.
切莫将脚放到地毯之外。(比喻要量入为
出)

← پایت را باندازه گلیمت دراز کن.
از گیر دزد درآمد و به گیر رمال افتاد.
他刚逃出贼窝，又落入占卜者之手。(比喻
境况越来越糟；避坑落井)

← از چاله درآمدن و چاه افتادن
از ماست که برماست. [ناصر خسرو]
自己人遭自己人的毒手；自相残害；同室操
戈。~纳赛尔·霍斯鲁

← پرمن است که برمن است.

هم از آخور.

他像一匹土克曼马，既从草料袋内吃草，
又从马槽里吃草。(比喻某人受益于多方)

اسب خوشدو نیز هنگامی خورد اسکندری.
快马也有失蹄时。

اسب دونده جو خودش را زیاد می کند.
快马费草料。

اسب را گم کردن و بی نعلش گشتن
丢了马匹却去寻找马蹄铁。(比喻做事
本末倒置)

← شتر را گم کرده بی افسارش می گردد.

اسب فربه شود شود سرکش.
长膘的马匹性子暴烈。

اسب لاغر میان بکار آید
روز میدان نه گاو پرواری

[سعدی]

细腰身的马打仗时能派用场，而不是肥胖
的牛。~萨迪

اسب و استر بهم لگد زنند.
马和骡互相不踢对方。(比喻同类相怜)

اسب نجیب را يك تازیانه بس است.
纯种良马只需一鞭就能跑。

اسب و خر را که یکجا بندند اگر هم بوشنوند
همخو می شوند.

当马和驴拴在一起，虽非同类但品性却会
相似。(比喻近朱者赤，近墨者黑)

اسی را که در جهل سالگی سوغان گیرند
میدان قیامت را شاید.

四十岁的马匹再受训练也只能适合于
终审日的赛马了。(比喻老马再训也无用)

استخوان لای زخم می گذارد.
他(指医生)把骨头留在伤口里。(喻指
一个心术不正的医生外科手术时靠磨
洋功以获取私利)

استر را گفتند پدرت کیست؟ گفت خاله ام
مادیاں است.

有人问骡子：“谁是你的父亲？”它回答说：
“我的姨妈是母马。”(比喻某人通过这
类回答来掩饰自己出身低贱)

استعداد بی تربیت دریغ است و تربیت
نامستعد ضایع

每人能胜任一件工作，各专其业。

← هر مردی و هر کاری

از هزاران هزار نعمت و جاه
نه بآخر بجز کفن بردند

人们尽享享尽人间的荣华富贵，但带走的
只是一块缠尸布。

از هول حلیم درون دیگ افتادن
跌入贪婪的大锅中(比喻某人十分贪婪)

از هیچ دلی نیست که راهی به خدا نیست.
颗颗心灵通真主。

از يك گل بهار نمی شود.
一花独放不是春。(比喻不可凭偶然现象
而遽下结论)

← از يك پرستوك تابستان نمی شود.
از يك پرستوك تابستان نمی شود.

一燕不成夏。(比喻不可凭偶然现象而遽
下结论)

از يك گوش می گیرد از يك گوش بیرون
می کند.

از این گوش می گیرد از آن گوش در
می کند.

از یکی چوب همی منبر و دار آید.
一块木料可做祭坛，但也可做纹架。(汉
谚：一树之果有酸有甜；一母之子有愚有
贤)

اسباب خانه به صاحبخانه می رود. /
(بصاحبخانه می کشد)

从家具可以看出主人是什么人。

← صفای هرچمن از روی باغبان پیداست.
اسب پیشکشی را به دندانش نگاه نمی کنند.
对馈赠的马不嫌牙口老。(比喻对赠品不
应挑剔好坏)

اسب تازی در طویله گر بیندی پیش خر
رنگشان همگون نگرودد طبعشان همگون شود.

[سعدی]

骏马和蠢驴同拴在棚内，两者颜色不变，
但习性逐渐接近。(比喻近朱者赤，近
墨者黑) ~萨迪

اسب تازی دو تک رود بشتاب
شتر آهسته می رود شب و روز
良马疾驰无耐力，骆驼稳步行千里。

← آهسته برو همیشه برو.
اسب ترکمنی است، هم از توبره می خورد

افهی کشتن و بجه نگهداشتن کار خوردندان
نیست.

[سعدی]

杀死毒蛇而留下幼蛇非智者所为。(比喻斩草要除根) ~萨迪

← آتش نشانیدن و اخگر گذاشتن کار
خردمندان نیست.

افهی گزیده می رمد از شکل ریسمان.
一朝被蛇咬，十年怕井绳。

← مارگزیده از ریسمان سیاه و سفید می
ترسد.

اکبرندهد خدای اکبر بدهد.
阿克巴尔不相助，自有伟大的真主来相助。
(比喻天无绝人之路)

اکل از قهاکردن

绕过脑袋勺进食(比喻前后倒置)

← سرزارا از سرگشادش می زند.

اگر آتش شود خودرا سوزد.
如果有把火，先烧掉的只是自己。(比喻
人在大火前没有抵御能力)

اگر بابا بیل زنی باغچه خودت را بیل بز.
你若是指锄人，就得先锄自家园。(劝人
莫多管闲事)

← اگر نی زنی چرا بابات از حصبه مرد.

اگر باری ز دوشم برداری
چرا باری بسریارم گذاری؟
你如不减少我肩上的负担，为何还要在我
身上增加负担？

اگر پیوشی رختی نشینی تختی می بینمت
بچشم آنوتی.

即使你穿上华丽的衣服并坐在国王的宝
座上，我仍会用老眼光看待你。(比喻
外表改变不了本质)

اگر بدکاشتی هم بد بروید.
庄稼种不好。收成不会好。

اگر بدکتی جز بدی ندروی.
恶有恶报。

اگر برآب روی خصی باش واگر برهوا پری
مگسی باشی دل بدست آر تاکسی
باش.

[خواجه عبدالله انصاری]

当你浮在水面上，你只是一根稻草；当你
飞在空中，你只是一只苍蝇，让大家快

[سعدی]

天才得不到培养是个遗憾，培养没有天材
的人是个浪费。~萨迪

اسراف حرام است.
(按伊斯兰教规)禁止浪费。

اسلام بذات خود ندارد عیبی
عیبی که در او است از مسلمانی ماست.
伊斯兰教本身没有缺陷。如有则存在于
我们伊斯兰教信徒之中。

اشترکه گاه می خواهد گردن دراز می کند.
骆驼要草吃，必须伸长脖子。(比喻不劳
无获)

اشتها زیر دندان است.
品尝食物后，胃口自然来。(对自称没有
胃口的客人说的一句鼓励话)

اشک کباب باعث طغیان آتش است.

[صائب]

烤肉滴油火更旺。(比喻受压迫者不宜在
压迫者面前流泪哀求) ~萨伊布

اصفهان نصف جهان
伊斯法罕等于半个世界。(比喻该城市风
光秀丽)

اصل آتش چندر است.
汤的主要成分不过是甜菜而已。(诙谐语，
讽刺某人或某物不值钱)

اصل بد نیکو نگردهد زانکه بنیادش بد است
تربت نااهل را چون گردکان برگنبد است

[سعدی]

出身不好者不会变好，因为他的根基不好；
培养不肖之徒犹如在拱顶上放置核桃。
~萨迪

اشکش در آستین / (مشکش) است.
他是个容易伤心落泪的人。(原义为：他
的眼泪就在袖子里)

اعتراف بنادانی دانائی و اقرار به ناتوانی
توانائی است.

承认无知便有知，承认无能便有能。
افتادگی آموز اگر طالب فیضی

هرگز نخورد آب زمینی که بلنداست
如果你企求恩惠，你就要学会谦虚，地势高
的田地，永远得不到清水的灌溉。

افسرده دل افسرده کند انجمنی را.
一人寡欢，众人不悦。

اگر تو دولی من بند دولم.

如果你是个水桶，我就是水桶上的绳子。

(比喻某人十分精明，不易受骗)

اگر تو را زر باشد عالمیت برادر باشد.

要是你有钱，大家都是你的亲兄弟。(比喻你穷时人们骂你，你富时人们夸你)

اگر تیغ عالم بجنبد زجای

نبرد رگی تا نخواهد خدای.

除非有真主的意愿，不然世上所有的剑都拔出来，任何一根血管都不会被划破。(比喻真主力量伟大无穷)

اگر جراحی رودهء خودت را جا بگذارد.

如果你是位外科医生，你要首先让自己的肠子适得其所。(比喻不要多管闲事)

اگر جور شکم نبودى هیچ مرغى در دام صیاد
نیفتادى بلکه صیاد خود دام نهادهى.

[سعدى]

如果不是由于饥肠辘辘，禽鸟不会落入猎人的罗网，而猎人也因此去撒网。

~萨迪

اگر حسود نباشد جهان گلستان است.

如果没有妒忌，世界就是一座鲜花盛开的花园。

اگر خاله ام ریش داشت آقا دائيم مى شد.

如果我的姨妈长胡子，她就成为我的舅舅。

(比喻一件不可能的事)

← خاله را خایه بدى خالو شدى.

اگر حنظل خورى از دست خوشخوى به

از شیرینی از دست ترشوى

从脾气温和的人手里吃到苦葫芦，胜过从愁眉苦脸的人手里吃到甜点心。

← دیو خوش روی به از حور گره پیشانى

اگر خدا بخواهد از نرهم مى دهد.

只要真主愿意，公羊也能下崽。(极度虔诚的信徒对真主的赞扬话)

اگر خواهی شوی خوشنویس ، بنویس و بنویس و بنویس .

如果你想成为一位优秀的书法家，你要写，不断写，一直写下去。(比喻熟能生巧)

اگر خویشتن راملت کنی

ملامت نباید شنیدن زکس

[سعدى]

如果你能自责，你就不会听到他人对你的责

斥吧，那时你才是一个有用的人。~哈

吉·阿卜杜勒·安萨里

اگر برای من آب ندارد برای تو که نان دارد.

同 آب برای من ندارد نان برای تو که دارد. اگر بر دیدهء مجنون نشینی

بغیر از خوی لیلی نبینی

如果你从马杰农的眼里看蕾莉，你除了看到她的优点外什么也看不见。(比喻情人眼里出西施，见注)

注：蕾莉与马杰农系波斯诗人内扎米名著中的两个男女主人翁。

اگر برکای پروکنند از گلاب

سگی دروی افتد شود منجلاب

即使用玫瑰香水灌满池塘，要是里面掉进一只狗，它也会变成污水塘。(汉谚：一只老鼠能坏一锅汤)

اگر به هرسر مویت هنر دو صد باشد

هنر بکار نیاید چو بخت بد باشد.

[سعدى]

如果你每根头发上都长有二百种本事，但时运不济，这些本事也无济于事。~萨迪

اگر بینی که ناینا و چاه است

اگر خاموش بنشینى گناه است

如果你见到盲人站在井口，坐视不救就是个罪过。

اگر پدرش را ندیده بود ادعای پادشاهی مى کرد.

要是他没见过他的父亲，他一定会自称为王。(比喻某人虽然出身低下，却有过分的奢望)

اگر پشیمان باشی از نگفتن

به که پشیمان باشی از گفتن.

后悔没说比说了后悔强。

اگر پشیمانی شاخ بود فلان شاخش با آسمان مى رسید.

假如“悔恨”能长出角的话，不管谁长出的角都会触及蓝天。(比喻某人对自己的所作所为悔恨不止)

اگر پیش همه شرمندام پیش دزد رومفیدم.

虽然我在众人面前感到羞愧，但在窃贼面前我是清白无辜的。(被无辜指控为偷盗者说的话)

اگر سلطان دور است خدا نزدیک است.
君主离你很远,但主无时不在身旁。(比喻人们任何时候都要对主虔诚)
اگر شهباهمه شب قدر بودی شب قدری
قدر بودی.

如果每个夜晚都是圣洁之夜,那么圣洁之夜就毫无价值了。(圣洁之夜指斋月二十七日晚,相传《古兰经》就是在圣洁之夜由真主传给先知穆罕默德的)
اگر صد تا پسر بزائی یکیش آقارضا نمی‌شه.
بلبل مفت بجه می آرد یکیش بلبل است.
اگر صدسال گبر آتش فروزد
اگر یکدم در آن افتد بسوزد

[سمدی]
即使拜火教徒朝拜圣火一百年,一旦落入火中也会全身被烧尽。~萨迪
اگر طوطی زبان می بست درکام

نه خودرا درقلس می‌دید و نه دام
如果鹦鹉不会学人说话,它绝不会被关在鸟笼里或者落入网内。(比喻绝技往往招来祸害)
← خاموشی دویم سلامت است.

اگر عاقلی یک اشارت بست.
智者一点即明。

اگر عذر است این نیز بس است.
要想找个借口,这就足够了。(阿凡提的一句解嘲话,见注)

注:有人向阿凡提借一根绳子,他说他在绳上已洒上了小米。人家问绳子上怎能洒上小米呢?阿凡提回答说要想找个借口,怎么回答都可以嘛!

اگر فصول نباشد جهان گلستان است.
如果没有好管闲事者,世界就是一座花园。

اگر کارد باومی زدی خویش در نمی‌آمد.
کارد باو می‌زدی,خویش در نمی‌آمد.
同

اگر گاه از تو نیست کاهدان از تست.
如果说干草(指餐桌上的饭菜)是身外之物,干草袋(指盛饭菜的胃)可是你身内之物呀! (劝人在餐桌上千万不要暴饮暴食)

اگر کوه بدخشان لعل گردد.
بدیدار بدخشانی نیرزد.

即使巴德赫尚大山变成红宝石的话,见到当地老百姓比见到宝石意义更大。(比喻友

备。~萨迪

اگر خیر داشت نامش را می‌گذاشتند خیرالله.
如果他行过善,人们早称他为“行善安拉”了。(讽刺某人从不行善)

اگر دانی که نان دادن ثواب است.
تو خود می‌خور که بگذاردت خراب است.
要是你知道施舍面包会得到回报,那么你自己先把面包吃掉,因为你的肚子还是空空的。(比喻施舍先及亲友)

اگر دروغ می‌رهاند راست رهانده تر است.
如果假话能使人得到解脱,那么真话更能使人得到解脱。

اگر دعای طفلان را اثر بودی
یک معلم زنده نماندی.
要是学生的祈祷都能应验,那么没有一个老师能活下来。(比喻学生抱怨老师是经常的事)

اگر دنیا را آب برد او را خواب برده است.
即使大水淹没整个世界,他仍然沉睡不醒。(比喻某人对世事无动于衷)
اگر دو بز داشته باشد یکیش را یدک می‌کشد.

要是他有两只羊,他总是随身带着一只。(比喻某人喜爱炫耀自己的财产)

اگر دیدند شوخی اگر ندیدند جدی.
有人看见就说开个玩笑,没人看见就真下手偷起来了。(指窃贼偷东西时的心态)
اگر دیر آمدم شیر آمدم.

虽然来迟了一步,我却满载而归。(强调出席时机恰当更重要)

اگر دیر گفتمی گل گفتمی.
虽然你比别人晚开口,但你的话说得得体动听。

اگر را با مگر تزویج کردند
از آنان بجه ای شد کاشکی نام.
“假如”和“也许”结成伴侣的话,它们的后代就是“但愿…就好了”。(比喻愿望不能代替实际)

اگر راستی کارت آراستی.
如果你做人诚实,做事就会一帆风顺。

اگر سر بایدت سزا نگهدار. [ناصر خسرو]
如果你要保住脑袋,你就得保守秘密。(比喻祸从口出) ~纳赛尔·霍斯鲁

شوهر می دهد.

即使有七个瞎子女儿,他也能在一小时内把她们嫁出去。(比喻某人十分能说会道)

اگر همه شب قدر بودی شب قدر بی قدر بودی

اگر شبها همه شب قدر بودی ...
اگر همه دنیا را گندم بگیرد خوراک کبک ریگ است.

即使全世界到处长的都是小麦,鸚鵡吃的仍然是沙子。(比喻生物的习性难改)

اگر هوس است همین هم پس است.
异想天开的做法一次就够了。(比喻某人不愿做某件事)

اگر یار اهل است کار سهل است.
有个好帮手,万事不用愁。

اگر یکبار مقبوم کردی کور شوی اگر دوبار مقبوم کردی خودم کور شوم.

如果有人骗我一次,他真无耻;如果他骗我两次,那丢脸的就是我了!

الاسماء تنزل من السماء.
万物的名字来自天堂。

الاقارب كالعقارب.
亲戚犹如蝎子。

الاکرام بالاتمام.
慷慨大方贵在有始有终。

الانتظار اشد من الموت.
等待比死亡更痛苦。

الانسان حریص علی مانع.
人们渴求得到禁物。(比喻禁果总是甜的)

الجنة تحت اقدام الامهات.
天堂就在母亲的脚下。(比喻人靠母亲的培养和影响才能进入天堂)

الجنون فنون
(人的)疯狂有多种多样的形式。

الجودُ بالموجود غاية الجود.
将一切已有馈送他人是慷慨行为的终点。

الحق مر
真话必苦。(喻指忠言逆耳)

الخائف خائف.
背叛者总是担心受怕。

情比一切更为重要)

اگر گفتن سیم است خاموشی زر است.
如果说话是银子,沉默则是金子。(比喻沉默有时更可贵)

اگر گوئی که بتوانم قدم درنه که بتوانی وگر گوئی که نتوانم برو بنشین که نتوانی
当你说“我能做到”,那你就迈开脚步因为你可以做到;但你说“我不能做到”,那你就走开坐在一旁,因为你做不到。(一种表示决心和信心的说法)

اگر لالائی می دانی چرا خوابت نمی برد ؟

如果你真会催眠曲,为什么自己不能入睡?(比喻某人全知某事的道理,但总做不好)

اگر لر بیزار نرود بازار می گندد.
如果劳尔人不去市场购物,市场上的货物都会烂光。(比喻市场靠傻子才能支撑,见注)

注:劳尔人是伊朗西部一个省份的居民,据说以愚蠢而著称。

اگر مردن نبود آدم آدم را می خورد.
如果人只生不死,那么人就会互相吞食。(比喻死亡是不可避免的)

اگر میهمان یکی باشد میزبان گاو می کشند.
即使只有一个客人,主人也得宰一头母牛。(比喻主人十分慷慨)

اگر نان گندمت نیست, زبان مردمی تو را چه شد./ (زبان مردمت کوم)

如果你拿不出小麦做的面包,你说话就得娓娓动听。

اگر نخورده ایم نان گندم دیده ایم در دستهای مردم.

虽然我们还没有吃过用小麦做的面包,但我们从别人手里看到过它。(比喻我们对某事略知一二或比喻你所做的事违反当地人们的风俗习惯)

اگر نی زنی چرا بابات از حصبه مرد!
你既然会吹笛子,你老爹怎么会患伤寒死去呢?(比喻某人替他人办事神通广大,但给自己办事却束手无策,见注)

注:按伊朗古医说法,吹笛子能治伤寒。
اگر هفت دختر کور داشته باشد بساعتی

المعنى فى بطن الشاعر.
(晦涩不明的) 诗意往往埋藏在诗人心中。
المفلس فى امان الله.
贫穷者受到真主的庇护。

النادر كالمعدوم.
稀有之物等于是不存在之物。
[سعدى]
الناس على دين ملوكهم.
国王信奉什么教, 黎民就信奉什么教。
~ 萨迪

النجات فى الصدق.
说真话才能得到拯救。
النجوى من عمل الشياطين.
窃窃私语是魔鬼的行为。
النظافة من الايمان.
洁净来自信仰。

الو الو به از پلو.
炉火, 炉火, 你比食物更宝贵。(伊朗小孩
冬天烤火时说的话)
الهزل فى الكلام كالملح فى الطعام.
话语中的智慧犹如食物中的盐。
امام حسينى نيست وگرنه شمر بسيار است.
伊玛姆侯赛因虽然不在人间了, 但谢穆尔
式的人物却大有人在。(比喻暴虐者很多,
见注)
注: 谢穆尔是杀害什叶派教长侯赛因的
凶手。

امان از خانه دارى يكى مى خورى دوتا
ندارى.

作为一个当家的, 让主保佑我们, 我们买的
东西是一件, 缺的则是两件。

امان از دوغ لیلی ماستش کم بود آبش
خیلی.

我的主呀! 蕾莉做的酸奶饮料, 酸奶少, 水
份多。(比喻某人允诺多, 做得少)
امروز توانی و ندانی فردا که بدانی نتوانی.
今天你能做, 可不知道做什么; 明天你知
道做什么, 可你又做不成了。(比喻人
年幼时无知, 不知从何做起, 而老来
心有余而力不足矣!)

امروز نقد فردا نسیه.
今天付现金, 明天可赊欠。(商家常用此
语作为告示, 这是拒绝赊欠的一种委婉
说法)

الخير فى ما وقع.
一切都是为了取得最好的结果。

الدرسُ حرف والتكرارُ الف.
虽然每篇课文只教过一次, 也要复习上一
千次才行。(强调反复练习的重要性)

الرفيق ثم الطريق.
首先选择伙伴, 然后选择人生道路。

الصبر مفتاح الفرج.
忍耐是解脱痛苦的钥匙。

الضدان لا يجتمعان.
矛盾的事物难以调和。

العاقلُ يكفيه الاشارة.
智者一点即明。

العبدُ يدبّر وألله يقدر.
谋事在人, 成事在天。

العجلة من الشيطان.
忙乱乃魔鬼之所为。(比喻欲速则不达)

العلمُ فى الصغر كالنقش فى الحجر.
童年获得的知识犹如石头上的铭文。(比
喻这种知识永远不会忘却)

الفریقُ يتشبث بكلّ حشيش.
快要淹死的人会抓住任何一根稻草不放。

الف از باء نشاختن / (ندانستن)
目不识丁(比喻某人十分无知)

القاسمُ ملعون او مغبون.
分配财物的人不是被人咒骂, 就是自欺欺
人。

القرضُ مقرض المحبة.
借债是破坏友情的剪子。

القلبُ يهدى الى القلب.
心心相连。

الكریم اذا وعد و وفى.
慷慨大方的人守信用。~ 萨迪

الكلامُ يجزّ الكلام.
一言引万语。

المانُ يشبه بصاحبه.
从某人的财产可以看出他是什么人。

المأمورُ معذور.
办事人不应受责备。

المستشارُ مؤتمن.
顾问是可信任的人。

~萨迪

اندیشه کردن که چه گویم به از پشیمانی
خوردن که چرا گفتم.

深思熟虑后说“我该说什么”胜过懊悔不已
后说“我为什么要说出来”。(比喻说话
要三思而行)

انسان بنده احسان است.

人总要施恩于他人。

انسان به امید/ (آرزو) زنده است.

人是靠希望活着的。

انسان جایز الخطاست.

人孰无过。(或:人非圣贤孰能无过)

انصاف نصف ایمان است.

公正等于信仰的一半。(强调公正在宗教
信仰中的重要性)

انگشت بدنان گرفتن

将食指放在牙齿中间(表示惊讶或遗憾)

انگشت بدنان گزیدن

口咬食指(表示悔恨)

انگشت به شیر / (ماست) زدن

将手指放到牛奶(或酸奶)中(表示干预他
人的事情以达到破坏的目的)

انگشت کوچک هم نمی شود.

他连某人的小拇指都不如。(比喻他远不
如某人)

انگشت نمک است خروار هم نمک.

盐就是盐,无论是一撮,还是一吨。(比喻
以小见大)

← مشت نمونه خروار است.

انگشت هنرور کلید روزی است و دست بی

هنر کفچه در یوزه.

工匠的手指是获取每日食禄的钥匙,而没
有技能的手却是一只行乞者的碗。

انگور خوب نصیب شغال می شود.

优质的葡萄落入了豺狼之口。(汉谚:一朵
鲜花插在牛粪上)

اوزوم و انگور

半斤八两。(比喻两者之间选择的余地很
少)

او سواره است و من پیاده.

他骑马,我步行。(比喻一人有权有势,另一
人地位低下)

اول استشاره وانگهی استخاره.

امید نیست که عمر گذشته باز آید.

逝去的生命无望重返。

امیدوار بود آدمی بخیرکسان

مرا بخیرتو امید نیست شر مرسان

[سعدی]

人总希望从他人那里得到好处,而我并不
期待从你那里得到,(至少)你不要伤害
我就足矣! ~萨迪

امیدها در ناامیدی است.

希望存在于无望之中。

← از پس هرگز به آخر خنده است.

انبان خالی باد برمی دارد.

空的羊皮囊招风。(比喻无知的人却盛气
凌人)

انیر را در آتش می گذارند دزد خیردار می
شود.

火钳一旦烧红,窃贼便警觉起来。

اندازه نگهدار که اندازه نکو است.

凡事都要恰如其分,因为恰如其分才是可
取的。

اندر پس هر خنده دو صد گریه مہیاست.

每次一个人的欢笑总会伴随着数以百计次
的哭泣。(比喻人不可能任何时刻都是
快乐的)

← چراغ هیچکس تاصبح نمی سوزد.

اندر جهان سود بیرنج نیست.

人世间哪有不劳而获的事呢!

اندر جهان نیست جاوید کس.

世上没有长生不老的人。

اندک اندک بهم شود بسیار

دانه دانه است غله در انبار

积少成多,聚沙成塔。

← قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود.

اندک اندک خیلی شود و قطره قطره سیلی
گردد.

积少成多,滴水成河。

← قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود.

اندک دان بسیار گو است.

懂得少的人才夸夸其谈。

اندکی جمال به از بسیاری مال. [سعدی]

略具姿色胜似腰缠万贯。~萨迪

اندوه دل سوخته دل سوخته داند. [سعدی]

悲伤绝望者才能理解悲伤绝望人的痛苦。

[سعدی]

常見快馬半途夭折而跛驢却安全抵達家園。~薩迪

ای کشته که را کشتی تا کشته شدی زار
تا باز که او را بکشد آنکه ترا کشت

[ناصر خسرو]

被害人啊！你杀害了谁以致惨遭如此杀害？

然而天知道谁会杀害那个杀害过你的人啊？（比喻自然界中互相报复的规律）

~纳赛尔·霍斯鲁

این امامزاده ایست که باهم ساختیم.

难道这个圣地不是我们两人合伙建立起来的吗？（比喻谎言总要戳穿。详见注）

注：有两个骗子，造谣说他们在某地梦见了伊玛姆的后代。当地百姓信以为真，便同意在该地建立圣地。从此这两人过起了富裕的生活。直到一天他们在众人面前发生了争执。其中一人说“以圣地的名义发誓，我说的都是事实”。另一个听后大怒说“难道这个圣地不是我们合伙建立起来的吗？”

این به آن در

مرچه عوض دارد گله ندارد.

اینجا پشه / (مگس) را در هوا نعل می بندند.

这里人们能在空中给蚊子（或苍蝇）掌上铁蹄。（比喻当地人异常聪明）

اینجا شتر را با نمک داغ می کنند.

这里人们用毡子在骆驼身上打上火印。

（比喻当地人十分聪明）

اینجا موش با عصا راه می رود.

此处老鼠持杖而行。（比喻当地人十分谨慎小心）

این چاه و این ریسمان.

这里水井和井绳均已齐备。（比喻现在你有机会来证明自己是言之有理的）

← این گوی و این میدان / این تخم و این زمین

این حرفها برای فاطمی تیان نمی شود.

这番话用来给法蒂玛做条裙子还不够。（比喻花言巧语是不顶用的）

این دست را مباد بر آن دست احتیاج.

但愿这只手不会去乞求那只手。（比喻向自己的亲友乞求是不可取的）

این دهان را خوب نخواندی.

先与朋友商量，然后查阅经书以卜吉凶。

（比喻作决定要谨慎）

اولاد بادام است ، اولاد اولاد مغز بادام.

孩子是杏子，孙子是杏仁。（比喻孙子辈在老人眼里总是可亲可爱）

اول اندیشه وانگهی گفتار.

先思考，后说话；想好再说。

← اول فکر آنگه عمل.

اول بچش بعد بگو بی نمک است.

先尝一下味道，然后再说未放盐。（比喻先调查后下结论）

اول برادرت را ثابت کن سپس ادعای میراث کن.

先证明自己是（死者）的兄弟，然后提出（财产）继承权。（比喻做事要有根有据）

اول پیاله و بد مستی !

一杯到肚酩酊大醉。（喻指某事的不良后果来得很快）

اول پیاله و دُرد.

喝完一杯酒就见酒渣滓！（喻指某事的不良效果来得很快）

اول پند آنگه بند.

先给忠告，后用绳索。（比喻先礼后兵）

اول چاه را بکن بعد منار را بدزد.

先将坑挖好，才能偷尖塔。（比喻做事要按部就班，见注）

注：尖塔是指伊斯兰教寺院的尖塔。

اول خویش دوم درویش.

施舍先及亲友。（常作拒绝行善施舍的借口）

اول طعام آخر کلام.

先吃饭，后交谈。（嘴馋的人想吃得更多的一种借口）

اول فکر آنگه عمل.

（凡事要）三思而行。

ای آقای کمر باریک کوچه روشن کن و خانه تاریک.

身材苗条的先生呀！你把黑暗带回家里，

却把光明照亮四邻。（妻子对她那位在外谈笑风生、在家愁眉苦脸的丈夫说的一句俏皮话）

ای بسا اسب تیزروکه بعدد

حرک لنگ جان بمنزل برد

این مال من این مال منبر اینهم مال ننه
قبر.

这是分给我的，这是分给阿匍的，这是分给甘巴尔的母亲的。(比喻一个十分自私的财产分配者，把分配物全分给自己和自己的亲属。详见注)

注：原意是清真寺院的祭坛，这里意谓阿匍本人。甘巴尔是阿匍的儿子。甘巴尔的母新就是他本人的妻子。这个谚语讽刺一个不公正而且是十分自私身为阿匍的分配物品者。

این مرده باین شیون نیوزد.

人们不值得为这位死者如此嚎啕大哭。

(比喻某人不值得人们如此尊敬或叹息)

این هلو و این گلو.

这是桃子，这是喉咙。(比喻这是一件十分容易的工作)

این نانی است که خودم برای خودم پخته‌ام.
这个面包可是自己给自己烤制的。(比喻自作自受)

اینهمه چریدی کو دنیهات ؟

同 آتقدر چریدی کو دنیهات ؟

اینهمه چمچه زدی حلوات کو ؟

勺子搅来搅去，你捞到什么甜食了没有？

(比喻徒劳无益)

这一回你可没有唱好。(比喻某人对别人说的话或提的要求表示不满意)

این را / (این یکی را) که زائیده ای اول
بزرگ کن.

你先把生下来的孩子养大再说！(比喻某人应先完成一件事，然后再去干另一件事)

← با یک دست دو هندوانه نمی شود برداشت.

این ره که تو می روی به ترکستان است.

[سعدی]

你走的那条路通向土耳其斯坦。(比喻你完全走错了路) ~ 萨迪

این شتری است که در خانه همه کس
می خوابد.

这只骆驼在每家门口都跪下来休息。(比喻我们命运相同；同舟共济)

این قافله تابحشر لنگ است.

这个商队慢悠悠地往前走直到世界末日。

(比喻一件永远完不成的工作)

این کاسه نیم کاسه در زیر دارد.

这只碗下还扣着另外半只碗。(比喻事情并不简单，内中有诈)

این گوی و این میدان.

这里球和球场均已齐备。(比喻现在你有机会来证明自己是言之有理的)

← این تخم و این میدان

ب

力或者不具备个人才能)

با آنهمه هوش و بوشت پاشنه ندارد کوشت.
你吹牛吹了半天，连自己的鞋还没有鞋根呢！(比喻某人靠吹牛以掩饰自己的贫穷)

با این چیزها قبر آقا / (بابا) درست نمی
شود.

用这些材料父亲的墓是修建不起来的。

(比喻偷工减料是不行的)

با آب حمام دوست گرفتن / (ضیافت
کردن)

用洗澡水交友(或宴请他人)(比喻不花钱使人感恩于你；顺水人情)

با آل علی هرکه در افتاد برافتاد.

谁与阿里后裔作对，谁就倒霉。

با بال / (پر) دیگران پریدن / (پرواز کردن)

靠他人的翅膀飞行(比喻某人没有独立能

بیای

你戴上了黑面纱离开了(家),但要身裹白色缠尸布走出来。(比喻新娘出嫁后要永远忠于自己的丈夫,满意自己未来的生活)

با خدا باش خدا باتست.

你虔诚信教,真主才能同你常在。

با خدا باش و پادشاهی کن

بی خدا باش هرچه خواهی کن
你若虔诚信教,你可以做国王;你若不虔诚信教,你可以想做什么就做什么。

با خرس به جوال رفتن / (با خرس درجوال شدن)

与狗熊一起进入大口袋(比喻遇到不好对付的人)

با خلق کرم کن که خدا باتو کرم کرد.
你要对人民宽厚,因为真主曾对你宽厚过。

با خواب دیدن آبتن نشوند.
做梦怀不了胎。(比喻胡思乱想成不了事实)

با خوردن سیر نشدی با لیسدن سیر نمی شوی.
吃都吃不饱,舔更饱不了。(对舔盘子的孩子说的俏皮话)

باد آورده را باد می برد.

风刮来的(最终)仍被风刮走。(比喻不义之财来得容易去得快;悖入悖出)

باد باران آورد بازیچه جنگ.

风带来雨,玩笑带来争吵。

باد به بروت افکندن / (انداختن)

傲慢自大(原义为:朝胡子吹气)

باد به پشتش خورد.

风吹在他的背上。(比喻游手好闲的懒人难以重新开始干活)

باد پیمودن

丈量风力(比喻做徒劳无益的事)

— آب به غربال پیمودن

باد در آستین / (دماغ) انداختن

同 باد به بروت افکندن

باد در آستین کسی انداختن

使某人趾高气扬(原义为:向某人的袖子里灌风)

باد در دست / (بدست) داشتن

劳而无获。

با این ریش می روی تجریش ؟

你这把胡子(年龄)还想去塔吉什?(比喻做力不从心的事)

بابای من مرد از تب گرم می خواهد باشد از تب سرد می خواهد باشد.

我老爹过世了,至于他死于“热发烧”还是“冷发烧”那都是无关紧要的事。(比喻死亡本身比死因更重要,见注)

注:“热发烧”和“冷发烧”均是伊朗中世纪医学专用名词。

بابدان بد باش (و)بابیکان نکو

جای گل گل باش جای خار خار

对坏人要狠,对好人要和,鲜花从中学做鲜花,荆棘丛中学做荆棘。

با بداندیش هم نکویی کن

دهن سنگ بلقمه دوخته به

[سعدی]

即使对心肠狠毒的人也要善待,最好用块面包把狗的嘴封起来。~萨迪

با پا راه بروی کفش پاره می شود با سر کلاه.

如用脚走路,鞋子要走破;如用头走路,帽子要磨破。(比喻做任何事都要付出代价)

با پای خود بمرگ رفتن

自掘坟墓

— با دست خویش گور خود کندن

با پنبه سر بردن

用棉花砍脑袋(比喻用软刀子杀人)

با توکل زانوی اشتر ببند.

[مولوی]
你要托真主的福把骆驼的膝盖捆住。(比喻做任何事都要相信真主,那怕是件小事)~莫拉维

با تیغ و کهن نزد کسی رفتن

手拿剑和缠尸布向某人走去(比喻向某人彻底投降)

با ج به شغال ندادن

不向豺狼进贡(比喻不向小人进贡或不在小人面前卑恭屈膝)

با جی به هم نمی دهند.

他们互不进贡。(比喻他们的实力半斤八两)

با چادر سیاه رفتی باید با کفن سفید بیرون

雨水温和的天性对万物一视同仁，然而花园里长的是郁金香，盐碱地上长的是野草。～萨迪

بار بارخانه گران تر است.
产品的厂价(比市价)更贵。(常用来讽刺某种异常的现象)

بار بد باشد چو بد باشد نهال.
莫怨果实酸，只因幼树差。

بار روی بار کسی گذاشتن
在别人身上加担子(比喻增添别人的痛苦或麻烦)

بار سبک زود به منزل می رسد.
轻货抵站快。(常比喻钱财不多的人能平安抵家)

بارك الله ران کسی را گنده نمی کند.
对某人说“您干得好极了!”之类的话不会使他的大腿粗起来。(比喻赞誉某人并不能提高他的地位)

بارك الله قبای کسی را رنگین نمی کند.
بارك الله ران کسی را گنده نمی کند. 同

بارکج بمنزل نمی رسد.
捆歪的货运不到站。(比喻骗人的把戏不会持久)

با رمال شاعر است با شاعر رمال با هر دو
هیچکدام با هیچکدام هر دو
在占卜者面前，他是个诗人；在诗人面前，他是个占卜者；在两者面前他什么也不是；不在两者面前他既是占卜者，又是诗人。(比喻一个骗子的嘴脸)

باری چو غسل نمی دهی نیش مزین. [سعدی]
见 زبور درشت بی مروت را گوی
بازار باز آر.

你要从市场上买到货真价实的东西才行。
(此谚语利用词源学中的双关语构成)

با زبان خوش مار را از سوراخ بیرون می کشند.

好话能引蛇出洞。(比喻软招往往奏效)
باز گردد به اصل خود هر چیز.
万物归根。

بازوی بخت به که بازوی سخت.

[سعدی]
幸运的手臂胜过强壮的手臂。～萨迪
بازی اشکنک دارد سرشکستک دارد. [سعدی]

باد در کلاه افگندن

同 باد به بروت افگندن
忍住痛你才能得到治疗。

با درد کسی رسد که دردی دارد.
受苦人才能理解什么是痛苦。(或：未经痛苦的人不会同情别人)

← غم مرگ برادر را برادر مرده می داند.
بادکانی که معامله نداری ناخنک نزن.
如无购物之意，勿去尝试铺子里的食品。

(可引申为：勿向一位妇女调情除非你有高尚的目的)

با دُمش گردو می شکند.
他用尾巴去敲碎核桃。(比喻某人对自己的成功喜出望外)

بادنجان باد دارد بلی ندارد بلی.
茄子糠了，是，糠了；茄子没有糠，是，没有糠。(喻指阿谀奉承者的嘴脸)

← با باد جنوبی شوی جنوبی، با باد شمالی شوی شمالی
بادنجان بد/ (بم) آفت ندارد.
劣质(或：巴姆产的)茄子不招虫子。(比喻劣质的东西往往不易坏)

بادنجان، دور قاب چین
在盘子周围摆放茄子的人(喻指拍马屁的人或谄媚者)

← سبزی پاک کن
بادوستان بساز بردشمنان بتاز.
先与朋友和睦相处，再向敌人发动进攻。

(汉谚：对己和，对敌狠)
با دوستان مروّت با دشمنان مدارا. [حافظ]
对朋友要宽厚，对敌人要容忍。～哈菲兹

注：诗人哈菲兹认为用这种态度对待敌友可获得身心的平静。

باده خوردن و سنگ به جام انداختن
喝完酒还用石头砸酒杯。(比喻以怨报德)

← نمک خوردن و نمکدان شکستن
باران آمد ترکها بهم رفت.
雨水能将房顶上的裂缝抹平。(比喻靠打扮也能遮丑)

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست
درباغ لاله روید و در شوره زار خس
[سعدی]

[سعدی]

切莫与卑劣的小人相处，因为谁也不会从芦苇里吃到食糖。~萨迪

باقضا کارزار نتوان کرد.

与命运抗争是徒劳的。

← به جنگ خدا نمی توان رفت / باقضا آمده

برتوان آمد

باکدخدا ساز ده را بتاز.

先串通村长，后掠夺村子。

باکسان آن کن که با خود می کنی.

对待他人要同对待自己一样。(比喻己所不欲，勿施于人)

← آنچه بخود نپسندی بدیگران مپسند.

با کسی آشنا نمی گردم چه شدم

آشنا نمی گردم

我不择友，一旦择友，我将信守友谊。

با کسی که دفتش يك رقی است معامله مکن.

不要同账本只有一页厚的人做买卖。(比喻不要同不可靠的人做生意)

با کسی که علی گفت عمر نمی گوید.

如果他乞求阿里庇护，他决不会乞求奥马尔庇护。(比喻某人一旦交友决不会与他的敌人交友，见注)

注：阿里和奥马尔在伊斯兰历史上是相互为敌的人物。

با گرگ دنبه می خورد با چوپان گریه می کند.

与狼分享羊尾巴，然后在牧童面前哭泣不止。(比喻某人两面派的作法)

← شريك دزد است و رفيق قافلہ.

بالابالا ها جا نیست پائين پائين ها هم نمی نشیند.

他是高不成来低不就。(比喻某人无能而又自负)

بالات را دیدیم پائنت را هم دیدیم.

我彻头彻尾把你看透了。(比喻某人已领教过他人的各种借口了，见注)

注：一日某乞丐向女主人讨乞。女主人恰在楼上，说我在楼下的话，会给你一个面包。另一日，乞丐又去讨乞。女主人恰在楼下，说我在楼上的话，会给你一个面包。乞丐说：“女主人啊！我已

玩游戏要受伤，甚至要打破脑袋。(伊朗儿童玩耍时见同伴受伤时说的戏谑语以安慰受伤者)

بازی بازی آخرش جدی می شود.

شوخی شوخی آخرش جدی می شود.

بازی بازی ، باریش بابا هم بازی ؟

你爱怎么玩就怎么玩，但你能扯你老爹的胡子玩吗？(比喻凡事都要有个分寸)

با سوزن چاه کنندن

用针挖井(比喻做一件办不到的事)

با سیلی صورت خود را سرخ نگه داشتن

靠掌嘴把脸打红(比喻某人讲面子，保全体面；打肿脸充胖子)

← با دنبه بروت چرب کردن

با شاخ گاو سر را بهنگ انداختن

用头顶着公牛角同它厮杀(比喻遇到劲敌或不好对付的人)

باشد بر نظاره جنگ آسان.

[وس و رامین]

坐山观虎斗是最容易不过的。~维斯与朗明

باشد که پاشد.

要给别人，自己得先拥有。

با شمشیر چوپین جنگ نمی توان کرد.

用木剑无法打仗。(比喻做任何事必要工具不可少)

با شمشیر و کرباس / (قرآن) پیش کسی رفتن

با تیغ و کفن پیش کسی رفتن

با طناب پوسیده در چاه چهل ذریع بهشق عمر مار گرفتن

为了表示对奥马尔的爱，靠一根破烂的旧绳到四十米深的井里去抓蛇。(比喻做一件不值得做的事情)

با علم اگر عمل نکنی شاخ می بری.

[سعدی]

有知识不实践犹如一根不挂果的树枝。

~萨迪

باغبان را وقت میوه گوشها کر می شود.
在水果收获季节，园丁的耳朵总是聋的。

(比喻园丁拒绝免费为过路人提供水果)

با فرومایه روزگار میر

کز نی بوریا شکر نخوری

对别人说“匹劳斯”(意:羊毛粗布)可以,怎么能对我说“匹劳斯”!?(比喻某人最后施计时却施计于献计者,详见注)

注:某商人债台高筑,逼债者甚多。逼债人之一献计说,如有人来讨债,你就装疯说“匹劳斯”,事成后还我的债即可。商人照办。讨债者见他疯了,纷纷放弃债务。一日献计者来讨还约定归还的债务,商人竟对他也说“匹劳斯”,令献计者大吃一惊,故用此句质问。

با يك تير دونشان زدن

一箭双雕。

بايك دست دو هندوانه نمی توان برداشت.
一只手拿不起两个西瓜。(比喻做事不能贪多)

با يك گل بهار نمی شود.

از يك گل بهار نمی شود. 同
باين / (به اين) شكستگی ارزد بصد هزار درست.

[حافظ]

尽管他遭受了挫折,其能力仍与上千能人相当。~哈非兹

ببال ديگران پرواز نمی توان کرد.

靠别人的翅膀是飞不起来的。

بين تفاوت ره ازكجا است تا بكجا.

[حافظ]

你要看到这两段路的距离有多远。(比喻两物有天壤之别)~哈非兹

پاي خود بگور / (سلاخ خانه) رفتن

用自己的脚走向坟墓(或屠宰场)(比喻自取灭亡)

پيرس آنچه ندانی که ذل پرسیدن دليل

راه تو باشد بقر دانائی [سمدی]
不懂就要问,不耻下问会给你带来尊严和学问。~萨迪

پرهيز از نادانی که خودرا دانا شمرد.

要回避自命不凡的无知者。

پيرانه سر بد بود نیستی. [نظامی]

暮年的贫困是悲惨的。~内扎米

بتازی می گوید بگیر به آهو می گوید بدو.

他对猎犬说,“抓住它”,他对羚羊说,“快跑”。(比喻某人两面讨好,要两面派手法)

彻头彻尾把你看透了。”

بالای / (بالتر از) سیاهی رنگی نیست.
再深的颜色也莫过于黑色了。(比喻事情到了尽头时绝望的人无须再担心害怕了)

← آب که از سرگذشت چه يك نی چه صد

نی.

بال عقاب شد سبب آفت عقاب.

دشمن طاووس آمد پر او. 同

با مردم زمانه سلامی والسلام:

对世人点头打个招呼就够了。(比喻世态炎凉)

بامی از بام ما کوتاه تر ندیده است.

他发现没有任何人的屋顶比我的更低。

(比喻某人发现我比任何人更软弱无能,于是对我施虐)

با نادان تواضع کردن آب به حنظل دادن است.

同愚蠢者讲谦虚,犹如给药西瓜浇水。(比喻事与愿违,水浇得越多,药西瓜的果实越苦)

با نردبان به آسمان نتوان رفت.

靠梯子上是不了天的。(比喻靠异想天开是办不成事情的)

با نمك خودتان بخوريد.

加你自家的盐去吃吧!(有人抱怨菜太淡时说的话,比喻办事要靠自己的能力)

با نيك نشینی نيك شوی با ديگ نشینی سیاه.
近朱者赤,近墨者黑。

با هرخمري خماری است.

每种酒都能醉人。(比喻每朵玫瑰花都有刺)

← با هرگلی خاریست.

با هر دست که دادی باهمان دست پس می گیری.

از هر دست بدمی (از همان دست) پس 同

می گیری.

با هر که راست آید از چپ و راست آید.
走运的人事事顺利。

با هر گلی خاریست.

没有无刺的玫瑰。(比喻世上没有十全十美的幸福)

با همه پلاس با من هم پلاس ۱۹

بچه سر راهی برداشتم پسرم بشود شوهرم شد.

拾个弃儿作义子，谁知成了我丈夫。(比喻不但没能从中得到安慰，反而被看管了起来；事与愿违)

بچه عزیز است تربیت او عزیزتر است. 孩子是您心中宝，教育孩子更是宝中宝。

بچه که راه افتاد سرکورا هم باید گل میخ کرد.

孩子学走路，(家中)石臼挂墙上。(比喻危险的东西要放好，以免孩子闯祸)

بچه که دامن شناخت بر زمین نشیند. 抱惯了的的孩子不愿下地走路。(劝告人们不要惯孩子)

بحسن نازی تی، بحال نازی شی 不要为你的美貌或财宝而骄傲；一次寒热可以把美貌毁掉，一夜之间你可以失掉全部财宝。

بخاطر يك موش خانه را بحریق نباید کشید. 不能为一只老鼠而烧掉房子。(比喻不能因小失大)

بخت آخوند آنگاه برگردد که دريك شب دوجا دعوت شود.

阿訇一个晚上有两处宴请就是他最倒霉的时候。(意思说他贪吃而得病)

بخت بد با کسی که یارشود سگ گزردش ار شترسوار شود.

如果厄运降头，即使坐在骆驼上，也要挨狗咬。

بخت که برمی گردد پالوده دندان می شکند. 人要是倒霉，喝口凉水都塞牙。

بخت که برگردد اسب نازی خر گردد. 厄运降临时，阿拉伯骏马也会变成蠢驴。

بخت که برگردد عروس در حجله نر گردد. 人一倒霉，新房中的新娘也会变成男人。

بخردان مفرمای کار درشت. [سعدی]

不要赋小人以重任。~萨迪 بحر دستش نمی رسد پالانش را می زند.

他伸手够不着驴，只把驮鞍来敲打。(比喻某人在找替罪羊)

بخرگفتند کی به ده رسی گفت از سیخکی پرس.

بترس از کسی که از خدا نمی ترسد.

[خواجه عبدالله انصاری] 要畏惧对真主无所畏惧的人。~哈吉·阿卜杜拉·安萨里

بتمنای گوشت مردن به که تقاضای زشت قصابان

[سعدی] 即使因缺肉而死去，也比忍受屠夫苛刻的要求好。~萨迪

بجای شمع کافوری چراغ نفت می سوزد. 不点硬脂蜡烛，而去点油灯。(比喻替代物更不可取，见注)

注：早期的油灯比优质蜡烛发出的光还要少。

بجرم عیسی موسی را مگیر. 耶稣犯了罪，不要去责备摩西。(比喻各人犯罪，自己负责)

بجنگ خدا نمی توان رفت. 不能同真主作对。

← با ایزد تیغ و نیزه برتوان داشت. 英雄好汉能同上天较量。

بجوگان همت توان برد گوی. 握住雄心勃勃的球棒，你就能在球场上获胜。

بچه حکم طوطی دارد. 孩子有鹦鹉学舌的天性。(比喻大人在小孩面前说话要小心)

بچه حلال زاده بدائی می رود. 婚生子一般长相像舅舅。(民间的一种说法)

بچه خود را می زند که چشم همسایه بترسد.

他揍自己的孩子是为了吓唬邻居。(比喻杀一儆百)

بچه داری سر داری. 抚养孩子犹如上绞刑架。(比喻母亲抚养孩子的含辛茹苦)

بچه در شکم و نامش مظفر ؟ 孩子尚未出生，便取名穆拉法尔。(比喻做事操之过急)

بچه سر پیری زنگوله پای تابوت است. 暮年出生的孩子犹如悬挂在棺材上的铃。(比喻要力戒暮年生育孩子，不然孩子年幼时就会丧失双亲，无人照顾)

بدخواه کسان هیچ به مقصد نرسد.
 心怀叵测者永远达不到目的。
 بدخوی در دست خوی بد خود گرفتار است.
 易怒者往往成为自己粗暴脾气的俘虏。
 (比喻人发怒时不易控制自己)
 بدری نقصان و زری بار و گل بی خار نیست.
 [سعدی]
 没有满月不亏缺,没有金子无杂质,没有玫瑰不带刺。~萨迪
 بدر/ (به در) می گویم دیوار تو گوش کن.
 我对大门说话,墙啊!你要好好听着。(比喻指桑骂槐)
 بدریا/ (به دریا) برود خشک می شود.
 要是他去大海,大海就会干枯。(比喻某人十分倒霉)
 بدریا/ (به دریا) در منافع یشمار است
 اگر خواهی سلامت برکنار است
 [سعدی]
 大海蕴藏着无数宝藏;如果你想寻求平安,平安就在岸边上。~萨迪
 بدریای / (به دریای) ژرف آنکه جوید
 صدف بیایدش جان برنهادن بکف
 [اسدی]
 谁要想在深海中找到贝壳,谁就必须敢于冒生命的危险。
 (汉谚:不入虎穴,焉得虎子)~阿萨迪
 بدست من و تو است نیک اختری اگر بد
 نجوئیم نیک اختریم [ناصر خسرو]
 你我都靠自己已获得好运气;只要不作恶,好运自然来。~纳赛尔·霍斯鲁
 بدشت آهوی ناگرفته میبخش.
 [فردوسی]
 鹿未猎到不要答应送人。(比喻不要开空头支票)~菲尔多西
 بدعای کسی نیامدهیم که به نفرین کسی برویم.
 我们不因有人祈祷而光临,也不因有人诅咒而离去。(比喻做事不要被他人左右)
 بدعای گریه سیاه باران نمی آید.
 雨不会因黑猫的祈祷从天而降。
 بدگمان باش در امان باش.
 遇事多打几个问号,才能得到平安。(比喻

问驴何时能进村,驴答你去问赶驴棒的。
 (比喻赶驴棒的才是真正掌握速度的人)
 بخشش از بزرگتر و گناه از کوچکتر.
 小人犯了罪,大人不记仇。(比喻人非圣贤孰能无过)
 بخشیدم اگر چه مصلحت ندیدم.
 我原谅你,尽管我认为这样做并不可取。
 (这是一句戏言,表明原谅他人者,这样做实为勉强)
 بخوان کسان کدخدائی مکن. [سعدی]
 你是客人,不要将饭菜席卷一空。~萨迪
 بخور آتش بشکن جاش!
 喝了汤,还将汤盘砸碎!(比喻忘恩负义)
 ← نمک خوردن و نمکدان شکستن!
 بخورد و ببرد به از آرمان بگور.
 先吃足,后死去胜过去世时壮志未酬。
 بخور و بخواب کار من است خدا نگهدار من است.
 吃饱睡足是我的事,照管我是真主的事。
 (懒人的座右铭)
 ← وقت کار کردن جلاقم وقت خوردن قلمچاقم.
 بخیه به آب دوغ زدن
 靠酸奶水去缝缀某物(比喻做徒劳无功的事情)
 ← آب بغیرال پیسودن
 بخیه اش بر روی کار افتاد.
 针眼暴露在表面。(比喻事情露出了破绽)
 بد آنست که نباشد.
 一无所有是最糟糕的。
 بد آید پیش بد از کار بد. [فردوسی]
 恶有恶报。~菲尔多西
 بد آید بمرود از بد کار بد. [فردوسی]
 恶有恶报。~菲尔多西
 بد از پیش خدا نیاید.
 愿坏事不会从天而降。(不迷信的人常常针对迷信的人说的一句话)
 بدبخت اگر مسجد آدینه بسازد یا طاق فرود آید و یا قبله کج آید
 如果交厄运者去建一座大清真寺,不是拱顶下塌就是礼拜的方向造歪。
 بد بد است. / (بد بده)
 坏的就是坏的。(比喻丑事终究是丑事)

大家要为那家户主难过而痛哭，因为他收入是十九元，支出却是二十元。(比喻要量入为出)

برات برشاخ آهو

在鹿角上的汇单(比喻不能兑现的许诺)

براحتی نورسید آنکه زحمتی نکشید.

[حافظ]

谁不努力，谁就没有安逸的生活。(比喻不劳无获) ~ 哈非兹

بر احوال آن کسی بیاید گریست

که دخلش بود نوزده خرج بیست

بر آن کدخدای زار باید گریست

برادر آن بود که روز سختی ترا یاری کند
در تنگبختی

[ناصر خسرو]

厄运临头时向你伸出援助之手的人才是你的兄弟。(比喻患难知真交) ~ 纳赛尔·霍斯鲁

برادران جنگ کنند ابلهان باور کنند.

兄弟间吵架只有傻瓜才相信他们真正在吵架。

برادر که در بند خویش است

نه برادر است و نه خویش است

[سعدی]

只关心自己的兄弟既不是你的真兄弟，也不是你的亲戚。~ 萨迪

برادری برابری.

兄弟就是平等。

برادری بجا بزغاله یکی هفتصد دینار.

兄弟归兄弟，每只小山羊还得算七百第纳尔。(比喻亲兄弟，明算账)

← حساب حساب است کاکا برادر.

برادری را ثابت کن بعد ادعای ارث.

先证明是自家兄弟，然后再提出分家产。(比喻做事要分先后)

برای آدم بدبخت از در و دیوار می بارد.

[عشتی]

人要倒霉，不顺的事接踵而来。~ 埃希基

برای آدم بدبخت مرگ خوشبختی است.
对交厄运者来说，死亡就是幸福。

برای خوری لنگ کاروان بار نیکنند.

商队是不会往跛足的驴背上放货物的。

← برای يك بی نماز در مسجد را نمی بندند.

轻信者后悔)

بدمکن که بدافتی چه ممکن که خود افی.
作恶会遭到恶报，掘井会落入井中。

← از مکافات عمل غافل مشرو.....

بدندان اسب پیشکشی نگاه نمی کنند.

اسب پیشکشی را بدندان نگاه نمی کنند. 同

← از دست دوست هرچه می رسد نیکو است.

بدوزد شره دیدهء هوشمند

درآرد طمع مرغ و ماهی بیند

[سعدی]

贪婪会将智者的眼睛蒙上，贪心会使鱼和鸟落入猎网。~ 萨迪

بدوست گرچه عزیز است راز دل مگشای
که دوست نیز بگوید به دوستان عزیز

[سعدی]

不要把心中的秘密告诉你的挚友，因为你的挚友也会把这秘密传给他的挚友。
~ 萨迪

بد و نیک هرگز نماند نهان. [فردوسی]

好与坏的真相不会永远被掩盖。~ 菲尔多西

بدهکار را که بحال خود گذاشتی طلبکاری
شود.

债务人如果任其发展会变成债权人。(比喻事物在一定条件下会向其相反的方向变化)

بدیزی گفته ام هرکاره.

我将砂锅称瓦罐。(比喻某人出于愤怒或其他原因故意贬低某物，混淆是非)

← باسب شاه گفته اند یابو

بدیدار مردم شدن عیب نیست

ولیکن نه چندان که گویند بس

[سعدی]

访亲问友无可指责，但不要过分以至对你说“够了！”~ 萨迪

بدی در جهان بدتر از آز نیست.

[فردوسی]

世上的坏事莫过于贪婪。~ 菲尔多西

بدی یا بدگو داری ؟

你受伤害了呢，还是他人说了你坏话？(用来安慰被诽谤者的话)

بر آن کدخدای زار باید گریست

که دخلش بود نوزده خرج بیست !

缝在一起的东西不同于长在一起的东西。

(比喻人工制成之物不及天生自然之物)

بر پشت خوابیدن / (خفتن)

躺着睡大觉(比喻生活悠闲,高枕无忧)

بر جاهل اعتماد مکن.

[خواجه عبدالله انصاری]

切莫信赖无知愚昧的人。~哈吉·阿卜杜勒·安萨里

بر چشم کور سرمه کشیدن چه فایده.

在瞎子眼上涂染眼药,枉费功夫。

برخبر خود نشانندن

将某人放在他自己的驴背上(比喻给某人的劣行以应有的惩罚)

برخرمگس معرکه لعنت!

让令人扫兴的人见鬼去吧!

برد کشتی آنجا که خواهد خدا

اگر جامه برتن درد ناخدا

[سعدی]

同 خداکشتی آنجا که خواهد برد

بردوستان رفته چه افسوس می خوریم

باخود مگر قرار اقامت نهاده ایم

[صائب]

对朋友们的离去没有什么惋惜,难道我们自己能永远留在这里吗? ~萨依布

بردوستی دوستان اعتمادنیست تاچه رسد

بتملق دشمنان.

(有时)连朋友间的友情都难以信赖,谁还能相信故人的恭维呢?

برسر اولاد آدم هرچه آید بگذرد.

同 هرچه آید برسر

برسپه دل چه سود خواندن وعظ

نرود میخ آهنین برسنگ

[سعدی]

说教不会打动冷酷无情的人,犹如一根铁针不会刺穿石头。~萨迪

برعکس نهند نام زنگی کافر.

为了突出对比,人们把黑人称为“樟脑”。

(波斯文学中常用的比喻手法)

برکت در حرکت است.

谋事在天,成事在人。

~ از تو حرکت از خدا برکت.

برکس مپسند آنچه ترا نیست مپسند.

同 آنچه بخود نپسندی بدیگران مپسند.

برای شیطان پاپوش می دوزد.

他为魔鬼做鞋穿。(比喻某人擅长坑蒙拐骗)

برای کسی بگیری که برایت تب کند.

谁为你焦心如焚,你就为他赴汤蹈火。

برای کله ماهی خور کله ماهی پیدا می شود.

吃鱼头的人总能找到鱼头。

برای کور تاریک و روشن یکسان است.

对盲人来说黑暗与光明没有区别。

برای فاطمه تبان نمی شود

见 این حرفها برای فاطمه تبان نمی شود.

برای لای جوز خوب است.

他不过是个塞砖缝的料。(比喻他是个无用的人)

برای مصلحت بوسه بدم خر زنند.

只要认为合适,人连驴子的尾巴也会亲一下。(意思说人有时为达到目的会委曲求全)

~ از درد لاعلاجی بخر می گویند خانجایی.

برای من آب ندارد برای توهم نان ندارد!

同 آب برای من ندارد نان برای توکه دارد.

برای نهادن چه سنگ و چه زر.

[سعدی]

如果储而不用,石头与黄金没有什么区别。

~萨迪

برای هرخری آخور نمی بندند.

不是为每条驴子都盖个牲口棚。(比喻对某人不值得如此厚爱)

~ این مرده باین شیون نیززد.

برای هر نخور يك بخور هست.

只要有罢食者,就有进食者。

برای همه مادر است برای من زن بابا.

她待他人似亲娘,她待我却似后娘。(比喻某人待人不公平)

برای يك بی نماز در مسجد را نمی بندند.

清真寺的大门是不会向异教徒关闭的。

برای يك دستمال قیصریه را آتش زدند

为了一条手帕竟焚烧了一个大商场。(比喻小题大作或为了个人的微小的得失竟犯下滔天大罪)

بر باد رود هر آنچه از باد آید

同 بادآورده را باد می برد.

برسته دگر باشد و بررسته دگر.

为捕捉别的鸟撒下这只网吧！凤凰巢穴高筑，是不会陷入圈套的。（本谚语意思是：我不会上你的当，你去让别人上当吧！）～哈菲兹

بروياه گفتند شاهدت کیست گفت دم.
有人问狐狸谁能证明你的存在。狐狸回答说：“我的尾巴！”（比喻每样东西都有其象征）

برهرکه بنگری بهمین درد مبتلاست.
你看到的每一个人都在受同样的苦。（比喻每人都处于同一困难境遇）

برهمکار بد لعنت !
让那位蹩脚的搭档见鬼去吧！（这是人们在听到某人用甜蜜的歌喉在歌唱而一条毛驴却发出难听的叫声时说的一句诙谐话）

برهنه آمده ایم و برهنه نیز خواهیم رفت.
我们光着身子来到这个世界，我们也将光着身子离开这个世界。（比喻钱财是身外之物，是带不走的）

برهنه فارغ است از دزد و طار
光身子的人既不怕强盗，也不怕扒手。
بزاهد فربه و پزشک نزار مگر وید.

不要信任身体肥胖的苦行僧或身体瘦弱的医生。（比喻苦行僧饮食无节制而医生又不懂健康之道）

بز را غم جان است و قصاب را غم پیه.
山羊担心送命，屠夫担心腰薄。（比喻各人各有心事）

بزرگ آنکه او را بسی دشمن است.
[فردوسی]

伟人仇敌多。～菲尔多西
[سعدی] بی هنر آنکس حاسد نیستش. [ابن یمن]
[سعدی] بزرگان شناسند قدر بزرگان.

伟人懂得伟人的价值。（比喻猩猩惜猩猩，好汉识好汉）

بزرگی بخدا می برازد و بس.
只有真主才称得上伟大。

[سعدی] بزرگی بعقل است نه بسال.
伟大靠智慧，不靠年事高。～萨迪

بزرگی سراسر بگفتار نیست
دوصد گفته چون نیم کردار نیست.

[فردوسی]

برکنده به آن چشم که بدین باشد.
眼睛要是邪恶，最好将它挖掉。

برکنده به آن ریش که در دست زنان است.
怕老婆的人的胡子最好给拔掉。（意思说这种人是不配留胡子）

برگذشته افسوس نخورند.
谁都不要为往事伤感。

برگذشته حسرت آوردن خطاست.
[مولوی]

为往事伤感是错误的。（比喻要忘却旧事）～莫拉维

← برگذشته افسوس نخورند.
برگ سبزی است تحفه درویش.

托钵僧的礼物是一片绿色的叶子。（比喻礼轻情意重）

← ارمغان مور پای ملخ است.
برلب جیحون کسی تشنه نباشد.

谁在阿姆河旁永远不会口渴。（汉谚：背靠青山不缺柴）

برلب آب حیات تشنگیم کشت.
[صباحی]

我竟在生命之泉的旁边活活渴死。（比喻鞋匠反穿旧鞋）～萨布希

برمال و جمال خویش مغرور مشو
کانرا بشی برند و اینرا به تی

不要因拥有财富和美貌而骄傲，因为财富可以一夜之间失去，美貌也可以发热一次而消失。

برمنکرش لعنت.
谁不承认它让谁见鬼去吧！（比喻这是一件千真万确的事）

[سعدی] بر نادر حکم نتوان کرد.
罕见之事不足为凭。～萨迪

برو ای گدای مسکین در دیگری طلب کن
که هزار بارگفتی و نیامدت جوابی

[سعدی]
可怜的乞丐，你走吧！到别家去行丐吧！你在这里要饭要了一千次，可一回也没有得到答复。（拒绝乞丐讨饭的一种说法）

~ 萨迪

برو این دام بومرغ دگر نه
که عقارار بلنداست آشیانه

[حافظ]

蔽)~萨迪

سفارش حج قبول نشود.

委托别人替你朝圣是无效的。

بسکه خاموش نشستم سخن از یادم رفت

بسکه ماندم به غریبی وطن از یادم رفت
我静坐在那里太久了,以致说话的能力丧失了;我流浪在外面太久了,以致家乡的概念模糊了。

بسیار خوار لاغر باشد.

贪食者往往身材瘦小。

بسیار خوشبو است دم بادهم می نشیند.

他香气四溢,坐在轻风吹来的路上。(用讽刺的口吻形容某人春风得意的情景)

بسیار دان بسیار گوی باشد.

博学者往往说话滔滔不绝。

بسیار سفر باید تا پخته شود خامی.

[سعدی]

大量旅行能使庸人成熟老练。~萨迪

بسیار فرق باشد از اندیشه تا حصول.

[سعدی]

想法和实现想法是完全两回事。~萨迪

بسیار گفتن دوم بی خردی است.

[قابوس نامه]

侃谈过分趋于失去理智。~《卡布斯教诲录》

بسیری مردن به که گرسنگی خوردن

[سعدی]

死于饮食过度胜过活着挨饿。~萨迪

بسیری مردن به که بگرسنگی جان سپردن

[سعدی]

同上条

← درآب مرده بهتر که در انتظار آبی.

بشتر گفتند چرا شائست از پس است گفت

چه چیزمانند همه کس است.

人们问骆驼你为什么尿从后面撒?骆驼

说我哪一点同别人相同呢?(比喻某人缺点远远不止这一点)

بشتر گفتند چرا گردنت کج است گفت چه

چیزم رج است که گردنم کج است.

人们对骆驼说:“你的脖子为什么是歪的?”

它回答说:“我身上有哪一部分是直的,而让你认为我脖子是歪的呢?”

(比喻某人的缺点远远不止这一点)

伟大不完全在于言语,因为二百句话还顶不上半个行动。~菲尔多西

بزرگ نمیر بهار میاد

کمیزه/ (کنیزه) و خیار میاد

小羊羔呀,你要活下去,春天正在来临,各种瓜果正等着你。(意思说诺言的实现还不是指日可待,仍需加紧工作才行)

بزرگه گرگین شد از گله بیرون باید کرد.

羊如果一旦长疥癣,必须将它赶出羊群。

بزرگ از سر چشمه آب می خورد.

长满疥癣的山羊总在水源头饮水。(比喻卑劣者往往更自私,更自负)

بزمین سخت/ (سفت) نشائیده است.

他至今还没有把尿撒在硬地上。(比喻某人还没有经历过艰难的日子或他还没有遇到过比他更强大的对手)

بسا دولت که آید در گذرگاه

چو مرد آگه نباشد گم کند راه

在很多情况下福星已降临,但人们不觉察,因而失之交臂。

بسالش ساخته ایم بماهش هم می سازیم.

我们一年都忍受过来了,一个月就更不在话下了。(比喻我们受过大苦后,小苦也就无所谓了)

بسا مراد که در ضمن نامرادیهاست.

在很多情况下,成功经过无数失败后才能取得。(比喻失败乃成功之母)

← الخیر فی ماریع

بسانم نیکوی پنجاه سال

که یک کار زشتش کند پایمال

[سعدی]

许多人享有美名五十年,但一件丑事能使其美名荡然无存。~萨迪

بسان درختی است گردنده دهر

گاهی زهر بارش گهی پادزهر

这个变化无常的世界犹如一棵果树,它有时结出有毒之果,有时又结出解毒之果。

بس قامت خوش که زیر چادر باشد

چون باز کنی مادر مادر باشد

[سعدی]

你常常看到一个苗条的身材藏在黑色的面纱内,打开时,你会发现她是一个老奶奶。(比喻人们常被表面现象所蒙

舒适的生活来自辛勤劳动。

بعداز سیری لقمه پنج سیری

他一面说饱，一面吃饭又半斤。(比喻对某人胃口之大表示惊讶)

بعداز مردن سهراب نوشدارو

苏赫拉布(《王书》中的一位英雄)死后，解毒药才送到。(比喻雨后送伞，无济于事)

بعداز هفت کره ادعای بکارت !

生了七个孩子还声称自己是处女!(比喻某人无耻之极)

بعد منزل نبود در سفر روحانی [حافظ]

在宗教旅行中，谁都不会去考虑驿站间的距离有多远。(比喻虔诚信徒不畏路途遥远) ~哈菲兹

بمشق شیطان در چاه چهل ذری افسی گرفتن

为表示对魔鬼的爱，纵身跳入四十米深的井里去抓蟒蛇(比喻为一个卑劣小人做一件既艰难而又危险的事)

بعمل کار برآید به سخن رانی نیست.

[سعدی]

做事靠行动，而不靠花言巧语。~萨迪

بغداد خراب است.

巴格达已成为废墟。(表示“我饿了”或“他人饿了”的戏谑语，见注)

注：古代的巴格达是富庶的象征。

بفرجام گیتی نماند بکس. [فردوسی]

这世界最终不会留给任何人。~菲尔多西

بفرجام هر نیک و بد بگذرد. [فردوسی]

任何善与恶最终将随风而去。~菲尔多西

بفردا ممان کار امروز را. [فردوسی]

今日事今日毕，切勿推迟到明天。~菲尔多西

بفاطر گفتند پدرت کیست گفت آلاادایم

اسب است.

有人问骡子谁是你的父亲，骡子答我的舅舅是马。(比喻某人通过这类回答来掩饰自己低贱的出身)

بقال بیکار پله وزن می کند.

杂货店老板没事干，闲得自己称称盘。(比喻无所事事的人常做无用处的事)

بشتر مرغ گفتند بار بپر گفت مرغم گفتند پروازکن گفت شترم.

他们让鸵鸟把货驮走，鸵鸟说我只是一只禽鸟。人们让它飞走，它又说我是头骆驼。(比喻某人巧妙地利用自己的双重身份，见注)

注：波斯语中鸵鸟一词是骆驼和鸟合成的词。

بشیرین زبانی و لطف و خوشی

توانی که فیلی بموئی کشی

[سعدی]

只要凭借甜言蜜语和手段温柔，谁就能用一根头发把大象牵走。~萨迪

بشوای خردمند از آن دوست دست

که بادشمنانش بود هم نیست.

智者呀！你要同你的朋友绝交，因为他已化敌为友了。(喻指一种交友之道)

بشهر خویش هرکسی شهریار است.

任何人在自己家乡都可以称王称霸。

ببضاعت مزجات نزد عزیز آوردن [سعدی]

把不值钱的货物献给阿齐兹(埃及君王的称号)(比喻做徒劳无益的事)~萨迪

به طیب لاغر و سلمانی کچل اعتماد نباید کرد.

不要相信瘦弱的医生和秃头的理发师。(比喻某人连自己份内的事都没有做好，又怎能为他人服务?)

← بزآمد فریه و پزشک نزار مگر بید.

بعداز تنه خیردار !

碰撞了人才说：“闪开！”(比喻做事马后炮)

← بعد از مردن سهراب نوشدارو

بعداز چهل سال گدائی شب جمعه راگم کرده است. / (نمی داند)

他行乞四十年，连周末晚上在什么时候都不知道。(比喻某人很笨，连讨饭能讨到最多的时间都忘记，见注)

注：施舍最多常在周末晚上。

بعداز چهل سال مهتری دیگر توره گم نمی کند.

他养马四十年，再也不会丢失草料袋了。

(比喻某人通过工作锻炼，已经积累了丰富的经验)

بعداز رنج راحت است.

黑人沐浴后也不会变白。(比喻切勿企图做不可能的事)

بگاو و گوسفند کسی ضرر ندارد ؟
它会伤害谁家的牛羊吗？(见注)

注：这是一个幽默的谚语，讲的是一个没有见过宗教仪式的农民见有人大声地召人祈祷时，他怕这声音会伤害他人的牛羊，故发此问。

بگدا گفتند خوشامد تو بره اش را کشید پیش آمد.

当人们对乞丐说“欢迎！”他就会手拿着行乞袋向你走来。(比喻某人得寸进尺)

← روستائی را که رودادی کفش بالا می کند.
بگذار تا خودم را جا کنم بین باتو چه ها کنم.
给我半个机会，你就可以看到我能为你做些什么。(比喻某人潜在能力很大，但一直苦于没有机会展示自己)

بگرسنگی مردن به که نان فرومایگان خوردن
宁愿饿死也不吃卑劣小人赐给的面包。

بگرگ گفتند ترا چو پانی داده اند گریه کرد
گفتند چرا گریه می کنی گفت می ترسم
دروغ باشد.

人们对狼说你已被任命为牧羊倌，狼听后大哭。又问你为何大哭，狼说我怕这不是真的。

بگفتن آتش، زبان نمی سوزد.
嘴里光说“火”是烧不坏舌头的。(比喻说空话无济于事)

← از حلوا حلوا گفتن دهن شیرین نمی شود.
بگفته خود کارکن تا بگفته تو کار کنند.
如果你要他人按你所说的去做，那你应先从自己做起。

بگفتار شیرین جهان دیده مرد
 کند آنچه نتوان بشمشیر کرد.

[سعدی]
阅历丰富的人靠甜美的言词能把靠宝剑办不成的事办成了。~萨迪

بگمانش علی آباد شهری است
他以为阿里阿巴德是一座城市。(其实不然)。(比喻某人对某物期望过高，见注)
注：阿里阿巴德是几个村子的名字。

بگمراه گفتند نامت چیست گفت رهبر.
问迷路的人你叫什么名字，他回答说我叫领

← کور بیکار مزه خود را می کند.

بقدر دوغت می زند پنبه.
你拿出多少酸奶水，他们就为你弹多少棉花。(比喻买卖公平)

بقدر گلیمت پا دراز کن.
毯子有多长，腿就伸多远。(比喻量入为出；看布裁衣)

به کارهای گران مرد کار دیده فرست.
[سعدی]

有经验的人应赋以重任。~萨迪
بکچل گفتند چرا مو نمی گذاری / (نداری)
گفت دوست نمی دارم.

有人问秃子为什么不长头发，他回答说他不喜欢长头发。(比喻某人阿Q精神，吃不到葡萄说葡萄酸)

بکدام سازت برقصم ؟
我跟你的哪个曲调跳舞？(比喻某人听命于他人，但无所适从)

بکشتی ویران گذشتن برآب
به آید که درکار کردن شتاب
[فردوسی]

乘坐破船出航胜过干活鲁莽。~菲尔多西
بکلافی داخل خریداران یوسف شدن

仅以一绞丝线的代价加入了拍卖尤素福的行列(比喻某人愿拿出全部财物去换取他所需要的东西，详见注)

注：奴隶尤素福年轻美貌在埃及被拍卖，众商人出高价争购。这时一位老妇拿出她所仅有的一绞丝线来换取尤素福，众人大笑。她说我知道我无法得到他，但我希望我的名字会出现在尤素福崇拜者的名单中。

بکن هر آنچه بناید نه هر چه بتوانی.
[سعدی]

做你应该做的事，而不是做你会做的事。
~萨迪

بکوشش نروید ز خار را گیا
[فردوسی]

你即使努力，青草也不会长在岩石上。(比喻勿做难以实现的事)~菲尔多西

بکوشش نروید گل از شاخ بید
نه زنگی بگرمابه گردد سفید
你即使努力，玫瑰花也不会长在柳枝上；

بلبلش بلبل است یا لندوک است پر درنیاورده
یا پیراست پر ریزانده.

这肯定是一只夜莺,但这只夜莺不是羽毛未丰,就是老得羽毛全已脱落。(比喻某人对某事物捉摸不定)

بلعت خدا نمی ارزد.

不值一文;毫无价值

← بفت نمی ارزد.

بلقمان / (به لقمان) حکمت آموزی چه باشد.

向鲁格曼(古阿拉伯传说中的智者)讲哲理等于班门弄斧。

← حکمت بلقمان آموختن غلط است.

بلکه من کاریده بودم (بلکه) شتر تو هم چریده بود.

如果我把地耕了,而你的骆驼在上面吃了草,(后果真不堪设想)。(比喻说话人用假设的手法威胁对方)

بله دیگِ بله چندندر

有多大的锅煮多大的甜菜。(比喻一物降一物)

بمال نازی شی بحسن نازی تی.

برمال و جمال خویش مفرور مشو 同

بماه میگوید تو درنیا تا من درآیم.

她对月亮说“你别升起,让我先闪烁发光吧!”(赞扬女子容貌美丽时用)

برگ می گیرد تا به تب راضی شود.

از مرگ گرفتند تا به تب راضی شد. 同

بمفت نمی ارزد.

不值分文;毫无价值。

← بلعت خدا نمی ارزد.

بمیر و بدم.

你死也要去拉风箱!(命令他人拼命干活时用,见注)

注:一日有位铁匠的学徒感到站着拉风箱很累,便对师傅说我可以坐着拉风箱吗?师傅说可以。隔一会儿又说我可以半躺着拉风箱吗。师傅又说可以。不久他又问师傅我可以躺着拉风箱吗,师傅勃然大怒地说“你就是死也要给我去拉风箱!”。

بناآموده مفرمای کار.

不要把活交给无经验的人去做。

路人。(讽刺夸夸其谈的人)

بگنجشک گفتند منار بشکمت / (به کونت) گت چیزی بگو بگنجد.

人们诅咒麻雀说希望清真寺的塔尖会戳穿你的肚皮。麻雀回答说你们应该说些能使自己的诅咒得以实现的话。

(讽刺某人大吹大擂,胡说八道)

بگوش خر یاسین خواندن

对着驴的耳朵朗读“雅辛”一章。(古兰经中的一章)(比喻对牛弹琴)

بگومین چشم برهم می نهم بگومشنو پنه بگوش می گذارم لیکن اگر بگوئی نفهم نمی توانم.

如果你说“不准看”,我会闭上眼睛。如果说“不准听”,我会用棉花堵住耳朵。但如果你说“不要去理解它”,那我是做不到的。

بگیتی نماند بجز نام نیک.

[فردوسی]

世上只有美名不会被人忘记。~菲尔多西

بگیر و ببند و بده دست پهلوان.

抓住他,把他捆起来,然后交给勇士。(对把他人的劳动果实占为己有的人的讽刺)

بلا چون عام بود دلکش است و مستحسن

[قائمی]

灾难普遍降临时,它是美好的,并为大家所接受。(鼓励人们同病相怜,同忧相救)~高安尼

بلال که مرد اذان گو قحط نمی گردد.

即使巴拉尔死掉,还会有别人来当宣礼员。(比喻即使没有屠夫,人们也不会吃带毛猪,见注)

注:巴拉尔是先知穆罕默德的宣礼员。

بلبلان خاموش و خر در عرعرا است.

夜莺停止了歌唱,因为驴子在吼叫。(讽刺某人歌喉十分难听)

بلبل هفت بجه می گذارد یکیش بلبل می شود.

夜莺孵蛋七个,只有一个孵出夜莺。(比喻父母亲七个孩子中一般只有一个成材)

亚当子孙亲如手足，造物之初本无区分。

~萨迪

بوجار لنگان است (از هر طرف باد میاید باد می دهد).

他是林姜(地名)的簸谷工。(风从哪个方向吹来,他都能扬扬筛糠)(比喻某人八面玲珑,随风转舵)

بود سوزن به از تیغ برنده.

缝衣的针胜过锋利的剑。(比喻有时使用武力不可取)

بود هم پیشه با هم پیشه دشمن.

同行是冤家。

← همکار همکار را نمی تواند دید.

بوریا باف اگرچه بافنده است

نبرندش بکارگاه حریر

[سعدی]

编蓆工能编织芦蓆,但从来没有人让他编织丝绸。(比喻手工业分工和要求都不同)~萨迪

بوزینه بچشم مادرش غزال است.

在母亲眼里,猴子就是羚羊。(汉谚:在母亲眼里癞痢头的儿子也是好的)

بوزینه را با درودگری چه کار ؟

同 از بوزینه درودگری نیاید.

بوسه با پیغام نتواند بود.

亲吻不能用信函代替。(相似的谚语:受人之托的朝圣是不可取的)

بول و قولش یکی است.

他的承诺等于撒尿。(意谓某人从不履行承诺)

بوم از تربیت هزارستان نشود.

猫头鹰是不会被训练成夜莺的。(比喻乌鸦再洗颜色也永远是黑的)

بوی حلواش میاید.

谁都可以闻到他的“哈尔瓦”(一种点心)的香味。(比喻某人已奄奄一息,见注)
注:伊朗人习惯在某人临死前将哈尔瓦这种点心分发给其亲朋好友,以祝愿他的灵魂早日升入天堂。

← آفتاب لب بام است.

بوی خون از گفتارش/(دهنش) می آید.
他嘴里有一股血腥味。(比喻某人说话时杀气腾腾)

بناپاکزاده مدارید امید

که زنگی به شستن نگردد سفید

[فردوسی]

不要对私生子抱有任何希望,黑人不会因为沐浴皮肤就变白。~菲尔多西

بناکاردیده مفرمای کار.

同 بناآزموده مفرمای کار.

بنام حسنی بکام حسینی.

同 بنام ما بکام تو

بنام ما بکام تو

利用我的名义,达到你的目的。

← مادر بنام بچه می خورد قند و کلوجه.

بنام نیکو مردن به که به ننگ زیستن.

宁死后留下美名,也不愿苟且偷生。

بند تینانش شل است.

她裤带的结很松。(用来比喻淫荡的妇女)

بند مارا آب برده است.

我们的坝被水冲走了。(比喻我们的事业完蛋了)

بنده زرخرید آزاد تر از بنده شکم است.

用金钱买来的奴隶比贪食的奴隶更为自由。(因为后者为了填饱肚子随时可以屈服于他人)

بن دیوار کندن و بام اندودن

一边在挖墙角,一边去涂沫房顶。(比喻以牺牲根基为代价去粉饰外表)

بزمی درآید ز سوراخ مار. [فردوسی]

柔顺能将蛇引出洞外。~菲尔多西

بزد مردم بیمار ناخوش است شکر.

[ناصر خسرو علوی]

食糖也会令病人厌烦。(比喻好的东西在一定条件下可以变得不可取)~纳赛尔·霍斯鲁·乌拉维

بنظاره برجنگ آسان بود. [اسدی]

作壁上观是一件容易的事情。(比喻袖手旁观并不难)~阿萨迪

بنگر که چه میگوید منگر که میگوید

要注意人家说的是什么,而不是去注意是谁说的。(比喻要对事不对人)

بنی آدم اعضای یکدیگرند

که درآفرینش ز یک گوهرند

[سعدی]

尽管有一千零一条理由，但第一条理由就是我没有火药。(比喻一条好理由胜过其他千万条理由，见注)

注：将军问炮兵敌人攻上来时，你什么为不打炮。炮兵回答说理由很多。将军说你说吧！炮兵说第一条理由就是我没有火药。将军便说那么别的理由就不必说了。

بهشت آنجا است کازاری نباشد
کسی را با کسی کاری نباشد

[مصاحب]

天堂是这样的一个地方：那里谁也不伤害谁，谁也不打扰谁。~玛萨赫布

بهشت به سرزنشش نمی آرزد.

天堂的乐趣是无可指责的。

بهشت را به بها نمی دهند به بهانه می دهند.
靠钱进不了天堂，进天堂要有特殊理由。

همه پلاس به منم پلاس !

同 ！ 大家都有钱，谁都有钱！

به می دهد ده بگیرد.

他拿一个椹椹去换一个村子。(比喻某人施小惠而得大利；用小本赚大钱；抛砖引玉)

← لقمه چهل و شش شامیست.

بهنگام سختی مشو ناامید

کز ابر سیه بارد آب سفید

困难面前不要灰心，黑云是可以带来白雨的。(比喻事物总处于变化之中)

بهیچ آبی نمی خیسد.

任何液体都不能软化他。(比喻某人在某个问题上极其顽固)

بیاموز هرچند دشوارت آید

که دشوار از آموختن گشت آسان

[ناصر خسرو]

再难也要勤学习，学习能变难为易。~

纳赛尔·霍斯鲁

بی ادب با هزار کس تنها است.

[شهید بلخی]

没有教养的人，即使他身边有一千人，也

总是孤单一人。~夏希德·巴尔希

بی پولی است و حلقه بگوش فلک کند.
贫穷甚至能使苍天俯首听命。

← آنچه شیران را کند رویه مزاج

بوی کباب شنیده اما نمی داند که خر داغ می کنند.

他闻到了烤肉的香味，却不知道人们正在为一条驴打上火印。(当某人处在某种幻觉中时人们说对他的俏皮话)

بوی شیر از دهنش میاید.

他乳臭未干。(比喻某人年幼无知)

بوی مشک پنهان نمی ماند.

麝香的香味是藏不住的。(比喻美德最终会家喻户晓)

به آب نرسیده موزه برمکن.

不到水边别脱靴。(比喻凡事不要操之过急)

به است از روی نیکو نام نیکو.

[ویس و رامین]

美名胜过美貌。~维斯与朗明

به است از روی نیکو خوی نیکو.

[ویس و رامین]

好长相不如好脾气。~维斯与朗明

به از راستی درجهان کار نیست.

[فردوسی]

世界上诚实是最可贵的。~菲尔多西

به اشتهای مردم نمی شود نان خورد.

吃饭不能靠别人的胃口。(比喻人做事要靠自己打定主意)

بهترین چیزی که بخود دهند پند است.

忠告是对你最好的礼物。

بهر دو نان منت دونان چرا ؟

他为何为了两个面包就去屈从小人？(见注)

注：在波斯语中“دونان”这个词在这里是一语双关。

بهرکار بهتر درنگ از شتاب. [اسدی]

做任何事，草率不如犹豫。~阿萨迪

بهرکجا که روی آسمان همین رنگ است.
无论你走到哪里，天空的颜色总是一样的。

(比喻人通过旅行并不能改变事物因果关系)

بهر يك گل منت صد خار می باید کشید.

为了得到一朵玫瑰，你要忍受一百根玫瑰刺给你带来的痛苦。(比喻不劳无获)

بهار و يك دليل ، اولش آنکه باروت نداشتم.

船,早晚要落水)

← يك دست دو هندوانه نسی توان برداشت.

يك روی در دو محراب بودن

面向两个圣坛祈祷。(比喻某人两面派的做法)

يك كرشمه دو كار كردن

送一个秋波做成两件事。(比喻一箭双雕,一举两得)

← يك تیر دو نشان زدن

يك گز دو فاخته زدن

一枪打下两只斑尾林鸽。(比喻一箭双雕,一举两得)

← يك تیر دو نشان زدن

به یکی گفتند بابات از گرسنگی مرد گفت داشت و نفوردم؟

有人告诉某人说你父亲饿死了。某人说是不是他有东西吃而不吃?(此谚语在某人企图掩饰自己穷困潦倒的境况时用)

به یکی گفتند سرکه هفت ساله داری گفت

دارم نمی دهم گفتند چرا گفت اگر

بهر کسی که می خواست می دادم

هفت ساله نمی شد.

有人问某人你有没有七年的陈醋?回答说有,但不卖,又问为什么不卖,回答说如果谁要我都给,醋就不会是七年陈醋了。

يیگاری به از ییکاری است.

服劳役胜过游手好闲。

یلش هزار من آب برمی دارد.

他的铁锹能铲起千斤水。(比喻某人是个十分有影响的人物)

بیمار تیمار می خواهد.

病人需要照料。(见注)

注:波斯语中,“病人”بیمار和“照料”تیمار是押韵词,故构成此谚语。

بیمار عشق را به طیب احتیاج نیست.

害相思病的人用不着大夫。

بیماریکه تیمار دارد طیبش ناخوانده آید.

病人要是得到很好照料,医生便是多余的了。

می مایه فطیر است.

没有酵母面包是发不起来的。(比喻资本

احتیاج است احتیاج است احتیاج

ی پیر مرو تو در خوابات هر چند سکندر زمانی.

没有长老的指引,即使你是当年的亚历山大,也不要进入酒店。

ییدی نیست که از این بادها بلرزد.

同 از آن ییدما نیست که ……

ی روغن سرخ می کند.

他不用油也能炸食物。(比喻某人十分聪明机智)

ی زر می پر

人无金钱等于鸟无翅膀。(比喻金钱万能,钱能通神)

بیرون نرفتن عروس از می چادری است.

同 خانه نشستن بی بی از می چادری است. ییسواد کور است.

文盲等于睁眼瞎。

یضه در کلاه کسی شکستن

把蛋砸碎在某人帽子里(比喻揭某人之短) بی عیب خدا است.

只有真主才是完美的。(某人犯错误时常用的借口)

یغرض پند همچو قند بود

باغرض پند پای بند بود

[سنائی]

没有恶意的忠告甘甜犹如食糖,怀有恶意的忠告犹如脚上的镣铐。~萨纳依

ییکارانرا کار دهید و بیمارانرا شفا.

给失业者以工作,给患病者以治疗。(比喻行善要针对对象)

يك پول سیاه نمی ارزد.

他这个人(或某物)一钱不值。

← بفت نمی ارزد.

يك پاله مست است.

他一杯就醉。(比喻某人满足于小恩小惠)

يك تیر دو نشان زدن

同 با يك تیر دو نشان زدن

← يك كرشمه دو كار كردن

يك جو نمی ارزد.

它分文不值。

← بفت نمی ارزد

يك دست نتوان گرفتن دو به.

一只手拿不住两个榷梓。(比喻脚踩两条

بینش را بگیری جانش بدر میروند.
你一掐他的鼻子，他就会死去。（比喻某人弱不禁风）

یهوده سخن بدین درازی نبود.
荒唐的事用不着人们大谈特谈。

是做买卖的根本)

بی هنر آنکه در آفاق کسش نیست حسود.
[ابن یمن]
无才者不遭世人妒忌。（比喻人越伟大，敌人就越多）~伊本·亚明
← بی هنر آن کس که حاسد نیستش

پ

پارسال دوست امسال آشنا.
去年还是朋友，今年却成了相识。（对一位久别重逢的朋友说的俏皮话）

پا روی دم سگ / (مار) گذاشتن
把脚踩在狗(或蛇)的尾巴上。（比喻为他人制造麻烦）

پا فشردی بردی.
坚持就是胜利。

پالان خر دجال است.
它是预言家驴背上的驮鞍。（比喻一件永远完不成的工作，见注）

注：传说这个伊斯兰预言家白天为自己的驴子做驮鞍，可是到了夜晚驮鞍神奇般地散架了，驮鞍始终做不成。

پالانش کج است.
他(或她)的驮鞍是歪的。（比喻某人不忠贞）

پای از خط بیرون نهادن
脚踩过了线(比喻某人不听话，不顺从)

پایان شب سیه سفید است.
[نظامی]
黑夜的尽头是黎明。（比喻苦尽才能甘来）
~内扎米

پایت را به اندازه گلیم دراز کن.
پا باندازه گلیم دراز باید کرد. 同
پای چراغ تاریک است.

灯脚下无亮光。（比喻人往往看不见自己不足之处或比喻鞋匠的妻子穿破鞋）
← چراغ پایی خود روشنای ندهد.

پای خروست را بیند مرغ همسایهات را حیز

پا باندازه گلیم دراز باید کرد.
地毯有多宽，腿就应该迈多远。（比喻要量入为出）

پاپوش برای شیطان می دوزد.
他能给魔鬼做鞋穿。（比喻某人诡计多端）
پاتهی گشتن به است از کفش تنگ.

[مولوی]
宁愿赤脚走，不穿紧帮鞋。~莫拉维(见注)
注：作者此处将“紧帮鞋”比喻为“不相匹配的妻子”。

پا در کفش کسی کردن
干涉他人的事情；多管闲事(原义为：脚放人他人鞋内)

پا در يك کفش کردن
固执己见(原义为：把脚只放到一只鞋子里)

پادشاهان به نصیحت خردمندان محتاج ترند
تا خردمندان به محبت پادشاهان.

[سعدی]
君王需要智者的忠告，比智者需要君王的厚爱更迫切。~萨迪

پادشاه پاسبان درویش است.
[سعدی]
国王是托钵僧的庇护者。~萨迪

پارا بقدر گلیمت دراز کن.
پا باندازه گلیم دراز باید کرد. 同

پاردم ساییده است.
他的马鞍后鞅带磨烂了。（比喻某人十分狡猾并且坏事做尽）

پتهاش روی آب افتاد.

他的许可证打了水漂。(比喻某人丢了脸)

پدر خویش باش اگر مردی.

如果你是堂堂大丈夫,就要做到和你父亲一样。(比喻人要自立,不依赖他人)

پدر را غسل بسیار است اما پسر گرمی دار است.

[سعدی]

父亲家有大量蜂蜜,可是儿子的体质却属过热型的(比喻两者极不协调,见注)。

~萨迪

注:根据波斯传统的医学,蜂蜜是凉性的食物。

پدر و مادر باولاد بستهاند اولاد به سگ.
父母爱孩子,孩子则爱狗。(比喻父母爱子之心永不移)

← پدر و مادر عاشق بیعارند.

پدر و مادر عاشق بیعارند.

(对孩子来说)父母亲是忠贞不渝的情人。(比喻父母爱心永不移)

پدر و مادر میوه نایابند

父母是难觅的水果。(比喻父母健在是人的幸福)

← اولاد پیدا می شود پدر و مادر پیدا نمی شود.

[سعدی]

پراگنده روزی پراگنده دل

食禄不到,心慌意乱。~萨迪

پرده کسی را مدر تا پردهات ماند بجای.
为了你的面纱不被挑开,你不要去挑开他人的面纱。(比喻不要通过公开隐私来羞辱他人,以便保存自己)

پرسان پرسان بکجه بتوان رفت.

见下条

پرسان پرسان می روند هندوستان.

长着一张嘴,印度都能问得到。(比喻遇事要多问)

پرس همسایه را از همسایه می کنند.

邻居之事问邻居。(强调邻里间的亲密关系)

پرطاوس ویال طاوس است.

孔雀的灾祸来自它的羽毛。

پر عقاب آفت عقاب است.

老鹰的灾难来自它的翅膀。

مخوان.

你把自己公鸡的脚捆住,别说邻居的母鸡不规矩。(当某人的儿子同邻居的女儿有感情瓜葛时说的话)

پای خر یکبار بجهاله می رود.

驴脚难免要滑入沟里。(比喻人要小心,不要过分自信)

پای در زنجیر پیش دوستان

به که بایگانگان در بوستان

[سعدی]

同朋友共进牢房胜过同敌人同住花园。~

萨迪

پایش روی / (بر) پوست خربوزه است.

他的脚踩在甜瓜皮上。(比喻某人地位不稳固)

پایش روی پا بند نمی شود.

他的脚晃个不停。(比喻某人按捺不住自己喜悦的心情)

پایش لب گور است.

他的脚已在坟墓边上了。(比喻某人已是快进棺材的人了)

پای شمع تاریک است.

پای چراغ تاریک است. 同

پای طاووس از پرطاووس رسوا می شود.

[صائب]

孔雀的脚因孔雀的羽毛而丢脸。~萨希布
پای مار و چشم مور و نان ملا کسی ندید.
有三件东西谁都没有见过。它们是:蛇足、蚊眼和毛拉的面包。

پای ملخ / (ران ملخ) نزد سلیمان بردن

把螳螂的腿献给所罗门王(比喻多此一举)

← زیره به کرمان بردن

پایه پایه رفت باید سوی بام. [مولوی]

要一步一步地才能上到房顶。~莫拉维

پائین پائین ها نمی نشینند بالا بالاها هم جا نیست.

他高不成低不就。

پائینت را هم دیدیم بالات را هم دیدیم.

بالات را دیدیم زیرت را هم دیدیم. 同

پائین تف کتی ریش است بالا سیل.

朝下吐口水,有胡子挡住,朝上吐口水,有鬃毛卡住。(比喻某人处于进退两难的境地)

پسر و دختر هندوانه سرسته‌اند.

儿女们就像未切开过的西瓜。(比喻只有结婚后他(她)们的个性才被父母知晓)

پس مانده گاو را بخر باید داد.

牛吃剩的才应该给驴吃。(比喻驴比牛低一等)

پشت تاپو بزرگ شده است.

他是在盛米罐里长大的。(比喻某人尚未溶入社会,没有生活经验)

پشت دست خود را داغ کردن

آتش پشت دست گذاشتن 同

پشت دست گزیدن / (عایدن)

用口咬手背(表示悔恨之意)

پشتش باد خورده است.

他的背被风吹凉了。(比喻某人很懒,休息后就不想干活)

پشتش بکوه است.

他背靠大山。(比喻某人感到自己有靠山)

پشت و رویش معلوم نیست.

他面目不清。(比喻某人口是心非)

پشکل داخل مویز کردن

把羊粪混在葡萄干里(比喻小人混杂在伟人中)

پشه چو پرشد بزند پیل را

باهمه تندی و صلابت که اوست

[سعدی]

蚊子虽小,但一旦聚集起来,可以狠揍大象。(比喻团结就是力量) ~萨迪

← آری به اتفاق جهان می توان گرفت.

پشه را در هوا نعل کردن

在空中给蚊子钉蹄铁(比喻瞎费力气)

پشه لگدش زده است.

他被蚊子踢了一脚。(比喻某人身体不舒服的戏谑语)

پشیمانی سودی ندارد.

后悔是徒劳的。(或:世上没有后悔药)

← علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد.

پلوی معاویه چهرتر است.

哈里发倭马亚的抓饭油水比较大。(这是对奉承他人或专为富翁服务的人说的一句讽刺话,见注)

注:哈里发倭马亚系阿里的对手,因他有威信并且富有,故拥护他的信徒较

← پرتاوس وبال طاوس است.

پرهگفتن به قرآن خوش است.

侃侃而谈只适用于诵读《古兰经》。(劝人说话要精简)

پر من است که برمن است.

از ماست که برماست. 同

پرهیزکن از صحبت پیمان شکنان. [حافظ]

不同失信者交往。~哈非兹

پزشکی نه خوب آید از میزبان.

[اسدی]

医生是不会招待客人的。(因为他只会规定病人的饮食)~阿萨迪

پز عالی جیب خالی.

仪表堂堂而囊空如洗。

پس از تو جهانرا چه ماتم چه سور.

[فردوسی]

在你死后,世上的欢乐或悲痛与你何干。

~菲尔多西

پس از دشواری آسانی است ناچار.

[سعدی]

困难过后顺利必然来临。~萨迪

← از پی مرگبه آخر خنده ایست.

پس از ما گو جهانرا آب گیرد.

我们死后让洪水淹没这个世界吧!

پستان مادرش را گاز گرفته / (گزیده) است.

他咬了母亲的乳头。(比喻某人十分阴险恶劣)

پسر زائیدم برای رندان , دختر زائیدم برای

مردان , خودم ماندم سفیل و سرگردان.

我生了个儿子被人带坏,我生了个女儿被

人带走。我孤苦伶仃,到处流浪。(比

喻某人身世可怜)

پسرکو رهاکرد رسم پدر

تو بیگانه خوان و نخوانش پسر

[فردوسی]

当儿子摒弃父亲的道路时,你要称他为逆

子,而不是儿子。~菲尔多西

پسر نوح با بدان بنیست خاندان نبوتش گم

شد.

[سعدی]

诺亚的儿子同坏人相处,他家庭履行先知的

使命便告终结。~萨迪

اندر نگاهداشتن است

پول حرام بهای شراب شور و جنده کور
است

不义之财往往花在购买劣酒和嫖妓上。
(比喻金钱来得不正去得也不正;悖入悖出)

← باد آورده را باد برد.

پول حلال مشکلات است.

有钱,困难就迎刃而解。(比喻有钱能使鬼推磨)

پول دادم به آمل نان استدم از ساری
我在阿莫尔城付了钱,我在萨利城拿到了
面包。(比喻某国有很高的商业信誉和
社会秩序)

پولدارها بکباب و بی پولان به بوی کباب
富人吃烤肉,穷人闻肉香。

پول را از کاغذ نمی برند.
纸裁不出纸币。(比喻钱来得不易)

پول را بار خر هم می کنند.
他们让驴背上也驮上了钱。(比喻即使驮
驮上钱,也改变不了它的本色)

پول روی پول می رود خاک روی خاک.
土能招土,钱能生钱。

پولش از پارو بالا می رود.
他钱多得可以拿铲子来铲。

پولش توی جیش سنگینی می کند.
钱沉甸甸地压在他口袋里。(比喻某人口
袋里有很多钱)

پول علف خرمس نیست.
钱不是熊吃的草。(比喻钱来之不易)

← پول را از کاغذ نمی برند.

پول غول است و ما بسم الله.
钱是魔鬼,我们念“以真主之名”就会把
它驱走。(比喻钱永远不会找上门来)

پول قلب هر جا برود برمی گردد.
伪币无论到何处总会被人退回。

← سکه شاه ولایت هر جا رود پس آید.

پول که زیاد شد خانه تنگ می شود, زن
زشت.

钱财一多,房子变小,老婆变丑。(比喻钱
是万恶之源)

پول گرد بازار دراز
钱是圆的,市场是长的。(比喻只要你肯

多。

پنه در گوش گذاشتن
将棉花塞到耳朵里(比喻充而不闻)

پنج انگشت برادرند برابر نیستند.

五个指头是兄弟,但长短不一样。

← ده انگشت را خدا برابر خلق نکرده است.

پنجه با شیر و مشت با شمشیر زدن کار
خردمندان نیست.

[سعدی]

تو獅子搏斗或用拳头去对付利剑均非智
者所为。~萨迪

پند به نادان باران است در شورستان.
忠告无知者犹如雨点落在盐碱地上。

پندی به صد تومان

忠告值千金。

پوست خرمس زنده می فروشد.

同 آهوی ناگرفته می بخشد.

پوست سگ بروی (خود) کشیدن
把狗皮蒙在脸上(比喻十分厚颜无耻)

پوست و استخوان

瘦得皮包骨

پوستین کسی دریدن

把某人的羊皮大衣撕破(比喻传播别人的
丑闻)

پولاد به هند بردن

تو زیره بکرمان بردن

پول است نه جان است که آسان بتوان داد.
金钱和性命不一样,是不能随随便便拿出
来的。(舍命不舍财;吝啬鬼用此语谈
谐地为表示自己不愿掏钱找借口)

پول بده سر سبیل شاه نقاره بز.
谁花钱谁就可以在国王的小胡子上打鼓。
(比喻金钱万能)

پول بیزبان را به آدم زباندار نباید داد.
不要把不会说话的钱交到会说话人的手
里。(比喻要警惕能说会道的人把钱骗到
自己口袋里)

پول پول را پیدا می کند.
钱能引钱。

پول پیدا کردن آسان ولی نگاهداشتن آن
دشوار است.

پول پیدا کردن آسان ولی نگاهداشتن آن
دشوار است.

پول پیدا کردن آسان ولی نگاهداشتن آن
دشوار است.

پول پیدا کردن آسان ولی نگاهداشتن آن
دشوار است.

← مال را هر کس بدست آورد
رنجش

可消失。

← ای دوست گل شگفته را بادی بس
پیراهشان در يك آفتاب خشك می شود.
他们的衬衫是在同一太阳底下晒干的。

(诙谐说法,表示他们之间没有什么关系)

پیراهن قبا کردن

用衬衣做件长袍。(比喻做一件不可能做到的事)

پیرا بخر خریدن و جوانرا بزَن گرفتن مفروست.
不要让老人去买驴,也不要让后生找老婆。

(比喻前者容易满足驴子的速度,后者容易满足对方的容貌)

پیرزن را دست بدرخت آلو نرسید گفت مرا
خود ترشی نسازد.

老姬伸手够不上李子,便说我不宜吃酸东西。(比喻狐狸吃不到葡萄,就说葡萄还没熟)

پیر زن نمرود تا روز بارانی.

老姬早不死,晚不死,等到天下雨才死去。(戏谑语)

← احمدك استا نرفت روزی كه رفت آدینه بود.

پیر میسازد مریدان دسته می نهند

长老做容器,信徒配把手。(比喻精神领袖制订一般教义,信徒们对各种传统和迷信做法加以补充)

پیری است و هزار عیب.

年老添百病。

پیری بهزار علت آراسته است.

پیری است و هزار عیب. 同

پیزر لای پالان کسی گذاشتن

在某人的驮鞍里放填料(比喻吹捧某人)

پیش آتش و بی دریا

前面是大火,后面是大海。(比喻进退两难)

پیشانی مرا کجا می نشانی روی تخت زر می
نشانی یا بخاکستر می نشانی ?

命运呀!你把我置于何地?在金色宝座上还是在灰土堆里?

پیش از آخوند به منبر رفتن

比阿訇先进入祭坛(比喻对某人或某事过早下结论)

پیش از اجل رفت نتوان بگور. [نظامی]

花钱,市场总是有的;又可比喻你不肯给我某件东西,我可以在市场上买到它)

پول ما سکه عمر دارد !

难道我的钱里还有奥玛尔标记的硬币吗?

(比喻某人的钱出了问题,见注)

注:奥玛尔是逊尼派教徒公认的接班人。

پهلوان از پرفنی بزمن می خورد.

摔跤手招数懂得越多越容易被别人摔倒。

(比喻游泳高手往往遭淹)

پهلوان زنده را عشق است.

活着的摔跤手才会受人尊敬。(这是摔跤手对其已故或离职的主子说的一句不满的话,因为他们只重视死去的摔跤手而不重视活着的摔跤手)

پاده شو باهم راه برویم.

快下马吧!让我们一起走。(劝某人不要过分吹嘘)

پياز آدم هرجائی کونه نمی بندد.

漂浮不定的人犹如不长根的葱头。(比喻滚动的石头不生青苔)

پياز هم خود را داخل میوه ها کرده است.
葱头也混入水果里面。(比喻某人滥竿充数,鱼目混珠)

پيامی است از مرگ موی سفید.

[فردوسی]

白发是死亡的信号。~菲尔多西

پياله اول و بدمستی

一杯下肚,酩酊大醉。(比喻某物的不良效果来得很快)

← اول پياله و درد

بی بگره گم کردن/(می کنم)

使猫迷路(其方法是:主人将猫放入布袋内,行走一段路后,将布袋打开,让猫逃跑,从而使猫迷失方向。转意为使某人走入歧途)

بی خر مرده می گردد که نعلش را بکشد.
他在找条死驴,为了要拿驴的蹄铁。(比喻某人非常吝啬)

پیدا تر از خال بر روی نکو است.

(事实等)比美人脸上的痣更清楚。(比喻某事摆在面前,明明白白)

پیران را تبی زمستان را شبی

老人发烧一次便可丧命,寒冬一夜之间即

什么！你竟在耍把戏人面前翻筋斗！（比喻某人自不量力；关公面前舞大刀）
پیش نماز که قربدهد پس نماز چه خواهد کرد ؟

（穆斯林做礼拜时）领拜者如手舞足蹈起来，随拜者将会做出些什么呢？（比喻上梁不正下梁歪）

پیشواز گرگ رفتن

闯入狼口（比喻自取灭亡）

پیل بر نردبان بردن

让大象爬上梯子（比喻做劳而无功的事）
پیل در گل مانده را شه باید تا کشد.
只有特大的象才能把一只大象从泥潭中拖出来。

پیل یاد هندوستان کرده است.

大象怀念起印度来了。（比喻某人思念故乡）

پیمانهاش پر / (لبریز) شد.

他的酒杯已斟得满满的。（比喻某人活不了几天了）

بی نخود سیاه فرستادن

派某人去取黑豌豆（比喻找个藉口支开某人）

پیه چیزی را به تن خود مالیدن

在自己身上抹上油脂（比喻准备冒险并承担某事的后果）

پیه زیادی را به پاشنه می مالد.

他把大量的羊尾油往自己鞋跟上抹。（比喻某人富得发烧，极度挥霍浪费）

死神未到，难入坟墓。～内扎米

پیش از استاد دکان مگیر.

不要抢在你师傅前面开铺子。（比喻做买卖不要同师傅去竞争）

پیش از روضه خوان گریه کردن

哭在鲁泽汗前面（比喻本末倒置，见注）

注：鲁泽汗是什叶派的伊玛姆·侯赛因等殉难者事迹的讲述者。他们边讲述，边哭泣。

پیش از مرگ واویلا !

人还没有死哀悼活动就开始了。（比喻操之过急）

پیش دروغگو همه کس بی جواب است.

谁都会在说谎者面前保持沉默。（比喻沉默不语是不信任的表示）

پیش رو خاله پشت سر چاله.

当面是姨娘，背后设陷阱。（喻指阴一面阳一面的人）

پیش طیب مرو پیش آزموده برو.

不要去找没本事的医生，要找有经验的人。

پیش طیب منجم پیش منجم طیب پیش هردو

هیچک پیش هیچک هردو.

在医生面前，他是占星学家。在占星学家面前，他是医生。在两者面前他什么也不是。不在两者面前，他又是医生，又是占星学家。（比喻一个骗子的嘴脸）

پیش کوره لوجه.

斜眼毕竟比瞎子要强些。

پیش لوطی و معلق !

ت

（意思说傻瓜的钱容易骗到手）

تا بآب نزی شناگر نمی شوی.

不下水学不会游泳。

تا آب گل آلود نشود ماهی گیر نمی آید.
水不混浊，鱼不上钩。

تا ابله در جهانست مفلس در نمی ماند.

世界上只要有傻瓜，穷人的日子就会过好。

کاندیرین راه خاها باشد.

[سعدی]

你尽量不要伤害他人的感情,因为在这条路上荆棘丛生易伤人。~萨迪

تا توانی دلی بدست آور

دل شکستن هنر نمی باشد.

[سعدی]

你要尽力用友善获得他人的欢心,使人伤心不算你有本领。~萨迪

تا توانی سعی کن از بهر آش

کاسه گر چینی نباشد گو مباح

你要千方百计想着去喝汤,汤碗是不是瓷的并不重要。(比喻容器内的食物比容器本身更为重要)

تا تو باشی که دگر آرخ بیجا نزی.

你不该打嗝时打了嗝,这是对你应有的惩罚。(诙谐地警告某人不要再做不光彩的事了)

تا تو فکر رخت بکنی نه نه

مرا سیابخت می کنی نه نه.

妈妈,如果你太多考虑我的嫁妆,你就会毁掉我的幸福。

تا تو کورک کنی ما رنگش را هم زده ایم.

等你把音调好,我们的终曲早已奏完了。

(比喻指某人事情做得太慢)

تا تیغ از اصفهان میاید مردان جوانان و تا

سرخاب از فرنگ میاید زنان خوشگل.

只要剃刀还在伊斯法罕(城名)制造,男人们就年轻;只要胭脂还从欧洲进口,女人们就美貌。

تا جان هست امید هست.

只要人活着就有希望。(或:人靠希望才活着)

تاجر ترسنده طبع شیشه جان

در طلب نی سود بیند نی زیان

[مولوی]

胆怯而不敢冒风险的商人做买卖不赚不赔。

~莫拉维

تاج کیان بین که کیان می نهند

جای کیانرا بکیان می دهند

[خواجو]

看哪!谁在头上戴基扬王朝的王冠,谁在窃取基扬王朝的王位?(对不称职者窃

تا بدانجا رسید دانش من که بدانم هنوز نادانم.

我的学识使我认识到我仍一无所知。(比喻学无止境)

تابستان پدر یتیمان است.

夏天是孤儿的慈父。(比喻夏天不慈为孤儿添衣裳)

تا بفهمد يك من ماست چقدر كره می دهد.

要让他明白三公斤的酸奶能出多少黄油。

(教训他人懂得自己的身份和地位的用语)

تابوتش را هم بدوش او نمی گذارند.

他们甚至于不让她的棺材放在他的肩上。

(比喻女方家长不接受某人向其女儿求婚的请求)

تا بوق سگ

到狗吠的时候(喻指黎明时分)

تا پا روی دم سگ نهند نگردد.

不踩狗尾巴,狗不会咬人。(比喻人间不平事出有因)

تا پریشان نشود کار به سامان نرسد.

事态坏到头才会有转机。

تا تخم چشمش قرمز شد.

他眼珠子都红了。(指某人十分害羞或生气)

تا تریاق از عراق آرند / (آورده شود) مار

گزیده مرده باشد [سعدی]

等解药从伊拉克运来时,被蛇咬伤的人就已经死了。(比喻为时已晚,无济于事)~萨迪

تا تنور گرم است نان باید پخت.

做面包要趁炉膛热。(比喻趁热打铁)

← آخن را هنگامیکه گرم است ضربه بزن.

تا توانستم ندانستم, چه سود

چونکه دانستم توانستم نبود

彼时的我,不谙世事,但有能力;此时的我,深谙世事,却无能为力。(比喻错失良机)

تا توانی پردهء کس را مدر تا ندرد پردهءات

را پردهءدر.

你要尽可能不揭他人的隐私,以防中伤者揭你的隐私。

تا توانی درون کس مغزش

(比喻某人目前境况十分艰难)

تا روغن برجاست چراغ نمیرد.
只要有油,灯就不会灭。

تا ریشه در آبست امید ثمری هست.
[سید محمد عرقی]

只要根部有水,结果子是有希望的。~

赛义德·穆罕默德·埃拉基

تاریکی شب سرمه چشم کور موش است.
黑夜就是蝙蝠的涂眼药。(比喻蝙蝠视力很弱,天黑后犹如涂上黑眼药,什么也瞧不见)

تازه بتازه نو بنو

新的总要替代旧的

تازه می پرسد لیلی نر بود یا ماده.

(听了半天故事)他才发问“雷莉是男的,还是女的”(讽刺笨人提傻问题,见注)

注:蕾莉与马杰农是波斯诗人内扎米长篇叙事诗中的两位主角。

تازی را بزور بشکار بیرند مردار می آورد.
被迫去狩猎的猎狗擒回来的只是死去的猎物。(比喻强扭的瓜是不甜的)

تازی خوب هنگام شکار بازیش می گیرد.
好猎狗狩猎时只顾自己玩耍。(喻指某人紧急的事不做,却去做无关紧要的事)

تا ساغرت پر است بنوشان و نوش کن.
[حافظ]

当你酒杯斟满酒时,你自己喝也让他喝吧!(诗人哈菲兹酷爱生活的用语)

تا سال دگر می که خورد زنده که ماند.
有谁知道明年谁将活着,谁将饮酒!(对提议把事情拖到明年去做的人常说的一句话)

تاس اگر نیک نشیند همه کس نَراد است.
要是骰子落下来就准,那就谁成了好赌手了。(比喻干事还是要碰运气)

تا شاهرگم می جنبد
只要我的动脉还在跳动.....(比喻只要我还活着,我不会允许这种事情发生)

تا شب نروی روز بجایی نرسی.
除非你在头天晚上出发,否则次日不可能抵达目的地。(比喻做事要抓紧时间;笨鸟先飞)

تا شغال شده بود به چنین راه آبی گیر نکرده

据王位表示不满的话)~哈珠

تا چراغ روشن است جانوران بیرون می آیند.
只要有灯光,动物就要爬出洞。(比喻只要有婚丧宴请,吃白食的人就会聚集一堂)

تا چراغ فلک برسر دور است
هرشب همین طور است

只要苍穹继续在运转,我们每晚的命运都是如此。(比喻我们生活仍然是一切如旧;历史在重演)

تا چشم کار می کند
极目远望;一眼望去。

تا چهل خانه همسایه است.
四十所房子的范围内都可算作你的邻居。

تا خدا خدایی می کند
只要真主还是真主的话.....(意谓永远,一直)

تا خم شده ای بار گذارند به پشت.
你刚一弯腰,重担就会压你的身上。(揭露某些人利用他人的谦让精神谋取私利)

تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون?
[بن یمین]

苍穹从天幕后会带来些什么,这就难说了。(比喻未来的命运是人力所不及的)
~伊本·亚明

← سحر تا چه زاید.
[سعدی]

تا دانه نیفکی نرود.
不播种子,不会长庄稼。~萨迪

تا در آتش نهی بوی نیاید ز عیبر.
[سعدی]

龙涎香只有放入火中才能闻出香味。(比喻只有经过考验,人的品质才能显露出来)~萨迪

تا دم باقی است امید باقی است.
只要活着就有希望。

← تاجان هست امید هست.
[سعدی]

تا رنج نبری گنج بر نداری.
你不吃苦,窖藏的金银拿不走。(比喻不劳则无获)~萨迪

تا رویاه شده بود بچنین سوراخی در نمائده بود.

在他变成狐狸之前,他还没有掉入过洞里。

世界上只要有傻瓜，穷人何时缺过面包？

(意思说傻瓜的钱容易骗到手)~莫拉维
← تا ابله در جهان است مفلس در نمی ماند.
تا که از جانب معشوقه نباشد کشتی کوشش
عاشق بیچاره بجائی نرسد.

除非情人具有某种魅力，否则恋人将徒劳
无功。(强调异性的魅力)

تا گفته ای غلام توام می فروشت.

只要你对某人说我是你的奴隶，他就会把
你卖掉。(比喻某人的谦恭精神可以被
他人利用)

← تا خم شده ای بار گذارند به پشتت.
تا گوساله گاو شود دل صاحبش / (مادرش)
آب شود.

等牛犊长成壮牛时，农夫的心都要操碎了。
(比喻母亲带大孩子要受尽各种痛苦)

تا مار راست نشود بسوراخ نمی رود.

蛇要进洞除非把身子伸直。(比喻诚实才
是上策)

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته
باشد.

[سعدی]

人只要不开口，他的优缺点不会显露。~
萨迪

تا می توانی ور جه چون نتوانی فرو جه.
只要有可能，你就往上跳，不然你就下来。
(比喻人们最大可能利用机遇的通常做
法)

تا نازکش داری نازکن نداری پایت را
درازکن.

只要有人买你的账，你就可以摆架子，不
然的话，你就收起你那一套。

تا نباشد چوب تر فرمان نبرد گاو و خر.
没有锋利的棍棒，牛和驴不会听命于你。
تا نباشد چیزکی مردم نگویند چیزها.

如果没有发生某件小事，人们哪有那么多
的事可议论。(比喻无风不起浪)

تا نپرستندت مگر از هیچ باب تا نخواندندت
مرو بر هیچ در

人不问你莫发议论，人不请你切勿登门。

تا ندانی که سخن عین صواب است مگو.
[سعدی]

除非你确信你说的是完全对的，不然你就

بود.

تا روباه شده بود 同

تا شود جسم فریبی لاغر لاغری مرده باشد
از سختی.

[سعدی]

生活艰难时，等胖子变瘦，瘦子早已呜呼
哀哉了。(比喻胖人总比瘦人经得起生
活的磨难)~萨迪

تا صلح توان کرد در جنگ مکوب.

只要能谋求和平，就不要去敲开战争的大
门。

تا عاقل بی پل می گشت دیوانه زد به آب
و رفت. / (عاقل به کنار آب قایق
می جست دیوانه پایبرهنه از آب
گذشت)

智者正在寻找桥梁过河，愚者早已跳入水
中游了过去。(比喻做事要当机立断为
好)

تا غم نخوری به غمگساری نمی.

你不为他人担心发愁，他人也不会为你担
心发愁。

تا کار بزر بر می آید جان در خطر افکندن.
نشاید.

[سعدی]

只要金钱能使你事成，没有必要用生命去
冒险。~萨迪

← پول سفید برای روز سیاه خوب است.
تا کچل فکرخج بکند عروسی تمام است.
等秃子想起要理发时，婚礼已经进行完毕
了。(比喻一切为时过晚)

تا کلاغ بچه دار شد یک مردار سیر نخورد.
乌鸦有了孩子后，就不会痛痛快快地吃腐肉
了。(比喻母亲总是想着孩子)

تا کودکان برآردم دیگر کودکی نکردم.
[سعدی]

我有了孩子后做事就不那么幼稚了。
~萨迪

تا کور شود هر آنکه نتواند دید.

谁不愿看到他人的成功就让你的眼睛瞎
去吧! (这句话用来回敬妒忌他人成功
的人说的)

تا که احق باقی است اندر جهان مرد مفلس
کی شود محتاج نان.
[مولوی]

在盐碱地里撒种子(比喻徒劳无功)

تخم دزد شتر دزد می شود.

(小时)偷蛋,(大时)偷骆驼。

تخم دو زرده می کند؟

他能下双黄蛋吗?(意谓他是个特殊人物吗?)

تخم لغ در دهن کسی شکستن

在某人嘴里打个臭鸡蛋(比喻用承诺给某人的脑子里制造一个幻想)

تخم مرغش زرده ندارد.

他的鸡蛋没有蛋黄。(比喻某人是个骗子)

تخم نکرد روزی هم که کرد در کاهدان.

这只母鸡不下蛋。若有一天下蛋,蛋也下在干草库里。(比喻某人从不履行义务。

即使偶尔履行义务,也不是好好地履行义务)

← احمدك استا نرفت

تدبیر از پیر جنگ از جوان.

长者施计,少者动武。

توب از مرکبات شده

萝卜也充当柑桔!(比喻某物滥于充数)

← پیاز هم خود را داخل میوهها کرده است.

تریت نا اهل را چون گردگان برگنید است.

对笨拙者的教育,其效果犹如把核桃放在圆形拱顶上。(比喻劳而无获)

تریت یکسان است و طبایع مختلف.

[سعدی]

受教育相同,但各人表现出的能力却不同。

~萨迪

← باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

.....

تريزك كاشتم که قاتق نانم شود قاتل جانم شد.

我种上水芹,为了用它就面包吃,谁知它却送了我的命。(比喻某物的后果难以预测)

ترجمان دل است نطق و زبان.

言语是心声。

ترجیح بلامرجع محال است.

不加区别的偏爱,是荒谬的。

ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری بود برگوسفندان.

[سعدی]

保持沉默。~萨迪

تا نفس هست آرزو باقی است.

只要人活着就有希望。(或:人靠希望才活着)

← آدم بامید زنده است.

تا نفس هست امید هست.

(指危重病人)只要人活着,就有希望把人治愈。

تا نقش است بخش است.

有财运才能施舍。

← باشد که پاشد.

تا نگرید ابر کی خندد چمن تا نگرید طفل کی نوشد لبن

[مولوی]

云彩不变雨,草原不欢笑,婴儿不啼哭,难以得母乳。~莫拉维

تا نهال تر است باید راست کرد.

树苗发青时才能使它变直。(比喻幼年受的教育是何等重要)

تاوان قمار را قمار می دهد.

赌场上的损失只有通过再赌才能得到补偿。

تا هستم بریش تو بستم.

只要我活着,我就会抓着你的胡子不放。

(食客用语)

تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد.

真主选中谁,真主倾心谁,这就难说了。

(比喻某事尚未可定知的)

تب تند زود عرقش می آید.

高烧很快引起出汗。(比喻爱情过热冷得快)

تبر را گم کرده بی سوزن می رود.

他丢了斧子去找针。(比喻本末倒置,丢了西瓜拣芝麻)

تپاله گاو است نه بو دارد نه خاصیت.

此物像干牛粪般,既无香味,又无特色。

(比喻某人毫不中用)

تحصیل حاصل محال است.

追求已经得到的东西是荒谬的。

تخم آنرا ملخ خورده است.

(某物的)种子已被蝗虫吃掉了。(比喻某物难觅或十分稀少)

تخم در شوره افگندن / (افشاندن)

谁朝上吐唾沫，唾沫就掉在他的胡子(或脸)上。(比喻害人反害己，报应循环)

[سعدی] تکبر عزازیل را خوار کرد.

亚撒撒(天使名)因傲慢成为沦落的天使。

(比喻骄必招辱) ~ 萨迪

تکیه بر آب کردن

背靠在水面上(比喻依靠不可靠的东西)

تکاه همسایه روغن غاز دارد.

邻居的食物里都有鹅油。(比喻他人的财物看来都比自己的好)

تلافی غوره را سرکوره درمی آورد.

别人给他酸葡萄，他在瞎子身上来出气。

(比喻某人找替罪羊)

تن آدمی شریف است بجان آدمیت

نه همین لباس زیبا است نشان آدمیت

[سعدی]

人的躯体因有人性而显得高贵，漂亮的衣裳并非人性的标志。~ 萨迪

تینان مردکه دو تا شد بفکر زن نمی افتد.

当男人有了两条裤子(即变富)，他就会想去找一个新老婆。

تنبیل برو بسایه — سایه خودش می آید.

“懒鬼，到树荫下去！”“树荫自己会过来的”(懒人经常这样来回答要他工作的人)

تن خود را چرب کردن

在自己身上涂油(比喻准备受罪或支付一笔巨大开支)

تنش می خارد.

他身上发痒。(比喻某人希望看到事端，唯恐天下不乱或比喻某人希望挨揍)

تن عور و آتشبازی.

赤身裸体还去放烟火!(比喻不能做这种事)

تن فتنه انگیز در گور به. [حضرت ادیب]

麻烦制造者最好呆在坟墓里。~ 哈兹拉特·阿迪布

تنها نزد قاضی / (به قاضی) رفتن

单独去找法官(比喻打官司一厢情愿，空欢喜)

تنهاخوار برادر شیطان است.

独吃的人是魔鬼的兄弟。(此谚语表明伊朗的好客和友善)

对锋利利齿的豹子宽仁，就是对善良的羊群凶狠。~ 萨迪

ترس برادر مرگ است.

恐惧等于死亡。

ترسندۀ را چه پری چه عفریت.

不论是美女还是魔鬼，都会使胆小鬼感到害怕。

ترسندۀ همواره تندرست باشد.

胆小者总是安稳无险的。

ترک عادت موجب مرض است.

改掉习惯会使人人生病。(比喻江山易改，本性难易)

تر و خشک باهم می سوزند.

干湿不分，一起焚掉。(比喻好人和坏人一起遭殃)

تره به تخمش می رود حسنی به باباش. 韭菜像它种子，小哈桑像他爸爸。(比喻有其父必有其子)

← سو به سو می رود چندار پی کونه.

تشنه در خواب آب می بیند.

口渴者睡觉也梦见水。

← گزیه گرمه پیه در خواب می بیند.

تعارف آب حمام است.

它不过是公共浴池里(给他人)提供的水罢了。(喻指空洞无用的恭维话)

← تعارف شاه عبدالظیمی است.

تعارف کم کن و بر مبلغ افزای.

少说恭维话，增加点钱数。(比喻要讲究实惠)

تعارف آلاشیاء باضداد ها.

事物通过它的对立面才会被人们认识。

تعریف خود کردن پنه جاویدن / (عایدن) است.

自我称赞犹如咀嚼棉花，毫不费力。

تعریف زیاده بد تر از دشنام است.

过分的称赞比骂人还糟糕。

تغاری بشکند ماستی بریزد

شود دنیا بکام کاسه لیسان

摔了水罐，洒了酸奶，你就知道世界就会变成寄生虫所想的那样了。(意思说吃白食的人就可如愿以偿了)

تغ سریالا بریش / (بصورت خود شخصی) برمی گردد.

توبه قمارباز در بی پولی است.
 賭棍只是在輸光的情況下才會去忏悔。
 توبه گرگ مرگ است.
 狼臨死才會去忏悔。(比喻死不悔改)
 تو پاك باش و مدار ای برادر از كس باك.
 [سعدی]
 兄弟啊! 問心無愧才能不畏他人。~薩迪
 ← آن را که حساب پاك است از محاسبه چه باك.
 تو را پرسند هنرت چیست و نگویند پدوت کیست.
 [سعدی]
 人們會問你你有什么本事，而不會問你你父親是誰? ~薩迪
 تو را که خانه نئین است بازی به این است!
 [سعدی]
 你身居芦苇屋還能做這種遊戲! (比喻不能干某事) ~薩迪
 ← تن عور و آتشبازی.
 توش خودش را می کشد بیرونش مردم را.
 他(貧窮)的內在(指靈魂或心靈)在毀滅自己，而他(富有)的外表(指衣着)在欺騙他人。(意思說某人寧可餓肚皮，也要穿新衣)
 تو قدر آب چه دانی که برکنار فراتی.
 [سعدی]
 住在幼發拉底河畔你是不會懂得水的價值的。~薩迪
 تو که بر بام خود آینه داری چرا بر بام مردم می زنی سنگ?
 既然你房頂上有玻璃(裝飾)，你為什麼還往別人房頂扔石頭呢?
 تو که چراغ نه بینی با چراغ چه بینی?
 [سعدی]
 既然連燈都看不見，你靠燈光又能看到什麼呢? ~薩迪
 تو که لالایی می دانی چرا خوابت نمی برد?
 如果你會催眠曲，為什麼自己却不能入睡?
 تو کی مردی (که) ما تابوت حاضر نکردیم?
 你什麼時候死時我們沒有為你準備棺材?
 (別人指責你失職時說的一句戲謔之言)

تتهای بخدا می برآزد.
 獨身只適合真主。(喻指世人應該結婚)
 تن هرچه پوشیده می خواهد و لب هرچه نوشیده
 人的身體總想穿穿過的东西，人的嘴唇總想喝喝過的飲料。
 تواضع سر رفت افزادت
 تکبر بخاك اندر اندازدت
 [سعدی]
 虛心使人進步，驕傲使人落后。~薩迪
 تواضع کند هوشمند گزین
 نهد شاخ پرمیوه سر بر زمین
 [سعدی]
 智者謙虛謹慎，猶如掛滿果實的枝頭向地面下垂。~薩迪
 توانا بود هرکه دانا بود.
 [فردوسی]
 知識就是力量。~菲爾多西
 توان بخلق فرو بردن استخوان درشت ولی شکم بدرد چون بگیرد اندر ناف.
 [سعدی]
 你可以從喉嚨吞下一根大骨頭，但到了肚臍後它會把你的肚子捅破。(比喻不要魯莽行事) ~薩迪
 توانگران دخل مسکینانند.
 [سعدی]
 富人是窮人的錢櫃。~薩迪
 توانگر شد آنکس که خرسند گشت:
 [فردوسی]
 قناعت توانگر کند مردرا. 同
 توانگر فاسق کلوخ زر اندود است و درویش صالح شاهد خاک آلود.
 [سعدی]
 胸懷叵測的富人猶如鍍金的泥塊；虔誠的窮人猶如被塵土遮蓋的美女。~薩迪
 توانگری به هنر است نه بمال و بزرگی بخلق است نه بسال.
 [سعدی]
 真正的富有在於學識，而不在于錢財；成熟在於智慧，而不在于年齡。~薩迪
 توبره گداها
 乞丐的行乞袋(喻指雜亂的一堆東西)
 توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند?
 [حافظ]
 勸說他人忏悔的人為什麼自己很少去忏悔呢?(抨擊只說不做的人) ~哈菲茲

箭离弓后，难以返回。(比喻一言既出，驷马难追) ~ 萨迪

تیر بتاریکی انداختن

在黑暗中射箭(比喻没有目的的猜测)

تیرش بسنگ خورد.

他的箭碰上了石头。(比喻某人遭到失败)

تیر می اندازد و کمان پنهان می کند.

他射完了箭把弓藏起来。(比喻某人试图隐瞒自己行为的踪迹)

تیزی درفش در سر درفش است.

锥子的锋利在于它的顶部。

تیشه پیای خود زدن

用斧子砍自己的脚(比喻自我毁灭)

تیشه بریده خود زدن

用斧子砍掉自己的根基(比喻自我毁灭)

تیشه رو بخود

一把对准自己的斧子(比喻一个思想片面或自私自利的人)

تیغ دادن در کف زنگی مست

به که آید علم را ناکس بدست.

[مولوی]

与其知识掌握在卑劣的小人手里，还不如把利剑放到酒醉的黑人手里。~ 莫拉维

تیغ کج را نیام کج باشد.

弯曲的剑要配弯曲的剑鞘。

تیمم باطل است آنجا که آبست.

有水的地方，(用泥或沙土)代净就是无效的。(比喻有了朱砂就不用红土)

[نظامی] تو مادر مرده را شیون میاموز.
你不必教丧母之人如何去啼哭。~ 内扎米

تو مو می بینی و من پیچش مو

تو ابرو من اشارت های ابرو

[روحی]

你看到的是(情人的)头发，我看到的是(她)头发的波浪；你看到的是(情人的)眉毛，我看到的是(她的)眉毛间的示意。~ 瓦哈希

تو نباشی یار من خدا بسازد کار من.

你作为朋友不来帮助我，真主就会前来相助。

توی دعوا حلوا بخش نمی کنند.

双方争吵时谁也不会送对方甜点心。(汉语：相骂无好言，相打无好拳)

توی دهن شیر می رود.

他能闯入虎口。(比喻某人十分勇敢)

توی قوطی هیچ عطاری پیدا نمی شود.

谁也无法在任何药铺抽屉里找到它。(喻指某种罕见之物或某种怪异的想法)

توی لوله رتن

(由于害羞或恐惧)钻到一个盛水的大罐里(比喻某人无地自容)

تهی از حکمتی به علت آن که پری از طعام

[سعدی]

تا بینی

腹饱丧智慧。~ 萨迪

تهی پای رفتن به از کفش تنگ. [سعدی]

穿紧帮鞋还不如光脚走路。~ 萨迪

تیر از کمان چو جست نیاید بثست باز.

[سعدی]

ث

ثمر از درخت یید نباید جُست.

谁也不要期望柳树会结果。

ثواب راه بخانه صاحب خود می برد.

德行的回报就是德行本身。(比喻为普喜乐)

ج

你把面包给你的奴隶，他会为你献出他的首级。～乌哈迪

جانش را روی آن گذاشت.

他把自己的生命都压在这件事上。(比喻某人的献身精神)

جانِ کردی می‌کند.

他会像库尔德人那样壮烈牺牲。

جان کندن خر، خوردن یابو.

驴子干苦活，驮马享大福。(比喻世道不平等)

جانِ نکنده بتن است.

人只要未断气，灵魂仍留在躯体内。(劝人不应随便轻生)

جانماز آب کشیدن

用清水洗拜垫(比喻假装虔诚)

جاهلان چون بدلیل از خصم فرومانند سلسلهء خصومت بجنانند. [سعدی]

愚蠢者在辩论中被对手驳倒时，他就会采取敌对的行动。～萨迪

جای ارزن نیست.

连撒小米的地方都没有。(比喻人多拥挤，无插足之地)

جای سوزن انداختن نیست.

无插针之地。(比喻人多拥挤)

جای شکرش باقی است.

感激真主的时机还存在。(当情况还没有完全恶化时说的一句诙谐话)

جای شما خالی / (سبز) بود.

你的座位是空的。(比喻我们想念你)

جای گل گل باش و جای خار خار.

[مولوی]

做玫瑰丛中一朵玫瑰，做荆棘中的一根荆棘。～莫拉维

جای مرد دو زنه در مسجد است.

娶两个妻子的男人往往住在清真寺内。

جا افتاده بهتر از چاه افتاده است.
成熟的智慧使人不会落入圈套。

جايجا کعبهء جايجا کنستین

有时人们必须说“我们只崇拜你”，有时人们必须说“我们只求你佑助”，这要看情况而定。(本谚语引用了《古兰经》第一章中两句话，比喻人们要当场决定该说什么或该做什么)

جا تر است و بچه نیست.

孩子已无影无踪，留下来的只是一张尿湿的床。(比喻某物已在原地消失了，但留下一些痕迹)

جادهء دزد زده تا چهل روز ایمن / (امن) است.

被劫的公路四十天内是安全的。

جاسوسی جاپیچی است.

搞间谍活动犹如拉皮条。

جامه باندازهء قامت خوش است.

合身的衣服就是好衣服。

جانا سخن از زبان ما می‌گویی.

亲爱的朋友呀！是你从我嘴里抢走我要说的话。(意谓：你在抱怨我，而事实上我才应该抱怨你呢！)

جان به عزرائیل نمی‌دهد.

他不愿把自己的灵魂交给死神。(喻指某人十分吝啬)

جان باید در رود چه از گلو چه از پهلو.

人的灵魂总要出壳，不管它通过喉咙，还是通过腰部。(比喻人总有一死，不管如何去死)

جان پدر تو سفرهء بی‌نان ندیده‌ای.

我的宝贝儿子呀！你至今还没有见到过没有放上面包的餐桌吧！(比喻某人还没有尝到过生活的艰辛)

جان دهد بنده چون دهی نان. [اوحدی]

جز بخردمند مفرما عمل گرچه عمل کار
خردمند نیست.

[سعدی]

不要让任何人都去实践，除非他是聪明人，
虽然实践并非一定要聪明人(去做)。~
萨迪

جگرش برای فلان چیز لك زده است.
他渴望某物。(原义为:他的肝长出了斑点)

جگرها خون شود تا يك پسر مثل پدر گردد.
父母亲呕心沥血,孩子才能像父亲那样
长大成人。

جلو می افتد که عقب نیفتد.
他先出发,免得落后。(比喻笨鸟先飞)
جناغ دلخواه نکشیده ایم.

我没有和他打赌过。(原义为:我还没有
扯断过他的如愿骨)

جنگ از سر شخم آشتی از سر خرم
犁地时争吵,收获时和好。(反映懒人想
不劳而获的心态)

← وقت کار کردن چلاقم وقت خوردن قول
چاقم.

جنگ اول به از صلح آخر است.
先动武胜过后讲和。(或:被迫讲和不如
早决胜负)

جنگ با نهنگ کردن و در دریا ماندن ؟
有谁又向鳄鱼发动进攻又能留在大海里?
← در کشتی نشستن و با ناخدا جنگیدن

جنگ برنظاره آسان است.
作壁上观是容易做到的。

جنگ دو سر دارد.
任何战争都有两种结果。(即胜利或失败)
جنگ را شمشیر می کند سودا را پول.

打仗要有宝剑,做买卖要有钱财。(比喻
任何东西均有其可用之处)

جنگ زرگری میانجی نمی خواهد.
假装吵架就不必有劝架人。

جنگی هرچه زورمند باشد از حيله مستغنی
نگردد.

勇士再强大,也不厌诈伪。(比喻兵不厌
诈)

جواب ابلهان خاموشی است.
对傻瓜的惟一回答就是沉默。

(比喻负担过重,自己过乞丐般的生活)
جای نان نمی توان سنگ گذاشت.

谁也不能用石头来取代面包。(比喻人活
着就要吃面包,没有别的东西能替代)
جایی نشین که برنخیزانند.

你要坐在不会被别人赶出来的地方。(比
喻选择位置要慎重)

جایی رفت که عرب نی انداخت.
他到了阿拉伯人扔芦苇的地方。(比喻他
一去不复返了)

جایی که آب است تیمم باطل است.
تیمم باطل است آنجا که آب است. 同
جایی که آفتاب نتابد طیب می آید.

太阳照不到的地方,大夫就会上门。(比
喻疾病往往在阴暗的地方流行)

جایی که شتر بود يك غاز
خر قیمت واقعی ندارد

如果骆驼只值一只鹅的价钱,那么驴子就
不值分文了。

جایی که عقاب پر بریزد
از پشهء لاغری چه خیزد
آنجا که عقاب پر بریزد 同

جایی که گوشت نیست چندر پهلوان است.
没有肉吃,甜菜就是上菜。(汉谚:没有
朱砂,红土为贵)

← جایی که میوه نیست چندر سلطان
المرکبات است.

جایی که نمک خوری نمکدان مشکن.
吃了盐,不要摔盐罐。(比喻不要忘恩负
义)

جایی نمی خوابد که زیرش تر شود. / (آب
زیرش برود)

他不会睡在下面有水流淌的地方。(比喻
某人老练,不易受骗)

جدایی تا نیفتد دوست قدر دوست کی داند
شکسته استخوان داند بهای مومیایی را
分离时才知友谊的珍贵,骨伤者才懂得
木乃伊粉的价值。(见注)

注:木乃伊粉系古代的刀伤药。

جزای گران فروش نخریدن است.
对漫天要价人的惩罚就是抵制购买。

جز از بد نباشد مکافات بد. [فردوسی]
恶有恶报。~菲尔多西

جوینده یابنده است.

有志者事竟成。

جهان چون خط و خال و چشم و ابروست
که هر چیزی بجای خویش نیکوست

[شبتی]

世上有眼睛和眉毛，也有皱纹和黑痣，但一切各得其所为好。~夏柏斯塔利

جهان دیدن به از جهان خوردن است.

دنيا دیدن به 同

جهان دیده بسیار گوید دروغ. [سعدی]

游士说话七分假。~萨迪

← لاف در غربت آواز در بازار مسگران

جهان گشتن به از جهان خوردن است.

دنيا دیدن به 同

جهان نیست بر مرد هشیار تنگ. [فردوسی]

聪明人到处都能大有作为。~菲尔多西

جهل بیب خود از همه عیب ها بیش است.

[کیبای سعادت]

人最大的不足是对自己不足的无知。

~基米亚·沙奥达特

جهنم هم باین گرمی نیست.

连地狱也不会这样酷热。(比喻某人在吹牛)

جیش از دامن ملا پاکتر است.

他的口袋比毛拉的衣襟还干净。(比喻某人的口袋空空如也)

جیش را تار عنکبوت گرفته است.

他的衣袋上都结满了蜘蛛网。(比喻某人囊空如洗)

چادر قلعه زن است.

妇女身穿黑袍，犹如身居城堡。(意思说妇女穿上黑袍后难以同不相识的男子谈话或交往)

چار دیواری اختیاری

男人是一家之主。

چاره بیچارگان مرگ است و بس.

死亡是无助者的唯一出路。

چاره کتردم زده کشته کتردم بود.

داری کتردم زده کشته کتردم بود. 同

چاره نبود اسب کودن را ز پالان داشتن

[سنائی]

迟钝的马只能配上馱鞍。~萨纳依

چاقو دسته خودش را نمی برد.

جواب زور را زور می دهد.

使用武力就是对付武力的惟一回答。(比喻以眼还眼，以牙还牙)

جواب های هوی است.

回答对方时应以礼还礼，以牙还牙。

جوانرا مفرست بزن گرفتن پیرا مفرست

بخر خریدن.

同 پیر را بخر خریدن و جوانرا بزن گرفتن مفرست.

جوانمرد کسی است که نمی گوید و می کند.

慷慨者不说话只做事。

جوانی است و هزار چم و خم.

这就是青春年少，一味装腔作势，矫揉造作。

جوانی کجایی که یادت بخیر.

青春呀，你在何方？愿你永远被人们怀念！（年长者对青春不复返而变得无所作为的一种感叹）

جوجه پائیزه می خواهد سر جوجه بهاره کلاه

بگذارد!

秋季孵出来的鸡还打算欺骗春季孵出来的鸡！（比喻年轻小伙子想欺骗比他年纪大而且经验丰富的人）

جوجه را در پائیز / (سر پائیز یا آخر پائیز) می

شمارند.

秋后数鸡还不晚。(比喻遇事不要过早下结论)

جوجه همیشه زیر سبد نمی ماند.

小鸡永远不会留在篮子里。(比喻孩子永远不会无知和天真无邪)

جو دوخر را بخش نداند کرد.

他连给两条驴子的食料都分不均匀。(比喻某人十分无能)

جود ناخواسته دادن است.

慷慨的人不用求。

جور استاد به ز مهر پدر. [سعدی]

严师胜过慈父。~萨迪

جوفروش گندم نما

给看的是小麦，卖的则是大麦。(比喻挂羊头、卖狗肉的商人)

جوی زر بهتر از هفتاد من زور. [سعدی]

一盎斯黄金胜过一百磅力气。~萨迪

جوی طالع ز خروار هنر به.

福星高照胜过才华溢人。

چراغ پشت روشنائی نبخشد.

被身子挡住的灯不会出光。(比喻人生前的善行胜过死后对他的祈祷)

چراغ پیش آفتاب پرتوی ندارد. [سعدی]

灯在阳光下暗淡无光。(比喻相形见绌)

~萨迪

چراغ خاموش است و آسیا می گردد.

灯灭了但磨还在转动。(比喻主事人不在时一切仍然照常运行)

چراغ دروغ فروغ ندارد.

假灯不会发光。

چراغ دزد خواب پاسبان است.

看守人的入睡就是给窃贼点灯。

چراغ ستمکار تا بامداد نسوزد.

暴君的灯难以亮到天明。(比喻恶人好景不长)

چراغ کسی / (هیچکس) تا صبح نمی سوزد.

没有谁家的灯会亮到天明。(比喻幸福的生活不能永存)

چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا.

[حافظ]

熄灭的灯同太阳光两者无法相比。

~哈菲兹

← لاشهء خر را بتازی چه نسبت.

چراغ مفلس نوری ندارد.

穷困之灯不发光。

چراغی را که ایزد بفرورد

هر آنکس پف کند ریشش بسوزد

谁想熄灭真主点亮的灯,谁就会自讨苦吃。

چراغی کان شیم را بفرورد

به از شمی که رختم را بسوزد
为我黑夜照明的灯胜过烧毁我衣服的蜡烛。

چراغی که او خانه روشن کند

برخت او فند کار دشمن کند

[امیر خسرو]

照亮房间的灯(一旦)掉在自己衣服上,如同敌人在施虐。~阿密尔·霍斯鲁

چراغی که بخانه رواست بمسجد حرام است.
在家里用的灯不能在清真寺用。(比喻施舍先及亲友)

← اول خویش دوم درویش

刀子不割自己的柄。(汉谚:兔子不吃窝边草)

چاه از کوه آب می خورد.

井靠山才有水。

چاه کن آسودگی ز چاه ندارد.

[ایرج میرزا]

挖井人终年挖井不止。(比喻劳动无止境)

~伊拉奇·米尔查

چاه کن در ته چاه است.

挖井人总是葬身在井底。(比喻作茧者必自缚)

چاه مکن بهر کسی اول خودت دوم کسی.

不要为他人设陷阱,以免自己先陷进去。

(比喻害人必以害己告终)

چاه نکنده منار دزدیدن

اول چاه را بکن بعد منار را بدزد.

چاهی که آب ندارد با آب ریختن آبدار نشود.

往枯井里注水是徒劳的。(喻指一个没有天赋的人)

چپ از راست نشاختن

左右不分。(喻指一个尚无辨别是非能力的人)

چرا بر یکدیگر منت گذارند چو محتاجند

مردم یکدیگر را

[ایرج میرزا]

为什么当人们互相需要对对方时才会施恩于他人? ~伊拉奇·米尔查德

چرا توپچی نشدی?

为什么你不去当一名炮兵?(讽刺听见一点响声都害怕的人的戏谑语)

چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی?

为什么聪明人也会做出他后悔的事?

چراغ از بهر تاریکی نگهدار. [سعدی]

备灯是为了黑夜照明。(比喻未雨绸缪)

~萨迪

چراغ از روشن نور گیرد و باز از زیادتی

روغن بعیرد.

油能点亮灯,油多能灭灯。(汉谚:水能载舟,也能覆舟)

چراغ پیای خود روشنائی ندهد.

灯的亮光照不到自己的灯座。(汉谚:鞋匠的妻子穿破鞋)

无所知。(比喻某人懂得如何保密)
چشم کسی را بروشنایی انداختن
使某人的眼睛看到了一束光线(比喻欺骗某人,诱骗某人)

چشم ما شور بود؟
难道我的眼睛不吉利吗?(说话人在发现别人见到他马上想离去时说的一句话)

چشم مور و پای مار و نان ملا کس ندید.
پای مار و چشم مور و خیر ملا کس ندید.
چشم و دلش سیر است.
他的眼睛和心儿都感到满足。(比喻他毫无贪婪之心。)

چشمه آنست که از خود بجوشد.
自动冒水的才是真正的喷泉。

چشمه پیش دریا بردن
把喷泉运往大海(比喻多此一举)

← زیره به کرمان بردن
چشمهء خورشید بگل اندودن
用泥巴遮住阳光(比喻一手遮天;企图掩盖真相)

چشمهء خورشید چو پنهان شود
شبیپره بازیگر میدان شود
当阳光被遮住时,蝙蝠就大闹天宫。(汉谚:猫儿不在,鼠儿成精)

چغندر گوشت نمی شود و دشمن دوست نمی شود.
甜菜不会变鲜肉,敌人不会成朋友。

چغندر هم خود را جزو میوجات حساب می کند.
甜菜也把自己看作水果。(比喻滥竽充数)

چک و چانه اش بوی الرحمن گرفته است.
他快入土了。

چنته اش خالی شد.
从他的口袋里掏出不出什么东西了。(汉谚:黔驴技穷)

چندان سمن است که یاسمن پیدا نیست.
آقدر سمن است
چند کلمه از مادر عروس بشنو.
现在请新娘的妈讲几句话。(这是引起听众注意一个不受欢迎讲演人讲话时用的一种带污辱性的开场白)

چنین است رسم سرای درشت
گهی پشت برزین گهی زین به پشت

چرب سخنی دوم جادویی است.
甜言蜜语等于巫术。

چری از سنگ بر نمی آید.
石头里是榨不出油脂的。(比喻无法令冷酷的人产生同情心)

چرت می زند بهتر از مرشد.
宁可让他瞌睡,也不要他布道。(讽刺神职人员的话)

چشته خوار بدتر از میراث خوار است.
吃白食的人比遗产继承者更坏。(因为前者最终比后者索要得更多)

چشم باز غیب گفتن
睁大眼睛去预测(意思是讲别人知道的事或预测别人能预测到的事)

چشم بر/پشت پا داشتن
眼睛朝脚背上看(比喻害羞或谦虚的心情)

چشم بزرگان تنگ می شود.
大人物的运光是狭隘的。(比喻大人物目中无人,常常认不出自己的部下)

چشم چشم را نمی بیند.
眼睛看不到眼睛。(比喻天气十分黑暗;伸手不见五指)

چشم دشمن همه برعیب افتد.
敌人看到你的尽是缺点。

چشمش آلبالو گلاس می چیند.
他眼花得连酸樱桃(آلبالو)都看成甜樱桃。(比喻某人视力差,难以辨认事物)

چشمش بدست شما است.
他的眼睛盯着你的手。(比喻某人期待你的帮助)

چشمش بروشنایی افتاده است.
他的眼睛看到了一束光线。(比喻某人觉察到在某处藏有财宝)

چشمش را به بین دلش را بخوان.
看他的眼睛,也要洞察他的内心。(意思是:一个人的眼光常常同他内心的想法不一致)

چشم شیطان کور!
让魔鬼的眼睛瞎了吧!(人们用此语表示要避开不吉利的目光)

چشمش هزار کار می کند که ابروش نمی داند.
他的眼睛干了一千桩事,而他的眉毛却一

你一拿起棍棒，偷食的猫就逃之夭夭。

(比喻某人警惕性很高)

چوپان خائن گرگ است.

奸诈的羊倌等于是一条狼。

چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن

که میگیرند ملاحان سرودی

بکوهستان اگر باران نبارد

بسالی دجله گردد خشک رودی

[سعدی]

当你没有收入时，花钱要小心，正如水手们

常唱道：一旦山区不下雨，底格里斯河

一年内也会干涸。~萨迪

چو تیر از کمان جست ناید به شست.

تیر از کمان 同

چو در طاس لفرزنده افتاد مور

رهاننده را چاره باید نه زور

[نظامی]

当蚂蚁掉入蚁冢，谁要救它必需施用计

谋，而非使用武力。(比喻微妙问题的

解决要靠计策，不靠武力) ~内扎米

چو دستی نتانی گزیدن بیوس. [سعدی]

当你无法咬某人的手时，你就吻它一下

吧！(比喻硬的不行就来软的) ~萨

迪

چو شادی بکاهد بکاهد روان. [فردوسی]

因为快乐减少，精神也会随之萎靡。~

菲尔多西

چو فردا شود فکر فردا کنیم. [نظامی]

让我们想着明天，因为明天就要到来。~

内扎米

چو قانع شدی سنگ و سیمت یکیست.

[سعدی]

当你感到满足时，石头和银子对你没有什么

差别。~萨迪

چو گریه نوازی کیوتر برد

چو فریه شود گرگ یوسف درد

[سعدی]

喜欢一只猫，它会把鸽子叨走，养肥一只狼，

它会把尤索福全身撕碎。(比喻姑息养

奸，后患无穷) ~萨迪

چو میدان فراخ است گوئی بز. [سعدی]

场地宽敞，你就击球吧。(比喻趁热打铁)

~萨迪

[فردوسی]

这个狂乱的世界如此变幻莫测：今天你坐在马鞍上，明天你掉在马鞍下。~菲尔多西

چو آب آمد تیم نیست در کار

چو روز آمد چراغ از پیش بردار

[بوزیای ولی]

有了水，用土代净就不在考虑之列了；犹

如白天到来，灯就可以拿走。~布里

亚·瓦里

چو آهنگ بریط بود مستقیم کی از دست

مطرب خورد گوشمال [سعدی]

如果弦琴音调和谐，何需乐师用手去调

音。(比喻某人如果行为端正，何惧小人

恶语中伤；身正不怕影儿斜) ~萨迪

چو آهنگ رفتن کند جان پاک

چه برتخت مردن چه بر روی خاک

[سعدی]

当纯洁的灵魂要离开躯体时，死在王座上

或死在地面上又有何区别呢？~萨迪

چوب از بهشت آمده است.

教鞭来自天堂。(比喻不舍得用教鞭就要

惯坏孩子)

چوب استاد / (معلم) گل است هرکه نخورد

خل است.

教鞭是一朵花。谁不想成为傻子，谁就要

接受鞭打。

چوب بدست خوس دادن آسان ولی پس

گرفتن آن مشکل است.

把棍子交到狗熊手里容易，但拿回来就难

了。(这里棍子喻指借口或托词，意思

说：不能让鲁莽或愚蠢的人找到借口或

托词)

چوب خدا صدا ندارد هرکه خورد دوا ندارد.

真主的责打是无声的，谁要是受到责打，

其痛苦是无法解脱的。

← از مکافات عمل غافل مشو

چوب را از بهشت آورده اند.

چوب از بهشت آمده است. 同

چوب را بخر و گاو می زند.

驴和牛需要用棍棒殴打。(比喻人如做某

事后被别人用棍棒打应该感到羞耻)

چوب را که برداشتی گریه دزد فرار می کند.

[مغری]

你不会游泳，就别去阿姆河。(比喻要知难而退) ~马格拉比

چون عاشقی و معشوقی آمد مالکی و مملوکی

از میان برخاست. [سعدی]

爱情一发生，主仆就不分。~萨迪

چون غرض آمد هنر پوشیده شد. [مولوی]

有偏见的人看不到他人的美德。~莫拉维

چون قضا آید طیب ابله شود.

[مولوی]

死神一旦降临，医生束手无策。~莫拉维

چونکه آید سال نو گویم دریغ از پارسال.

每当新年来临时，我们为去年的逝去感到遗憾。

چونکه باکودک سروکارت فتاد

پس زبان کودکی باید گشاد

[مولوی]

同儿童打交道时，你要使用儿童的语言才行。(比喻说话要看对象)~莫拉维

چونکه صد آمد نود هم پیش ماست.

[مولوی]

有了一百，我们就会拥有九十。(比喻整体包含部分)~莫拉维

چونکه گل بگذشت و گلشن شد خراب

بوی گل را از که جویم از گلاب

[مولوی]

当玫瑰枯萎，玫瑰园消失时，我们从哪里找到玫瑰的芳香呢？—在玫瑰香水里。

~莫拉维

چون نجس تر شود نجس تر شود.

污浊之物一旦受湿更加污浊。

چون یار اهل است کار سهل است.

[اوحدی کازرونی]

伙伴是行家，工作就顺利。~乌哈迪·

加兹鲁尼

چو وقت مرگ مار آید بگرد رهگذر گردد.

一旦死神降临，蛇就会走向过路人。(比喻蛇这时会自取灭亡)

چه آشی باشد که لایق قدح باشد.

什么汤配什么碗。(怀疑某人是否应该享受某种荣誉时说的话)

چه آنجا کن کز آن آبی برآید

← تا تنور گرم است باید نان پخت.

چو میوه سیرخوردی شاخ مشکن. [سعدی]

饱吃了一顿水果，你就不要去折断果枝。

~萨迪

چو نام سگ بری جوی بدست آر / (بکف

گین).

你提起狗的名字，那一定要拿起一根棍棒。

(接近汉谚：说曹操，曹操就到)

چون بدی پیش آید از بتر بترس

[مرزبان نامه]

有坏事发生，就要谨防更坏的事会发生。

~《马尔兹邦记》

چون برون رفت از تو حرص

آنگه در آید در تو دین.

[سنائی]

只有等你从心中排除贪婪，你才能产生你的信仰。~萨纳依

چون پیر شدی حافظ از میکده بیرون شو.

[حافظ]

哈非兹呀！你年岁大了，离开酒店吧！

(规劝老人不要做年青人做的事)

چون توانستم ندانستم چه سود چون بدانستم توانستم نبود

[عطار]

توانستم ندانستم 同

چونتوانی علاج دردکس کرد

میفزای از جفایش درد بر درد

[ناصر خسرو]

当你不能医治他人的痛苦，也不要因他过去的残暴而去加深他的痛苦。~纳赛尔·

霍斯鲁

چون دزدان بهم افتند کالا ظاهر شود.

盗贼一争吵，赃物就暴露。

چون رشته گسست می توان بست

اماگرهیش درمیان هست

[امیرخسرو]

绳子断了可以接上，但中间总会留有结头。(比喻修复好的友谊总不能完美)~阿米尔·霍斯鲁

چون شد ز گلو فرو چه حلوا و چه زهر.

东西下了肚，是甜食还是毒药就没有什么区别了。

چون شناور نیستی پیرامن جیجون مگرد.

چه خیری برآید از آن خاندان
که بانگ خروس آید از ماکیان.
当母鸡象公鸡那样啼叫,家庭还有什么幸福可言?(比喻主妇一旦爱吵架,家庭幸福就无从谈起)

چه داند کور مادر زاد قدر چشم روشن را?
天生的瞎子不知视力之可贵。

چه دویی که به سه نرسد.
有两次,必有第三次。

چه سود آنگه که ماهی مرده باشد
که باز آید بجوی رفته آبی

[ابن یسین]
鱼一旦死去,河水再来也无济于事。~伊本·亚明

چه شوخی ای که نصف بیشترش جدی
نباشد!

笑话的内容如大部分不真实,这难以称为笑话。(当笑话说得太离谱时用)

چه عزائی است که مرده شو هم گریه
می کند!

哀悼会如此悲痛,连洗尸者也落泪!
چه علی خواجه چه خواجه علی.

你叫他张三也好,李四也好,这没有什么区别。

چه مادری که از دایه مهربان تر نباشد!
她(对孩子)连乳娘都不如,谁还叫她妈妈!

چه مردی بود کز زنی کم بود. [عنصری]
他不配做男子汉,因为他连女人都不如。

(喻指某人是个胆小鬼或无用之人)
~安萨里

چه مکن که خود افنی بدمکن که بد افنی
تو بدمکن که بد افنی 同

چه يك مرد جنگی چه يك دشت مرد.
单枪匹马能打仗的人不亚于一个布满士兵的战场。

چیزی بارش نیست.
他没有什么本事。(原意为:他没有驮上什么东西)

چیزی بخور چیزی بده چیزی بنه
(在你拥有东西中)你吃掉一部分,给人一部分,留出一部分。

چیزیکه از خدا پنهان نیست از بنده چه

رگ آنجا زن کز آن خونى گشاید

[نظامی]
你要在出水之处挖口井,你要在出血之处划血管。~内扎米

چهار شاهش بچهار آس خورد.
他的四个老K(国王)遇上四个幺。(比喻某人遇上一个比他更强的对手,强中自有强中手)

چه باک از موج بحر آنرا که دارد نوح
کشتی بان.

[سعدی]
只要诺亚掌舵,谁也不会惧怕海浪。~萨迪

← چون تو را نوحست کشتیان زطوفان غم
مخور.

چه برای کز بزی چه برای کور برقص.
为聋子吹笛,为瞎子跳舞都是徒劳的。

چه بمن گو چه بدر گو چه بحر گو
对我说话,对门说话或对驴说话都一样。

(用于有人不听你或笨得听不懂你的话或不知如何回答你的时候)

چه جمعه (و) چه آدینه
星期五就是主麻日。(比喻半斤即八两)

چه حاجت است عیان را باستماع بیان.
[سعدی]

听取不言而喻的解释是多余的。~萨迪

چه خرم بگل خوابیده است ؟
什么!我的驴子陷入泥潭里了?(比喻某人认为自己并没有陷入困境但要做去做件难事或承担其不良后果)

چه خوش است دو شاب فروشی
گرکس نخرد خودت بنوشی.

卖糖浆这活该多好呀!卖不掉自己品尝
呗!(俏皮话)

چه خوش بود که بر آید بیک کرشمه دوکار.
送一个秋波办成两件事,这该多好呀!(比喻一箭双雕可取)

چه خوشی مهربانی هر دوسری
که یکسر مهربانی درد سری

[بابا طاهر]
友爱来自双方非常甜蜜,友爱来自一方增添烦恼。(见注)~巴·塔希尔

注:本谚语中“می”是“باشد”的意思。

چیزیکه عوض دارد گله ندارد.

公平交易无怨言。

چیزی که نپرسند تو از پیش مگویی.

[سعدی]

别人不问你，你最好不开口。～萨迪

پنهان؟

对真主不隐瞒的事为什么(主的)仆人要隐瞒它呢？(忏悔前的用语)

چیزی که شده پاره وصله بر نمی داره.
被撕破的东西再也缝补不起来了。

ح

人只得把猫放到桌旁，自己蹲在桌下，说了上述的一句戏谑话

حالا(هم) نوبت رقاصی من است.

这回该轮到我要跳舞了。(见注)

注：骆驼和驴子为友。一日他们双双走近一个村子。驴子大声噪叫，骆驼劝阻未成，终于惊动村民，沦为野兽。次日欲过河，因水深，驴子被放到骆驼背上。行至河中，骆驼手舞足蹈起来，驴子劝他不要跳动，骆驼此时说“这回该轮到我要跳舞了”。由于过分晃动，驴子跌入河中，被淹死。

چیزا خانه خود گر همه گلخن باشد.

有个家即使它是一只火炉也该有多好呀！

حرام از هر راهی که بیاید از همان راه

می رود.

不义之财来得不正去得也不正；悻悻退出。

حرام خوری آنهم شلغم!

小偷小摸只是为了得到一只萝卜？(比喻一件不可思议的事)

حرامزادگی مایه نمی خواهد.

耍流氓无赖并不难。(比喻做坏事不用人教会)

حرامی باش سفره مباح.

你可以去抢劫，但不要把你宴席上的饭菜一扫而光。(戏谑语)

حرف او و چاقوی جیب سگ.

他的话如同狗口袋里的一把刀。(比喻某

حاجت مشاطه نیست روی دلارام را.

[سعدی]

美女无需巧打扮。～萨迪

حاجی مرد شتر خلاص.

哈吉老爷去世，骆驼得到解脱。(哈吉死后无人骑骆驼去朝圣，比喻牲口如释重负)

حاشیه نشین دلش گشاد است.

旁观者不费力气。(或：隔岸观火无动于衷)

حالا که تالان تالان است صد تومان هم زیر

پالان است.

既然你决心洗劫我全家，我可以告诉你在驮鞍下面还有一百土曼呢。(表示被劫者一种无可奈何心态的戏谑语)

حالا که هر دو تا خوب باهم ساخته اند که

من یکی را از میان بردارند.

它们真的相互串通了起来把我干掉。(见注)

注：某人同时吃了蜂蜜和甜瓜而得了病。根据伊朗习俗，两者同时吃会使人害病。他的好友告诉他不该这样做，于是患者说出了上述的戏谑话

حالا من میو

这一会该轮到我要学猫叫了。(见注)

注：某人一日正吃饭，有只猫过来咪咪叫讨食。此人扔下一块面包，猫吃了。那人正想吃饭，猫又叫了，于是他又扔下块一面包，猫又吃了，接着又叫起来。此

吧)

حرف مرد یکی است.

君子出言不悔。

← حرف مرد يك كلمه است.

حرف نشخوار آدميزاد است.

人说话要反复思忖。

حرف هست از شمثير بدتر.

人言伤人胜过刀剑。

حرکت از تو برکت از خدا.

同 از تو حرکت

حريفص با جهانی گرسنه است و قانع بنانی
سیر.

[سعدی]

贪婪汉不会因拥有一个世界而满足，知足者有一只面包就会心满意足。~萨迪

حريف باخته باخود همیشه در جنگ است.
輸家总是自我烦恼。

حريف حريف خود را می شناسد.

对手对对手了如指掌。(汉谚:两雄相遇，
其斗必烈)

حساب بدینار بخشش بخوار.

节约小笔费用才能馈赠大量钱财。

حساب حساب است کاکا برادر

亲兄弟，明算账。

حساب خود نه کم گیر و نه افزون.

[پروین]

提要求应该不多不少，恰如其分。~帕尔
维恩حساب که پاک است از محاسبه چه پاک
است.

同 آنرا که حساب پاک است.

حسد درد بی درمان است.

妒忌乃不治之症也。

حسنگ سرکار نمی رفت وقتی هم که میرفت
جمعه بود.小哈桑不愿去干活，等他想去，那也是在星期
五。(戏谑语，见注)

注：星期五是回教国家公休日。

← احمدك استا نرفت روزيكه رفت آدينه بود.

حسمن به رو باشد کچليم زیر مو.

美貌是我的外表，而秃头却藏在我的假发
下。(喻指某人用漂亮的外表来掩饰自
己的主要缺点)

人的话不可信)

حرف آموزی از حرفت مفلسی نسوزی.

学会一门手艺后，你就不会在贫困的火焰
中被烧死。

حرف مرد زينت مرد است.

人的职业就是人的门面和装饰。

حرف جزو هواست.

人言不可信。

حرف حرف می آورد.

话能引话。

حرف حسایی / (حساب) جواب ندارد.

合情合理的话是驳不到的。

حرف حق بر زبان شود جاری.

真话出口滔滔不绝。

حرف حق تلخ است.

忠言逆耳。

حرف حق نزن سرت را می برند.

不要说真话，不然掉脑袋。(比喻忠言逆
耳会遭难)

← هر راستی را نباید گفت.

حرف خودت را کجا شنیدی ؟ آنجاکه

حرف مردم را

你要从他人的谈话中才能得知对你的看
法。

حرف درست و زبان سست !

人说真话无畏惧。

← چون دل پاک است زبان بی باک است.

حرف را به آدم يك دفعه می زنند.

智者一言已足。(比喻明理人不用细说)

حرف را باید هفت دفعه غورت داد.

话要吞嚼七次才能说出。(比喻人说话前
要三思)

← اول اندیشه وانگهی گفتار

حرف راست را از بچه پرس.
要想听真话，就得问孩童。

حرف راست را از دیوانه باید شنید.

从疯子口中才能听到真话。

حرف زشت زیر خشت.

丑话不要说出口。

حرف شنیدن ادب است.

听取他人的忠告就是“礼”。

حرف گذشت را نباید زد.

往者不可谏。(比喻过去的事让它过去了)

از حلوا حلوا گفتن 同
 حلواي تفتاني تا نخوري نداني.
 “哈尔瓦”好坏，一尝便知。(比喻食物必须经过尝试方知其优劣)
 حمام باين گرمي هم نيست.
 土耳其(蒸气)浴室的温度还没有那么高呢！(戏谑语，指你在吹牛说大话)
 حمام بي عرق نمي شود.
 洗桑拿浴的人没有不出汗的。(喻指行贿才能达到目的)
 حمام جاي خر بستن نيست.
 浴室不是拴驴子的地方。(喻指物各有其所)
 حناي زيادي را پاشنه مي مالند. / (مي بندند)
 他们的指甲花油多得往鞋根上抹。(比喻某人浪费过度)
 حنايش رنگي ندارد.
 他的指甲花油没有颜色。(喻指某人的话不起作用)
 حواله سرخرمين
 秋收时才能兑现的支票(喻指一种含糊的回答或某人对债权人做的虚假承诺)
 حوض را که ساختی قورباغه خودش پيدا مي شود.
 池子一修好，青蛙自然来。(强调凡事都有其主次)
 حوضي که آب ندارد ماهي / (قورباغه) نمي خواهد.
 没有水的池塘不会有鱼(或青蛙)。
 حياش را خورده آبروش را قورت داده.
 他恬不知耻。(原义为：他吃掉了羞耻，吞掉了尊严)
 حيا مانع روزي است.
 腼腆和羞怯是谋生的一个障碍。(比喻人要求取谋生，就不必过分谨慎谦虚)
 حيف مرد ديدار طلبکار است.
 男人见到讨债人就来月经。(戏谑语，表示欠债人陷入了困境)
 حيف آنهاکه مردند و آواز ترا نشيدند.
 真遗憾，他们没有听到你的歌声就去世了。(谑指某人唱歌唱得很糟糕)
 حيف از طلاکه خرج مطلا کندکسي
 用纯金去做镀金物品太可惜了！(比喻得

حسود هرگز نياسود.
 妒忌者心境永远不平静。
 حق الناس بدتر از حق الله است.
 对民众犯下的罪过比对真主犯下的罪过更糟糕。
 حق به حقدار مي رسد.
 公理最终要取胜。
 ← حق بزرگ قرار گرفت.
 حق جلّ و علا مي بيند و مي پوشد همسايه نمي بيند و مي خورشد. [سعدی]
 伟大崇高的真主看到并掩盖(罪恶)，而你的邻居看不到(罪恶)却在大叫大嚷。(比喻真主仁慈宽大) ~ 萨迪
 حق شمشير بران است.
 真理犹如一把利剑。
 حق همیشه حق باشد و باطل باطل.
 真理永远是真理，谬误永远是谬误。
 حکم بچه از حکم شاه روان تر است.
 (有时)孩子的命令比国王的命令更能得到遵从。(比喻孩子是一家的小皇帝)
 حکم بر غالب است.
 命令的生效体现在众人行动中。
 حکمت بلقمان آموختن غلط است.
 向鲁格曼(古阿拉伯传说中的智者)讲哲理是错误的。(比喻切勿班门弄斧)
 حکيم آنست که سرخودش آمده باشد.
 最好的大夫就是亲身经历过病痛的人。
 حکيم جوجه خرومش فرموده است.
 大夫为她介绍了一个小公鸡。(讽刺老太婆已嫁给或想嫁给一个年青小伙子时说的戏谑话)
 حکيمي که خود باشدش زرد روی
 از او داروي سرخروئي مجوی.
 不要从脸黄肌瘦的大夫那里去求得让人红光满面的药物。
 حلال بر عقلا و حرام بر جهال.
 对智者不禁忌，对无知者要禁止。(喻指酒)
 حلالش چه وفا دارد که حرامش داشته باشد.
 正义之财都难以忠实于某人，更不要说不义之财了。(比喻人间的财富是不持久的)
 حلوا حلوا دهن شیرين نمي شود.

جمله جو را بهانه بسیار است.
奸诈狡猾者托辞多。

不偿失)

← آفتابه خرج لحیم است.

خ

人一旦入土就会被他人遗忘。

خاک می کشد.

泥土有吸引力。(据说人的葬身之地均由天意决定)

خاک وطن از ملک سلیمان خوشتر.

家乡的土地比苏(罗)门国的疆土更可爱。

(比喻作客固佳,在家更好)

حال مهرویان سیاه و دانه فلفل سیاه

هر دو جانسوزند اما این کجا و آن کجا
دانه فلفل سیاه 同

خاله را خایه بُدی خالو شدی.

如果姨妈长有睾丸,那她就是我的姨父了。

(比喻一件万万不可能的事)

خاله سوسکه به بچه اش می گوید قربان

دست و پای بلوریت بروم.

甲虫姨妈对孩子说“我真羡慕你那么白皙

的手脚呀!”。(比喻一种自欺欺人的行为,见注)

注:很明显,甲虫姨妈属于黑甲虫类。

خاموشی از کلام بیهوده به. [ناصر خسرو]
沉默寡言胜过胡言乱语。~纳赛尔·霍斯鲁

خاموشی نشان رضاست.

沉默即承认。(或:没有表示就是承认)

← سکوت علامت رضاست.

خانه ای را که در آنجا دو کدبانو باشد خاک

تا زانو باشد.

家有两个管家婆,灰尘埋到脚脖子。

← آب انبار شلوغ کوزه بسیار شکند.

خانه پراز دشمن باشد بهتر است تا خالی
باشد.

خار با خرما است.

哪里有海枣,哪里就有刺。(比喻没有无刺的玫瑰)

← گل بی خار نیست.

خار به گلستان بردن

把荆棘运往玫瑰园。(比喻多此一举)

← زیره به کرمان بردن

خار در جگر داشتن

痛苦不安,坐卧不宁(原义为:肝中长了刺)

خار در جگر/ (جان) کسی شکستن

使某人坐卧不宁或痛苦难言(原义为:拔掉某人肝中的刺)

خار را در چشم دیگران می بیند و شاه تیر

را در چشم خود نمی بیند.

他只看见别人眼中的刺,却看不见自己目中的棒。(比喻乌鸦只看见别人黑)

خاشاک نیز بر در دریا گذر کند.

甚至于稻草也会经过大海边。(比喻伟人不应该远离他们的下属)

خاک برایش خبر نبرد!

但愿泥土不会把消息传给他。(说死者坏话前附加的一句话)

خاک در ترازوی کسی افکندن

在某人的称盘上放上尘土(比喻嘲笑别人,愚弄别人)

خاک شو پیش از آنکه خاک شوی.

[سعدی]

在你入土前,你要谦逊如土。~萨迪

خاک کوچه برای باد سودا خوب است.

街巷的尘土是医治湿疹的良药。(对喜欢逛街的妇女说的一句反意讽刺话)

خاک مهر را می برد.

خایهء غول را شکستن

创造某种奇迹，完成艰巨的任务(原义为：
打碎魔鬼的宰丸)

خبت نفس نگرودد بسالها معلوم. [سعدی]
(人的)天生的恶劣秉性可以很多年不为
人知。~萨迪

خبر بد / (خبر مرگ) پنهان نمیماند.
خبر بد زود می‌رسد. 同

خبر بد زود می‌رسد.
好事不出门，恶事传千里。

خبریکه دانی دل بیازارد
تو خاموش باش تا دیگری یارد.

[سعدی]
如果你有令人心碎的消息，你要保持缄默，
让别人去开口。~萨迪

خدا از موی سپید شرم دارد. / (می‌کند)
真主为白发人感到羞愧。(强调尊重年长
者的必要性)

خدا این چشم را به آن چشم محتاج نکند.
真主不允许人的一只眼睛依赖另一只眼
睛。(比喻亲朋好友相互独立，互不依赖
为好)

خدا پاکمان کند و خاکمان کند.
愿真主先清洗我们的灵魂，然后再埋葬我
们。(比喻人死前要彻底忏悔)

خدایینی از خویشتن بین می‌خواه. [سعدی]
不要期望真主会施恩于利己主义者。
~萨迪

خداپرست شکم پرست نباشد.
信神者不贪食。

خدا پنج انگشت را یکسان نیافریده‌است.
真主没有把人的五指造得一样长短。

خدا تنگ روزی می‌کند اما قحط روزی
نمی‌کند.

真主可以限制一个人的食禄，但不会断绝
他的食禄。

خدا چشم راست را بچشم چپ محتاج نکند.
خدا این چشم را به آن چشم محتاج نکند. 同
خدا خر را شاخش نداد.

真主知道驴子的本性，没让它长角。(比
喻不能把刀子交给蠢人)

خدا درد را باندازهء طاقت می‌دهد.
真主如给人以痛苦，以他的承受能力大小

住满敌人的房子还是比空房子要强。(意
谓空房子易遭洗劫)

خانهء پریشه را سنگی بس است.

[زلالی]
一块石头就足以毁坏一所放满玻璃的房子。
~扎劳里

خانهء خرس و انگور آونگ!
你能指望在熊窝里找到一串串葡萄干吗!
(比喻两者格格不入)

← خانهء خرس و بادیهء مس ؟
خانهء خرس و بادیهء مس ؟
你能指望熊窝里还能找到铜盘？(比喻两
者格格不入)

خانهء داماد عروسی است خانهء عروس هیچ
خبری نیست.

新郎家充满婚礼气氛而新娘家却冷冷清清。
(比喻男方自以为可娶到老婆，可女方并
没有答应婚事)

خانهء دروغگو آتش گرفت هیچکس باور
نکرد.

说谎者家里着了火，可没有人会相信。(比
喻平时虚发警报，到头来自己吃亏)

خانهء دوستان بروب و در دشمنان مکوب.

[سعدی]
宁肯打扫朋友的家，也不愿敲响敌人的门。
~萨迪

خانه روشن کرده است.
他回光返照。(原义为：他照亮了全家)
خانهء قاضی گردو بسیار است اما شماره هم
دارد.

法官家里的核桃多得不计其数，但保管得
一颗不差。(比喻某人对他人拥有的钱财
无动于衷，不想占丝毫便宜)

خانه نشستن بی بی از بی چادری است.
主妇呆在家中是因为没有黑袍穿。(比喻
贫穷的妇女不穿黑袍无法出门)

خانه ویران می‌شود چون طفل گردد خانه‌دار.
小鬼当家，全家遭殃。(强调管家和家政
工作的重要性)

خانه هرچه مهمان هرکه.
款待不速之客，家里有什么就吃什么。

خانن همواره خائف است.
叛徒总是心惊胆怕。

خدای هرچه کسی را دهد غلط ندهد.

[عصری]

真主赐给每人的东西不会错，既不多也不少。～安苏里

خدا یار تبتل ها است.

真主也会帮助懒人。

خدا یکجو بخت بدهد.

愿真主赐予每人一点好运。

خدا يك عقل زيادی بتو بدهد يك پول زيادی بمن.

愿真主赐予你更多的智慧，而赐予我更多的金钱。(戏谑语)

خدا یکی یار یکی.

真主一个，妻子也是一位。

خواجه از خراب نخواهند. / (خواجه بر خراب نیست)

被毁坏的财物不用课税。

خر آخور خود را گم نمی کند.

驴子不会不知道驴棚在什么地方。(比喻每人熟悉自己住的地方)

← کور بکار خود بیناست.

خر آسیاست.

他是磨坊中的驴。(比喻某人知道自己该干什么)

خر ار جلّ ز اطلس پوشد خر است.

[سعدی]

驴即是穿上绫罗绸缎也还是驴。～萨迪

خر باربر به که شیر مردم در. [سعدی]

驮货的驴子比吃人的狮子强。～萨迪

خر بیوسه و پیغام آب نمی خورد.

驴子不会因为吻它或劝说它就去喝水。(比喻做成一件事有时需要用暴力)

خر بخراسان بردن

倒贩驴到霍拉桑省(比喻多此一举，见注)

注：霍拉桑省盛产驴。

← زیره به کرمان بزدن

خر بر آن آدمی شرف دارد

که چو خر دیده بر علف دارد

[نظامی]

驴比那个像驴那样两眼盯着草地的人更高贵。～内扎米

خریزه شیرین نصیب کفتار می شود.

甜瓜落到鬣狗的嘴里。(比喻一朵鲜花插

而定。

خدا دیرگیر است اما سخت گیر است.

真主会迟迟责备我们，但却会严厉惩罚我们。(比喻天网恢恢，疏而不漏)

خدا رحم کرد خونش را گرفتیم.

由于真主的仁慈，我们给他放了血。(采取预防性措施后，事态有所缓和时说的一句话)

خدا سرما را بقدر بالا پوش می دهد.

真主根据我们衣着的厚薄来调整寒冷的天气。

خدا شاه دیواری را خراب کند تا این چاله ها پر شود.

愿真主让一面大墙倒塌以填平这些小坑。

(喻指人们往往会花去一笔巨款去应付各种开支)

خدا کس بیگسان است.

真主是举目无亲者的朋友。

خدا کشتی آنجا که خواهد برد

وگر ناخدا جامه برتن درد

[سعدی]

真主指到哪里，航船就驶往哪里，尽管船长撕碎自己的衣服也无济于事。(比喻与命运抗争是徒劳的)～萨迪

خدا کی می دهد عمر دوباره.

真主从不给我们二次生命。

← آدم دو دمه بدینا نمی آید.

خدا گر بیند ز حکمت دری

برحمت گشاید در دیگری

[سعدی]

当真主的智慧大门被关闭后，它的仁慈的大门还会敞开着。(比喻天无绝人之路)

～萨迪

خدا میان دانه گندم خط گذاشته است.

真主已把麦粒平均分好了。(比喻每人都应满足自己的食禄)

خدا نجار نیست اما در و تخته را خوب بهم می اندازد.

真主不是木匠，可是它能把门和木板很好地钉在一起。(丈夫和妻子很匹配时说的话)

خدا وقتی می دهد نمی پرسد کیستی؟

主欲助你，不会问你的身份。

خر دادن و خیار استدن

给人驴子，拿回黄瓜。(比喻得不偿失)

خر دیزه است مرگ خود را خواهد برای
زبان صاحبش.

他像一条条纹驴，不管自己死活也要给主人造成损失。(比喻某人十分倔强)

خر را با آخور می‌خورد مرده را باگور.
他吃驴时把驴舍吃掉，他吃死人时把坟墓吃掉。(喻指一个贪婪的食客)

خر را باید جایی بست که صاحب خر راضی
باشد.

驴要拴在主人满意的地方。(比喻做事要让当事人满意才行)

خر را بزدن اسب نتوان کرد.

鞭打不可能把驴子变成马。

← تربیت نا اهل را چون گردکان بر گنبد
است.

خر را پیش خر وامی دارند هم‌رنگ نمی‌شود
هم‌بو می‌شود.

养在一起的驴子颜色不会变，但气味相同。
(比喻从其交友知其为人)

خر را سربار می‌کشد جوانرا ماشاءالله.

驴子超载而死去，年青人过份受赞扬而丧生。(比喻一条驯服的马往往会累死)

خر راضی صاحب خر راضی

驴满意，等于驴的主人也满意。(比喻皆大欢喜)

خر را که به عروسی می‌برند برای خوشی
نیست برای آبکشی است.

把驴带去参加婚礼，不是为了让它高兴，而是让它去驮水。

خر را گم کرده بی نعلش می‌گردد.

他丢了驴却去找驴掌！(比喻本末倒置)

خر را نخریده آخور برایش می‌بندد.

驴还未买便造驴棚。(比喻操之过急)

خر رنگ کن است.

他是个骗子。(原义为：他是一条染上美丽颜色的驴子)

خر رو به طویله تند می‌رود.

驴子回棚步子快。(比喻人回家心切)

خرس در کوه بوعلی سینا است.

山里的狗熊就是阿维森纳。(喻山中无老虎，猴子称大王，见注)

在牛粪上)

← انگور خوب نصیب شغال می‌شود.

خر پایش يك بار بچه‌اله می‌رود.
驴子的脚掉进沟里只会一次。(比喻连驴都会从第一次失败中汲取教训)

خر پیر و افسار رنگین!

老驴还戴上彩色的笼头！(比喻两者极不相称)

خر پیشین خر پسین را پل بود

走在前面的驴是走在后面的驴的一座桥。
(比喻前车之覆，后车之鉴)

خوت بسته به گر چه دزد آشنا است.

即使你知道谁会偷你的驴，也还是最好把驴拴好。

خرج که از کیسه مهمان بود

حاتم طائی شدن آسان بود

如果客人掏钱，做哈帖木也不难。(比喻慷他人之慨不为难，见注)

注：塔依族人哈帖木以慷慨著名。

خر جوئی کاه نیز بجو!

养驴就得先备料。

خرچنگ در مغز داشتن

脑子里装了个螃蟹(比喻某人疯了)

خر چه داند بهای قند و نبات؟

驴子哪会知道食糖和糖果的价值呢？(比喻不要明珠暗投)

خرخر مرگ مادر زن از چه چه ببلب بهتر
است.

丈母娘临终前的喉鸣胜过夜莺的啼叫声。
(强调伊朗人视丈母娘为自己的亲娘一样可亲)

خرخسته و خداوند ناراضی.

驴子累了，主人却还不满意。(比喻双方均不满意)

خرخفته جو نمی‌خورد.

熟睡的驴子吃不到(主赐给的)大麦。

← مرکه خواب است روزیش در آب است.

خر خودرا از پل گذراندن

把自己的驴子赶过了桥(比喻某人一意孤行)

خر خود(ت) را بران.

赶你自己的驴吧！(比喻只要达到目的，别去管他人的缺点)

از آن راه نمی‌رود.

驴一旦陷进坑,就再也不会走那条有坑的路了。(比喻牲口甚至也会汲取教训,人更是如此)

خرکی بارکودن

吃得过多;暴食(原义为:像给驴那样给自己负重)

خرکی را به عروسی بردند.

见……
خر را که به عروسی می‌برند
خر گچ کش / (گچی) روز جمعه از کوه سنگ می‌آورد.

星期五(公休日)驮石灰的驴还要从山上运石头来。(比喻弱者是如何受到虐待的)

خر لخت را پالان برنمی‌دارند.

谁也无法从光秃秃的驴背上拿走驮鞍。(比喻无中生有是不可能的)

خر ما از کرگی دم نداشت.

我的驴从小就没有长尾巴。(使人摆脱困境或承担某种义务的托词用语)

خرما به بصره بردن

贩运海枣到巴士拉(伊拉克城市)。(比喻多此一举)

← زیره به کرمان بردن

خرما خورده منع خرما نکند.

吃过海枣的人不会禁止他人吃海枣。(比喻人做事要以身作则)

خرما نتوان خورد از این خارکه کشیم.

[سعدی]
谁也无法从我们播下的荆棘中吃到海枣。(比喻种瓜得瓜,种豆得豆) ~ 萨迪

خرم بگل نخواییده / (نمانده) است.

我的驴没有陷入泥坑里。(比喻某人没有陷入困境)

خر مگس مرکه شدن

见 برخرمگس مرکه لعنت

خرمن سوخته را از برق چه هراس ؟

麦堆被烧掉的人还会害怕打雷吗?(比喻破产人无所畏惧)

خرمن سوخته همه را خرمن سوخته خواهد.

麦堆被烧掉的人希望别人也会遭遇同样的命运。(比喻同病相怜,同忧相救)

خر مهره را با دُر برابر / (اشتباه) کردن

注:阿维森纳是伊朗中世纪伟大的医学家。

← در شهر کوران يك چشم سلطان است.
خرمندی دوم توانگری است.

心满意足等于拥有财富。

خر سنگ در راه انداختن

(为他人成功)设置障碍

خر سواری را حساب نمی‌کند.

他没有把自己骑着的驴算进去。(见注)

注:阿凡提骑驴数驴,少了一只。下驴后才发现错误。

خر سواری عیب , از خر زمین خوردن دو عیب.

骑驴不是一件十分光荣的事,从驴背掉下来更非如此。

خر سیصد دینار پالان هفتصد دینار.

驴值三百第纳尔,驮鞍却值七百第纳尔。

(比喻某事不值得做)

خوش از پل گذشت.

他的驴过了桥了。(比喻某人目的达到后过河拆桥,忘恩负义)

خوش بگل ماندن / (افادن)

他的驴陷入了泥坑。(比喻某人变得无能)

خوش کن و بارش کن.

你要把他当驴子愚弄,让他驮运货物。

(比喻通过吹捧来引诱他人为你服务)

خرعیسی به آسمان نرود.

耶稣的驴也升不上天堂。(比喻仅仅与伟人有关也不会使你变得伟大)

خرعیسی گرش بمکه برند چون بیاید هنوز خر باشد.

[سعدی]

即使耶稣的驴子到了麦加,回来时也还是驴子。~ 萨迪

خر کرایه ای را تا در خانه باید سوار شد.
租来的驴子要骑到自己的家门口为止。

(比喻要充分利用自己花的钱)

خرکریم را نعل کردن

给卡里姆的驴钉驴掌。(比喻向某人行贿)

خرکه جو دیده گاه نمی‌خورد.

吃过大麦的驴不肯吃草料。

← نوکه آمد بی‌بازار کهنه می‌شود دل آزار.

خرکه یکبار / (يك دهمه) پایش به چاله رفت دیگر

خری کوشست من برگرد آسان

زشتت و پنج من نبود هراسان.

能轻松运载 60“曼”重货物的驴岂能害怕运载 65“曼”重的货物呢？

注：“曼”系伊朗重量单位，约合 3 公斤。

خری که از خری واماند یال و دمش را باید برید.

被另一条驴赶上并超过的驴，它的鬃毛和尾巴都应割掉。（藐视对手或鼓励某人应与他的同行并驾齐驱时说的话）

خری که بالای بام بردی باید پائین بیاوری.
你把驴带到了房顶上，那你就自己把它带下来。（比喻解铃还须系铃人）

خشت اول چون نهد معمار کج

تا ثریا می رود دیوار کج

建筑工人砌的第一块砖如果是歪的，墙即是耸入云霄也是歪的。（比喻根基不正，后果不堪设想）

خشت بر آب زدن

在水中造砖坯（比喻徒劳无功）

← آب به غریال پیسوند

خشک و تر باهم می سوزند.

تر و خشک باهم می سوزند. 同
خطا بر بزرگان گرفتن خطا است. [سعدی]
向伟人指出错误是不宜的。~萨迪

خطا بود ز خطازاده گر خطا نکند

天生会犯（宗教、道德上的）错误的人要是不犯错误才是一种错误。

خفته را خفته کی کند بیدار. [سعدی]
沉睡的人岂能叫醒另一个沉睡的人？（比喻盲人岂能领盲人；问道于盲）~萨迪

← کوری چسان عصاکش کور دگر شود.
خلایق هر چه لایق.

人应享有他们应享有的一切。

خلقت زیبا به از خلعت دیبا.

漂亮的身材比上等丝织的大袍更好。

خُل گفت ، بی مخ هم باور کرد.

傻子说什么，没脑子的人就相信什么。

خلوت از اغیار باید نی ز یار.

应拒之门外的是陌生人而不是友人。

خمره پر نم پس می دهد.

盛满水的缸子才会往外渗漏。（喻指大学回家随时都可能流露出自己的学识）

把玻璃圆珠当作珍珠（比喻上当受骗；良莠不分）

خر ناخنکی صاحب سلیقه می شود.

一头习惯爱踢脚的驴往往有高尚的情趣。

（比喻人们不要表面看问题）

خریستم که چشمم به آب و علف باشد.

خر بر آن آدمی شرف دارد

خروار نمک است مثقال هم نمک است.

盐就是盐，不管它的份量是一斤还是一吨。

خر و اسب را که یکجا به بندند اگر

همبوشوند همخو می شوند.

驴子和马关在一起后，虽然相互气味不同，

但习性会相投。（比喻从其交友知其为人）

خَر (وا) مانده معطل يك چشمه.

跑得筋疲力尽的驴会连赶驴人发出的“吁”

”声都听不见。

خروس بی محل

一只啼叫不是时候的公鸡（喻指做事不合时宜的人）

خروس را در عزا و در عروسی هر دو

سرمی برند.

婚丧喜庆的日子都要宰杀公鸡。（比喻软弱无能的人都会在任何情况下以任何借口遭到压迫）

خر و گاو را بیک چوب راندن

用同一根棍棒赶驴也赶牛。（比喻用一种方式去对待地位不相同的人）

خر و گاو را از هم تمیز نمی دهد.

他驴牛不分。

خر همان خر است پالانش عوض شده.

即使驮鞍换了，驴还是驴。（比喻傻子穿上新衣，做上新官仍然是个傻子）

خریت ارثی نیست.

愚蠢并不遗传。

خریت بهره خداداد است.

傻人有傻福

خر یکبار پایش بچاله می رود.

同 خر پایش یکبار بچاله می رود.

خری زاد و خری زید و خری مرد.

他天生是个傻子，过着傻子般的生活，他死时也是个傻子。（喻指某人一生都是傻子）

自己倒地的人不会哭。(比喻自己做事自己当)

خود پسند خدا پسند نبود.

自我欣赏的人不会得到真主的赏识。

خود پسندی جان من برهان نادانی بود.

亲爱的人呀！自私是无知的见证。

خودین خدایین نبود. / (نشود)

自高自大的人是不会敬神的。

خودت را خسته بین رفیقت را مرده.

如果你觉得活得很累，你就设想你的朋友已经去世了。(这句话用于对自己的同伴失去生活乐趣的人)

خود را بآب و آتش زدن

赴汤蹈火

خود را بکوجه علی چپ زدن

转身走到那条叫“阿里卡柏”的胡同里(本谚语意思说：为了对某人的话不予理睬或是把问题搪塞过去，人们往往把话题扯开)

خودستائی جان من برهان نادانی بود.

[حافظ]

我亲爱的人呀！自我吹嘘是无知的见证

خود فصیحت و دیگران را نصیحت.

自己干可耻的勾当，对他人却忠言劝告。

خود کرده را تدبیر نیست. / (چاره نیست)

自作自受。

← خود کرده را چه درمان.

خود گویم و خود خندم خود مرد هنرمندم.

我自己说，我自己笑，我是个多才多艺

的人。(喻指一个自得其乐的人)

خودم آمدم نادای تو کرم را فرستادم بده.

我亲自来，你不给，我只得派我的仆人来

取。(比喻为达到目的当上策不奏效时，

只能采用下策)

خودم کردم که لعنت بر خودم باد.

自作自受。

← خود کرده را تدبیر نیست.

خوردن برای زیستن و ذکر کردن است

تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است

[سعدی]

吃饭是为了活着和赞美真主，你却相信活着

着是为了吃饭。~萨迪

خوردن خوبی دارد پس دادن بدی.

خواب برادر مرگ است.

睡眠往往与死亡相伴。

خواب بیمار صحت ندارد.

病人的梦往往是荒诞的。

خواب پاسبان چراغ دزد است.

同 چراغ دزد خواب پاسبان است.

خواب مشت پرکن نیست.

梦不会让你的手拿到实际的东西。

خواب خرگوشی دادن

蒙蔽某人，愚弄某人

خواب زن چپ است.

女人做的梦都是与事实相反的。(旧时一种圆梦的说法)

خواجه آنست که باشد غم خدمتکارش.

[حافظ]

关心下属的主人是真正的主人。~哈菲兹

خواجه در بند نقش ایوان است خانه از

پای بست ویران است

房子的地基已经腐烂了，房主仍在计划把

阳台装饰一番。~萨迪

خواری ز طمع خیزد و عزت ز قناعت.

卑劣来自贪婪，尊敬源于知足。

خواستن توانستن است.

有志者事竟成。

خوان بزرگان اگرچه لذیذ است خورده انبان

خود لذیذتر.

富人餐桌上摆满了美味佳肴，但你自己布

袋内的零星食物更为可口。

خواهان کسی باش که خواهان تو باشد.

要同愿意与你交友的人交友。

خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو.

如果你不想丢丑，那你的行为必须同大众

的行为吻合。(汉谚：入境问禁，入乡随

俗)

خوبرویان گشاده رو باشند تو که رویسته‌ای

مگر زشتی!

美人从不戴面纱，如你不丑，为什么要戴

面纱？

خوبذیراست نفس انسانی.

[سنایی]

人的本性可以使人养成任何习惯。(比喻

近朱者赤，近墨者黑) ~萨纳依

خود افتاده نگرید.

到手的鸢胜过空中的仙鹤。(比喻双鸟在林不如一鸟在手)

← سبلی نقد به از حلوی نسیه است.

خون از نی نیاید.

芦苇里取不出血。

خون جگر / (دل) خوردن

费尽心血,呕心沥血

خون را با خون نمی شویند.

血迹是无法用血洗净的。(比喻勿错上加错;两个错误不等于一个正确)

خونش بجوش آمده است.

他激动起来。(或:他动怒了)

خون فلان از خون من رنگین تر نیست.

他的血并不比我的血红。(比喻他为什么要高我一等呢?)

خون ناحق نمی خوابد.

屈死者的血总会被发现。(比喻屈死者死不瞑目)

خوی بد است بار گران. / (خوی بد و بار گران)

坏脾气是沉重的包袱。

خوی بد در طبیعتی که نشست

زود تابوقت مرگ از دست

[سعدی]

人天性中的恶习除非死后才会除掉。(比喻习惯是第二天性) ~萨迪

خویش است که در بی شکست خویش است.

我们的失败是我们亲属一手造成的。(比喻自相残杀,同室操戈)

← از ماست که برماست.

خویشی بخویشی سودا برضا.

婚姻结合和买卖交易都是靠双方自愿才行。

خیاطان را احضار کرده بودند پالاندوزها هم خود را قاطی کردند

裁缝被应召入官,驮鞍制作者也想挤入。

(比喻无能者总想鱼目混珠,滥竽充数)

خیالات خام بختن

想入非非,心存幻想

خیرالامور اوسطها. / اوساطها

中庸之道最可取。

خیرالکلام مائل ودل

你吃得高兴,但要付出代价。(喻指吃美味而不健康的食品)

خوردن می زحمت خمار نیرزد. [سنائی]

喝酒不值得引起宿醉。~萨纳依

خورشید بگل نشاید اندود.

同 آفتاب را بگل نتوان اندود.

خورشا چاهی که آب از خود بر آرد.

一口井自己冒出水来该多好呀!(比喻人能利用自己的聪明才智才是真主的赐福)

خوشامد هر کرا گفنی خوش آمد

有人说了“欢迎”,他才是受欢迎的。

خوش است عمر دریا که جاودانی نیست. 生命可贵,但不能永存呀!

خوش استقبال و بد بدرقه

相迎时热情,相送时厌恶。(比喻某人热情欢迎某个建议但过不久对此反应冷淡)

خوش اصل خطا نکند و بد اصل وفا نکند 根子正不犯错,根子歪不持久。

خوش بود گر محک تجربه آید بمیان

تا سیه روی شود هرکه در او غش باشد [حافظ]

谁心地不良,谁就会在试金石考验的面前丢尽脸面,这该是一件多好的事呀!(此谚语用来谴责那些自吹自擂而不怕受审判的人)~哈菲兹

خوشحال کسانی که بهر حال خوشند.

在任何情况下都感到快乐的人才有真正的快乐。

خوشخوی همیشه خوش معاش است.

脾气好的人总能享受快乐的生活。

خوشزبان باش در امان باش.

说话悦耳中听,生活舒适安宁。

خوش سخن باش تا امان گیری.

同 خوشزبان باش در امان باش.

خوش نباشد جامه نیمی اطلس و نیمی پلاس [ظهیر فاریابی]

一半用绸缎、一半用粗布制成的衣裳,不可取。~查希尔·法尔约比

خوشه يك سر دارد.

麦穗只有一个头。(对期望很多的人说的话)

خولی بکلم به ز کلنگی بهر

事机会多)
خیر در خانه صاحبش را می شناسد.
善有善报

最佳的演说是少而精。
خیر بده باش مسجد بسیار است.
你要做善举，清真寺很多。(比喻人做好

د

数。
داشته آید بکار گرچه بود زهر مار.
任何东西都有其用途，蛇的毒液也不例外。
داغ شکم از داغ عزیزان بدتر است!
饥肠辘辘的痛苦甚于失去亲人的痛苦。

دامن / (همت) برکمر زدن
挽起袖子准备干某事，雄心勃勃准备干某事
دانا با اشاره ابرو کار کند و نادان بزخم
چوگان.

智者得到暗示就会行事，愚者挨了棍棒才会行动。
دانا چون طبله عطار است خاموش و
هنرنمای.
[سعدی]
智者犹如盛香料的盘子，它无声无息但却
散发出才华的芳香。~萨迪

دانا هم داند و هم پرسد نادان نه داند و
نه پرسد.
聪明人不耻下问，愚蠢者不知不问。
دانایی توانایی است.

知识就是力量。
دانش زاده آزمایش است.
知识产生于实践。

دانه دانه است غله در انبار
[سعدی]
اندک اندک بهم شود بسیار. 见
دانه دیدی و دام ندیدی.

你只看见谷粒，而看不见罗网。(比喻贪
小失大)

دانه لعل سیاه و خال مهر رویان سیاه
هر دو جانسوزند اما این کجا و آن کجا.
خال مهر رویان سیاه و دانه لعل سیاه 同

داد حق را قابلیت شرط نیست
بلکه شرط قابلیت داد اوست
真主所赐予我们的不取决于我们的才干，
而我们的才干却是真主赐予(我们)的。
دادن بدیوانگی گرفتن باقلمی.

借钱给人要有勇气，索回借款要靠智慧。
دارم و نمی دهم ممنون هم باش.
我有(钱)，但不会给你，你反而应该感谢
我。(拒绝借钱给他人的戏谑语)
دارنده میباش و ز بلاها رستی.

[کلیله و دمنه]
贫穷可免灾。~卡里拉·迪姆纳
دارندگی است و برازندگی.
财大气粗才能摆阔气。

دارو بگمان خوردن کار خردمندان نیست.
[سعدی]
服药不问药性非智者所为。~萨迪
دارو پس مرگ کی کند سود. [نظامی]

给死人服药不会有用。~内扎米
← دارو که پس از هلاک باشد
برجای حریر خاک باشد

دار و منبر از يك درخت است.
一块木头既可做纹架，也可做布道坛。
(喻指一树之果有酸有甜)

داروی کتردم زده کشته ء کتردم بود.
[منوچهری]

死蝎子才是医治蝎蜇者的良药。(比喻以
毒攻毒)~玛努·契哈里

داشتم داشتم حساب نیست دارم دارم
حساب است.

过去你拥有的不算数，现在你拥有的才算

世界上谁都有忧虑，没有忧虑的人就不是人了。

در باغ سبز نشان کسی دادن

向某人展示绿色花园的大门(比喻诱骗某人，许以仙山琼阁)

دُر به دریا بردن

向龙王献珍珠(比喻多此一举)

← زیره به کرمان بردن

در بسته شیر را برمی گرداند.

关着的门才能让狮子进不来。

در بلا بودن به از بیم بلا.

同 在 آتش بودن به از بیرون آتش است.

در بیابان لنگه کفش نعمت خداست.

在沙漠中行走，即使一只鞋也是真主赐予的礼品。

در پس هرگريه آخر خنده ایست.

同 在 پس هرگريه آخر خنده ایست.

در پوست ننگجیدن

见 از خوشی در پوست ننگجیدن

در پیش خود شبیه و آدینه یکی است.

对于智者，星期五和星期六没有什么区别。(智者认为每一天都是主的日子)

← هرروز روز خداست.

در تأخیر آفت هاست.

延误会增添许多麻烦。

در تاریکی رقصیدن

在黑暗中跳舞(比喻自我安慰)

← تنها بقاضی رفتن

در تور چوبی نان پختن

在木制烤炉中烤制面包(比喻一种愚蠢行为)

در جنگ حلوا بخش نمی کنند.

吵架时谁也不会去分甜食。(汉谚：相骂无好言，相打无好拳)

در جوانی مستی درپیری سستی پس خدا را کی پرستی .

[خواجه عبدالله انصاری]

年轻时你销魂作乐，年老时你体弱多病；

那你什么时候能敬奉真主呢？~哈吉·阿卜杜勒·安萨里

در جهان هرکس که دارد نان مفت

می تواند حرفهای خوب گفت

在这个世界上谁吃白食谁就能说漂亮话。

دانی که چه گفت زال با رستم گرد
دشمن نتوان حقیر و بی چاره شمرد

[سعدی]

你是否知道扎尔对他英雄的儿子说了些什么吗？他说你千万不要小看敌人，别以为敌人软弱无能。~萨迪

دایه مهربان تر از مادر

比母亲对自己孩子还要亲的乳母(比喻喧宾夺主)

← کاسه از آتش گرم تر

دختر بتو می گویم عروس تو بشنو.

指桑骂槐。

← در بتو می گویم دیوار تو گوش کن.

دختر تخم توتیزک است.

女孩子像水芹般节节拔高。(意思说女孩比男孩长得快)

دختر سعدی

萨迪的女儿(喻指一个从不着家的女子)

دختر می خواهی ماما ش بین

کریاس می خواهی پهناش بین.

你从母亲那里可以了解到女儿的秉性，你从帆布的宽度可以看出帆布的质量。

دختری که مادر تعریفش را بکند برای آقا
دالیش خوب است.

被母亲夸奖的女儿只适合嫁给她的舅父。

(形容女儿长得丑的戏谑语)

درد آزموده به از مردم نا آزموده است.

一只被调教过的野兽胜过一个没有经验的人。(强调经验的重要性)

در آب مردن به که ز غوک زهار خواستن.
宁可淹死，也不要向青蛙寻求庇护。(比喻宁死不屈的精神)

در آتش بودن به از بیرون آتش است.
远离大火不如身在其中。(比喻人只有身入其境才能看清事实的真相)

دراز نیست بیابان که هست پایانش.

[سعدی]

沙漠里有尽头的路，但不会太远。~萨迪

درآمد مردرا بخشنده دارد. [نظامی]

收入丰厚才能使人慷慨大方。~内扎米

در این دنیا کسی بیغم نباشد

اگر باشد بنی آدم نباشد

← تواضع کند هوشمند گزین
نهد شاخ پرمیوه سر بر زمین
درختی که کج بالا آمد راست نمی شود.
大树长歪难以扶正。

درد خروار میاید مثال می رود.
دردکوه میاید موی می رود. 见
درد را باید روی سر گذاشت و فریاد کرد.
人有痛苦就得喊出。(比喻不平则鸣)

درد را پیش دردمند بگوی.
你要向受过苦的人倾诉你的痛苦。
در دروازه را می توان بست دهن مردم را
نمی توان بست.

你可以关闭城门,但不能堵住人们的嘴。
در دعوا حلوا قسمت نمی کنند.
در جنگ حلوا بخش نمی کنند. 同
دردکوه میاید موی می رود.

痛苦来临时犹如大山,痛苦离去时宛如发
丝。(比喻遭福容易脱祸难)

درد هرکس در دل خودش است.
每人的苦楚总是埋藏在自己的心里。(比
喻没有人能了解他人的痛快)

در ده کرا خوش است ؟ رئیس و برادرش
را.

ده خوب است برای کدخدا و برادرش. 见
در دیزی باز است حیای گربه کجا رفته
است ؟

沙锅盖虽然开着,猫也应以廉耻为本不
碰沙锅。(强调懂得廉耻的重要性)
← در مسجد باز است حیای سگ کجا رفته
است ؟

در روی چه پاشنه می گردد؟
门是朝哪个方向转呢?(比喻要见风使舵,
先观望,后行动)

در زمستان الو به از پلو است.
冬天的火焰胜过抓饭。

← در زمستان دود به از دم است.
در زمستان جلی به از گلی است.
冬天鞍垫比鲜花更受欢迎。

درشتی و نرمی بهم در به است
جو رنگزن که جراح و مرهم نه است
[سعدی]

软硬兼施最为上策,放血者又放血,又敷
药膏。~萨迪

در چهل سالگی طنبور می آموزد در گور استاد
خواهد شد.

他四十岁(才)学冬不拉,他到入土后才会
掌握它。(比喻学艺太晚不中用)

در حوضی که ماهی نیست قورباغه سپسالار
است.

池中沒有魚,青蛙稱大王。(漢諺:山中无
虎猴为王)

← در شهرکوران يك چشم سلطان است.
در خانهات را ببندد همسایهات را دزد مکن.
关紧自家门,莫让邻居当窃贼。

در خانه اگر کس است يك حرف بس است.
聪明的人一点即明。

در خانه قاضی گردد بسیار است اما شماره
هم دارد.

خانه قاضی گردد بسیار است 同
در خانه مخواب تا بره مثنایی.

在家不贪睡,路上心不慌。
در خانه مور شبنمی طوفان است.

蚂蚁穴中滴露成灾。(比喻小害对穷人是
大灾)

در خانه هرچه مهمان هرکه
خانه هرچه مهمان هرکه 同

درخت اگر متحرك شدی زجای بجای
نه جور ازه کشیدی و نه جفای تیر
[انوری]

树被移栽,可免刀锯或斧砍之苦。(强调
旅行的好处) ~安瓦里

درخت پر بار سنگ می خورد.
挂满水果的树易遭石击。(比喻树大招风)

درخت گردکان با این بزرگی
درخت حمزه الله اکبر

核桃树长这么大,那甜瓜该会有多大个呢!
(傻子的猜想)

درخت کاهلی کفر آورد بار.
懒惰的树只能结出湊神的果实。

درخت مقل نه خرما دهد نه شفتالو.
产芳香树脂的树既不会结枣子,也不会结
桃子。(比喻什么树结什么果)

درخت هرچه بارش بیشتر می شود سرش پالین
تر می آید.

果树结果越多,树枝越往下垂。(比喻人
越有学问越谦虚)

در مسجد نه کندی است نه سوزاندنی.
(سوختنی)
清真寺的大门既不能被拉走,也不能被烧毁。(比喻自己的孩子或亲友,尽管行为不端,也只能以容忍为重)

در مسجد باز است حیای سگ کجا رفته است؟
清真寺大门虽然开着,狗也应以廉耻为本(不宜闯入)。(强调懂得廉耻的必要性)

در نویدی بسی امید است
پایان شب سیه سفید است
[نظامی]
绝望中蕴有无数的希望,黑夜的尽头乃是白昼。~内扎米

دروازه شهر می توان بست
توان دهن مخالفان بست.
城门可以关闭,但敌人的嘴难以堵住。

دروادگری کار بوزینه نیست.
از بوزینه درودگری نیاید. 同
دروغگو خانه اش آتش گرفت کسی باور نکرد.
خانه دروغگو آتش گرفت 同
دروغگو دشمن خدا است.
说谎者乃是真主的敌人。

دروغگو کم حافظه است.
说谎者多健忘。
← دروغگو خود خود را رسوا کند.
دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز است.

[سعدی]
息事宁人的谎言胜过搬弄是非的真言。~萨迪
درون خانه خود هرگدا شهنشاهی است.
乞丐在家称大王。

درویش صفت باش و کلاه تتری دار.
[سعدی]
不管你是否戴上鞑鞑式的帽子,你必须具备托钵僧的品性。(比喻穿起袈裟不一定就是和尚)~萨迪
← در عمل کوش و هر چه خواهی پوش.
درویش هر کجا که شب آید سرای اوست.
[سعدی]
对托钵僧来说,夜幕降临之处就是他的家。

در شهر کوران چشمت را روی هم بگذار.
在瞎子城里你就闭上你的眼睛。(比喻入国回禁,入乡随俗)

← خواهی نشوی رسوا مرنگ جماعت شو.
در شهر کوران يك چشم سلطان است.
在瞎子国里独眼龙为王。(汉谚:山中无老虎,猴子称大王)

در شهری که نعلبند دندان ساز باشد پالاندوز هم خیاط است.
在一个城市里如果钉马掌能当牙医的话,那么马工匠就是裁缝了。

در ظرف خالی صدا زیاد می پیچد.
真空容器回声大。

در عفو لذتی است که در انتقام نیست.
来自宽恕的乐趣比来自复仇的乐趣要大得多。(比喻宽恕胜过复仇)

در عمل کوش و هر چه خواهی پوش.
[سعدی]
要努力做好事,穿你想穿的衣服。(比喻不做善举穿起袈裟不一定就是和尚)
~ 萨迪

در عیب نظر مکن که بی عیب خدا است.
不要盯着他人的缺点,只有真主才是完美的。

در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست.
[حافظ]
做善举不用卜吉凶。~ 哈菲兹
در کشتی نشستن و با ناخدا جنگیدن
坐在船里同船长争斗(比喻此乃愚蠢和不明之举)

در کف شیر نر خونخواره ای
غیر تسلیم و رضا کو چاره ای
[مولوی]
人若落在怒狮的利爪里,除了投降与屈服别无他法。~莫拉维

در که نداری دربان چه می کنی؟
دریکه نداری دربان چه می کنی؟
در مثل مناقشه نیست.
谚语不容争议。(意思说引用谚语时谁也不要见怪)

در مزرع دهر آنچه کاری دروی.
在这世上种瓜得瓜,种豆得豆。
← از مکافات عمل غافل مشو.....

偷干草库者为笨贼。(比喻所得无几)
 دزد نگرته پاد شاه است.

小偷没被抓住时快乐如国王。
 ← دزد نگرته سلطان است و پس از گرفتاری
 گریان است.

دزد يك راه می رود و صاحب کالا هزار
 راه.

小偷从一个方向逃走,被偷的主人从千百
 个方向抓贼。(比喻被偷者可以通过各
 种渠道来抓小偷)

دزدیکه آخر شب میزند سرشب بزند
 如果小偷夜里来行窃,就让他晚上来偷
 吧!(比喻坏事发生越早越好)

دست بالای دست بسیار است.
 强中自有强中手;天外有天。

دست بدست سپرده است.
 以德报德。

دست بسفره مشت به پیشانی
 忘恩负义。(原义为:手扶餐桌向主人额
 头挥拳)

دست بکیسه عشق به دروازه
 金钱一沾边,友情不再存。

دست بی هنر کفچه / (چمچه) گدایی است.
 一双没本事的手等于乞丐的一只讨饭钵。

دستت چرب است بمال بسرت.
 如果你的手很油,那就把油抹在你自己头
 上吧!(比喻我不需要你的帮助,你还
 是照顾自己吧!)

دستت چو نمی رسد به بی بی دریاب کنیز
 مطبخی را
 当见不到主妇时,你就去接近女仆吧!
 (比喻人往往出于无奈只能就其次;降格
 以求)

دستت نمیرسد بکوکو خشکه پلو را فروکن.
 搞不到蔬菜蛋卷时,你就光吃白饭吧!
 (比喻无奈之下就其次;降格以求)

← دستت چو نمی رسد به بی بی دریاب کنیز
 مطبخی را
 دست تصرف قوی است.
 占有之手强大无比;现实占有,常操左券。

دست تهی روی سیاه.
 囊空如洗,脸上无光。

دست چپ از راست شناختن

(比喻托钵僧四海为家) ~ 萨迪
 در هر که بنگری بهمین درد مبتلا است.
 同 每 谁 看 谁 同 必 有 变, 路 必 有 弯)
 در همیشه يك پاشنه نمی گردد. / (نمی ماند)
 门是不会永远朝一个方向转的。(比喻事
 必有变,路必有弯)
 ← هر نشیی را فرازی در پی است.
 در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست.
 [حافظ]
 每颗心都藏有真主的秘密。~ 哈非兹
 دریا بدهان سگ نجس کی گردد?
 海水岂能让狗嘴玷污?
 ← آب دریا از دهان سگ کجا گردد پلید?
 دریا را بکیل نمی توان پیمود.
 海水岂能用斗量。
 ← آب را به غریال پیمودن
 دریکه نداری دریان چه (می) کنی?
 你连门都没有,还要什么看门的呢?
 دری نیست زمانه که دیگری نگشاد.
 命运不会把一扇门关死,除非它已把另一
 扇打开了。(比喻天无绝人之路)

دزد از خانه مفلس خجل آید بیرون.
 小偷往往离开穷人家时会满面羞愧。(意
 谓穷人家中一无所有)

دزد بازار آشفته می خواهد.
 小偷要的是一个乱哄哄的市场。(意谓他
 能乘机行窃)

دزد باش و مرد باش.
 你可以去做贼,但要有大丈夫的气派。

دزد بدزد میزند وای بدزد آخری.
 强盗互相抢劫,最狼狽的是最后一个强盗。

دزد حاضر و بز حاضر
 人赃俱全。(原义是小偷在,山羊也在)

دزد دانا می کشد اول چراغ خانه را.
 聪明的小偷(行窃时)首先灭掉房子里的
 灯。

دزد دزد را می شناسد و همکار همکار را.
 / (ولی ولی را)
 小偷如同行,相互最了解。

دزد بدزد که می رسد چماق خود را می اندازد.
 盗亦有道。(原义为:小偷偷小偷,丢下手
 中钉头锤)

دزد نادان میزند بکاهدان.

دست شکسته بکار می رود دل شکسته بکار نمی رود.

你可以用受伤的胳膊去工作，却难以带着破碎的心去做事。

دست شکسته وبال گردن است.

脖子要去承受受伤胳膊带来的负担。(比喻人们通常被迫去容忍自己亲属的不良行为)

دست فلان خوب است.

他的手很吉利。

دست کار دل را نمی کند.

手无法替代心里想做的事。(比喻真正的援助往往出自内心)

دست کاسب تلخ است.

دست دکاندار تلخ است.

دستک بزنید که هرچه بردند بردند. 东西拿走了，你就拍手称快，就让它拿走吧！(表示被偷人的无奈心理)

← حالا که تالان تالان است

دست کسی را درحنا گذاشتن

使某人陷入困境

دست که بچوب بردی گریه دزد حساب کار خودش را می کند.

انبر را درآتش می گذارند

دست ما کوتاه و خرما بر نخیل

[حافظ]

海枣长在棕榈树上，可我们的手短够不着。(比喻可望而不可即) ~ 哈非兹

دستم نمک ندارد.

没有人对我忘恩负义。(原义为：我手上没有别人吃过的盐)

دست و روش را با آب مرده شو خانه شسته است.

他恬不知耻。(原义为：他用洗尸间的水洗了脸和手)。

دسته گل / (دسته گلی) به آب دادن

让花束在水里随波逐流吧！(常比喻破坏他人要做的事，其后果是灾难性的)

دستی را که نمی توان برید باید بوسید

چو دستی نتوانی گزیدن بوس.

دستی که از من برید خواه سگ بخورد خواه گریه.

如果我的手被割了下来，不管狗吃掉还是

左右手不分(比喻不知好歹；不辨善恶)

دست حاشا بلند است.

想要否认总会有理由。

دست خرکوتاه !

不许动手！不许干涉！

دست درکاسه و مشت در پیشانی

دست بسفره مشت به پیشانی

دست دست را می شناسد.

有借有还；物归原主。

دست دست را می شوید دست هم برمی گردد رو را می شوید.

种瓜得瓜，种豆得豆。(原义为：左手洗右手，右手就会去洗脸)

دست دکاندار / (فروشنده یا کاسب) تلخ است.

店主的手不受欢迎。(意思是买主往往对店主为其挑选商品不满，怕以次充好)

دست دهنده زیر دست نشود.

施舍的手永远不会低人一等。(喻施舍者永远为他人爱戴)

دست راست را از چپ نشانختن

左右手分不清(表示某人愚蠢)

دست راستش زیر سرما باشد.

愿他的右手托住我们的头。(意为愿我的运气同他一样好)

دست رد به سینه کسی نهادن

拒绝他人的要求(原义为：把拒绝之手放在自己胸前)

دست زور بالا

强权即公理。

دستش به دم گاو بند شده است !

他找到了一件可以谋生的工作。

دستش به عرب و عجم بند شده است.

دستش به دم گاو بند شده است!

دستش بدهنش می رسد.

他过着小康的日子。

دستش در کیسه خلیفه است.

از کیسه خلیفه می بخشد.

دستش شیره ایست.

他有小偷小摸的习惯。

دستش کج است.

他手脚不干净。(比喻某人有偷窃的习惯)

逃跑了。阿凡提回家后老婆问他人嚷嚷什么。他回答说争吵的焦点是我的被子。被子拿走了也就不吵了。

دکان مال تو اما ناخنک زن.

铺子算是你的,但也不要只挑不买啊!(店主对光品尝而不买的顾客说的一句戏谑语)

دلاکان که بیکار می‌شوند سر یکدیگر را می‌تراشند.

理发师没事干就会给自己互相理发。(比喻他们照常工作不偷懒)。

دلا خوکن به تنهایی که از تنها بلا بخیزد.
我的心啊!你要习惯孤独生活,因为交友会带来灾难。

دلاکی را از سر کچل کسی یاد گرفتن
在秃子头上学理发(比喻无济于事)

دل بدریا زدن

蛮干;铤而走险;冒险

دل بدست آور که حج اکبر است.
通过善意取得人心犹如去麦加朝圣。

دل بدل راه دارد.

人心是相通的;心连心。

دلبر شریں اگر ترش ننشیند

مدعیانش گمان برند که حلوا است
美貌的女子脸上如果没有郁郁不乐的表情,向她求婚的人就会把她当成一块可口的甜食。(这是一句为不善交际和言谈的女子辩护的戏谑语)

دل بیغم دراین عالم نباشد

وگر باشد بنی آدم نباشد
世上谁都有悲伤和烦恼,人没有悲伤和烦恼岂能妄自称人呢?

دل چو غنی شد ز فقیری چه غم.
精神上富有的人不怕物质上的贫困。

دل دوستان آرزودن مراد دشمنان بر آوردن
是。

伤害你的朋友就是满足敌人的愿望。

دل سفره نیست که آدم پیش همه کسی باز کند.

心不是一块桌布,可以在每个人面前展开。(比喻人不能对任何人都敞开心扉)

دلش طاقچه ندارد.

他心里没有壁龛。(比喻某人十分直率,

猫吃掉,又有什么区别呢?)

دستی که حاکم ببرد خون ندارد.

手一旦被总督砍下是得不到偿还的。(比喻总督就是法律执行者)

دشمن اگر قوی است نگهبان قوی تر است.
敌人强大,但真主更为强大。

دشمنان در زندان دوست شوند.

在监狱里敌人也会变成朋友。

دشمنان سه فرقه اند : دشمن و دشمن

دوست و دوست دشمن

敌人可分为三类:敌人、朋友的敌人和敌人的朋友。

دشمن چه کند چو مهربان باشد دوست.

[سعدی]
当朋友(指真主)很善良时,敌人又能做些什么呢? ~ 萨迪

دشمن دانا به از نادان دوست.

聪明的敌人胜过愚蠢的朋友。

دشمن طاووس آمد پر او

ای بسا شه را بکشته قر او
[مولوی]

孔雀的敌人是它的羽毛,多少君王因追求辉煌而灭亡。~ 莫拉维

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد.

不能因敌人弱小可怜而蔑视它。

دشمن هر قدر / (چند) حقیر باشد خرد مگیر.
[خواجہ عبداللہ انصاری]

不要低估敌人,尽管它看起来微不足道。

~ 哈吉·阿卜杜勒·安萨里

دشمن هرگز دوست نگردد. (ابوالفضل بیہقی)

敌人永远不会成为朋友。~ 阿布·法兹尔·贝哈基

دعاکن بابات بمیرد و گرنه معلم بسیار است.

祈求你父亲死去吧,不然他会送你到别的老师那里。(当老师听到学生咒骂他时对他回敬的一句戏谑语)

دعا سرلحاف ملانصرالدین بود.

争吵的焦点是阿凡提的被子。(戏谑语,在某人或其财物成为他人的阴谋或假吵架的牺牲品时使用,见注)

注:阿凡提半夜听到房外有嘈杂声,于是他裹上了一条被子后外出打听消息。看热闹人中,有人抢走了他的被子后

~ 哈菲兹

دمی پیش دانا به از عالمی است.
对智者来说,一瞬间胜过时光的本身。
(强调光阴的宝贵)

← دم غنیمت است.

دمی نشاط بعمری برابر است.
幸福时光一瞬间等于人的一生。

دنبه به گرگ سپردن

把肥大的羊尾交给狼。(比喻把财物托付给不可靠的人;叫狐看鹅)

← گوشت را به گربه سپردن

دندان تیز کردن

对某物垂涎三尺或准备复仇。(原义为:把牙齿磨锐利)

دندان روی جگر گذاشتن

咬紧牙关(干某事)。

دندان طمع را کندن

收起贪婪之心。

دندان کسی را شمردن

对某人的情况了如指掌。

دندان لغ را باید کشید.

活动的牙就得要拔掉。(比喻拔牙比留着痛牙要好)

دنده را اشتر شکست و تاوانش را خر داد.
骆驼撞断了他的肋骨,而由驴子赔偿其损失。
(比喻某人造成破坏,他人赔偿损失)

دنده‌اش نرم شود.

他活该!(原义为:让他的肋骨变软吧!)

دنیا بامالش عزیز است.

世界有了财富生活才会美好。

دنیا بین چه فنده کور بکچل می خنده.
世界真奇妙,瞎子竟然去笑话秃子。

دنیا بکام ابلهان است.

世界总是遂傻人的心愿。(比喻傻人有傻福)

دنیا پس مرگ من چه دریا چه سراب.
我死后,这个世界管它是大海还是海市蜃楼,与我无关!

دنیا جای آزمایش است نه جای آسایش.
世界是考验人生之处,而非享乐休闲之地。

دنیا خالی نیست.

世界是无所不包的。(比喻世上好人和坏人均有)

心中不藏秘密)

دل که افسرده شد ازسینه برون باید کرد.
一颗郁郁不乐的心应该从他胸中排除出去。

دل که پاک است زبان بی پاک است.

良心干净,说话无忌。

دلم خوش است که زن بگم اگر چه کمتر از سگم.

虽然我比狗还穷,但我仍自以为是位公主。
(比喻人不为贫穷而低头)

دل نخواسته عذر بسیار

当人不喜欢某物时,他可以找出千万条藉口拒绝它。

دلو همیشه از (ته) چاه درست در نمی آید.
水桶不会每次都从井底安全地被提上来。

(比喻例外情况总会发生)

دله از سفره قهر می کند قهقه از رختخواب.
贪婪的食客拒绝赴宴,犹如妓女拒绝接客一样。(一种讽刺现实的说法)

دلی است که دل می کشد.

心爱其所选。(比喻爱情是盲目的)

دلی بینم کجا جویم که درعالم نمی بینم.
[سعدی]

我在哪里才能找到没有悲痛之心呢?因为我在这世上还没有找到。~ 萨迪

دماغش را بگیری جانش در می رود.

同 ینیش را بگیری جانش در می رود.

دُم (خود) را روی کول گذاشتن و رفتن
夹着尾巴逃跑。

دُم رویه و بال رویاه است.

狐狸的罪过是它自己的尾巴。(由于狐狸尾巴值钱才被猎人猎取)

دُم رویه گواه رویاه است.

狐狸的见证人是它的尾巴。

← برواه گفتند شامدت کیست گفت دم.

دُم شتر بزمن می رسد تا.....
等到骆驼的尾巴长到地面上才.....(比喻要等到猴年马月才.....)

دَم غنیمت است.

要珍惜眼前的时光。

دَمی با غم بسر بردن جهان یکسر نمی آرد.
[حافظ]

生活在悲哀中,即使一瞬间也是不值得的。

بوقت گفتن و گفتن بوقت خاموشی.

[سعدی]

有两件事违反常情:该说话时保持缄默;该沉默时滔滔不绝。~ 萨迪

دود از کنده بر می خیزد.

粗大的圆木会冒烟。(喻指老年人常制造麻烦)

دود چراغ خوردن

吃灯烟(比喻勤学至深夜)

دو دل يك شود بشكند كوه را. [نظامی]

两颗心合在一起就能推倒一座大山。(比喻团结就是力量)~ 内扎米

دو ده نیم بهتر از يك ده يك است.

两个百分之五的利润胜过一个百分之十的利润。(表示一条促成营业额迅速增长的商业原则;薄利多销)

دوران باخبر در حضور و نزدیکان می بصر

دور. [سعدی]

两者虽远,互通信息即近;两者虽近,缺少远见即远。~ 萨迪

دور از شتر بخواب خواب آشفته مین. 你要远离骆驼去睡觉,这样你可以不作恶梦。(一种民间说法)

دورکن زنبور را ناخورده نیش. 在蜜蜂螫你之前就得把它赶走。

دوری و دوستی.

离别情切,相聚情深。

دوست آن باشد که گیرد دست دوست در

پرشان حالی و درماندگی. [سعدی]

患难知真交。~ 萨迪

دوست آنست که معایب دوست

همجو آینه روبرو گوید

نه که چون شانه با هزار زبان

درلقا رفته مومو گوید

真正的朋友像一面镜子,他当面指出你的缺点和不足,而不像一把梳子用千万张嘴在你的背后说三道四。

دوست آنست که با تو راست گوید

نه آنکه دروغ ترا راست انگارد.

对你说真话的人才是你的朋友,把你的假话当真话的人不是你的朋友。

دوست آنست که بگریاند دشمن آنست که

دنيا دار مكافات است.

世界乃善恶均有报应之地。

← از مكافات عمل غافل مشو.....

دنيا دائم بر يك قرار نیست.

世界不是一成不变的。

← در همیشه به يك پاشنه نمی گردد.

دنيا دو/ (پنج) روز است

世日短促,人生苦短。

← دنيا حلق است و دلق.

دنيا دون پرور است.

这个世界在培育卑劣的小人。

← دنيا رذل پسند است.

دنيا دیدن به از دنيا خوردن است.

观光世界胜过消耗世上的财物。

دنيا را آب ببرد فلان را خواب می برد. 即使世界全被大水淹没,他仍酣睡不醒。

(比喻某人对世事不闻不问,放荡不羁)

دنيا را هرطور بگیری میگذرد.

随遇而安,听其自然。

دنيا مزرعه آخرت است

今世播种,来世收获。(原义为:世界是来世的田野)

دنيا نیززد آنکه پریشان کنی دلی. [سعدی]

折磨人心是世上不值得做的事。~ 萨迪

دنيا هزار رو دارد.

大千世界千姿万态。

دنيا همیشه بيك قرار نمی ماند.

دنيا دائم بر يك قرار نیست. 见

دو پادشاه در اقلیمی نگنجند. [سعدی]

一国不能容纳二君。~ 萨迪

دو پارا/(هردو) را دريك كفش كردن

把两只脚放在一只鞋内(比喻坚持己见)

دو تا در را که پهلوی هم می گذارند برای اینست که بدرد هم برسند.

把两扇门并排放在一起的目的就是让它们相互同情。(比喻邻居要互相帮助,分享痛苦)

دو چیز است اندر جهان نيکتر

جوانی یکی تندرستی ديگر

[اسدی]

世上有两件东西最好:青春与健康。~ 阿萨迪

دو چیز طیره عقل است دم فروستن

—瞬间伤害他吗？～萨迪
دو شمشیر در نیامی / (در يك نیام) نگنجد.
一个剑鞘里放不进两把剑。

← دو پادشاه در اقلیمی نگنجد.

دو صد به به بیک اه اه نمی ارزد.
说两百次“干得好！”不如说一次“呸，去你的！”。(比喻光说好话不可取)

دو صد گفته چون نیم کردار نیست.
[فردوسی]

说话千百遍，不如干一件。～ 菲尔多西
دو صد من استخوان باید که صد من بار
بردارد.

一百“曼”的货物需要二百“曼”的骨头才能运走。(比喻壮人才搬重物，见注)

注：“曼”是伊朗重量单位，约合三公斤

دو صد نمی خواهم بیک نمی دهم
二百次拒绝接受还不及一次拒绝赠予有力。

دوغ در خانه ترش است.
家制的酸奶水总是太酸。(比喻人们往往看不起自家的财物)

دوغ و دوشاب یکیست ؟
酸奶水和葡萄汁是一会事吗？(常用作疑问句，责问那些缺乏辨别能力的人)

دو کس رنج بیهوده بردند و سعی بی فایده
کردند یکی آنکه اندوخت و نخورد
دیگر آنکه آموخت و نکرد.

[سعدی]
两种人劳而无获，他们的努力是徒劳的：
一种人是只积攒财富而不花，第二种人只学习而不实践。～ 萨迪

دولت اگر سلسله جنیان شود
مورتواند که سلیمان شود

[وحشی]
如果命运相助，蚂蚁也会变成苏罗门国王。
～ 瓦哈希

دولت جاوید یافت هر که نکونام زیست.
[سعدی]

财富对于享有美名的人是用之不尽的。
～ 萨迪

دولت نه بکشیدن است.
[سعدی]
单靠个人努力是得不到财富的。～ 萨迪
دو لنگه یک خروار است.

بخنداند.

朋友让你落泪，敌人引你发笑。(强调朋友应具有坦诚相待的品质)

دوستان در زندان بکار آیند که برسفره
دشمنان هم دوست نمایند.

朋友在监狱中会来帮助你，而在餐桌上甚至敌人看起来也像朋友。

دوستان وفادار بهتر از خویشند. [سعدی]
挚友胜过亲属。～ 萨迪

دوست مرا یاد کند يك هل پوچ.
一朵干枯的小豆蔻也可以让朋友怀念我。

(比喻礼物虽小情谊深)

دوست نادان بردشمن دانا مگزین.
[مرزبان نامه]

宁可选择聪明的敌人，也不要选择愚蠢的朋友。～ 《马尔兹邦记》

دوست نباید ز دوست در گله باشد.
[فروغی]

朋友之间不能互相埋怨。～ 法鲁基
دوست همه کس دوست هچکس است.

众人之友便是无人之友。

دوستی با مردم دانا نکوست. [مولوی]
同智者交友是可取的。～ 莫拉维

دوستی بدوستی جو بیار زرد آلو بیر.
友谊是对等的，你必须拿出大麦，才能换取杏子。

دوستی بی سبب می شود دشمنی بی سبب نمی
شود.

只有无私的友谊，没有无故的仇恨。
دوستی خاله خرسه

愚蠢而有害的友谊，帮倒忙(原意为：熊阿姨般的友谊，见注)

注：熊为了赶走正在熟睡的主人脸上的一只苍蝇，竟搬起一块大石头向苍蝇砸去。

← دوستی با مردم دانا نکوست.
دوستی دوستی از سرت می کنند پوستی.

他们假借友谊的名义从你身上剥层皮下来。

دوستی را که بعمری فرا چنگ آرند نشاید
که بیکدم بیازارند. / (نگذارند)

[سعدی]
经过终生的寻找，你找到一位朋友，你能

دهن سگ همیشه باز است.

狗的嘴永远是张开的。(比喻惯于造谣中伤的人总在说谎)

دهنش بوی شیر می دهد.

他乳臭未干。(比喻年青人无经验)

دهنش چاک و بست ندارد.

他的嘴没上锁。(比喻某人随口乱说,口无遮拦)

دهن مردم را نمی توان بست.

见 دردروازه را می توان بست

دهنهء جیش را تار عنکبوت گرفته است.

他穷得身无分文。(原义为:他的口袋上面结满了蜘蛛网)

دیا به روم بردن

倒贩锦缎到罗马(比喻多此一举)

← زیره به کرمان بردن

دیا نتوان بافت ازین پشم که رشتیم.

见 خرما نتوان خورد 见

دیدار یار نامتناسب جهنم است.

同意气不相投的人见面等于下地狱。(汉语:话不投机半句多)

دیده بانی معجز دیدهء کور. [مکتبی]

不要指望瞎子为你观察瞭望。~ 马克塔比

دیدهء اهل طمع به نعمت دنیا پرنشود

همچنانکه چاه به شبنم.

[سعدی]

正如露水不能把水井灌满,贪婪者的财欲永远不会得到满足。~ 萨迪

دیددی بازی ندیددی روزی.

如果你看见我拿了东西,我会说“那是开个玩笑”;如果你没有看见,那我拿的是真主赐予的食禄。(小偷为自己偷窃行为的辩解词)

دیر آشنا و زود رنج.

不善交际者易生气。(指某些人的性格)

دیر آی و درست آی.

可以晚来,但你务必要来。

دیر آی و شیر آی.

可以晚来,但务必要来。

دی رفت و پری رفته و روز امروز است.

昨天和前天属于过去,今天才是真正的时光。

دیزی از کار درآمده

半斤八两。

دول همیشه درست از چاه در نیاید.

见 دل همیشه از (ته) چاه درست در نمی آید.

دو مار از يك سوراخ در نمی آید یکیش

ترکی بخواند یکیش فارسی.

从一个蛇洞里爬不出来两条蛇;一条会

说土耳其语,另一条会说波斯语。(比喻父母亲所生的孩子基本上是平等的)

دو مغز در يك پوست بودن.

一个壳内两颗仁(比喻两人心连心,好得形影不相离)

ده آدمی بر سفره ای بخورند و دو سگ

بر مرداری / (جیفه ای) بهم بسر نبرند.

[سعدی]

十个人可以在一桌吃饭,而两条狗可以为

一块腐尸争吵不休。~ 萨迪

← دو پاد شاه در اقلیمی نگنجد.

ده انگشت را خدا برابر خلق نکرده (است).

真主没有让人的十个指头长得一般齐。

← بلبل هفت بجه می گذارد یکیش بلبل

می شود.

ده خراب خراج ندارد.

一个毁掉了的村子不用赋税。

ده خوب است برای کدخدا و برادرش.

村子只是对村长和他的兄弟有利可图。

ده درویش در گلیمی بخسبند و دو پادشاه

در اقلیمی نگنجد.

[سعدی]

十个托钵僧可以睡在一条地毯上,而两个君主却无法统治一个国家。~ 萨迪

دُهَل زیر گلیم زدن

欲盖弥彰(原义为:在地毯下面打鼓)

ده می بینی و فرسنگ می پرسی.

看到了村子还问“村子有多远呀?”(比喻明知故问)

← راه می بینی چرا فرسنگ می پرسی.

دهن باز بی روزی نمی ماند.

每只张开的嘴都能得到食禄。(比喻人人都能得到真主赐予的食物)

دهن سگ بلقمه دوخته به.

[سعدی]

最好拿一小块食物堵上狗的嘴巴。(以防止它咬人) ~ 萨迪

不还。邻居问他为什么不还锅。他风趣地说了这句话。

دیوار موش دارد موش (هم) گوش دارد.
隔墙有耳。

دیوار هیچکس کوتاه نباشد.

愿真主保佑没有人会软弱无能。(原义为:愿没有一个人的墙是矮的)

دیو آزموده به از مردم ناآزموده.
经验丰富的魔鬼胜过没有经验的人。

دیو از خدا خوشنود نباشد.
魔鬼对真主是不会满意的。

دیوان بلخ است.

(对保护弱者来说)无法可依或无正义可言。

دیوانه باش تا غم تو دیگران / (عاقلان) خورند.

你要显得低能,别人才能分担你的负担。

دیوانه ، برو که مست آمد.

疯子,快走吧,醉汉来了。(醉汉被认为比疯子更加危险)

دیوانه بکار خویشان هشیار است.

疯子做自己的事时很有头脑。

دیوانه چو دیوانه به بیند خوشش آید.

疯子见疯子,心里很愉快。

دیوانه همان به که بود اندر بند.

最好给疯子加上锁链。

دیو خوشروی به از حور گره پشانی.

[سعدی]

宁要满面春风的魔鬼也不要愁容满面的仙女。(伊朗人不喜欢脸色阴沉的人)

~ 萨迪

经过烹调考验过的砂锅(喻指一位成熟的家庭主妇)

دیشب همه شب کمچه زدی کر حلوا ؟
你昨天整夜用大木勺在搅拌,请问“哈尔瓦”(一种甜点心)在哪里?(讽刺某人劳而无功)

دیگ به دیگ می‌گرید رویت سیاه.

锅嫌罐黑;老鸡嫌猪黑。(原义为:锅对锅说你的脸是黑的)

دیگران کاشتند ما خوردیم ما می‌کاریم
دیگران بخورند.

过去他人种树,我们吃果。现在轮到我们种树,他人吃果了。(汉谚:前人栽树,后人乘凉)

دیگ سیه سیه جامه سیه می‌کند.

近墨者黑。(原义为:黑锅能把衣服弄黑)

دیگ شراکت جوش نمی‌آید.

几家合用的锅不会开。

دیگی که برای من نجوشد سر سنگ توش
بجوشد.

只要我的锅不开,就让它去煮狗头吧!(抱怨世道的话)

← دنیا پس مرگ من چه دریا چه سراب.

دیگی که زائید سرزا هم می‌رود.

能生孩子的锅也能在生孩子时死去。(阿凡提向邻居借东西不还时说的俏皮话,见注)

注:一日阿凡提向邻居借了一口大锅。归还时在大锅内放了一口小锅,并对邻居说你的大锅生了一个孩子啦!另一日他又向邻居借了那口大锅,却久借

ذ

不是来自存在之物永远无法将存在施于他物。~ 贾米

ذرع نکرده پاره مکن

ذات نایافته از هستی بخش

کی تواند که شود هستی بخش.

[جامی]

提起一件快乐的事也就乐在其中了。

ذکر کدورت کدورت آورد.

谈论隔阂会带来新的隔阂。

دوفن برذو فنون غالب است.

一门精通胜过百门稀松。

先量布后裁衣。(比喻要三思而后行)

ذره ذره پشم قالی می شود.

地毯是用羊毛线一根一根编织起来的。

(比喻积少成多,聚沙成塔)

← قطره قطره جمع گردد.....

ذکر عیش نصف عیش است.



向所罗门国王赠送蚂蚱腿(比喻多此一举)

← زیره بکرمان بردن

راه باریک است و شب تاریک و منزل بس دراز.

道路狭窄,夜晚漆黑,目的地遥远。(比喻某人途中困难重重)

راه براهدار سپرده است.

公路的安全由公路的警卫负责。(比喻各尽其职)

راه بی خوف بود مردم غارت زده را.

遭抢劫过的人对公路是否安全已无恐惧感了。

راه حق یکیست و راه باطل هزار.

راه دزد زده امن است.

遭洗劫过的公路是安全的。(因为盗匪难以很快出现)

راه دویده کفش دریده

路跑完了,鞋子也跑破了。(比喻某个徒劳的行为)

راه می بینی چرا فرسنگ می پرسی.

看到了路还问路有多远?(比喻明知故问,多此一举)

راهی قوی از شمشیر برنده کاری تر است.

坚强的意志比锋利的宝剑更起作用。

رب النوع روزی کور است.

发放食禄的神,眼里没有男女老少之分。(比喻一律平等)

راحت طلی زکام دندان برکن.

[سلمان ساوجی]

享乐思想要根除。~萨尔曼·沙乌基

راحت محض میسر نشود

نیست صافی که مکدر نشود

[ایرج]

完美的悠闲是不可能的;纯洁而不被玷

污的事物也是不存在的。~伊拉奇

راحتی نیست در آنخانه که بیماری هست.

← ز بیماری بتر بیماریست.

راز خود با یار خود چندانکه بتوانی مگو.

尽可能不把隐私告诉你的朋友。

راز مردم فاش کردن بدترین عیب ها است.

揭露他人的隐私是最大的缺点。

راستی از تو مدد از کردگار.

你为人诚实,真主就会相助。

راستی رستکاری

راستی رستی

راستی رستی

你为人诚实,遇难会得救。

راستی که بدروغ مانند مگوی.

不要去说那些酷似谎言的真话。

راستی موجب رضای خدا است

کسی ندیدم که گم شد از ره راست

[سعدی]

诚实可靠会使真主感到满意,我从未见

到走正道的人迷失路途。~萨迪

ران ملخ به سلیمان / (نزد سلیمان) بردن

رطب ناورد چوب خر زهره بار. [سعدی]
夹竹桃树上结不出枣子。~ 萨迪

رعیت از رعایت شاد گردد.

臣民得到关心,心情自然愉快。

رفت ابروش را درست کند چشمش را کور کرد.

← آمد زیر ابروش را بردارد چشمش را کور کرد.

← رفت بهترش کند بدتر شد.

رفت بنان برسد بجان رسید.

因小失大。(原义为:为了挣钱买面包,却丢了脑袋)

رفت بهترش کند بدتر شد.

弄巧成拙。

رفت ثواب کند کباب شد

آمد ثواب کند 同

رفت ریش ییارد سیلش راهم باخت.

因小失大。(原义为:他去找胡子,但连小胡子也丢掉了)

رقم خانه خاله دلم واشه

خاله خسیید دلم پوسید.

弄巧成拙。(原义为:我去姑母家解解闷,谁知她睡着了,我心中更加烦闷)

← رفت بهترش کند بد تر شد.

رفتن و نشستن به که دویدن و گسستن

[سعدی]

走走歇歇胜过奔跑受累。(比喻旅途要分段走为宜) ~ 萨迪

← آهسته برو همیشه برو.

رفتی می رود و آمدنی میاید

شدنی می شود و غصه بما می ماند

注定走的必然会走,注定来的必然会来;

注定发生的必然会发生,对这一切的担心都是徒劳的。(比喻人难违天命)

رقاص نمی تواند برقصد میگوید زمینش کج است.

不会跳舞怪地不平。(比喻劣工咎器)

رقفش مال دیگران است عرقچینش مال ماست.

她为别人跳舞,而向我们伸出帽子(要钱)。(比喻他人享受我掏钱)

رگ آنجا زن کر آن خونی گشاید.

见 چه آنجا کن کر آن آبی برآید.

رحم آوردن بر بدان ستم است بر نیکان. [سعدی]

对坏人怜悯就是对好人残忍。~ 萨迪

رحمت به کفن دزد اولی

愿真主保佑第一个裹尸布偷盗者。(由于第二个裹尸布偷盗者的行为更卑劣,于是人们反而对第一个表示同情)

رحم خوب است ولو در دل کافر باشد. 怜悯值得称许,即使对异教徒也是如此。

رخت دوجاری را در يك طشت نمی شود شست.

一个盆里不能洗两个妯娌的衣服。(因为妯娌往往互为情敌)

رخش باید تا تن رستم کشد.

只有英雄鲁斯坦姆才能配骑骏马“拉赫希”。(比喻有些事非一般人所能胜任)

← دو صد من استخوان باید که صد من بار بردارد.

رذ خلق قبول خالق.

只有创世主(指真主)才会接受被造物(指人类)所拒绝的东西。

رذ دشمن قبول دوست است.

敌人所拒绝的正是朋友所接受的。

رزق هر چند بیگمان برسد

شرط عقل است جستن از در ها

[سعدی]

虽然每个人的食禄都会分到,但他也应明智地到各处去寻找。~ 萨迪

رستم است و یکدست اسلحه.

鲁斯坦姆拥有的一切就是他的那一整套兵器。(比喻妒忌或剥夺某人拥有唯一的声誉或财物都是不公正的)

رستم در حمام

公共浴室入口处画上的鲁斯坦姆肖像(喻指草包英雄;纸老虎)

رسیده رسیده خورد.

不速之客只能吃现成饭菜。(即不速之客只能家里有什么吃什么)

← خانه هر چه مهمان هر که.

رضای دوست بدست آر و دیگران بگذار. 要让友人感到满意,别人的意愿则无所谓。

رطب خورده منع رطب چون کند. [سعدی]
吃过枣的人怎能不让他吃枣呢? ~ 萨迪

富却难以填满狭窄的眼眶。~萨迪

روز از نو روزی از نو
新的一天带来新的食禄。(比喻要忘掉旧嫌)

روز امید بس دراز بود.
充满希望的时间总是过得很慢!

روز بهار هفت بار نهار
春日吃七餐。(比喻人们在春天胃口比平时大)

روز قیامت اول از همسایه می پرسند.
世界末日之际,人们首先问起的是他们的邻居。(此谚语强调邻里之间的紧密联系和友好感情)

روزگار آینه را محتاج خاکستر کند.
命运转变之际,需要用灰来擦亮镜子。

روزه بی نماز, عروس بی جهاز,
قرمه بی پیاز

没有祈祷的斋戒、没有嫁妆的新娘和没有葱头的炖肉(都是不完美的)。

روزه شك دار گرفتن
心存疑虑去封斋(比喻做一件令人怀疑的事情)

روزی کس کس نخورد.
没有人会去享用他人的食禄。(比喻食禄都是真主为每人规定好的)

← خدا میان گندم خط گذاشته است.
روزیمان بدست کلاغ افتاده است.
我们的食禄落在乌鸦手里了。(当卑劣者或吝啬者缺乏食物时说的一句讽刺话)

روزی مهمان پیش از خودش میاید.
客人的食禄在他到来前就有了。(好客和宗教思想浓厚的人都相信这种提法)

روستایی اگر ولی بودی
خرس درکوه بوعلی بودی
如果村民当权,山中的熊都会成阿维森纳。(比喻一件不可能实现的事,见注)
注:阿维森纳是伊朝中世纪伟大的医学大家

روستایی را که رو دادی کفش بالا می کند.
如果你给乡下佬太多自由,他会举起鞋(来接你)。(比喻某人得寸进尺)

روشن شود هزار چراغ از فیه ای.
一根灯芯能点燃千万盏灯。

رگ خواب کسی را بدست آوردن
看出某人的短处,摸清某人的底细,把某人了解得一清二楚
رنج چو عادت شود آسودگی است.

[برج]
痛苦成习惯,心情自然平。~伊拉奇
رنج راحت دان چو شد مطلب بزرگ.

[شیخ بهانی]
危急情况发生时,要面对苦痛,泰若自然。
~萨依赫·巴哈依

رنج غربت به که اندر خانه گنج.
پانمی گشتن به است که از کنش تنگ.
رنج کنش تا بگنج رمی.

تارنج نبری گنج برداری.
رند را بند و قعبه را پند سود نکند.
链条锁不住酒徒,忠言劝不住媚妇。

رنگ رخساره خبر می دهد از سر ضمیر.

[سعدی]
脸颊的颜色掩饰不住内心的秘密。~萨迪

رنگ زردم را بین احوال زارم را مپرس.
看到我苍白的脸时,你就别问我那悲惨的景况。

رویاه برویاه می گوید و رویاه بدمش می گوید.
狐狸告诉了另一只狐狸,另一只狐狸告诉它的尾巴。(喻指责任一层层向下推卸)
رویاه تا ته چاه است کرباس خیر / (نذر)
می کند.

当狐狸陷在井中时,它才会发誓献出帆布表示感恩。(比喻不到黄河心不死)
روبرو بودن به از پهلو بود.

面对某人坐比靠近某人坐要强。(比喻面对面解决问题更为可取)
رو برو خاله پشت سر چاله.

پیشرو خاله- پشت سر چاله.
روح را صحبت نا جنس غذایی است الیم.
[حافظ]

和卑劣者相处是一种精神折磨。~哈菲兹
← دیدار یار نامتاسب جهنم است.

روده تنگ یک نان تهی / (جوین) پرگرد
نعمت روی زمین پر نکند دیده تنگ
[سعدی]

一只干面包能填满干瘪的肚肠,世上的财

پیوسته رود

真正的徒步者走路不会时慢时快,而是永远慢而稳妥。

ره نتوان رفت پای کسان. [نظامی]
人不能用别人的脚走路。(比喻人要自力更生) ~ 内扎米

ریاست بی سیاست نتوان کرد.
没有策略就无法做好管理工作。

ریسمان سوخت کجیش بیرون رفت.
绳子烧了,但仍保持扭曲的形状。(比喻本性难移)

ریش خام طمع بجیب مفلس.
贪婪者的胡子始终掌握在穷人手里。(比喻穷苦者比贪婪者的日子好过)

ریش دراز و سرکچک علامت احمقی است.
大胡子小脑袋是愚蠢的标志。(一种民间的说法)

ریشش در آسیا (ب) سفید نکرده است.
他的胡子没有在磨房里染白。(比喻某人作出努力并取得经验)

ریش را روی سیل گذاشتن
因小失大(原义为:为了留小胡子而失去胡子)

ریش و قیچی هر دو در دست شماست.
一切都由你全权支配。(原义为:胡子和剪子全在你手里)

ریگ در کفش داشتن
干事怀有险恶用心(原义为:鞋里放有沙子)

روغن از ترب برناید.

萝卜里榨不出油。

روغن ریخته جمع نمی شود.
洒在地上的油是收不回来的。(比喻覆水难收;徒悔无益)

← آب رفته به جوی برنی گردد/ پول عاشقی به کیسه برنی گردد.

روغن ریخته را نذر / (وقف) امامزاده کردن
许愿把洒落的油献给圣殿的灯(比喻用无价值之物去做善事)

روغنی که ریخت جمع نمی شود.
同 罗غن ریخته جمع نمی شود.

روهست از زور بدتر
无耻比强权更糟糕。(比喻无耻之徒往往最后得逞)

روی آفتاب را با غریال پوشیدن
用筛箩挡日光(比喻徒劳无功)

← آفتاب بگل اندودن / مشک در آستین نهنتن

روی زیبا مرهم دل‌های خسته است و کلید درهای بسته.

[سعدی]

破碎的心靠美丽的脸庞来医治;紧闭的门户靠钥匙才能打开。~ 萨迪

ره برو بیره مرو هر چند ره پیچان بود.
要走大道,不要走小路,尽管大道蜿蜒曲折。

رهرو آن نیست که گه تند و گه آهسته رود
رهرو آنست که آهسته و

ز

好友劈开了大流土的肋部。(比喻有时亲朋好友是自己的杀手)

زادهء ظالم ستمگر می شود.
自己残酷,后代长大也是暴君。

ز آواز رویه نترسد پلنگ. [فردوسی]

ز آب خورد ماهی خورد خیزد [سعدی]
小鱼塘只产小鱼。~ 萨迪

زادهء خسرو درید سینهء خسرو
محرّم دارا شکافت پهلوی دارا

霍斯鲁的儿子撕裂他父亲的胸膛,大流土的

ز بیماری بتر بیمار داریدست .
照顾病人比疾病本身还要糟糕。

ز پیشه بخور همیشه بخور.
靠自己的本事吃饭，你永远不会挨饿。

زخم تیر برتن است زخم زبان برجان.
刀剑伤身，语言伤心。

زخم زبان از زخم شمشیر بدتر است.
恶语伤人比刀剑利害。

ز دست دیده و دل هر دو فریاد
که هرچه دیده بیند دل کند یاد
[باباطاهر]

愿真主解脱眼睛和心给我们的痛苦，因为
眼睛看到心就要幻想。~巴巴·塔希尔
زر از معدن به کان کنند برآید و از دست
بخیل به جان کنند برنیاید.

[سعدی]
你可以从矿中采到金子，但从奄奄一息的
吝啬鬼那里要想得到金子则难上加难。
~萨迪

زر بر سر پولاد نهی نرم شود.
有钱能使鬼推磨。(原义为：金子放在钢
铁上，钢铁就软化)

زر پاك از محك نمی‌ترسد.
真金不怕火烧。(原义为：纯金不怕试金
石)

زر دادن و دردسر خریدن
花钱买罪受。

زر را دوست بسیار است و زردار را دشمن
بسیار.

金钱朋友多，富人敌人多。
زر زرکشد.

钱能生财；金钱生息。
زر سفید برای روز سیاهست.

储存金子以备急用。
زر عاشقی دوبار بکیسه نمی‌رود.
为恋爱花的钱回不到口袋里。

زرکار کند مرد لاف زند.
金钱靠自身，人靠嘴皮子。

زر محك مردم بدگوهر است.
[امیرخسرو]

金子是检验品性恶劣者的试金石。~阿
密尔·霍斯鲁

ز رویه رمد شیر نادیده جنگ. [فردوسی]

豹是不会害怕狐狸的嗥叫。~ 菲尔多西
زبان بریده بکنجی نشسته صم بکم
به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم
[سعدی]

独坐墙角沉默不语比滔滔不绝说个不停
要强。~ 萨迪

زبان پاسبان سر است.
祸从口出。(原义为：舌头是脑袋的护卫
者)

زبان ترجمان دل است.
语言是内心世界的表述。

زبان جای نرم گذاشته است.
舌头有一个软座。(比喻说比做要容易多
了)

زبان خر را خلیج داند.
赶驴人才能懂得驴子的语言。(比喻层次
相等的人才会互相理解)

← زبان مرغان مرغان دانند.
زبان خلق تازیانء خدا است.

众人的口碑就是真主的鞭子。(比喻坏名
声就是真主对某人恶行的惩罚)

زبان خوش مار را از سوراخ بیرون می‌آورد.
好话能引蛇出洞。(比喻说话温和文雅更
为可取)

زبان را از هر طرف بچرخانی می‌چرخد.
舌头可以由你任意左右上下摆动。(比喻
光说不做是最容易不过的)

زبان سرخ سر سبز می‌دهد بریاد.
祸从口出；直言贾祸。(原义为：红色的舌
头可以使绿色的脑袋走向灭亡)

زبانش با سرش بازی می‌کند.
他的舌头捉弄他的脑袋。(比喻某人的生
命因说错了话而受到威胁)

زبان مالیات ندارد.
说话是不上税的。(比喻某些人说话从不
负责)

زبان مرغان مرغان دانند
禽鸟的语言相互间能懂。(比喻层次相同
的人才能互相了解)

← زبان خر را خلیج داند.

ز بهر نهادن چه سنگ و چه زر. [سعدی]
如果金子要存放起来，它和石头又有何区
别？~ 萨迪

可能发一次烧就结束。

زمستان رفت روسیاهی بزغال ماند.

冬天过去了，煤的颜色仍然是黑色的。(意思是：虽然我们并没有得到煤的任何帮助，但终于还是熬过严冬了)

زمین سخت آسمان دور

上天无路，入地无门。(原义为：地硬天远)

زمین شوره سنبل برنیارد

در او تخم عمل ضایع مگردان

[سعدی]

盐碱地不长风信子，切勿徒劳浪费种子。

~ 萨迪

زمین و زمانرا بهم بدوزی خداوند ندهد زیاده روزی.

即使你缝合天和地，真主也不会给你增加食禄。(比喻真主赐给每人的食禄是固定不变的)

ز ناآمده بد چه ترسی همی. [فردوسی]

邪恶没有来到，你何必产生畏惧呢？(劝人们不要杞人忧天) ~ 菲尔多西

زن آئینه مرد است.

妻子是丈夫的一面镜子。(比喻从妻子可以看出丈夫的为人)

ز ناپاک زاده مدارید امید

که زنگی به شستن نگرود سفید

[فردوسی]

不要对私生子寄予希望，因为黑人(原文为埃塞俄比亚人)就是洗了澡也是不会变白的。~ 菲尔多西

زن از غازه سرخرو شود و مرد از غزا.

女人脸色红润靠脂粉，男人脸色红润靠战争。

زن باید با چادر بیاید با کفن برود.

女人戴上面纱来夫家，身卷裹尸布内离夫家。(比喻妇女一生要忠贞不渝)

زن بد را در شیشه کنند کار خود را می کند.

即使把淫妇关在玻璃容器内，她也依旧表现不贞。

زنبور بیمار گفت تو بزنی من خود را نشان می

نمایم من می زنم تو خود را نشان ده.

黄蜂对蛇说：“你咬我，我让你咬，不过我咬你，你也要让我咬。”(比喻蛇虽有剧毒而著名，但蛇这个名字却往往令人生

未经战斗考验的狮子见了狐狸也会退缩。

~ 菲尔多西

زری که پاک شد از امتحان چه غم دارد.
真金不怕火烧。

← زر پاک از محک نمی ترسد.

زشت بود دادن و اخواستن. [امیر خسرو]

索回已赠予他人的东西是不光彩的。~ 阿米尔·霍斯鲁

ز صد انگشت ناید کار یک سر.

[ویس و رامین]

一百个手指也抵不上一个好脑袋。~

维斯与拉明

ز صد تیر آید یکی بر نشان.

一百支箭中(往往)只有一支击中目标。

ز عشق تا بصوری هزار فرسنگ است.

[سعدی]

爱情与忍耐之间相隔万里。(强调两物之不同) ~ 萨迪

زکام ام الامراض است.

感冒是百病之源。

زکوة تخم مرغ یک پنبه دانه است.

一个鸡蛋的税只等于一颗棉花籽。(比喻这类课税微不足道，见注)

注：这里的税是指为穷苦穆斯林所征收的课税。

ز کهر پرستش ز مهر نوازش.

从下属那里得到的是崇拜，从上级那里得到的是抚爱。

زلف خوبان زنجیرهای عقل است و دام مرغ

[سعدی]

زیرک.
美女的卷发是理智脚上的链条，也是为智鸟所设的陷阱 ~ 萨迪

زمان گذشته نیاید بیر. [فردوسی]

逝去的岁月不会重返。~ 菲尔多西

زمانه ایست که هرکس بخود گرفتار است.
当今世界里人人都在忙于自己的事情。

زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز.

如果时代不顺应你，那你就去顺应时代吧。

زمانه سلفه پرور است

世界是培养卑劣小人之处。

← دنیا دون پرور است.

زمستان را شی پیران را تی.

冬天可以在一夜之间就过去，老人的生命

夫妻吵架只有傻瓜才相信。

زنهار کسی را نکتی عیب که عیب است.
找他人过错本身就是过错。

ز نیرو بود مرد را راستی

زستی دروغ آید و کاستی

[فردوسی]

男子的开诚布公来自于力量, 虚假和谎言
是出于虚弱。~ 菲尔多西

زنی که جهاز ندارد اینهمه ناز ندارد.
没有嫁妆的新娘摆不出架子。

زورت بیش است حرفت پیش است.
权力越大, 说话就越有份量。

زور حق را پامال می کند.

强权践踏真理。(比喻强权即公理)

زور ده مرده چه خواهی زر یکمرده بیار.

[سعدی]

十个人的力量还抵不上一个人的钱财。~
萨迪

زورش بخر نمی رسد به پالانش می چسبد.

بخر دستش نمی رسد پالانش را می زند.

زور که آمد حساب برخاست.

强权即公理。

زهر بدنجان مالیده است.

他在牙齿上抹了毒药。(比喻某人喜欢骂
人, 说不干净的话)

ز هر طرف که شود کشته سود اسلام است.

无论谁被哪一方杀死, 都有利于伊斯兰。

(本谚语意思是: 假定甲方和乙方均是

丙方的敌人, 如其中哪一方被害, 丙

方都可受益)

زیر اندازش زمین است رو اندازش آسمان.

他穷得上无片瓦, 下无寸土。(原义为: 大
地是他的地毯, 上天是他的被子)

زبان بهنگام بهتر از سود بی هنگام است.

合时宜的损失比不适时宜的收益要好。

زیر پایت گرداندی حال مور

همچو حال تست زیر پای پیل

[سعدی]

如果你不知蚂蚁在你脚下的惨状, (告诉
你) 那就好像你被大象踩在脚下一样。

~ 萨迪

زیر کاسه نیم کاسه ای هست.

计中有计。(原义为: 在大碗下面还扣有

畏)

زنیور درشت بی مروت را گوی

باری چو غسل نمی دهی نیش مز.

[سعدی]

你要对无情无义的黄蜂说: “你不产蜜, 那
你至少也不要咬人。”(比喻人做不了好
事, 也不要去做坏事) ~ 萨迪

زن تا نزاید دلبر است و چون زاید مادر است.

女人生育前是甜姐儿, 生育后是母亲。

(比喻女人在生活任何阶段都应受人崇
敬)

زن تا نزاید بیگانه است.

生育前女人好比家庭中的一个陌生人。

زن جوان را تیری به پهلوی نشیند بهتر که

پیری.

[سعدی]

年轻女人腰部中箭也胜过年迈的丈夫陪
伴她终生。~ 萨迪

زن راضی مرد راضی گور پدر قاضی.

只要夫妻双方满意, 法官就见鬼去吧!

زن سلیطه سگ بی قلاده است.

泼妇犹如不戴项圈的狗。

زن سلیطه شوهر مرد است.

泼妇等于是她男人的丈夫。(比喻泼妇往
往支配其丈夫)

زن که رسید به بیست بهالش باید گریست.

女子到了二十岁, 就会为自己的处境感到

悲哀。(根据陈旧的观点, 女子二十岁时

就会失去青春和美丽)

زنگ از آهن خیزد و آهن را خورد.

铁锈来自铁, 铁锈腐蚀铁。

← کرم درخت از درخت است.

زنگی بستن نگردد سفید

ز ناپاک زاده مدارید امید 同

زن نانجیب گرفتن آسان و نگاه داشتن
مشکل است.

娶不贞的女人容易, 管住不贞的女人难。

زن ناداری هم ناداری.

无妻无忧虑。

زن و اژدها هر دو در خاک به. [فردوسی]

最好把女人和龙一起埋入地下。(诗人认
为他们是祸水) ~ 菲尔多西

زن و شوهر جنگ کنند ابلهان باور کنند.

زین بر گرگ نهادن

为狼备鞍(比喻敢于在危险中挺身而出;
虎口拔牙)

زبور ادب بهتر که جلب ذهب.

礼仪的外饰比对金子的追求更好。

一个半个大小的碗)

زیره بکرمان بردن

倒贩茴香到基尔曼(比喻做徒劳无益的事,
见注)

注:基尔曼盛产茴香。

س

ستور لگدزن گرانبار به. [سعدی]

爱踢脚的驮兽最好给它加重负载。~萨迪
سحر تا چه زاید شب آبتن است.

[حافظ]

前途未卜。(原义为:夜晚已怀孕,不知黎明
时生下的婴儿是男还是女?)~哈菲兹

سحرخیز باش تا کامروا باشی.

黎明即起,心想事成。(或:捷足者先登)

سختاوت پس از ادای وام است.

还清债务才能慷慨大方。

سخت زنی، سخت خوری.

出拳重,吃拳也重。(比喻种瓜得瓜,种豆
得豆)

← از مکافات عمل غافل مشو

سخت می گیرد جهان بر مردمان سخت

کوش. [حافظ]

这个世界对勤奋不息的人是刻薄的。(比喻
诗人愤世嫉俗的心态)~哈菲兹

← چون آسان گرفته آید آسان گردد.

سخن آئینه مردم سخنگو است.

话语是反映说话人心灵的一面镜子。

سخن از سخن خیزد.

见 حرف حرف می آورد.

سخن اگر زر است سکوت گوهر است.

话语是金子,缄默则是宝石。

سخن بهتر از گوهر آبدار. [فردوسی]

话语比闪闪发光的宝石更珍贵。~菲尔多
西

سخن تا نپرسند لب بسته دار.

ساقیا امروز می نوشیم فردا را که دید؟
萨吉(指斟酒人)呀!让我们今天喝个痛快,
谁知道明天又会怎么样呢?

سال به سال دریغ از پارسال

见 چونکه آید سال نو

سالی که نکو است از بهارش پیداست.

一见春光好,便知年景强。

سبزه بر سنگ نروید چه گنه باران را ؟

如果石头上不长草,雨又有什么过错呢?

سبزه کی روید بجهد از روی یخ.

无论怎么去努力,冰上长不出青草。

سیکتر برد اشتر مست بار. [سعدی]

发情的骆驼觉得负重比往日轻。~萨迪

سبو همیشه از آب سالم در نمی آید.

同 دلو همیشه از (ته) چاه درست بر نمی آید.

سبوی که سوراخ باشد نخست

بموم و سریشم نگرود درست

[نظامی]

水罐一开始有洞,就难以用蜡和胶修复了。

~内扎米

سپاسدار باش تا سزاوار نیکی باشی.

感激真主才能使你得到仁爱。

سپلشت آید و زن زاید و مهمان عزیزت

برسد.

祸不单行。(原义为:赌钱不走运时,这边

妻子要生产,那边好友要接待)

ستم بر ستم پیشه عدل است و داد.

[سعدی]

对暴君实行暴政是公正合理的。~萨迪

← سر باشد سامان کم نیاید.

سر بریده صدا نمی دهد. / (سخن نگوید)
头被砍下,岂能发声。(比喻死人是不会
讲活人坏话或搬弄是非的)

← از مرده حدیث نیاید.

سر بسر می درد سر.
彼此不欠谁,麻烦便消失。

سر بشکند در کلاه دست بشکند در آستین.
家丑不外扬。(原义为:头破了,要让它留
在帽子里;胳膊断了,要让它断在袖
子内)

سر بیگناه پای دار می رود اما سر دار نمی
رود.

无罪人的头可能在绞架下发现,但它绝不
会到绞架上面去。(比喻无罪人终有一
天会昭雪)

سر پیری معرکه گیری!

年事已高,却洋相百出!(比喻老人做了
一件与他岁数不相称的事)

سر جوانمردی راستی است.

诚实是慷慨之本。

سر بی همسر می گردد.

每个人都在寻找伴侣。

سر چشمه شاید گرفتن به بیل

چو پر شد نشاید گذشتن به پیل

[سعدی]

你可以用铁铲堵住溪水的源头,但涨水时
坐在象背上也难以穿过溪流。~萨迪
سرش به تنش زیادتی / (سنگینی) می کند.
他感到脑袋直压在他的身上。(比喻某
人感到大祸临头)

سرش به کلاهش می ارزد.

他是个有影响的人物。(原义为:他的脑袋
配戴他的帽子)

سرش جنگ است اما دل خودش دلتنگ
است.

求婚者为她互相争斗,而她自己却闷闷不
乐。(比喻一个被求婚女子的心态)

سر کچل و عرقچین!

秃子怎么能配戴锈花小圆帽!(比喻两者
不相配)

← و سه بر ابوی کور!

سر کم روزی هست سر بی روزی نیست.

没请你发言,你就保持缄默。

سخن تا نکفتی توانیش گفت

ولی گفته را باز نتوان نهفت

[سعدی]

一言未发,你还可说话;一言出口,驷马难
追。~萨迪

سخن تا نگویند پنهان بود

چو گفتند هرجا فراوان بود

[فردوسی]

话未道出,无人知道;话一说出,谁都知晓。
~菲尔多西

سخن چین شريك شیطان و دشمن انسان
است.

搬弄是非者是魔鬼的朋友,人类的敌人。

سخن را زیوری جز راستی نیست.

[جامی]

真实才是修饰语言的唯一手段。~贾米

سخن راست را از دیوانه بشنو.

حرف راست را از دیوانه باید شنید. 同

سخن راست تلخ می باشد.

忠言逆耳。

سخن شنیدن ادب است.

حرف شنیدن ادب است. 同

سخن شنیدن بیخ دولت است.

听纳忠言乃是致富之源。

سخن کز دل آید بود دلپذیر.

肺腑之言才能感动人。

سخن گواه حال گوینده باشد.

言语是说话人性格的见证。

سخن نیکو صیاد دلها است

好话能打动人的心坎。

سخن هرچه گویی همان بشنوی.

[فردوسی]

你说什么,你就会听到什么。(比喻种瓜得
瓜,种豆得豆)~菲尔多西

← از مکافات عمل غافل مشو

سخنی در نپایند گفت که بهر انجمن
نشاید گفت

[سعدی]

不能在人前说的话就不该偷偷地说出来。

~萨迪

سر باشد کلاه بسیار است.

只要有脑袋,你总能找到合适的帽子。(汉
谚:留得青山在,不怕没柴烧)

注：格拉齐·达赫位于伊朗阿塞拜疆西部，当地的居民善吹唢呐）

← کم بود جن و پری یکی هم از دیوار پرید.

سرنا را از سر گشاد (ش) زدن
本末倒置；倒果为因。（原义为：唢呐倒着吹）

سرنا نزد کر زدن

对牛弹琴。（原义为：给聋子吹唢呐，徒劳无功）

سر و ته يك كراباس

از سر و ته يك كراباسند.

سری را که درد نمی‌کند دستمال چه باید.

你头不痛，为什么用毛巾包头呢？（比喻多此一举）

سریکه عشق ندارد کدوی بی بار است.

心里没有爱等于南瓜没分量。

← سینه خالی زمهر گلرخان

کهنه انبانی بود پراستخوان

سزای گرانفروش نخریدن است.

货主开高价，货物没人买。

سزای نیکی بدی است.

恩将仇报；以怨报德

سطرها کی راست آید چون کجی در مسطر

است؟

假如尺子不直，线怎么能不歪呢？

سفر خام را پخته می‌کند.

旅行使人增添见识。

سفره‌اش همیشه پهن است.

他的餐桌布总是摆放好的。（比喻某人习惯把自己或家庭的秘密告诉他人）

سفره‌نینداخته / نیفتاده بوی مشک می

دهد.

未上席的饭菜已散发出麝香味了。（喻指美味佳肴）

سفره‌نینداخته يك عیب دارد سفره‌انداخته

هزار عیب.

尚未上席的食品只有一个缺点，而上了席的食品却有一千个缺点。（一个缺点是指客人等菜心焦，一千个缺点是指食物的品种和质量皆可受到客人的指责）。

سکوت موجب رضا است.

沉默等于承认。（或：没有表示就是同意）

سکونی بدست آر ای می‌ثبات

که برسنگ غلطان نروید نبات

有些人只有少量的食禄，但没有一个人拿不到食禄。（比喻真主不会让任何人挨饿）

سر کوچک و ریش دراز نشان احمقی است.

脑袋小和胡子长都是愚蠢的标志。（民间的一种说法）

سرکه از دسترنج خویش و تره

بهر از نان دهخدا و بره

[سعدی]

自制的粗茶淡饭胜过他人的美味佳肴。（原义为：亲手用醋和韭菜做的饭胜过村长提供的面包和羊肉）。~萨迪

سرکه مفت شیرین‌تر از عسل است.

不花钱的醋比蜂蜜还甜。

سرکه نقد به از حلواي نسيه است.

到手的醋胜过没到手的甜食。（比喻东西到手最可靠）

← گنجشک بدست است به از باز پریده

← خولی بکفم به که کلنگی بهوا.

سرگاوی توی خمره مانده.

牛头卡在坛子里。（比喻事情遇到了麻烦）

سرگورگ باید هم اول برید

نه چون گوسفندان مردم درید

[سعدی]

狼的头一开始就应该砍掉，而不是在它吞噬羊群之后。~萨迪

← علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد.

سر ما تقدیر خدا.

用我们的脑袋去同天命对抗是徒劳的。

سرمار بدست دشمن بکوب. [سعدی]

你要借敌人之手去砸碎蛇的脑袋。~萨迪

سرم را بشکن نرمم را نشکن.

宁可让你把我的脑袋砸烂也不要砍我的

价。（商人用语）

سر مرد برود قولش نمی‌رود.

大丈夫愿丢脑袋也决不食言。

سرمه را از چشم میریاید. / (می‌زند)

他可以从你的眼险里取走涂眼剂。（比喻某人偷窃本领十分高明）

سرناجی / (سرنازن) کم بود یکی هم از

قراچه داغ / (غوغه) آمد.

唢呐手本来就本不多，他竟然还来自格拉齐·达赫。（比喻真是踏破铁鞋无觅处，见注）

忘恩负义的人不如感恩戴德的狗。~萨迪

سگ خانه باش کوچک خانه مباح.
宁为鸡口，勿为牛后。(原义为：宁做家犬，
也不做家中无足轻重的成员)

← سگ باش برادر خرد مباح.

سگ خون خورد خونخوار می گردد.

狗要是吃血必定变得嗜血成性。

سگ داند و پینه دوز در انبان چیست.

天知，地知，你知，我知，只有两个人知道的
秘密。(原义为：只有狗和弹棉花人知道
羊皮袋内装了些什么)

سگ در حضور به از برادر دور

远方的兄弟不如身边的狗。

سگ در خانه اش تازی می شود.

狗在主人家，瘦得如猎犬。(比喻某人十分
吝啬，不好好喂狗，狗就瘦下来了)

سگ در خانهء صاحبش شیر است.

狗在主人家，凶猛如狮子。(比喻狗仗人势)

سگ در دکان کاسب باشد به از آدم

بیکاره است.

在店铺里一个懒人还不如一条狗。(比喻
做买卖的不愿意懒人坐在店铺里看他做
生意)

سگ در سایهء دیوار راه می رفت گمان

می کرد سایهء خود اوست.

狗在跟着墙上的影子走时自以为这就是它
的影子。(比喻某人十分自负)

سگ را اگر خدمت کنی بهتر که بدبنیاد را

为生性恶劣者卖命还不如为一条狗去效劳。

سگ را بزور بشکار نتوان برد.

强迫狗去打猎是行不通的。

سگ زرد برادر شغال است

一丘之貉；一路货。(原义为：黄狗是豺狼
的兄弟)

سگ سگ را نمی خورد.

狗不咬狗。(比喻同室不操戈；同类不相残)

سگ سیر سرکش می شود.

喂饱的狗不好驯服。

سگ سیر قلبه ترش

饱狗嫌菜酸。(比喻肚子饱了什么都不好
吃；饱者不易喂食)

سگ صاحبش را نمی شناسد.

乱作一团。(原义为：地方挤得连狗都找不

[سعدی]

心神不定的人呀！你要学会静止不动才行，
因为滚动的石头上是不长植物的。~萨
迪

سگ از مردم، مردم آزار به [سعدی]

残害人民的人连狗都不如。—萨迪

سگ استخوان سوخته را بو نمی کند

کاری که چشم می کند ابرو نمی کند

见 چشم

سگ بابا نداشت حاجی عموش را می خواند.

(عمو عمو می کرد)

狗没有父亲，它把哈吉先生叫叔叔。(见注)

注：波斯语中，“叔叔”一词类似犬吠声

(عوعو) . .

سگ باش کوچک خانه مباح.

见 خانه باش

سگ بخورد پیشواز گرگ می رود.

(这种食物)让狗吃去吧！吃了好让它给
狼咬死。(比喻某种食物很糟糕或没有
烹调好)

سگ بدریای هفتگانه مشوی

که چو هستی پلیدتر گردد

[سعدی]

别把狗放入七大洋去洗净，因为它洗后更
加污浊。(喻指狗是一种不净之物，愈洗
愈不净。七大洋指南、北太平洋、南、北
大西洋、印度洋和南、北冰洋)

سگ بدستش نمی توان داد اخته کند.

你不能把你的狗交给他去阉。(比喻某人
十分不诚实而且很刁)

← سره را از چشم می زند.

سگ بر آن آدمی شرف دارد که دل

مردمان بیازارد. [سعدی]

狗比折磨自己同胞的人更为高贵。~萨迪

سگ بقلا ده زرين شکار نکند.

狗即使戴上金项圈也不会狩猎。(比喻狩
猎的狗是由它的本性所决定的，而不是
由它的外表。)

سگ تازی که آهوگیر گردد

بگیرد آهویش چون پیر گردد

捕鹿的猎犬，一旦衰老也为被鹿猎捕。

سگ حق شناس به از آدمی ناسپاس.

[سعدی]

[سعدی]

如果一块无用的石头捶碎一只金碗，石头既没有升值，金价也没有下降。～萨迪
سنگ بزرگ برداشتن نشانه نزدن است.

拿起大石头并不等于想砸人。(比喻人们时常利用夸张性的威胁来恫吓他人)

سنگ در جای خود (ش) سنگین است.

石头在适宜的地方才显出重量。(比喻某些人故作姿态，四处走动，结果反而不能受到人们的尊敬)

سنگ روی یخ کردن

使某人出丑；嘲弄某人

سنگ سنگ را می شکند.

石头砸碎石头。(比喻以强制强，硬碰硬)

← آمن آهن را از کوره کشد.

سنگ کسی را به سینه زد

支援某人；赞同某人

سنگ کوچک سر بزرگ را می شکند.

小石头能砸破大脑袋。

سنگ مفت میوه مفت / (کلاع مفت)

石头和水果都可以不花钱到手。(比喻手段(指击果子的石头)和结果(指果子)都可以不用花钱而得到)

سنگ و آبگینه

风马牛不相及。(原义为：石头和玻璃)

← خانه خرس و بادیه مس

سنگ و سب

سنگ و آبگینه

سنگی را که دیوانه ای درچاه بیندازد صدعاقل نمی توانند در آورند.

一个疯子往井里扔了一块石头，一百个智者也无法将石头取出来。(比喻智者往往难以挽回蠢人所造成的损失)

سواره از پیاده خبر ندارد.

饱汉不知饿汉饥。(原义为：骑马的不知步行的苦)

سؤال از آسان و جواب از ریسمان

答非所问；牛头不对马嘴。(原义为：问的是天，答的是绳)

سوخته به از خام

煮糊的总比生的好。

سودا برضا خویشی بخویشی

买卖要有双方同意，亲属之间要和睦相处。

到自己的主人)

← جای سوزن انداختن نیست.

سگ کجا لانه کجا !

风马牛不相及！

← خانه خرس و بادیه مس!

سگ که چاق شد قرمهاش نمی کنند.

肥狗不宜腌着吃。(伊朗人忌吃狗，肥狗更是如此)

سگ گر و قلاده زر !

生疥的狗还配戴金项圈！(比喻两者不配)

← سرکچل و عرقچین / وسه بر ابروی کور

سگ گزنده همان به که آشنا باشد.

对付恶狗的最好办法是让它满意。

سگ لاید و کاروان گذرد.

不管狗如何狂吠，商队继续前进。

سگ لاینده گیرنده نباشد.

吠狗不咬人。

سگ ماده بلانه شیرنر است.

母狗在窝中，凶猛如雄狮。

سگ ناز(ی) آباد است نه غریبه می شناسد نه آشنا.

他像一条来自纳齐阿巴德的狗，不管生人还是熟人都咬。(比喻某人忘恩负义，粗鲁无礼)

سگ و دربان چو یافتند غریب

این گریبان بگیرد آن دامن

[سعدی]

狗和看门人遇到生人时，前者咬他衣襟，后者抓他领子。～萨迪

سگی بیامی جسته گردش بما نشست

狗跳上房顶时扬起的灰尘落到了我们的头上。(比喻某人自称出身名门望族，实际上他与高贵的出身相距甚远)

سلام روستایی بی طمع نیست

同你打招呼的农夫不会没有目的。(或：别有企图)

سلیقه ها مختلف است .

百人吃百味；人各有所好。

سنگ به در بسته می خورد.

关着的门要挨石头砸。(比喻某人注定要遭受各种灾难)

سنگ بدگوهر اگر کاسه زین شکند

قیمت سنگ نیفزاید و زر کم نشود

有三件东西看来无足轻重,但不可以低估:疾病、债务和敌人。~《马尔兹邦记》

سه چیز بی سه چیز پایدار نماند: مال بی تجارت، علم بی بحث، ملک بی سیاست. [سعدی]

有三件东西,如没有另外三件东西辅助,是不会持久的。它们是:没有买卖的资本,没有争论的学问和没有惩罚的国家。

~萨迪

سیاست بقدر جنایت است.

惩罚应同罪行相称。

سیب از سیب رنگ می گیرد همسایه از همسایه بند.

苹果取色于苹果,邻居得益于邻居。

سیب سرخ برای دست چلاق خوب / (عیب) است؟

难道残疾人的手就不配拿只红苹果吗?

(残疾人不被允许做一件他觉得能胜任的事时说的一句带有抗议口吻的话)

سیر از گرمه خبر ندارد.

饱汉不知饿汉饥。

سیلی نقد به از حلوی نسیه است.

同 سرکه نقد به از حلوی نسیه است.

سیم بخیل وقتی از خاک بدر آید که او خود بخاک رفته باشد. [سعدی]

吝啬鬼的金子只有在他本人入土后才能出土。~萨迪

سیم سفید برای روز سیاه

用白花花的银子以应急需。(或:储备白银,以备急用)

سودای خام پختن

心存幻想,胡思乱想

سودا چنان خوش است که یکجا کندکسی. 做买卖要做彻底的一次性买卖。

سوداگر پنیر در شیشه می خورد.

吝啬的商人从玻璃瓶外吃奶酪。(比喻某人视钱如命,十分贪婪)

سودای نقد بوی مشک می دهد.

现金交易犹如麝香芳气沁脾。

سود نابرده در جهان بسیار است.

世上有的是赚不了钱的买卖人。

سوراخ کج میخ کج می خواهد.

歪洞需歪钉。

سور هیچکس ماتم نشود.

天是不会塌下来的;不必杞人忧天。(原义为:谁家的宴请都不会变成葬礼)

سوزن همه را می پوشاند و خودش لخت است.

针为大家缝衣裳,但它自己光身无衣穿。

سوزنی باید کز پای درآمد خاری.

[سعدی]

取而代之;新的代替旧的。(原义为:脚上的刺需要用针去挑出)。~萨迪

سوسک به بجهاش می گوید قربان دست و پای بلوریت.

蟑螂对它的孩子说:“你的手脚长得多白多好呀!”(比喻一种自欺欺人的行为)

سه چیز است که اگر حقیر باشد آنرا استحقار نشاید کرد بیماری و وام دشمن. [مرزبان نامه]

ش

人总要活着,不管快乐也好不快乐也好。

شادی بیغم در این بازار نیست

گنج بی مار وگل بی خار نیست

[مولوی]

شاخ گل هر جا که می روید گل است.

[مولوی]

花不管长在哪里总是花。~莫拉维

شاد باید زیستن ناشاد باید زیستن.

شب گره سمور می نماید.

黑夜难辨美与丑。(原义为:猫黑暗中像貂)

شبه در بازار جوهریان جوی نیرزد. [سعدی]

玻璃珠子在珠宝市场里不值分文。~萨迪

شپش در کلاه کسی انداختن

使某人产生怀疑(原义为:在某人的帽子里放上虱子)

شپش میزه خانم است.

他很自负。

شتاب زدگی کار شیطان است.

过急反而迟;欲速则不达。(原义为:草率

仓促来自于魔鬼)

شتر بار می برد و خار می خورد.

骆驼驮运的是重担,吃的却是荆棘。(比

喻人们生活条件差却干重活)

شتر در خواب بیند پنبه دانه

گهی لب لب خورد گه دانه دانه

骆驼梦见自己在吃棉籽,或而大口大口吃,

或而一颗一颗嚼。(比喻梦寐以求)

← آدم گرسنه نان خواب می بیند / آدم

برهنه کرباس پهنادار خواب می بیند.

شتر دیدی، نه / (شتر دیدی ندیدی)

视而不见。(原义为:“你见到骆驼吗?”“没

见到”。本谚语告诫人们有时在生活中

必须采取“视而不见”的态度,才能使你

不致于陷入麻烦。谚语故事中的主人由

于事先承认看见了走失的骆驼而遭到

赶骆驼人的一顿毒打)

شتر را به کمچه آب دادن

杯水车薪。(原义为:用盛汤的木勺给骆驼

喂水)

شتر را گم کرده بی افسارش می گردد.

本末倒置。(原义为:他丢了骆驼却去找笼

头)

شتر سواری و دولا دولا ! / (شتر سواری

و خم خم !)

又想当婊子,又想立牌坊。(原义为:又想

骑骆驼,又不想让人看见)

شتر که علف می خواهد گردن دراز می کند.

骆驼想吃草,脖子要伸长。(比喻不劳则

不获)

شتر مرغ است نه می پرد نه بار می برد.

他像一只鸵鸟,既不会飞,也不会驮货。

世上不存在没有悲伤的欢乐,也不存在没有蟒蛇的宝库和不带刺的玫瑰。~莫拉维

شاعر و رمال و مرغ خانگی

هرسه تن جان می دهند از گشنگی

诗人、沙卜者和家禽都会饿死的。(比喻人

和牲畜都离不开粮食)

شاه دیواری خراب می شود تا چاله ای پر

شود.

为了填一个小坑,有时需要推倒一面主墙。

شاه می بخشد شیخلیخان نمی بخشد.

大人赏赐,小人不纳。(原义为:国王赏赐,

谢赫阿里·汗拒收)

شاهنامه آعرش خوش است.

《王书》的最后章节才是最精彩的。(比喻

事业的成败要到最后才见分晓)

شیره گر وصل آفتاب نخواهد

رونق بازار آفتاب نکاهد

[سعدی]

虽然蝙蝠不喜欢太阳,但太阳的光辉是减弱

不了的。~萨迪

شب پنبه دانه دُر می نماید.

夜间难辨真与伪。(原义为:黑暗中棉花籽

酷似珍珠)

شب حامله است تا چه زاید فردا.

سحر تاچه زاید شب آبتن است. 同

شب خر کره طاووس می نماید.

夜间美丑难辨。(原义为:黑暗中幼驴像孔

雀)

← شب گره سمور می نماید.

شبخیز باش تا کامروا باشی

سحر خیز باش 同

شب سمور گذشت و لب تنور گذشت.

国王身裹貂皮,乞丐身靠面包炉,两人都

度过了寒夜。(比喻两人遭遇不同,但结

果一样)

شب عید گدائی است.

除夕夜见贫困。(买不起年货的穷人常说

的话)

شب غریبان دراز است.

夜晚对贫困的异乡人来说总是漫长的。

شب شراب نیرزد به بامداد خمار

晚上的贪杯引起清晨的宿醉,得不偿失。

如果豺狼愤然离开花园的话,园丁真是求之不得。(比喻某人如愿以偿)

شغالی که مرغ می گیرد بیخ گوشش زرد است.

只有耳根上有黄点的才是逮鸡的豺狼。(比喻不是每个人都适合做任何工作)

← مرغی که انجیر می چیند نوکش کج است.
شفا بایدت داروی تلخ نوش. [سعدی]
良药苦口利于病。~萨迪

شکار که سر تیر آمد باید زد.
猎物歇在栖木上时才能开枪。(比喻做事及时才有效)

شکر به خوزستان بردن
贩运食糖到盛产食糖的霍泽斯坦省。(比喻作徒劳无益的事;多此一举)

← زیره به کرمان بردن
شکر مازندران و شکر هندوستان هر دو شیرین است اما این کجا و آن کجا.

马赞德朗省产的糖和印度产的糖都是甜的,但前者岂能和后者相比?(比喻两者外表相同,但实质上相差甚远,马赞德朗省产的糖是未经加工的粗糖)

← خال مهرویان سیاه ودانه فلفل سیاه
شکستش با تبر است, هنش باهیزم شکن.
斧头砍木头,樵夫发叫声。

شکسته استخوان داند بهای مومیایی را
见 جدایی تا نیفتد دوست
شکسته بال تراز من میان مرغان نیست

دلم خوش است که نامم کبوتر حرم است
[حالتی]

由于翅膀折断,我的不幸并不亚如其他禽鸟,但我内心高兴因为我是一只圣地的鸽子。~哈拉梯(见注)
注:按伊斯兰教习俗,圣地的禽鸟是不准猎杀的。

شکم روان به از مادر مهربان.
(对小孩来说)健康通畅的肠胃胜过慈祥和蔼的母亲。(比喻有了健康的肠胃可以避免便秘,有利于成长)

شکم زیر دست است بهر چه بدی مست است.

肚子是听话的器官,你给什么它都接受。
شکم سیر از شکم گرمه خبر ندارد.

(比喻某人什么也干不了)

شتر نقاره خانه است چشم و گوشش ازاین صدا هاپر است.

他像皇宫乐队的骆驼能够忍受铜鼓的声音。(比喻某人由于经常听到某些可怕的声音,天长日久也就不感到害怕了)

شجاعت آدمی صبر است.
人的勇敢在于忍耐。

شجاعت بکردار است نه بگفتار.
人的勇敢在于行动,不在于言词。

شخصی همه شب بر سر بیمار گریست چون صبح شد او بمرد و بیمار بزیست
[سعدی]

有人整夜在病人床前哭泣,结果天亮时,哭泣的人死去了,病人却康复了。(比喻死神降临,在劫难逃)~萨迪

شد غلامی که آب جو آورد
آب جو آمد و غلام ببرد
[سعدی]

仆人去溪边取水,溪水却将他卷走了。(比喻求得反失,欲胜反败)~萨迪

شراب مفت را قاضی هم می خورد.
不花钱的酒连法官也想喝。(比喻免费的东西人人接受)

شربت از دست دلارام چه شیرین و چه تلخ.
[سعدی]

美人给的果酒,是甜是苦都可以接受。
~萨迪

شتر خفته بلا دور
不抱恶意可免灾。

شريك اگر خوب بود خدا هم می گرفت.
如果交友结伴是件好事,真主早就有伙伴了。(比喻伙伴往往会变成主子,干涉他人的事情)

شريك دزد و رفيق قافله
既是强盗的伙伴,又是商队的朋友。(比喻两面讨好的人)

شغال يشه مازندران را نگيرد جز سگ مازندرانی.

只有马赞德朗省的狗才能抓到马赞德朗省的豺狼。(比喻一物降一物)

شغال که از باغ قهر می کند مفت / (چنگ) باغبان

吃人的狮子胜过残忍的暴君。(比喻暴政
猛如虎)

شیر از مورچه می گریزد.

狮子对蚂蚁有时要退避三舍。

شیر بی دم و سر و اشکم که دید. [مولوی]
谁都没有见过一只没有头没有尾和没有
肚子的狮子。(比喻一件十分荒诞的事
情)。~莫拉维。

شیر تا گرسنه نشود شکار نمی کند.

狮子只有在饿的时候才会去猎物。

شیر را بچه همی ماند بدو. [مولوی]
有其父，必有其子。(原义为:幼狮酷似父亲)
~莫拉维

شیر علم کی بود همسر شیر زبان.

[خاقانی]

旗帜上的狮子岂能与活的猛狮相比呢!

~哈冈尼

شیری یا روباه؟

你是狮子还是狐狸?(意思说:你的事业
是否获得成功?)

شیشهء بشکسته را پیوند کردن مشکل است.
把碎玻璃粘起来是做不到的。(比喻事已
定局,不可挽回;覆水难收)

← آب رفته بجوی بر نمی گردد.

شیشه و تبر

风马牛不相及。(原义为:玻璃与斧子)

← آسمان و ریسمان

شیطان با مخلصان بر نیاید و سلطان با مفلسان.

[سعدی]

魔鬼战胜不了虔诚者,犹如国王对穷人束
手无策。~萨迪

شیطان را درس می دهد.

他能教训魔鬼。(比喻某人比魔鬼懂得
还多)

سیر از گرسنه خبر ندارد. /

شکم گرسنه و آروغ/(گوز)فندقی!
饥肠辘辘还装做大声打嗝!(比喻宁可饿
肚,也要穿新衣)

شکم گرسنه و معشوقه بازی!
饿着肚皮还在谈情说爱!(比喻两者极不
相称)

شمشیر نیک ز آهن بد چون کند کس
ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس
[سعدی]

好剑岂能用劣钢铸成? 贤人呀! 卑劣者岂
能通过调教变得高贵? ~萨迪

شمع در هنگام مردن خانه روشن می کند.
蜡烛在熄灭前照亮了全家。(喻指人死前
的回光反照)

شیندن کی بود مانند دیدن.

百闻不如一见。

شوخی شوخی آخرش جدی می شود. /
(بجدی می کشد)

开玩笑最后就当真了。(劝诫人们开玩笑
要谨慎)

← بازی بازی آخرش جدی می شود.

شوهر کردم و سمه کنم نه وصله کنم.
我嫁老公为的是梳妆打扮,而不是缝补衣
裳。(比喻女人嫁人是想佩金戴银,而不
是干家务活)

شوهرم برود کاروانسرا نانوش یباید حرم سرا.
让我的丈夫去驿站干活吧,只要他赚来的
面包进入我的房间就行。(比喻丈夫外
出赚钱,去哪儿都无所谓)

شوی زن زشت روی ناینا به. [سعدی]
丑妇的丈夫最好是个瞎子。(比喻眼不见,
心不烦)~萨迪

شیر آدمی در بهتر که پادشاه ستمگر

ص

鸡叫不值钱，连一个鸡蛋都不及。

صدای دهل از دور خوش است.
远处的鼓声悦耳动听。(意思说近听就不是那么一回事了，人的名声有时也是如此)

صد بار گز کن یکبار بیر.
凡事要三思而行。(原义为：量布百遍才动剪子)

← اول اندیشه وانگهی گفتار.

صد بیمار از لب گور برگشت.
许多病危者往往起死回生。

صد تخم مرغ بشکنند یکیش زرده ندارد.
他打了一百个鸡蛋，没有一个有蛋黄。

(比喻某人只会空许愿)

صد جان فدای آنکه دلش با زبان یکیست.
只有心口一致的人才值得众人对他献身。

صد چاقو بسازد یکیش دسته ندارد.
他打一百把刀，没有一把有刀柄。(比喻某人只会空许愿)

← صد تخم مرغ بشکنند یکیش زرده ندارد.

صد در شود جگرگ سفره قلمکار نی شود دری.
天无绝人之路。(原义为：只有一扇门关着，其余一百扇门都是开着)

صد دوست کم است یک دشمن بسیار است.
一百个朋友还太少，一个仇人还是多。

صد دینار جگرگ سفره قلمکار نمی خواهد.
یک پول جگرگ سفره قلمکار نی خاد.

صد دینار داده ام ، فینش را هم من بکنم؟
你为了清我的鼻子赚了我一百第纳尔，难道我还要自己去擤鼻子？勾画出吝啬鬼的一付丑恶的嘴脸)

صد دینار می گیرد سگ اخته می کند یک عباسی می دهد حمام می رود.

得不偿失。(原义为：他阉了狗赚了一百第纳尔，但去澡房却花了二百第纳尔；得不

صابونش بجامه همه خورده است.

他危害或欺骗了所有的人。(原义为：他用肥皂把每人的衣服洗了)

صاحبان تریاق را جرأت برتاوول از زهر روش حکمت نیست.

有解药就去尝试毒药并非明智行为。

صاحب خر دنبال خر

毛驴的主人紧跟着驴子走。(被完全剥夺财产权的人所说的俏皮话)

صاحب درد باش تا بدرمان برسی.
经历过病痛才懂得痊愈的喜悦。

صبح خاستم حضری بینم به خرسی دچار شدم.

清晨起来我想见海泽尔(指发现并饮用了生命之水的先知)，不料却遇上了一只狗熊。(比喻想见好人，却遇上坏人；事与愿违)

صبر تلخ است ولیکن بر شیرین دارد.

[سعدی]

苦尽甘来。(原义为：忍耐是痛苦的，但它的果实是甜美的)~萨迪

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند

بر اثر صبر نوبت ظفر آید

[حافظ]

忍耐和胜利是一对老朋友，只要有忍耐，胜利就会接踵而来。~哈菲兹

صحبت نیکانت از نیکان کند.

与好人交往会使你与好人为伍。(比喻近朱者赤)

صدا از یکدمت بر نیاید.

یکدمت بیصدا است.

صدای دهل از خالی بودن شکم است.
敲响只因腹中空。(比喻某人学识浅薄却夸夸其谈)

صدای مرغ بتخمی نیززد.

一只猫就能对付一百只老鼠。

صفای خانه آبیست جارو

صفای دختر/ (صورت) چشم است و ابرو
洒水和打扫使一所房子面目一新，眼睛和
眉毛使一个女孩美丽动人。

صفای هرچمن از روی باغبان پیدا است.

[صائب]

每块草坪上的宜人景色均呈现在园丁的
脸庞上。~萨伊卜

صفرایش به لیموی می شکند.

一只柠檬就能治愈他的胆汁病。(比喻某
人不是一个难伺候的人)

صلاح مملکت خویش خسروان دانند.

国王最懂得如何去维护自己国家的利益。

(不愿给别人以忠告的人常用此谚语)

صوت خودش بگوش خودش خوش نوا بود.

自家的声音总是听来悦耳。(比喻某人自
我欣赏，自我陶醉)

صورت خود را باسیلی سرخ نگاهداشتن

同 باسیلی صورت خود را سرخ نگاهداشتن

صیاد بی روزی در دجله ماهی نگیرد و ماهی
بی اجل در خشکی نمیرد.

[سعدی]

没有食禄的渔夫在底格里斯河上打不上
鱼，气数未到的鱼即使落在岸上也不会
死去。~萨迪

صیاد نه هر بار شکاری گیرد

افتد که یکی روز پلنگش بدرد

[سعدی]

猎人不是每回都能捕获猎物，他可能有一
天会被豹子撕成碎块。~萨迪

صید را چون اجل آید سوی صیاد رود.

[جامی]

当猎物气数已到时，它会主动向猎人走来。
~贾米

صید ملخ شیوه شهناز نیست.

蝗虫远非苍鹰猎物的对象。~哈珠

俟失，见注)

注：按伊斯兰习俗，阉狗后要净身。

صد رحمت بکفن دزد اولی

رحمت بکفن دزد اولی

صد سال است گدایی می کند هنوز شب
جمعه را نمی داند.

他讨饭讨了一辈子，连什么时候是周末晚
上都不知道。(比喻某人极为愚蠢，见注
注：伊斯兰国家周四晚上是周末晚上，届
时富人给穷人以施舍。

صد سر را کلاه است و صد کور را عصا.
他是众人头上的帽子，盲人手中的拐杖。

(比喻某人十分聪明，乐于帮助他人)

صدف را بزرگی فزاید ز گوهر.

[ادیب صابر]

蚌因含珠而身价百倍。~阿迪布·萨巴尔

صدقه راه بخانهء صاحبش می برد.

行善的回报就是善行的本身。

← از مکافات عمل غافل مشو

صدقه رفع بلاست. / (رد بلاست)

行善能免灾。

صد کلاغ را کلوخی بس است.

一石能吓跑一百只乌鸦。

صد کوزه بسازد که یکی دسته ندارد.

他做了一百个瓦罐，但没有一个有把柄。

(比喻某人只会空许愿)

← صد چاقو بسازد یکیش دسته ندارد.

صد مثل ترا سرآب می برد و تشنه بر می
گرداند.

他十分阴险狡猾。(原意为：他可以把一
百个像你那样的人带到河边，并让他
们口干舌燥地回来)

صد من گوشت شکار بیک چس / (ناز) تازی
نمی ارزد.

一百个“曼”的猎物肉还不如猎犬放出的一个
屁。(比喻后者极为高贵)

← بهشت به سرزنشش نمی ارزد.

صد موش را يك گربه بسنده است.

ض

زیان بهنگام بهتر از سود بی‌هنگام است. 同
 ضرر را از هر جا جلوش بگیرند منفعت است.
 无论何时何地挽回损失就是一种得益。
 ضیافت پای پس هم دارد.
 有宴请就会有回请。
 ← کاسهء همسایه دویا دارد.

ضامن روزی بود روزی رسان.
 保证供给食禄者就是发放食禄者。
 ضرب دشمن اگرچه باضرر است
 زدن دوست جانگداز تر است.
 敌人的一击会带来损失，但朋友的一击会带来更致命的痛苦。
 ضرر بهنگام به از نفع نابهنگام.

ط

الطاف (السرور) (الرحمة) (الرفقة)
 الطاف (السرور) (الرحمة) (الرفقة)
 的秘密被戳穿，因而大丢面子)
 طعمهء هر مرغی انجیر نیست. [مولوی]
 无花果不是任何禽鸟的诱饵。(比喻不是每个人都适合做任何工作) ~莫拉维
 ← مرغیکه انجیر می‌خورد نوکش کج است.
 طلاکه پاک است چه محتش بخاک است؟
 污泥无损于纯金。
 ← زر پاک از محک نمی‌ترسد.
 طمع را نباید که چندان کنی
 که صاحب کرم را پشیمان کنی
 贪多心失。(原义为：贪婪之心不能太大，否则慷慨解囊者会为其所感到后悔)
 طوطی یاد هندوستان کرده.
 孔雀怀念起印度来了。(比喻某人思乡心切)
 طمع مدار که گنجشک کار باز کند.
 不要奢望麻雀会成为老鹰。
 طی نکرده گز نکن.
 凡事要三思而行。(原义为：价钱未谈妥，切勿先量布)
 ← صد بار گز کن و یک بار بیر.

طاس اگر راست نشیند همه کس نراد است.
 只要骰子落点好，人人都成好赌手。
 طاقت مهمان نداشت خانه به مهمان گذاشت.
 他请不起客，便把房子留给了客人。(一种拒绝请客的做法)
 طالع اگر داری برو به پشت بخواب.
 如果你走运，你可以仰天睡大觉。(比喻走运的人可以想做什么就做什么)
 طاووس و سرای روستایی!
 [انوری]
 农家岂能饲养孔雀！(比喻风马牛不相及；两者格格不入) ~安瓦里
 ← خانهء خرس و بادیهء مس
 طبل زیر گلیم زدن
 掩耳盗铃；浪费精力(原义为：在地毯下面击鼓)
 طیب مهربان از دیدهء بیمار می‌افتد.
 心肠太好的医生也会失去病人的信任。
 (意思说恋人也会在情人眼里失宠)
 طشت او از بام افتاد.
 他的澡盆从房顶上掉了下来。(比喻某人

ظ

没有一个暴君会不受到另一个暴君的惩罚。

ظاهر از شیخ و باطن از شیطان.

外表是(伊斯兰教)教长,内心是魔鬼。

(比喻某人是人面兽心)

ظاهر و باطنش یکیست.

他表里如一。

ظلم امروز ظلمت فرداست.

恶有恶报。

ظلم بتساوی عدل است

普遍接受的不公平就意味着公平。

ظلم را نیز حدی / (غایتی) است.

暴虐总会有尽头。

ظلم عاقبت ندارد.

暴虐没有好下场。

ظلم ظالم برسر اولاد ظالم می رود.

一人作恶,殃及后代。

ظلم ظالم و برف تموز نمی ماند.

暴君的恶行犹如夏天的雨雪总会消失的。

ظالم مظلوم باشد شکوه چیست.

恶人先告状。(原义为:压迫者抱怨被压迫者)

← از سستی آدمیزاد گرگ آدمیخوار پیدا می

شود.

ظالم پای دیوار خود را می کند.

暴君在挖自己的墙基。(比喻暴君总是自取灭亡)

ظالم سالم است.

恶人往往平安无恙。(比喻恶人往往长寿)

ظالم همیشه خانه خراب است.

暴君必亡。

ظالمی را خفته دیدم نیمروز خوابش برده به

گفتم این فتنه است [سعدی]

正午时分我见到一个凶狠的人正在酣睡，

我说：“他总在做坏事，还是让他睡着的

好！”~萨迪

ظالم نیست که بظلم ظالم دیگر گرفتار نشود.

ع

然都在酣睡。(比喻两种截然不同的情景)~伊拉奇·米尔扎

عاشق کور باشد.

恋人是盲目的。(或:爱情是盲目的)

عاشقم لکن تاکنار بام

我爱上了你,但我的爱最多能抵达屋顶的边缘。(讽刺吹嘘爱情至上但又不能与女友共患难的人)

عاشقی پیدا است از زاری دل. [مولوی]

عاجل دو بار کار می کند

急性子的人做事总要返工。(比喻欲速则不达)

عادت طبیعت ثانوی است.

习惯是第二天性。

عاشقان را همه گرآب برد

喜袍们全部被冲走

[ابرج میرزا]

尽管所有的恋人已被大水冲走,美女们仍

هرچه گوید نگیرد اندر کس

[سعدی]

说教者如果只会动嘴，他说的话也不会对别人产生效果。~萨迪

عبادت بجز خدمت خلق نیست.

[سعدی]

崇敬真主无非是为大众服务。~萨迪

عجله کار شیطان است.

仓促行事乃魔鬼所为。

عدو در چه و دیو در شیشه به.

敌人最好囚禁在井里，魔鬼最好闭关在瓶里。

عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد.

只要真主愿意，敌人也会行善。

عروس بی جهاز روزه بی نماز دعای بی نیاز

قورمه بی پیاز

روزه بی نماز عروس بی جهاز 同

عروس که به ما رسید شب کوتاه شد.

当我有机会同新娘在一起时，夜晚就变短了。

(强调时间宝贵，命运多变)

عروس را که مادرش تعریف کند برای

آقاداتش خوب است.

老王卖瓜，自卖自夸。(原义为：被自己母亲赞扬的新娘只适合于她的舅舅)

← دختری که مادرش تعریفش را بکند ←

عروس خیلی خوب بود گر هم در آورد.

新娘很漂亮，但身上有疥癣。(讽刺某种状况非但没有改善，反而严重起来。)

عروسی نکرده بچه در گهواره خواباندن

还没有结婚就想在摇篮边哄孩子睡觉。

(比喻不要操之过急)

عزت زقناعت است و خواری ز طمع

باعزت خود بساز و خواری مطلب

荣誉来自知足，卑劣源于贪婪；荣誉要加重，屈辱不可追求。

عزت هرکس بدست آنکس است.

荣誉和尊敬是靠自己的努力得到的。

عسل تلخ باشد ترشروی را

对愁眉苦脸的人来说，连蜂蜜也是苦的。

عسل گویي دهان شیرین نگردهد.

靠说“蜂蜜”两字，嘴巴是甜不起来的。

← از حلوا حلوا گفتن دهن شیرین نمی شود.

عسل نیست که (با) انگشت بزنند.

她要是蜂蜜，人们都想用手蘸一下尝尝，

人在内心哭泣时才表露出他的恋情。

~莫拉维

عاشقی را صبر می باید نه لاف.

恋爱要耐心，不能靠吹嘘。

عاصی ای که دست بردارد به از عابدی که

کبر در سر دارد.

举起双手祈祷的罪人胜过傲气十足的崇敬者。~萨迪

[سعدی]

عاقبت بدگیری دشمنی است.

说人坏话最终会招来怨恨。

عاقبت جوینده یابنده بود.

有志者事竟成。~莫拉维

عاقبت گرگ زاده گرگ شود

گرچه با آدمی بزرگ شود

[سعدی]

江山易改，本性难移。(原义为：幼狼即使与人一起长大，最后仍为一条狼)~萨迪

عاقبت نیکو تر آید چون گشاید دیرتر.

深思熟虑才会有较好的结果。

عقلانرا يك اشارت بس بود.

智者一点即明。~莫拉维

عاقل بکنار آب تا پهل می جست

دیوانه پابرهنه از آب گذشت

智者河边寻桥过河，愚者光脚涉水而过。

(比喻笨人自有办法；傻人有傻福)

عاقل دوبار فریب نمی خورد.

聪明人不会第二次受骗。

عالم آنکس بود که بد نکند

نه بگوید بخلق و خود نکند

[سعدی]

学者一不做坏事，二不向他人说教而自己

不行动。~萨迪

عالم بی عمل زنبور بی عمل است.

没有实践的学者等于不产蜂蜜的蜜蜂。~

[سعدی]

عالم بی عمل درخت بی بر است.

没有实践的学者就像一棵不结果子的树。

عالم ناپرهیزگار کوری است مشعله دار.

[سعدی]

不虔诚的说教者就像一个手举火炬的盲人。

~萨迪

عالمی را که گفت باشد و بس

علاج فاسد به افسد محال است.
以恶制恶是荒诞的。

علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد.
[سعدی]

未雨绸缪。(原意为:要做好事故发生前的准备工作)~萨迪

عَلت برود و (لیک) عادت نرود.
疾病可消失,习惯难根除。

← عادت طبیعت ثانوی است.

عَلت عاشق ز عَلت ها جدا است.

[مولوی]

相思病与其他疾病不可同日而语。~莫拉维

علف بدهان بزی شیرین می آید.

山羊会挑好草吃。(比喻每人对自己做的事最有判断力)

← آب دهن هرکس بدمن خودش مزه می دهد.

علف بدی نیست اسفناج.

菠菜是一种味道蛮不错的草。(没有尝试过菠菜的人经品尝后说的一句诙谐语)

علم از بهر دین پروریدن است. نه بهر دنیا خوردن.
[سعدی]

知识的目的是培育和发展信仰,而不是为了用来物质享受。~萨迪

علم چندانکه بیشترخوانی

چون عمل در تو نیست نادانی

[سعدی]

知识你学得再多,如果没有实践,你仍然茫然无知。~萨迪

علی می ماند و حوضش./ (علی و حوضش)
(在这种情况下)阿里身边只剩下那口喷泉

了。(谚语的故事是:有人布道说阿里在终审日会带领虔诚的信徒去饮用天堂多福河的水。接着他讲了许多人因所犯的罪恶,因而难以进入天堂等等,布道结束后,有个信徒认为要完成布道者规定的各种条件是不可能的,于是说了上述的一句话)

عمر اگر خوش گذرد زندگی نوح کم است
ور بناخوش گذرد نیم نفس بسیار است

像诺亚般虽然幸福,但其生命却是短促的,痛苦的生活那怕一瞬间也会显得过长。

可惜她不是。(比喻不用担心这样的妇女或女子同男子交往时会被宠坏)

عشق پیری گر بجنید سر برسوائی زند.
老人恋爱名声扫地。

عشق و مشک پنهان نمی ماند.

爱情和麝香都是藏不住的。

عطایش را بلفایش بخشیدم.
[سعدی]

凭他(指某富人)的那副嘴脸,我早已不想要他的礼物了。(比喻人穷志不穷)~萨迪

عفو کردن (بر) ظالمان جور است بر مظلومان.

[سعدی]

对压迫者的宽容就是对受害者的残忍。

~萨迪

عقب یک شپش تا مورچه خوروت می رود.
他如此吝啬连一个虱子都不放过。

عقد پسر عمو را با دختر عمو در آسمان بسته اند.

堂兄妹之间的婚姻是天定的。

عقل آدمیزاد از عقب سرش می آید.

人的聪明往往在事后表现出来。(即事后诸葛亮)

← عقل روستائی از پس می رسد.

عقل بکوچکی و بزرگی نیست.
聪明和智慧与年幼老少无关。

عقل چیز دگر و مدرسه چیزی دگر است.
智慧和从学校学到的知识有很大不同。

عقل خودت که این باشد وای بحقل
بچه هات.

你的智慧仅此一点,愿主赐给你的孩子们更多的智慧。(对某人做蠢事时说的话)

عقل روستائی از پس می رسد.

乡巴佬往往是事后诸葛亮。

عقل سالم در بدن سالم است.

健全的智慧寓于健全的体魄之中。

عقل قوت گیرد از عقل دگر.
[مولوی]

一人不及二人智。(原意为:一个人的智慧可以从他人的智慧中得到加强)~莫拉维

عقل که نیست جان در عذاب است.
人如没有智慧,精神就会受折磨。

عقل و دولت قرین یکدیگرند.
[سعدی]

智慧和财富相辅相成。~萨迪

徒有信教的自由，摩西教徒也有信教的自由)

غصه کلنگیر بدست را نخورید.

不要为掌勺的人操心。(比喻勿为厨师操心，他们会自己照顾自己的)

غضب مرد محك اوست.

盛怒可以考验人的性格。

غلام پیر شود عواجاش کند آزاد.

奴隶到了暮年，主人就会放他。(比喻人们通常关怀上了年纪的人)

غلط مشهور به از صحیح مهجور.

宁可通用而有错，也不要陈旧而没误。

(喻指对语言文字的选择标准)

غم برو شادی یا ، محنت برو روزی یا .
让悲伤和痛苦离开，让欢乐和食禄回来!

(有迷信思想的老百姓在修指甲时常说的词句)

غم جدید غم کهنه را برد از یاد.

旧的烦恼总会被新的烦恼所替代。(比喻新的会挤掉旧的，如在思想、感情、爱情等方面)

غم چند خوری بکار ناآمده پیش؟

不要杞人忧天。

غمخوران را غم دهید و میخوران را می.

让多愁善感的人去悲伤吧，让爱酒如命的人去喝酒吧。(比喻某些波斯诗人的心态)

غم زبردستان بخور زینهار

بترس از زبردستی روزگار

[سعدی]

你要关心你手下的人才行！你要谨防驾驭你头上的苍天。~萨迪

غم فردا نشاید خوردن امروز.
今日莫为明日的烦恼而担忧。~萨迪

غم گروهی شادی قومی است.
某人之悲可为他人之喜。

غم مرگ برادر را برادر مرده می دانند.
只有失去兄长的人才能体会丧兄之痛。

غم و شادمانی نماند دراز.
(人生)悲和喜都不会持久。~菲尔多西

غم و شادی بهم است.
悲喜常交织。~萨迪

غنیمت دان دمی تا يك دمت هست.

عمر برف است و آفتاب تموز. [سعدی]
生命犹如夏天的雨雪(那么短促)。~萨迪

عمر دوباره نداده اند کسی را. [فرخی]
对每个人来说生命没有第二次。~法鲁基
عمر ضایع مکن ایدل که جهان می گذرد.

[سعدی]

心儿呀！不要浪费生命因为时光在流失。

~萨迪

عمل بد عاقبت ندارد.

恶有恶报。

- ظلم عاقبت ندارد.

عنان مال خودت را بدست غیر مده

که مال خود طلبدن کم از گدایی نیست.
不要让他人控制你的钱财，因为讨回钱财者犹如讨饭的乞丐。

عود بر آتش نهند و مشک بسایند.

[سعدی]

沉香放在火上才能散发香味，而麝香则要碾碎才有芳香。~萨迪

عوض ماست مهتاب می لیسد.

他吃不到酸奶就去舐月光。(汉谚：画饼充饥)

عهد نابستن از آن به که ببندی و نپائی.

[سعدی]

不作许诺比许诺后食言强。~萨迪

عیال پرستی خدا پرستی است.

崇敬妻子即崇敬真主。

عیب خودرا کسی نمی بیند.

人很难发现自己的缺点。

عیب مردم فاش کردن بدترین عیب ها است.

[حافظ]

揭他人之短乃是最大的缺点。~哈菲兹

عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگو.

[حافظ]

你既然把酒的过错说得天花乱坠，你也要说说它的长处何在。(比喻凡事要持平而论，不因厌恶某事物而不说公道话)

~哈菲兹

عید می آید عیها را آشکار می کند.

新春佳节到来时，(穷人的)不足之处暴露无已。(因为他们无力采购昂贵的年货)

عیسی بدین خود موسی بدین خود.

每人都有信教的自由。(原义为：耶稣教)

خوره نشده مویز شده است.
他没有成青葡萄就变成葡萄干了。(比喻某人还没有学会走路就想跑了)
گول در این خانه بند نمی شود.
连魔鬼也不愿在这所房子里呆长。(比喻房子破旧不堪)

要毕生充分利用时光。

خواص گر اندیشه کند کام نهنگ
هرگز نکند دُر گرانمایه بهنگ

[سعدی]

害怕鳄鱼利齿的潜水人是永远找不到珍贵的珍珠的。(比喻不入虎穴，焉得虎子)~萨迪

ف

分贫穷)
فرصت غنیمت است نباید ز دست داد.
机不可失，时不再来。

فرض محال محال نیست.
设想一件难以置信的事并非不可能。

فریاد شغال ویال شغال است.
豺狼因自身的嗥叫而陷入麻烦。(比喻自作自受)

فریب جهان قصهء روشن است. [حافظ]
这个骗人的世道是众所周知的。(喻指诗人的世界观)~哈菲兹

فریب دشمن مخور و غرور مداح مخور.
[سعدی]
不要受敌人的欺骗，不要被赞扬者迷惑。
~萨迪

فصل کردن می توان پیوند کردن مشکل
است.

分裂容易团结难。
فضولی را بجهنم بردند گلت هیزمش تراست.
“万事通”先生，即使被带到地狱里也会说他的柴禾是湿的。(比喻强词夺理)

فعل هر کس باصل اوست دلیل.
[مکتبی]
知其行便知其品性。~马克塔比

فقیر در جهنم نشسته است.
穷人离地狱近在咫尺。(比喻穷人因穷很可能犯亵渎罪或其他罪行)

فقیری عار نیست. / (عیب نیست)

فارسی شکر است.

波斯语甜美如甘糖。

فارغ گردی چو خاموشی پیشه کنی.
沉默使人心情宽松。

فال بد بر زبان بد باشد.
凶兆来自谗言。

فتنه در خواب است بیدارش مکن.
别多事，别惹麻烦。(原义为：骚乱在酣睡，勿要惊醒它)

فراوان خزینه فراوان غم است. [نظامی]
财富多，忧虑多。~内扎米

← آسوده کسیکه خر ندارد.....
فردا را کسی ندیده (است).
明天会发生什么事，谁也不知道。

فرزند اگر چه عیب ناک است
در پیش پدر زعیب پاک است
孩子缺点很多，但在父亲眼里，他是完美无缺的。

فرزند حلال زاده بدائی / (بخاله) می رود.
同 بهجه-حلالزاده بدائی می رود.

فرشته ای که وکیل است بر خزان باد
چه غم خورد که بمیرد چراغ پیر زنی

[سعدی]

负责支配风的天使对老嫗的灯是否已熄灭并不在意。(比喻与命运抗争是徒劳的)
~萨迪

فرشش زمین است لحافش آسمان.
他以地当毯，以天作被子。(比喻某人十

فیل خوابی می بیند ، فیلان خوابی.
同床异梦。(原义为:大象梦见一物,赶大象的却梦见另一物)

فیل زنده اش صد تومان است مرده اش هم صد تومان.
大象不管是死的,还是活的,都价值连城。

فیل و فنجان!
用杯子喂大象喝水!(比喻器皿太小,解决不了问题;杯水车薪)

فیل یاد هندوستان کرده است.
大象怀念故乡印度起来了。(比喻某人思乡或在新环境中难以久住)

فینش راهم من بکنم?
见 صد دینار داده ام
见

贫非耻。

فکر نان بکن خرزده آب است.
你要想到的是面包,而甜瓜仅仅是水而已。
(对沉湎于小事或不务正业游手好闲者说的话)

فلفل به هندوستان بردن
贩运胡椒到印度。(比喻作徒劳无益的事,多此一举)

← زیره به کرمان بردن
فلفل مین که ریز است بشکن بین چه تیز است.
辣椒虽小辣味浓。

فواره چون بلند شود سرنگون شود.
喷泉的水到了顶点便会回落。

فی التاخیر آفات
延误招麻烦。

ق

است فرش تخت است و کفش بخت.
白袍是天使,葡萄是天堂里的果子,地毯指登上王位,鞋子预兆女儿要嫁人。(这是伊朗人民间传统的圆梦方式)

قبای بعد از عید برای گل منار خوب است.
新年过后得到的长袍只配挂在(清真寺的)尖塔上。(比喻新年一过,新衣服就不值钱了)

قبر آقا گنج می خواهد و آجر
修父亲的墓还得要有石灰和砖头呢!(比喻做成任何一件事都必须具备恰当的材料和工具)

قیل از روضه خوان بمنبر رفتن
过早作出判断。(原义为:比布道者更早登上祭坛)

قجهه پیر چکند که توبه نکند از ناپکاری.
[سعدی]
年老的娼妓对自己不轨的行为除忏悔外还能做些什么呢? ~萨迪

قاج زین را بگیر نیفتی اسب دوانی پیشکشت.
你要先学会如何上马而不会掉下,我们才会考虑教你骑马。

قاضی که برشوت بخورد پنج خیاب
ثابت کند از بهر تو صد خرزده زار
[سعدی]

受贿五根黄瓜的法官会证明你拥有一百亩甜瓜地。~萨迪
فاطر را گفتند پدرت کیست گفت اسب آقای دائم است.

有人问骡子谁是你的父亲,它回答说“马是我的舅舅”。(此话用来掩饰自己低贱出身)

قالی را تا بزنی گرد درمیاید رعیت را تا بزنی پول.
毯子愈打尘土愈多,农民愈挨打钱拿出愈多。(这是对隐瞒财产、故意装穷的农民所说的话)

قبا سفید فرشته است انگور میوه بهشت

قروض وسیله خدا است.

借贷是真主提供的一种手段。

قسمت را باور کنم یا دم خروس را؟
你要我相信你的誓言，还是相信公鸡的尾巴呢？（当某人发誓否认某事，而该事已被证明是事实时人们常用这句诙谐语）

قسمت کن یا مغبون است یا ملعون.
分配食物的人不是上当受骗，就是被人咒骂。

قسمت هیچکس را هیچکس نتواند خورد.
谁也夺不走他人应有的食禄。

قصاب پا شد سگ جاش نشست.
屠夫起身，狗就坐上了他的坐位。（比喻某个地方或某个职位被一个不称职的人所占据）

قضا دگر نشود گر هزار ناله و آه
بشکر یابشکایت برآید از دهنی

[سعدی]
一个人即使叫喊或叹息一千次以表达他的感恩或抱怨，他的命运也是改变不了的。

~萨迪
قضای نبشته نشاید سترد.
天命难以违抗。~菲尔多西

قطره به دریا / (بعمان) بردن
运一滴水至大海（或阿曼海）（比喻徒劳无益，多此一举）

← زیره به کرمان بردن
قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود.
[ناصر خسرو]

积少成多，聚腋成裘。~纳赛尔·霍斯鲁
قلل محک حلالزاده و حرامزاده است.
锁是检验合法行为和非法行为的试金石。（事实上砸锁是容易做到的，只有敬畏神灵才能防止偷盗）

← قفل محک شیر است.
قلم در کف دشمن است.
[سعدی]
笔掌握在敌人手里。（意思说：魔鬼（指对手）往往并不像人们所描绘的那么坏；事情没有传说的那么可怕）~萨迪

قناعت توانگر کند مرد را.
[سعدی]
知足才能使人富有。~萨迪

قوز بالا قوز
祸不单行；雪上加霜。（原义为：隆肉上再

قدر بابا آن زمان دانی که خود بابا شوی.
人做了父亲才懂得做父亲的价值。

قدر زر زرگر شناسد قدر گوهر گوهری.
金匠懂得黄金的价值，珠宝商懂得珠宝的价值。

← مردی باید که قدر مردی داند.
قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید.
[سعدی]

不经灾难不知福。~萨迪
قدر لوزینه خر کجا داند؟

蠢驴岂知杏仁糖的价值？（比喻不要明珠暗投）

قدر نانرا گرسنه می داند.
饿汉才知面包之可贵。

قدر نعمت بعد زوال.
失去幸福才能懂得幸福的价值。

قدم الخروج قبل الولوج.
三思而后行。（原义为：找到出口才能进入）
قوآن بر سر زبان است و زر در میان جان.
[سعدی]

《古兰经》只是背诵的词句，黄金则是生死攸关的东西。~萨迪（本谚语讽刺一位有钱的吝啬鬼。他为了医治病危的儿子，只肯请人诵读《古兰经》，不愿花钱施舍以求得儿子的康复，有位聪明人闻讯后说了这句话）

قویان بروم خدا را يك بام و دو هوا را
天哪！一个屋檐顶下怎么还有两种不同的温度！（当某人在相同的条件下对某事物提出不同意见时说的话）

قویان خودم که خر ندارم
از گاه و جوش خیر ندارم
感谢真主，我没有养驴，所以对驴吃的稻草和大麦一无所知。（比喻钱多操心多，钱少操心少）

قروض خانه را خدا می دهد.
借钱买房，真主会帮你偿还。

قروض عروسی را خدا می دهد.
借钱办婚事，真主会替你偿还。

قروض که رسید بصد تومان هر شب بخور
قیمه پلو.

债多不愁。（原义为：当你的债务达到一百土曼时，每晚都可以享用碎肉抓饭）

互相同情之感)

قیصریه را برای دستمالی آتش زدن

小题大作。(原义为:为了一条手巾竟焚烧了一座商业中心)

قیمت زعفران چه داند خر؟

切勿明珠暗投。(原义为:驴不会知道藏红花的价值)

قیمت شکر نه از نی است بلکه آن خاصیت وی است.

[سعدی]

糖的价值并不在于甘蔗,而是糖自身的特性。
~萨迪

添隆肉)

قول مرد یکیست.

同 حرف مرد یکیست.

قول و بولش یکیست

同 بول و قولش یکیست.

قول و فعلش یکیست

他言行如一。

قوم و خویش گوشت هم را بخورند
استخوانشانرا پیش غریبه نمی اندازند.

亲友们可以食用相互的肉,但相互的骨头不会扔给外人。(比喻亲友之间存在着

ك

己度人) ~莫拉维

كارد به استخوان رسیده است.

忍无可忍。(原义为:刀子已戳到骨头里了)

كارد دسته خودش را نمی برد.

刀不砍刀把。(汉谚:兔子不吃窝边草)。

كاردش بزنی خودش در نمی آید.

扎一刀他都不出血。(比喻某人十分愤怒或为某事心烦意乱)

كار را بكاردان باید سپرد.

办事找内行。(比喻各专其业)

كار را كه كرد ؟ آنكه تمام كرد.

事贵在有始有终。(原义为:谁把事情做了?是做事善始善终的人做的)

كار كار دل است.

这是一件涉及内心感情的事。

كار عار نیست.

干活不丢脸。

كار كردن خر خوردن یابو.

驴子干活,驢马吃草。(比喻一人干活,他人享受)

كار نشد ندارد.

世上无难事。

كار نيكو كردن از پر كردن است.

熟能生巧。

كاجی به از هیچی است.

聊胜于无。(原义为:有“卡奇”(一种用面、糖、油和香料制成的食物,专为产妇服用)比没“卡奇”要强)

← وجود ناقص به از عدم صرف است.

كار از قایم / (محكم) كاری عیب نمی كند.
凡事谨慎小心没有坏处。

كار از كار ابزار پیش می رود.

有了工具,活才能进行。

كار امروز بفردا مفكن.

今日事今日毕。

← از امروز كاری بفردا ممان

كار باید نشود.

已经发生的事不应再重演。(比喻不要为往事而悲伤)

كار بكارخانه گرانتر است.

产品的厂价(比市价)更贵。(喻指一种异常的现象)

← بار بيارخانه گرانتر است.

كار بوزینه نیست نجاری.

猴子干不了木工活。(比喻各专其业)

كار هاكان را قیاس از خود مگیر.

[مولوی]

不要把自己同虔诚者相比。(比喻不要以

کاسهء همسایه شکم را سیر نمی کند محبت را زیاد می کند.

礼轻情意重。(原义为:邻居送来的饭菜虽难以填饱肚子,但能增添友情)

کاغذ نصفه دیدار است.

收到来信几乎等于见到发信人。

کافر همه را بکیش خود پندارد.

异教徒总以为别人也是异教徒。(当人们总以为别人同他们意见相同或处境相似时说的话。)

کالای بد بریش صاحبش

伪劣产品最终还要返回卖主手里。

کال بما رسیده بهتر از رسیدهء بما نرسیده. 到手的生水果胜过未到手的熟水果。(比喻有总比没有好;多得不如现得)

← سرکهء نقد به از حلوی نسیه است.

کاه از تو نیست کاهدان از تست.

饭(喻指干草)不是自己的,但肚子(喻指干草棚)是自己的。(比喻不可吃过量)

کاهل را يك کارفرما صد پند بشنو.

你叫懒人做一件事,他会给你提一百个忠告。(比喻懒人什么也不想做)

کاهلی کافری است.

懶惰等于不敬神。

کباب پخته نگرود مگر بگردیدن

烤肉不翻不熟。(比喻人不游动无经验)

← بسیار سفر باید تا پخته شود خامی.

کبر زشت و از گدایان زشت تر.

[مولوی]

傲慢可鄙,乞丐的傲慢更可鄙。~莫拉维

کبک سرا زیر برف می کند بخیال اینکه دیگران او را نمی بینند.

自欺欺人;掩耳盗铃的想法。(原义为:鸬鵒把头埋在雪里以为别人看不见它)

کبوتر با کبوتر باز با باز [نظامی]

物以类聚,人以群分。(原义为:鸽与鸽同飞,鹰与鹰同飞)~内扎米

← کند همجنس با همجنس پرواز.

کبوتر همد دیناری یا کریم نمی خواند.

价格低廉的鸽子不会对你说“啊,伟大的主啊!”(据说只有良种鸽子才会发出类似上述句子的声音)

کپه با فعله است !

کارها بصبر برآید و مستعجل بسر در آید. [سعدی]

事业成功凭耐心,操之过急定失败。~萨迪

کارها نیکو شود اما بصبر.

成事要靠耐心。

کار هر بز نیست خومن کوفتن

گاو نر می خواهد و مرد کهن 不是每只山羊都学会打场,公牛和吃苦耐劳的老汉最善长。(比喻各专其业)

← کار بوزینه نیست نجاری.

کاری بکن بهر ثواب

نه سیخ بسوزد نه کباب

行善要恰如其份,犹如确保既不让铁叉子烧坏,也不让肉串烤焦。(比喻要处事公正,秉公行事)

کاری بکن که پدرت می کرد.

做你父亲做过的事。(比喻儿女要学父母的榜样)

کاریکه چشم می کند ابرو نمی کند.

眉毛代替不了眼睛。(比喻各专其业)

کاسب حیب خداست

买卖人受到真主的恩宠。

کاسه از آش گرمتر

皇帝不急,急煞太监。(原义为:碗比碗内的汤还热)

← دایه مهربانتر از مادر

کاسه ای که بی بی بشکند صدا ندارد.

主妇打碎碗,碗碎无声响。(比喻主妇打碎碗乃区区小事)

کاسه به چین بردن

贩运瓷碗到中国(比喻徒劳无益;多此一举)

← زیره به کرمان بردن

کاسه جایی رود که (باز) آرد قدح.

施小恩获大惠。(原义为:瓷碗能换来大杯)

← از مکافات عمل غافل مشو.....

کاسهء چینی که صدا می کند

خود صفت خویش ادا می کند

瓷碗的好坏决定于其响声。

کاسه را کاشی می شکند تاوانش را قمی می دهد.

喀山人打破碗,古姆人作赔偿。(比喻情况混乱不堪,无公正可言)

骆驼)

کرمیان را بدست اندر درم نیست

خداوندان نعمت را کرم نیست

[سعدی]

慷慨者没有钱，而富有者不慷慨。~萨迪
کردم را گفتند چرا بزمستان درنیایی گفت
بتابستانم چه حرمت است که بزمستان
نیز بیرون آیم.

[سعدی]

有人问蝎子：“你为什么冬天不露面？”它
回答说：“夏天有谁对我表示过敬意，以
至我还要在冬天出来呢？”~萨迪

کسانی که بد را پسندیده‌اند

ندانم ز نیکی چه بد دیده‌اند

我不知道善行对那些好干坏事的人会有
什么坏处？

کس از پیش بینی نه‌بیند گزند.

[نظامی]

远见卓识者不会受到伤害。~内扎米

کس بیکسان خدا است

真主与孤独无助的人为友。

کس چه داند که پس پرده که خوب است
و که زشت ؟

无人知道在帷幕后面谁美谁丑？

کس را وقوف نیست که انجام کار چیست.
事物的结局将如何，无人能知晓。(比喻
前途未卜)

کس نتواند گرفت دامن دولت بزور.

[سعدی]

天命难违。(原义为：无人能凭力气拉住
命运的衣裙)~萨迪

کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من.
背上的痒惟有用自己的手指甲去抓(别
无他法)。(比喻人要独立自主才行)

← هر که بامید همسایه نشست گرسنه
می‌خواهد.

کس نکند درد نهان از طیب.

谁都不能在大夫面前隐瞒自己的疾病。

(比喻人要吐出心里的话)

کس نگوید که دوغ من ترش است.

[نظامی]

老王卖瓜自卖自夸。(原义为：没有人会说
自己的酸奶水是酸的)~内扎米

打零工的人还要自带工具！(工人对份外
的工作任务表示不满时说的话)

کجا خوش است ؟ آنجاکه دل خوش است.
哪里你感到高兴，哪里就是幸福之处。

← بهشت آنجاست کازاری نباشد.

کج دار و مریز .

侧一下(杯子)，但不让里面盛放的东西洒
出来。(比喻人要做到不偏不倚)

کچلیش کم / آوازش.

一好遮百丑。(原义为：他优美的声音弥
补了他秃头的缺点)

کدخدای ده را بین ده را بجاپ.

先贿赂村长，然后洗劫村子。

کرایه نشین خوش نشین.

租房人总能住上好房。(比喻租房人只要
有钱随时可以找到满意的房子)

گُرد را اگر راه بدهند باچارفش می‌آید.
得寸进尺。(原义为：如果你让库尔德人进
屋，他会连鞋都不脱就进来)

← روستای را که رو دادی کفش بالا می
کند.

کرده پشیمان نکرده آرمان.

做了又后悔，没做又想做。(特指婚姻问
题上人们的心态)

کردهء خویش آید پیش.

种瓜得瓜，种豆得豆。

← از مکافات عمل غافل مشو.....

کرم درخت از خود درخت است.

蛀虫来自大树的本身。

← از ماست که برماست / کرم پله خود کفن
خود تند.

کرمی بکرم به ز کلنگی بهوا.

有比没好，多得不如现得。(原义为：一虫
在手胜于把镰在空中)

← خولی بکرم به که کلنگی بهوا / سرکهء
نقد به ازحلوی نیسه.

کرهء خمر از خمریت پیشاپیش مادر می‌رود.
幼驹由于愚蠢才会走在自己的母亲前面。

(比喻愚人总喜强出头)

← رجاله ز پیشو شه ز دنبال آید.

کره دادن و شتر خواستن / (کره داده شتر
می‌خواهد).

吃小亏占大便宜。(原义为：给幼驹，换

尖塔,首先得把坑挖好)

کفش پینه دوز پاشنه ندارد.
皮匠往往没鞋穿。(原义为:皮匠的鞋没鞋跟)

← کوزه گر از کوزه شکسته آب می خورد.
کفن دزد شب از مردگان نترسد و روز از زندگان برسد.

盗墓者夜晚不怕死人,白天却怕活人。
(比喻人做了亏心事后悔惶不可终日)
کلاغ از وقتی که بچه دارشد يك شکم سير بخود ندید.

乌鸦有了小乌鸦后从不饱餐。(因为它要分食给小乌鸦)

کلاغ برایم خبر آورد.
消息是乌鸦告诉我的。(意思说:我不告诉你我怎么知道的;有人告诉我……)

کلاغ خواست راه رفتن کبک را یاد بگیرد
راه رفتن خودش را هم فراموش کرد
乌鸦想学鸚鵡的样子走路,却把自己走路的样子忘记了。(比喻盲目学习别人不可取)

کلاغ روده اش درآمده بود می گفت جراحم.
乌鸦连自己的肠子都露在外面竟然还称自己是外科医生。(比喻自不量力)

کلاغ سر لانه خودش قارقار نمی کند.
乌鸦不会在自己的巢上哇哇乱叫。(比喻人们不会或不应该咒骂自己的亲戚)

کل اگر طیب بودی سرخود دوا نمودی.
如果秃子是医生,早就把自己的秃头治好了。(比喻自不量力)

← کلاغ روده خودش درآمده می گفت جراحم.
کلاه نقی را سرفقی گذاشتن

剝肉补疮;拆东墙补西墙;挪东补西。(原义为:把塔基的帽子放在纳基的脑袋上)
کلاه خود را پیش خود قاضی کردن

扪心自问
کلاه کچل را آب برد گفت بسم فراخ بود.

秃子的帽子被水冲走了,他便说帽子对他太大了。(比喻某人对可望而不可及之物所说的一句解嘲话;狐狸吃不到葡萄,就说它是酸的)

کس نگیرد جای پدر یا به شود یا بدتر.
没有一个儿子是父亲的翻版;他不比父亲好,就是比父亲差。

کس نیارد ز پس تو پیش فرست.

[سعدی]
你死后没有人为你提供食禄;你得自己预先准备好送去。(比喻人要生前做善事,为进入天堂铺平道路) ~萨迪

کس نیاموخت علم تیر از من
که مرا عاقبت نشانه نکرد

[سعدی]
谁也没有向我学习射箭,所以谁也没有最终把我当成箭靶。~萨迪

کس نیاید بجنگ افتاده.
谁也不会同温和谦逊的人作对。~萨迪

کس نیاید بزیر سایه بوم
ورهمای از جهان شود معدوم

[سعدی]
谁也不会寻求猫头鹰的庇护,即使不死乌鸦(一种神鸟)已在世上绝迹。~萨迪

کس از دل کسی خبر ندارد.
人心难测。

کسی غصه مردن زن را می خورد که خواهر زن نداشته باشد.

只有没小姨子的人才会对丧妻感到悲伤(见注)

注:在伊朗小姨子常常在其姊死后嫁给姊夫。

کسی که از شیر سوخت دوغ را پف کرده می خورد.

一朝被蛇咬,十年怕井绳。(原义为:被牛奶烫过嘴的人喝酸奶奶水之前总爱吹一下)
← مار گزیده از ریسمان می ترسد.

کسی که با مادر خود زنا / (بغا) کند با دیگران چها کند?

同自己亲母乱伦的人,对别人会做出什么可想而知。

کسی که گل می خواهد باید منت خار را بکشد.

你要想得到玫瑰,就得不怕玫瑰刺。
کسی که منار می دزدد اول چاهش را می کند.

凡事要三思而行。(原义为:想偷清真寺的

کبوتر با کبوتر باز با باز
کوتاه خوردند به از نادان بلند.

[سعدی]

身矮但聪明胜过身高却愚蠢。~萨迪

کوچه روشن کن و خانه تاریک کن
在外谈笑风生，在家死气沉沉。(比喻某些男人在外和在家的两种表现)

کور از خدا چه می خواهد؟ دو چشم روشن
(بینا)/

盲人从真主那里想要得到什么呢？一双
明亮的眼睛。(比喻盲人的心愿)

کور بی بازار کهل بحمام
集市上的瞎子，浴池里的秃子(喻指一个
当众出丑并为众人痛恨的人)

کور بکار خود بیناست
盲人对自己的事了如指掌。

← هر کسی مصلحت خویش نکو می داند.

کور خود است و بینای مردم
(盲人)自己的事糊涂，别人的事清楚。

کور را به چراغ چه حاجت؟
盲人不需要点灯。

← نارگیل بدست بوزینه

کور شود دکانداری که مشتری خود را
نشناسد.

不熟悉顾客的店主，让他的眼睛瞎了吧！

کور کور را می جوید آب گودال را.
物以类聚，人以群分。(原义为：盲人找盲人，流水找水沟)

کور گمان می کند که بینا دو دستی می خورد.
盲人总以为非盲人是用手吃饭的。(人们当某人愚蠢地以为别人正在侵犯他的权利时常说的话，见注)

注：在民间，伊朗人常用单手吃抓饭，而不用双手进食。

کور هر چه در چته دارد گمان می کند
در چته رفیقش هم هست.

盲人总以为他布袋里有什么别人的布袋
里也有什么。(比喻盲人往往自以为是)
کوری به از نادان

失明胜过无知。

کوری نگر/ (بین) عصاکش کوری دگر
بود.

看啊！盲人在领瞎子。(意思说两个人都

← گره دستش بگوشت نرسید گفت گنده
است.

کلوخ انداز را پاداش سنگ است.

[سعدی]

一报还一报；以牙还牙。(原义为：掷泥巴的人该挨石击)~萨迪

← از مکافات عمل غافل مشو.....

کلهات بوی قرمه سیزی می دهد.
你非常骄傲。(原义为：你脑袋发出一股蔬菜炖肉的味道)

کله بز پا شد سگ جاش نشست.

تصاب پا شد سگ جاش نشست

کله بز که ور می شکند دکان رنگ می کند.
卖羊头熟食的人即使破了产也会去油漆
他的铺面。(比喻债多不愁，虱多不痒)

کله ماهی خور هر جا برود کله ماهی قسمتش
می شود

吃鱼头的人到处能找到鱼头。(或：抽大烟的人总能找到大烟)

کمال همنشین در من اثر کرد
وگر نه من همان خاکم که هستم

[سعدی]

友伴的美德影响了我，不然我仍会是当初
的一块泥土。(比喻近朱者赤；知其友
便知其人)~萨迪

← آلو چو به آلو نگرود رنگ برآرد.

کم بخور همیشه بخور
少吃长寿。

کم بگو سنجیده بگو
话要少说，但要想好再说。

کم بود جن و پری یکی هم از دیوار پرید.
妖怪和仙女本来就不多，竟然还有一位从
墙上跳了下来。(表示踏破铁鞋无觅处
的心态)

← سرناچی کم بود یکی هم از قراچه
داغ آمد.

کم بخور و کم گوی و کم آزار باش.
少吃，少说，少伤害他人。

کم گوی و گزیده گوی چون دُر.

[نظامی]

说话尽量少，但要像珍珠般那样精练。

~内扎米

کند همجنس با همجنس پرواز. [نظامی]

کوه را کی در ریاید تند باد؟

[مولوی]

狂风岂能把大山吹倒？～莫拉维

کوه کندن و موش بر آوردن

事倍功半。(原义为:挖大山为了取出老鼠)

کوه و کاه پیش او یکسان است

他轻重不分。(原义为:大山和稻草对他说来都是一样)

که را بخت برگشت مردی چه سود؟

厄运降临时,男子的阳刚气概又有何用?

کهر کم از کبود نیست.

半斤八两。(原义为:栗色不亚于灰色)

کهن جامه خویش پیراستن

به از جامه عاریت خواستن

[سعدی]

缝补旧衣胜过借人新衣。～萨迪

کی توان بر بط زدن در پیش کر.

[مولوی]

对牛弹琴。(原义为:谁也不会给聋子弹琴)～莫拉维

— سرنا نزد کر زدن

کی زنگوله را بگردن گربه می بندد؟

谁去把铃系在猫的脖子上？(这是伊朗寓言中提到的一只老鼠提出的一个大胆建议)

کی کار شیطان است.

魔鬼才会问“什么时候”(工作才能结束)

(戏谑语,表示告诉对方一切都会按时就绪)

کیک در شلوار کسی افتادن

坐立不安;害怕;心神不定(原义为:跳蚤跳入裤裆内)

کی مرد که تو عزیز شدی.

谁死了,而你变得那么令人可爱？(对自以为是的有人说的一句戏谑语)

کیمیایگر ز غصه مرده و رنج

ابله اندر خوابه یافته گنج

[سعدی]

炼金术士因劳累和悲痛而死去,而傻瓜却在废墟中找到宝藏。(比喻有人劳而无获,有人不劳而获)～萨迪

要掉在沟里)

کوزه گر از کوزه شکسته آب می خورد.
制罐工人喝水用破罐。(谚语:皮匠往往没鞋穿)

— کفش پینه دوز پاشته ندارد.

کوزه نو دو روز آب را سرد (نگاه می) دارد.
新水罐保持罐水清凉只有两天。(比喻新扫帚扫得干净)

— نوکر نو نیز رو

کوزه همیشه سالم از آب در نمی آید.
没有只用不碎的水罐。(原义为:水罐不会永远完整无缺地浮出水面)

کوس نادری برگرده ما خورده

纳第尔沙阿的鼓放在我的背上敲打过。

(比喻某人对某事已习以为常,见注)

— شتر نقاره خانه است

注:谚语中的“我”系指皇家乐队的骆驼,请参阅 97 至 98 页上相似的谚语。

کوسه بی ریش رفت بروت نیز بر سر آن نهاد.
(سیلش را هم از دست داد)

下巴上胡须少的人想办法长胡子,却丢掉了自己的小胡子。(比喻得不偿失)

کوسه و ریش بهن!

胡子少的人竟想长出浓厚的胡子！(比喻两个互相对立的事物)

کوشش بیفایده است و سمه بر ابروی کور.
[سعدی]

瞎子点灯白费蜡。(原义为:给盲人描眉是徒劳的)～萨迪

کوشش چه سود چون نکند بخت یاوری؟
福星不高照,努力全白费。

کوفته را نان تهی کوفته است.

[سعدی]

(拳击中)对被击倒者来说,干面包就是肉末丸子。(意思说失败者报酬低)～萨迪
کوفته همسایه تخم قاز دارد.

邻居的肉末丸子里有鹅蛋。(表示别人的东西比自己的东西更珍贵)

— مرغ همسایه قاز می نماید.

کوه بکوه نرسد آدمی به آدمی رسد.
山与山难移动无法相助,人与人可相逢互相帮助。

گ

گاهی به ادا گاهی به اصول گاهی به خدا
گاهی به رسول

想方设法；千方百计；不择手段地(原义为：
有时靠唱歌，有时靠跳舞；有时靠祈求
真主，有时求助于先知)

گاهی از دروازه بیرون نمی رود گاهی
از چشمه سوزن بیرون می رود.

有时他能穿过针眼，有时却连城门都过不
去。(比喻某人有时为小事过分操心，有
时却隐忍无法无天的大事；见小不见大)

گدا به گدا رحمت به خدا.

真主可怜向乞丐行乞的人。

گدا داند که ممسک کیست. [سعدی]

乞丐知道谁是吝啬鬼。~萨迪

گدا تا نان در سفره دارد خوابش نمی برد.
只要餐桌上有面包，乞丐是不会睡着的。

(意思是说乞丐很贪婪，他想吃掉一切他
手上可吃的东西)

گدا را که رودادی صاحبخانه می شود.

乞丐一旦放肆，就会骑在主人的头上。

← روستایی را که رودادی

گدا را گفتند خوش آمد توبره راکشید
پیش آمد.

گدا گفتند خوش آمد توبره اش راکشید
پیش آمد

گداها را می گیرند.

一切无望。(原义为：他们连小偷都要抓起来)

گدای نیک انجام به از پادشاه بدفرجام.

[سعدی]

有好结局的乞丐胜过没有好结局的君王。

~萨迪

گدایی کار بیمایه است.

行乞不需要本钱。(给那些不明白人为什么
要行乞的回答)

گازر گرو خویش بدکان دارد.

同 گرو در دست گازر است.

گاو ان وخران بار بردار

به زآدمیان مردم آزار

[سعدی]

欺压世人的禽兽还不如驮货的牲口。

~萨迪

گاو با گاو جنگ می کند

گوساله از میان می رود.

公牛和母牛打架，遭殃的是小牛犊。(比
喻父母打架孩子受罪)

گاو بی شاخ و دم

یکه نیکه بقره (喻指傻瓜)

گاو پیشانی سفید

یکه نیکه بقره (喻指一个众所周知
的人)

گاو خوش علف

یکه نیکه بقره (喻指爱吃东西或从不挑食
的人)

گاو را از خر فرق نکردن / (نداشتن)

牛驴不分。(比喻某人十分愚蠢)

← خر و گاو را از هم تمیز ندادن

گاو زائیده است.

他的牛下牛犊了。(比喻某人遇到新的麻
烦或新的花销了)

← گاو مان زائیده است.

گاو ای است نیک شیر و لیکن لگد زن است.

[انوری]

它是一条出奶好但爱踢翻奶桶的牛。(喻
指一个专心致志做某件事而结果却很
糟糕的人)~安瓦里

گاه باشد که کودکی نادان

بغلط برهدف زند تیری

[سعدی]

有时笨孩子胡乱射箭也会中靶。~萨迪

[سعدی]

穷猫一旦长翅膀，世上麻雀命难保。~萨迪
گره هفت بار جای بجه هایش را عوض
می کند.

猫搬动小猫的窝有七次之多。(比喻为了
安全起见而为之)

گره هفت جان دارد.

猫有九条命。(意指不易杀死)

گره همه شب بخواب بیند دنبه.

猫整夜在梦里梦见肥羊尾。

← آدم گرسنه نان خواب می بیند.

گره همه شب موش در خواب بیند.

猫整夜在梦里梦见老鼠。

← آدم گرسنه نان خواب می بیند.

گرت از دست برآید دهنی شیرین کن
مردی آن نیست که مشتی بزنی بر دهنی

[سعدی]

如果你力所能及，就让他人的嘴甜如蜜吧；
用拳头打他人的嘴非君子所为。~萨迪

گر تو بهتر می زنی بستان بزنی. [مولوی]

如果你吹笛吹得好，你就拿起笛吹起来吧！
(比喻人有技能就得表现出来)~莫拉维

گرچه سیم و زر ز سنگ آید همی

در همه سنگی نباشد زر و سیم

[سعدی]

虽然金银来自石头，但不是每块石头里都
能产金银。~萨迪

گرچه کس بی اجل نخواهد مرد

تو مرو در دهان ازدرها

[سعدی]

虽然死神不降临人不会寿终，但你也不要
自投龙的口中。~萨迪

گر حکم شود که مست گیرند

در شهر هرآنکه هست گیرند

如果有命令抓酒鬼的话，那么全城的人都会
被抓走。(比喻抓不胜抓)

گردد کده ویران چو کدیور دو شود.

[مسعود سعد]

一国不能有两君。(原义为：村长有两个，
村子便遭殃)~玛斯乌德·沙阿德

← دل بیش کشد رنج چو دلبر دو شود.

گر در همه شهر يك سر نيستار است

در پای کسی رود که درویشتر است

گذر پوست به دباغ خانه می افتد.

你等着瞧，终有一天你会落到我的手里；
孙悟空逃不出如来佛的掌心。(原义为：
皮革终有一天会进入鞣皮厂)

گذشت آنکه عرب طمنه بر عجم می زد.

一切都已成为往事。(原义为：阿拉伯人
嘲弄波斯人的日子已一去不复返了)

← آن دفترها را گاو خورد.

گذشت برگشت ندارد.

作了让步就不能收回。(比喻人不能食言)

گذشته مرد معرف مرد است.

人的经历就是他一生的写照。

گر از بسیط زمین عقل منعدم گردد

بخود گمان نبرد هیچکس که نادانم

[سعدی]

即使智慧在大地上消失，谁也不会认为自
己是愚蠢的。~萨迪

گران است پای ملخ پیش مور.

对蚂蚁来说，蝗虫的大腿太沉重了。

گر بدولت برسی مست نگردي مردی.

君子得财不忘形。

← هستی می آورد مستی.

گره دستش بگوشت نمی رسد می گوید بو
می دهد.

猫够不着肉便说肉臭。

← پیرزن را دست بدرخت آلو نرسید گفت

مرا خود ترشی نسازد.

گره دنبه بخواب بیند.

گره گرسنه پیه در خواب می بیند. 同

گره را هر طور بیندازند روی چار دست و

پا پائین می آید.

不管你如何扔猫，它都会四脚落地。(比
喻猫的命运大，不易杀死)

گره شیر است در گرفتن موش

ليک موش است در مصاف پلنگ

[سعدی]

猫捉老鼠时像狮子，遇豹子时像老鼠。(比
喻强中自有强中手)~萨迪

گرهء گرسنه پیه در خواب می بیند.

饿猫做梦，梦见肥肉。

← شتر در خواب بیند پنبه دانه.

گرهء مسکین اگر پر داشتی

تخم گنجشک از جهان برداشتی

打算负重的人为什么不为人负重一次呢？（表示恋人的心愿）

گر کسی خاک مرده باز کند

نشناسد توانگر از درویش

[سعدی]

如果打开死者的坟墓，谁也难以区别死者是富人还是穷人。

گرگ باران دیده

富有经验者；受过考验的人（原义为：被雨淋过的狼）

گر گدا پیشرو لشکر اسلام بود

کافر از بیم توقع برود تا در چین

[سعدی]

如果一个乞丐去带领一支伊斯兰军队，异教徒们会因为害怕他的行丐而逃往中国。
~萨迪

گر بود کاهل گدا تقصیر صاحبخانه چیست ؟

如果乞丐因偷懶而一无所得，这岂能怪罪于房主呢？

گرگ در لباس میش

披着羊皮的狼

گرگ دهن وآلوده یوسف ندریده

[سعدی]

满嘴沾染鲜血但并没有撕碎优素福身体的狼（喻指一个面目凶狠却清白无罪的嫌疑犯）~萨迪

گرگ دیدن مبارك است ندیدن مبارکت.

遇见狼是件庆幸的事，避开狼更是一件庆幸的事了。

گرگ و میش / (گوسفند) از يك جا آب می

خورند.

狼和羊同在一处饮水。（比喻一个太平盛事的时代）

گرگ همیشه گرسنه است.

狼总是饥肠辘辘的。

گر مادر خویش دوست داری دشنام مده به

مادر من.

己所不欲，勿施于人。（原义为：如果你爱自己的母亲，你就不要骂我的母亲）

گر ملك اینست و چنین روزگار

زین ده ویران دهمت صد هزار

[نظامی]

如果这就是国王，这就是世道，我将赠你十

[سعدی]

如果这个城市只有一根针的话，它刺到的就是那最无依无靠人的脚。~萨迪
← هر جا سنگ است پیای لنگ است.

گرد نام پدر چه می گردی

پدر خویش باش اگر مردی

[سعدی]

不要把父名作为靠山；如果你是真正的男子汉，你让你自己成为自己的父亲。

~萨迪

گردن بی طمع بلند بود.

不贪婪者才会昂首挺胸。~萨迪

گر ز آئین و کیش برگردی

به که از قول خویش برگردی

违约食言不如改变信仰。

گرز به خورند پهلوان.

英雄配用狼牙棍。（比喻勇士配用好武器）

گر زر داری بزور محتاج نه ای.

[سعدی]

金钱万能。（原义为：有钱就不需要动武）

~萨迪

گر زمین را به آسمان دوزی

ندهندت زیاده از روزی

即便你有本事把天地缝在一起，真主也不会为你增加食禄。

← زمین و زمانرا بهم بدوزی خداوند ندهد

زیاده روزی

گر سر آزار داری بهانه بسیار داری.

想加害于他人的人可以找出千百条理由。

（汉谚：欲加之罪，何患无词）

گر سنگ همه لعل بدخشان بودی

پس قیمت سنگ و لعل یکسان بودی

[سعدی]

如果每块石头都是巴达尚的红宝石，那么石头和红宝石的价值就相同了。~萨迪

گرسنگی نکشیدی / (نخوردی) که عاشقی

ازسرت بیرون برود.

人要挨饿还能顾得上谈情说爱。

← آدم گرسنه ایمان ندارد.

گر صبرکنی زغوره حلوا سازی.

只要有耐心，生葡萄也能做成甜点心。

گر کسی بار کشد بار نگاری باری.

有个好帮手，万事不用愁。~乌赫迪·卡兹鲁尼

گریه بر هر درد بی درمان دواست.

[مولوی]

泪水是治一切不治之症的良药。~莫拉维

گریه بوقت بهتر از خنده است.

适合时机的泪水胜过错过时机的笑声。

گریه را سوزی می خواهد و خنده را سازی.

伤心能使人落泪，歌唱能使人欢笑。

گریه زن مکر زن است.

眼泪是女人的诡计。

گفت پیغمبر که چون کوی دری

عاقبت زان در برون آید سری

[مولوی]

先知说只要你敲门，总会有人从门后探出头来。(比喻自助者天助)~莫拉维

← چون ز چاهی می کنی هرروز خاک عاقبت

اندر رسی در آب پاک

گفت عالم بگوش جان بشنو

و نماند بگفتش کردار

[سعدی]

你要认真听一听学者的话，虽然他言行并不一致。~萨迪

گل از خار است و ابراهیم از آذر.

[سعدی]

有刺才有玫瑰，有了奥扎尔才有亚伯拉罕

~萨迪(见注)

注：奥扎尔是亚伯拉罕的父亲。

گل با گلدان شرف دارد.

有了花瓶，花更加美丽清秀。

گل بی خار جهان مردم صاحب هنرنند.

[سعدی]

有才华的人才是世上无刺的玫瑰 ~萨迪

گل بیخار نیست.

没有不带刺的玫瑰。

گل بی عیب خدا است

真主是最完美的玫瑰。

گل پشت و رو ندارد.

玫瑰花的叶子正反面看起来都一样。(某人

背靠他人坐时说的一句表示歉意的俏皮话)

گل زن وشوهر را دریک تغار سرشته اند

(/ برداشته اند)

万个毁坏了的村庄。(喻指国王的专权和无道造成了村庄的毁坏)~内扎米

گر نباشد بیم مردن زندگی دشوار نیست.

[وحید قزوینی]

如果世人没有对死亡的恐惧，生活就好过了。

~瓦希德·加兹维尼

گر نبودی چوب تر فرمان نبردی گاو و خر.

تا نباشد چوب تر فرمان نبردی گاو و خر. 同

گر نه بیند بروز شیپره چشم

چشمه آفتاب را چه گناه

[سعدی]

如果蝙蝠白日看不见东西，这不是太阳的

过错。~萨迪

گرو در دست گارز است.

当你把衣服交给洗衣人时，你的衣服就成了

了抵押品。(意思说洗衣人不怕你不来

取衣服)

← گازر گرو خویش بدکان دارد.

گر نشیند فرشته ای بادبو

وحشت آموزد و خیانت و ريو

[سعدی]

与魔鬼在一起，天使也会学到残暴、叛逆

和欺诈。(比喻近朱者赤，近墨者黑)

~萨迪

← با نیک نشینی نیک شوی با دیگ نشینی

سیاه.

گر وزیر از خدای ترسیدی

همچنان کز ملک ملک بودی

[سعدی]

如果大臣像惧怕国王那般惧怕真主的话，

他就成为天使了。~萨迪

گرهنری داری و هفتاد عیب

دوست نه بیند بجز يك هنر

[سعدی]

如果你有一个长处和七十个短处，那么爱

你的人只会看到你的长处。~萨迪

گرهی را که بادست باز می شود

چرا باید بادندان باز کرد؟

如果用手能把结打开，为什么要用牙去咬

开呢。(比喻用温和手段去解决问题更可

取)

گر یار اهل است کار سهل است.

[اوحدی کازرونی]

宝库内有蛇，玫瑰花有刺，快乐和悲伤永不分离。～萨迪

← خار باخرماست گل باخار است و صاف با دردی.

گندم از گندم بروید جوزجو [مولوی]
种瓜得瓜，种豆得豆。(原义为：种小麦得小麦，种大麦得大麦)～莫拉维
← از مکافات عمل غافل مشو.....
گندم نما و جوزفروش

جوزفروش گندم نما

گنه را عذر شوید جامه را آب.

[ویس و رامین]

罪惡通过致歉开脱，衣服要用清水洗净。

～维斯与朗明

گنهکار اندیشه ناک از خدای

بسی بهتر از عابد خودنمای

[سعدی]

有罪而惧怕真主之人胜过自吹自擂的修道士百倍。～萨迪

گنه کرد در بلخ آهنگری

به ششتر زدند گردن مسگری

铁匠在“巴尔哈”犯罪，铜匠在“苏斯塔尔”被砍头丧命。(比喻世道不公正)

← کاسه را کاشی می شکند تاوانش را قمی می دهد.

گنه کنند گاوان کدخدا دهد تاوان.

牛群违法，村长受罚。(比喻上司应对下级违法的行为负责)

گنه یکتن ویرانی یک شهر بود. [فرخی]
一人犯罪，全城遭殃。～法鲁基

گواه عاشق صادق در آستین باشد.

真诚恋人的见证在他的袖子里。(意思说真诚的恋人随时随地都可找到证人)

گورم کجا بود تا کلیم باشد؟

我连墓地都没有，还能谈得上为我准备的缠尸布？

گوز چه کار دارد به شقیقه !

风马牛不相及。(原义为：屁和太阳穴两者有何关系?)

← آسمان و ریسمان

گوز داده تاوان هم می خواهد !

放了屁还要索贿！(喻指某人有了过失，不但不认错，还提出新的要求)

丈夫和妻子都是用同样的泥土捏出来的。

گل سرسید

花篮上最上层的花(喻指一批物中的精品；精华)

گل نمیدیده را آبی تمام است.

[شاهد صادق]

一滴水就能冲散受过潮的泥土。(喻指意志薄弱的人没有任何抵御能力)～夏希德·萨迪克

← ای دوست گل سرشته را آبی بس.

گمان می کند علی آباد شهر است.

他还以为“阿里·阿巴德”是个城市呢！

(对傲慢的人说的一句讽刺话，见注)

注：阿里·阿巴德不是一座城市名，而是伊朗几个村子的名称。

گنمای به از بدنامی

默默无闻比臭名昭著强。

گناه از کوچک است و بخشش از بزرگ.
小人犯罪，大人宽恕。

گناه بی بی بگردن کنیز است.

主妇有过失，女仆受谴责。

← تیز کدبانو آواز ندارد.

گناه کردن پنهان به از عبادت فاش.

[سعدی]

偷偷犯罪胜过公开祈祷。(意思说不是发自内心的虚伪祈祷不可取)～萨迪

گناهی می کنی باری کبیره.

要犯罪，就得犯大罪才好。(比喻偷小偷小都是贼)

← اگر دزدی کنی در دزد باری.

گنجشک امسالی پارسالی را می خواهد درس بدهد!

今年孵出的麻雀还想教训去年孵出的麻雀呢！(比喻不要班门弄斧)

گنجشک نقد به از طاووس نسیه.

麻雀在手胜过孔雀在林。(汉谚：一鸟在手，胜于二鸟在林；多得不如现得)

← سرکه نقد به از حلوی نسیه است.

گنجشک در دست به که بازی در هوا.
在手的麻雀胜过空中的老鹰。

← سرکه نقد به از حلوی نسیه است.

گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهمند.
[سعدی]

头。(比喻你要少说多听) ~ 巴巴·阿夫扎尔·卡希

گوشت هرگز از ناخن جدا نمی‌شود.
肉和指甲是分不开的。(比喻亲戚是血肉相连的)

گوشت یکدیگر را بخورند استخوان شان را پیش غریبه نمی‌اندازند.

قوم و خویش اگر گوشت‌هم‌را 见
گوشتش باین حرفها بدھکار نیست.
他对这些话听而不闻。

گوش عزیز است گوشواره‌اش هم عزیز است.
爱人及物;爱屋及乌。(原义为:他的耳朵很可爱,他的耳环也是可爱的)

گوشواره عزیز است گوش عزیزتر است.
耳环很可爱,但耳朵更可爱。(比喻自己的利益最切身)

گوهر اگر در خلاب افتد همچنان نفیس است
و غبار اگر بر فلک رود همچنان خسیس.
[سعدی]

宝石即使落在泥潭里,仍是一样宝贵;尘土虽然扬到天上也是无足轻重的。
~ 萨迪

گوهر به عمان بردن
贩运珍珠到阿曼海(比喻多此一举)

~ زیره به کرمان بردن
گویم مشکل و گر نگویم مشکل.
说也难,不说也难。(比喻某件事令人左右为难)

گه‌بصورت آدم مالیدن و آئینه بدستش دادن

往别人脸上抹黑,并让他照一下镜子。
(比喻羞辱某人并使他铭记在心)

گهی پشت بر زین گهی زین به پشت
[فردوسی]

چنین است رسم سرای درشت 见
گیرم پدر تو بود فاضل
ازفضل پدر ترا چه حاصل ؟
即使你父亲博学多才,你又从他的才华中得到了什么呢?

گوز کدبانو صدا ندارد.
主妇放屁不出声。(比喻家丑不可外扬)

~ کاسه‌ای که بی‌بی بشکند صدا ندارد.
گوساله به نردبان و اشتر بقبس !
小牛爬梯子,骆驼进笼子。(喻指稀奇古怪的行为)

گوساله من پیر شد و گاو نشد.
我的小牛老了,没有长成乳牛。(喻指一个行为幼稚可笑的人)

گوسفند امام رضا را تاجاشتم نمی‌چراند.
他不会把伊玛姆礼萨的羊照看到中午时分。(比喻一个不可靠或不忠实的仆人,或喻指一个不忠实友谊的人)

گوسفند به فکر جان است قصاب به فکر دینه.

羊想到的是它的性命,屠夫想到的是羊的肥尾巴。(比喻各有各的打算)

~ بز را غم نجان است و قصاب را غم پیه.
گوسفند را به گرگ سپردن

叫狼看羊;引狼入室(比喻把财产托付给不可靠的人)

~ گوشت بدست گره سپردن.
گوسفند را آخرکار با سلاخ‌خانه است.
羊的最后归宿地是屠牲场。

گوش باشد گوشواره بسیار است.
只要耳朵在,耳环不难找。(比喻留得青不在,不怕没柴烧)

~ سر باشد کلاه بسیار است.
گوشت بدست گره سپردن

把肉交给猫保管(比喻把财物托付给不可靠的人;引狼入室)

~ گوشت را به گرگ سپردن
گوشت خر دندان سگ

驴肉配狗的胃口。

گوشت را باید از بغل گاو برید.
肉从牛的腋下取出。(比喻剥削穷人是非公正的)

گوش تو دو دادند و زبان تو یکی.
[بابا افضل کاشی]
他们给了你两个耳朵,但只给了你一个舌

ل

一物或比另一物更重要)

لبش بوی شیر می دهد.

دهنش بوی شیر می دهد. 同

لحن داود و کبر مادر زاد. [سنائی]

对牛弹琴。(原义为:让先天聋子去欣赏大卫的曲调) ~ 萨纳依

← سرنا نزد کر زدن

لذت انگور زن بیه داند نه خداوند میوه.

[سعدی]

欣赏甜美的葡萄不是葡萄园的主人,而是(贫穷)的寡妇。~ 萨迪

لذت یافتن از یافته به. [جامی]

找到东西后的乐趣胜过找到的东西。

~ 贾米

لر نرود بیزار بازار می کنند.

اگر لر بیزار نرود بازار می کنند. 同

لعتت به دکانداری که مشتری خودش را نشناسد.

让不熟悉顾客的店主见鬼去吧!

لقای خلیل شفای علیل است.

会友如同治病。

لقمان را حکمت آموختن غلط است.

حکمت به لقمان آموختن غلط است. 同

لقمان را گفتند ادب از که آموختی گفت

از بی ادبان که هرچه از ایشان درنظرم

ناپسند آمد از فعل آن پرهیز کردم.

[سعدی]

有人问卢格曼:“你向什么人学礼貌?”他

回答说:“向那些没有礼貌的人。他那

要不得的行为,我都不去做。”~ 萨迪

لقمانرا گفتند حکمت از که آموختی گفت

از ناینان که تا جای نهیستند پای نهند.

[سعدی]

有人问卢格曼“你向谁学到哲理?”他回答

说“向盲人,因为他们不经过探路决不

لا ادری نصف العلم

说不懂的人(事实上)已懂了一半了。(比喻谦虚者懂得最多)

← آنکس که نداند و بداند که نداند

آخر خوک لنگ بمنزل برساند

لاشهء خر را بتازی چه نسبت.

死驴岂能与猎犬相比?

لاف از سخن چو دُر توان زد

آن خشت بود که پر توان زد

[نظامی]

精练的语言赛珍珠人皆爱之,繁琐的语言如砖坯人皆能之。~ 内扎米

لاف در غربت, آواز در بازار مسگرها

在异国他乡自我吹嘘(无人质疑),在铜匠作坊内高声叫喊(无人听见)。

لالای می دانی چرا خوابت نمی برد ؟

既然你知道唱催眠曲,为什么你自己却不入睡?(比喻自己熟悉的本事不一定对自己适用)

لا یق آب ریختن بدست او نیست.

他不配把水洒在他主人的手上。(比喻某人十分无能,见注)

注:古时仆人的职责就是在饭前饭后把水洒在主人的手上。

← لایق جفت کردن کفش او نیست.

لا یق هر خر نباشد زعفران.
不是每条驴都配吃藏红花。(比喻不要明珠暗投)

← خر چه داند قیمت قند و نبات.

لا یق هر سر نباشد افسری

不是每条牲口都配戴笼头。

لباس بعد از عید برای گل منار خوب است.

قبای بعد از عید برای گل منار خوب است. 见

لب بود که دندان آمد.

嘴唇先出牙在后。(比喻一物总是先于另

巾、床单、地毯和缠头巾被偷。小偷被抓后只发现浴巾。法官问阿凡提这是怎么回事。他回答说被偷的东西主要是浴巾，但它对我来说可用作床单、地毯和缠头巾。

لوزینه بگاو دادن

明珠暗投(原义为:把扁桃饼喂牛)

لولینش خیلی آب بر می دارد. / (می گیرد)
他是个有威望的人。(原义为:他的瓦罐能盛很多水)

لولین و آفتابه هر دو یک کار می کنند ولی
درگرو گذاشتن قدر هر کدام معلوم می
شود.

瓦罐和铜罐虽然用途一样,但典当时它们各自不同的身价就显出来了。

会把脚放上去。”~萨迪

لقمه از حوصله بیشتر برداشتن
拿起一块比嘴还大的食物(比喻贪婪无比)
لقمه باندازه دهانت بردار.

你要拿一块适合于你嘴大小的食物。(警告不要同享有比自己更高的社会地位的人通婚)

لقمه را از پشت سر در دهن گذاشتن
说话或做事绕圈子。(原义为:绕过脖子把食物放入口中)

لنگ بخر کور بخر پیر مغز.
你可以买条跛足的驴或眼睛的驴,但千万不要去买一条老驴。

لنگ, ملانصرالدین

阿凡提的围腰浴巾(喻指一物多用,见注)
注:一日阿凡提告诉法官说他的围腰浴



مادر را دل سوزد دایه را دامن
母亲肝肠欲裂,乳娘撕碎衣裳。(比喻两者感情不同)

مادر عاشق بیچاره است

پدر و مادر عاشق بیچارند.
مادر که نیست با زن پدر باید ساخت.
谁失去生母就得和继母勉强过日子。
ماده سگ بلانه شیرنر است.
自家窝里的母狗猛如雄狮。

← سگ در خانه اش تازی می شود.
مارا چه از این قصه که گاو آمد و خور رفت.
像牛来驴走这样的故事对我们来说毫无用处。(比喻老生常谈,不必多说)

مارا هم از این نمند کلاهی

از این نمند مارا هم کلاهی
مار از پودنه / (پونه) بدش می آید پودنه / (پونه) هم در لانه اش سبز می شود.
蛇越讨厌薄荷,薄荷越会长在它的洞口,
(比喻事物往往以人们相反的方向发展)

ما آرد خود را بیخیم و آرد بیزرا / (الک آنرا) آویخیم.
我们已筛完面粉收起箩。(比喻大功告成)
ماتم زده را بنوحه گر حاجت نیست.

[عطار]

喪失亲人者不需雇用哭喪人。~阿塔爾
ما خیک را ول کردیم خیک مارا ول نمی کند.
我是愿意放弃皮囊的,但皮囊却不肯放开我。(比喻某人因利益所驱陷入困境不能脱身时出于无奈说的一句话,见注)
注:一日狗熊落水,随波逐流,但其头朝水下,形同皮囊。有人见状后贪心大起,跳入水中欲得皮囊,谁知狗熊紧抓他不放。岸上众人大喊,令他放弃皮囊,逃命要紧。他听后回答说“我已放弃了皮囊,但皮囊却不肯放开我。”

مادر باسم بچه می خورد قند و کلوچه.
母亲以孩子的名义吃糖果点心。(比喻借他人之名搞自己的实惠)

← بنام ما بکام تو.

次货终归要退还原主。

مالت را سفت نگاهدار همسایهات را دزد
مکن.

管好你的钱财，别让你的邻居成为窃贼。

مال حرام بود براه حرام رفت.

不义之财必然用于非法勾当。(接近汉谚：
悖入悖出)

← باد آورده را باد می برد.

مال خانه بصاحب خانه می رود.

اسباب خانه به صاحبخانه می رود. 同

مال خودم مال خودم مال مردم هم مال
خودم.

我的财物归我，他人的财物也归我。(贪
婪者的心态)

مال دنیا دنیا می ماند.

人世间的财物永远留在世间。(比喻人总
有一死，财物是带不走的)

مال دنیا وبال آخرت است.

今世的财富是来世麻烦的根源。

مال را هرکسی بدست آورد

رنجش اندر نگاهداشتن است

赚钱容易守钱难。

← مال گرد کردن آسان است و نگاه داشتن

دشوار.

مال علی و اصل علی

属于阿里的财物终究归阿里所有。(比喻
应享有权利者最终仍享有自己的权利)

مال ما گل منار است مال مردم زیر تغار.

我们的东西挂在塔尖上，他人的东西却藏
在木盆下。(比喻人们往往隐瞒自己的
缺点，而去暴露他人的不足)

مال مردم را با مردم باید خورد.

从他人手里得到的我们就必须同他人共
享。

مال مرده وفا ندارد.

遗赠之物难以久存。

مال مفت از عسل شیرین تر است.

不费力得到的财物比蜜糖还要甜。

مال همه مال است مال من / (مال تو)

بیت المال!

别人的财物是私财(不可以挥霍)，我的财
物是大众之财(可以挥霍)!

مال یکجا می رود گمان هزار جا.

مار بد به از یار بد.

[خواجه عبدالله انصاری]

毒蛇胜过恶友。~哈加·阿卜杜安拉·
安萨里

مار پوست بگذارد خوی نمی گذارد.

蛇皮易蜕，本性难移。

← عادت طبیعت ثانوی است.

مار تا راست نشود بسوراخ نمی رود.

تا مار راست نشود بسوراخ نمی رود. 同

مار چون مدتی بماند ازدها می شود.

蛇时间长了能变龙。(比喻姑息养奸，见注)

注：在伊朗人看来，龙比蛇更可怕。

مارکه پیر شد قورباغه سوارش می شود

蛇一老连青蛙也敢骑在它的背上。(比喻
人老不中用)

← پیری است و هزار عیب.

مارگزیده از ریسمان سیاه و سفید می ترسد.

一朝被蛇咬，十年怕井绳。

مارگیر را در آخر مار کشد.

捕蛇者最终要被蛇杀死。

← سبو براه آب می شکند.

مار هرجا کج برود به لانه خود راست

می رود.

尽管蛇爬行时弯弯曲曲，但入洞时却直着

身子。(比喻恶人往往做起事来很聪明)

ماکه در جهنم هستیم یک پله هم پائین تر.

我们已在九层地狱中，再下一层又有何妨!

ماکه رسوای جهانیم غم عالم پشم است.

我们已在世人面前丢尽了脸，何必还为尘

世的各种烦恼担忧呢?

← طبل پنهان چه زنی طشت من از بام افتاد.

ماکه کافریم کافرتز.

既然我们是异教徒，我们更加可以肆无忌惮

了。

مال از بهر آسایش عمر است نه عمر از

بهر گرد کردن مال.

[سعدی]

财富是为了舒适生活，而生活不是为了积

累财富。~萨迪

مال است نه جان است که آسان بتوان داد.

这是钱财，它不是性命可以任意放弃的。

(吝啬者不愿拿出钱财时说的话；舍命不

舍财)

مال بد به ریش صاحبش.

ماهی را نمی‌خواهی دُمش را بگیری.

你不想吃鱼,抓住它的尾部就可以了。(对某人在找一件他并不喜欢的东西时说的话)

ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است. 任何时候捕来的鱼都是新鲜的。(比喻某件事在什么时候都可以做成)

ماهی و ماست! عزرائیل میگوید باز هم
تقصیر ماست؟

鱼和酸牛奶一起吃时,死神就会说,这难道是我的过错吗?(见注)

注:据说鱼和酸牛奶一起吃会致命。

مایه نه من شیر

能使约 27 立升牛奶发酵的酵母(喻指一个煽动性很强的人)

مبارک خوشگل بود آبله هم درآورد

这个黑人起初长得很俊美,后来脸上却长了天花。(比喻事物由好向坏的方向发展)

مبرز که پر شد گنده ترمی شود.

粪坑一满,臭气冲天。(比喻小人发财飞扬拔扈)

مپسند بکسی آنچه بخود نپسندی.

同 آنچه بخود نپسندی بدیگران مپسند. 同
مترس از جوانان شمئیرزن

حذرکن ز پیران بسیار فن

[سعدی]

不要惧怕年轻的剑手,而要防备足智多谋的老头。~萨迪

متکلم را تا کسی عیب نگیرد سخنش صلاح
نپذیرد.

[سعدی]

演说者不受指责是不会改进演说内容的。
~萨迪

مته به خشخاش گذاشتن

作过分仔细的烦琐分析(或考证);过分追
宽细节(原义为:用钻头去钻罌粟花的籽)
مقال نمک است خروار هم نمک (است).

同 انگشت نمک است خروار هم نمک.

مثنوی هفتاد من کاغذ شود. [مولوی]

《玛斯纳维》一书要用几百公斤的纸才能
写成。(比喻某作品描写太长或字数太多)

被窃的财物可以存放在一处,但对窃贼的
怀疑却分散在各处。

ماما (چه) که دوتا شد سر بچه کج درمیاید.
两个接生婆助产,产儿是个歪脖儿。(比喻
人多手杂结果糟)

← آشنیز که دوتا شد آتش یا شور است یا
بی‌مزه.

ماما دید زاییدن یادش آمد.

他看见接生婆才想起生孩子这樁事。(比
喻一个爱忘事或做工作没有主动性的
人)

مامور دولت است حقش را باید دید.

他是政府雇员,应当支付给他应得的报酬。

(谚语的故事是:某省长患重病,请来了
邻村的一位医生,医生开完药方后非但
没得任何报酬,反而在归途中被村长的
一个仆人拦住并索要小费。医生向省长
抱怨。省长于是说了这句话。此谚语反
映了不公正和苛政在社会上横行)。

ماهتاب گزر کردن / (پیمودن)

用尺子量月光(比喻做徒劳无益的事)

← آب را به غریبال پیمودن

ماهتاب نورخ ماست / (کریاس) را می‌شکند.
酸奶在月光下黯然失色。(比喻人造物无
法与天然物相比)

ماه همیشه زیر ابر نماند.

月亮不会永远被云彩遮住。

ماهی از سر گنده گردد نی ز دُم.

[مولوی]

鱼腐烂发臭是从鱼头开始而不是从鱼尾。
(比喻腐化堕落是从高层官员开始的)
~莫拉维

ماهی بدُمش رسیده است.

最坏的情况已经过去了。(原义为:鱼已
烂到了尾部)

ماهی بزرگ ماهی کوچک را خورد.

大鱼吃小鱼。(商业竞争中的普遍现象)

ماهی بگندش نمی‌ارزد.

这条鱼连腐烂发臭都不值。(比喻某事物
不利的一面超过有利的一面)

ماهی را در دریا می‌فروشد.

他鱼未捕到就想卖鱼。

← آهوی ناگرفته بخشیدن

真正的男子汉缄口不言却展开双臂。(比喻人要少说多做)

← دو صد گفته چو نیم کردار نیست.

مردان نزنند لاف مردی.

真正的男子汉从不吹嘘自己的男子气概。

مرد باید که در کشاکش دهر

سنگ زیرین آسیا باشد

[سعدی]

真正的男子汉在与世人争斗中必须是磨

盘中的底石。~萨迪

مرد باید که گیرد اندر گوش

ورنشته است پند بر دیوار

[سعدی]

真正的男子汉要听取忠告,也许忠告就写在墙壁上。(比喻忠告来自何方不重要)

~萨迪

مرد خردمند هنر پیشه را

عمر دو بایست در این روزگار

تا یکی تجربه آموختن

با دیگری تجربه بردن بکار

[سعدی]

一个聪明机灵的人在世上要活两次,第一次他获取经验,第二次他实践已获取的经验。~萨迪

مرد خودبین خدای بین نبود.

自负的人是不会敬重真主的。

مرد در زیر سخن پنهان است.

人不说话难显本色。

مرد که تپانش دو تا شد بفکر زن نو می افتد.

تپان مرد که دو تا شد بفکر زن نو می افتد. 同

مردن بعزت به از زندگانی بمذلت.

[سعدی]

与其忍辱偷生,不如光荣而死。~萨迪

مرده آنست که نامش بنکویی نبرند.

[سعدی]

没有留下美名的人才是真正死去的人。

~萨迪

مردهای را پاک نشتن

为死人洗净了身子(比喻做事考虑周到或忠实地执行任务)

مرده شوی را به بهشت و جهنم کار نیست.

洗尸者并不在意死者上天堂还是下地狱。

مرده شوی ضامن بهشت و جهنم نیست.

محال (عقل) است اگر ریگ یابان در شود

چشم گدایان پر شود. [سعدی]

即使沙漠上的沙子都变成珍珠,也很难相信乞丐会得到满足。~萨迪

محبت دو سر دارد.

友爱是双方的事情。

محتسب در بازار است نه در خانه.

(市场)检查官只管市场事,不管家中事。

(比喻分工明确)

محتسب گر می خورد معذور دارد مست را

[سعدی]

爱喝酒的检查官是会原谅醉汉的。~萨迪

محك داند که زر چیست و گدا داند که

مسك کیست. [سعدی]

试金石可以辨别出金子,乞丐可以认出谁

是吝啬鬼。~萨迪

محنت زده را زهر طرف سنگ آید.

墙倒众人推。(原意为:不幸者往往遭到

来自四面八方的石击)

مدح خود کردن پنه جاویدن است.

同 تعريف خود کردن پنه جاویدن است.

مرا بخیر تو امید نیست شر مومان.

[سعدی]

我不期望你为我行善,只求你不要伤害我。

~萨迪

مرا بعلت بیگانگی زخویش مران

که دوستان وفادار بهتر از خویشند

[سعدی]

دوستان وفادار بهتر از خویشند 见

مرا بگور/(قبور) شما نمی گذارند.

他们不会把我葬在你的墓里。(意思说:

我的罪恶不会算到你的头上)

مرا دردی است اندر دل که گر گویم زیان

سوزد وگر پنهان کنم ترسم که مفر

استخوان سوزد.

我内心痛苦,说出来会烧了我的舌头,不说

出来我怕会烧了我的骨髓。(表示某人

进退两难)

مرد آخرین مبارک بنده ایست.

[مولوی]

远见卓识者才是受(真主)保佑的仆人。

~莫拉维

مرد آنست که لب بندد و بازو بگشاید.

← شغالیکه مرغ می‌گیرد بیخ گوشش زرد است.

مرگ جهل است و زندگی دانش.

[ناصر خسرو]

死亡意味着愚昧,生命意味着知识。~纳赛尔·霍斯鲁

مرگ حق است. [ابوالفضل بهیقي]

人总有一死。~阿布法兹尔·拜哈基

مرگ حق است برای همسایه.

对邻居来说死亡是不可避免的。(意为人总有一死,但很少人认为这一条也适用于他)

مرگ خور بود سگ را عروسی

驴的死亡可为狗提供一顿美餐。(比喻某事有时不利于甲却利于乙)

مرگ می خواهی برو گیلان.

如果你想死,你就死在基朗那儿吧!(见注)

注:基朗人的风俗习惯是死者的安葬费用均由其亲人负担

مرگ و مهمان چاره ندارند.

死亡和请客是人生必然的两件事。(喻指伊朗人特别好客,喜欢招待客人吃饭而客人有时还是不清自来的)

مرگ يك دفعه / (بار) شیون يك دفعه

(بار) /

人总有一死,大哭一场也就完了。(比喻愿大灾大难早日来临,免得时刻耽心)

مروارید می خوام ارزان باشد غلطان باشد.

我想要一颗珠子,又便宜又光滑。(期望买到一件价廉物美的商品时说的一句反意讽刺话)

مریم رشته و عیسی بافته

由圣母玛利亚纺纱并由耶稣织成的(布)。

(比喻一件极其珍贵而又难以得到的东西)

مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد.

[سعدی]

亲爱的兄弟,谁劳作谁获利。(比喻不劳无获)~萨迪

← کار نکرده را چندیست مزد است.

مزد خور چرانی خوسواری است.

赶驴的回报就是骑驴。

مزن بی تأمل بگفتار دم

مرده‌شوی را به بهشت و جهنم کار نیست. 同
مرده شوی ضامن کفن نیست.

不要期望洗尸者为死者提供缠尸布。

مرده نمی رود بگور می‌برندش بزور.

死者不是自己走向坟墓而是被抬进坟墓的。

مردیت ییازمای و آنگه زن کن.

[سعدی]

娶亲之前你要测试一下自己的生殖能力。

(比喻要三思而行)~萨迪

مردی که نان ندارد يك گرو / (آفندرد) زیان ندارد.

不能养家糊口的男人在家不能信口雌黄。

(比喻这种男人应少说为妙,以免对待妻子不恭)

مردی نبود فتاده را پای زدن.

[پردیای ولی]

用脚去跌卧倒者非大丈夫之所为。~普里约·瓦里

مرغ جایی رود که چینه بود

نه بجایی رود که چی نبود

[سعدی]

鸟总是往有食处的地方飞去,而不飞往无食可觅之处。~萨迪

مرغ گرسنه ارزن در خواب می‌بیند.

饥饿的禽鸟做梦时还梦见小米。

← شتر در خواب بیند پنبه دانه.

مرغ هر چند فربه تر باشد تخمدانش تنگ تر.

母鸡愈肥,下蛋的地方愈窄。(比喻富人行善比较勉强)

مرغ همسایه قاز نماید.

邻居的母鸡像只鹅。(比喻他人的财物总比自己的更为宝贵)

مرغی را که در هوا است نباید بسیخ کشید.

不要妄想烧烤正在空中飞行的禽鸟。(比喻熊未捕到,就想分皮)

← آموی ناگفته بخشیدن

مرغ يك پا دارد.

这只禽鸟只有一条腿。(比喻某人固执成性,从不肯改变主意)

مرغی که انجیر می چند نوکش کج است.

吃无花果的鸟,嘴是弯曲的。(比喻不是任何人都适合做任何事)

مُشك به ختن بردن

販運麝香到和田(比喻多此一举,見注)

注:中國和田盛產麝香。

← زیره به کرمان بردن

مشك خالی و پرهیز آب!

洒水人手拿空水囊,还说“当心水溅着呀!”

(比喻虚晃一枪)

مشكلی نیست که آسان نشود؟

世上无难事。

مشورت با هزار کس بکن و راز خود را بز

با یکی مگوی.

有事你可以同千万个人商量,有秘密只能告诉一个人。

مصیبت بود پیری و نیستی

年近加贫困是灾难。

مضی مامضی.

忘掉旧嫌;过去的事情让它过去了吧!

معامله نقد بوی مشک می دهد.

現金交易才会发出麝香的味道。(比喻現金交易最可取)

← نسیه آخر بدعوی رسیده.

معده جوان سنگ را آب می کند.

年轻人的胃连石头都可以溶化掉。(比喻某人消化功能极佳)

معرف مرد گذشته مرد است.

見 گذشته مرد معرف مرد است.

معشوق خوبری چه محتاج زیور است.

[سعدی]

漂亮的情人无需修饰打扮。~萨迪

معشوق من است آنکه به نزدیک تو زشت

است.

情人眼里出西施。(原义为:我的情人在你看来是丑陋的)~萨迪

معما چو حل گشت آسان شود.

已解之谜,易如反掌。

مفت باشد گلوله جفت جفت باشد.

免费的东西,即使是成双成对射来的子弹也是好的。

مفت را چه گفت؟

馈赠之物无可挑剔;不要品评礼物的好坏。

← اسب پیشکشی را بدنانش نگاه نمی کنند.

مفت را که گفت؟

谁会无故收到他人馈赠之物呢?

نکو گوی اگر دیر گوی چه غم

[سعدی]

说话时没有考虑好就不说,话要说好即使说迟也无妨。

مزه لوطی خاک است.

“鲁提”(指性格开朗、慷慨大方的男子)的下酒菜只是一把土。(对一位没有下酒菜的饮酒者说的一句诙谐话)

مستعجل بسر درآید.

見 کارها بصیر بر آید و مستعجل بسر درآید. مستمع چون نیست خاموشی به است.

[مولوی]

没有知音时最好保持缄默。~莫拉维

مستمع صاحب سخن را بر سرکار آورد.

知音者总给演说人以鼓励。

مستی صبح ندارد.

酩酊大醉者清晨才会清醒。

مستی و راستی

酒后吐真言。

مسجد جای خورستن نیست

清真寺不是拴驴的地方。

مسکین خر اگرچه بی تمیز است چون بار همی

برد عزیز است.

笨驴虽然没有分辨的能力,但它能负重仍为可爱。~萨迪

مسکین خوک آرزوی دم کرد

ناپافته دم دو گوش گم کرد

可怜的小驴总想长条尾巴,但尾巴未得却失掉一双耳朵。(比喻求得反失,欲胜反败)

مشت بدرفش زدن

以拳击锥(比喻以卵击石,作无益的抵抗)

مشتی آخر شب خویش پای خودش است. 深夜购物者时常挨店主的宰。

مشت نخورده بمشت خود می نازد.

没有挨过拳头的人才会吹嘘自己拳头的厉害。

مشت نمونه خروار است.

[سعدی]

以小见大(汉谚:尝鼎一脔)。~萨迪

مشك آنست که خود ببود نه آنکه عطار

بگوید.

[سعدی]

麝香靠香味证明自己的存在,而不靠香料商对它的吹嘘。~萨迪

只黄蜂把人扎得哇哇直叫。(意思说:虔诚的信徒喜欢表现为软弱,不加害他人,不喜欢神气凌人,折磨别人)。~萨迪

من آنم که رستم جوانمرد بود.
我像鲁斯塔姆一般勇敢无比。(比喻某人对自己的勇气自吹自擂,口出狂言)

من از ییگانگان هرگز ننالم
که بامن هرچه کرد آن آشناکرد

[حافظ]

我对陌生人从不抱怨,因为我的友人对我做尽了坏事。(诗人在抱怨不忠的友人)~哈菲兹

منزل اول و گدائی!

(朝圣时)第一站就开始行丐。(常用来比喻事情一开始就碰上意想不到的坏结果) من سخن از آسمان می گویم او از ریمان.
我说东,他说西。(原义为:我谈天空,他说绳子,比喻两人说不到一起)

← آسمان و ریمان

منع چو بیند حریص تر شود انسان.

[قائنی]

人对禁物反而更贪婪好奇。(比喻禁果总是甜的)~加安尼

من که رسوای جهانم غم عالم پشم است.
ماکه رسوای جهانیم غم عالم پشم است.
من که شدم از دنیا بدر دنیا شود زیر و زبر.

我离开这个世界以后,让世界天翻地覆吧! من که می خواستم ییقتم تو هم هلم دادی.
我快要跌倒了,你还推了我一把。(当某人很想做某事,别人在一旁引诱或强迫他做此事时说的一句诙谐话)

من می گویم نراست او می گوید بدوش.
我说“它是一条公牛”,但他叫我去挤奶。(比喻牛头不对马嘴)

مؤدت اهل صفا چه در روی و چه در قفا.
[سعدی]

心灵纯洁的人不管人前人后都表现出自己的爱心。~萨迪

مورچگانرا چو بود اتفاق

شیر ژبانرا بدرانند پوست

[سعدی]

مفتی و صرافى

不要品评礼物的好坏。

← اسب پیشکشی را بدندانش نگاه نمی کنند.

مفلس در امان خدا است.

穷人总是受到真主的庇护。

مقامر را دو شش می باید دو يك میاید.

[سعدی]

掷骰子的人总希望掷出两个六点,但往往掷出两个一点。(比喻天命难逃)~萨迪
مکافات بد جز بدی نیست بس.

[فردوسی]

恶有恶报。~菲尔多西

← از مکافات بد غافل مشو.....

مکن بد بکس گر نخواهی بخویش.

[رودکی]

己所勿欲,勿施于人。~鲁达基

مکوب در کسی را تا نکوبند درت را
不要敲他人之门,以免他人敲你的门。

(比喻不要自找麻烦)

مگس توی ماست می افتد کاری نمی کند
دل را چرکین می کند.

苍蝇掉到酸奶里不算什么,倒是令吃的人作呕。

ملازم نو تیز رو.

新雇的仆人总是手快腿勤。(比喻新扫帚扫得特别干净)

← نوکر نو تیز رو / کوزه نو دوروز آب
را سردنگاه می دارد.

ملا شدن چه آسان آدم شدن چه مشکل!
做毛拉容易做人难。(见注)

注:毛拉指伊斯兰教中的神职人员。

ملامت دوستان به که شماتت دشمنان.
被朋友指责总比敌人对你幸灾乐祸强。

مناره بلند در دامنه (کوه) الوند هست
نماید.
[سعدی]

(清真寺的)尖塔再高,在阿尔万德的山脚下,也是显得矮小的。~萨迪

← شتر تا نزدیک کوه نشود حقارت خویش
نداند.

من آن مورم که درپایم بمالند

نه زبورم که از نیشم بنالند

[سعدی]

我是一只蚂蚁,被人随意践踏;我不是一

头发都容纳不下)

مولی از خرس کندن غنیمت است.

从狗熊身上拔根毛实为可取。(比喻从吝啬鬼身上捞些小钱)

مولی را طناب کردن

小题大作。(原义为:用头发做绳子)

← يك كلاغ را چهل كلاغ کردن

مهتاب را بگل اندودن

用泥巴挡月光。(比喻做徒劳无益的事)

← آفتاب را بگل اندودن

مهتاب نرخ ماست را می شکند.

同 ماهتاب نرخ ماست را می شکند.

مه چو لاغر شود انگشت نما می گردد.

[صائب]

月蚀会被众人所指。(比喻人由于修功苦行或勤奋学习才会四海扬名)

مهر درخشنده چو پنهان شود

شیره بازیگر میدان شود

چشمه خورشید چو پنهان شود.....

[سنائی]

مهرکز غلیی بود کین است.

有动机的爱等于恨。~塞纳依

مهره سوراخ دار بزمین نمی ماند.

有洞的珠子不会长久呆在地面上。(比喻

女孩不会永远不出嫁)

مهره گر نیک نشیند همه کس نرود است.

طاس اگر راست نشیند

[مولوی]

狂犬吠日。(原义为:当月亮挡住太阳光时,狗就叫起来了)~莫拉维

مهمان تا سه روز عزیز است.

客人三天之内是受欢迎的。

← دوری و دوستی

مهمان خر صاحبخانه است.

客随主便。(原义为:客人是主人家中的驴)

مهمان روزی خود را با خود می آورد.

客人做客时总是自带(真主赐的)口粮。

(这是好客的伊朗人的一种信念)

← رزق خویش بدست تو می خورد مهمان.

مهمان منی به آب آنهم لب جو.

你是我的客人,我请你喝溪里的水。(比喻某人假装十分慷慨,其实他用花钱很少或甚至于不花钱的东西来招待客人)

蚂蚁团结一致时,猛狮的皮也会被剥掉。

~萨迪

← آری باتفاق جهان می توان گرفت.

مور درخانه خود حکم سلیمان دارد.

自家穴中,蚂蚁称王。(这里王指古以色列国王大卫之子梭罗门)

← سگ ماده بلانه شیر نر است.

مور گرد آورد بتابستان

که فراغت بود زمستانش

[سعدی]

蚂蚁夏天聚粮是为了冬天快乐悠闲。

~萨迪

مور همان به که نباشد پرش. [سعدی]

蚂蚁不长翅膀为好。(喻指有了翅膀更能危害它物)~萨迪

موش از دهنش بلغور می دزدد.

连老鼠也能从他手里抢走食物。(比喻某人十分弱小无能)

موش اینجا بعضا راه می رود.

这里的老鼠都拄拐杖走路。(喻指人在这里要十分谨慎小心)

موش با انبان نمی کاود

نابان باموش می کاود.

老鼠不去咬粮袋,而是粮袋去咬老鼠。

(比喻一切已颠倒黑白)

موش توی دیگ وسواس می افتد.

他顾虑重重,犹豫不决。

موش به / (توی) سوراخ نمی رفت جاروب

(هم) به دمش بست.

老鼠进不了洞,还在尾巴上绑上一根扫帚。

(比喻某人自己本人还没有被允许进入某处,还带上了另一个人)

موش چیست تا کله پاچه اش چه باشد.

老鼠算得了什么?它的脑袋和脚更不必

说了!(比喻某物一钱不值)

← سگ چیست که پشمش چه باشد.

موش زنده به از گربهء مرده.

活老鼠胜过死猫。

موش و گربه وقتی باهم بسازند وای بدکان

بقال.

老鼠和猫相互勾结,杂货铺就要遭殃。

موی در/ (لا) درزش نمی رود.

完美无瑕;天衣无缝(原义为:缝里连一根

害人民。~霍莫·伊斯法罕尼
می خواهد از جوی بگذرد پایش هم تر نشود.
他想涉水又不想湿脚。(比喻做一件不容易做到的事)
می خواهی عزیز شوی یا دور شو یا گور شو.
如果你想得到他人爱戴,要么死去要么远离他人。

می دونم کجات می سوزه
我知道你身上哪部分在燃烧。(喻谓对你的问题或困难我是一清二楚的)

میراث پدر خواهی علم پدر آموز.
[سعدی]
如果你想继承父亲的财产,你就要学到他的知识才行。~萨迪

میراث گرگ مرده بکفتار می رسد.
鬣狗吃的就是死狼的尸体。

می کشد زهر اگر اندک و مگر بسیار است.
毒药不管剂量大小都致人于死地。

میمون را کون سوخت بچه را بزیر گرفت.
当猴子无法坐在(浴室)灼热的地板上时,就会把小猴放下来,自己坐在它上面。
(比喻动物有自我保护的本能)

میمون هرچه زشت تر است اداش بیشتر است.
猴子越丑,模仿力越强。(比喻越丑越卖俏)

میوه از درخت ید نباید جُست.
不要期望柳树结出果实。

~ از مار نزاید جز مار بچه.
[جامی]
میوه زمیوه رنگ گیرد.
一种水果会从他种水果取到颜色。(比喻从其交友知其为人)~贾米

~ انگور گیرد ز انگور رنگ.
~ انگور گیرد ز انگور رنگ.

~ با آب حمام دوست گرفتن
همان مهمانرا نمی تواند دید صاحبخانه
هیچکدام را

客人不愿见到还有别的客人,主人甚至谁都不愿见到。(比喻客人和主人两种不同的心态)

همان نمی خواهی آب زیر پاش کن
想让客人走,就在他脚下洒水。

همان ناخوانده هدیه خدا است
不速之客乃真主的赐物。

میان بلا بودن به از کنار بلا است.
در بلا بودن به از بیم بلا. 同

میانبجی می خورد اندر میان مشت.
劝架人往往挨双方的拳头。

میان دعوا حلوا قسمت نمی کنند.
人们不会在吵架时给大家分甜食。(汉谚:相骂无好言,相打无好拳)

میان دعوا نرخ معین کردن
边吵架边订下价钱(比喻利用吵架时机巧妙地从对方口中弄清一个事实)

میان دوتن جنگ چون آتش است
سخن چین بدبخت هیزم کش است

[سعدی]
两人吵架就象一团火,阴险的挑拨是非者是运柴点火之人。~萨迪

میان عاشق و معشوق رمز بسیار است.
恋人之间暗语多。

میان گوشت و ناخن نمی توان جدائی انداخت.
指甲和肉分不开。(喻指和睦的亲戚关系)

می بخور منبر بسوزان مردم آزاری مکن.
[همای اصفهانی]
你可以喝酒,也可以烧掉讲坛。但不要残

ن

不劳则不获。(原意为:不劳者难以获得财富)~萨迪

نابرده رنج گنج میسر نمی شود.

[سعدی]

[سعدی]

虔诚的信徒为祈祷觅食，不是为觅食而祈祷。（谚：活着不是为了吃饭，吃饭是为了活着）～萨迪

نان اینجا آب اینجا کجا روم به از اینجا ؟
这里有面包，有水，何处我才能找到比这更好的地方？

نان بده فرمان بده.

谁想当头先管饭。

نان بقرض یکدیگر دادن

互相吹捧，朋比为奸（原义为：互借面包）

نان پشت شیشه مالیدن

把（装有奶酪的）瓶子往面包上抹（比喻某人十分吝啬）

نانت را با آب بخور منت آبدوغ مکش.
宁可吃面包喝凉水，也不要受恩于他人的酸奶水。

نان جو گوش خو

吃大麦面包，过平静生活。

نان خودت را می خوری حرف مردم را چرا می زنی ؟

你吃自己挣来的面包，又何必去谈论他人呢。（劝告人们不要吹捧、议论或背后骂人）。

نانرا بده به نانوا ولو بسوزاند.

把生面团交给面包师，即使他可能会把面包烤焦。（比喻要尊重有专业技术的人）

نانرا به نرخ روز خوردن

吃按市价买的面包（比喻某人随机应变，趋炎附势）

نانرا به اشتهای مردم نمی شود خورد.

吃面包按别人的胃口大小是不行的。（比喻凡事要分清利弊）

نانش در روغن است. / (اقتاده است)

他的面包蘸过油。（比喻某人十分富有）

نان کافر را می خورند، بالاش شمشیر می زنند.
吃了异教徒的面包，就得要用剑保护他。（比喻不要忘恩负义）

نان گندم درویش مزه جو دارد.

穷人的小麦面包味道像大麦面包。（比喻穷人的善可以成恶）

نان گندم شکم پولادین می خواهد.

小人得财趾高气扬。

ناینا بکار خویش بینا است

盲人也能料理好自己的事情。（比喻每人都能做好自己的事情）

ناخنکی صاحب سلیقه می شود.

光尝不买的人准是个购物的好手。

← خر ناخنکی صاحب سلیقه می شود.

نا خوانده بخانه خدا نتوان رفت.

不被邀请莫去天房。（比喻不被邀请不做客）

← تا نخواندت مرو از هیچ در.

نادان را بهتر از خاموشی نیست.

愚人缄口不言为上策。～萨迪

نادان سخن گوید و دانا قیاس کند.

智者根据愚人的言论来推断。

نادان نداند و نپرسد.

见 dana داند و پرسد.

ناز عروس بجهازش است.

新娘会撒娇，因为有嫁妆。

← زنی که جهاز ندارد اینهمه ناز ندارد.

نازکش داری ناز کن

نداری پایت را دراز کن

你想摆架子就得有人买你账，否则你就只能伸伸腿吧！

ناکرده کار را نبرد کار.

不要雇用没有工作经验的人。

ناکس به تربیت نشود ای حکیم کسی.

[سعدی]

شمشیر نیک ز آمن بد چون کند کسی. 见

نالء آب از ناهمواری زمین است.

地面不平水才鸣。（比喻交友不善才会产生不满）

نام بلند به از بام بلند.

好名声胜过高房顶。（比喻名声胜过一切）

نامش هست و نشانش نیست.

只有名字，没有踪迹；有名无实。（喻指一个没有真实内容的谣言）

نام نیکو گر بماند ز آدمی

به کز او ماند سرای زرنگار

[سعدی]

人死后留下一所金宅不如留下一个好名声。

～萨迪

نان از برای کنج عبادت گرفته اند

صاحبان نه کنج عبادت برای نان

谁也不会用现钱去买尚未到手的货。
ندید بدید وقتی که دید بخود شاشید.
(بخودش چید)/
没有发过财的人，一旦发了财会欣喜得屁
滚尿流。

ندیدستی که گاوی در علف زار
بیایلد همه گاوان ده را
[سعدی]

你不是没有见过草原上的一只病牛会害及
全村子的牛群。~萨迪

نر بزا و الآن بزا!
生个男孩吧! 马上生下来! (比喻一件又快
又好却难以做到的事)
نردبان پله پله (است).

梯子是由一级一级组成的。(比喻做事要
按部就班)

نرود میخ آهنین بر سنگ.
[سعدی]
铁钉打不进石头。(比喻忠言劝告对冷酷
无情的人来说是无用的)~萨迪

نر و لاس با هم است.
樨头配樨眼。(比喻二者正合适)
نزد خر خر مهره و گوهر یکی است.

[مولوی]
玻璃球和珍珠对驴子没有区别。(比喻某人
良莠不辨)~莫拉维

← خر مهره را با دُر برابر کردن
نزدیک شتر مخواب خواب آشفته مین.
睡觉不要接近骆驼，这样你就不会作恶梦。
(民间的一种说法)

نزن در کسرا تا نزنند درت را.
同
مکوب در کسی را تا نکوبند درت را.
نسیه آخر بدعوا رسیده.
赊账买卖最后总以争吵告终。

← معامله نقد بوی مشک می دهد.
نشخوار آدمیزاد حرف است.
同
حرف نشخوار آدمیزاد است.
نصیحت از دشمن پذیرفتن خطا است ولی
شنیدن رواست.

[سعدی]
可以听敌人的劝告，但照它办就错了。
~萨迪

نصیحت تلخ است.
忠言逆耳。

← شکمش گوشت نوبالا آورده.
نان نامرد در شکم مرد نماند.
男子汉不吃懦夫的面包。
ناید ز دل شکسته پیمان درست.

[رونی]
不要期望心碎的人信守誓约。~鲁尼
نباشد دعای پدری اثر. [نظام وفا]
父亲的祝愿往往是会灵验的。~内扎姆·
瓦法

نبرد رنگی تا نخواهد خدا.
[سعدی]
除非是主的意志，人的每一根血管都不会
受到伤害。(比喻不能违背天意)~萨迪

نبرد قز نرم را تیغ تیز.
[سعدی]
利剑撕不开柔软的丝绸。~萨迪
نبرد شیر زبان هرکش بود چنگال و ناب
[قائنی]

有爪子和牙齿的野兽未必都是凶猛的狮子。
(比喻闪光的不一定是金子)~加安尼
← هرچه گرد است گردو نیست.

نیینی که چون گریه عاجز شود
برآرد بجنگال چشم پلنگ
[سعدی]

你难道没见过当猫被逼入绝境时，它会用利
爪挖出豹子的眼睛来吗?。~萨迪
نجس تر شود چون نجس تر شود.
见
چون نجس تر شود نجس تر شود.

نخورد شیر نیم خوردهء سنگ
ور بسختی بمیرد اندر غار
[سعدی]

即使饿死在穴中，狮子也不会吃狗剩下的残
食。~萨迪
نخورده ایم نان گندم دیده ایم در دست های
مردم.

虽然我们没尝过面包的味道，但我们在
别人手上看到过它。(比喻我们对某事
有所知晓)

نداری عیب نیست.
贫困不是缺点，贫非罪。

ندزد و نترس.
不行窃心不惊。

← آنرا که حساب پاک است از محاسبه چه
پاک است.
ندهد نقد را به نسیه کسی.

نگفته ندارد کسی باتو کار
ولیکن چوگفتی دلش یار
[سعدی]

只要你没说,没有人会干涉你,但一旦你说了,你必须要拿出道理来。~萨迪

نگنجد دو شمشیر در يك خلاف.

同 دو شمشیر در نیامی ننگنجد.
← دو پادشاه در اقلیمی

نگویند از سر بازیچه حرفی
کز آن پندی نگیرد صاحب هوش
聪明人无不从人们的戏言中受到裨益。

~萨迪

نمرده عزا نمی گیرند.

人没有去世,人们不会去哀悼。

نمک بر زخم پاشیدن/(برجراحت ریختن)
往伤口上撒盐(比喻揭他人的疮疤)

← ریش به فلفل آکندن /نمک بر سوخته
پراکندن

نمک خوردن و نمکدان شکستن
吃了盐,还摔盐罐(比喻忘恩负义)

← باده خوردن و سنگ به جام انداختن

نمی بینی که گاوی در علفزار

بیالاید همه گاوان ده را

ندیدستی که گاوی در علفزار 同

نمی توان / (نمی شود) باو گفت بالای چشمت
ابرو است.

你不能对他说“你的眼睛上面还有眉毛呢!”
(比喻某人十分傲慢易怒,听不进他人的话)

نو باشد جل گو باشد.

只要是新的,牛的鞍垫也是好的。(强调一切新的就是好)

نوبت که بما رسید خر زاید.

轮到我们骑驴时,驴下了崽。(比喻运气不佳)

نور علی نور.

更好! 更妙! (原义为:光上之光)

نوش خواهی نیش می باید چشید.
想吃蜂蜜,就得忍受蜜蜂的蜇。

نوش با نیش است.

有喜必有忧。(原义为:蜜和蜇同在)

نوشدارو که پس از مرگ به سهراب دهند.
苏赫拉布(《玉书》中鲁斯坦姆之子)去世后

نفاق بینداز و فتح کن.

分而治之。(原义为:播下不和的种子才能取得胜利)

نفس ارباب بهتر از نواله است.

(对牲口而言)主子的关心和照顾胜过喂给它的草料。

نفس را وعده دادن بطعام آسانتر است که
بقال را بدرم.

[سعدی]
答应给自己提供食物比答应给杂货商提供金钱容易。(提倡知足,不做赊购买卖)~萨迪

نقد را به نسیه نباید داد.

不要用现钱去赊购物品。(意思说不要放弃现有的东西以期得到尚未到手的东西)

نقش از گلیم می رود از دل نمی رود.
印在地毯上的花纹可以消失,而印在脑海里
的形象却难以消除。

نقش می خواهد و خواب دَمَر
他想交好运,又想趴在地上睡。(比喻某人
交好运后什么也不想干了)

نقل کفر کفر نیست.
谈论不信教本身不是不信教。

نکاشته را درو می کند.
没有下种就想收割。(比喻某人想不劳而获)
نکبت نیامده را نباید استقبال کرد.

不要向厄运迎头而上。

نکرده کار را مبر بکار.
نکرده کار را نبر بکار. 同

نکند باز موش مرده شکار. [سنائی]
鹰是不会去猎食死老鼠的。~萨纳依

نکند گرگ پوستین دوزی. [سعدی]
不要期待狼会去缝制皮衣。~萨迪

نکولی با بدان کردن چنان است
که بد کردن بجای نیکمردان

为坏人行善等于对好人行恶。~萨迪

← ترحم بر پلنگ تیز دندان ستکاری بود
برگوسفندان

نگاه ترجمان دل است وگواه دوستی
ودشمنی

眼神是心灵的镜子,它是友善和仇恨的见证。

نگاه درویش عین سؤال است.
乞丐看你一下,实际上他是在求乞。

你不是那样友好热情,但又不是这样忘恩负义!(喻指某人突然变化的待人态度) نه به آن شوری شور و نه به این بی نمکی. 不要那样咸味十足,也不要这样淡而无味。

(比喻凡事适中为好)

نه بر اشتري سوارم نه چو خر بيزر بارم
نه خداوند رعيت نه غلام شهريارم
[سعدی]

我既不愿骑在骆驼上,也不愿象一条驴压在重担下;我不做庶民的老爷,也不想当国王的奴仆。(强调自由自在做人为好) ~萨迪

نه پشت دارد نه پشت دارد.

他既没有靠山,也没有结实的拳头。(比喻某人既没有力气,也没有人保护他)

نه پير را به خر خريدن بفرست نه جوانرا بز ن گرفتن

پير خربه را خريدن و جوانرا به زن گرفتن مفرست

نه جای آشفته بخواب نه خواب آشفته بين. 你不要在混乱的地方入睡,这样你就不会作恶梦。(民间中的一种说法)

نه چك زدیم نه چانه عروس آمد تو خانه. 没有讨价还价,我们就把新娘带到了家中。(比喻某人没有费劲就达到自己的目的)

نه چندان بخورکز دهانت بر آید

نه چندان که از ضعف جانت بر آید
[سعدی]

不要吃得过饱,以致食物从口中呕出,也不要吃得太少,以致身体虚弱一命呜呼。 ~萨迪

نه چندان درشتی کن که از تو سپروشوند و نه چندان نرمی که بر تو دلیر گردند.

[سعدی]
既不要行为粗暴,以致他人对你厌烦,也不要过分宽厚,以致他人对你胆大妄为。 ~萨迪

نه خود خورم ، نه کسی دهم ، گنده کنم ، بسگ دهم.

我自己不吃,又不给他人吃,等东西坏了,再给狗吃。(喻指一个自己不享用,也不让别人享用的人)

نه دزد باش نه دزد زده

药才运到。(比喻无济于事)

نوکر باب ششماه چاق است ششماه لاغر. 仆人半年受雇心宽体胖,半年不受雇骨瘦如柴。

نوکر بی جیره و موجب تاج سر آقا است. 领不到配给物或工钱的仆人犹如主人头上的皇冠。(比喻没有领到工钱的仆人往往对主子盛气凌人)

نوکر من نوکری داشت نوکر او چاکری داشت.

我的仆人有一个仆人,这个仆人又有一个仆人。(当仆人接到任务时却交给另一个仆人去完成时说的一句诙谐话)

نوکر نو تیز رو.

新雇佣的仆人手脚快。(比喻新扫帚扫起来十分干净)

← کوزه نو دو روز آب را سرد نگاه می دارد.

نوکه آمد بازار کهنه شود دل آزار. 新商品上市,旧商品就会令人讨厌。

← تازه به تازه نو بنو.

نوینده داند که در نامه چیست.

[سعدی]
只有写信的人才知道信的内容。(比喻一切猜想都是多余的) ~萨迪

نه آب بیار نه کوزه شکن.

不用去打水,也不要把手碰碎了!(比喻某人的仆人成事不足,败事有余)

نه آفتاب از این گرمتر می شود نه غلام / (فتیر) از این سیاه تر.

阳光不会比这更暖,黑奴不会变得比这更黑。(比喻事情糟糕到极点)

نه از من جو نه از تو دو بخور گاهی برو راهی.

不要期望我给你大麦吃,我也不期望你跑得快,你吃你的干草,你慢慢走你的路吧!(这是吝啬的雇主拒付较高工钱时对被雇者说的一些诙谐话)

نهال تلخ نگردد به تربیت شیرین.

苦涩的幼树经过栽培也结不出甜果。

نهال را تا تر است باید راست کرد. 幼枝湿润时才能把它弄直。

نه به آن الفت و گرمیت نه باین بی صفتیت.

你可以不做晚祷告,但也不要往牛奶兑水。

(对往牛奶兑水的挤奶工说的话)

نه نام بهتر از تو نفرین می کند.

我母亲比你还会骂人。(讽刺某些官员只会骂人,不会采取任何有效措施来伸张正义)

نه نه نه نه پستان- پستان برود فیرستان.

不,不,(母亲的)奶头见鬼去吧! (比喻某些男人结婚后就变得忘恩负义,忘记母亲养育之恩)

نه هر آدمیزاده از دد به است

که دد ز آدمیزاده بد به است

[سعدی]

不是每个人都优于猛兽,猛兽比恶人更为可取。~萨迪

نه هر آن چیز که او زرد بود باشد زر.

[ناصر خسرو]

黄颜色的未必都是金子。~纳赛尔·霍斯鲁
نه هرچ آن برزبان آید توان گفت.

[نظامی]

不是任何到嘴边上的东西都能说出来。

~内扎米

نه هرچه بقامت مهتر بقیمت بهتر.

[سعدی]

身材高大的人不一定都比他人强。~萨迪

نه هر که بصورت نکو است سیرت زیبا در

او است.

[سعدی]

不是每个长相好的人都有良好的秉性。

~萨迪

نه هر که آینه سازد سکندری داند.

[حافظ]

不是每个做镜子的人都知道亚历山大做镜子的方法。~哈菲兹(见注)

注:亚历山大做出的镜子可以看到全世界。

نه هر که در مجادله چست در معامله درست.

不是每个在辩论中聪明的人在交易时都诚实可靠。

نه همین لباس زیبا است نشان آدمیت.

[سعدی]

漂亮华丽的衣服不一定是人性的标志。

~萨迪

نیارد شاخ بد جز تخم بدبار.

既不偷,也不让被他人所偷。

نهد شاخ پرمیوه سر برزمین [سعدی]

تواضع کند هوشمند گزین 见

نه سر پیازم نه ته پیاز.

我不是葱头的顶,也不是葱头的根。(比喻某人同某事无关)

نه سرم را شکن نه گردو بدانم بریز.

既不要打破我的脑袋,也不要在我的裙子里装上核桃。(意思说不加害于我即可)

نه سیر بخور نه کندر بسوز.

不要吃大蒜,也不要烧乳香。(乳香可驱走大蒜味)

نه شیر شتر نه دیدار عرب.

宁可不要喝骆驼奶,也不愿见到阿拉伯人。

← عطایش را بلقایش بخشیدم.

نه صبر در دل عاشق نه آب در غریاب.

[سعدی]

情人存不住耐心,筛子存不住水。~萨迪

نه عجب گر فرو رود نفسش

عندلیبی غراب هم قفسش

当夜莺和乌鸦同关在一个鸟笼里,夜莺的叫声变得微弱是不足为奇的。~萨迪

نه کور می کند نه شفا می دهد.

他既不让我瞎了眼,也不医治好我的眼睛。

(比喻为从病人身上捞更多的钱,眼科医生医治病人时用的拖延战术)

نه ما را این بخت است نه شما را این کرم.

我们不那么幸运,你也不那么慷慨大方。(比喻彼此彼此)

نه مال دارم دزد ببرد نه ایمان دارم شیطان ببرد.

我既无钱财可让窃贼偷走,也没有信念可让撒旦摧毁。

نه مال کسیرا خوردده ایم نه از دیوار کسی بالا رفته ایم.

我们既没有吞没他人的财产,也没有去爬别人的墙。(比喻做人清白诚实)

نه محقق بود نه دانشمند

چارواپی/ (چارپایی) بر او کتابی چند

[سعدی]

背驮几本书的四脚兽既不会科研,又没有学问。~萨迪

نه نماز شبگیر کن نه آب توی شیرکن.

你说好话。~萨迪

نيك و بد چون همی بيايد مرد
خنك آنكس كه گوی نيكي بود

[سعدی]

既然好与坏都会消亡，能打出善良好球的人该多幸福呀！~萨迪

نيكي راه بخانهء صاحب خود می برد.

ثواب راه بخانهء صاحب خود می برد. 同

نيكي و پرسش ؟

做善举难道还需去问别人吗？

← دركار خير حاجت استخاره نيست.

نيم حكيم خطر جان نيم ملا خطر ايمان.

一知半解的医生危害人的生命，一知半解的毛拉危及人的信仰。

劣树只能长出劣果。

نيزرد عسل جان من زخم نيش.

[سعدی]

不值得为蜂蜜而去受蜂螫。~萨迪

نيش عقرب نه از ره كين است

اقتضای طبيعتش اين است

蝎子螫人不是怨恨所致，而是其本性所为。

نيش قلم تيز به از تيغ دو دم

锋利的笔尖胜过双刃的宝剑。（比喻文能治武）

نيك باشی و بدت گوید خلق

به كه بدباشی و نيكت دانند

[سعدی]

你善良人们说你坏话，胜过你邪恶人们对

و

وای بوقتی که بگندد نمک (هرچه بگندد نمکش می زند.....)

(凡东西腐烂时可撒上盐)，如果连盐都失去了防腐的作用，那还有什么办法呢？

وای بوقتی که چاروادار راهدار شود.

如果运货商是收税官的话，岂不天助人也。

(比喻运货商通常对各种走私的门路了如指掌)

وجود مردم دانا مثال زر طلا است

بهر کجا که رود قدر و قیمتش دانند

[سعدی]

有学问的人如同纯金子一般，无论走到那里，人们都会赏识他的价值。~萨迪

وجود ناقص به از عدم محض است.

不完美的存在总比根本不存在强。

وزیری چنان شهریاری چنین.

有其君必有其臣。

وصف العیش نصف العیش.

谈论愉快之事本身就是一种享受。

وصلهء ناهمرنگ به از سوراخ باز است.

一块不同颜色的补钉总比斗大的窟窿要强。

واکن کیسه بخور هریسه.

打开你的钱包，喝你的粥去。（比喻自免费用或自己承担后果）

وامانده به که درمانده.

宁可筋疲力尽，也比处境困难好。

واماندهء خر بگاوی باید داد.

驴子吃剩的应该留给牛去吃。（谚语的反意是牛宁可饿死也不吃驴子吃剩的）

← اگر عقاز بی برگی بمیرد شکار از دست

گنجشگان نگیرد

وای بیایگی که کلیدش چوب مو باشد.

钥匙如果是用葡萄藤做的，那这个花园就该倒霉了。（比喻花园如果没有锁好，

那就会一钱不值了）

وای بحال مردهای که مرده شوی برایش

گریه کند.

天哪！连洗尸者都在为死者哭泣！（比喻此人的去世特别令人伤心）

وای بخونی که يك شب از میانش بگذرد.

天哪！由于一个晚上未能为之昭雪的鲜血将永远遭到不白之冤！

紧急情况下如果没有退路,谁都会去抓住利剑的顶部。~萨迪

وقت گریه و زاری بروید خاله را بیارید

وقت نقل و نواله حالا نیست جای خاله

伤心痛哭时,你会说:“去找姨妈来”;有吃有喝时你会说:“现在这里没有姨妈的地方。”(比喻实用主义者的心态)

وقتی که جیک جیک مستانهت بود یاد

زمستانت نبود ؟

当你悠然自得地啾啾时,难道你没有想起要储食过冬吗?(蚂蚁对冬天来讨食的夜莺说的一句话)

وقتی که زنده بودم کاه وجوم ندادی

حالا که کار گذشته تویره سرم نهادی

当我活着的时候,你没有给我吃干草和大麦,现在我已经归西了,你却在我头上挂上了一只马粮袋。(比喻一切都已太晚,这是马对主子说的一句话)

وقتی که میآید بده که میآید وقتی که نمیآید بده که نمیآید.

当你富裕时,你要行善,这样你得到的可以更多;但当你不富裕时,你也要同样地行善,因为任何东西都不能持久永恒。

وقتی که میآید پشت سر هم میآید.

不来则已,一来就接二连三地来了。(指坏事、好事等)

وقتی مادر نباشد با زن پدر باید ساخت.

مادر که نیست با زن پدر باید ساخت.

وکالت نردبان وزارت است.

国会议员是提升为内阁成员的梯子。(流行的政治谚语)

وعده و وصل چون شود نزدیک

آتش عشق تیز تر گردد

相逢的日子越近,爱情的火焰越高。

وفاداری را از سگ باید آموخت.

忠心耿耿的品质应该从狗那里去学。

وفاداری مدار از بلبلان چشم

که هر دم برگی دیگر سرایند

[سعدی]

不要从夜莺那里去学忠诚,因为它随时都会飞到另一朵玫瑰花上歌唱。~萨迪

وفا را نگهدار و سر را بده.

宁可断头,也勿食言。

وفای هر چیز بیش از/ (به از) آدمیزاد است.

任何东西的存在也比人的存在更持久。

(比喻人死后他的财产继续存在)

وقت خوردن خاله خواهر زاده را نمی شناسد.

吃饭时间一到,姨妈就会不认自己的外甥

了。(比喻吃饭问题上人们往往六亲不认)

وقت کار کردن چلاقم وقت خوردن

قلجماقم.

工作时我是瘸子,吃饭时我是条好汉。(比喻懒人的心态)

وقت را غنیمت دان آنقدر که بتوانی.

[حافظ]

光阴宝贵,你要努力珍惜。~哈菲兹

وقت شادی در میان و وقت جنگ اندر کنار.

欢乐时他总在场,打仗时他老退堂。

وقت ضرورت چو نماند گریز

دست بگیرد سر شمشیر تیز

[سعدی]

هذا مسجد هذا منبر.

这里清真寺和祭坛均已齐备。(比喻现在你有机会来证明自己所说的是对的)

← این میدان و این گوی.

هر آسیاب نوی کَر و کَری دارد.

每一个新磨都会发出研磨声。(比喻新扫帚扫得特别干净)

← کوزه تازه دو روز آب را سرد نگاه می

← هر جا که گل است خار است.

هر جا که گل است خار است.

[سعدی]

没有无刺的玫瑰。(比喻有乐必有苦) ~ 萨迪

← هر جا پریخی است دیوی با او ست.

هر جا که گلی است خار در پهلوی او ست.
哪里有玫瑰, 哪里就有刺。

هر جا که نمک خوری نمکدان مشکن.

جایی نمک که خوری نمکدان مشکن.

هر چه آسان یافتی آسان دهی. [مولوی]

易得易失; 来得容易去得快; 悖入悖出。

~ 莫拉维

← باد آورده را باد می برد.

هر چه آید بر سر اولاد آدم بگذرد.

[عبدالواسع جبلی]

一切降临到亚当子孙头上的灾祸都会过去的。(奉劝人要有耐心和坚忍不拔的精神) ~ 阿布杜·瓦希·加巴里

هر چه از حد بگذرد ناچار گردد ضد آن.
物极必反。

هر چه از دزد باقی می ماند گیر فالگیر می آید.
窃贼偷剩下的东西, 算命先生也都会拿走。

(比喻情况变得愈来愈糟糕)

هر چه از دوست می رسد نیکو است.
来自友人的一切都是美好的。

هر چه از ضرر برگردد منفعت است.

凡从损失中挽回来的都是一种收益。

هر چه این ریخته او جمع کرده.

别人丢掉的他都搜集起来。(比喻某人步其前任的后尘)

هر چه باغ سبز باغبان خرم.

花园越翠绿, 花匠越欢乐。

← صفای هر چمن از روی باغبان پیداست.

هر چه بسیار شود خوار شود.

东西多了就不值钱。

هر چه بگنند نمکش می زنند وای بوقتی که
بگنند نمک

وای بوقتی که بگنند نمک

هر چه بهمیش زنی گندش زیاده تر شود.

你越搅和, 东西越腐烂得快。(比喻某种形势越加以干涉, 就变得越加糟糕)

هر چه به یللی می آید به تللی می رود.

دارد.

هر آنچه آسان یافتی آسان دهی.

易得易失; 来得容易去得快; 悖入悖出。

هر آنکس که دندان دهد نان دهد.

[سعدی]

给你牙齿的人, 也会给你面包。(比喻真主是不会亏待世人的) ~ 萨迪

هر آنکه تخم بدی کشت و چشم نیکی
داشت

دماغ بیهده پخت و خیال باطل بست

[سعدی]

谁要是播下恶种却想得到善报, 他真是异想天开, 想入非非。~ 萨迪

هر آن کهتر که با مهتر ستزد

چنان افتد که هرگز بر نخیزد

[سعدی]

弱者与强者争斗, 弱者只会摔倒在地球上,
永远爬不起来。~ 萨迪

هر بزی را پای خود آویزند.

每头羊宰杀后都是靠自身的腿倒挂起来的。
(比喻恶果往往由自身造成)

← از ماست که برماست.

هر بهاری را خزانی است و هر راهی را پایانی

每个春天都有它的秋天, 每条路都有路的尽头。

هر بیشه گمان میر که خالی است

شاید که پلنگ خفته باشد

[سعدی]

不要以为每个丛林里都是空无一兽, 也许有头豹还正在那里睡觉。(比喻要提高警惕)

هر پستی يك بلندی دارد.

每块低地均有高坡。(比喻有涨潮必有退潮)

هر جا آتش است کل / (کچلک) فراش است.

只要有婚丧喜庆, 总会有爱管闲事的人在场。
هر جا سر هست سخن هست.

哪里有人, 哪里就会有闲言碎语。

هر جا سنگ است پای ننگ است.

瘸子走路总会碰上石头。(比喻命中注定要倒霉的人总会遇上灾难)

هر جا که پریخی است دیوی با او ست.

有仙女之处必然有魔鬼。(比喻世上没有十全十美的幸福)

一定是金子)

← هر درخشنده‌ای طلا نبود.

هرچه زود برآید دیر ناپاید. [سعدی]
来得快的,是不能持久的。~萨迪

هرچه عوض دارد گله ندارد.
公平交易无怨言。

← سهم بسهم.

هرچه کنی بخود کنی گر همه نیک و بد کنی.
不管善与恶,你做了就是针对自己做的。(比
喻善有善报,恶有恶报)

← از مکافات عمل غافل مشو.....
هرچه که گنهدمند است مال من دردمند
است.

一切最糟糕的事情都落在我这个倒霉人
的头上。

هرچه گنده‌تر میشی گنده‌تر میشی.
你愈是长大,愈是被宠坏了。(父亲教训儿
子的话)

هرچه نباید دل بستگی را نشاید.

[سعدی]

过眼云烟(指不持久的东西)无需留恋。

~萨迪

هر چیزی بجای خویش نیکو است.
凡事各得其所为好。

هر خوردنی پس دادنی دارد.
每次请客就会有一次回请。

← ضیافت پای پس هم دارد.

هر درخشنده‌ای طلا نبود.
发光的不一定是金子。

هر دردی را درمانی (مقرر) است.
有病就有治病的药。(或:有创伤就有敷治
的药膏)

هر راستی را نباید / (نمی‌توان) گفت.
不是每一句实话都需要讲出来。

هر راهی را به راه‌داری سپرده‌اند.
每条路都要交给向导来指引。

هر روز عید نیست که حلوا خورد کسی.
不是每天都是节日,大家都可以吃到甜食。

← هر روز گاو نمیرد تا کوفته ارزان شود.
هر روز گاو نمیرد تا کوفته ارزان شود.

不是每天都会有牛死去,以至肉丸子会降价。
هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد.

得之易,失之快;来得容易去得快;悖入悖
出。

← باد آورده را باد می برد.

هرچه پول می دهی آش می خوری.
出多少钱,就喝多少粥。(比喻负担费用就
有决定权)

هرچه پیش آید خوش آید.

一切到来的都是美好的。

← الخیر فی مآوئع.

هرچه خدا خواست همان شد.

هر چه دلم خواست نه آن شد
هرچه خوار آید روزی بکار آید.
闲散之物急时有用。

هرچه خورده پس نداده است.

他没有退还他吃过的东西。(比喻某人十
分肥胖)

هرچه در آینه جوان بیند

پیر در خشت خام آن بیند

آنچه اندر آینه بیند جوان
同

هرچه در بند آئی بنده آئی.

你隶属于你爱慕的对象。

هرچه در دل فرود آید در دیده نکو نماید.

[سعدی]

凡心中喜欢的看起来都很舒服顺眼。

~萨迪

هرچه در دیگ است بجمچه در می آید.

锅里有什么,勺子里也会有什么。(比喻锅
里有碗里也会有,无中不能生有)

← از کوزه همان برون آید که در او است.

هرچه در عالم است بر سر آدم است.

世上的一切习俗均要靠人去遵循。

هرچه دلم خواست نه آن شد

هرچه خدا خواست همان شد.

我心想的难以如愿,而真主想的总能如愿。
(比喻谋事在人,成事在天)

← از تو حرکت از خدا برکت.

هرچه را باد آورد بادش برد.

باد آورده را باد می برد. 同

هرچه ریشتم پنبه شد.

我纺完的棉花仍然是棉花。(比喻我的一切
都失败了)

هرچه ریش داشت بز نیست.

有胡子的不一定是山羊。(比喻发光的不

هرکس خواب است حصه‌اش در آب است.

谁要睡大觉谁就会失去食禄。

هرکس دردش در دل خودش است.

每个人的痛苦都是深埋在心底里的。

هرکس کسی را می‌خواهد سگش را هم می‌خواهد.

爱屋及乌。

← گوش عزیز است گوشواره‌اش هم عزیز است.

هرکسی آب دلش / (قلبش) را می‌خورد.
每人都在自食其行为的后果。

← از مکافات عمل غافل مشو.....

هرکسی آن درود عاقبت کار که کشت.

[حافظ]

谁播种什么最终就会收获什么。(比喻种瓜得瓜,种豆得豆)~哈菲兹

← از مکافات عمل غافل مشو.....

هرکسی از صدای خودش خوشش می‌آید.
自我欣赏。(原意为:每人都喜欢自己的歌喉)

← صوت خودش بگوش خودش خوش‌نوا بود.

هرکسی بکارخود استا است

每人最熟悉本行的工作。

هرکسی پنجروزه نوبت اوست. [حافظ]

凡人都有得意的日子。~哈菲兹

هرکسیرا بهر کاری ساختند. [مولوی]

每个人生来只适合从事于某项工作。~莫拉维

← از هرکسی کاری ساخته است.

هر / (همه) کسی را عقل خود بکمال نماید و فرزند خود بجمال.

[سعدی]

每人总以为自己的智慧完美无缺,以为自己的孩子俊美可爱。~萨迪

هرکسی مصلحت خویش نکو می‌داند.
每人都对自家的事了如指掌。

← کور بکار خود بیناست.

هر کشمش چوبی در سر دارد.

每一颗葡萄干都有一根梗。(比喻每人都有自己的弱点)

هرکه آمد عمارت نو ساخت

رفت و منزل بدیگری پرداخت

[سعدی]

[حافظ]

(说话时)每句话、每一论点都要得体到位。

~哈菲兹

هر سربالایی يك سرازیری دارد.

每个上坡就会有下坡。

هرسری روزی‌ای دارد.

每人每天都会领到(真主赐给的)食禄。

هر سگ بدرخانه خویش است دلیر.

狗是百步王,只在门前狼。

← سگ ماده بلانه شیرز است.

هرعیب که سلطان به پستند هنر است.

[سعدی]

国王赞许的任何缺陷都是美德。~萨迪

هرکاری وقتی دارد.

凡事以适时为好。

هرکجا تو با منی من خوشدلَم

ور بود در قهر چاهی منزلم

[مولوی]

无论在何处只要我和你在一起,我就高兴;即使我生活在井底,也是如此(表示诗人的心态)。~莫拉维

هرکجا چشمه‌ای بود شیرین

مردم و مرغ و مور گرد آیند

[سعدی]

哪里有清澈的泉水,哪里周围就会有人、鸟和蚂蚁。~萨迪

هرکجلی خوش اقبال نیست.

不是每个秃子都会交好运。(据说人们相信秃子是会交好运的)

هرکس با امید همسایه نشست گرمه می‌خوابد.

谁依赖邻居,谁就要饿肚子去睡觉。(强调人要自力更生)

هرکس بشهر خود شهریار است.

谁在本乡本土中均可以称王。

← سگ در خانه خود شیر است / ماده سگ

بلانه شیرز است.

هرکس باندازه دوکش پنبه بر می‌دارد.

谁都是根据自己纱锭的大小去纺棉花。(比喻人办事要量力而行。)

← بقدر گلیمت پا دراز کن.

هرکس بقدر همت خود خانه ساخته.

人有多大的雄心才能造多大的房子。

گرنبخشد کسی بر او شاید

[سعدی]

不宽恕自己的人不值得他人宽恕。~萨迪

هرکه بر زبردستان نبخشايد بجور زبردستان
گرفتار آيد.

[سعدی]

不宽待下属者就会遭受上司的虐待。~萨迪
هرکه بفکر خویش است کوسه بفکر ریش
است.

各人有各人的心思，胡子少的人想长胡子。

هرکه بهرت تب کند بهروش بعير.

同 برای کسی بعير که برایت تب کند.

هرکه ترسید مُرد هرکه نترسید بُرد.

害怕者会死，不害怕者会生。(比喻害怕和死亡是一对孪生兄弟)

← ترس برادر مرگ است.

هرکه تنها بقاضی رود راضی بر می گردد.

单独去见法官的人总会高高兴兴地回家。

(比喻法官听完一面之辞后总会安慰告状者)

← تنها به قاضی رفتن

هرکه تهی کیسه تر آسوده تر.

[نظامی]

愈是囊空如洗愈是无忧无虑。(汉谚:债多不愁,虱多不痒)~内扎米

← آسوده تر کسی که خر ندارد ازکاه
وجوش خیر ندارد.

هرکه خریزه می خورد پای لوزش نیز ایستد.

/ (پای لوزش هم می نشیند)

吃甜瓜的人会害疟疾。(比喻人总要为欢乐付出代价,见注)

注:发热或受寒的人吃甜瓜易得疟疾.

هرکه خرشد ما پالانیم.

无论谁变成驴,我们都会是它的驮鞍。(比喻我们在任何情况下都比他人活得长)

هرکه خودرا نصیحت نکند به نصیحت دگران
محتاج است.

不给自己忠告的人才需要别人给予他忠告。

هرکه خیانت ورزد دستش از/ (در) حساب
ببازد.

[سعدی]

背信弃义的人数钱时手发抖。~萨迪

← آنراکه حساب پاک است از محاسبه چه

凡人到世上来都要造新房,去世时又把房子留给他人。~萨迪

هر که آن کند که نباید آن بیند که نشاید.
人不要做他感到他不应该做的事。

هر که از استا گریزد در جهان
او ز دولت می گریزد این بدان

[مولوی]

谁在世上逃避老师的培养,谁就等于躲开财富。~莫拉维

هرکه از چشم دور از دل دور
از دل برود هر آنکه از دیده برفت. 同

هرکه از خدا نترسد از او بترسید.

你要畏惧不敬畏真主的人。

هر که از خراج شاه گریزد گرفتار غول یابان
شود.

不纳贡税者就会落入魔爪。

هرکه از خطر بگریزد خطیر نشود.

避险者不能成大器。(比喻不入虎穴,焉得虎子)

← غواص گر اندیشه کند کام نهنگ هرگز

نکند دُر گر انمايه بچنگ

هرکه با بدان نشیند نکوی نه بیند.

[سعدی]

与恶人相处不会有好结果。~萨迪

هرکه با دانان از خود مجادله/(جدل) کند

تا بدانند که داناست بدانند که نادان
است.

[سعدی]

与比自己更聪明的人争论的人以为人们

把他看作聪明人,但人们却认为他很愚笨。~萨迪

هرکه بامش بیش برفش بیشتر.

(谁家)房顶愈大,(谁家)积雪愈厚。(比喻树大招风)

← آسوده کسی که خر ندارد

هرکه بامید همسایه نشست گرمه می خوابد.

مرکس بامید نشست همسایه گرمه می خوابد. 同

هرکه بانوح نشیند چه غم از طوفانش.

[سعدی]

与诺亚同舟者无须畏惧风暴。~萨迪(见注)

注:诺亚是《圣经》中所述说的洪水后的人类新始祖。

هرکه بر خویشتن نبخشايد

要认识一个人,不是同他做买卖,就是同他一起旅行。

هرکه ریش داشت بابای تو نیست
长胡子的人不一定是你的老爹。(比喻狗吠的不见得都是小偷)

← هرچه گرد است گردو نیست.

هرکه زر دارد دشمن در بر دارد.
谁有金子谁招敌。(比喻金钱招祸灾)

هرکه سخن نسنجد از جواب برنجد.

[سعدی]

出言不慎者就会因他人的回答而感到不快。(比喻说话要三思) ~萨迪

هرکه سرش سوزد کلاه دوزد.

脑袋被太阳晒得发痛的人才会想起准备一顶帽子。

هرکه شاه آن کند که او گوید حیف باشد که جز نکو گوید.

[سعدی]

如果国王只按某人所说的去做,很遗憾他不得不拣好的去说了。~萨迪

هرکه شیرینی فروشد مشتری بروی بچوشد.

[سعدی]

谁出售甜食,顾客就会蜂拥而至。(比喻哪里有蜜蜂,哪里就有苍蝇)~萨迪

← هرکجا شکرستان بود مگس باشد.

هرکه علم خواند و عمل نکرد بدان ماند که گاو راند و تخم نیفشاند.

[سعدی]

拥有知识而不实践,犹如只赶耕牛不下种。~萨迪

هرکه عیب دگران پیش تو آورد شمرد
یگمان عیب تو پیش دگران خواهد برد

[سعدی]

谁在你面前说他人坏话,无疑他也会在他人面前说你坏话。~萨迪

هرکه فهمید مُرد هرکه نفهمید بُرد.

懂事的人死去了,不懂事的人却活了下来。(比喻世道不公平)

هرکه کتاب عاریه داد باید يك دستش را
برید هرکه پس داد دو دستش را

借书给他人的人应砍去一只手,而还书的人应砍去双手。(意思说在某些伊朗人看来,借书还书的人犯了大罪,书是神圣不可侵犯的)

باک است.

هرکه دانگی بدزد از دیناری نترسد.
偷惯小钱,就不怕偷大钱;小时偷蛋,大时偷骆驼。

← تخم دزد شتر دزد می شود.

هرکه در زندگی نانش نخورند در مردگی
نامش نبرند.

[سعدی]

活着不为他人行善,死后没人会提他的名字。~萨迪

هرکه دست از جان بشوید هرچه در دل
دارد بگوید.

[سعدی]

人在绝望时会口吐真言。~萨迪

هرکه را خُلقش نکو نیکش نمر
...خواه از نسل علی خواه از عمر

[مولوی]

谁本性善良就把他看作善人,不管他是阿里的后代还是欧玛尔的后代。~莫拉维

هرکه را دردی رسد / (بود) ناچار گوید وای
را

痛苦的人不免会发出呻吟声。(比喻人的感情或痛苦是难以掩饰的)

هرکه را دشمنی در پیش است اگر نکشد
دشمن خویش است.

[سعدی]

不杀死眼前敌人的人,他就是自己的敌人。~萨迪

هرکه را زر در ترازوست زور در بازوست.
谁在秤盘上放上金子,谁的路臂就有力量。

(比喻金钱万能)

← زر بر سر پولاد نهی نرم می شود.

هرکه را سر بزرگ درد بزرگ
脑袋越大头痛的事越多。(比喻树大招风)

← هرکه بامش بیشتر برفش بیشتر.

هرکه را صبر نیست حکمت نیست.

[سعدی]

无耐心者无计谋。~萨迪

هرکه را طاووس باید جور هندستان کشد.
欲得孔雀必须不辞辛劳去印度。(比喻不入虎穴,焉得虎子)

← نابرده رنج گنج میسر نمی شود.

[سعدی]

هرکه را می خواهی شناسی یا با او معامله
کن یا سفرکن.

است.

家禽养得少，驱赶它们的噓声就少。(比喻钱少操心少)

← آسوده کسی که خر ندارد ……

هرگرانی بی حکمت نیست و هر ارزانی بی علت.

هیچ ارزانی بی علت نیست، هیچ گرانی بی حکمت نیست.

هرگردویی گرد است اما هرگردی گردو نیست.

核桃是圆的，但圆的未必都是核桃。

← هرکه ریش داشت بابای تو نیست.

هرگز از شاخ یید برنخوری. [سعدی]

见 ابر اگر آب زندگی بارد

هرگز از شاخ یید بر نخوری

هرگز سر دیوانه نگرودد سپید.

傻子的头发白不了。(比喻傻子是无忧无虑的)

هرگز نخورد آب زمینی که بلند است.

[پوریایولی]

افتادگی آموز اگر طالب فیضی …… 见

هرگزندی که توانی بدشمن مرسان مباداکه

روزی دوست گردد. [سعدی]

尽量不要伤害你的对手，因为有一天他会成为你的朋友。~萨迪

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق.

[حافظ]

心中充满爱的人是不会死去的。~哈菲兹
هرگلی بوئی دارد.

每种花都有其香味。(比喻凡物都有其长处)

هرگنده خوری را گنده پزی می باید.

有吃腐食者就有销售腐食商店。

هرماهی / (همه ماهی) خطر دارد بدنامیش را صفر دارد.

月月有灾难，二月最糟糕。(见注)

注：二月在阿拉伯阴历中被认为不吉利的月份。

هرمغی را پای خویش آویزند.

[طاهر چغانی]

每只家禽(被宰后)都是靠自身的腿朝上倒挂起来的。(比喻恶果往往由自身造成)~塔希尔·查高尼

هرکه گردن بدعوی افرازد

دشمن از هرطرف بدو تازد

[سعدی]

谁狂妄自大仰起自己的脖子，他就会受到其敌人的全面进攻。~萨迪

هرکه گل می خواهد باید منت خار را هم بکشد.

谁想要玫瑰谁就得忍受它的刺。(比喻没有无刺的玫瑰)

← هرجا که گل است خار است.

[سعدی]

هرکه مزروع خود بخورد خوید

وقت خرمش خوشه باید چید

[سعدی]

谁从自己庄稼地里吃生玉米，收割时他只能跑去拾落穗。~萨迪

هرکه نان ازعمل خویش خورد

منت ازحاتم طالئی نبرد

[سعدی]

谁靠自己的劳力挣饭吃，谁就不会受惠于“哈塔姆·塔依”。~萨迪(见注)

注：“哈塔姆·塔依”是阿拉伯传说中的慷慨好客者。

هرکه نصیحت خودرایی می کند (او) خود به نصیحت دیگران محتاج است

[سعدی]

谁想去忠告固执己见的人，他本人就需别人给他以忠告。~萨迪

هرکه نصیحت نشنود سر ملامت شنیدن دارد.

[سعدی]

谁不想听他人的忠告，他就得学会听他人的责备。~萨迪

هرکه نقش خویشتن بیند درآب.

每个人都可以在水中看到自己的影子。

(比喻每个人都会考虑自己的利益)

هرکه نیکو نام شد از اثر نیکی است.

好名声来自于善举。

هرکه همه جا هیچ جا

يك جا همه جا هیچ جا 同

هرکه همه کاره هیچ کاره.

万事皆通，一无所长，样样皆通，样样稀松。

← آدم هزار پیشه کم مایه است.

هرکه يك مرغ کمتر دارد يك كیش پیش

里祈祷。(比喻某人耍两面手法,见注)
注:莫阿维赫和阿里是宗教信仰不同的
哈里法,前者有钱,后者有势。

هم از شوربای قم مانده هم از هلم کاشان.
既喝不上古姆的浓汤,也吃不到喀山的燕
麦粥。(比喻两头落空)

همان آتش است و همان کاسه.

一切照常,依然如故。(原义为:还是同样
的汤和同样的碗)

همان خر سیاه است و همان راه آسیا

一切照常,依然如故。(原义为:还是那头
黑驴,还是走那条通向磨坊的老路)

← همان آتش است و همان کاسه.

همای بر سر مرغان از آن شرف دارد

که استخوان خورد و جانور نیاز دارد

[سعدی]

(伊朗神话中的)不死鸟比其他鸟高贵之处
在于它只吃骨头,不伤害任何动物。

~萨迪

همت از تو قوت از خدا

谋事在人,成事在天。

← از تو حرکت از خدا برکت.

هم چوب را خورد هم پیاز را هم پول را
داد.

他挨了棍子,吃了葱头,最后还是被罚了款。
(比喻犯法的人在选择惩罚方式时一开
始就作出错误的决定)

هم حلوی مرده ها است هم خورش زنده
ها.

(此物)既可充当为死者准备的甜食,也可
成为活人的菜肴。(比喻某物有多种用
途或某人有多方面的才能)

هم خدا را می خواهد هم خرما را

他既想追求真主,又想吃椰枣。(比喻某
人想两者兼而有之,但难以办到)

← هم فال و هم تماشا/هم زیارت هم تجارت

هم خرما هم ثواب

又有枣吃,又得善报。(比喻兼而有之;一举
两得)

← هم خدا را می خواهد هم خرما را

همدان دور است کردوش نزدیک است.
“哈马丹”省远着呢!你若要跳过田垅,就
在这里跳吧!(有人吹嘘说他在哈马丹

← از ماست که برماست.

هرمیونی که زشت تراست بازیش بیشتر
است.

میمون هر چه زشت تراست ادایش بیشتر

است.

هرنخوری يك بخور پیدا می کند.

برای هر نخور يك بخور هست.

هرنشیبی را فرازی دربی است.

有下坡必有上坡。(比喻有涨潮就有退潮)

← از بی هرگره آخر خنده است.

هرنیک ویدی که در کتاب است بگذار بهم

که وقت خواب است.

一切善与恶都记在书上,快把书合上,现
在是睡觉的时候了。(结束晚会时说的
话)

هزاران نعمت و يك تندرستی

真主恩赐上千个,唯独健康最为佳。

هزار تلخه از دولت سربك گندم آب

می خورد.

一千棵毒麦靠一根麦管吸收水分。(比喻
众多的坏人靠寄生于好人才得以生存)

هزار چاقو بسازد یکیش دسته ندارد.

صد بسازد کوزه که یکی دسته ندارد.

هزار خیال در دل مهمان است که یکیش

در دل صاحبخانه نیست.

客人心中想法多,主人对此无所知。

هزار دوست اندك است يك دشمن بسیار.

صد دوست کم است يك دشمن بسیار

است.

هزارش ماتم و يك دم عروسی است.

世上愁事千万桩,欢乐喜庆一瞬间。

هزار کلاغ را يك کلوخ / (سنگ) بس

است.

只要一块石头就能驱赶上千只乌鸦。

هزار وعدهء خوبان یکی وفا نکند.

美女许诺上千个,无一许诺可兑现。

هلو، یا بگلو!

桃子呀,快掉到我嘴里来吧!(懒人坐在桃
树下说的话)

هم آتش معاویه را می خورد هم نماز علی
را می خواند.

他一边吃“莫阿维赫”提供的粥,一边为阿

喻某人是一切麻烦的根源)
همه دعوها بر سر لحاف ملا (نصرالدین) است.

دعوا بر لحاف ملا (نصرالدین) بود
همه را بایک چوب راندن
不分青红皂白;不分好坏

همه را مار می زند ما را چسپنه.
蛇咬所有的人,而甲虫却只咬我们。(某人被一个地位极低的人折磨或打败后说的一句怨言)

همه کارها آراسته است کارد کله ییدسته است!

一切工作安排就绪,现有只剩一把钝刀还要装上刀把呢!(比喻万事俱备,只欠东风)

همه کاره هیچ کاره
万事皆通,一无所长;样样皆通,样样稀松。
← آدم هزار پیشه کم مایه است.

همه کس را دندان از توشی کند شود و قاضی را از شیرینی

[سعدی]
人吃酸东西要倒牙,法官吃甜食(指贿赂)才倒牙。—萨迪

همیشه جوجه زیر سبد نمی ماند.
同 جوجه همیشه زیر سبد نمی ماند.

همیشه خر خرما نمی افکند.
驴并不是总把枣子扔掉。(比喻事情难得发生一次)

← هر روز گاو نیرید تاکوته ارزان شود.
همیشه در صدف گوهر نباشد.

不是每只蚌壳里都有珍珠。
همیشه شهبان ؟ یکبار هم رمضان

不会老是(伊斯兰教)阴历八月,有一次也应是阴历九月。(比喻事物总会轮番发生变化)

همین هلو است و همین گلو.
一切照常;依然如故。

← همان آتش است و همان کاسه.
همین یکی را که زائیده ای بزرگ کن.

اینراکه زائیده ای اول بزرگ کن. 同
هندواند زیر بغل کسی گذاشتن

给人戴高帽子;吹捧某人(原义为:在某人腋下放上一个西瓜)

← باد در آستین کسی کردن

省能跳过十个田垅。本谚语讽刺爱吹牛的人)

همدلی از همزبانی بهتر است.
心灵相通胜过语言相通。

هم زیارت است هم تجارت.
既要去朝圣,又要去经商。(比喻一举两得)

← هم خرما وهم ثواب.
همسایه بد میباد کس را

愿谁也不会碰上坏邻居。
همسایه را پیرس خانه را بیخر.

先问清邻居,再购买房子。
← همسایه بد میباد کس را

همسایه نزدیک به از برادر دور.
远亲不如近邻。

همسایه نیک در جهان فضل خدا است.
世上有个好邻居,享尽真主恩赐福。

همسایه ها یاری کنیید تا من شوهر داری کنم.

邻居们!来帮我忙吧!这样我就可以服侍好我老公了。(偷懒的主妇说的话)

همسرناجور وصله ناهرننگ است.
不相称的配偶犹如缝缀不齐的补钉。

هم سفره نان است هم لنگ حمام.
既是桌布,又是浴巾。(比喻一物多用)

هم سیاحت است و هم تجارت.
هم زیارت است هم تجارت. 同

هم فال و هم تماشا (است).
既可取乐,又可算命。(比喻一举两得)

← هم زیارت هم تجارت.
همکار همکار را نمی تواند دید.

同行是冤家。
← همکار همکار را دشمن است / بود هم پیشه با هم پیشه دشمن.

همشین تو از تو به باید
تا ترا عطل و دین ییفزاید.

你的同伴应该胜你一筹,这样你的智慧和信仰才能前进一步。

همشینم به بود تا من از آن بهتر شوم.
伴侣好我才能胜过他。(比喻近朱者赤)

همه ابری باران ندارد.
不是每朵云彩都能带来雨。

همه آتش ها از گور فلان بلند می شود.
所有的火焰都是从他的墓里冒出来的。(比

是上策)

هیچ چراغی تا صبح نمی سوزد.
چراغ کسی تا صبح نمی سوزد. 同
هیچ چیز شرط هیچ چیز نیست.
没有任何事物是另一事物存在的先决条件。
(喻指没有任何言论或推论可以被认为
是绝对的)

هیچ دومی نیست که سه نشود.
事过二，必有三。

هیچ دودی بی آتش نیست.
有火必有烟。(汉谚:无风不起浪)

هیچ راهی نیست کاورا نیست پایان غم
مخور. [حافظ]

هیچکس در پیش خود چیزی نشد.
不要发愁，任何路都有尽头。~哈菲兹
هیچکس را بگور دیگری نمی گذارند.
没有人会被埋葬在他的墓穴里。(比喻
各人只对自己的罪孽负责)

هیچکس نگوید انگور من ترش است.
没有人会说自己的葡萄是酸的。(比喻老王
卖瓜，自卖自夸)

→ کس نگوید که دوغ من ترش است.
هیچ گریه‌ای محض رضای خدا موش نمی
گیرد.

هیچ گریه‌ای محض رضای خدا موش نمی
گیرد.
没有一只猫为了让真主满意而不去逮老
鼠。(比喻没有人做事是不带目的的)

هیچ مرده‌ای را باین پاکی نشسته بود.
مرده‌ای را پاک شستن 见

هنر بچشم عداوت بزرگتر عیب است.

[سعدی]
在敌人眼里，最大的缺点莫过于(你的)才
华。~萨迪

هنر بنمای اگر داری نه گوهر
گل از خاراست و ابراهیم از آذر
[سعدی]

你有才华而不是珍珠就不要藏而不露；有刺
才有玫瑰，有了奥扎尔才有伊卜拉欣。~萨
迪(见注)

注：奥扎尔是伊卜拉欣的父亲。

هنر بتر از ملك و مال پدر.
才华胜于祖传的钱财与地产。

هنر چشمه زاینده است و دولت پاینده.
才华是永不枯竭的喷泉，是永生不灭的财产。
هنوز مسجد ساخته نشده کور بر درش نشسته
است.

清真寺尚未盖完，盲人已坐在它门前。(比
喻人们迫不及待的心情)

هو و هو است اگرچه / (اگر همه) سبواست.
妻妾毕竟是妻妾，争风吃醋实难免；即使长
得像水罐那样丑陋也是如此。

هیچ ارزانی بیعت نیست ، هیچ گرانی بی
حکمت نیست.

任何物品的价格贵与贱均有因可循。

هیچ بدی نرفت که خوب جایش بیاید.
恶从来不会被善取而代之。

هیچ تقلی بهتر از راستی نیست.
虚伪不可能高于诚实一筹。(比喻诚实才

ی

→ یا سر می رود یا کله می آید / یا مرگ
یا استقلال
یا جواب یا ثواب

(乞丐对主人说)要么干脆拒绝我，要么阴
功积德给我钱。

یا خدا یا خرما

یابوی پیشاهنگ آخرش توپره کش می شود.
走在商队前面的弩马还得驮上饲料袋。

(比喻某人做无可奈何的事情)

یا تخت یا تخته
或坐上宝座，或入土安息。(比喻要么完全
成功，要么完全失败)

ياسين بگوش خر خواندن

对牛弹琴。(原义为,在驴子耳朵边诵读《古兰经》中“雅辛”一章)

← لحن داود وكر مادرزاد

[سنائی]

يا كوجه گردى مى شود يا خانه دارى.

要么游手好闲,要么当个好管家。(对喜欢参加各种聚会的妇女说的一句话)

يا مرغ باش بير يا شتر باش بير.

要么做一只会飞的鸟,要么做一头负重的骆驼。(比喻两者必居其一)

يا مشت يا پست.

要么有一只(结实)的拳头,要么有一个(坚强)的后盾。

يا مكن با پيلبانان دوستى يا بناكن خانه‌اى

[سعدى]

در خور پيل

要么不同赶象的人交朋友,要么给象造一所合适的象房。(比喻同坏人打交道时必须提防)~萨迪

يا مگو آنچه مى نخواهى كرد يا وفاكن

بد آنچه مى گوى

要么不许诺,要么去践约。

يا وفا خود نبود در عالم

يا كسى اندرين زمانه نكرد

[سعدى]

在世上要么根本不存在“忠诚”,不然就是没有人在这个世道上做过忠诚的事。

~萨迪

بخش نگرفت.

他的冰结不起来。(比喻某人的计划彻底破产)

يد تصرف قوى است.

见 دست تصرف قوى است.

يزد دور است گزر (كه) نزديك است.

耶兹德(城市名)远在天边,盖斯(计量长度单位)却在眼前。(老板对一个爱吹牛的纺织工所说的一句讽刺话,因为后者吹嘘说他在该城一天能织多少多少米的布)

← همدان دور است كردوش نزديك است.

يك آهو و صد سگ

抓一只鹿,动用一百条狗。(比喻得不偿失)

← آفتابه خرج لحيم است.

要真主还是要椰枣?(比喻不能兼而有之)

يا خون خون يا ريم ريم

不是血中血,就是脓中脓。(比喻一切都要纯真不假)

← يا زنگى زنگ باش يا رومى روم.

يار اهل باشد كار سهل است.

见 گر يار اهل است كار سهل است.

يار باقى صحبت باقى.

只要友情在,谈话仍继续。(某人建议恢复友好会面时说的话)

يار بد بدتر بود از مار بد

تاتوانى ميگريز از يار بد

[مولوى]

恶友比毒蛇还要坏,你要尽可能躲开他。

~莫拉维

يارب مباد آنكه گدا معتبر شود.

[حافظ]

真主不允许乞丐发迹。(比喻小人乍富必有祸)~哈菲兹

يار در خانه و ما گرد جهان مى گرديم.

见 آب در كوزه و ما تشنه لبان مى گرديم.

يار زنده به از شوى مرده.

活着的好友胜过死去的丈夫。

← پهلوان زنده را عشق است.

يار شاطر باش نه بار خاطر.

你要尽力去做他人的良伴,勿给他人增添负担和麻烦。

يار قديم اسب زين كرده است.

老朋友犹如一匹上了鞍的马。(比喻老朋友总是随事随地给人以帮助)

يار نيك را در روز بد شناسند.

患难见真情。

يا زر يا زور يا زارى

没钱没势的人只能靠央求他人办事。

يا زنگى زنگ باش يا رومى روم.

要么做纯血统的桑给巴尔人(指黑人),要么做非混血的罗马人。(比喻不做非驴非马、不伦不类的人。)

← بيارمايى مانى نه اين تمام و نه آن

يا سر مى رود يا كلاه مى آيد.

不是掉脑袋,就是拿到帽子。(比喻两者必居其一)

← يا تخت يا تخته.

تف سربالا بریش برمی گردد. 同

يك تير و دو نشان كردن

见 با يك تير دو نشان زدن

يك جا همه جا همه جا هيچ جا.

十指按跳蚤，一个按不着；行行皆通，样样稀松。

← همه كاره ميچ كاره

يك جو از عقل كم كن هرچه مي خواهی بكن.

放糊涂一些，你就可以想做什么就能做成什么。（警示人们切莫聪明反被聪明误）

يك جو رو از يك ده ششدانگی بهتر است. 有一点勇气胜过拥有整个村庄。

يك چشمش گريه بود يك چشمش خنده.

他用一只眼睛哭，用另一只眼睛笑。（比喻两面派做法）

يك چوب ميخام نه تر باشد نه خشك باشد نه چنبره.

我要一根不湿不干、而且笔直不弯的木棍。

（比喻某人在生活中常常提出一些截然相反的要求）

يك حمام خراب چند جامه دار می خواهد!

一个破旧不堪的浴室还要用几个人去看浴客的衣服！（比喻做事太过分）

يك خشت هم بگذار بر درش

还得把一块砖坯放在锅盖上（意思说：砖坯在锅盖上受热后即溶化，最后锅里的汤全糟塌了。这是某人对一位不虚心学习烹调手艺的家庭主妇说的一句讽刺话）

يك داغ دل بس است برای قيله ای.

一次心灵的创伤足以伤害全家。

يك در گیر و محكم گير.

抓住一扇门，并且要紧紧地抓住它。（比喻要傍上一个有财有势的人或把握一次好机会）

يك دست به پيش و يك دست به پس

داشتن

一手放在身前，一手放在身后。（比喻某人十分贫困，用双手去掩盖身上裸露之处）

يك دست بيصدا است. / (صدا ندارد)

一个巴掌拍不响。（比喻矛盾或纠纷不是单方面引起的）

يك دستم تفنگ يك دست شمشير، پس با

يك ارزن از دستش نمی افتد.

他不会让一颗小米从他手上漏掉。（比喻某人十分吝啬）

← آب از دستش نمی چكد.

يك انار و صد بيمار

一只石榴，一百个病人。（比喻僧多粥少）

← صد گربه و يك موش / يك آمو و صد

سگ

يك انگور و صد زنبور

一颗葡萄，一百只蜜蜂。（比喻僧多粥少）

← يك انار و صد بيمار / صد گربه و يك

موش

يكبار جستی ملخك ، دوبار جستی ملخك ،

آخر بدستی ملخك.

小螳螂！你第一次安全地跳走了，第二次你又安全地跳走了，第三次你终于落入他人手里了。（比喻事情过一过二难过三）

يك بام و دو هوا

见 قربان بروم خدا را يك بام و دو هوا

را

يك بز كم (تر) يك قح كم (تر)

放的羊越少，操心就越少。

← هر كه يك مرغ كمتر دارد يك كيش پيش

است.

يك بزكه از جوی پرید همه بزها می پرند.

如果一只羊带头跳过沟渠，其他的羊就会跟着跳。（汉谚：羊群走路靠头羊；人无头不足，鸟无头不飞）

يك بزگو گله را گرگين كند.

一头生疥癣的羊会害及羊群。（比喻一只苍蝇可以坏了一锅汤）

← نديستی كه گاوی در علفزار بيلايد

همه گاوان ده را [سعدی]

يك پایش اين دنيا است يك پایش آن دنيا.

他已是半截子入土的人了。

← پایش لب گور است.

يك پول جگرگ سفره قلمكار نمی خاد.

放上一不值钱的烤羊肝，餐桌上就不用不着铺上印花桌布了。（比喻不必小题大做）

يك تف پيندازی بهوا برمی گردد بصورت

خودت.

يك سوزن بخودت بز يك جوال دوز
بدیگران.

在用缝口袋大针扎别人前，先用一根小针刺自己。（比喻己所不为，勿施于人）

← آنچه بخود نپسندی به دیگران مپسند.

يك سيب را دو نصف کرده‌اند.

一只苹果切成两瓣儿。（比喻两人长得一模一样，他们像一个模子刻出来似的）

يك سيب را كه به آسمان انداختی تا بزمن
بر گردد هزار چرخ می‌زند.

往上扔的一只苹果在掉到地面之前还要在空中转上几转。（比喻凡事都难以十拿九稳）

يك شب تب يك شب مرگ

一个晚上发着高烧，另一个晚上病入膏肓。（喻指一个无望治好，却在折磨看护人的重号病人）

يك شكم سير بهتر از ده شكم نيم سير.
一个肚子吃饱胜过十个肚子吃半饱。

يك شكم و دو منت !

一个人不应为一顿饭去接受他人两次之恩赐！

يك شهر و دو نرخ !

一座城市竟有两种物价！（比喻相同的环境往往会受到不同规则的约束）

← يك بام و دو هوا

يك صبركن و هزار افسوس مغور.

忍耐片刻可以免得一辈子后悔。

يك عمر گدایي کرده هنوز شب جمعه را
نمی‌دانند.

بعد از چهل سال گدایي شب جمعه هم
را نم کرده است.

يك كاسه كاچی صد تا سرناچی !

一碗卡其（一种用面粉、白糖及其他调味品制成的粥）要分给一百个喷呐吹奏者。（比喻僧多粥少）

← يك انار و صد بیمار / صد گره و يك
موش

يك كلاغ را چهل كلاغ كردن

把一只乌鸦变成四十只乌鸦（比喻人们在传播谣言中往往以讹传讹，夸大事实）

يك كلوخ صد كلاغ را بس است.

هزار كلاغ را يك كلوخ بس است. 同

يك گز مطبخ به از صد گز طویلہ.

دندانهایم جنگ کنم ؟

我一手持枪，一手执剑，难道叫我用牙齿去同敌人作战吗？（这是一个懦夫为自己的被捕所作的自我辩解）

يك دشمن زياد است صد دوست کم است.
一个敌人也是多，一百个朋友还是少。

يك دم نشدكه می سرخر زندگي كيم.
我们无时无刻不生活在外界的干扰中。

يك ده آباد به از صد ده خراب.
一个繁荣的村庄胜过一百个败落的村庄。

يك ديوانه سنگي را بجاه می‌اندازد صد عاقل
نمی‌توانند آنها درآورند.

一个傻子向井里扔了一块石头，一百个聪明人也难以取出来。（比喻一个傻子所造成的损失，一百个聪明人也弥补不来）
يك رعایت/ (عنايت) قاضی به از هزار گواه.
法官的一次关照比一千个证人的证词更有用。

يك روده راست در شكمش نیست.
他肚子里没有一根笔直的肠子。（喻指一个说谎老手）

يك روز بخر ز آنچه فروشی همه سال.
有一天你把整年出售的东西买回来吧！

（比喻现在该是你收获的季节到了。汉谚：“种瓜得瓜，种豆得豆”）

يك روزه مهمانیم ، صد ساله دعا گو.
我们在你家做一天客人，我们为你的健康祝福一百年。（一位为减轻主人忧虑的客人所说的话）

يك زبان داری دوگوش ، یکی بگو دوتا
بنيوش.

你有一个舌头，两个耳朵，所以你要说一句，听两句。（谚语鼓励人们少说多听）

يك سال بخور نان و تره هرسال بخور نان
و كره.

吃一年韭菜加面包，你就年年可吃黄油加面包。（比喻节约一阵子，享受一辈子）

يك ستاره در هفت آسمان ندارد.

他在七重天中连一颗星星都没有。（喻指一个穷困潦倒或时常交厄运的人）

يك سر دارد و هزار سودا.
他脑袋只有一个，可是处理的事却有千百桩。（比喻某人日理万机）

一个没吃的活活饿死,一个吃得太饱而撑死。(生活中的鲜明对照;汉谚:朱门酒肉臭,路有冻死骨)

← یکی بخورد پاک بخورد خاک!
یکی به بجه اش گفت قربان چشم های
بادامیت برم گفت نه نه من بادام
می خوام

一位母亲对孩子说:“我的宝贝,你的杏仁般的眼睛多亮堂!”孩子回答说:“妈,我要的是杏仁。”(这是利用谐音所产生的幽默语)

یکی به بجه اش گفت می زلمت زمین صدای
کمبزه بدهی گفت نه نه کمبزه می
خوام

有位母亲对孩子说:“我要把你打倒在地,发出未熟的甜瓜落地的声音”。孩子回答说:“妈妈,我要的就是没有熟的甜瓜”。(比喻见前条)

یکی بچه گرگ می پرورید
چو پرورده شد خواجه را بردید
[سعدی]

有人养了条幼狼,狼长大便吞食了主人。(比喻一种自食其果的行为)~萨迪

یکی به میخ و یکی بنعل زدن
两面讨好,耍两面手法。(原义为:一会儿用钉钉上,一会儿用马掌钉上)

یکی پدرش را برد بی بازار (که اورا) بفروشد
, گفتند آیا کسی پدرش را می فروشد
؟ گفت قیمتی میگویم که کسی نخرد.

有个人将父亲带去市场出售,有人问道:
“有谁会出卖自己的父亲?”他回答说“我将开出个高价,这样就没有人会买他了。”

(本谚语是对开高价售货行为的一种讽刺)
یکی را بده راه نمی دادند خانه کدخدای
را می پرسید.

某人进村受阻后便问村长住哪儿。(比喻某人以施小计提出过分的要求来达到自己的目的)

یکی را چوب بکف پا می زدند گفت وای
پشتم گفتند پشت چرا می گوئی گفت
اگر پشت داشتم کسی پایم را چوب
نمی زد.

有人被别人用棍子打脚底板时,喊道:“天

有个小厨房赛过有个大马厩。(比喻少而精更可取)

یک گز و دو فاخته
一箭双雕。(原义为:一棍打死两只杜鹃)

← با یک تیر دو نشان زدن
یک گوشش در است و یک گوشش دروازه.
一只耳朵进,一只耳朵出。(比喻听而不闻)
← از این گوش میگیرد از آن گوش
درمی کند.

یک لاش کردیم نرسید دو لاش می کنیم
برسد.

一幅(布料)长度不够,双幅就够了,比喻
简易办法不奏效时只能采取复杂办法了
یک مرده بنام به که صد زنده به ننگ.
一位留芳百世的死者胜过一百个臭名昭
著的活人。

یک مرید خمر به از یک توبه زر.
宁可要一个愚笨的皈依者,也不要一大袋
金子。

یک مسجد و یک قندیل!
一个清真寺里只有一盏灯!(比喻一件荒谬
的事)

یک مو از خرس کردن غنیمت است.
从狗熊身上拔根毛是可取的。(比喻从吝
啬鬼那里挖出些钱是完全值得的)

یک مو را یک طناب کردن
同 موئی را طناب کردن

یک مویز و صد قلندر.
杯水车薪。(原义为:一粒葡萄干分给一
百个托钵僧)

← یک انار و صد بیمار
یک نه بگو نه ماه بدل مکش
(男人求婚时)说一个“不”字就可免除九
个月怀胎之苦。(比喻一次拒绝就可以
防止产生无数不良后果)

یک و یگانه خل و دیوانه است.
谁是家里唯一的孩子,那他不是弱智就是
疯子。(意思说伊朗人不喜欢家里只有
独生子女)

یک یار یار به از صد برادر نا سازگار.
一个真正的朋友胜过一百个合不来的兄弟。
یکی از گرسنگی می میرد یکی از سیری
می ترکد.

خدا گرفتار شد.

有人死去,有人成为腐尸,有人激怒了真主。

(这是一种诙谐的说法,说明世人纷纷离开人间,一事无成)

یکی می‌مرد ز درد بینوائی یکی می‌گفت

خانم زرك می‌خواهی؟

有位妇人快要饿死,有人却问她是否需要金箔片来装饰衣服。(意谓提出的问题极不合时宜)

یکی نان نداشت بخورد پیاز می‌خورد

اشتهایش باز شود.

有人连饭都没有吃却在吃葱头,以此提胃口。

(比喻一种愚蠢的行为)

یکی يك دانه خل و دیوانه (می‌شود)

يك و بیگانه خل و دیوانه (است)

یکی يك مو بکچل بدهند کچل مودار می

شود.

如果秃子从每个人那里拿到一根头发,他就可以长出一头好发。(比喻每人向穷人捐赠一些财物,穷人的日子就会好过了)

呀!我的背!”人家问他“你脚挨揍,为什么要提你的背?”。他回答说:“如果我有背(即有后台)我就不会挨揍了!”(本谚语利用一语双关来表示人如有后台就不会吃亏)

یکی را نوش دیگری را نیش

利于甲者未必利于乙。(原义为:某物对甲是有益的饮料,而对乙却是有毒的刺)

یکی روز چهارشنبه پول پیدا کرده بود

می‌گفت چهارشنبه خوب روزی است ،

دیگری پول گم کرده بود می‌گفت

چهارشنبه بد روزی است.

有人星期三赚到钱就说星期三是个好日子。

有人星期三丢了钱就说星期三是个坏日子。(比喻事物的好坏往往是以一个人的经历去判断)

یکی کم است ، دوتا غم است ، سه تا

خاطر جمع است

一个(孩子)太少,两个还是不放心,三个心里就踏实。(反映伊朗人喜欢有三个孩子的心理状态)

یکی مرد ، یکی مردار شد ، یکی بغضب

A

قانع بودن
 安家落户 ānjiā—luòhù خانه خود را درجایی
 مستقر ساختن ؛ به محل تازه نقل مکان کردن
 安居乐业 ānjū—lèyè در صلح و صفای روزگار
 گذراندن
 安民告示 ānmín gàoshì آگاهی بخاطر تأمین
 اطمینان خاطر مردم؛ آگاهی از پیش زده شده
 (درباره موصوعی)
 安贫乐道 ānpín—lèdào به فقر و تهیدستی قناعت
 کردن و فقط به اصول یا روش زندگی خود
 توجه داشتن
 安然无恙 ānrán wúyàng صحیح و سالم ؛ صدمه
 ندیده از مشکلی خلاصی یافتن
 安如磐石 ān rú pánshí چون خارا سخت و محکم
 بودن
 安如泰山 ān rú Tàishān چون کوه "تای شان"
 استوار بودن
 安身立命 ānshēn—lì mìng به زندگی سروسامان
 دادن و به کار خود ادامه دادن
 安土重迁 ān tǔ zhòng qiān دل از زادبوم خویش
 بر نتوان کند، دل از زادبوم خویش نتوان بر
 گرفت
 安营扎寨 ānyíng—zházhài اردو زدن ؛ چادر
 زدن
 安于现状 ānyú xiànzhuàng به وضع موجود
 قناعت کردن
 安之若素 ān zhī ruò sù ۱- بامانیت تحمل
 کردن (سختی ها را) ۲- (نسبت به کار اشتباه
 آمیز) بی تفاوت بودن
 鞍马劳顿 ānmǎ láodùn از مسافرت دور و دراز
 خسته و کوفته بودن
 按兵不动 àn bīng bù dòng ۱- قشون را به نبرد
 نفرستادن ۲- در انتظار فرصت ماندن ؛ عمل
 نکردن
 按部就班 àn bù—jiùbān از نظم و ترتیب مقرر
 پیروی کردن ؛ از راههای مرسوم و قدیمی کارها را
 انجام دادن
 按劳分配 ànláo fēn pèi به هر کس به اندازه
 کارش
 见：各尽所能，按劳分配 gè jìn suǒ
 néng, àn láo fēn pèi

哀兵必胜 āibīng bì shèng ارتشی که در اثر
 غیرت و حمیت پیا می خیزد با پیروزی همراه
 است .
 哀鸿遍野 āihóng biànyě تمام سرزمین آنگده
 از ناله و شیون است .
 哀莫大于心死 āi mò dà yú xīn sǐ هیچ چیز از
 ناامیدی دلیل بزرگتری برای غم و اندوه نیست .
 挨门逐户 āimén—zhúhù خانه به خانه ؛ در
 در
 唉声叹气 āishēng—tànqì از روی یأس نالیدن ؛
 مایوسانه ناله بر آوردن
 矮子里拔将军 ǎizǐ lǐ bá jiāngjūn برگزیدن يك
 ژنرال از میان کوتاه قدها—یعنی برگزیدن بهترین
 شخص موجود ؛ در شهر کوران يك چشم سلطان
 است .
 蔼然可亲 ǎirán kěqīn مهربان و دوستانه، دلجو
 چیزی را بسیار پسندیدن
 爱不释手 ài bù shì shǒu بطوریکه نتوان از سر آن گذشت
 مال و ثروت را همچون
 爱财如命 ài cái rú mìng جان خود دوست داشتن
 受理不理 àilǐ—bùlǐ (又作“爱答不理”) سرد
 و بی تفاوت به نظر آمدن
 爱莫能助 ài mò néng zhù مایل به کمک بودن
 ولی از انجام آن عجز داشتن
 爱屋及乌 ài wū jí wū عشق ورزیدن به کسی به
 حدی که حتی کلاغ روی بامش را نیز در بر
 می گیرد؛ هرکس کسی را می خواهد مگش را
 هم می خواهد .
 爱憎分明 ài—zēng fēnmíng تصور روشنی از
 عشق و نفرت داشتن
 碍手碍脚 àishǒu—àijiǎo مانع شدن ؛ باز داشتن
 碍于情面 àiyú qíngmiàn از نگرانی یا ترس به
 اینکه احساسات کسی جریحه دار گردد
 安不忘危 ān bù wàng wēi به هنگام صلح از
 خطر احتمالی غافل نبودن
 安步当车 ān bù dàng chē با خاطر آسوده گام
 زدن بجای بر درشکه سوار شدن
 安分守己 ānfēn—shǒujǐ از قانون پیروی کردن
 و رفتار درست داشتن
 安富尊荣 ānfù—zūnróng به مال و مقام خود

بی‌عدالتی کامل
暗中摸索 ànzhōng mōsuo در تاریکی کورمال کورمال
کردن (یا کورمال کورمال رفتن)
暗自庆幸 ànzì qīngxìng به‌خود تبریک گفتن؛
خودرا خوشبخت دانستن
黯然神伤 ànrán shénshāng احساس افسردگی
کردن؛ افسرده خاطر شدن
黯然失色 ànrán shīsè تحت‌الشعاع قرار گرفتن؛
رنگ خود را باختن و بی‌اعتبار شدن
黯然销魂 ànrán xiāohún (به هنگام جدایی)
بسیار غم و اندوه داشتن
昂首阔步 ángshǒu—kuòbù با سر بلندى به پیش
گام برداشتن؛ با غرور پیش رفتن
昂首望天 ángshǒu wàng tiān با سر بلندى
به آسمان نگاه کردن—یعنی از انجام تحقیقات در
سطوح پایین‌تر عار داشتن
嗷嗷待哺 áoáo dài bǔ به فریادی رقت‌انگیز
خدا طلبیدن (در مورد مردم یا حیوانات که
چک‌گرسنه گفته می‌شود)
奥妙无穷 àomiào wúqióng بی‌نهایت عمیق در
معنی

در جلوگیری از خود ناتوان بودن
按捺不住 ànnà bù zhù در جلوگیری از خود
ناتوان بودن
按图索骥 àn tú suǒ jì کسی‌را به کمک تصویرش
استی‌را به کمک قرینه و نشانه چیزی‌را پیدا
کردن
按下葫芦浮起瓢 ànxià húlu fúqǐ piáo مشکل
است يك كدو قلبانی را زیر آب نگهداشت بی
آنکه کدوی دیگری بالای آب بیاید — یعنی
يك مسئله را حل کردن و بلافاصله مسئله
دیگری مطرح شدن
按需分配 àn xū fēnpèi به هر کس به اندازه
نیازش 见: 各尽所能, 按需分配 gè jìn
suǒ néng, àn xū fēnpèi
暗渡陈仓 àn dù Chéncāng (زن و مرد) زنا
کردن 见: 明修栈道, 暗渡陈仓 míng xiū
zhàn dào, àn dù Chéncāng
暗箭伤人 ànjiàn shāng rén کسی را از پشت
خنجر زدن؛ با حقه‌بازی به کسی ضرر رساندن
暗送秋波 àn sòng qiūbō به محبوب خود نگاه
دزدانه و عاشقانه انداختن
暗无天日 àn wú tiānrì تاریکی محض — کنایه از

B

کشیدن نشاها به رشد آنها کمک کردن — کنایه
از اینکه در اثر شور و شوق بیش از حد کارها را
خواب کردن
跋前疐后 báqián—zhìhòu با‌مانویی که بوده و
خواهد بود دست و پنجه نرم کردن؛ با مشکلات
قدیم و جدید روبرو شدن
跋山涉水 báshān—shè shuǐ (درسفر) کوه‌ها و
رود خانه‌ها را پشت سر گذاشتن
把水搅浑 bǎ shuǐ jiǎo hún—آب را آلودن —
کنایه از ایجاد آشفتگی کردن
白璧微瑕 báibì wēi xiá يك لکه در یشم سفید
— کنایه از يك عیب کوچک از چیزی زیبا یا
مردی بزرگوار
白璧无瑕 báibì wú xiá یشم سفید بی لکه
— کنایه از اخلاق بی‌عیب و نقص کسی
白发苍苍 báifà cāngcāng دارای موهای سفید
نفس خود را ضایع
白费唇舌 báifèi chúnshé کردن؛ کسی‌را بیخود قانع کردن

برادران سوگند خورده
八拜之交 bā bài zhī jiāo پاسخ‌ها از هر جهت؛
همکاری از همه جهت
八方呼应 bāfāng hūyīng تقریباً درست؛ بسیار
نزدیک
八九不离十 bā jiǔ bù lí shí (در زمینه ایجاد
روابط اجتماعی) چرب زبان و زرتنگ بودن
八面威风 bāmiàn wēifēng روحیه پر ابهت و
قدرت (داشتن)
八仙过海, 各显神通 bāxiān guòhǎi, gèxiǎn
shéntōng مانند هشت جاویدان که از دریا عبور
می‌کنند و هر کدام لیاقت و توانایی خاص خود
را نشان می‌دهد
八字还没一撇儿 bā zì hái méi yī piē هنوز از
اولین نشانه هیروگلیف "八" خبری نیست — یعنی
هنوز از چیزی که اتفاق خواهد افتاد کوچکترین
نشانه‌ای وجود ندارد.
拔苗助长 bá miáo zhù zhǎng بوسيله بالا

百分之百 bǎi fēn zhī bǎi کاملاً ؛ درصد ؛ مطلقاً ؛
 百感交集 bǎi gǎn jiāojí احساسات گوناگون به کسی دست دادن، احساسات گوناگون در دل کسی جوشیدن
 百花齐放 bǎihuā qífàng بگذار صد گل بشکند — کنایه از پشرفت آزاد شکل‌ها و سبک‌های گوناگون هنری
 百花齐放，百家争鸣 bǎihuā qífàng, bǎijiā zhēngmíng بگذار صد گل بشکند و صد مکتب فکری باهم رقابت کنند. (سیاست ایجاد شکوفایی در هنر و علوم و پشرفت فرهنگی)
 百花齐放，推陈出新 bǎihuā qífàng, tuī chén chū xīn بگذار صد گل بشکند و کهنه از بین برود تا جدید به میدان بیاید. (سیاست نوسازی و پشرفت هنر تاتری)
 百花争艳 bǎihuā zhēngyàn (又作“百花争妍”) رقابت کردن صد گل در زیبایی
 百喙莫辩 bǎi huì mò biàn حتی صد دهان هم نمی‌توانند موضوع را توجیه کنند.
 百家争鸣 bǎi jiā zhēng míng ۱ - رقابت کردن صد مکتب فکری (در دوره‌های بهار و پائیز و کشور‌های جنگنده ۲۲۱-۷۷۰ ق ۷۰۰)
 ۲ - بگذار صد مکتب فکری باهم رقابت کنند.
 百孔千疮 bǎikǒng—qiānchuāng (بدن و آن) با زخم‌های باز سوراخ شده ؛ (بدن) پاره پاره شده از زخم
 百里挑一 bǎilǐ tiāo yī یکی از صد گل ؛ گل سر —
 百炼成钢 bǎi liàn chéng gāng آبداده شدن و به فولاد بدل گشتن
 百年不遇 bǎinián bù yù دیده نشده صدسال یکبار، اتفاق نیفتاده یک قرن یکبار
 百年大计 bǎi nián dàjì پروژه‌ای که دارای اهمیت حیاتی و دیرپا می‌باشد ؛ برنامه بزرگ و دراز مدت
 百年树人 bǎinián shù rén 见：十年树木，百年树人 shínián shù mù, bǎinián shù rén پس از مرگ کسی ؛ موفقی که کسی در گذشته است
 百鸟朝凤 bǎi niǎo cháo fèng همه پرندگان نسبت به فینیکس (نوعی پرنده افسانه‌ای مانند سیرخ) ادای احترام می‌کنند — کنایه از صلح و صفا زیر سلطه فرمانروای عالی
 百思不解 bǎi sī bù jiě پس از صد بار فکر

白面书生 báimiàn shūshēng دانشمند جوان و کم تجربه با چهره رنگ پریده ؛ کرم کتاب رنگ پریده
 白日做梦 bái rì zuòmèng در روز خواب دیدن — کنایه از خیال باطل کردن ؛ افکار بچ و بیوده داشتن
 白色恐怖 báisè kǒngbù ترور سفید
 白手起家 báishǒu qǐjiā (又作“白手成家”) از هیچ شروع به ساختن کردن
 白头偕老 bái tóu xié lǎo وفادار ماندن زن و شوهر تا پایان عمرشان ؛ به پای هم پیر شدن
 白衣战士 bái yī zhàn shì کارگر پزشکی
 白云苍狗 báiyún cānggǒu تبدیل شدن ابرهای سفید به سبک‌های خاکستری — کنایه از اینکه تغییرات در کارهای بشر به نحو خودسرانه صورت می‌گیرد.
 白纸黑字 bái zhǐ—hēi zì (نوشته شده) روی کاغذ سفید با مرکب سیاه — کنایه از برهانی قاطع (در نطق یا نوشته)
 白字连篇 bái zì lián piān بر از واژه‌هایی که اشتباه لفظی ویا املائی داشته باشد
 百般刁难 bǎibān diāonàn به هر وسیله‌ای اشکال تراشی کردن
 百步穿杨 bǎi bù chuān yáng از فاصله صد قدمی تیری را رها کردن و برگ درخت تیریزی را سوراخ نمودن — یعنی باکمال دقت و موشکافی تیراندازی کردن ؛ تیر را از دور به هدف زدن
 百尺竿头，更进一步 bǎichǐ gāntóu, gèng jìn yī bù ترقی بیشتر کردن ؛ کار خود را دوبا ره بهبود بخشیدن
 百川归海 bǎi chuān guī hǎi همه رودخانه‌ها به دریا می‌ریزد — کنایه از اینکه همه چیزها به جیتی متمایل است.
 百读不厌 bǎi dú bù yàn شایسته بودن برای صد بار خواندن ؛ ارزش صد بار خواندن را داشتن
 百端待举 bǎi duān dài jǔ هزار کار انجام نشده باقی است ؛ وظایف بیشماری می‌ماند که باید انجام گیرد.
 百发百中 bǎi fā bǎi zhòng صد تیر ، صدبار اصابت ؛ هر تیری به هدف می‌خورد ؛ با کمال دقت تیراندازی کردن
 百废俱兴 bǎi fèi jù xīng (又作“百废具兴”) آنچه انجام ناپذیر مانده بود دارد انجام پذیر می‌شود ؛ آنچه انجام ناشدنی بود در حال انجام است.

稗官野史 *bài guān—yě shǐ* کتاب هالی که شامل روایات، قصه ها و حکایات است ؛ حکایاتنامه ها

班门弄斧 *Bān mén nòng fǔ* "لویان" در حضور استاد نجاری مهارت خود را با استفاده از تبر نشان دادن — یعنی در حضور يك كارشناس مهارت ناچیز خود را نشان دادن؛ در جلو توهی ترقه در کردن ؛ پیش لوطی و معلق!

斑驳陆离 *bānbó—lùlí* رنگ برنگ ؛ رنگارنگ ؛ بد زلفا پاشیدن ؛ سخن چینی کردن

搬起石头打自己的脚 *bān qǐ shítou dǎ zì jǐdejiǎo* سنگی را برداشتن و عاقبت روی پای خود انداختن — کنایه از اینکه برای خود دردسر درست کردن

板上走丸 *bǎn shàng zǒu wán* توپ هایی که در سرازیری بسرعت می‌غلند — کنایه از وضعیت درحال رشد سریع است.

板板六十四 *bǎnbǎn liùshí sì* ; نرمش ناپذیر ؛ غیر قابل انعطاف

板上钉钉 *bǎn shàng dìng dīng* این قطعی است؛ درباره آن راه دیگری نیست ؛ چون و چرا ندارد.

半半拉拉 *bànbanlālā* نیمه تمام ؛ نامفام

半壁江山 *bàn bì jiāng shān* (又作“半壁河山”) نصف کشور (معمولا اشاره به آن بخش از کشور مورد تجاوز است که هنوز اشغال نشده است)

半边天 *bàn biān tiān* ۲ - نصف آسمان - زنان کشور

半工半读 *bàngōng—bàndú* نصف کار و نصف آموزش ؛ بر نامه کار و آموزش

半斤八两 *bàn jīn—bāiliǎng* یکی و نصف دوجین برای دیگری — کنایه از دو فرد یا دو گروه کاملاً مشابه و غیر قابل تمایز ؛ اوزوم و انگور

半老徐娘 *bàn lǎo Xúniáng* (又作“徐娘半老”) خانم میان سال دلریا

半路出家 *bànlù chūjiā* یا در آخر پیری راهب یا راهبه شدن — کنایه از کسی که برای آن تربیت نیافته پرداختن

半瓶醋 *bànpíngcù* کنایه از صاحب دانش سطحی

半生不熟 *bànshēng—bùshú* ; نارس ؛ ناپخته

半死不活 *bànsǐ—bùhuó* ; نیمه مرده نیمه زنده؛

کردن درباره چیزی بازهم سردرگم بودن

百听不厌 *bǎi tīng bù yàn* شنیدن صد بار شنیدن را داشتن ؛ شایسته بودن برای صد بار شنیدن

百万雄师 *bǎiwàn xióngshī* يك ميليون جنگجوی ترس ؛ يك ارتش قدرتمند

百闻不如一见 *bǎi wén bù rú yī jiàn* يك دیدن بهتر از صد بار شنیدن ؛ شنیدن کی بود مانند دیدن

百问不厌，百拿不厌 *bǎi wèn bù yàn, bǎi ná bù yàn* (کارمند فروشگاه) باصبر و حوصله به سؤالات مشتری ها جواب دادن و اجناس مورد نظر را به آنها نشان دادن

百无禁忌 *bǎi wú jìnjì* همه منهیات باید به حال تعلیق در آید.

百无聊赖 *bǎi wú liáo lài* (اغلب در اثر بیکاری) بسیار ملول و دلنگ

百无一失 *bǎi wú yī shī* وجود نداشتن هیچگونه لغزش احتمالی (یا ریسک) ؛ کاملاً ایمن بودن

百业凋敝 *bǎiyè diāobì* همه شغل ها رو به خاموشی می‌روند ؛ هر مشغله پایانی دارد.

百依百顺 *bǎiyī—bǎishùn* مطیع و فرمان بردار؛ غلام حلقه بگوش (بودن)

百战百胜 *bǎizhàn—bǎishèng* صد بار نبرد کردن و صد بار پیروز شدن — همیشه پیروزمند بودن ؛ پیروزی جاودان داشتن

百折不挠 *bǎi zhé bù náo* (又作“百折不回”) با وجود همه موانع به جنگ و نبرد ادامه دادن (از سرخوردگی ها و عقب گردهای مکرر نترسیدن ؛ بیدی که از این بادها نمی‌لرزد.

百足之虫，死而不僵 *bǎi zú zhī chóng, sǐ ér bù jiāng* هزار پای می‌میرد اما نمی‌افتد — یعنی آداب و رسوم کهنه باستانی ازین نمی‌رود.

摆架子 *bǎi jiàzi* ; لیاقه مغرورانه بخود گرفتن ؛ نخوت داشتن؛ باد توی غیب خود انداختن

摆龙门阵 *bǎi lóng mén zhèn* ؛ از هر دری سخن گفتن

摆事实，讲道理 *bǎi shìshí, jiǎng dào lǐ* حقایق را نشان دادن و دلیل آوردن

败军之将 *bàijūn zhī jiāng* ژنرال يك ارتش شکست خورده

败兴而归 *bàixìng ér guī* ؛ مأیوس برگشتن ؛ ناامید برگشتن

败子回头 *bàizǐ huítóu* باز گشت يك پسر ولخرج و مبذر (به راه‌درست)

饱私囊 bǎo sīnáng اختلاس کردن ؛ جیب خود را پر کردن ؛ (پول) بلند کردن
 饱学之士 bǎoxué zhī shì مرد دانشمند و فاضل
 饱眼福 bǎo yǎnfú چشم چرانی کردن ؛ از تماشای (يك منظره، يك نمايش و غيره) لذت وافر بردن
 饱以老拳 bǎo yǐ lǎoquán با مشت خود به کسی سخت ضربه زدن
 报仇雪耻 bàochóu—xuěchǐ از کسی انتقام گرفتن و توهين به خود را جبران کردن
 报仇雪恨 bàochóu—xuě hèn انتقام خود را از کسی گرفتن
 报喜不报忧 bào xǐ bù bào yōu فقط مرثه دادن اما از دادن خبر بد خودداری کردن
 抱不平 bàobùpíng در اثر بی‌انصافی و ستمی که دیگران دیده‌اند از کوره در رفتن
 抱残守缺 bàocán—shǒuquē چیزی از مد افتاده را گرمی داشتن و از چیزی که نه و فرسوده نگهداری کردن — یعنی بسیار محافظه کار بودن
 抱粗腿 bàocǒutǐ (又作“抱大腿”) خود را به افراد ثروتمند و قدرتمند چسباندن
 抱恨终天 bàohèn zhōngtiān تا پایان عمر (از کاری) سخت تأسف خوردن
 抱头鼠窜 bàotóu shǔcuàn با دست سر را پوشاندن و مانند موش وحشت زده گریختن
 抱头痛哭 bàotóu tòngkū در آغوش یکدیگر گریستن
 抱薪救火 bào xīn jiùhuǒ برای خاموش کردن آتش، هیزم آوردن — یعنی برای حل مشکلی شیوه نادرستی را بکار بردن و در نتیجه مشکل بزرگتری را بوجود آوردن ؛ رفت ابروش را درست کند چشمش را کور کرد.
 豹死留皮，人死留名 bàosǐliú pí, rénsǐliú míng وقتی که پلنگ می‌میرد، پوستش می‌ماند؛ وقتی که انسان می‌میرد، شهرتش می‌ماند.
 鲍鱼之肆 bàoyú zhī sì دکانی که ماهی نمک 见: زده‌رامی‌فروشد — کنایه از محیط بد
 如入鲍鱼之肆 rú rù bàoyú zhī sì
 暴风骤雨 bàofēng—zhòuyǔ طوفان ؛ تند باد، باد و بوران
 暴戾恣睢 bàolì—zìsūi ظالم و مستبد ؛ بیادگر ؛ ستمگر
 暴露无遗 bàolù wú yí کاملاً بر ملا شدن ؛ آفتابی شدن
 暴殄天物 bàotiǎn tiānwù اسراف زیاد در مصرف

نیمه جان
 半途而废 bàntú ér fè در نیمه راه از کاری صرف نظر کردن ؛ کار را ناتمام گذاشتن
 半推半就 bāntuī—bànjiù خواه و ناخواه تسلیم شدن
 半新不旧 bànxīn—bùjiù دیگر نو نبودن ؛ نیمه کهنه نیمه نو
 半信半疑 bànxìn—bànyí نیمه باور نیمه مشکوک ؛ نه یقین کامل داشتن و نه در تردید کامل بسر بردن
 半夜三更 bàn yè—sāngēng در دل شب ؛ شب دیر وقت ؛ تا دیرگاه شب
 半真半假 bànzhēn—bànjiǎ نیمه حقیقی و نیمه قلابی
 绊脚石 bàn jiǎo shí مانع ؛ پاگیر ؛ راع ؛ مشکل سر راه
 帮倒忙 bāng dào máng بیشتر ایجاد زحمت کردن تا کمک کردن ؛ کمک معکوس کردن ؛ دوستی خاله خمرسه
 帮闲文人 bāngxián wénrén نویسنده مزدور بدون مشورت با دیگران همه چیز را به انحصار خود در آوردن ؛ کار کسی را قبضه کردن
 包藏祸心 bāocáng huòxīn نیت های بدی در سر پروردن ؛ خبیث نیت در دل داشتن
 包罗万象 bāoluó wànxiàng شامل همه چیز ؛ برگیرنده همه چیز
 包治百病 bāozhì bǎibìng معالجه همه بیما رها را تضمین کردن
 宝山空回 bǎoshān kōng huí با دست خالی از يك کوه گنج برگشتن — کنایه از منفعت نبردن از دیدار يك استاد بزرگ یا يك جایگاه دانش و غيره
 饱汉不知饿汉饥 bǎohàn bù zhī è hàn jī سیر از گرسنه خبر ندارد ؛ سوار از پیاده خبر ندارد.
 饱经沧桑 bǎo jīng cāngsāng دگرگونی های زندگی را تجربه کردن ؛ از دگرگونی های زندگی با خبر بودن
 饱经风霜 bǎo jīng fēngshuāng سردی و گرمی روزگار را چشیده؛ دارای تجربه سختی های زندگی
 饱食终日，无所用心 bǎoshí zhōng rì, wú suǒ yòngxīn در روز سه وعده غذا خوردن و کار نکردن ؛ خود را با غذا سیر کردن و بیکار نشستن

背道而驰 bèi dào ér chí در جهت مخالف حرکت کردن

背井离乡 bèijǐng—líxiāng (برخلاف میل) زادگاه خود را ترک گفتن

背水一战 bèi shuǐ yī zhàn پشت به دریا جنگیدن — یعنی برای پیروزی تاپای جان جنگیدن

背信弃义 bèixìn—qìyì عهد شکستن ؛ پیمان شکستن ؛ خیانت کردن

悖入悖出 bèirù—bèichū باد آورده را باد می برد .

奔走呼号 bēnzǒu hūháo برای دریافت کمک یا مبارزه در راه امری دوندگی و فعالیت کردن

奔走相告 bēnzǒu xiānggào در اطراف دیدن و خبرها را پخش کردن ؛ با کمال شتاب خبرها را به اطلاع یکدیگر رساندن

本固枝荣 běn gù zhī róng وقتی که ریشه محکم است ، شاخه ها هم خوب نشو و نما می کنند.

本来面目 běn lái miàn mù چهره واقعی ؛ چهره حقیقی

本末倒置 běn—mò dào zhì فرع را بر اصل ترجیح دادن ؛ پیش از اسب به فکر ارابه بودن ؛ غر را گم کرده بی نعلش می گردد.

本乡本土 běn xiāng—běn tǔ زاد گاه ؛ زاد بوم ؛ محل تولد شخص

本小利微 běn xiǎo—lì wēi سرمایه کم و سود اندک

本性难移 běn xìng nán yí مشکل است اخلاق یا طبیعی کسی را تغییر داد ؛ ترک عادت موجب مرض است.

笨口拙舌 bènkǒu—zhuōshé بی مهارت در حرف زدن ؛ فاقد قدرت بیان ؛ ناگویا

笨鸟先飞 bèn niǎo xiān fēi برندگان که چالاک نیستند مجبورند زودتر شروع به پرواز کنند — یعنی آدم کند دست احتیاج دارد کار خود را زود تر از دیگران آغاز کند . (بیشتر از روی شکسته نفسی گفته می شود)

笨手笨脚 bèn shǒu—bènjiǎo (دست و پا) چلفتی ؛ کند و ناتجار

逼上梁山 bī shàng Liāngshān به پیوستن به شورشیان کوه "لیانگ شان" وادار شدن — یعنی به شورش کردن وادار شدن

鼻青脸肿 bíqīng—liǎnzhǒng بینی (کسی) خون آلوده و صورت (او) ورم کرده

比比皆是 bǐbǐ jiē shì در همه جا یافت شدن

比葫芦画瓢 bǐ húlu huà piáo 同：照葫芦画

محصولات طبیعت

暴跳如雷 bàotiào rú léi از شدت خشم و غضب با زمین کوبیدن ؛ برافروخته شدن ؛ از کوره در رفتن

杯弓蛇影 bēigōng—shéyǐng انعکاس کمائی را در پیاله با مار عوضی گرفتن — کتابه از بسیار مشکوک بودن یا دچار خوف بی اساس شدن

杯盘狼藉 bēi—pán lángjí (پس از صرف غذا) پراکنده بودن پیاله ها و بشقابها در همه جا

杯水车薪 bēishuǐ—chēxīn برای خاموش کردن یک ارابه هراز هیزم درحال سوختن ، با یک پیاله آب کوشیدن — کتابه از یک اقدام بسیار ناکافی هست و فرومایه ؛ خوار ؛ دون

卑鄙无耻 bēibǐ wúchǐ فرومایه و بی آرم

卑不足道 bēi bùzú dào بدون ارزش یاد آوری ؛ غیر قابل تذکر ؛ ناقابل ؛ ناچیز

卑辞厚礼 bēicí—hòulǐ سخن های شاهمانه و هدیه های دلپذیر

卑躬屈节 bēigōng—qūjié (又作"卑躬屈膝") باچالپوسی تعظیم کردن ؛ نوکرمانه عمل کردن

卑劣行径 bēiliè xíngjìng عمل پست و سفله

卑之无甚高论 bēi zhī wú shèn gāolùn در باره این فکر چیزی برجسته و عالی نیست.

背包袱 bēi bāofu به دوش کشیدن کتابه از بار سنگین داشتن

背黑锅 bēi hēiguō بز پیش آهنگ گله بودن ؛ سپر بلا بودن ؛ غیرعادلانه مقصر شناخته شدن

悲愤填膺 bēi fèn tián yīng آنگده بودن سینه از اندوه و خشم بجا

悲观失望 bēiguān shīwàng بدبین و مایوس ؛ دلسرد

悲欢离合 bēi—huān—lí—hé غم و شادی ، جدائی و وصال — کتابه از فراز و نشیب زندگی

悲天悯人 bēitiān—mǐnrén از دست روزگار نالیدن و بر سرنوشت انسان تأسفح خوردن

悲喜交集 bēi—xǐ غم و شادی توأم بودن ؛ jiāojǐ احساس غم و شادی باهم داشتن ؛ گل و خار و گنج و مار و غم و شادی بهم است.

备而不用 bèiér bù yòng برای روز مبادا چیزی را آماده کردن

背城借一 bèi chéng jiè yī در جلوی دیوار شهر آخرین سنگر را ساختن ؛ تا آخرین سنگر جنگیدن

闭门造车 bìmén zào chē به پشت در بسته
ساخن ارابه پرداختن — یعنی خود را از توده‌های
مردم و از واقعیت جدا کردن ؛ کورکورانه عمل
کردن

闭目塞听 bì mù—sè tīng چشم و گوش خود را
بستن — یعنی خود را از واقعیت بریدن

闭塞眼睛捉麻雀 bì sè yǎnjīng zhuō máquè با
چشمان بسته گنجشک را صید کردن — یعنی
کورکورانه عمل کردن

闭月羞花 bì yuè—xiū huā (در مورد زن زیبا)
ماه را از جلوه انداختن و شرمندگی گل را فراهم
آوردن — کنایه از زیبایی بی نهایت یک دختر

毕恭毕敬 bì gōng—bì jìng 同: 必恭必敬
bì gōng—bì jìng

毕其功于一役 bì qí gōng yú yī yì با
یک تلاش ، تمام وظیفه را انجام دادن

敝帚千金 bì zhǒu qiānjīn به جاروب کهنه‌ای دل
بستن؛ بقدریکه گویا آن ارزش هزار قطعه طلا
داشته باشد — یعنی به چیزی بی‌ارزش متعلق به
خود دل بستن

敝帚自珍 bì zhǒu zì zhēn خود کهنه‌ای
را باارزش شمردن — یعنی دل بستن به چیزی کم
ارزش صرفاً بخاطر اینکه متعلق به خود است

筚路蓝缕 bì lù—lán lǚ برای گشودن راه جدید ،
لباس کهنه را پوشیدن و گاری را راندن —
یعنی درکارهای پیش‌آهنگی محنت‌ها و رنج‌ها
را متحمل شدن

弊绝风清 bì jué—fēng qīng با از بین رفتن
فسادها، محیط سالمی حکمفرماست .

碧波万顷 bì bō wàn qǐng یک پهلوئی بی‌کران از
آب نیلی

碧草如茵 bì cǎo rú yīn بساطی از سبزه ، فرشی
از علف سبز

碧空如洗 bì kōng rú xǐ آسمان صاف و آبی

避坑落井 bì kēng luò jǐng از چاله گریختن و به
چاه در افتادن ؛ گریگ را از در جلو بیرون
راندن و بیر را از عقب وارد کردن

避难就易 bì nán jiù yì از مشکل دوری
کردن و آسان را پذیرفتن

避其锐气, 击其惰归 bì qí ruì qì , jī qí duò
از دشمن تازه نفس دوری کردن و به دشمن
خسته و در حال عقب نشینی حمله ور شدن

避实就虚 bì shí jiù xū از نیروهای عمده
دوری کردن و به نقاط ضعف آن حمله آوردن

避重就轻 bì zhòng jiù qīng از مسئولیت اصلی

瓢 瓢 zhāo húlu huà piáo

比肩接踵 bì jiān—jì zhōng (又作“摩肩接踵”)
در ازدحام به یکدیگر تنه یا آرنج زدن

比上不足, 比下有余 bǐ shàng bù zú, bǐ xià
yǒu yú مرتبه افراد بالا نرسیدن اما بالاتر از
افراد پایین بودن — یعنی متوسط ؛ نسبتاً خوب ؛
قابل قبول

比学赶帮超 bǐ—xué—gǎn—bāng—chāo
با هم رقابت کردن ، از یکدیگر یاد گرفتن ، به
یکدیگر رسیدن ، به یکدیگر کمک کردن و بر
یکدیگر پیشی گرفتن

彼一时, 此一时 bǐ yī shí, cǐ yī shí آن یک
وضعیت بود و این وضعیت دیگری است — یعنی
زمان تغییر کرده است.

笔底生花 bǐ dǐ shēng huā زیر قلم گل شکفتن
— کنایه از نوشته برجسته و عالی

笔杆子 bǐ gǎn zi اهل قلم ؛ نویسنده ماهر
بحث و جدل کنی ؛ نبرد قلمی

笔下留情 bǐ xià liú qíng هنگام نوشتن تفسیرات
انتقادی، باکمال گذشت و مدارا عمل کردن
برای اطلاع همه؛ 俾众周知 bǐ zhòng zhōu zhī
تا اینکه به اطلاع همه برسد

必不可少 bì bù kě shǎo مطلقاً واجب ؛ ضروری ؛
صرف نظر نکردنی ؛ لازمه (چیزی)

必恭必敬 bì gōng—bì jìng باحرمت و احترام ؛
باکمال ادب

必由之路 bì yóu zhī lù راهی که هرکس باید
دنبال یا طی کند؛ یگانه راه

闭关锁国 bì guān—suǒ guó کشور را از تماس با
دنایای بیرونی قطع کردن

闭关自守 bì guān zì shǒu کشور را از برقراری
روابط بین‌المللی بریدن ؛ سیاست انزوی ملی را
دنبال کردن

闭口不谈 bì kǒu bù tán از ذکر مطلبی خودداری
کردن

闭口无言 bì kǒu wú yán دهان خود را بستن؛
خاموش ماندن؛ زبان بریده به کنجی نشسته بودن

闭门羹 bì mén gēng (常用“瓮以~”) در
بروی کسی بستن

闭门思过 bì mén sī guo در انزوا به اشتباهات
خود اندیشیدن ؛ خود را به چهار چوب دیوار بستن
و درباره اشتباهات خود تأمل کردن

闭门谢客 bì mén xiè kè در را بروی مهمانان
بستن ؛ از پذیرش مهمانان امتناع ورزیدن

； Scene سازی
 别出心裁 bié chū xīncái تدریس مبتکرانه ای
 اتخاذ کردن
 别具匠心 bié jù jiàngxīn (در طرح آثار ادبی
 یا هنری) ابتکار از خود نشان دادن
 别具一格 bié jù yī gé سبک خود را داشتن ؛
 سبک بی نظیری داشتن ؛ سبک مشخصی داشتن
 别开生面 bié kāi shēngmiàn چیزی بدیع (یا
 مبتکرانه) بوجود آوردن ؛ ابداع کردن ؛ نوآوری
 کردن
 别来无恙 bié lái wúyàng گمان می کنم که از
 زمانیکه از هم جدا شدیم ، حال شما خوب بوده
 است .
 别树一帜 bié shù yī zhì پرچم جدیدی را بر
 افراشتن ؛ یک مکتب فکری را بوجود آوردن ؛
 صاحب سبک خود بودن
 别无长物 bié wú chángwù چیز دیگری نداشتن ؛
 چیز دیگری در چته نداشتن
 别无二致 bié wú èr zhì همان ؛ عین هم ؛
 بدون کوچکترین تفاوت
 别有风味 bié yǒu fēng wèi لطف و جاذبه
 خاص و متمایزی داشتن
 别有天地 bié yǒu tiān—dì محلی که دارای
 زیبایی بی نظیری باشد ؛ منظره ای که جاذبه خاصی
 داشته باشد
 别有用心 bié yǒu yòngxīn قصد پنهانی داشتن ؛
 انگیزه های نهفته و پوشیده داشتن
 宾至如归 bīn zhì rú guī (در مورد هتل) جایی که
 در آن مهمانان آسودگی و راحتی خانه خود را
 احساس می کنند
 彬彬有礼 bīnbīn yǒu lǐ فروبخته و مؤدب ؛ با
 نزاکت
 濒于绝境 bīnyú juéjìng با حالتی روپرو شدن
 که از آن رهایی نباشد ؛ در بن بست قرار گرفتن
 ؛ راه پس و پیش نداشتن
 冰冻三尺，非一日之寒 bīng dòng sān chǐ，
 fēi yī rì zhī hán سرمای یک روزه کافی نیست تا
 رودخانه های به عمق سه وجب یخ ببندد — یعنی
 این مسئله مدتی زمان می برد است .
 冰清玉洁 bīngqīng—yùjié (در مورد رفتار یا
 سلوک کسی) خالص چون یشم و پاک و نیالوده چون
 یخ؛ پاکدامن و نجیب
 冰炭不相容 bīng—tàn bù xiāngróng مانند
 آب و آتش نا سازگار بودن
 冰天雪地 bīngtiān—xuědì یک پارچه یخ و

اجتناب کردن و مسئولیت فرعی را قبول کردن ؛
 در برابر اتهامات عمده ساکت ماندن و به اتهامات
 کوچک اقرار کردن
 1- 壁垒森严 bìlěi sēnyán محکم حفاظت شده؛
 دارای استحکامات محکم 2- اردوگاههای حریف
 در مقابل هم قرار گرفتن
 鞭长莫及 biān cháng mò jí از حدّ ژی
 خارج بودن از حدّ ؛ بخاطر دوری فاصله (کاری) از
 دست کسی ساخته نبودن
 鞭辟入里 biānbì rù lǐ نافذ ؛ قاطع ؛
 و روشن
 扁担没扎，两头打塌 biāndan méi zā， liǎng
 tóu dǎtā وقتی بارها بر روی دو سر چان (چوب
 حمل) محکم بسته نشد ، آنها از چان می افتد
 — کنایه از اینکه کسی سعی می کند هر دو تا
 را بچنگ بیاورد اما در نتیجه هیچکدام را بدست
 نمی آورد ؛ با یک دست دو هندوانه نمی توان
 برداشت .
 变本加厉 biàn běn jiā lì بیش از پیش حدّت
 یافتن؛ از اول خیلی حادثر شدن
 变化无常 biànhuà wúcháng متغیر؛ متحول
 变幻莫测 biànhuàn mò cè متغیر؛ غیر قابل پیش
 بینی
 变生肘腋 biàn shēng zhǒuyè درد سر در شرف
 تکوین است .
 便宜行事 biànyí xíng shì با صلاحدید خود
 عمل کردن
 遍地开花 biàndì kāihuā در همه جا شکفتن ؛ در
 همه نقاط گسترش یافتن
 遍体鳞伤 biàntǐ línshāng (تمام بدن انسان) بر
 اثر جراحت سیاه و کبود شدن
 标新立异 biāoxīn—lìyì چیز بدیع و خلاق
 بوجود آوردن ؛ ابداع کردن ؛ بر خلاف سنت
 ها و رسوم اجتماعی عمل کردن
 彪炳千古 biāobǐng qiāngǔ در طول سالیان
 دراز درخشان بودن
 彪形大汉 biāoxíng dàhàn شخص توتمند و
 بلند قامت
 表里不一 biǎo—lǐ یکی نبودن ظاهر و باطن؛
 بؤی
 یک جور بودن پندار و جور دیگر بودن کردار
 ؛ دورو بودن ؛ گندم نمای جو فروش
 表里如一 biǎo—lǐ rúyī یکی بودن پندار و
 کردار؛ یک رو بودن
 表面文章 biǎomiàn wénzhāng ظاهر ؛ وانمود

رفتن، با کسی پا به پا رفتن، با کسی در کنار هم رفتن
 并肩作战 bìngjiān zuòzhàn دوش بدوش جنگیدن
 并日而食 bìng rì ér shí دو سه روز يك روز غذا خوردن — کنایه از سختی و محنت زندگی
 并行不悖 bìngxíng bùbèi (در مورد دو کار) بدون بروز تصادم قابل اجرا بودن، مغایر یکدیگر نبودن
 病从口入，祸从口出 bìng cóng kǒu rù, huò cóng kǒu chū بیماری توسط دهان راه خود را می یابد، زبان سرخ سرسبزی دهد بریاد.
 病愈乱投医 bìng jí luàn tóu yī در موقع ابتلا به بیماری سخت به هر پزشکی مراجعه کردن — یعنی وقتیکه کارد به استخوان رسید، به هر وسیله متوسل شدن
 病来如山倒，病去如抽丝 bìng lái rú shān dǎo, bìng qù rú chōu sī بیماری بسرعت مانند ریختن کوه می آید ولی به تانی همانند ابریشم کشی می رود.
 病人膏肓 bìng rù gāo huāng بیماری به اندام های حیاتی انسان حمله کرده است — کنایه از علاج ناپذیر بودن بیماری
 波澜起伏 bōlán qǐfú (در مورد نوشته ای) بی در غروشان بی به نقطه های اوج می رسد.
 波澜壮阔 bōlán zhuànguō پیشرفت زورمندانه امواج دریا، حرکت سهمگین امواج غول پیکر دریا
 波涛汹涌 bōtāo xiōngyǒng امواج جوشان و غروشان
 拨乱反正 bō luàn fǎn zhèng هرج و مرج را به نظم و ترتیب بدل کردن؛ اعاده نظم و ترتیب عمومی کردن؛ همه چیز را به نظم و ترتیب درآوردن
 拨云见日 bō yún jiàn rì (又作“拨云见天”) ابر را کنار زدن و آفتاب را دیدن — یعنی اعاده دادرسی کردن
 播弄是非 bōnòng shìfēi در نفاق پاشیدن؛ در به هم زدن؛ سخن چینی کردن
 伯仲叔季 bó—zhòng—shū—jì بزرگترین، کوچکترین، کوچکتر و کوچکترین برادران؛ ترتیب ارشدیت در میان برادران
 伯仲之间 bó—zhòng zhī jiān تقریباً هم تراز؛ حدوداً هم سطح

برف
 冰消瓦解 bīngxiāo—wǎjiě مانند یخ آب شدن و مانند کاشی خورد شدن — کنایه از فرو ریختن؛ از هم پاشیدن
 冰雪聪明 bīngxuě cōngmíng بسیار تیزهوش؛ زیرک؛ هوشمند؛ سریع الانتقال
 兵败如山倒 bīng bài rú shān dǎo ارتش در حال فرار همانند ریزش کوه است.
 兵不血刃 bīng bù xuè rèn به خون آهشته نبودن تیغه، شمشیر — یعنی بدون خونریزی پیروزی را بدست آوردن
 兵不厌诈 bīng bù yàn zhà جنگ از خدعه روی گردان نیست.
 兵贵神速 bīngguì shénsù در جنگ سرعت عمل ارزشمند است.
 兵荒马乱 bīnghuāng—mǎluàn ناآرامی و هرج و مرج در جنگ؛ آشوب و آشفتگی جنگ
 兵精粮足 bīngjīng—liángzú ارتش مجهز و آذوقه فراوان داشتن
 兵来将挡，水来土掩 bīng lái jiāng dǎng, shuǐ lái tǔ yǎn سربازان را با ژنرالها مواجه ساختن و جلوی آب را با خاک گرفتن — یعنی به اقتضای اوضاع، تدبیری بکار بردن
 兵连祸结 bīng lián—huòjié در اثر جنگ های پیایی دستخوش یغماگری و ویرانی شده
 兵临城下 bīng lín chéng xià ارتش مهاجم به دروازه های شهر رسیده است؛ شهر محاصره شده است.
 兵马未动，粮草先行 bīngmǎ wèidòng, liángcǎo xiānxíng حوراک و علوفه باید قبل از نیروهای ارتش و اسبها برسد — یعنی تدارک لازم را باید از پیش دید.
 兵强马壮 bīngqiáng—mǎzhuàng سربازان نیرو مند و اسب های قوی — یعنی يك ارتش مقتدر و خوب تربیت یافته
 兵戎相见 bīngróng xiāngjiàn به اسلحه روی آوردن؛ دست به اسلحه بردن؛ به زور متوسل شدن
 秉公办理 bǐnggōng bànlǐ بدون جانبداری دست به کاری زدن؛ عادلانه عمل کردن
 秉烛夜游 bǐng zhú yè yóu هنگام شب همراه با يك چراغ (بی هدف) گشتن — کنایه از: ۱- در زندگی عیش و طرب کردن ۲- وقت را غنیمت شمردن
 并驾齐驱 bìngjià—qíqū شانه به شانه به پیش

不成体统 bù chéng tǐtǒng بسیار ناهایسته ، بسیار نامناسب ، بسیار اهانت آمیز
 不逞之徒 bù chéng zhī tú آدم دست از جان گشته
 不耻下问 bù chǐ xià wèn از پرسیدن و آموختن از زودستان خود احساسی شرمندگی نکردن ؛ مرد باید که گیرد اندر گوش ورن نوشته است پند بر دیوار
 不出所料 bù chū suǒ liào بطوریکه انتظار می جرات
 不揣冒昧 bù chuāi màomèi جسارت کردم که ؛ گستاخی کردم که
 不辩而别 bù bié ér bié بدون خداحافظی مرخص شدن ؛ بی اطلاع قلبی رفتن
 不辩辛苦 bù bié xīnkǔ از هیچ کوششی مشابه نکردن ؛ سختی ها را بر خود هموار کردن
 不打不成相识 bù dǎ bù chéng xiāngshí دوستی بدون زد و خورد بدست نمی آید ؛ نه نفاق نه اتفاق ؛ تانفاق نباشد اتفاق بدست نمی آید.
 不打自招 bù dǎ zì zhāo بدون زور و فشار به گناه خود اقرار کردن
 不到长城非好汉 bú dào Chángchéng fēi hǎo hán اگر نتوانید به دیوار بزرگ چین برسید ، مرد نیستید .
 不到黄河心不死 bú dào Huánghé xīn bù sǐ تا به رودخانه زرد نرسیدن توقف نکردن — کنایه از کسی که تا به هدف نرسد ، دست از کوشش بر نمی دارد .
 不得而知 bù dé ér zhī ناتوان در یافتن (چیزی) ؛ مجهول ؛ ناشناس
 不得其门而入 bù dé qí mén ér rù راه خود را (برای ورود یا انجام کاری) پیدا نکردن
 不得人心 bù dé rénxīn از پشتیبانی عامه مردم برخوردار نبودن ؛ غیر محبوب بودن
 不得要领 bù dé yàolǐng از فهم نکته اصلی باز ماندن ؛ مطلب اصلی را در نیافتن ؛ به منظور کسی بی نبردن
 不得已而求其次 bù dé yǐ ér qiú qí cì از روی اجبار به درجه پایین تر قناعت کردن
 不得已而为之 bù dé yǐ ér wéi zhī بر خلاف میل (دست به کاری زدن)
 不登大雅之堂 bù dēng dà yǎ zhī táng قابل عرضه نبودن ؛ برای آدم خوش سلیقه جاذبه نداشتن
 不动声色 bù dòng shēngsè (又作“不露声

勃然大怒 bó rán dànù از کوره در رفتن ؛ سخت برآشتن ؛ ناگهان به خشم آمدن
 博大精深 bó dà—jīngshēn دارای فضل و دانش جامع و ژرف بودن
 博而不精 bó ér bù jīng دانش گونه گون داشتن ولی در هیچ رشته ای تخصص نداشتن ؛ همه کاره و هیچ کاره
 博古通今 bó gǔ—tōngjīn بطور وسیع آگاه بودن از معلومات قدیم و جدید ؛ گسترده دانش و مطلع بودن
 博闻强记 bó wén—qiáng jì (又作“博闻强记”、“博闻强志”) صاحب دانش وسیع و قوه حافظه خوب بودن
 博学多才 bó xué—duōcái دانش وسیع و استعدادهای فراوان داشتن
 薄物细故 bó wù—xìgù چیزهای کم اهمیت ؛ امور جزئی ؛ اشیاء ناچیز
 簸箕千里 bǒ ji shi qiān lǐ يك سنگ پوش لنگ قادر است فرسنگ ها راه برود — کنایه از اینکه در اثر کوشش مداوم و بی وقفه موفقیت را می توان بدست آورد.
 补偏救弊 bǔ piān—jiù bì عیب ها را جبران کردن و اشتباهات را تصحیح نمودن
 捕风捉影 bǔ fēng—zhuō yǐng باد را تعقیب کردن و به سایه ها چنگ افکندن — کنایه از اتهامات بی اساس وارد کردن ؛ از روی مدارک مشکوک یا موهوم صحبت یا عمل کردن
 不白之冤 bù bái zhī yuān بی عدالتی یا مظلومیت غیر قابل تلافی ؛ خطای به ناحق
 不败之地 bù bǎi zhī dì موفقیت شکست ناپذیر
 不卑不亢 bù bēi—bù kàng 见: 不亢不卑 bù kàng—bù bēi
 不比不知道，一比吓一跳 bù bǐ bù zhī dào, yī bǐ xià yī tiào (در موقع خرید) قبل از اینکه قیمت ها را مقایسه کنید ، شما از حقیقت اطلاع ندارید ؛ به محض اینکه مقایسه کنید ، یکه خواهید خورد.
 不避艰险 bù bì jiǎnxiǎn از مشکل یا خطر نهراسیدن (یا نرسیدن)
 不辨菽麦 bù biàn shū—mài گندم را از جو تمیز ندادن — کنایه از چیزهای عملی را ندانستن ؛ هرا از بر ندانستن
 不差累黍 bù chā lěishǔ تفاوتی نداشتن
 不成材 bù chéng cái (又作“不成器”) هیچ کاره ؛ بی ارزش ؛ نالایق ؛ بی عرضه

不共戴天 bù gòng dài tiān نمی‌توان زندگی
زیر یک سقف را (با دشمن خود) داشت — کنایه
از مطلقاً آشتی ناپذیر بودن

不苟言笑 bùgǒu yán—xiào در گفتار و رفتار
جدی بودن ؛ خوددار و باوقار بودن

不关痛痒 bù guān tòng—yǎng ؛ بی نتیجه ؛ بی
اهمیت ؛ نامربوط

不管三七二十一 bù guǎn sān qī èrshí yī به
نتیجه عمل خود بی‌اعتنایی کردن ؛ بی پروا و بی
ملاحظه بودن

不过尔尔 bùguò ěr'ěr (又作“不过如此”)
(در مورد سطح چیزی) نه بد نه خوب ؛ متوسط
؛ میانه حال ؛ از نظایر برتر نبودن؛ غیرالامور
اوسطها

不寒而栗 bù hán ér lì بی‌سرما لرزیدن — کنایه
از لرزه از ترس و وحشت بر اندام افتادن

不合时宜 bùhé shíyí از مد افتادن ؛ کهنه
شدن ؛ بی موقع بودن ؛ نامناسب بودن

不怀好意 bù huái hǎoyì خیالات شومی در سر
پروردن ؛ قصد شومی داشتن

不欢而散 bù huān ér sǎn میانه بهم خوردن و
جدا شدن ؛ (جلسه و غیره) به اختلاف نظر
انجامیدن

不慌不忙 bùhuāng—bùmáng بی‌شتاب ؛ بدون
عجله و دستپاچگی؛ آرام ؛ با آسودگی خاطر

不羁之才 bùjī zhī cái استعداد های برجسته
نه خیلی آشنا نه خیلی بیگانه بودن ؛ از کسی کمی دوری جستن

不怠之务 bù jí zhī wù امری که فوریت ندارد
بیشمار ؛ بی حساب ؛ خیلی زیاد

不假思索 bù jiǎ sīsuǒ بدون تأمل ؛ بی
درنگ ؛ با آمادگی ذهنی(عمل کردن یا پاسخ
دادن)

不减当年 bù jiǎn dāngnián (در قیافه ، طرز
رفتار و غیره) درست همانند وجود قدیمی خود
کسی

不见不散 bùjiàn—bùsàn تا یکدیگر را ندیدن
از جای معهود رفتن (در موقع قرار گذاشتن گفته
می‌شود)

不见棺材不落泪 bù jiàn guāncāi bù tuò lèi
تا ندیدن تابوت اشک نریختن — یعنی تا با واقعیت
تلعخ روپرو نشدن ، به آن مقاعد نشدن

不见经传 bùjiàn jīngzhuàn در آثار کلاسیک
یافت نشدن — یعنی غیر معتبر ؛ غیر مشهور

ممان به ابرو نیارودن ؛ آرام و خونسرد (“色
ماندن

不二法门 bù èr fǎmén تنها و یگانه راه ؛ تنها
تدبیر مناسب برای اتحاد

不乏其人 bùfá qí rén چنین افرادی کم نیستند .
نابغه این چیزها کم نیست.

不法之徒 bùfǎ zhītú فرد ضد قانون

不费吹灰之力 bù fèi chuī huī zhī lì همچون آب خوردن آسان بودن — یعنی حتی به
کمترین کوشش هم احتیاج نداشتن

不分彼此 bù fēn bǐcǐ بین مال خود و مال
دیگران فرقی نگذاشتن ؛ مشترکاً از همه چیز
استفاده کردن ؛ با هم روابط صمیمانه داشتن

不分青红皂白 bù fēn qīng—hóng—zǎo—
bái (又作“不分皂白”) حق را از ناحق تمیز
ندادن؛ از روی عدم تشخیص ؛ بطور بی‌تمایز

不分胜负 bùfēn shèng—fù مساوی شدن ؛ برابر
از آب در آمدن

不分轩輊 bùfēn xuān—zhì تراز ؛ در یک
تراز ؛ برابر

不分畛域 bùfēn zhēnyù تفاوت نگذاشتن ؛ فرق
ننهادن

不孚众望 bù fú zhòngwàng عامه مردم را ناامید
کردن ؛ موجب اطمینان مردم نشدن

不服水土 bùfú shuǐtǔ (شخص تازه وارد)
ناسازگار بودن با آب و هوای محل جدید

不干不净 bùgān—bùjìng کثیف ؛ پلید ؛ ناپاک
؛ چرکین

不甘后人 bùgān hòu rén به عقب ماندگی تن در
ندادن

不甘寂寞 bùgān jì mò به حساب نیامدن را بر
ناتفتن ؛ مایل به بی‌اعتنایی نبودن

不甘落后 bùgān tuòhòu به عقب ماندگی تن در
ندادن

不甘示弱 bùgān shìruò به جلو افتادن دیگران
از خود تن در ندادن

不敢问津 bùgǎn wènjin جرأت پرسیدن (بهای)
متاع گران را) نداشتن

不敢越雷池一步 bùgǎn yuè Léichí yībù
جرأت برداشتن یک قدم فراتر از حدّ معین را
نداشتن

不攻自破 bù gōng zì pò خود بخود از هم
پاشیده شدن ؛ خود بخود فرو ریختن ؛ خود بخود
متلاشی شدن

不堪一击 bùkānyījī با اولین ضربه فرو ریختن
 不看僧面看佛面 bùkàn sēngmiàn kàn fó
 miàn نه بخاطر راهب بلکه بخاطر بودا—
 اینکه از روی احترام به کس دیگر (کاری را
 برای کسی انجام دادن)

不亢不卑 bùkàng—būbēi نه متکبر نه خاضع
 نه اریاب منش نه نوکرآب ؛ نه خداوند رعیت
 نه غلام شهپریار

不可多得 bùkě duō dé نادر ؛ کم یاب

不可告人 bùkě gào rén مخفی ؛ فاش نشدنی

不可估量 bùkě gūliang غیر تخمین ؛ غیر قابل

قابل محاسبه ؛ غیر قابل اندازه گیری

不可或缺 bùkě huò quē ضروری ؛ بایسته ؛

لازم ؛ صرف نظر نکردنی

不可教药 bùkě jiào yào علاج ناپذیر ؛ اصلاح

نایدی ؛ غیر قابل تأدیب

不可开交 bùkě kāijiāo (只作“得”后的补

充, 表示无法摆脱或结束): 忙得~ فوق

مستغرق نبردهای سخت~ 打得~؛ العاده گرفتار بودن

درگیر مشاجرهء سختی بودن~ 争得~ بودن

不可理喻 bùkě lǐyù بی منطق بودن ؛ برای شنیدن

سخن منطقی گوش شنوا نداشتن

不可名状 bùkě míng zhuàng (又作“不可

言状”) وصف ناپذیر؛ توصیف نشدنی ؛ غیر قابل

شرح

不可磨灭 bùkě mómiè محو نشدنی ؛ ماندگار ؛

زدوده نشدنی

不可逆转 bùkě nǐzhuǎn پشت و رو نکردنی ؛

وارون نکردنی ؛ بر گشت ناپذیر ؛ غیر قابل

پژوهش خواهی

不可偏废 bùkě piān fèi نمی توان کاری را

انجام داد و به کار دیگر بی احتیالی کرد.

不可企及 bùkě qǐjí بی همتا ؛ منحصر به فرد ؛

بی مانند ؛ بی نظیر

不可胜数 bùkě shèngshù بیشمار ؛ بی حساب ؛

زیاد

不可收拾 bùkě shōushi چاره ناپذیر ؛ علاج نا

پذیر ؛ خارج از کنترل ؛ مهار نکردنی

不可思议 bùkě sīyì غیر قابل تصور ؛ تصور

نشدنی ؛ خارج از قوهء تفکر ؛ باور نکردنی

不可同日而语 bùkě tóngrì ér yǔ نمی شود

(آنها را) در يك تراز ذکر کرد ؛ آنها قابل

مقایسه نیستند .

不可撼其项背 bùkě wàng qí xiàngbèi

بسیار عقب ماندن ؛ به گرد و غبار کسی نرسیدن

不骄不躁 bùjiāo—bùzào عاری از خود بینی و

بی ملاحظگی ؛ نه خودبین و نه عجول

不教而诛 bùjiào ér zhū بی اعطار قبلی گوشمالی

دادن

不解之谜 bùjiě zhī mí نشده ؛ رمز

فید و بند ناگستنی

不进则退 bù jìn zé tuì در غیر

این صورت عقب خواهی ماند .

不近人情 bù jìn rénqíng دور از

عقل سالم

不经一事, 不长一智 bù jīng yī shì, bù

zhǎng yī zhì شما بدون عمل نمی توانید به علم و

دانش دست یابید ؛ معرفت از تجربه بدست

می آید.

不经之谈 bù jīng zhī tán کلام مزخرف؛ کلام

بی پایه؛ داستان باور نکردنی ؛ آسمان و ریمان

不胥而走 bù jìng ér zǒu بسرعت به اطراف

پخش شدن ؛ بسرعت شیوع یافتن

不咎既往 bù jiù jì wǎng از سابقه بد کسی چشم

پوشیدن ؛ کسی را بخاطر بدکرداری سابقش

نکوهش نکردن

不拘小节 bùjū xiǎojié به چیزهای کوچک اهمیت

ندادن ؛ خورده نگرستن

不拘形迹 bùjū xíngjì بدون رودریاستی ؛ بدون

رعایت تشریفات ؛ پابند رسوم و تشریفات نشدن

不拘形式 bùjū xíngshì به فرم مقید نبودن ؛ غیر

رسمی بودن ؛ تشریفاتی نبودن

不拘一格 bùjū yí gé به يك سبک (یا قالب) مقید.

نبودن

1 - 不绝如缕 bùjué rú lǚ به مویی بند بودن ؛

آویزان و معلق به يك نخ نازک ؛ (اوضاع)

بسیار خطرناک ۲ - (صدا) آهسته آهسته طنین

انداز بودن

不刊之论 bùkān zhī lùn (又作“不易之论”)

کلام کاملاً درست ؛ حقیقت انکارناپذیر ؛ دلیل

غیر قابل رد و غیر قابل تغییر

不堪回首 bùkān huíshǒu نمی توان یادآوری

امری را تحمل کرد

不堪人耳 bùkān rù'ěr غیر قابل تحمل برای

گوش ؛ تفر انگیز، ازجار انگیز

不堪人目 bùkān rùmù بسیار زشت ؛ بد منظر ؛

نامناسب برای دیدن

不堪设想 bùkān shèxiǎng غیر قابل تصور ؛

بیش از آن هراس انگیزکه بتوان درباب آن

اندیشید

شدن

- 不能赞一辞 bùnéng zàn yī cí (در مورد انتقاد) يك نوشته بی عیب و نقص) نمی توان حرفی زد .
- 不能自拔 bùnéng zìbá (از رها کردن خود) وضع ناجوری) عاجز بودن
- 不念旧恶 bù niàn jiù'è (از کینه و غرض سابق) در گذشتن ؛ عفو کردن
- 不宁唯是 bù nìng wéi shì علاوه بر این ؛ ازاین گذشته
- 不怕不识货，就怕货比货 bù pà bù shíhuò, jù pà huò bǐhuò اگر کیفیت اجناس را ندانید ، عیبی ندارد ؛ فقط آنها را با هم مقایسه کنید و بر شما معلوم می شود که کدام بهتر است.
- 不怕官，只怕管 bù pà guān, zhǐ pà guǎn باید از دفتردار برسید نه منصب دار — کنایه از اینکه صاحب قدرت محلی هر چند مقامش پایین باشد، به حساب می آید.
- 不怕慢，只怕站 bù pà màn, zhǐ pà zhàn آهسته به جلو رفتن به از در جا زدن
- 不偏不倚 bùpiān—bùyǐ بی طرف ؛ بدون جانبداری ؛ عادل ؛ منصف
- 不平则鸣 bùpíng zémíng هر جا که بی عدالتی وجود دارد، داد و فریاد شنیده می شود ؛ ناله آب از نا همواری زمین است.
- 不破不立 bù pò bù lì تا خراب کردن نباشد ، ساختن ممکن نیست .
- 不欺暗室 bù qī àn shì حتی در غیاب مردم هم کار های ناشایسته را انجام ندادن
- 不期而遇 bù qī ér yù از روی تصادف با هم ملاقات کردن ؛ اتفاقاً یکدیگر را دیدن
- 不期然而然 bù qī rán ér rán (又作“不期而然”) برخلاف توقع اتفاق افتادن ؛ بطور غیر مترقبه رخ دادن
- 不切实际 bùqiè shíjì غیر واقع بینانه ؛ غیر عملی ؛ عمل نشدنی
- 不情之请 bù qíng zhī qǐng درخواست جسورانه بنده
- 不求甚解 bù qiú shèn jiě از کوشش برای درک کامل مطلبی دست برداشتن ؛ به درک سطحی قناعت کردن
- 不屈不挠 bùqū—bùnáo تسلیم ناپذیر ؛ راسخ و استوار ؛ بی باک و ترس
- 不忍坐视 bùrěn zuòshì تحمل بیکار نشستن را نداشتن

- 不可一世 bùkě yīshì خود را در جهان برتر از همه دانستن ؛ فوق العاده متکبر بودن
- 不可移易 bùkě yíyì دگرگون نشدنی
- 不可逾越 bùkě yúyuè غیر قابل عبور ؛ صعب العبور ؛ بطرف نشدنی ؛ چیرگی ناپذیر
- 不可终日 bùkě zhōng rì حتی يك روز را هم نمی توان به سرانجام رسانید ؛ در حالت یأس و ناامیدی قرار گرفتن
- 不可捉摸 bùkě zhuōmō غیر قابل پیش بینی ؛ مبهم ؛ بفرنج
- 不稼不莠 bùjiàng—bùyǒu (又作“不郎不秀”) هیچکاره ؛ بی ارزش ؛ بی فایده
- 不劳动者不得食 bù láodòngzhě bùdé shí کسی که کار نکند، روزی نخواهد داشت .
- 不劳而获 bù láo ér huò بدون بدر افشانی برداشت کردن ؛ ازکار و زحمت دیگران سود جستن
- 不了了之 bùliǎo liǎo zhī کاری را ناتمام فیصله دادن ؛ امری را سامان نیافته رها کردن
- 不吝指教 bùlìn zhǐjiào لطفاً از اظهار نظرات انتقادآمیز خود دریغ نکنید.
- 不露声色 bùlù shēngsè احساسات یا مقاصد خود را آشکار نکردن ؛ خم به ابرو نیاوردن
- 不伦不类 bùlún—bùlèi نه رومی روم نه زنگی زنگ ؛ غیرقابل طبقه بندی ؛ نابرابر
- 不落窠臼 bù luò kējiù (مقاله یا اثر هنری) طریقه کهنه را دنبال نکردن ؛ سبک بدیع و تازه داشتن ؛ خلاقیت را نشان دادن ؛ غریستی بودن
- 不落俗套 bù luò sùtào به صورت قالب یا الگو در نیامدن ؛ از آداب و رسوم به دور شدن
- 不买账 bù mǎizhàng تسلیم خودپسندی و غرور دیگران نشدن ؛ آمادگی پذیرش برتری کسی بر خود را نداشتن
- 不蔓不枝 bùmàn—bùzhī (در مورد مقاله) نه گسترده شدن نه شاخه دار — فشرده و مختصر بودن
- 不毛之地 bù máo zhī dì زمین بی حاصل ؛ زمین بایر ؛ کویر
- 不名一文 bù míng yī wén بی پول ؛ تهیدست ؛ فقیر ؛ آس پاس
- 不明不白 bù míng—bùbái ناروشتن ؛ نا معلوم ؛ غیر واضح ؛ مبهم ؛ شک انگیز
- 不谋而合 bù móu ér hé بدون شور و مشورت ؛ قبلی با هم توافق نظر داشتن ؛ اتفاقاً هم عقیده

不桃之祖 bù tiāo zhī zǔ پیشقدم محترم ؛ پیش آهنگ مورد احترام

不同凡响 bùtóng fánxiǎng (بیشتر در مورد آثار هنری) برجسته ؛ عالی ؛ سر آمد

不痛不痒 bùtòng—bùyǎng صوری ؛ سطحی ؛ ظاهری ؛ به عمق مطلب نرسیده ؛ سرسری

不为已甚 bù wéi yǐ shèn از زیاده روی خود بترسد ؛ داری کردن

不违农时 bù wéi nóngshí زمان مناسب برای کار زراعتی را از دست ندادن ؛ در موقع مناسب کار زراعتی را انجام دادن

不闻不问 bùwén—bù wèn از سؤال کردن یا گوش کردن به حرف دیگران خودداری کردن ؛ بی تفاوت بودن ؛ علاقه به چیزی را نشان ندادن

不无小补 bùwú xiǎobǔ کاملاً بی‌فایده نبودن ؛ قدری سودمند بودن

不务正业 bù wù zhèngyè ۱ - دست به کار شرافتمندانه نزدن ۲ - به شغل اصلی خود بی‌اعتنا بودن ؛ به انجام وظایف خود توجه نداشتن

不惜工本 bùxī gōngběn نه از نیروی کار و نه از صرف پول دریغ داشتن

不相上下 bù xiāng shàng—xià تقریباً مساوی ؛ تقریباً برابر

不祥之兆 bùxiáng zhī zhào یک نشانه شوم ؛ شگون بد ؛ مرغوا

不肖子孙 bùxiào zǐ sūn فرزندان نااهل ؛ فرزندان نا شایسته

不屑一顾 bùxiè yīgù از نظری افکندن به مطلب عار داشتن ؛ اصلاً مورد توجه قرار ندادن

不省人事 bù xǐng rénshì از هوش رفتن ؛ بی هوش بودن ؛ در اغما بودن

不幸而言中 bùxìng ér yán zhòng بدبختانه ، این پیش‌گویی درست از آب در آمده است.

不幸之幸 bùxìng zhìxìng خوش اقبالی در میان بدبختی‌ها ؛ در ناامیدی بسی امید است.

不修边幅 bù xiū biān fú نامرتب و بدنما بودن ؛ به ظاهر خود توجه نداشتن

不虚此行 bù xū cǐ xíng این سفر به زحمتش می‌آورد .

不宣而战 bù xuān ér zhàn مخصوصه آشکار بدون اعلام جنگ ؛ جنگ اعلام نشده‌ای را شروع کردن

不学无术 bùxué—wúshù نه علم داشتن نه مهارت ؛ بی سواد و بی کفایت بودن

不言不语 bù yán—bù yǔ ساکت ماندن ؛ حرفی

不容置辩 bùróng zhìbiàn غیر قابل شك و تردید ؛ مسلم ؛ بی چون و چرا

不容置喙 bùróng zhìhuì روا نداشتن مداخله لفظی

不容置疑 bùróng zhìyí شك و تردید روا نداشتن ؛ بدون شك و تردید بودن

不入虎穴，焉得虎子 bù rù hǔxué, yān dé hǔzǐ بدون اینکه داخل غار ببر شوید ، چگونه می‌توانید بچه ببر را صید کنید؟ خواص گر اندیشه کند کام نهنگ هرگز نکند دُر گرانمایه بپنک [مولوی]

不三不四 bùsān—bùsì ۱ - ناعیب ؛ غیر شریف ؛ غیر اصیل ۲ - نه این نه آن ؛ نه رومی روم نه زنگی زنگ

不塞不流，不止不行 bù sè bù liú, bù zhǐ bù xíng بدون سد زدن (آب) جریان پیدا نمی‌شود و بدون استراحت حرکت ممکن نیست .

不衫不履 bùshān—bùlǚ لباس نامرتب پوشیدن - کتابه از ؛ به کارهای کوچک اهمیت ندادن

不上不下 bùshàng—bùxià در هوا معلق بودن - کتابه از چهار مخمه شدن

不甚了了 bù shèn liǎo liǎo درباره چیزی زیاد روشن نبودن

不声不响 bùshēng—bùxiǎng بی‌سر و صدا ، آرام

不胜枚举 bù shèng méi jǔ به علت کثرت (چیز) امکان یادآوری یکایک آن را نداشتن

不胜其烦 bù shèng qí fán بیش از حد بی‌حوصله بودن ؛ امکان تحمل در دسر را نداشتن

不失时机 bù shī shíjī دَم را غنیمت شمردن ؛ فرصت را از دست ندادن ؛ وقت خود را تلف نکردن

不识大体 bù shí dàtǐ مسائل بزرگتر را نشناختن ؛ مصالح عمومی را نادیده نداشتن

不识时务 bù shí shíwù ۱ - زمان و مکان را درک نکردن ۲ - فاقد تشخیص درست بودن

不识抬举 bù shí táiju از مهربانی و محبت کسی قدردانی نکردن

不时之需 bùshí zhī xū روز مبادا

不是冤家不聚头 bùshì yuānjiā bù jùtóu مقدر است که مخالفان یا عشاق با هم ملاقات کنند.

不死不活 bùsǐ—bùhuó نه مرده نه زنده ؛ نیمه مرده نیمه زنده

不速之客 bù sù zhī kè مهمان ناخوانده

不折不扣 bùzhé—bùkòu ۱ - بدون کم و کاست ؛ صد درصد ۲ - کاملاً ؛ به تمام معنی ؛ تمام عیار
 不正之风 bù zhèng zhī fēng گرایش‌های ناسالم
 不知不觉 bùzhī—bùjué خود بخود ؛ بی خبر ؛ بی توجه ؛ بدون اینکه متوجه شود
 不知凡几 bù zhī fán jǐ نمی توان گفت چقدر وجود دارد - یعنی موارد مشابه آن فراوان است.
 不知分寸 bù zhī fēncùn تدبیر نداشتن ؛ بی‌فکرانه عمل کردن ؛ رفتار مناسب را ندانستن
 不知好歹 bùzhīhǎo - dǎi (又作“不识好歹”) خوب را از بد تمیز ندادن
 不知进退 bù zhī jìn—tuì مناسب یا نامناسب را ندانستن ؛ فهم نکردن ؛ ندانستن که کجا باید توقف کرد
 不知人间有羞耻事 bù zhī rénjiān yǒu xiū بسیاری بی شرم و حیا بودن
 不知死活 bù zhī sǐ—huó بی‌فکرانه عمل کردن ؛ با وجود خطر احتمالی کاری را انجام دادن
 不知所措 bù zhī suǒ cuò حیران و سرگردان بودن ؛ سر درگم بودن
 不知所以 bù zhī suǒyǐ چگونگی قضیه را ندانستن
 不知所云 bù zhī suǒ yún منظور کسی را نفهمیدن ؛ (مطلب) مفهوم نبودن
 不知天高地厚 bù zhī tiāngāo—dìhòu از ارتفاع آسمان یا اعماق زمین اطلاعی نداشتن - یعنی درباره توانایی خود مبالغه کردن ؛ فریب توانایی خود را خوردن
 不值识者一笑 bù zhí shízhě yīxiào (از فرط بی ارزشی چیزی) حتی به خنده تحقیرآمیز صاحب نظر هم نیرزدن
 不值一驳 bù zhí yī bó شایسته رد کردن نبودن
 不值一文 bù zhí yī wén یک شاهی ارزش هم نداشتن
 不伎不求 bùzhì—bùqiú عاری از حسد و طمع
 不治之症 bùzhì zhī zhèng بیماری علاج ناپذیر
 不置可否 bù zhì kě—fǒu از اظهار نظر خودداری کردن ؛ از نظر دادن روگردان بودن ؛ تهددگریز بودن
 不着边际 bù zhuó biānjì نامربوط به موضوع ؛ پرت از موضوع ؛ بی‌ربط ؛ بی‌مید
 不着痕迹 bù zhuó hénjì اثری بر جا نگذاشتن

نزد
 不言而喻 bù yán ér yù این شاهد لازم ندارد.
 不厌其烦 bù yàn qí fán رنج های بزرگی را بر خود هموار کردن ؛ حوصله کامل داشتن
 不厌其详 bù yàn qí xiáng به جزئیات دقیق پرداختن
 不一而足 bù yī ér zú تنها مورد نبودن ؛ شمار بودن
 不遗余力 bù yí yúli از هرکوشش مضایقه نکردن (یا فرو گذار نکردن)
 不以人废言 bù yǐ rén fèi yán عقیده‌ای را رد نکردن بدلیل اینکه شخص مورد نظر آنرا اظهار کرده است .
 不以为然 bù yǐ wéi rán اعتراض کردن ؛ مخالف بودن ؛ نظر مخالف داشتن ؛ تصویب نکردن
 不以为意 bù yǐ wéi yì توجه نکردن ؛ نگذاشتن ؛ اهمیت ندادن
 不义之财 bù yì zhī cái مال حرام ؛ پول و ثروت نامشروع
 不亦乐乎 bù yì lè hū بی نهایت ؛ فوق‌العاده
 不易之论 bù yì zhī lùn نظر کاملاً صحیح ؛ حقیقت رد نشدنی ؛ دلیل تکذیب ناپذیر
 不翼而飞 bù yì ér fēi ۱ - یکمرتبه ناپدید شدن ؛ ناگهان گم شدن ۲ - سرعت شایع شدن
 不由分说 bù yóu fēnshuō (又作“不容分说”) به اعتراض دیگران گوش نکردن ؛ اجازه توضیح به دیگران ندادن
 不由自主 bù yóu zìzhǔ نمی توان جلو خود را گرفت ؛ بی اختیار ؛ غیر ارادی
 不虞之誉 bù yú zhī yù تحسین و افتخار غیر منتظره
 不远千里 bù yuǎn qiān lǐ رنج يك مسافت طولانی را بر خود هموار کردن ؛ هزار فرسنگ را زیر پا گذاشتن
 不约而同 bù yuē ér tóng بدون شور و مشورت قبلی يك جور عمل یا فکر کردن ؛ اتفاقاً هم عقیده بودن
 不在话下 bù zài huà xià اشکالی ندارد ؛ چیزی نیست .
 不赞一调 bù zàn yī tí ساکت ماندن ؛ سکوت اختیار کردن ؛ اظهار نظر نکردن
 不择手段 bù zé shǒuduàn به هر وسیله‌ای که باشد ؛ با کفش و کلاه ؛ بی تأمل ؛ بی پروا
 不战不和 bùzhàn—bùhé نه در حالت صلح نه در حالت جنگ

布帛菽粟 bù—bó—shū—sù ، پارچه ، حبوبات و غلات — یعنی خوراک و پوشاک ، لوازم روزمره
 布衣蔬食 bù yī—shū shí ساده خوراک ساده
 — کنایه از ساده زیستن
 步步登高 bùbù dēnggāo در شغل خود قدم به قدم بالا رفتن
 步步为营 bùbù wéi yíng بتدریج پیشرفت کردن
 و در هر قدم سنگر ساختن ؛ در هر مرحله به کارهای تقویتی و استحکامی پرداختن ؛ با کمال احتیاط عمل کردن
 步调一致 bùdiào yīzhì گام های هماهنگ و موزون برداشتن ؛ با هماهنگی عمل کردن ؛ همگام بودن
 步履蹒跚 bùlǚ pánshān لنگ لنگان راه رفتن ؛ لنگیدن
 步履维艰 bùlǚ wéi jiān بزمخت راه رفتن ؛ به زحمت گام برداشتن
 步人后尘 bù rén hòuchén اثر پای کسی را دنبال کردن

不自量力 bù zì liàng lì توانایی خود را درنیاختن ؛ اندازه خود را بیش از واقعیت برآورد کردن
 不足道 bùzúdào ناچیز ؛ بی اهمیت ؛ چیزی ؛ ناقابل ؛ غیر قابل ذکر
 不自由，毋宁死 bù zì yóu, wú nìng sǐ آزادی یا مرگ
 不足挂齿 bù zú guàchǐ غیر قابل تذکر ؛ ارزش یاد آوری را نداشتن
 不足轻重 bù zú qīng—zhòng بی ارزش ؛ کم اهمیت
 不足为凭 bù zú wéi píng نمی شود به عنوان مدرک تلقی کرد ؛ قابل استناد نبودن ؛ مستند نبودن
 不足为奇 bù zú wéi qí اصلاً غیر تعجب آور ؛ شگفت آور نبودن
 不足为外人道 bù zú wéi wàiren dào این باید فقط در میان ما باشد .
 不足为训 bù zú wéi xùn نمی شود چیزی را سرمشق قرار داد ؛ همیشه درست و صحیح نبودن

C

بودن ؛ آزمند و پول دوست بودن
 餐风宿露 cānfēng—sùlù (又作“风餐露宿”) در باد غذا خوردن و در شبنم خوابیدن — کنایه از متحمل رنج های فراوان سفر یا کار صحرایی بودن
 残杯冷炙 cánbēi—lěngzhì پس مانده های خوراک از سفره يك شخص پولدار
 残兵败将 cánbīng—bàijiāng باقی مانده های ارتش شکست خورده و فراری
 残羹剩饭 cāngēng—shèngfàn (又作“残茶剩饭”) ته مانده های غذا
 残花败柳 cánhuā—bàiliǔ گل های پژمرده و بیدهای خشک شده — کنایه از زن های گمراه
 残篇断简 cánpiān—duànjiǎn (又作“断篇残简”) اوراق پراکنده از متون کهن
 残缺不全 cánquē bù quán ناکامل ، ناقص و پراکنده
 残山剩水 cánshān—shèngshuǐ سرزمین ویران شده يك کشور اشغالی

کارها را بدون احساس مسئولیت و بی نظم و ترتیب انجام دادن ؛ کارها را درهم برهم کردن ؛ غیر مسئول بودن
 才高八斗 cáigāo bā dǒu سرشار از استعداد های ادبی خارق العاده
 才貌出众 cáimào chūzhòng دارای استعداد استثنایی و قیافه ممتاز
 才貌双全 cáimào shuāngquán سرشار از استعداد ادبی و برخوردار از زیبایی چهره
 才气横溢 cáiqì héngyì (又作“才华横溢”) سرشار از استعداد ادبی ؛ بسیار مستعد
 才疏学浅 cáishū—xuéqiǎn استعداد کم و دانش ناچیز داشتن
 才子佳人 cáizǐ—jiārén دانشمندان و زیبا رویان (در داستان های عشقی چین)
 财大气粗 cáidà—qìcū هرکه از زر در ترازوست زور در بازو است ؛ زور ده مرد چه باشد ، زر يك مرد بیار.
 财迷心窍 cáimí xīnqiào در پول پرستی غوطه ور

操切从事 cāoqiè cóngshì با عجله و شتاب
دست به کاری زدن

操之过急 cāo zhī guò jí شتابزده عمل کردن

草草了事 cǎocǎo liǎoshì بطور سرسری به امری
خاتمه دادن؛ سمبل کردن

草草收场 cǎocǎo shōuchǎng با عجله امری را به
پایان رساندن

草菅人命 cǎojiān rénmìng با جان انسان مانند
کاه بی ارزش برخورد کردن؛ بدون کوچکترین
احتنا به جان انسان رفتار کردن

草莽英雄 cǎomǎng yīngxióng قهرمان در جنگل
سر سبز

草木皆兵 cǎo mù jiē bīng هر بوته و هر درخت
گوی یک دشمن بودن - کنایه از یک حالت
سؤزن کامل

草率从事 cǎoshuài cóngshì نسنجیده عمل
کردن

草鞋没样，边打边象 cǎoxié méi yàng, biān
dǎ biān xiàng کفش حصیری نیاز به قالب کفافی
ندارد زیرا همزمان بافته شدن شکل می گیرد -
یعنی همراه با پیشرفت کار، چیزها خود به خود
شکل می گیرد.

侧目而视 cè mù ér shì (با ترس یا غضب)
با گوشه چشم به کسی در نگریستن

恻隐之心 cèyǐn zhī xīn همدردی؛ شفقت؛
دلسواری

参差不齐 cēncī bùqí نابرابر؛ ناهمسان؛ نا
همسطح؛ ناهمتراز

层出不穷 céng chū bù qióng بی دری پیدیدار
شدن؛ بطور مسلسل نمایان شدن

层见叠出 céngjiàn-dié chū اغلب اتفاق
افتادن؛ کراراً پدید آمدن

层峦叠嶂 céngluán-diézhàng مسلسل بودن
تپه ها؛ قلله های یکی از دیگری بلند تر و
برافراشته تر

曾几何时 céng jǐ hé shí پس از مدت کمی؛
خیلی طول نکشید که؛ دیری نیامد که
.....

曾经沧海 céng jīng cānghǎi جهان دیده؛ در
زندگی تجربه فراوان اندوخته؛ هفت شهر عشق
را گشته

差强人意 chā qiáng rényì درست در مرز قابل
پذیرش؛ درست پذیرفتنی؛ در حد قابل قبول

差之毫厘，谬以千里 chā zhī háolí, miù yǐ
qiānlǐ یک اشتباه به باریکی موی می تواند شما را به

残垣断壁 cányuán—duàn bì (又作“断垣残
壁”) دیوارهای فرو ریخته - کنایه از یک منظره

残渣余孽 cánzhā—yúniè ویرانی اندوه آور
عناصر شریر جامعه

蚕食鲸吞 cánshí—jīngtūn مانند کرم ابریشم
کند کند خوردن و یا مانند نهنگ بلعیدن -
کنایه از تصاحب کردن سرزمین یک کشور دیگر
یا بوسیله تجاوز تدریجی یا بوسیله ضمیمه سازی
همگانی

惨不忍睹 cǎn bù rěn dǔ بیش از آن وحشت
ناک تر که دیدن آنرا کسی برتابد

惨淡经营 cǎndàn jīngyíng با جد و جهد
مؤسسه ای را فعال نگهداشتن؛ در شرایط سخت
رنج کشیدن و کار خود را ادامه دادن

惨绝人寰 cǎn jué rénhuán بی نهایت مصیبت بار
در این جهان بشری

惨无人道 cǎn wú réndào بی نهایت غیر انسانی؛
بی رحم؛ وحشی

惨遭不幸 cǎn zāo bùxìng بطور وقت انگیز
و جانگداز مردن؛ به گونه سوگ انگیز مردن

仓皇失措 cāng huáng shī cuò وحشت زده و
سراسیمه بودن؛ هراس زده بودن

沧海横流 cānghǎi héngliú در تلاطم در
افتادن - کنایه از اینکه هرج و مرج در یک کشور
یا در دنیا حکمفرماست.

沧海桑田 cānghǎi—sāngtián (简称“沧桑”)
دریا ها به کشتزار های توت تبدیل می شود و
کشتزارهای توت به دریاها - یعنی جهان
با گذشت زمان در حال تغییر است.

沧海一粟 cānghǎi yī sù قطره ای از دریا

沧海遗珠 cānghǎi yízhū ذری افتاده در اعماق
دریا - کنایه از استعداد ناشناخته

藏垢纳污 cánggòu—nàwū (又作“藏污纳
垢”) به افراد بد پناه دادن و کارهای زشت را
مخفی نگهداشتن

藏龙卧虎 cánglóng—wòhǔ لانه آزد هایان و
کام ببرها - کنایه از محلی که مردم فوق العاده
توانا در آنجا یافت می شوند

藏头露尾 cángtóu—lùwěi دم را نمودن اما سر
را پنهان کردن - یعنی قسمتی از چیزی را پنهان
کردن و فقط قسمت دیگر از آن را بر ملا ساختن

操必胜之券 cāo bì shèng zhī quàn پیروزی
حتمی بدست آوردن؛ مطمئن به کسب پیروزی
بودن

اندوه و غم خود، شعرها را نگاشتن و از
برخواندن
 长久之计 chángjiǔ zhī jì ؛ يك راه حل ریشه‌ای ؛
 يك برنامه دراز مدت
 长命百岁 chángmìng bǎisuì (به كودك گفته
 می شود) همت طولانی باد ؛ تا صد سال عمر
 کن !
 长年累月 chángnián—lěiyuè ؛ سال به سال ؛
 برای سالیان دراز
 长篇大论 chángpiān—dàlùn ؛ نطق یا مقاله
 مفصل و طولانی
 长驱直入 chángqū zhí rù بدون برخورد با مانعی
 کاری را به پیش بردن
 长生不老 chángshēng bùlǎo برای همیشه زنده
 ماندن و هرگز پیر نشدن
 长绳系日 chángshéng jì rì باطناب دراز آفتاب
 را بستن — کنایه از تلاش برای متوقف کردن
 گذشت زمان
 长途跋涉 chángtú báshè سفری طولانی و پر
 مشقت کردن ؛ فاصله دوری را طی کردن
 长袖善舞，多财善贾 cháng xiù shàn wǔ ،
 duō cái shàn gǔ اگر آستین های دراز داشته
 باشید ، خوب و رقص خواهید کرد ؛ اگر پول زیاد
 داشته باشید ، خوب تجارت خواهید کرد — کنایه
 از اینکه با فراهم آمدن امکانات ، پیروزی تأمین
 خواهد شد .
 长吁短叹 chángxū—duǎntàn آه و ناله ؛
 شکایت و ناله ؛ آه و فغان
 长治久安 chángzhì—jiǔ'ān يك دوران صلح و
 صفا و نظم و ترتیب ؛ ثبات سیاسی پایدار
 长足进步 chángzú jìnbù گام های بزرگ
 برداشتن ؛ پیشرفت‌های سریع بدست آوردن
 尝鼎一臠 cháng dǐng yī lán مشت نمونه
 خروار است .
 常备不懈 cháng bèi bù xiè همواره هوشیار یا
 گوش به زنگ بودن ؛ (در مقابل جنگ) آمادگی
 داشتن
 畅所欲言 chàng suǒ yù yán می محابا سخن
 گفتن ؛ آزادانه صحبت کردن ؛ هر چه در اندیشه
 باشد بر زبان آوردن
 畅行无阻 chàng xíng wú zǔ می مانع و رادع
 رد شدن

唱白脸 chàng bái liǎn نقاب سفید را بعنوان آدم
 بد به چهره زدن — کنایه از نقش آدم بدکار را
 ایفاء کردن ؛ تظاهر به خشونت و سخنگیری کردن

فاصله فرسنگها گمراه کند.
 插翅难飞 chā chì nán fēi (又作“插翅难
 逃”) حتی با داشتن بال هم قادر به فرار نبودن (“
 插科打诨 chākē—dāhùn بداهته زست
 خنده‌دار را تقلید کردن و حرف‌های خنده‌آور
 زدن ؛ بذله گویی کردن
 茶余饭后 chá yú—fàn hòu (又作“茶余酒后”)
 به هنگام صرف چای یا پس از غذا — یعنی در
 ساعت های فراغت
 查无实据 chá wú shí jù و بررسی شاهد و
 تحقیق (علیه مظنون) ارائه نمی‌کند .
 察察为明 chá chá wéi míng در چیز های کم
 اهمیت زورنگ و تیز بین بودن
 察言观色 chá yán—guān sè حرف های کسی
 را با دقت شنیدن و حالت چهره‌اش را پاییدن
 ارغوانی‌های پررنگ
 姹紫嫣红 chà zǐ—yān hóng و سرخ های روشن — کنایه از گل‌های زیبا
 حبله های
 拆穿西洋镜 chāi chuān xī yáng jìng کسی را آشکار کردن
 کسی را آشکار کردن
 拆东墙，补西墙 chāi dōng qiáng，bǔ xī qiáng
 برای تعمیر دیوار غربی دیوار شرقی را خراب
 کردن — کنایه از اینکه برای حل مشکلی به
 مشکل دیگری افتادن ؛ از ریش برداشتن وبه
 سیل گذاشتن (یا پیوستن)
 柴米夫妻 chái mǐ fū qī زن و شوهریکه زندگی
 بخور و نمیر داشته باشند
 柴米油盐 chái—mǐ—yóu—yán هیزم ، بونج ،
 روغن و نمک — کنایه از اشیاء ضروری روزانه
 豺狼成性 chái láng chéng xìng گرگ صفت
 ؛ درنده خو و بی رحم
 豺狼当道 chái láng dāng dào شغال و گرگ
 حکمرمائی می‌کنند — کنایه از : بر مسند قدرت
 نشستن افراد ظالم و شریک
 馋涎欲滴 chán xián yù dī سرازیر شدن آب دهان
 به آرز و طمع
 缠绵悱恻 chán mián—fěi cè (داستان ، شعر و بی
 غیره) بی نهایت احساساتی ؛ بسیار سوزناک
 谄上欺下 chǎn shàng—qī xià برای بالادست
 خود چاپلوسی کردن و بر زیردست خود ستم
 نمودن
 猖獗一时 chāng jué yī shí زمانی به غایت
 رسیدن (ستم دشمن)
 长此以往 cháng cǐ yǐ wǎng اگر وضع موجود
 بدین منوال پیش‌رود
 长歌当哭 cháng gē dāng kū برای حالی کردن

آنقدر دلکش است که ماهی را غرق کند و
پرندهگان را از طیران باز دارد .
沉冤莫白 chényuán mò bái می‌عدالتی غم
انگیزی که نمی‌توان آنرا جبران کرد
沉舟侧畔千帆过，病树前头万木春 chénzhōu
cèpàn qiānfān guò, bìngshù qiántóu wàn
مزار کشتی بادی از پهلو کشتی غرق
شده رد می‌شوند و ده هزار نهال در آن سوی
درخت خشک شده جوانه می‌زنند - کتابه از
اینکه نو همیشه جای کهنه را می‌گیرد.
沉舟破釜 chénzhōu—pǒfǔ 同: 破釜沉舟
pǒfǔ—chénzhōu
بدنبال يك روش
陈陈相因 chén chén xiāng yīn همان روش کهنه و همیشگی را
در عمل پذیرفتن
陈词滥调 chéncí—làn diào عبارت های کهنه و فاقد تنوع و ابتکار
متبدل و فاقد تنوع و ابتکار
陈谷子烂芝麻 chéngǔzi—làn zhīma اروزن
کهنه و کتجد بیات - کتابه از موضوع های
کهنه گفتگو
陈规陋习 chénguī—lòuxí رسوم و عادات
ناپسند؛ مقررات از مدافعه و اعمال نامعقول
晨光熹微 chénguāng xīwēi اولین پرتوهای
ضعیف سپیده دم
晨钟暮鼓 chénzhōng—mùgǔ 同: 暮鼓晨钟
mùgǔ—chéngzhōng
称体裁衣 chèn tǐ cái yī 同: 量体裁衣
liàng tǐ cái yī
称心如意 chèn xīn—rúyì بسیار خوشند و
راضی
趁火打劫 chèn huǒ dǎjié خانه در حال
سوختن را غارت کردن - یعنی از بدبختی کسی
سوءاستفاده کردن و به او زیان رساندن ؛ در
آب گل آلود ماهی گرفتن
趁热打铁 chèn rè dǎtiě آهن را هنگامیکه گرم
است ضربه بزن، تا تئورگرم است نان باید پخت.
称孤道寡 chēnggū—dàoguǎ خود را پادشاه
قلمداد کردن - یعنی مانند سلطان خودرأی عمل
کردن
称斤掂两 chēngjīn—diānlǎng 同: 掂斤播
liǎng diānjīn—bōliǎng
称王称霸 chēngwáng—chēngbà خود را مافوق
دیگران دانستن؛ خدائی کردن، مانند ارباب عمل
کردن؛ اربابی کردن
称兄道弟 chēngxiōng—dàodì بکدیگر را برادر

唱独角戏 chàng dújiǎoxì (又作“唱独脚戏”)
نمایش را يك نفری برگزار کردن - کتابه از
تک و تنها کارها را انجام دادن
唱对台戏 chàng duìtáixì در نمایش رقابت نشان
دادن؛ رقابت کردن؛ همچشمی کردن
唱反调 chàng fǎndiào آهنگ دیگری خواندن؛
عمداً بر خلاف چیزی سخن گفتن یا عمل کردن
唱高调 chàng gāodiào واژه های قلمبه و سلمبه
بکار بردن؛ جملات پر طعنات گفتن
唱红脸 chàng hóngliǎn نقاب سرخ قهرمان را
به چهره زدن - کتابه از نقش قهرمان را ایفاء
کردن؛ اظهار به سخاوت و مهربانی کردن
唱双簧 chàng shuānghuáng نمایش کمدی دو
نفری نشان دادن (که در آن یکی درحالیکه
پشت دیگری پنهان شده حرف می‌زند یا آواز
می‌خواند و دیگری بازی در می‌آورد) - کتابه
از باهم تباہی کردن
超群绝伦 chāoqún—juélún برجسته و بی نظیر
از دنیا کناره گیری
超然物外 chāorán wùwài کردن؛ خود را از دنیا دور داشتن
炒冷饭 chǎo lěngfàn پلو از شب پس مانده را
گرم کردن - یعنی همان چیز کهنه را گفتن یا
انجام دادن
炒买炒卖 chǎomǎi chǎomài (سهام و زمین)
غیره) بسرعت خرید و فروش کردن
车到山前必有路 chē dào shānqián bì yǒu وقتی
که ارابه به مقابل تپه برسد، راه خود را
را می‌یابد - یعنی سرانجام هر مشکل را می‌توان
چاره کرد.
车水马龙 chēshuǐ—mǎlóng وفور اسب ها و
درشکه ها - کتابه از ترافیک سنگین
车载斗量 chēzài—dǒuliáng کافی است که
گاری‌ها بارگیری شود و با “من” اندازه گیری
گردد - کتابه از معمولی و فراوان بودن چیزی
扯后腿 chě hòutuí کسی را از عمل کردن باز
داشتن؛ مانع کار کسی شدن
彻头彻尾 chètóu—chèwěi تام و تمام؛ سر تا
سری؛ تمام حیار؛ محض؛ خالص
瞋目而视 chēnmù ér shì با عشم به کسی
غیره کردن
沉默寡言 chénmò—guǎyán کم حرف و ساکت
؛ کم گفتار
沉吟不决 chényín bù jué دو دل بودن؛ مردد
بودن؛ در تصمیم گیری ناتوان بودن
沉鱼落雁 chényú—luòyàn (چهرهء خانمی)

城狐社鼠 chéng hū—shè shǔ رويه در چهار دیوار شهر و موش در معبد دهکده — کنایه از افراد شریر دارای پشتیبان قوی

城门失火，殃及池鱼 chéng mén shī huǒ, yāng jí chí yú وقتی که دروازه شهر آتش می گیرد، ماهی ها از بی آبی خندق رنج می برند — یعنی هنگام آشوب و ناآرامی، مردم بی گناه هم به فلاکت می افتند.

城下之盟 chéng xià zhī méng قرار دادی که دشمن در پیشگاه دیوار شهر بسته شده باشد؛ قراردادی که در شرایط بد و زیر فشار و تهدید بسته شده باشد

乘风破浪 chéng fēng—pò làng بر باد سوار شدن پلنگان؛ شجاعانه با باد و امواج روبرو شدن

乘坚策肥 chéng jiān—cāi féi بر گاری خوبی سوار شدن که بوسیله اسب های چاق و پروراری کشیده شود — کنایه از زندگی تجملی داشتن

乘人之危 chéng rén zhī wēi از وضعیت مخاطره آمیز کسی سوء استفاده کردن

乘兴而来 chéng xìng ér lái شاد و سرحال وارد جایی شدن

乘虚而入 chéng xū ér rù (又作“乘隙而入”) با استفاده از نقطه ضعف کسی وارد میدان شدن

惩恶劝善 chéng è—quàn shàn آدم های شریر را مجازات کردن و مردم را به انجام کار های نیک تشویق کردن

惩前毖后 chéng qián—bì hòu از اشتباه گذشته درس آموختن و از اشتباه احتمالی آینده اجتناب ورزیدن

惩一儆百 chéng yī jǐng bǎi (又作“惩一警百”) يك نفر را برای اخطار صد نفر تشبیه کردن؛ تشبیه يك نفر را نمونه ای برای عبرت صد نفر قرار دادن

吃不开 chī bu kāi مورد قبول عام نبودن؛ نا محبوب بودن

吃不了兜着走 chī bu liǎo dōu zhe zǒu خود را به مقصده بزرگی انداختن

吃不消 chī bu xiāo از تحمل (زور زنی، سختی و غیره) ناتوان بودن

吃得苦中苦，方为人上人 chī dé kǔ zhōng kǔ, fāng wéi rén shàng rén فقط در صورتی که بتوانید بزرگترین سختی ها را بکشید، قادر خواهید شد که امید ارتقای اجتماعی را داشته باشید.

吃得开 chī de kāi مردم بودن بازار کسی؛ مردم

خواندن؛ بسیار نزدیک و صمیمی بودن

撑腰打气 chēng yāo—dǎ qì پشتیبانی کردن و نیرو دادن

瞠乎其后 chēng hū qí hòu با یأس و ناامیدی به پشت دوندۀ جلویی که اثرش دارد محو می شود نگاه کردن — کنایه از ناامید شدن از ناتوانی خود در رسیدن به کسی

瞠目结舌 chēng mù—jié shé با زبان بند آمده (به کسی) خیره خیره نگاه کردن (در اثر تعجب زیاد)؛ باشکفت زیاد (به کسی) خیره شدن

成败利钝 chéng—bài lì—dùn پیروزی یا شکست؛ زندگی راحت یا سخت

成家立业 chéng jiā—lì yè ازدواج کردن و پیشه ای برگزیدن

成龙配套 chéng lóng—pèi tào (در مورد تجهیزات) پروژه های ساختمانی (غیره) با وصل بخش های مختلف به هم مجموعه واحدی فراهم آوردن

成名成家 chéng míng—chéng jiā در رشته ای به عنوان صاحب نظر برای خود شهرت کسب کردن

成年累月 chéng nián—lěi yuè برای سالیان دراز؛ برای سال های متمادی

成千上万 chéng qiān—shàng wàn (又作“成千成万”、“成千累万”) ده ها هزار؛ هزار هزار

成群结队 chéng qún—jié duì به گروه های انبوه

成人之美 chéng rén zhī měi به کسی در انجام کار نیک کمک کردن؛ به کسی در دستیابی به آرزویش یاری رساندن

成日成夜 chéng rì—chéng yè شب و روز

成事不足，败事有余 chéng shì bù zú, bài shì yǒu yú توان انجام دادن هیچ کاری را نداشتن ولی آماده خراب کردن همه کارها بودن

成竹在胸 chéng zhú zài xiōng (又作“胸有成竹”) يك طرح یا نقشه خوب حساب شده داشتن

诚惶诚恐 chéng huáng—chéng kǒng با احساس حرمت و وحشت؛ با ترس و نگرانی

诚心诚意 chéng xīn—chéng yì با خلوص نیت و صمیمیت؛ صادقانه

承上启下 chéng shàng—qǐ xià (又作“承上起下”) ایجاد حلقه اتصال بین ماقبل و مابعد (مثلاً در نوشته ای)

承先启后 chéng xiān—qǐ hòu (又作“承前启后”) گذشت را به ارث بردن و آینده ای را به وجود آوردن؛ مانند حلقه اتصالی بین گذشته و آینده قرار گرفتن

نگردد 见: “城门失火,殃及池鱼” chéng mén shī huǒ yāng jí chí yú
 در تصمیم گیری درنگ کردن ؛ دو دل بودن ؛ بی عزم بودن
 迟疑不决 chí yí bù jué يك نظر متصفانه ؛ يك دليل بی غرضانه
 持平之论 chípíng zhī lùn ؛ پایداری کردن ؛ پافشاری کردن ؛ ایستادگی کردن
 持之以恆 chí zhī yǐ héng ؛ پافشاری کردن ؛ ایستادگی کردن
 持之有故 chí zhī yǒu gù برای عقاید خود دلایل داشتن
 و حجت های قوی داشتن
 踟蹰不前 chí chū bù qián در رفتن به پیش درنگ کردن (یا تردید روا داشتن)
 尺幅千里 chǐ fú qiān lǐ دورنمای يك هزار “فرسنگ” روی طوماری باندازهء “يك وجب”
 — یعنی محتوی زیاد و غنی در يك حوزهء كوچك
 尺有所短,寸有所长 chǐ yǒu suǒ duǎn, cùn yǒu suǒ cháng (简称为“尺短寸长”)
 گاهی “فوت” ممکن است کوتاه از آب درآید در حالیکه “اینچ” ممکن است دراز باشد — یعنی هر کس هم نقاط قوت دارد و هم نقاط ضعف.
 叱咤风云 chì zhà fēng yún به باد و ابر فرمان دادن ؛ زمین و آسمان را تکان دادن
 赤膊上阵 chì bó shàng zhèn تا کمر برهنه وارد میدان شدن — کنایه از با کنار گذاشتن تظاهر و ریا عمل کردن
 赤胆忠心 chì dǎn — zhōng xīn فداکاری محض ؛ وفاداری کامل
 赤地千里 chì dì qiān lǐ يك هزار “لی” زمین بایر — کنایه از صحنه ای از ویرانی محض (پس از خشکی یا آسیب حشرات موذی)
 赤身露体 chì shēn — lù tǐ برهنه ؛ عریان ؛ لخت و عور
 赤手空拳 chì shǒu — kōng quán با دست خالی، بی سلاح
 赤子之心 chì zǐ zhī xīn دل پاك يك بچه نوزاد — کنایه از یگانهی محض
 冲锋陷阵 chōng fēng — xiàn zhèn بر مواضع دشمن یورش بودن و آنها را در هم شکستن
 冲昏头脑 chōng hūn tóu nǎo کسی را به سرگیجه انداختن ؛ کسی را گیج کردن ؛ کسی را سراسیمه کردن
 冲口而出 chōng kǒu ér chū بی اندیشه سخنی بر زبان آوردن ؛ بی تأمل چیزی گفتن
 充耳不闻 chōng ěr bù wén گوش شنوا نداشتن ؛

پسند بودن ؛ محبوب بودن
 吃喝拉撒睡 chī — hē — lā — sā — shuì خوردن ، نوشیدن ، رییدن ، شاشیدن و خوابیدن — کنایه از روال زندگی روزمره
 吃喝玩乐 chī — hē — wán — lè خوردن ، نوشیدن — کنایه از وقت خود را در عیش و نوش گذراندن
 吃苦耐劳 chī kǔ — nài láo رنج کشیدن و متحمل کارهای دشوار بودن
 吃苦在前,享乐在后 chī kǔ zài qián, xiǎng lè zài hòu اولین نفر برای تحمل سختی و آخرین نفر برای برخورداری از آسایش بودن
 吃老本 chī lǎo běn متکی به دست آوردهای گذشتهء خود زندگی کردن
 吃里爬外 chī lǐ — pá wài در زندگی به کسی وابسته بودن و در عین حال به کسی دیگر کمک کردن
 吃力不讨好 chī lì bù tǎo hǎo (又作“费力不讨好”) سخت کار کردن ولی نتیجه کم بدست آوردن ؛ طاقت فرسا ولی بی بر بودن
 吃软不吃硬 chī ruǎn bù chī yìng قانع سازی مورد قبول است نه زور گویی ؛ زبان خوش پذیرا است نه زبان زور
 吃哑巴亏 chī yǎ bā kuī ضرر خوردن اما لب به شکوه نتوان گشود.
 吃一堑,长一智 chī yī qiàn, zhǎng yī zhì انسان از خسارت دیدن خرد می آموزد ؛ هر زبانی عقل را زیاد می کند ؛ هر خسارتی تجربه ای به دنبال دارد.
 吃硬不吃软 chī yìng bù chī ruǎn زور گویی مورد قبول است نه قانع سازی ؛ زبان زور پذیرا است نه زبان خوش
 吃着碗里看着锅里 chī zhe wǎn li kàn zhe guō li هگام خوردن از کاسه ، به دیگر نگاه کردن
 — کنایه از طمع کار بودن
 痴人说梦 chī rén shuō mèng حرف های مهمل ؛ حرف های بیهوده ؛ هرزه گویی ها
 痴心妄想 chī xīn — wàng xiǎng افکار پرچ واهی ؛ خیال واهی ؛ خواب و خیال
 嗤之以鼻 chī zhī yǐ bí از روی نفرت و حقارت ؛ تفر از چیزی داشتن
 魑魅魍魉 chī mèi — wǎng liǎng روح های خبیث ؛ دیوها و غول ها
 池鱼之殃 chí yú zhī yāng يك فلاکت برای ماهی در خندق — مخصوصه ای که بدست خود

به عمل آوردن

仇人相见，分外眼红 chóurén xiāngjiàn, fèn wài yǎnhóng ، وقتی دشمنان یکدیگر را می بینند ، چشمانشان از کینه بر افروخته می شود.

愁肠百结 chóucháng bǎi jié با نگرانی و اضطراب که بر دل کسی سنگینی می کند

愁眉不展 chóu méi bù zhǎn با تشرولی ، با ابروهای درهم کشیده

愁眉苦脸 chóu méi—kǔliǎn قیاهه گرفته و عبوس داشتن ، تشرو به نظر رسیدن

愁眉锁眼 chóu méi—suǒyǎn گره بر ابرو انداختن ، از نگرانی ابرو بهم کشیدن

稠人广众 chóurén—guǎngzhòng انبوه مردم ، جمعیت زیاد

踌躇不决 chóuchú bùjué در تصمیم گیری درنگ کردن ، در تصمیم گیری تأمل ورزیدن

踌躇不前 chóuchú bù qián در پیش رفتن درنگ کردن ، در پیشروی تردید روا داشتن

踌躇满志 chóuchú mǎn zhì از پیروزی خود مفرور و خود پستند

丑表功 chǒubiǎogōng بی شرم و حیا به کارهای خود بالیدن

丑态百出 chǒutài bǎi chū مانند دلقک عمل کردن ، مسخرگی کردن

丑态毕露 chǒutài bì lù بی نهایت بی شرم و حیا بودن

臭名远扬 chòumíng yuǎn yáng بسیار بدنام ، انگشت نما ، رسوا در نزد خاص و عام

臭名昭著 chòumíng zhāozhù بدنام ، رسوا در نزد خاص و عام

臭味相投 chòuwèi xiāngtóu کور کور را پیدا می کند آب گوردال را ، از یک قماش بودن ، سلیقه ها و عادت های ناپسند مشابه داشتن

出点子 chū diǎnzi بند و اندرز دادن ، نصیحت کردن ، پیشنهاد کردن

出尔反尔 chū ěr fǎn ěr عهد خود را شکستن ، به عهد خود وفا نکردن ، خلاف گویی کردن

出风头 chū fēngtóu (又作“出锋头”) برای جلب توجه همگان به خود کوشیدن یا مورد توجه همگان قرار گرفتن

出乖露丑 chūguāi—lùchǒu خود را رسوا کردن بطور غیر منطوره ، برخلاف توقع کسی

出口成章 chū kǒu chéng zhāng واژه ها چون بر زبان (او) روان می شوند چنانند که بر قلم

از گوش کردن به نصیحت دیگران امتناع ورزیدن

重操旧业 chóng cāo jiù yè شغل سابق خود را مجدداً دنبال کردن

重打锣鼓另开张 chóng dǎ lǔgǔ lìng kāi zhāng مجدداً کار خود را از سر گرفتن

重蹈覆辙 chóng dǎo fù zhé مسیر اربابه و واژگون شده را دنبال کردن — یعنی همان راه قدیمی و رشکستگی را طی کردن

重见天日 chóng jiàn tiānrì مجدداً روشنائی روز را دیدن — یعنی از ظلم و ستم یا تعقیب نجات یافتن

重建家园 chóng jiàn jiāyuán زادگاه خود را بازسازی کردن

重起炉灶 chóng qǐ lú zào کاری را از سر گرفتن ، از نو به کاری پرداختن

重弹老调 chóng tán lǎo diào به همان ریسمان کهنه چنگ زدن ، همان آواز کهنه را خواندن

重温旧梦 chóng wēn jiù mèng خواب کهنه را مجدداً دیدن — کناپه از تجربه کهنه ای را دوباره آزمودن

重新做人 chóng xīn zuò rén زندگی جدیدی را شروع کردن

重修旧好 chóng xiū jiù hǎo روابط دوستانه را از سر گرفتن ، آشتی کردن

重振军威 chóng zhèn jūn wēi آبرو و شرافت ارتش را اعاده کردن

重整旗鼓 chóng zhěng qí gǔ نیروی شکست خورده خود را دوباره گرد هم آوردن

崇山峻岭 chóng shān—jùn lǐng سلسله کوه های مرتفع

崇洋媚外 chóng yáng—mèi wài فراآورده های خارجی را ستایش کردن و به قدرت های بیگانه تملق گفتن

崇洋迷外 chóng yáng—mí wài فراآورده های خارجی را ستایش کردن و به آنها اعتماد کورکورانه داشتن

宠辱不惊 chǒng—rǔ bù jīng نسبت به محبت یا اهانت بی تفاوت ماندن

抽肥补瘦 chōufēi—bǔshòu از فریه گرفتن و لاهر دادن ، از کسانی که زیاد دارند گرفتن و به کسانی که کم دارند دادن

抽薪止沸 chōuxīn—zhǐ fèi به منظور جلوگیری از جوشیدن دیگ، هیزم را بیرون کشیدن — یعنی برای پایان دادن به چیزی اقدامات قطعی

初生之犊不畏虎 chū shēng zhī dú bù wèi hǔ (又作“初生之犊不怕虎”) تازه زاد از بیر نی ترسد - کنایه از اینکه جوانان ترس و هراس ندارند

除暴安良 chú bào - ānláng مردم شیر را از بین بردن و برای مردم نیک و صالح صلح و صلأ فراهم آوردن

除恶务尽 chú è wù jìn هر کس باید در از ریشه کندن شرارت قاطعیت خود را نشان دهد .

除旧布新 chú jiù - bù xīn کهنه را از بین بردن و نو را جایگزین آن کردن

除旧更新 chú jiù - gēng xīn نو را جایگزین کهنه کردن

锄强扶弱 chú qiáng - fú ruò زورمند را سرکوب کردن و به ضعیف کمک نمودن

处心积虑 chǔ xīn - jī lǜ (برای رسیدن به نیت های پلید) عمدأ نقشه کشیدن یا طرح چیزی را ریختن

处之泰然 chǔ zhī tài rán با رویدادها با متانت برخورد کردن، در مقابل پیش آمدها آرام ماندن

触景生情 chù jǐng shēng qíng شدیدأ تحت تأثیر مشهوداتی قرار گرفتن

触类旁通 chù lèi páng tōng با درك يك مثال نمونه بر تمام مقوله تسلط یافتن ؛ از مشت نمونه خروار را دیدن

触目皆是 chù mù jiē shì در همه جا به چشم خوردن

触目惊心 chù mù - jīng xīn وحشت آور ؛ تکان دهنده ؛ روانکوب

川流不息 chuān liú bù xī پیوسته روان و جاری و در گذر بودن

穿连裆裤 chuān lián dāng kù تباری کردن ؛ گاو بندی کردن

穿小鞋 chuān xiǎo xié برای پای کسی کفش تنگ تهیه کردن - کنایه از: با سوء استفاده از قدرت خود برای کسی در نهان اشکال تراشی کردن

穿新鞋，走老路 chuān xīn xié, zǒu lǎo lù راه کهنه را با کفش نو پیمودن - کنایه از تفسیری واقعی بوحود نیارودن

穿云裂石 chuān yún - liè shí ابر شکافته و سنگ خارا سوراخ کرده - یعنی سخت نافذ و اثر گذار (اشاره به آواز ، آهنگ نی و غیره)

穿针引线 chuān zhēn - yǐn xiàn چون دلالان عمل کردن

穿凿附会 chuān zuò - fù huì با تعبیرات دور از

نویسندهای چیره دست

出口伤人 chū kǒu shāng rén زخم زبان زدن در میان همفطران

出类拔萃 chū lèi - bá cuì خود برجسته بودن ؛ گل سر سید بودن ؛ از همگوناگون برتر بودن

出没无常 chū mò wú cháng بطور غیر منتظره پدید و نا پدید شدن

出谋划策 chū móu - huà cè نقشه طرح کردن ؛ پیشنهاد کردن

出其不意 chū qí bù yì کسی را غافلگیر کردن

出奇制胜 chū qí - zhì shèng با عملیات غافلگیرانه دشمن را شکست دادن

出人头地 chū rén tóu dì خود را يك سر و گردن از دیگران بلند تر کردن

出人意料 chū rén yì liào (又作“出人意料”) فراتر از حدأ انتظار (یا توقع)

出神入化 chū shén - rù huà به نقطه کمال رسیدن ؛ عالی بودن

出生入死 chū shēng - rù sǐ (又作“出生入死”) در میان آب و آتش رفتن ؛ شجاعانه با خطر های بیشمار رو برو شدن

出手不凡 chū shǒu bù fán (در “رو شو“ ، شطرنج و غیره) حرکات آغازین توأم با مهارت خود را نشان دادن

出头露面 chū tóu - lù miàn در ملاء عام آفتابی شدن ؛ توجه مردم را به خود جلب کردن

出污泥而不染 chū wū ní ér bù rǎn بی لکه از کثافت پدید آمدن - کنایه از آلوده نشدن در میان فساد عمومی

出言不逊 chū yán bù xùn فحش دادن ؛ ناسزا گفتن ؛ حرف های بی ادبانه زدن

出洋相 chū yáng xiàng خود را دست انداختن ؛ خود را رسوا کردن ؛ مسخره همگان ساختن

出以公心 chū yǐ gōng xīn منافع عام را مد نظر قرار دادن ؛ بدون ملاحظات شخصی عمل کردن

出于无奈 chū yú wú nài از روی بیچارگی ؛ بدون شق ثانی

初出茅庐 chū chū máo lú تازه از کلبه حصیری بیرون آمدن - یعنی هنوز در مرحله های آغازین شغل خود بودن ؛ جوان و بی تجربه بودن

初露锋芒 chū lù fēng máng برای اولین بار استعداد خود را نشان دادن

初露头角 chū lù tóu jiǎo آغاز به نشان دادن توانایی یا استعداد خود کردن

گیری کردن ؛ عیب جستن
 吹牛拍马 chuīniú—pāimǎ لاف زدن و چاپلوسی کردن
 吹皱一池春水 chuī zhòu yī chí chūnshuǐ بر اثر نسیم بهاری آب برکه به تموج در افتادن — کنایه از آشوب کوچکی
 垂帘听政 chuí lián tīng zhèng (ملکه یا بیوه پادشاه) از پشت پرده بار دادن و به امور دولتی پرداختن
 垂手而得 chuí shǒu ér dé بی زحمت بدست آوردن
 垂首帖耳 chuīshǒu—tiē'ěr (又作“俯首帖耳”) بسیار مطیع و فرمان بردار بودن
 垂死挣扎 chuí sǐ zhēngzhá تلاش مذبحانه کردن
 垂头丧气 chuítóu—sàngqì سرافکنده مایوس بودن؛ افسرده بودن
 垂涎三尺 chuíxián sān chǐ آب از دهان کسی بطول سه فوت سرازیر شدن — کنایه از بسیار طمع ورزیدن
 垂涎欲滴 chuíxián yùdī (又作“馋涎欲滴”) سرازیر شدن آب از دهان کسی
 捶胸顿足 chuíxiōng—dùnzú (از غم و غصه و غیره) بر سینه زدن و پا بر زمین کوفتن
 春风化雨 chūnfēng huà yǔ نسیم و باران جان بخش بهاری — کنایه از تأثیر مطلوب آموزش و پرورش
 春风满面 chūnfēng mǎnmiàn (又作“满面春风”) درخشیدن خوشبختی برچهره کسی
 春光明媚 chūnguāng míngmèi منظره دلربا و پر از فروغ آفتاب بهاری
 春寒料峭 chūnhán liàoqiào در هوای آغاز بهار خنکی احساس می شود .
 春华秋实 chūnhuá—qiūshí گل های بهاری و میوجات پاییزی — کنایه از استعداد ادبی و درستی اخلاقی
 春兰秋菊 chūnlán—qiūjú گل های نلبد در بهار پاییزی — کنایه از اینکه هر کدام جذایت خود را دارد .
 春暖花开 chūnuǎn huākāi بهار از راه رسیده است و گل ها در حال شکفتن است.
 春秋笔法 chūnqiū bǐfǎ سبک “وقایع سالیان” دوره بهار و پاییزی — کنایه از نوعی نگارش که در آن واژه های ظریف و پیچیده و دارای معنی زرف بکار رود

ذهن و مهم به نتایج بعید دست یافتن
 传家宝 chuán jiābǎo میراث نیاکانی ؛ باز مانده نیاکانی ؛ مستی که با عزت نزد عام حفظ می گردد
 传经送宝 chuánjīng—sòngbǎo تجربه های گرانهای خود را انتقال دادن
 传神之笔 chuánshén zhī bǐ یرك خط زنده و اثر اثر (در نوشته ها یا نقاشی ها)
 传为佳话 chuán wéi jiāhuà موضوع مورد پسند یا داستان زبان زد مردم شدن
 传为美谈 chuán wéi měitán با نظر موافق دهن به دهن گفتن
 船到江心补漏迟 chuán dào jiāngxīn bǔ lòu وقتی که قایق به وسط آب می رسد، مشکل می توان سوراخش را گرفت .
 喘息未定 chuǎnxī wèi dìng پیش از فرصت نفس کشیدن ؛ پیش از یافتن فرصتی برای نفس کشیدن
 串通一气 chuàntōng yìqì همدستی کردن ؛ همدستانگی کردن؛ تانی کردن ؛ گاویندی کردن
 创巨痛深 chuāngjù—tòngshēn سخت زخمی و بسیار دردناک — کنایه از بسیار رنج کشیدن
 疮痍满目 chuāngyí mǎnmù در همه جا صحنه خرابی ها (ناشی از جنگ) بچشم می خورد.
 窗明几净 chuāngmíng—jījìng با پنجره ها و میز های پاک و تمیز ؛ درخشان و تمیز (اشاره به يك اطاق و غيره)
 吹吹打打 chuīchuí—dǎdǎ طبل ها را زدن و شپور ها را نواختن — مجازاً به معنی در اشیاء مبالغه کردن و توجه مردم را به خود جلب نمودن
 吹吹拍拍 chuīchuí—pāipāi لاف زدن و تملق گفتن
 吹鼓手 chuīgǔshǒu ۱ - شپورچی و طبل زن در مراسم عروسی یا ختم ۲ - مداح ؛ تمجید کننده (به معنی توهین آمیز)
 吹胡子瞪眼 chuī hūzi—dèngyǎn به سیل پف کردن و با عشم و غضب غیبه نگاه کردن
 吹灰之力 chuī huī zhī lì فقط يك کوشش ناچیز؛ فقط يك کوشش لازم برای پاک کردن يك ذره غبار با پوف
 吹喇叭，抬轿子 chuī lǎba, tái jiàozi شپور زدن و کسی را در يك تخت روان حمل کردن — کنایه از (به مردم پولدار و ذی نفوذ) تملق گفتن
 吹毛求疵 chuī máo qiú cī ایراد گرفتن؛ خرده

此起彼伏 cǐqǐ—bǐfú ، همین که یکی نشست ، دیگری به پا می‌خیزد ، یکی پس از دیگری پیاپی خامتن

此一时，彼一时 cǐyīshí，bǐyīshí (又作“彼一时，此一时”) امروز وضعیت اینطور است و (“彼一时，此一时”) آن روز آنطور بود—یعنی زمان و مکان تغییر کرده است .

刺刺不休 cìcì bùxiū ؛ وراجی کردن ؛ برگردن برگردن

聪明才智 cōngmíng cáizhì ؛ هوش و عقل ؛ هوش و درایت

聪明反被聪明误 cōngmíng fǎn bèi cōngmíng wù مردم با هوش ممکن است قربانی هوش خود بشوند ؛ دشمن طاووس آمد پر او همیشه عاقل ولی يك لحظه احمق ؛ در همه yīshí عمر خردمند ولی در این لحظه نادان

从长计议 cóng cháng jìyì به مطلب بیشتر فکر کردن و سپس درباره آن بحث کردن

从谏如流 cóng jiàn rú liú (حکمران) نصیحت خوب را می پذیرد ، بطوریکه نهی مسیر خود را طی کند.

从井救人 cóng jǐng jiù rén برای نجات کسی به داخل چاه پریدن — کتابه از انجام يك کار نیک از راه نادرست

从容不迫 cóngróng bù pò آرام و بی شتاب

从容就义 cóngróng jiùyì با آرامش خاطر به استقبال مرگ رفتن؛ مانند قهرمان مرگ را پذیرفتن

从善如流 cóng shàn rú liú همچنان که نهی مسیر خود را طی می کند ، نصیحت خوب دیگران را پذیرفتن ؛ کاملاً آماده پذیرش نصیحت خوب بودن

从无到有 cóng wú dào yǒu از هیچ شروع کردن

从中渔利 cóngzhōng yú lì از میان سود بودن

从中作梗 cóngzhōng zuògěng جلوی کسی را از اجرای يك برنامه گرفتن ؛ اشکال تراشی کردن

粗茶淡饭 cūchá—dànfàn چای و غذای بی تکلف ؛ چای معمولی و غذای ساده

粗具规模 cū jù guīmó تقریباً شکل گرفتن

粗眉大眼 cūméi—dànyǎn ابروهای پرپشت و چشمان درشت ؛ چهره زمخت

粗心大意 cūxīn—dàyì بی مبالا ؛ مسامحه کار؛ فروگذار ؛ اهمالگر

春秋鼎盛 chūnqiū dǐng shèng در اوج زندگانی و دوره عمر

春秋正富 chūnqiū zhèng fù در عتفان جوانی

春色满园 chūnsè mǎnyuán باغ آنگده از رنگ های بهاری است.

春意盎然 chūnyì àngrán هوائ بهاری حکمفرما است .

春意阑珊 chūnyì lánshān بهار در حال خداحافظی است .

春雨贵如油 chūnyǔ guì rú yóu باران بهاری مانند روغن گران و پرازش است .

唇齿相依 chún—chǐ xiāngyī مانند لب و دندان بهم نزدیک بودن ؛ بهم مربوط و وابسته بودن

唇枪舌剑 chúnqiāng—shéjiàn تیغ زبان بر کشیدن؛ به نبردهای لفظی پرداختن

唇亡齿寒 chúnwáng—chǐhán اگر لب ها از بین برود، دندان ها سرد خواهد شد ؛ سرنوشت مشترك داشتن

鹑衣百结 chūnyī bǎijié با لباس وصله دار ، با جامه زنده

蠢蠢欲动 chǔnchǔn yù dòng برای وول وول خوردن آماده بودن — برای ایجاد مزاحمت آماده بودن

蠢头蠢脑 chǔntóu—chǔnnǎo کودن نما

绰绰有余 chuò chuò yǒu yú (又作“绰有余裕”) بیش از حد باکفایت ؛ کافی و غنی

绰约多姿 chuòyuē duō zī (در مورد يك دختر) رعنا و پر لطف

词不达意 cí bù dá yì کلمات در رساندن مفهوم ناتوانند .

瓷公鸡，一毛不拔 cígōngjī，yī máo bù bá خروس چینی که از آن مشکل بتوان پری کند — کتابه از مردی خسیس

此地无银三百两 cǐdì wúyín sānbǎiliǎng در اینجا سبب “لیانگ” (واحد پول نقره چین) نقره دفن نشده است (طبق يك افسانه قومی چینی ، این نشان و علامت توسط مردی داده شد که مقداری پول را در آنجا پنهان کرده بود) — یعنی انکار بد ترکیب به لودهی خود منجر می گردد.

此呼彼应 cǐhū—bǐyīng همین که یکی صدا می دهد. می در آورد ، دیگری به آن صدا پاسخ می دهد.

此路不通 cǐ lù bù tōng تراфик ممنوع ! (علامت)؛ کوچه بن بست

寸草不留 cùn cǎo bù liú حتی گیاهریگی را
برجایی نگذاشتن — کنایه از با خاک یکسان
کردن

寸金难买寸光阴 cùn jīn nán mǎi cùn guāng
yīn با طلا نمی‌توان وقت را خرید، وقت از طلا
پر ارزش تر است.

寸土必争 cùn tǔ bì zhēng برای هر وجب زمین
جنگیدن

搓手顿脚 cuōshǒu—dùnjiǎo دست‌ها را بهم
مالیدن و پا بر زمین کوبیدن — کنایه از مضطرب
و ناشکیب بودن

蹉跎岁月 cuōtuó suìyuè وقت خود را بیهوده
تلف کردن، وقت خود را ضایع کردن

厝火积薪 cuòhuǒ—jīxīn آتش زیر هیمنه‌انبوه
— کنایه از یک خطر پنهان

措手不及 cuò shǒu bù jí غافلگیر شدن

措置得当 cuòzhì dédàng بطور مناسب اقدام
کردن، به شایستگی به امری پرداختن

措置裕如 cuòzhì yùrú به راحتی از عهده
انجام کاری برآمدن

错落不齐 cuòluò bù qí نامرتب، نامنظم،
درهم و برهم

错误百出 cuòwù bǎi chū پر از غلط

错综复杂 cuòzōng—fùzá بسیار بفرنج، درهم
پیچیده، هم‌تافته

粗枝大叶 cūzhī—dà yè بی‌مبالات و بی‌دقت،
مسامحه‌کار، سرسری

粗制滥造 cūzhì—làn zào بی‌دقتی و بی‌مبالاتی
در تولید

粗中有细 cū zhōng yǒu xì غالباً بی‌دقت و سهل
انگار اما گاهی دقیق

促膝谈心 cùxī tānxīn درددل و نشست و درددل
کردن، (با کسی) گفتگوی خودمانی و بدون
برده پوشی داشتن

撮三聚五 cuōsān—jùwǔ سه به سه یا
(مردم) پنج به پنج جمع شدن، دسته دسته گرد هم
آمدن

摧枯拉朽 cuīkū—lāxiǔ برکندن علف
های خشک و خورد کردن چوب‌های پوسیده

存而不论 cún ér bù lùn مسئله را برای بحث
بعدی نگذاشتن

存亡绝续 cún—wáng jué—xù زنده ماندن یا
هلاک شدن

寸步不离 cùn bù bù دنباک کسی را نزدیک کسی
لی

寸步不让 cùn bù bù ràng از تسلیم کم‌ترین
مقدار هم خود داری کردن

寸步难行 cùn bù nán xíng در برداشتن یک قدم
هم ناتوان بودن — در انجام هر کاری ناتوان
بودن

D

打躬作揖 dǎgōng—zuōyī باهم بسیار نزدیک بودن
(برای ادای احترام)

打官腔 dǎ guānqiāng به لحن بوروکراتیک حرف
زدن

打棍子 dǎ gùnzi کسی را با چماق زدن — کنایه
از بی مورد از کسی انتقاد کردن

打家劫舍 dǎjiā—jiéshè غارت کردن، چپاول
کردن، تاراج کردن، زور گرفتن

打开天窗说亮话 dǎkāi tiānchuāng shuō
رک و راست گفتن، بگذار رک و بدون liànghuà

打骡子惊马 dǎ luózi jīng mǎ روبرو یابستی صحبت کنیم.
برقاطر ضربه زدن

打靶子惊马 dǎ bǎzi jīng mǎ و اسب را ترساندن — یعنی یکی را مجازات

达官贵人 dāguān—guīrén مأمورین عالی رتبه
و لردهای نجیب، شخصی‌های بسیار مهم

答非所问 dá fēi suǒ wèn جواب بی ربط و بی
مورد دادن

打包裹 dǎ bāo piào تضمین کردن، ضمانت
کردن

打抱不平 dǎ bào bù píng چماقی برداشتن و از
شخصی مظلوم دفاع کردن

打草惊蛇 dǎ cǎo jīng shé علف را تکان دادن و
مار را ترساندن — کنایه از بی ملاحظه عمل کردن

打成一片 dǎ chéng yī piàn دشمن را هوشیار نمودن
(با توده‌های مردم)

打得火热 dǎde huǒrè درآمیختن
باهم بسیار صمیمی بودن،

大材小用 dàcái xiǎoyòng مصالح مرغوب را
برای مصرف ناچیز بکار بردن—کنایه از شخص
مستعد را به کار ناقابلی گماشتن
大吵大闹 dàchǎo—dànao—بیاد و بیاد
کردن، قیل و قال کردن، غوغا و هیاهو کردن
大吃大喝 dàchī—dàhē در خوردن و نوشیدن
زیاده روی کردن
大吃一惊 dàchī yī jīng شدت تعجب کردن،
یکه خوردن
大处落墨 dàchù luò mò (又作“大处着墨”)
توجه را عطف نکات اصلی کردن
大处着眼，小处着手 dàchù zhuó yǎn, xiǎo
chù zhuó shǒu در عین توجه به هدف اصلی از
انجام وظایف روزانه غافل نماندن
大吹大擂 dàchuī—dàléi لاف زدن و گراف
گفتن؛ جار و جنجال راه انداختن
大吹法螺 dà chuī fǎluó باد به سرنای خود
افکندن؛ لاف زدن، گزافه گفتن
大醇小疵 dàchún—xiǎocǐ از نظر کل خوب و
کامل بودن گرهه در جزئیات ناقص
大慈大悲 dàcí—dàbēi بی نهایت کریم و
بخشنده، ارحم الراحمین
大错特错 dàcuò—tècuò صد در صد اشتباه آمیز؛
مطلقاً نادرست
大打出手 dà dǎ chūshǒu سخت زد و خورد
کردن؛ بی رحمانه یکدیگر را زدن
大大咧咧 dàdà liēliē سهل انگار؛ بی دقت؛
مسامحه کار
大刀阔斧 dàdāo—kuòfǔ جسور و مصمم
با دشمن نیرومند و مهیب رویرو شدن
大地回春 dàdì huíchūn بهار دوباره به دنیا
آمده است
大动干戈 dà dòng gāngē به جنگ دست زدن؛
درگیر شدن
大动肝火 dà dòng gānhuǒ سخت برآفتن؛ از
کوره در رفتن
大度包容 dàdù bāoróng بزرگمنش و بردبار
جامع ولی غیر عملی
大发雷霆 dà fā léitíng بسیار خشمگین شدن؛
از کوره در رفتن؛ برآفتن
大放厥词 dà fàng jué cí مزخرف گفتن؛ چرند
یافتن؛ حرفهای پرچ و بی معنی زدن
大风大浪 dàfēng—dàlàng طوفان بزرگ؛ باد
شدید و امواج بزرگ

کردن و دیگری را هراساندن
打落水狗 dǎ luòshuǐgǒu بر سگ غریب ضربه
زدن—کنایه از دشمن مغلوب را کاملاً نابود
کردن
打马虎眼 dǎ mǎhuyǎn برای پوشاندن چیزی
خود را به تجاهل زدن؛ تظاهر به ندانستن چیزی
کردن
打埋伏 dǎ máifu ۱- در کمین نشستن ۲-
چیزی را برای استفاده خود پنهان کردن
打破常规 dǎpò chángguī طبق قواعد معمول
عمل نکردن؛ از اسلوب عملکرد معمول پیروی
نکردن
打破僵局 dǎpò jiāngjú (مذاکره را) از بن بست
در آوردن؛ بن بست (سخن و غیره) را شکستن
打破沙锅问到底 dǎpò shāguō wèn dàodǐ
اصرار کردن و ته و توی موضوعی را در آوردن
打人冷宫 dǎn lěnggōng (ملکه یا صیغه را)
به کاخ سرد تبعید کردن—یعنی کسی را به
برخ واصل کردن
打人十八层地狱 dǎn shíbācéng dìyù به
پایین ترین طبقه جهنم تبعید کردن—یعنی به عذاب
دالمی محکوم کردن
打退堂鼓 dǎ tuìtángǔ عقب کشیدن؛ به
عقب رفتن؛ عقب نشینی کردن
打鸭子上架 dǎ yāzi shàng jià اردک را بروی
چوب داخل قفسش راندن—یعنی مجبور کردن
کسی به انجام کاری که خارج از حد توانایی
اوست
打掩护 dǎ yǎnhù برای کسی پوشش تأمین
کردن؛ بوسیله سپر حفظ کردن
打游击 dǎ yóujī همچون چریک عمل کردن—
کنایه از درجای نامعینی کار کردن، غذا خوردن
و خوابیدن
打着灯笼没处找 dǎzhe dēnglǎng méi chù
zhǎo حتی به کمک فانوس هم یافت نشدن—
کنایه از کمیاب بودن چیزی؛ دی شیخ با چراغ
همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و
انسانم آرزوست
打肿脸充胖子 dǎzhǒng liǎn chōng pàngzi
باصیلی صورت خود را سرخ نگهداشتن
大白天说梦话 dàbáitiān shuō mènghuà
هذیان؛ سخن های پرچ و بیهوده
大笔一挥 dàbǐ yī huī بایک حرکت قلم مو
باگام های بلند و نیرومندانه

大鳴大放 dà míng—dà fàng ابراز آزادانه عقاید
 大謬不然 dà miù bù rán اصلاً غلط ؛ نادرتست
 大模大樣 dà mú—dà yàng خودنما ؛ خودفروش
 ؛ متکبر ؛ باد کرده
 大難不死，必有后福 dà nán bù sǐ, bì yǒu hòu fú خوشبختی برای کسی حتی است که از مصیبتی بزرگ جان بدر برده باشد.
 大難臨頭 dà nán lín tóu با بلای قریب الوقوع روبرو شدن
 大逆不道 dà nì bú dào عیانیت ورزی و بدعت گذاری ؛ بزرگترین بی حرمتی
 大氣磅礴 dà qì páng bó با شکوه و جلال ؛ قدرتمند ؛ باهیت
 大器晚成 dà qì wǎn chéng برای تولید ظروف بزرگ سالیان طولانی لازم است ؛ مغزهای بزرگ دیر به پختگی خود می رسد.
 大千世界 dà qiān shì jiè جهان (اصطلاح بودیسم) می کران
 大權獨攬 dà quán dú lǎn قدرت را در دست خود متمرکز ساختن ؛ قدرت را به انحصار خود در آوردن
 大權旁落 dà quán páng luò قدرت به دست دیگران (معمولاً به زیردستان خود) افتادن
 大殺風景 dà shā fēng jǐng عیش و خوشی را کاملاً بهم زدن
 大少爺作風 dà shào yé zuò fēng طرز رفتار مخصوص يك پسر لوس از خانواده ثروتمندی— کتابه از افراط در عیاشی و ولخرجی
 大聲疾呼 dà shēng jí hū برای اخطار فریاد کشیدن ؛ به صدای بلند از همگان درخواست کمک کردن
 大失所望 dà shī suǒ wàng بسیار ناامید ؛ فوق العاده مأیوس
 大事化小，小事化了 dà shì huà xiǎo, xiǎo shì huà liǎo مسایل بزرگ را به مسایل کوچک و مسایل کوچک را به هیچ تبدیل کردن
 大事渲染 dà shì xuǎn rǎn کسی یا رویدادی (را) بزرگ کردن، يك كلاغ را چهل كلاغ کردن
 大勢所趨 dà shì suǒ qū روند زمانه ؛ گرایش عمومی
 大勢已去 dà shì yǐ qù وضع ناامید کننده است ؛ بازی را تقریباً باخته است ؛ آب از سرش گذشته است.

大腹便便 dà fù pián pián شکم گنده ؛ شکم آمده، شکم بیرون زده
 大公無私 dà gōng—wú sī عاری از هرگونه کاملاً بی خود خواهی ؛ از خود گذشته ۲ - کاملاً بی طرف
 大功告成 dà gōng gào chéng (پروژه) کار و غیره) قرین موفقیت شدن ؛ با موفقیت به اتمام رسیدن
 大海撈針 dà hǎi lāo zhēn در دریا به دنبال سوزنی گشتن—کتابه از يك کار غیر ممکن
 大喊大叫 dà hǎn—dà jiào ۱ - جار و جنجال بزرگ راه انداختن، هیاهو برپا کردن ۲ - با تمام نیرو تبلیغ کردن
 大旱望雲霓 dà hàn wàng yún ní در خشکسالی مشتاق دیدار ابر بارانی بودن—مجازاً در انتظار رهایی از بلا بودن
 大好河山 dà hǎo hé shān رودخانه ها و کوههای زیبای (يك کشور)؛ مین عزیز کسی
 大河有水小河滿，大河無水小河干 dà hé yǒu shuǐ xiǎo hé mǎn, dà hé wú shuǐ xiǎo hé gān وقتی که نهر اصلی پرآب باشد، نهرهای کوچک لبریز می شود ؛ وقتی که نهر اصلی کم آب باشد، نهرهای کوچک خشک می گردد—کتابه از اینکه سعادت انفرادی به شکوفایی دستجمعی متکی است.
 大轟大嘯 dà hōng—dà wēng جار و جنجال راه انداختن ؛ شوغاکردن
 大紅大綠 dà hóng—dà lǜ (لباس) رنگارنگ و پرنمایش (ولی نه با خوش سلیقتی)
 大禍臨頭 dà huò lín tóu مصیبت و بلا نزدیک (یا قریب الوقوع) است.
 大惑不解 dà huò bù jiě از چیزی سر درنیارودن؛ سر در گم بودن
 大街小巷 dà jiē—xiǎo xiàng خیابان ها و کوچه ها
 大驚失色 dà jīng shì sè از ترس و هراس رنگ روی خود را باختن
 大驚小怪 dà jīng—xiǎo guài از چیزهای عادی تعجب یا وحشت کردن ؛ بر سر چیزهای جزئی داد و بیداد راه انداختن
 大快人心 dà kuài rén xīn برای مردم بسیار مسرت بخش ؛ بسیار رضایت بخش (معمولاً پس از مجازات تبه کاری گفته می شود)
 大名鼎鼎 dà míng dīng dīng پرآوازه ؛ بسیار مشهور

大雨如注 dà yǔ rú zhù باران سیل آسا می بارد.
 大张旗鼓 dà zhāng qí—gǔ بطور پرحاشیه ؛ بطور
 دامنه دار

大智若愚 dà zhì ruò yú آدم عاقل و برخورد گاه
 کندذهن به نظر می رسد.

呆若木鸡 dāi ruò mù jī مانند جوجه چوچین لال و
 گنگ شدن ؛ (از ترس یا تعجب) در جای خود
 میخکوب شدن ؛ مات و میهوت شدن

呆头呆脑 dāi tóu—dāi nǎo کودن ؛ کندذهن
 بخاطر لغزش دیگران
 代人受过 dài rén shòu guò مورد سرزنش قرار گرفتن ؛ تقصیر دیگران را
 تحمل کردن

待价而沽 dài jià ér gū در انتظار بهای بهتر جهت
 فروش بودن ؛ مترصد فرصت برای اخذ مقام
 شایسته دولتی بودن

待人处世 dài rén—chǔ shì طرز برخورد با مردم
 و برخورد با خود در جامعه

待人接物 dài rén—jiē wù طرز رفتار و برخورد با
 مردم

戴高帽子 dài gāo mào zi چاهلوسی کردن ؛ تملق
 گفتن ؛ (کسی را) بیش از حد ستایش کردن
 戴帽子 dài mào zi (به کسی) برجسب (سیاسی)
 زده شدن

戴罪立功 dài zuì lì gōng جرم و گناه خود را با
 انجام کار های نیک جبران کردن ؛ با انجام
 کارهای خوب خود را از گناه رها کردن

丹青妙笔 dān qīng miào bǐ چیره دستی هنرمندانه
 (در نقاشی)

单打— dāndǎyī متمرکز خود را متمرکز
 کردن (صرفاً برای انجام کاری) ؛ یک دنده بودن
 单刀直入 dān dāo zhí rù در صحبت مستقیماً
 به نکته مورد نظر رسیدن ؛ حین صحبت فوراً
 به اصل مطلب پرداختن

单枪匹马 dān qiāng—pǐ mǎ یک تنه ؛ دست
 تنها ؛ به تنهایی

单丝不成线，孤树不成林 dān sī bù chéng
 xiàn, gū shù bù chéng lín از یک تار ابریشم نخ
 نمی شود ؛ از یک درخت جنگل نمی شود ؛
 از یک گل بهار نمی شود.

担惊受怕 dān jīng—shòu pà متوحش بودن ؛
 مضطرب بودن

殚精竭虑 dān jīng—jié lǜ (又作“殚思极虑”) زرتگی
 خود را بطور تام و تمام نشان دادن ؛
 بشدت بر مغز خود فشار آوردن

殚精竭力 dān jīng—jié lì حد اکثر کوشش خود را

大是大非 dà shì—dà fēi مسایل عمده و اصولی ؛
 مسایل پر اهمیت مربوط به درستی و نادرستی
 يك امر

大手大脚 dà shǒu—dà jiǎo ولخرج ؛ مسرف ؛
 افراط کار ؛ باد دست

大书特书 dà shū—tè shū مفصلاً نوشتن (در باره)
 (مطلبی)

大天白日 dà tiān—bái rì در روز روشن
 در برابر انبوهی

大庭广众 dà tíng—guǎng zhòng از مردم ؛ در
 ملاء عام
 大同小异 dà tóng—xiǎo yì شباهت کلی با
 اختلاف جزئی ؛ بسیار شبیه هم بودن

大喜过望 dà xǐ guò wàng بیش از حد شاد
 شدن ؛ خوشحال بودن از اینکه نتیجه کارها بهتر
 از انتظار از آب در آید

大显身手 dà xiǎn shēn shǒu استادی یا توانایی
 خود را کاملاً به منصه ظهور رساندن

大显神通 dà xiǎn shéntōng استادی یا توانایی
 فوق العاده خود را کاملاً نشان دادن

大相径庭 dà xiāng jìng tíng کاملاً متفاوت
 بودن ؛ بسیار توفیر کردن

大兴土木 dà xīng tǔ mù کار ساختمانی پرحاشیه
 ای را آغاز کردن ؛ در بناسازی بسیار مشغول
 بودن

大兴问罪之师 dà xīng wèn zuì zhī shī باخشم
 و غضب کسی را با انگشت اتهام نشانه
 گرفتن

大言不惭 dà yán bù cán با بی شرمی گزافه گویی
 کردن

大摇大摆 dà yáo—dà bǎi با خود نمایی و خرامان
 گام برداشتن ؛ جلوه گرانه راه پیمودن ؛ خرامیدن

大义凛然 dà yì lǐn rán هیبت و مهابتی که در اثر
 پایبندی به عدالت بوجود می آید

大义灭亲 dà yì miè qīn پایبندی به عدالت را
 بالاتر از وفاداری به خانواده خود دانستن ؛
 رابطه خویشاوندی را قربان عدالت کردن

大有可为 dà yǒu kě wéi دورنمای درخشانی
 داشتن ؛ بسیار شایسته انجام آن کار بودن
 大有人在 dà yǒu rén zài چنین افرادی زیاد
 یافت می شوند.

大有文章 dà yǒu wén zhāng بیشتر از آن موجود
 است که به چشم می خورد ؛ چیزی در لافافه
 همه اینها وجود دارد

大有作为 dà yǒu zuò wéi برای نمایاندن
 استعداد های کسی میدان وسیعی وجود دارد.

بودن و در غیاب هادم.
当仁不让 dāng rén bú ràng کار واجب را به دیگران نسپردن، از مسئولیت کار شانه خالی نکردن
当头棒喝 dāngtóu bàngè برسر کسی فریاد زدن یا باعصا کوبیدن - کنایه از اعطار جدی دادن (برای روشن شدن مطلبی)
当头一棒 dāngtóu yī bàng ضربه ای تومرسی کار مهم و فوری ؛ وظیفه فوری
当务之急 dāng wù zhī jí
当一天和尚撞一天钟 dāng yī tiān héshang ta راهب بودن همچنان ناقوس را به صدا در آوردن - کنایه از برخورد غیر فعال در قبال کار خود داشتن
当之无愧 dāngzhī wúkuì کاملاً سزاوار (لقب) ؛ افتخار و..... بودن ؛ شایسته بودن
当众出丑 dāngzhòng chūchǒu خودرا رسوای خاص و عام کردن؛ در ملاء عام رسوا گردیدن
挡箭牌 dǎngjiàn pái ۱ - سپر ۲ - بهانه ؛ عذر ؛ دستاویز
党纪国法 dǎngjī - guófǎ انضباط حزب و قانون کشور
党同伐异 dǎngtóng - fáyì تعصب در فرقه داشتن؛ از افراد متعلق به فرقه خود دفاع کردن و بر افراد از فرقه غیر خودی حمله کردن
荡气回肠 dàngqì - huí cháng (又作“回肠荡气”) (موسیقی، شعر و غیره) شور انگیز ؛ روح پرور ؛ درون انگیز
荡然无存 dàng rán wú cún همه از بین رفته ؛ هیچ باقی نمانده ؛ بریاد رفته
刀兵之灾 dāobīng - zhī zāi مصیبت های ناشی از جنگ ؛ جنگ
刀耕火种 dāogēng - huǒzhòng سوزاندن علف و شکاف دادن زمین برای زراعت - کنایه از کشاورزی بصورت ابتدایی
刀光剑影 dāoguāng - jiǎnyǐng زرق و برق دشنه ها و شمشیرها
刀枪入库，马放南山 dāoqiāng rù kù, mǎ fàng nánshān سلاح هارا به قورخانه برگرداندن و اسب های جنگی را برای چرا به دامنه تپه بردن - کنایه از : در مقابل جنگ ، هوشیاری خود را از دست دادن
刀山火海 dāo shān - huǒhǎi کوهی از شمشیرها و دریایی از شعله های آتش - کنایه از محل های خطرناک یا آزمایش های جدی

به خرج دادن؛ تمام نیروی خودرا بکار بردن
箪食壶浆 dānsì - hújiāng (از) نمک و ارتشی استقبال کردن
箪食瓢饮 dānsì - piāoyǐn با يك لقمه نان و يك ملاقه آب روزگار خودرا گذراندن - کنایه از : در فقر زندگی کردن
胆大包天 dǎn dà bāo tiān نهایت بی باک ؛ بسیار بی پروا ؛ گستاخ به حد اکثر
胆大妄为 dǎn dà wàng wéi بی پروا و بی ملاحظه ؛ بی اعتنا و ترس ؛ جسور اما محتاط
胆小如鼠 dǎn xiǎo rú shǔ چون موش بزدل و ترسو بودن
胆战心惊 dǎnzhàn - xīnjīng از ترس لرزه بر اندام افتادن
但求无过 dàn qiú wú guò تنها در اندیشه گریز از ملامت بودن
但愿如此 dàn yuàn rú cǐ امید وارم اینطور باشد ؛ ان شاء الله
淡泊明志 dànbó míng zhì بوسیله زندگی ساده ، آرمان های عالی خود را نشان دادن
淡而无味 dàn ér wú wèi کم نمک و بی مزه
淡然处之 dàn rán chǔ zhī با بی تفاوتی و خون سردی برخورد کردن
弹尽粮绝 dàn jìn - liáng jué ته کشیدن اذوقه و مهمات
弹尽援绝 dàn jìn - yuán jué مهمات ته کشیده و کمک هم در دسترس نیست .
弹丸之地 dàn wán zhī dì ناحیه تنگ ؛ قطعه کوچکی از زمین
当场出彩 dāngchǎng chūcǎi ۱ - خودرا دست انداختن ۲ - فی المجلس رسوا گردیدن
当断不断 dāng duàn bú duàn (در وقت تصمیم گرفتن) متردد بودن ؛ دودل بودن
当机立断 dāng jī lì duàn تصمیم سریع و قاطع گرفتن
当家作主 dāngjiā zuòzhǔ آقای خود بودن ؛ صاحب امور (یا سرنوشت) خود بودن
当局者迷，旁观者清 dāngjúzhě mí, páng guānzhě qīng آنکه در میدان بازی است سر درگم و آنکه بالای گود است روشن است؛ نظاره گران بهتر از بازی گران برشطرنج واقف اند.
当面说好话，背后下毒手 dāngmiàn shuō hǎohuà, bèihòu xià dúshǒu در حضور نیک گفتن و در نقا از پشت حنجر زدن ؛ در حضور خادم

کردن

得陇望蜀 dé lǒng wàng shǔ پس از تصرف استان "گانسو" چشم طمع به استان "سی چوان" دوختن—کنایه از حرص و طمع سیری ناپذیر داشتن

得天独厚 dé tiān dú hòu از شرایط برتر و استثنائی طبیعی برخوردار بودن ؛ بسیار مساعد بودن محیط طبیعی پیرامون

得心应手 dé xīn—yìngshǒu هر چه دل خواست به دست انجام دادن ۲- قابل استفاده ؛ آنچه کاربرد آن آسان است.

得意忘形 dé yì wàng xíng مست پیروزی شدن ؛ از شادی در پوست خود ننگیدن ؛ سر از پا نشناختن

得意扬扬 dé yì yáng yáng بسیار مغرور بودن ؛ شادمان و سرافراز نمودن

得鱼忘筌 dé yú wàng quán بلافاصله پس از رسیدن ماهی قلاب را فراموش کردن—کنایه از پس از رسیدن به هدف خود وسایل یا شرایط رسیدن آنها از یاد بردن ؛ خوشی از پل گذشت.

德才兼备 dé—cái jiān bèi هم از توانایی و هم از بزرگواری برخوردار بودن

德高望重 dé gāo—wàngzhòng از حیثیت بالا و احترام عمومی برخوردار بودن

灯红酒绿 dēng hóng—jiǔ lǜ چراغهای سرخ و مشروب سبز—کنایه از عیش و عشرت و سرور و شادی

灯火辉煌 dēng huǒ huī huáng منور یا چراغها ؛ تابان

登峰造极 dēng fēng—zào jí به اوج کمال رسیدن ؛ به سطح بسیار عالی رسیدن

登门拜访 dēng mén bài fǎng به ملاقات کسی رفتن ؛ برای ملاقات به منزل کسی رفتن

登堂入室 dēng táng—rù shì از سالن عبور کردن و به اطاق درونی رسیدن—کنایه از در علم و دانش به سطح بلندی رسیدن یا در شغل خود بیشتر متبحر شدن

等而下之 děng ér xià zhī تر از این تر از این رو ۲- سبک آن

等量齐观 děng liàng—qí guān برابر شمردن ؛ مساوی پنداشتن؛ برابر دانستن

等闲视之 děng xián shì zhī بهای لازم را برای چیزی قابل نشدن، چیزی را پیش پا افتاده دانستن

等因奉此 děng yīn—fèng cǐ ۱- با نظر به نکات مذکور ما ازین رو ۲- سبک

蹈常袭故 dǎo cháng—xí gù الگوی سابق را رعایت کردن ؛ گامی فراتر از حدود برداشتن ؛ به برنامه هر روزی و یکنواخت عادت کردن

到处碰壁 dào chù pèng bì در همه جا دچار محضه شدن

倒背如流 dào bèi rú liú می توان چیزی را از آخر به اول ازبر خواند—کنایه از چیزی را بسیار خوب از بر داشتن

倒持太阿 dào chí tài ē 见: 太阿倒持 tài ē dào chí

倒打一耙 dào dǎ yī pá اتهامات مقابل بی اساس وارد کردن؛ برکسی تهمت مقابل زدن

倒果为因 dào guǒ wéi yīn علت و معلول را باهم اشتباه کردن

倒行逆施 dào xíng—nì shī ۱- بر خلاف مسیر زمانه پیش رفتن یا عمل کردن ۲- عمل های کژراهانه

倒栽葱 dào zāi cōng علت و معلول را وارونه جلوه دادن

道不拾遗 dào bù shí yí از سر افتادن ؛ سقوط کردن هیچکس چیزی را که بر کنار جاده افتاده بر نمی دارد — کنایه از حکم فرما بودن راستی و درستی در جامعه

道高一尺，魔高一丈 dào gāo yī chǐ，mó gāo yī zhàng چون نیروی نیکی ها يك وجب از زمین بر می خیزد، نیروی بدی ها ده وجب ؛ رشد فساد ده برابر رشد صلاح است—یعنی هر قدر روشن ضمیری بیشتر ، وسوسه نفس هم بیشتر

道貌岸然 dào mào àn rán خود را به عنوان شخص خوش اخلاق جار زدن ؛ مقدس نما بودن ؛ سالوس بودن

道听途说 dào tīng—tú shuō شایعات بی اساس ؛ حرف های بی سروته ؛ سر زبان ها

得不偿失 dé bù cháng shī چریدن ضرر بر سود ؛ آفتابه خرج نعیم است ؛ خر سبهد دینار پالان هفصد دینار

得寸进尺 dé cùn jìn chǐ پس از دریافت به اندازه يك بند انگشت يك وجب خواستن ؛ ظمئكار بودن ؛ گددارا که رودادی صاحبخانه می شود.

得道多助，失道寡助 dé dào duō zhù，shī dào guǎ zhù امر عادلانه از کمک وسیع برخوردار است در حالیکه امر غیر عادلانه از کمک کم.

得过且过 dé guò qiě guò به شیوه هر چه پیش آمد خوش آمد زیستن ؛ بی مقصد زندگی

درهم و برهم کردن
 颠来倒去 diānlái—dǎoqù مکرر در مکرر
 颠沛流离 diānpèi—liúlí آواره شدن ؛ بی
 خانمان شدن ؛ در بدر شدن ؛ سرگردان بودن
 颠扑不破 diānpū bú pò تکذیب ناپذیر ؛
 غیر قابل انکار ؛ رد نشدنی
 颠三倒四 diānsān—dǎosì بی ربط ؛ پرت و
 پلای ؛ درهم برهم ؛ بی نظم و ترتیب ؛ آشفته
 点金成铁 diǎn jīn chéng tiě طلا را لمس کردن
 و آنرا به آهن تبدیل کردن — کنایه از مقاله
 کسی را بد اصلاح کردن
 点石成金 diǎn shí chéng jīn سنگ را لمس
 کردن و آنرا به طلا تبدیل کردن — کنایه از
 نوشته خام و ناپخته را به نوشته ادبی تبدیل
 کردن
 点头哈腰 diǎntóu—hāyāo ریاکارانه تعظیم
 کردن ؛ ناصداقانه سرفرود آوردن
 点头之交 diǎntóu zhī jiāo آشنائی سطحی ؛
 آشنائی در حدّ تکان دادن سر ؛ آشنائی در حدّ
 سلام و علیکی
 刁钻古怪 diāozuān gǔguài حیلگر و دمدمی
 مزاج
 雕虫小技 diāo chóng xiǎo jì مهارت ناچیز و بی
 اهمیت (بخصوص در نوشتن)
 雕栏玉砌 diāolán—yùqì نرده های کنده کاری
 شده و پلکان مرمری — کنایه از بناهای قصری
 بسیار تزیین یافته
 雕梁画栋 diāoliáng—huàdòng تیرهای کنده
 کاری شده و طاق های نقاشی شده — کنایه از
 یک بنای بسیار تزیین یافته
 吊儿郎当 diào'ér'ángdāng سست و بی دقت و
 تنبل ؛ لاپالی
 调兵遣将 tiàobīng—qiǎnjiàng گسیل واحدهای
 نظامی به جبهه؛ فرستادن افسران و سربازان به
 جبهه
 调虎离山 tiào hǔ lí shān بوسیله طمع بیر
 را از کوهها بیرون کردن — مجازاً دشمن را
 بوسیله طمع از پایگاهش بیرون کردن
 掉以轻心 diào yǐ qīngxīn برای چیزی اهمیت
 کم قایل شدن ؛ از حفظ هوشیاری خود غفلت
 ورزیدن
 跌跌撞撞 diēdiē zhuàngzhuàng لولولر خوردن
 ؛ خیزان و افتان راه رفتن
 喋喋不休 diédié bù xiū وراجی کردن ، حرف
 های مفت زدن ؛ بلاانقطاع سخن گفتن

مکاتبه‌ای اداری و رسمی
 低级趣味 dījí qù wèi مبتذل و بی‌مغز
 低人一等 dī rén yī děng پایین تر از دیگران؛
 پستتر از دیگران
 1 - 低三下四 dīsān—xiàsì ؛ فرومایه
 2 - چاپلوس ؛ مطیع
 低声下气 dīshēng—xiàqì بافروتنی و زیر لبی
 حرف زدن ؛ مطیع و سر به زیر بودن
 低首下心 dīshǒu—xiàxīn مطیع و حلیم بودن؛
 فروتنی و خاضع بودن
 低头认罪 dītóu rènzuì در مقابل جرم خود
 سر فرود آوردن ؛ اتهام وارده را پذیرفتن
 1 - 滴水不漏 dīshuǐ bú lòu (گفته کسی)
 بسیار منطقی و بدون هیچگونه عیب و نقص 2
 - نفوذ ناپذیر توسط آب
 滴水成冰 dī shuǐ chéng bīng یخ زدن آب در
 حال چکیدن — کنایه از بسیار سرد بودن هوا
 滴水穿石 dī shuǐ chuān shí (又作“水滴石
 穿”) چکه های پیوسته آب سنگ را سوراخ می
 کند — بکنی کار پیوسته به نتیجه می رسد ؛ به
 کوشش به هرچیز خواهی رسید.
 涤瑕荡垢 dīxiá—dàngòu (又作“涤瑕荡
 秽”) از بین بردن لکه ها و کثافت ها — کنایه
 از ترك گفتن رسوم و آداب کهنه
 地大物博 dìdà—wùbó سرزمین وسیع با منابع
 غنی
 地地道道 dìdìdàodào خالص ؛ صد در صد
 ؛ کامل ؛ تام و تمام ؛ تمام عیار
 地广人稀 dìguǎng—rénxī سرزمین وسیع با
 جمعیت کم
 地久天长 dìjiǔ—tiāncháng 同: 天长地久
 tiāncháng dìjiǔ
 地老天荒 dìlǎo—tiānhuāng تا
 ابد
 地利人和 dìlì—rénhé موقعیت جغرافیائی مساعد
 و مردم دوست و مهیران
 帝王将相，才子佳人 dì—wáng—jiàng—
 xiàng, cáizǐ—jiārén شاهان و شاهزادگان، ژنرال
 ها و وزیران ، علما و زیاریان
 掂斤播量 diānjīn—bōliang بسیار حسابگر بودن
 ؛ در مسایل بی‌اهمیت حسابگری کردن
 颠倒黑白 diāndǎo hēi—bái سیاه را سفید جلوه
 دادن ؛ حق را با ناحق اشتباه کردن
 颠倒是非 diāndǎo shì—fēi حق را ناحق جلوه
 دادن ؛ حق را با ناحق اشتباه کردن ؛ اشیاء را

نجات اربابه جنگی از پیاده منصرف شدن —
یعنی برای تأمین چیزهای مهم و عمده از چیزهای
کوچک و بی اهمیت صرف نظر کردن
东奔西窜 dōngbēn—xīcuàn به هرسو گریختن
东奔西跑 dōngbēn—xīpǎo به این سو و آن سو
دویدن ؛ دوندگی کردن
东倒西歪 dōngdǎo—xīwāi تلو تلو خوران ؛
متزلزل ؛ در شرف افتادن
东风吹马耳 dōngfēng chuī mǎ'ěr مانند باد
شرقی که به گوش اسب می خورد — کنایه از
اینکه از این گوش می گیرد از آن گوش در می
کند.
东家长，西家短 dōng jiā cháng, xī jiā duǎn
در باره مردم گوناگون خیرچینی کردن
东拉西扯 dōnglā—xīchě از هر دری حرف
زدن ؛ بی هدف گفتگو کردن ؛ پرت گفتن
东鳞西爪 dōnglín—xīzhǎo خرد و ریزها ؛
و پرت ها ؛ اشیاء متفرقه
东拼西凑 dōngpīn—xīcòu سرهم بندی کردن
东山再起 dōngshān zài qǐ مقام سابق خویش را
دوباره بدست آوردن ؛ اقدام به برگشت کردن
东施效颦 Dōngshī xiào pín (东 “دون سی”
(西施) (施) زن بد ریختن به تقلید “شی سی”
(西施) ، زن زیبا ابرو درهم می کشد اما در نتیجه زشت
تر به نظر می آید — کنایه از اینکه تقلید ناپخته
اثر های خنده آور دارد.
东一榔头，西一棒子 dōng yī lángtou, xī
yī bàngzi اینجا چکش زدن و آنجا با چوب
کوبیدن — کنایه از بطور اللهبختی عمل کردن یا
حرف زدن
东张西望 dōngzhāng—xīwàng به این سو و آن
سو نگرستن ؛ به هرسوی نگاه کردن
动荡不安 dòngdàng bù'ān نا آرام ؛
مضطرب ؛ آشفتن
动人心弦 dòng rén xīnxián هیجان آورنده
بودن ؛ تأثیر انگیز بودن، احساس انگیز بودن
动手动脚 dòngshǒu—dòngjiǎo با کسی
پرویی کردن
动弹不得 dòngtán bùde نمی توان
جنبید.
动摇军心 dòngyáo jūnxīn دست کردن
سربازان
动辄得咎 dòng zhé dé jiù هرکاری که
(از طرف) کسی انجام می پذیرد مورد سرزنش قرار گرفتن
洞房花烛 dòngfáng huāzhú مراسم ازدواج
洞见症结 dòngjiàn zhēngjié به رمز(یاگره) کار

تختخوابی روی
叠床架屋 diéchuáng—jiàwū تختخواب دیگر نهادن یا خانه‌ای روی بام خانه
دیگر ساختن — کنایه از تکرار و دوباره کاری بی
مورد
丁宁周至 dīngníng zhōuzhì متفکرانه نصیحت
(یا دستور) دادن
丁是丁，卯是卯 dīng shì dīng, mǎo shì mǎo
“دینگ” (یک ساقه آسمانی) را از “مائو” (یک
بخش زمینی) تشخیص دادن — مجازاً به معنی
درکار دقت کردن ؛ سرسری نگرستن ؛ جدی و
دقیق بودن
钉是钉，铆是铆 dīng shì dīng, mǎo shì mǎo
ت: دینگ، مائو
shì mǎo
顶风冒雨 dǐngfēng—màoyǔ شجاعانه با باد و
باران مواجه شدن
顶礼膜拜 dǐnglǐ—móbài روی زمین زانو زدن
و دو دست را به حالت تعظیم درآوردن ؛ در
حالت عبادت به خاک افتادن ؛ بسیار احترام
گذاشتن
顶天立地 dǐngtiān—lìdì بزرگ قامت و غول
پیکر ؛ دارای روح سرکش و رام نشدنی ؛ ترس
و متهور
顶头上司 dǐngtóu shàngsi سر پرست یا رئیس
مستقیم و بلاواسطه کسی ؛ بالاتر کسی
鼎鼎大名 dǐngdǐng dàming مشهور ؛ پرآوازه ؛
معروف
鼎足而立 dǐngzú ér lì (又作“鼎足而三”)
(نیرو های سه گانه متخاصم) مانند پاهای یک
سه پایه ایستادگی کردن
鼎足之势 dǐngzú zhī shì تعادل نیروهای سه
گانه ؛ تعادل مثلثی نیروها
定调子 dìngdiàozi لحن (سخن) را تعیین کردن
(مثلاً شدید یا نرم)
定心丸 dìngxīnwán حرفی یا عملی که قادر باشد
خاطر کسی را جمع کند
丢盔卸甲 diūkuī—xièjiǎ کلاه خود و زره خویش
را دور انداختن ؛ در حین فرار تنه و شتاب
زده همه چیز را ول کردن
丢人现眼 diūrén—xiànyǎn خود را به رسوایی
افتکندن ؛ خود را انگشت نما کردن ؛ خود را
شرمسار کردن
丢三落四 diūsān—lòusì فراموش کار ؛ حواس
پرت ؛ پریشان حواس ؛ گیج و بی فکر
丢卒保车 diū zú bǎo jū برای (دربازی شطرنج)

خود گشودن ؛ سبک جدید یا شیوه مخصوص
خود را ابداع کردن
独善其身 dú shàn qí shēn تنها به فکر حفظ
شرافت و اعتبار خود بودن
独树一帜 dú shù yī zhì سبک مخصوص خود را
خلق کردن ؛ مکتب مخصوص خود را به وجود
آوردن
独行其是 dú xíng qí shì يك دنده عمل
کردن
独一无二 dú yī - wú èr یگانه ؛ یکتا ؛ بی نظیر
؛ بی مانند
独占鳌头 dú zhàn áo tóu مقام اول را حائز
شدن ؛ به جایگاه نخست دست یافتن ؛ برنده
اول شدن
睹物思人 dǔ wù sī rén از دیدن چیزی به یاد
صاحب آن افتادن
杜门谢客 dù mén xiè kè در را بروی دیگران
بستن ؛ به انزوا زندگی کردن
度日如年 dù rì rú nián روزها مانند سالها می
گذرد ؛ هر روز سالی به نظر می رسد.
短兵相接 duǎn bīng xiāng jiē به نبرد تن به تن
پرداختن
短小精悍 duǎn xiǎo jīng hàn ۱ - (آدم) کوتاه
قد ولی نیرومند و لایق ۲ - (نوشته) مختصر ولی
مفید ؛ کوتاه اما قوی
断编残简 duàn biān - cán jiǎn (又作“断简残
编”) قسمت های بریده بریده از يك متن باستانی ؛
لوحه های شکسته و ناکامل باستانی
断断续续 duàn duàn xù xù منقطع ؛ بریده بریده
؛ گاه و بیگاه
断乎不可 duàn hū bù kě مطلقاً غیر مجاز
断井颓垣 duàn jǐng - tuī yuán چاههای ویران
دیوارهای فرو ریخته - کنایه از يك منظره خرابه
断线风筝 duàn xiàn fēng zhēng بادبادک با نخ
گسسته - کنایه از کسی یا چیزی که برای همیشه
از یاد رفته باشد
断垣残壁 duàn yuán - cán bì (又作“断壁颓
垣”) دیوارهای فرو ریخته - کنایه از يك منظره
ویرانی اندوه آور
断章取义 duàn zhāng qǔ yì بدون ملاحظه به
مطلب اصلی نقل قول کردن ؛ دستکاری کردن
(در متن یا نوشته)
断子绝孙 duàn zǐ - jué sūn (ضحش) بی فرزند
بمیر ! ان شاء الله روی فرزند ندیده بمیری !
اجابت کور باشد !

خوب می بردن ؛ از قضیه اصلی کاملاً آگاه
بودن
洞若观火 dòng ruò guān huǒ چیزی را مانند
آتش سوزان بروشنی دیدن
洞烛其奸 dòng zhú qí jiān به حيله های کسی
بی بردن
栋梁之材 dòng liáng zhī cái کس که دارای
استعداد سیاستمداری باشد
抖擞精神 dǒu sǒu jīng shén روح تازه درخود
دمیدن
斗志昂扬 dòu zhì áng yáng سرشار از روحیه
جنگی بودن ؛ رزمنده بودن
独霸一方 dú bà yī fāng در ناحیه ای حاکم
مطلق بودن ؛ مستبد محلی بودن
独步一时 dú bù yī shí در زمان خود هم شأن
نداشتن
独出心裁 dú chū xīn cái مبتکر بودن ؛ ابتکار
خود را نشان دادن
独创一格 dú chuàng yī gé سبک مخصوص خود
را خلق کردن
独当一面 dú dāng yī miàn مسئولیت کار يك
بخش یا يك محل را به عهده گرفتن
独到之处 dú dào zhī chù ویژگی های شاخص ؛
خصوصیات مشخص
独断专行 dú duàn - zhuān xíng مستبدانه تصمیم
گرفتن و عمل کردن
独夫民贼 dú fū - mín zéi حاکم مستبد و خائن
به ملت
独具匠心 dú jù jiàng xīn فوره ابتکار یا خلاقیت
خود را نشان دادن
独具只眼 dú jù zhī yǎn بصیرت فوق العاده
داشتن
独来独往 dú lái - dú wǎng به تنهایی رفت و آمد
کردن - کنایه از منزوی و اجتماع گریز بودن
独立王国 dú lì wáng guó قلمرو مستقل
برای حفظ استقلال
独立自主 dú lì - zì zhǔ کوشیدن و ابتکار عمل را در دست نگهداشتن
独木不成林 dú mù bù chéng lín از يك
درخت جنگل بوجود نمی آید - کنایه از اینکه
کارهای زیادی از دست يك نفر ساخته نیست.
独木难支 dú mù nán zhī يك چوب به تنهایی
نمی تواند يك بنای متزلزل را راست نگهدارد
- کنایه از اینکه يك نفر به تنهایی نمی تواند
وضعیت را نجات دهد.
独辟蹊径 dú pì xī jìng راه جدیدی را برای

کردن ؛ زیره به کرمان بردن
 多多益善 duōduō yì shàn هرچه بیشتر بهتر
 多快好省 duō—kuài—hǎo—shěng به نتایج
 بیشتر ، سریع تر ، بهتر و باصرفه تر دست یافتن
 多劳多得 duōláo—duōdé بیشتر مزد بیشتر
 多谋善断 duōmóu—shànduàn فراستمند و قاطع
 多难兴邦 duō nán xīng bāng يك ملت در
 مواجهه با محنت های متعدد روح تازه می یابد.
 多如牛毛 duō rú niúmáo متعدد(بودن) به
 اندازه موهای يك گاو ؛ زیاد ؛ بی شمار
 多事之秋 duō shì zhī qiū دوره ای سال پر حادثه
 多行不义必自毙 duō xíng bù yì bì zì bì آدم
 غیر منصف محکوم به انهدام خود است.
 多一事不如少一事 duō yī shì bù rú shǎo
 زحمت کمتر بهتر ؛ هروقت ممکن باشد ، از
 yī shì zǎo زحمت دوری کردن
 咄咄逼人 duōduō bī rén تهدید کننده ؛ تحمیل
 کننده ؛ اهل فشار و تحمیل
 咄咄怪事 duōduō guàishì بوجی عجیب الخلقه
 ؛ چرندی ناقص الخلقه
 度德量力 duóde—liàngli قدرت و نیروی اخلاقی
 و مادی خود را ارزیابی کردن
 躲躲闪闪 duǒduǒshǎnshǎn از جای خود به
 دیگر سوی رفتن ؛ به کنار رفتن ؛ طفره رفتن
 堕落风尘 duòluò fēngchén به فحشا گرایدن

روان و رسا پاسخ دادن ؛
 对答如流 duì dá rú liú بی درنگ جواب دادن
 对牛弹琴 duì niú tánqín برای گاو عود زدن ؛
 یاسین به گوش خر خواندن—کنایه از باکسی
 که اهل نباشد سخن گفتن
 对事不对人 duì shì bú duì rén حقایق و نه
 خلائق را مد نظر داشتن (در زمانی گفته
 می شود که قصد حل و فصل مسئله ای باشد)
 对症下药 duì zhèng xià yào طبق وضع بیمار
 داروی درخور دادن ؛ (مجازاً) برحسب چگونگی
 قضیه ای چاره جستن
 顿开茅塞 dùn kāi máo sè ناگهان (مطلی)
 برکسی روشن شدن ؛ ناگهان به اصل مطلب
 و قوف یافتن
 遁入空门 dùnrù kōngmén راهب یا راهبه شدن
 多才多艺 duōcái—duōyì مستعد در زمینه های
 زیادی
 多财善贾 duō cái shàn gǔ در دادوستد ماهر
 بودن ؛ آدم پولدار رمز دادوستد را بلد است.
 多吃多占 duōchī—duōzhàn از سهم خود بیشتر
 خرج کردن یا گرفتن ؛ بیش از سهم خود را
 قاپیدن
 多愁善感 duōchóu—shàngǎn احساساتی و
 عاطفی
 多此一举 duō cǐ yī jǔ حرکت غیر لازمی

E

گیرد علیه متهم خود مرافعه می کند.
 恶事传千里 èshì chuán qiānli خبر بد بسرعت
 به همه جا سرایت می کند.
 恶性循环 èxìng xúnhuán دور و تسلسل
 恶语中伤 èyǔ zhòngshāng شریانه کسی را بدنام
 کردن ؛ از مردم بدگویی کردن
 饿虎扑食 èhǔ pū shí همچون ببر گرسنه ای بر
 شکار یا صید خود پویدن
 饿殍遍野 èpiǎo biànyě سرزمینی مملو از جسد
 های مردم گرسنه
 鳄鱼眼泪 èyú yǎnlè اشك تمساح—کنایه از
 اشك دروغین ریختن
 恩将仇报 ēn jiāng chóu bào جواب مهربانی را به
 دشمنی دادن ؛ عشق را به تفر پاسخ گفتن ؛ در
 مقابل خوبی بدی کردن

هوا و هوس کسی را بر
 阿其所好 ē qí suǒ hào آورده ساختن؛ نقاط ضعف کسی را دامن زدن
 阿谀逢迎 āyē—féngyíng چاپلوسی کردن ؛ تملق
 گفتن ؛ بادنجان دور قاب چیدن
 阿谀奉承 āyē fèngcheng تملق گفتن؛ چاپلوسی
 کردن ؛ بادنجان دورقاب چیدن
 鹅行鸭步 éxíng—yābù باتانی راه رفتن چون
 اردک یا غاز
 额手称庆 èshǒu chēng qìng از فرط شادمانی
 دست خود را روی پیشانی گذاشتن—کنایه از
 بیش از حد شاد بودن
 恶贯满盈 è guàn mǎnyíng مرتکب جنایت های
 بیشمار شدن و سزاوار کیفر بودن
 恶人先告状 èrén xiān gào zhuàng آدم
 بد طینت قبل از اینکه خودش مورد تعقیب قرار

یا بستن گوش ها
 耳目闭塞 ěr mù bì sè چشم و گوش بسته—یعنی
 ناآگاه و بی اطلاع ؛ نادان
 耳目所及 ěr mù suǒ jí از آنچه کسی می بیند
 و می شنود ؛ از آنچه کسی میدانند ؛ به موجب
 دیده ها و شنیده ها
 耳目一新 ěr—mù yī xīn همه چیز را تازه
 جدید یافتن
 耳濡目染 ěr rú mù rǎn بطور غیر مرئی تحت تأثیر
 دیده ها و شنیده های خود قرار گرفتن
 耳软心活 ěr ruǎn—xīn huó زود باور و سازگار
 سخن افروزی ؛ شایعات
 耳食之谈 ěr shí zhī tán آنچه را که اغلب از
 دیگران شنیده می شود می توان به طول و تفصیل
 تکرار کرد.
 耳提面命 ěr tí—miàn mìng در گوش کسی
 نصیحت صمیمانه ای گفتن ؛ از روی خلوص نیت
 پند و اندرز دادن
 耳听为虚，眼见为实 ěr tīng wéi xū, yǎn jiàn
 wéi shí آنچه را که می شنوید شاید دروغ باشد اما
 ، آنچه را که می بینید حقیقی است ؛ شنیدن
 کی بود مانند دیدن
 耳闻不如目见 ěr wén bù rú mù jiàn شنیدن
 کی بود مانند دیدن .
 耳闻目睹 ěr wén—mù dǔ دیده ها و شنیده ها
 دو نیم کردن ؛
 二一添作五 èr yī tiān zuò wǔ نصفاً تقسیم کردن
 یا این یا ěr zhè bì jū qí yī آن ؛ یا این یکی
 یا آن یکی

恩同再造 ēn tóng zài zào خوبی شما حیات
 جدیدی به من داده است.
 恩威并用 ēn—wēi bìng yòng جهت کنترل بر
 زبردستان خود) هم از نظر مساعد و هم از نظر
 نامساعد استفاده کردن
 恩重如山 ēn zhòng rú shān مهربانی بزرگ
 کسی به اندازه سنگینی یک کوه است.
 儿女情长 ér—nǚ qíng cháng به عشق مستغرق
 بودن؛ عشق میان زن و مرد عمیق است.
 尔曹身与名俱灭，不废江河万古流 ěr cáo
 shēn yǔ míng jù miè, bù fěi jiāng hé wàngǔ
 بدن ها و اسامی شما از بین خواهد رفت اما
 این رود خانه برای همیشه جاری خواهد بود—
 یعنی اسامی شما افراد متوسط فراموش خواهد شد
 اما اسامی بزرگان جاوید خواهد ماند.
 尔虞我诈 éryú—wǒzhà (又作“尔诈我虞”)
 همدیگر را فریب دادن ؛ نسبت به یکدیگر حیله
 بکار بردن
 耳边风 ěr biān fēng نسیمی که از کنار گوش بگذرد
 —کنایه از نصیحتی که مورد توجه قرار نگرفته
 باشد
 耳鬓厮磨 ěr bìn sī mó گوش به گوش و شقیقه
 به شقیقه—کنایه از اینکه یک پسر و یک دختر
 از دوستی عمیق دوره کودکی برخوردار هستند.
 耳聪目明 ěr cōng—mù míng (مردم سالخورده)
 گوش تیز و چشم بینا داشتن—کنایه از : اوضاع
 و احوال را خوب دریافتن
 耳根清净 ěr gēn qīng jìng آرامش ضمیر یا خاطر
 را بدست آوردن بوسیله دوری جستن از اجتماع

F

发愤图强 fā fèn tú qiáng کرها را بیدار کردن و جاهدان را آگاه
 نمودن
 发人深省 fā rén shēn xǐng (又作“发人深
 醒”) انسان را به فکر و اندیشه برانگیختن ؛
 به اندیشه عمیق فرا خواندن
 发思古之幽情 fā sī gǔ zhī yōu qíng درباره
 اشیاء مربوط به گذشته دور ژرف اندیشیدن
 发扬蹈厉 fā yáng dǎo lì (又作“发扬踔
 厉”) بر از شور و شوق ؛ پرغیرت ؛ غیر

发愤图强 fā fèn tú qiáng در راه نیرومند کردن
 کشور با عزم و اراده کار کردن
 发愤忘食 fā fèn wàng shí به سبب غرق شدن
 در کار از خوردن و خوراک افتادن
 发号施令 fā hào—shī lìng دستور دادن ؛ امر
 کردن ؛ فرمان دادن
 发家致富 fā jiā—zhì fù برای خانواده خود مال
 و ثروت اندوختن
 发聋振聩 fā lóng—zhèn kuì (又作“振聋发

برگرداندن و به خودی ضربت زدن — یعنی به
 جانب‌خویش ضربه زدن
 反攻倒算 fǎngōng — dǎosuàn جهت تصفیه
 حسابهای گذشته دست به حمله مقابل زدن
 (بیشتر در مورد طبقه واژگون شده مرتجع گفته
 می شود) ؛ تلافی کردن
 反躬自问 fǎngōng zìwèn از وجدان خود
 بازجویی کردن
 反骄破满 fǎnjiāo — pàomǎn باغرور و تکبر مقابله
 کردن و خود پسندی را از میان برداشتن
 反客为主 fǎn kè wéi zhǔ مهمان به نقش میزبان
 در آمدن — کنایه از ابتکار عمل را بدست
 آوردن
 反面教员 fǎnmiàn jiàoyuán معلم منفی ؛ کسی که
 برای چیزی که نباید کرد سرمشقی باشد
 反璞归真 fǎnpú — guīzhēn 同: 归真反璞
 guīzhēn — fǎnpú
 反其道而行之 fǎn qí dào ér xíng zhī درست
 به جهت مخالف عمل کردن
 反求诸己 fǎn qiú zhū jǐ مسئولیت کار را در
 وجود خود جستجو کردن (نه در وجود دیگران)
 反咬一口 fǎnyǎo yī kǒu به متهم کننده
 خود اتهام مقابل وارد کردن
 返老还童 fǎnlǎo — huántóng شور و شوق جوانی
 خود را باز یافتن ؛ جوانی از سر گرفتن
 犯上作乱 fànshàng — zuòluàn بر ضد مافوق خود
 شوریدن
 泛泛而谈 fànfàn ér tán به طور کلی صحبت
 کردن ؛ مطالبی بطور کلی بیان کردن
 泛滥成灾 fànlàn chéngzāi طغیان کردن، سیلاب
 به گونه ای دیوانه‌وار به همه جا سرایت کردن
 饭来张口，衣来伸手 fàn lái zhāngkǒu, yī lái
 shēnshǒu برای خوراک فقط دهان خود را باز کردن
 و برای پوشاک فقط دست خود را دراز کردن
 — کنایه از داشتن یک زندگی راحت با همه
 چیز آماده و حاضر
 方便之门 fāngbiàn zhī mén تسهیلات ؛ وسیله
 راحتی
 方寸已乱 fāngcùn yǐ luàn آشسته خاطر بودن ؛
 پریشان خاطر بودن ؛ مختل‌الهواس بودن
 方枘圆凿 fāngruì — yuánzuò مانند کام گرد
 برای زبانه چهار گوشه — کنایه از ناجوری دو
 چیز
 方兴未艾 fāngxīng — wèi'ài در مرحله رشد و
 نمو مداوم قرار داشتن

发扬光大 fāyáng guāngdà گسترش دادن ؛
 رواج دادن ؛ به پیش بردن
 罚不当罪 fá bù dāng zuì به ناق مجازات شدن
 ؛ مجازات برحرم چریدن
 翻江倒海 fānjiāng — dǎohǎi جاری رودخانه‌ها
 را گرفتن و دریا‌ها را وارونه کردن — کنایه از
 درهم شکتنده ؛ کوبنده ؛ تکان دهنده
 翻来覆去 fānlái — fùqù ۱ - از بهلو به بهلو
 غلتیدن ۲ - مکرراً سخن گفتن
 翻老账 fān lǎozhàng دوباره حساب‌های گذشته
 را یاد آور شدن؛ مجدداً شکایت‌های قدیمی
 را بر زبان راندن
 翻脸不认人 fānliǎn bù rèn rén ناگهان با
 دوست خود بد شدن (یا چپ افتادن)
 翻脸无情 fān liǎn wúqíng ناگهان با دوست خود
 بد شدن و باو رحم نکردن
 翻然改图 fānrán gǎitú به سرعت برنامه‌های
 خود را تغییر دادن
 翻然悔悟 fānrán huǐwù ناگهان به اشتباه خود
 پی بردن ؛ برای جبران کردن کارهای ناشایسته
 خود کوشیدن
 翻山越岭 fānshān — yuèlíng کوه‌ها را یکی
 پس دیگری پشت سر نهادن
 翻天覆地 fāntiān — fùdì (در مورد تغییرات
 اجتماعی) جهان لرزان ؛ بسیار تکان‌دهنده، بنیادی
 چندان‌ها و
 翻箱倒柜 fānxiāng — dǎoguì کمد‌ها را زیر و رو
 کردن (برای جستجو کردن
 چیزی)
 翻云覆雨 fānyún — fùyǔ با چرخش يك دست
 ایجاد کردن ابر و با چرخش دیگر باران — کنایه
 از حق با بودن یا دمدمی مزاج بودن
 凡事预则立，不预则废 fán shì yù zé lì, bù
 yù zé fèi موفقیت را آمادگی تضمین می کند در
 حالیکه عدم آمادگی به شکست منجر می گردد.
 繁荣昌盛 fánróng chāngshèng شکوفا و پر
 رفاه
 繁文缛节 fánwén — rùjié فورمالیته اداری پیچیده
 و غیر ضروری؛ کاغذ بازی
 反败为胜 fǎn bài wéi shèng شکست را به
 پیروزی تبدیل کردن
 反唇相讥 fǎn chún xiāng jī پس دادن جواب
 طعنه آمیز
 反复无常 fǎnfù wúcháng دمدمی مزاج ؛ متلون
 المزاج ؛ تغییر پذیر؛ بی ثبات
 反戈一击 fǎn gē yī jī سلاح خود را

داستان های قدیمی چین) بر روی بام ها پریدن
و از دیوارها بالا رفتن
飞扬跋扈 fēiyáng—báhù متکبر و سطره گرا ؛
نفوت و قدرت طلب
飞针走线 fēizhēn—zǒuxiàn کار دوخت و دوز
را با مهارت انجام دادن
非比寻常 fēi bǐ xúncháng غیر عادی ؛
غیر معمول
非此即彼 fēi cǐ jí bǐ یا این یا آن ؛
یا یکی یا آن دیگر
非分之想 fēifēn zhī xiǎng فکر ناشایسته ای
فکر نافرمانی
非公莫人 fēi gōng mò nù ورود ممنوع مگر اینکه
کار رسمی داشته باشید.
非驴非马 fēilú—fēimǎ نه رومی روم نه
زنگی ؛ نه آب سرد نه آتش سوزان
非亲非故 fēiqīn—fēigù نه دوستان نه
خویشاوندان
非同小可 fēi tóng xiǎokě موضوعی نه کوچک
و جزئی
非刑拷打 fēixíng kǎodǎ کسی را مورد شکنجه
قرار دادن
蜚短流长 fēiduǎn—liúcháng 同: 飞短流长
fēiduǎn—liúcháng
匪夷所思 fēi yí suǒ sī (فکرکسی) بسیار عجیب
(کسی) و غریب ؛ غیر عادی ؛ شگرف دیس
斐然成章 fēirán chéng zhāng لیاقت ادبی
برجسته خود را نشان دادن
吠影吠声 fèiyǐng—fèishēng وقتی سگی سایه
ای را ببیند و به عووض کردن شروع کند ،
دیگر سگ ها همان کار را می کنند -
کتابه از طوطی وار از دیگران تقلید کردن
沸沸扬扬 fèifēiyángyáng پرسروصدا ؛
پرحرار و جنجال ؛ پر همهمه
废话连篇 fèihuà liánpiān مشتق از سخنان
پوچ و بی معنی
废寝忘食 fèiqǐn—wàngshí (آفتدر مستغرق
یا فراموش کردن چیزی شدن که) خواب را
فراموش کردن
肺腑之言 fēifǔ zhī yán سخنانی از صمیم قلب
در طرح نقشه ای بی نهایت
费尽心机 fèijìn xīnjī بر مغز خود فشار آوردن
۱- 费力不讨好 fèilì bù tǎohǎo سخت کار
کردن ولی نتایج کم بدست آوردن؛
به کاری سخت اما ناشکر پرداختن
۲- مشقت بار ولی بی
ثمر

防不胜防 fáng bùshèng fáng غیرقابل پیشگیری؛
به زحمت غیر قابل دفاع ؛
نمی توان همه پیش آمده ها را بحساب آورد.
防患未然 fáng huàn wèi rán (又作“防患于未然”) اقدامات احتیاطی
به عمل آوردن ؛
تدابیری (“برای جلوگیری از
مخاطبه احتمالی اتخاذ کردن
شر یا فسادا از
防微杜渐 fángwēi—dùjiàn همان آغازش
ریشه کن کردن ؛
آب را از سرچشمه باید گرفت.
放长线，钓大鱼 fàng chángxiàn，diào dà yú
برای گرفتن ماهی بزرگ
رسم دراززی توی آب انداختن—
کتابه از: برای تأمین چیزی بزرگ
برنامه درازمدت ریختن
放荡不羁 fàngdàng bùjī آزاد از قیود
و رسوم آژ زندگی عیاش و
عنان گسیخته داشتن
放虎归山 fàng hǔ guī shān (又作“纵虎归山”) برگشت
بیر به کوه خود را جایز شمردن—
کتابه از مصیبتی برای آینده ایجاد کردن
放空炮 fàng kōngpào حرفهای گنده
زدن، بیهوده لاف زدن؛
گرافه گفتن
放任自流 fànrèn zìliú اشیاء را
مجال رشد طبیعی خود دادن
放下屠刀，立地成佛 fàngxià túdāo，lìdì
chéngfó (کسی) همینکه
ساطر خود را زمین می گذارد ،
بودا صفت می شود—
کتابه از اینکه خطاکار هروقت
از کار بد دست بکشد،
رستگاری می یابد.
放眼世界 fàngyǎn shìjiè جهان را
در مد نظر قرار دادن
放之四海而皆准 fàng zhi sìhǎi ér jiē zhǔn
جهان شمول ؛
معتبر در همه جا
飞短流长 fēiduǎn—liúcháng شایعه
پراکنی کردن و در باره
دیگران بدگویی کردن
飞蛾投火 fēiē tóu huǒ پروانه
به درون آتش شمع می پرد—
یعنی انسان خود را بدست خود
از بین می برد.
飞黄腾达 fēihuáng téngdá درکار
و پیشه خود به پیشرفت
های سریع نائل آمدن ؛
ترقی درخشانی یافتن
飞来横祸 fēikái hènghuò فاجعه
ناگهانی
飞沙走石 fēishā—zǒushí شن
درحال پرواز و سنگ درحال
هللیدن در هوا (که در
تندباد دیده می شود)
飞檐走壁 fēiyán—zǒubì (شمشیربازان
در

و سعادت را جلوه دادن
 奋不顾身 fèn bù gù shēn بدون توجه به ایمنی خود به جلو افتادن
 奋发图强 fènfā túqiáng به خاطر شکوفایی کشور سخت کار کردن ؛ در راه نیرومندی کشور حد اکثر کوشش خود را به خرج دادن
 奋袂而起 fèn mèi ér qǐ آستین بالا زدن و پیاخاستن — کنایه از برای عمل آمادگی داشتن
 奋起直追 fènqǐ zhí zhuī برای سبقت جستن بر کسی کار را به حدّ توان خود انجام دادن
 愤愤不平 fèn fèn bù píng خشمگین بودن ؛ دلخور و رنجیده بودن ؛ احساس محرومیت از حق خود داشتن
 愤世嫉俗 fèn shì — jí sú از این دنیای فانی و رسوم و عادات آن بیزار بودن ؛ بدین (یا بدگمان) بودن
 丰富多彩 fēng fù duō cǎi غنی و متنوع ؛ غنی و گوناگون
 丰功伟绩 fēng gōng — wěi jì خدمات برجسته و عظیم ؛ سهم های بزرگ و چشمگیر
 丰衣足食 fēng yī — zú shí خوراک و پوشاک فراوان داشتن ؛ در فراوانی نعمت زندگی کردن
 风餐露宿 fēng cān — lù sù در باد غذا خوردن و در شبنم خوابیدن — کنایه از متحمل رنج های فراوان سفر یا کار صحرایی بودن
 风尘仆仆 fēng chén pū pū از سفر طولانی خسته و به گرد و غبار آلوده بودن ؛ متحمل رنج های يك سفر طولانی بودن
 风驰电掣 fēng chí — diàn chè بسرعت باد و برق
 风吹草动 fēng chuī — cǎo dòng خش خش برگها در باد — کنایه از نشان آشوب و فتنه یا مخمضه
 风吹浪打 fēng chuī — làng dǎ مورد حمله باد و امواج قرار گرفتن
 风吹雨打 fēng chuī — yǔ dǎ مورد معرض باد و باران قرار گرفتن
 风度翩翩 fēng dù piān piān (در مورد يك جوان) طرز رفتار برانزده و دلنشین داشتن
 风风雨雨 fēng fēng yǔ yǔ ۱ - مشکلات و سختی ها ۲ - حرف های مفت و بی اساس
 风和日暖 fēng hé — rì nuǎn آفتاب درخشان و نسیم ملایم ؛ هوای گرم آفتابی
 风花雪月 fēng — huā — xuě — yuè باد ، گل ، برف و ماه — کنایه از سوژه های عشقی در آثار ادبی چین

分崩离析 fēn bēng — lí xī از هم پاشیدن ؛ ریختن ؛ از هم جدا شدن
 分道扬镳 fēn dào yáng biāo از هم جدا شدن و به راههای گوناگون رفتن ؛ هر يك به راهی رفتن (سیاست) تفرقه
 分而治之 fēn ér zhì zhī بینداز و حکومت کن
 分工合作 fēng gōng hé zuò کارها را تقسیم کردن و با یکدیگر همکاری نمودن
 分化瓦解 fēn huà wǎ jiě متفرق و متلاشی کردن ؛ تفرقه انداختن و (روحیه کسی را) تضعیف کردن
 分斤掰两 fēn jīn — bāi liǎng ۱ - حساب گری کردن ۲ - مته به عشقش گذاشتن
 分门别类 fēn mén — bié lèi طبقه بندی کردن در رده های مختلف قرار دادن
 分秒必争 fēn — miǎo bì zhēng هر دقیقه ای را غنیمت شمردن ؛ استفاده مؤثر بردن از هر دقیقه و ثانیه
 分片包干 fēn piàn bāo gān تقسیم کار کردن و بخش مینی از آنرا به هر يك از افراد یا گروهها واگذار کردن
 分庭抗礼 fēn tíng — kàng lǐ به عنوان يك همتراز با کسی مقابله کردن ؛ مستقل و با سرسختی عمل کردن
 分文不取 fēn wén bù qǔ yīك شاهی هم نگرفتن
 分一杯羹 fēn yī bēi gēng از منقعت یا رنج سهمی داشتن
 纷至沓来 fēn zhì — tà lái یکی پس از دیگری آمدن ؛ پشت سرهم بجائی ریختن
 焚膏继晷 fēn gāo jì guī از شب تا صبح مشغول کار بودن ؛ شب زنده داری کردن
 焚琴煮鹤 fēn qín — zhǔ hè (又作“煮鹤焚琴”) عود را به عنوان هیزم سوزاندن و درناراً برای خوراک پختن — کنایه از سایه بآس و ناامیدی همگان شدن
 焚书坑儒 fēn shū kēng rú کتاب هارا سوزاندن و دانشمندان پیرو کفوسوس را زنده به گور کردن (توسط امپراطور اول سلسله چین)
 粉墨登场 fēn mò dēng chǎng خود را بزرگ کردن و روی صحنه ظاهر شدن — کنایه از وارد میدان سیاست شدن
 粉身碎骨 fēn shēn — suì gǔ (بدن انسان) تکه تکه شدن (استخوانش) خرد و ریز گردیدن ؛ به بی رحمانه وجه به قتل رسیدن
 粉饰太平 fēn shì tài píng منظره کاذبی از صلح

سهمگین در نوسان بودن ، متزلزل ، بی ثبات ،
تلوتلوخوران
风雨如晦 fēngyǔ rú huì باد و باران با سرعت
از آسمان تیره و تاریک شدن — کنایه از اوضاع
و خیم
风雨同舟 fēngyǔ tóng zhōu در همان قایقی
بودن که طوفان آنرا بالا و پایین می برد — کنایه
از : باهم روزگار سخت را گذراندن
风雨无阻 fēngyǔ wú zǔ باد و چه باران و چه
هیچکدام کار را متوقف نمی کند — کنایه از چه
باران باشد چه آفتاب ، اگر سنگ هم از آسمان
بیارد
风云变幻 fēngyún biànhuàn تغییر دائمی
رویدادها ، اوضاع متغیر
风云人物 fēngyún rénwù شخصیت روز
تغییر ناگهانی اوضاع
风云突变 fēngyún tubiàn شعله لرزان
风中之烛 fēng zhōng zhī zhú شمع
شمعی در دست باد — کنایه از : ۱ - مردی که
در حال احتضار باشد ۲ - چیزی که در هر لحظه
احتمالاً از بین برود
风烛残年 fēngzhú cánián پیر و فرسوده چون
شمعه لرزان شمع در دست باد ، در خزان عمر
بسر بردن
封官许愿 fēngguān xǔyuàn مقام های عالی
دیگر امتیازات را وعده دادن
封妻荫子 fēngqī yīnzǐ (امپراتور) لقب های
افتخاری بر زن مأمور شایسته ای بخشیدن و به
فرزندانش مقام های ارثی را اعطا کردن
封豕长蛇 fēng shǐ-cháng shé همچون خوک
وحشی و اهی — کنایه از چپاولگر و بی رحم بودن
峰回路转 fēnghuái-lùzhuǎn در میان بلندی های
احاطه شده و راه های پیچ و خم
烽火连天 fēnghuǒ liántiān شعله های جنگ که
به همه جا سرایت می کند
锋芒逼人 fēngmáng bīrén نافذ ، تند و تیز ،
نیشدار
锋芒毕露 fēngmáng bìlù قابلیت و استعداد
خود را آشکار کردن
锋芒所向 fēngmáng suǒ xiàng هدف حمله ،
نشانه تعرض
蜂拥而来 fēngyōng ér lái مانند زنبور فوج وار
آمدن
逢场作戏 féng chǎng zuò xì اگر فرصتی دست
بدهد ، از ضرگرمی و تفریح لذت بردن
逢年过节 féng nián guò jié در ایام عید ،

风华正茂 fēnghuá zhèngmào درعنوان جوانی
风卷残云 fēng juǎn cányún ازهم پراکنده
شدن آخرین تکه های ابر بر اثر باد شدید — کنایه
از چیزی را پاک و تمیز از بین بردن
风口浪尖 fēngkǒu-làngjiān جایی که باد و
امواج در اوج باشد — کنایه از جایی که مبارزه
دارد حدت می یابد
风雷激荡 fēngléi jīdàng طوفانی سهمگین بشدت
برخاستن
风里来，雨里去 fēnglǐ lái, yǔlǐ qù در
باران رفت و آمد کردن — کنایه از : با وجود باد
و باران وظیفه خود را انجام دادن
风凉话 fēngliánghuà گفته های طعن آمیز و بی
مسئولیت
风流人物 fēngliú rénwù ۱ - شخص دارای
روحیه آزادانه و بی قید و بند ۲ - شخص
رمانتیک
风流云散 fēngliú-yúnsàn بر اثر باد ازین
رفته و مانند ابرها پراکنده و رانده شدن — کنایه
از جدا و پراکنده شدن (دوستان قدیمی)
风流蕴藉 fēngliú yùnjìe جذاب و با نزاکت ،
رعنا اما نه پر زرق و برق
风马牛不相及 fēng mǎniú bù xiāngjí باهم
هیچ ارتباطی نداشتن ، اصلاً به هم مربوط نبودن
، آسمان و زمین
风靡一时 fēngmǐ yīshí برای مدتی مد روز
بودن ، برای زمانی گرایش جنون آمیز داشتن
风平浪静 fēngpíng-làngjìng باد فروکش
کرده و امواج آرام گرفته است.
风起云涌 fēngqǐ-yúnyǒng چون باد پیاخته و
امواج در حال حرکت تند و سریع
风声鹤唳 fēngshēng-hèlì صدای باد و فریاد
درونا ها — کنایه از اینکه ارتش در حال فرار از
شیندن کوچکترین صدای چهار بدگمانی می شود.
风调雨顺 fēngtiáo-yǔshùn هوای مساعد
برای رشد محصولات
风土人情 fēngtǔ-rénqíng شرایط طبیعی و
آداب و رسوم اجتماعی یک محل
风行一时 fēngxíng yīshí برای زمانی متداول
بودن ، برای مدتی باب روز بودن
风言风语 fēngyán-fēngyǔ سخنان گوشه دار
بی پایه ، شایعات بی اساس
风雨交加 fēng-yǔ jiāo jiā شدت باران می
بارد و باد می وزد؛ هوا بارانی و بادی است .
风雨飘摇 fēng-yǔ piāoyáo در میان طوفان

扶老携幼 fúlǎo—xiéyòu به عنوان کمک بازوی
پیران و دست خورد سالان را گرفتن
扶弱抑强 fúruò—yìqiáng (又作“抑强扶
弱”) خواسته های قدرتمندان را مهار کردن و
به مردم کم توان یاری رساندن
扶危济困 fúwēi—jìkùn که کسانی که در
مالی هستند کمک کردن و به کسانی که در
معرض خطرند یاری رساندن
扶摇直上 fúyáo zhí shàng به سرعت باد
صعود کردن ؛ به سرعت اوج گرفتن
芙蓉出水 fúróng chūshuǐ ظاهر شدن يك نیلوفر
آبی روی آب (در وصف يك شعر یا نقاشی
قشنگ یا يك زن زیبا گفته می شود)
拂袖而去 fú xiù ér qù با تکان دادن آستین
خود جایی را ترك کردن—یعنی با خشم و
عصبانیت از جایی رفتن
浮光掠影 fúguāng—lüèyǐng گذران از سطح ؛
زودگذر
浮生若梦 fúshēng ruò mèng این زندگی ناپایدار
ما مانند يك خواب پوچ است .
浮皮蹭痒 fú pí cèngyǎng خراش سطحی
برداشتن ؛ سطحی بودن
浮想联翩 fúxiǎng liánpiān افکاری به خاطر
کسی منظور کردن
幅员辽阔 fúyuán liáokuò سرزمین پهناوری داشتن
؛ خطه گسترده و پهناور داشتن
福无双至，祸不单行 fú wú shuāng zhì, huò
bù dān xíng نعمت ها هیچوقت به جهت پیش نمی
آید ، بدبختی ها هرگز تنها پیش نمی آید.
福至心灵 fú zhì xīn líng بخت که بر نگرود ،
مفز خوب کار می کند.
抚躬自问 fǔgōng zìwèn (又作“反躬自问”)
از وجدان خود بازجویی کردن
抚今追昔 fǔjīn—zhuīxī گذشته را به یاد
آوردن و آنرا با امروز مقایسه کردن
釜底抽薪 fǔ dǐ chōu xīn هیزم را از زیر پاتیل
درآوردن—کنایه از بمنظور برخورد با وضع
اضطرابی اقدامات شدید به عمل آوردن
釜底游鱼 fǔ dǐ yóuyú مانند ماهی بی که در ته
پاتیل شنا می کند— کنایه از کسی که سرنوشت
او تعیین شده است یا به مخاطره بزرگی افتاده
است
俯拾即是 fǔ shí jí shì در همه جا یافت شدن ؛
بسیار پیش پا افتاده بودن
俯首甘为孺子牛 fǔshǒu gān wéi rú zǐ niú

هنگام جشن سال نو یا جشن های دیگر
逢人说项 féng rén shuōxiàng در ملاء عام کسی
را تمجید کردن
逢山开路，遇水搭桥 féng shān kāi lù, yù shuǐ
dā qiáo در میان کوهها راه گشودن و روی
رودخانهها پل ساختن
逢凶化吉 féng xiōng huà jí بدك شدن
بدشانسی به خوش شانسی
缝缝连连 féngféngliánlián دوختن و مرمت
کردن
凤毛麟角 fèngmáo—línjiǎo (پر بها و نایاب
چون) پره های سیمرغ (فینیکس) و شاخ های تك
شاخ
奉公守法 fènggōng—shǒufǎ مطیع قانون بودن
؛ پیرو قانون بودن
奉命唯谨 fèngmìng wéi jǐn با صداقت از
دستورات اطاعت کردن
奉陪到底 fèngpéi dào dǐ تا آخر با کمال
افتخار همراه کسی بودن
奉若神明 fèng ruò shénmíng کسی یا چیزی
را مانند بت مورد پرستش قرار دادن
奉为圭臬 fèng wéi guīniè چیزی را معیار (یا
سرمشق) قرار دادن
奉为楷模 fèng wéi kǎimó کسی را سرمشق خود
قرار دادن
奉行故事 fèngxíng gùshì رسم مقرر شده را
دنیال کردن
佛口蛇心 fókǒu—shéxīn دهان بودا اما قلب
افسی—کنایه از حرف های شکرآلود اما نیت
شریرانه
佛头着粪 fótóu zhuó fèn به سر مجسمه بودا
کثافت مالدن—کنایه از بی احترامی کردن
夫妻无隔夜之仇 fūqī wú géyè zhī chóu
خصومت بین زن و شوهر يك شب بیشتر دوام
نمی کند.
夫子自道 fūzǐ zì dào آنچه ارباب می گوید شرح
خودش است—کنایه از اینکه ارباب که دیگران
را ملامت می کند خود مورد همان اتهام قرار می
گیرد.
肤皮潦草 fūpí liǎocǎo سوسری ؛ سهل انگار ؛ بی
مبالات ؛ بی دقت
敷衍了事 fūyǎn liǎoshì کار خود را سوسری
انجام دادن ؛ سمبل کردن
敷衍塞责 fūyǎn—sèzé بطور سوسری وظیفه
خود را انجام دادن ؛ سمبل کردن

مدرسه‌خانه مقاومت از خود نشان دادن ، تلاش
مدبوحانه به خرج دادن
負債累累 fùzhài lěilěi تا گلو مقروض بودن
负重致远 fùzhòng zhìyuǎn بار سنگینی را تحمل
کردن و راهی طولانی را طی نمودن — کنایه
از مسئولیت های سنگینی را بردوش گرفتن
(زمینداران ، تاجران ادب آمیختن و خود را عاشق
و)

فرهنگ جلوه دادن
赴汤蹈火 fùtāng — dǎohuǒ خود را به آب و آتش
آتش زدن ، بامشکلات و خطرها مقابله کردن
富国强兵 fùguó — qiángbīng کشور خود را
شکوهناک ساختن و ارتش نیرومند آنرا تأسیس کردن
富富有余 fùfù yǒuyú بیش از حد کفایت
کردن ؛ کافی و غنی بودن
富丽堂皇 fùlì tánghuáng شکوهمند ؛ مجلل ؛
باشکوه
腹背受敌 fù — bèi shòu dí از پس و پیش مورد
هجوم قرار گرفتن
覆巢无完卵 fù cháo wú wánluǎn وقتی که لانه
وارونه شد ، هیچ تخمی سالم نمی ماند — کنایه
از اینکه وقتی بلایی بر خانواده ای نازل شد ، هیچ
عضو از آن قادر نیست از آن جان سلامت ببرد.
覆盆之冤 fù pén zhī yuān بی عدالتی غیرقابل
جبران ؛ بگونه ای غیرقابل جبران از حق خود
محروم شدن
覆水难收 fù shuǐ nán shōu آب رفته به جوی
بر نمی گردد ؛ شیشه بشکسته را پیوند کردن
مشکل است .

در خدمت به کودکان همچون گاو رام سرخمیده
见: 横眉冷对千夫指, 俯首甘为
孺子牛 héngméi lěngduì qiānfū zhǐ, fǔshǒu
gān wéi rú zǐ niú
مطیع و فرمانبردار بودن
俯首听命 fǔshǒu tīngmìng سراطعت فرود
آوردن
俯仰无愧 fǔ — yǎng wúkuì (کسی) کاری را
انجام نداده است تا عجزالت نکند
俯仰由人 fǔ — yǎng yóu rén گوش فرمان بودن
؛ آماده خدمت بودن
俯仰之间 fǔ — yǎng zhījiān دریک چشم برهم
زدن ؛ در یک لحظه کوتاه ؛ آنآ
辅车相依 fǔ — chē xiāngyī مانند لب و دندان
بهم نزدیک بودن؛ بهم مربوط و وابسته بودن
腐化堕落 fǔhuà duòluò اخلاقاً رو به انحطاط
رفتن ؛ منحط و فاسد شدن
付之一炬 fù zhī yī jù سوزاندن ؛ طعمه آتش
کردن
付之一笑 fù zhī yī xiào (موضوع را) بالبخندی
رد کردن
付诸东流 fù zhū dōngliú (又作“付之东流”)
انداخته شده در جویباری که بطرف مشرق جریان
پیدا می کند — کنایه از بر باد رفتن همه زحمات
کسی
负荆请罪 fùjīng qǐngzuì ترکه درخت تومس را
برسر نهادن و توبه خود را با تقدیم آن ترکه
درخواست کردن — کنایه از فروتنانه پوزش طلبیدن
(که رسمی در چین کهن بود)
负隅顽抗 fùyú wánkàng (دشمن یا راهزن)

G

改头换面 gǎitóu — huànmian بجای باطن چیزی
ظاهر آن را تغییر دادن ؛ ظاهر سازی کردن
改弦更张 gǎixián — gēngzhāng طرق جدیدی
در پیش گرفتن ؛ از نو آغاز کردن
改弦易辙 gǎixián — yìzhé مسیر زندگی خویش
را تغییر دادن ؛ در راه زندگی گام جدیدی
برداشتن
改邪归正 gǎixié — guī zhèng بدی را رها کردن
و به سوی نیکی باز گشتن ؛ صفحه نویی را
در زندگی گشودن

改朝换代 gǎicháo — huàndài تغییر رژیم ؛
تغییر سلسله های پادشاهی
改恶从善 gǎi è — cóngshàn نیکی را به جای بدی
برگزیدن؛ صفحه نویی در زندگی خود باز کردن
改过自新 gǎiguò zìxīn اشتباهات خود را
اصلاح کردن و زندگی جدیدی را شروع نمودن؛
صفحه نویی در زندگی خود باز کردن
改天换地 gǎitiān — huàndì زمین و آسمان را
تغییر دادن ؛ جهان را دگرگون ساختن ؛ به
نوسازی طبیعت پرداختن

روی زمین ریختن — کنایه از جان خود را برای
حاکمیت کشور خود نثار کردن
赶尽杀绝 gǎnjìn—shājué همه را از دم تیغ
گذراندن ؛ همه را بی رحمانه کشتن ؛ همه را قتل
عام کردن
赶浪头 gǎn làngtou روند عمومی را دنبال کردن
赶前不赶后 gǎn qián bù gǎn hòu در انجام
کاری بهتر آن است که در آغاز شتاب کنیم نه
در آخرین لحظه
赶时髦 gǎn shímáo از مُد روز پیروی کردن ؛
دنبال باب روز رفتن
赶鸭子上架 gǎn yā shàng jià اردک را به
سوی نشستگاه چوبین داخل قفسش راندن —
کنایه از مجبور کردن کسی به انجام کاری که
خارج از حد توانایی اوست
敢怒而不敢言 gǎn nù ér bù gǎn yán عشنمانک
بودن اما جرأت اظهار نظر نداشتن ؛ از روی
اجبار جلوی عشم خود را گرفتن
感恩戴德 gǎn'ēn—dàidé بسیار سپاسگزار بودن ؛
به حق شناسی مستغرق بودن
感恩图报 gǎn'ēn tú bào از کسی سپاسگزار بودن
و راهی برای پاسخ به مهربانی و محبت او
جستجو کردن
感激涕零 gǎnjī—tìlíng تحت تأثیر سپاسگزاری
اشک ریختن
感慨万端 gǎnkǎi wànduān پدیدار شدن
احساسات گوناگون در مغز انسان ؛ احساسات
گوناگون به کسی دست دادن
感慨系之 gǎnkǎi xì zhī با احساسات عمیق آه
حزن برکشیدن
感情用事 gǎnqíng yòngshì تحت تأثیر
احساسات عمل کردن ؛ به شتابزدگی عمل کردن
感人肺腑 gǎn rén fèifǔ کسی را عمیقاً تحت
تأثیر قرار دادن ؛ در اعماق روح کسی اثر
گذاشتن
感同身受 gǎn tóng shēn shòu من این کار را
لطفی از شما در حق بنده می دانم. (در زمانی
گفته می شود که کسی از طرف دوست دیگر
درخواستی مطرح می کند)
搬面杖吹火 — 窍不通 bān miànzhàng chuī
huǒ, yí qiào bù tōng سونا را از سرگشاد آن باد
کردن — کنایه از : درباره چیزی هیچ اطلاعی
نداشتن
刚愎自用 gāngbì zì yòng خود سر ؛ خود رای ؛
لجباب ؛ لجوج

盖棺论定 gài guān lùn dìng داوری نهایی
درباره کسی آنگاه میسر است که درگور نهاده
شود.
盖世无双 gàishì wúshuāng بی همتا درجهان ؛
بی مانند در دنیا؛ بی نظیر
盖世英雄 gàishì yīngxióng قهرمان بی نظیر
بطور کلی
概而论之 gài ér lùn zhī
روی هم رفته
概而不论 gài ér bù lùn اصلاً بی اعتنایی کردن
کوچکترین ملاحظه ای نکردن ؛ اصلاً توجه
نکردن
概莫能外 gài mò néng wài هیچ استثنایی وجود
نداشت
干柴烈火 gānchái—lièhuǒ میز عشتک و آتش
شعلهور — کنایه از يك وضع انفجاری ؛ همچنان
اشاره به زن و مردی که شهوت بر آنها مستولی
شده باشد
干打雷, 不下雨 gān dǎ léi, bù xià yǔ رعد و
برق بدون باران — کنایه از سروصدای بسیار
ولی بدون عمل
干戈扰攘 gāngē rǎorǎng در بحبوحه جنگ
干净利落 gānjìng—lìluo مرتب و منظم ؛ پر
بازده ؛ کارا
甘拜下风 gān bài xià fēng (در دانش ، لیاقت
و غیره) صادقانه به پستی و دون پایگی خود
اذعان کردن
甘居中游 gān jū zhōngyóu به میانگیری قناعت
کردن ؛ به موضع میانگرانه خود تن در دادن
甘心情愿 gānxīn—qíngyuàn باکمال شادی
و اشتیاق ؛ باکمال میل
甘蔗没有两头甜 gānzhe méiyóu liǎngtóu
ساقه نیشکر نمی تواند از دوسو شیرین باشد
— یعنی هم خدا را خواستن وهم خرمار را امکان
ناپذیر است .
甘之如饴 gān zhī rú yí از چیز تلخی طوری
لذت بردن که گویا شیرین باشد — کنایه از اینکه
باکمال شادی متحمل سختی و مشقت بودن
肝肠寸断 gān cháng cùn duàn دل شکسته
بودن ؛ غمزهه بودن
肝胆过人 gāndǎn guò rén از نظر دلیری و
شجاعت بر همه پیشی گرفتن
肝胆相照 gāndǎn xiāngzhào حدّ (دوستان)
اعلای وفاداری و صمیمیت را نشان دادن ؛
باکمال صمیمیت با يك دیگر رفتار کردن
肝胆涂地 gān—nǎo tú dì جگر و مغز خود را

高瞻远瞩 gāozhān—yuǎnzhǔ بر بلندی
ایستادن و به دور نگاه کردن ؛ دور اندیش بودن
؛ بصیرت زیاد داشتن
高枕无忧 gāo zhěn wú yōu با آسودگی خاطر به
خواب فرو رفتن؛ راحت نشستن و تمدد اعصاب
کردن
膏粱子弟 gāoliáng zǐdì پسران تبتل و هیچکاره
از خانواده های ثروتمند و مفتخور
槁木死灰 gǎomù—sǐhuī درختهای خشک و
خاکسترهای سرد شده — کنایه از فقدان علاقه
؛ بی تفاوتی
告老还乡 gào lǎo huán xiāng (ما مور دولتی) به
دلیل سالخوردگی باز نشسته شدن و به زادگاه
خود باز گشتن
胳膊扭不过大腿 gēbo niǔbùguò dàtǔ بازو
یارای برابری با ران را ندارد— کنایه از اینکه
ضعیف تر نمی تواند در مقابل قوی تر مقابله کند.
割鸡焉用牛刀 gē jī yān yòng niú dāo چه
ضرورتی دارد که برای بریدن کله یک جوجه
از ساطور گاوکشی استفاده شود ؟
歌功颂德 gēgōng—sòngdé محاسن و دستاورد
های کسی را تمجید کردن ؛ در مورد نیکها و
مناقب کسی شعر سرودن
歌台舞榭 gē tái—wú xiè و آواز رقص و آواز
برای ستایش
歌舞升平 gē wǔ shēng píng روزگاران خوش رقص
کردن و آواز خواندن
—کنایه از منظره صلح و صفا را به نمایش
گذاشتن
革故鼎新 gēgù—dǐng xīn کهنه را دور انداختن
و نو را معرفی کردن
革面洗心 gémian—xǐ xīn صفحه نویی در
زندگی خود گشودن ؛ خود را کاملاً نوسازی
کردن
格格不入 gégé bù rù ناسازگار ؛ ناموافق ؛
ناجور ؛ نامناسب ؛ مانند کام گرد برای زبانه چهار
گوشه
格杀勿论 géshā wùlùn براساس صلاحیت قانون
کسی را فی المجلس کشتن ؛ کسی را کشتن
که مقاومت از خود نشان داده باشد
格物致知 géwù—zhìzhī تحقیق کردن در
حکم کسب دانش است.
隔岸观火 gé àn guān huǒ از آن سوی رودخانه
آتش سوزی را تماشا کردن—کنایه از
مخمسهء کسی را با بی تفاوتی مشاهده کردن
隔年黄历 génián huánglì تقویم سال پیش —

刚柔相济 gāng—róu xiāng jì (در رفتار با
مردم) سختگیری را با عطف و مهربانی توأم
کردن
刚正不阿 gāng zhèng bù ē درستکار و ثابت
قدم در مقابل جاهلوسان و تملق گویان
纲举目张 gāngjǔ—mùzhāng هرگاه طناب اصلی
تور ماهیگیری بالا کشیده شود ، همه سوراخ های
تور باز می شود — یعنی هرگاه حلقهء کلیدی کار
را محکم در دست بگیریم ، همه چیز در جای
خود قرار خواهد گرفت.
高不成，低不就 gāo bù chéng, dī bù jù
شایسته مقام بالا نبودن اما حاضر به قبول مقام
پایتر هم نشدن ؛ بالا بالا ها جانیست پائین پائین
هم نمی نشیند.
高不可攀 gāo bùkě pān و غیرقابل دسترسی ؛
دست نیافتنی
高唱入云 gāo chàng rù yún طنین افکندن
آوای سرود و ترانه در فضا—کنایه از : با صدای
بلند و رسا آواز خواندن
高风亮节 gāofēng—liàngjié خوش اخلاق و
درست کار و ثابت قدم بودن
高高在上 gāogāo zài shàng بر دوش توده
ها ایستادن ؛ دور ماندن از توده های مردم و
واقفیت
高歌猛进 gāogē měngjìn در حال خواندن سرود
رزمی با گامهای بلند به پیش رفتن ؛ پیروزمندانه
پیش رفتن
高官厚禄 gāoguan—hòulù مقام بالا با درآمد
سرسار ؛ پست مهم با حقوق قابل توجه
高朋满座 gāopéng mǎn zuò گرد هم آمدن
مهمانان عالیترتبه ؛ اجتماع دوستان بلند پایه
高人一等 gāo rén yī děng خود را بالاتر از
دیگران پنداشتن
高深莫测 gāoshēn mò cè 同：莫测高深
mòcè gāoshēn
高视阔步 gāoshì—kuòbù با تکبر راه رفتن ؛
بابتخر راه رفتن ؛ خود را گرفتن
高抬贵手 gāo tái guì shǒu بزرگواری و بخشندگی
بودن ؛ از کسی سختگیر نبودن ؛ حال کسی را
ملاحظه کردن
高谈阔论 gāotán—kuòlùn یاوه سرایی کردن ؛
گزاره گویی کردن؛ لاف زدن
高屋建瓴 gāowū jiàn líng آب ریختن از بالای
بام سراشپ خانه به پائین — یعنی انجام عملیات
جنگی با استفاده از یک موضع مساعد استراتژیک

各行其是 gè xíng qí shì هرکس کاری را که صحیح می داند انجام می دهد ؛ هرکس راه خود را دنبال می کند.

各有千秋 gè yǒu qiānqiū هرکس نقاط قوتی دارد ؛ هر موجودی جنبه های قابل ستایشی دارد.

各有所长 gè yǒu suǒ cháng هرکس امتیازات خاص خود را دارد ؛ هرکس نقاط قوتی دارد.

各有所好 gè yǒu suǒ hào هرکس به چیزهایی علاقه مند است و به چیزهایی علاقه مند نیست .

各有一本难念的经 gè yǒu yīběn nánniàn de jīng هرکس يك کتاب آسمانی مشکل دارد (دردآب) تا آنرا از بر بخواند — کتابه از اینکه هرکس مشکل مخصوص به خودش را دارد.

各执一词 gèzhí yīcí هرکس به دلایل خود می چسبد.

各自为政 gèzì wéi zhèng هرکس کارها را به روش خود انجام می دهد ؛ هر فردی کارها را به نحوی که خود می پسندد ، اداره می کند.

根深蒂固 gēnshēn—dìgù (又作“根深柢固”) ریشه عمیق دوانده

根深叶茂 gēnshēn—yèmao ریشه های عمیق و برگهای پر پشت داشتن — کتابه از خوب رشد و توسعه یافتن (چیزی)

亘古及今 gèngǔ jí jīn از قدیم الایام تا بحال

亘古未有 gèngǔ wèiyǒu از گذشته های بسیار دور تا به حال چنین چیزی وجود نداشته است — یعنی ناشناخته ؛ بی سابقه

更仆难数 gēng pú nán shǔ بی شمار ؛ شمارش ناپذیر

更深人静 gēngshēn—rénjìng دل شب است و خاموشی حکمفرماست .

耿耿于怀 gěnggěng yú huái چیزی به دل گرفتن و آن را فراموش نکردن

绠短汲深 gěngduǎn—jīshēn ریسمان کوتاه برای چاه عمیق — کتابه از توانایی کم برای انجام فلان وظیفه

更上一层楼 gèng shàng yī céng lóu يك طبقه بالاتر رفتن — کتابه از رسیدن باز هم به يك هدف والاتر

工力悉敌 gōnglì xī dí در هنرمندی یا صنعتکاری با یکدیگر همچشمی کردن

工于心计 gōngyú xīnjì حقه باز ؛ بسیار حسابگر

工欲善其事，必先利其器 gōng yù shàn qí shì, bī xiān lì qí qì اگر صنعتگر بخواهد کار

کتابه از چیزهای از کار افتاده و غیر قابل استفاده دیوار موش دارد 隔墙有耳 gé qiáng yǒu ěr موش (هم) گوش دارد.

隔世之感 géshì zhī gǎn (گویا) زمان يك نسل کامل گذشته است.

隔靴搔痒 gé xuē sāoyǎng خاراندن پوتین بجای پا — کتابه از به کنه مطلب نرسیدن ؛ اقدامات اصلا غیر مؤثری را به عمل آوردن

个中人 gèzhōngrén شخص مطلع ؛ هرکس راه خود 各奔前程 gè bèn qiánchéng را دنبال می کند .

各不相让 gèbù xiāng ràng هیچکس حاضر نیست عقب نشینی کند.

各持己见 gè chí jǐ jiàn هرکس بر عقیده خود پافشاری می کند.

各吹各的号，各唱各的调 gè chuī gède hào, gè chàng gèdediào هرکس به شیور خود می دمد و نغمه خود را سر می دهد — یعنی هرکس بروش خود کارها را انجام می دهد.

各打五十大板 gè dǎ wǔshí dàbǎn هر دو طرف را بدون تمیز و تشخیص ملامت کردن؛ هم بی گناه را و هم گناه کار را تیه کردن؛ همه را با يك چوب راندن؛ تر و خشك را باهم سوزاندن

各得其所 gè dé qí suǒ هر فردی موقعیت مناسب خود را داراست ؛ هرکس نقش خود را به خوبی ایفاء می کند.

各个击破 gègè jīpò (دشمن را) یکایک نابود ساختن

各行各业 gèháng—gèyè همه قشرها ؛ همه حرفه ها و صنفاها

各尽所能 gè jìn suǒ néng هرکس بر حسب استعدادش

各尽所能，按劳分配 gè jìn suǒ néng, àn láo fēn pèi از هرکس بر حسب استعدادش ، به هرکس بر حسب کارش

各尽所能，按需分配 gè jìn suǒ néng, àn xū fēn pèi از هرکس بر حسب استعدادش ، به هرکس بر حسب احتیاجش

各取所需 gè qǔ suǒ xū هرکس به قدر نیاز خود بر می دارد.

各人自扫门前雪 gè rén zì sǎo mén qián xuě هرکس برف جلو در خود را می روید — کتابه از اینکه هرکس فقط به کار خودش توجه دارد.

各抒己见 gè shū jǐ jiàn هرکس نظرات خود را ابراز می کند.

攻城略地 gōngchéng—lüèdì شهرها را تسخیر
کردن و اراضی را به اشغال خود درآوردن
攻其不备 gōng qí bù bèi حمله بردن
هنگامیکه دشمن درآماده باش نباشد، کسی را
غافلگیر کردن
攻其一点，不及其余 gōng qí yī diǎn, bù jí
qí yú به کسی بخاطر يك عیش حمله کردن و
جنبه های مثبت او را از نظر دور داشتن؛ تو در وی
همان عیب دیدی که هست.
攻守同盟 gōng—shǒu tóngméng نوعی پیمان
تهاجم و تدافع — اشاره به موافقتنامه ای که بین
جانب های مجرم بخاطر لو ندادن یکدیگر بسته
می شود
攻无不克 gōng wú bù kè همیشه فاتح ؛
پیوسته پیروز و غالب
供不应求 gōng bù yìng qiú تقاضا بیشتر از
عرضه بودن ؛ تقاضا بر عرضه می چربد .
恭贺新禧 gōnghè xīnxǐ سال نو به شما مبارک
باد ؛ عید شما مبارک
恭敬不如从命 gōngjìng bùrú cóng mìng
پذیرش با احترام از رد مؤذبانه بهتر است (در موقع
پذیرش هدیه های بزرگان خود گفته می شود)
躬逢其盛 gōng féng qí shèng شخصاً در
جشن باشکوه و مجلل شرکت کردن
觥筹交错 gōng chóu jiāocuò جام (در حیافت)
ها را بلند کردن و بسلامتی يك دیگر نوشیدن
拱手让人 gǒngshǒu ràng rén باکمال
را به کسی تعارف کردن ؛ بارعامندی چیزی را
به کسی دادن
共聚一堂 gòng jù yī táng اجتماع کردن در
يك سالن ؛ گردهم آمدن
供认不讳 gòngrèn bù huì به تمام جنایات
خود اقرار کردن
勾心斗角 gōuxīn—dòujiǎo (又作“钩心斗
角”) علیه یکدیگر نیرنگ و حيله بکار بستن
؛ برای کسب مقام سر همدیگر کلاه گذاردن
苟且偷安 gǒuqiě—tōu'ān به تن آسانی و
خوشگذرانی موقتی تن در دادن ؛ تا حدّ توان
دنبال يك لحظه آرامش گشتن
苟且偷生 gǒuqiě—tōushēng به زندگی پست و
پلید تن در دادن؛ در سخت و پستی زندگی کردن
苟全性命 gǒuquán xìngmìng جان خود را به
هر قیمتی که باشد حفظ کردن
苟延残喘 gǒuyán—cánchuǎn آخرین نفس ها را
کشیدن ؛ در حال احتضار بودن ؛ آفتاب لب

خود را خوب انجام دهد ، او باید قبل از همه
اسباب کارش را تیز کند.
公报私仇 gōngbào sīchóu به بهانه حفظ
منافع عمومی انتقام شخصی گرفتن؛ بخاطر
انتقام گیری از يك دشمن شخصی از قدرت دولتی
سوءاستفاده کردن
公而忘私 gōng ér wàng sī آنگذر به سرویس
عمومی وفادار بودن که منافع فردی را فراموش
کردن ؛ فداکار ؛ از خود گذشت
公事公办 gōngshì gōngbàn کارهای اداری را
بر اساس اصول اداری انجام دادن ؛ امور شخصی
نیاید در انجام وظیفه عمومی دخالت کند.
公说公有理，婆说婆有理 gōng shuō gōng
yǒulǐ, pó shuō pó yǒulǐ هر کس میگوید حق با
اوست ؛ هر دو جانب ادعا می کنند که حق
با آنهاست.
公之于世 gōng zhī yú shì آشکارا به جهانیان
اعلام کردن ؛ مطلبی را به عموم آفتابی کردن
公诸同好 gōng zhū tónghào با افراد هم
سلیقه در لذت بردن از چیزی شریک بودن
公子哥儿 gōngzǐgē پسر ناپرونده ای از يك
خانواده متمول یا متنفذ
功败垂成 gōng bài chuí chéng در لحظه
نزدیک از يك
به پیروزی در انجام کار عظیمی موفق نشدن
功成不居 gōng chéng bù jū خدمات انجام
داده را به خود نسبت ندادن
功成名遂 gōngchéng—míngsuì (又作“功
成名立”) به پیروزی و شهرت دست یافتن ؛
کامیاب و مشهور بودن
功成身退 gōng chéng shēn tuì پس از کسب
محسنت باز نشسته شدن
功成业就 gōngchéng—yèjiù (کسی در کارش)
کامیاب شدن
功到自然成 gōng dào zìrán chéng کوشش
مداوم مسلماً موفقیت به بار می آورد .
功德无量 gōngdé wúliàng نیکی و احسان بی
کران؛ خدمات بزرگ
功过是非 gōngguò—shìfēi عیوب و محسنت
؛ راست و نادرست
功亏一篑 gōng kuī yī kuì در اثر عدم
زنیل عماله لازم، کار ایجاد حاکمیتی نا تمام
ماندن — کتابه از شکست خوردن در اثر عدم
آخرین تلاش
功名利禄 gōngmíng—lìlù مال و مقام

狗嘴里吐不出象牙 gǒuzǔlǐ tǔbúchū xiàngyá

در دهان سگ ، دنبال حاج فیل نگریدید — یعنی انتظار آن نباید داشت که از دهان آدمی و بیخ سخنان دلنشین بیرون آید ؛ از سگی بغیر از عوعو کردن چه چیزی را می توان انتظار داشت ؟
 در دنبال شهرت gǒumíng—diàoyù
 و آوازه خود بودن

孤儿寡妇 gū'ér—guǎfù
 کودکان یتیم و زنان بیوه ؛ یتیمان و بیوه زنان

孤芳自赏 gūfāng zì shǎng
 يك گل تك و تنها از عطر خود لذت می برد — کنایه از مستغرق رایحه و عطرد خود پسنیدی و خود بینی بودن

孤家寡人 gūjiā—guǎrén
 کسی که کاملاً در انزوا باشد

孤军深入 gūjūn shēnrù
 نفوذ يك نیروی منفرد و فاقد قدرت پشتیبانی در عمق نواحی دشمن

孤军作战 gūjūn zuòzhàn
 تك و تنها و پشتیبان نبرد کردن

孤苦伶仃 gūkǔ—língdīng
 یی پدر و مادر و یی چاره ؛ تنها و بیكس و یی نوا

孤陋寡闻 gūlòu—guǎwén
 جاهل و یی اطلاع با تعصب و يك دنده راه خود را دنبال کردن

孤掌难鸣 gūzhǎng nán míng
 يك دست صدا ندارد — کنایه از اینکه مشکل است که بدون پشتیبانی موفقیت حاصل شود.

孤注一掷 gūzhù yī zhì
 (در قمار بازی) تمام پول های خود را روی يك کارت گذاشتن ؛ ریسک کردن ؛ پیه چیزی را به تن خود مالدن

姑妄听之 gū wàng tīng zhī
 گوش کردن به نصایح دیگران ضرری ندارد .

姑妄言之 gū wàng yán zhī
 برای کسی هرچه صلاح است بر زبان آوردن

姑息养奸 gūxī yǎng jiān
 تحمل بدی در حکم تشویق و تأیید آن است .

古道热肠 gǔdào—rècháng
 خون گرم و مهربان قدیمی و معاصر گوناگون
 گوناگون

古色古香 gǔsè—gǔxiāng
 قدیمی و ظریف ؛ باستانی و عتیق

古往今来 gǔwǎng—jīnlái
 از زمانهای قدیم تا دوره های معاصر ؛ در طول دوره و زمانه

古为今用 gǔ wéi jīn yòng
 گذشته را به خدمت حال درآوردن

بام بودن

狗胆包天 gǒudǎn bāo tiān
 فوق العاده جسور ؛ بسیار گستاخ ؛ بی نهایت بی باک و ترس

狗苟蝇营 gǒugǒu—yíngyíng (又作“蝇营狗苟”
 بی شرمانه بدنیاال منافع شخصی گشتن

狗急跳墙 gǒu jí tiào qiáng
 چون جانوری به تنگنا افتد ، از روی ناامیدی به تلاشی جنون آمیز دست می زند ؛ سگ از یأس و نومیدی از دیوار می پرد.

狗拿耗子，多管闲事 gǒu ná hàozi, duō guǎn xiánshì
 سگی که کوشش آن مصروف شکار موش شود — کنایه از دخالت در اموری که به کسی مربوط نیست ؛ نخود همه آتش بودن

狗皮膏药 gǒupí gāoyào
 مرهم پوست سگ (نوعی پماد برای رفع رماتیسم ، رگ برگ شدگی و غیره که در سابق از پوست سگ درست می کردند) — کنایه از داروی قلابی

狗屁不通 gǒupì bù tōng
 مهملات و مطالب بی سر و ته ؛ سخنان یاهو

狗头军师 gǒutóu jūnshī
 راهنمای گمراه کننده ؛ رایزن ناشایسته ؛ مشاور پست فطرت

狗尾续貂 gǒuwěi xù diāo
 دم سگ به سمور متصل کردن — کنایه از دنباله بسیار بد را به اثر خوبی اضافه کردن (در مورد يك اثر ادبی گفته می شود)

狗血喷头 gǒuxuè pēn tóu
 کسی رابه باد نامسا ؛ و طعنه گرفتن ؛ يك سری فحش های زشت بار کسی کردن

狗眼看人低 gǒuyǎn kàn rén dī
 مانند عوام الناس ؛ لمتی رفتار کردن

狗咬狗 gǒu yǎo gǒu
 سگی که سگ دیگر را گاز می گیرد ؛ دو فرد غیبت که به جان هم یفتند — کنایه از مبارزه درونی

狗咬吕洞宾 gǒu yǎo lǚ dòng bīn
 ملامت سرزنش کردن موجود جاودانی در اساطیر چین) — کنایه از نسبت به يك فرد مهربان و خوش قلب بد رفتار کردن

狗仗人势 gǒu zhàng rén shì
 همچون سگی که در پناه ارباب قدرتمندی باشد مردم را آزار رساندن — یعنی به پشتیبانی يك صاحب قدرت قدرتی کردن و زورگویی نمودن ؛ سگ درخانه صاحبش شیر است .

狗彘不如 gǒu—zhì bùrú
 حتی از سگ یا خوک هم بدتر بودن — کنایه از يك فرد بی ارزش

顾盼自雄 gùpàn zì xióng با کبر و غرور به اطراف نگرستن؛ خود را برتر از دیگران پنداشتن
 顾前不顾后 gù qián bù gù hòu باشتاب به میدان عمل وارد شدن؛ بدون در نظر گرفتن نتایج کار پیشروی کردن
 顾全大局 gùquán dàjú عمومی را در نظر گرفتن؛ وضع را در مجموع در مد نظر داشتن
 顾影自怜 gù yǐng zì lián ۱ - به سایه خود نگاه کردن و بر خود رحم آوردن ۲ - به سایه خود نظر افکندن و لذت بردن
 瓜熟蒂落 guāshú - dìluò وقتیکه هندوانه برسد ، از ساقه خود جدا می شود - یعنی وقتی شرایط لازم فراهم شود ، هرکاری به آسانی انجام می پذیرد .
 瓜田李下 guātián - lǐxià در مزرعه هندوانه یا زیر درخت آلو - کنایه از در موقعیت مشکوک و مظنون (قرار گرفتن)
 刮目相看 guā mù xiāng kàn با دیده جدید یا با احترام بیشتر به کسی نگاه کردن
 寡不敌众 guǎ bù dí zhòng با تعداد کم بر دشمنان زیاد چیره نشدن ؛ افراد کم یارای برابری با افراد زیاد را ندارد .
 寡妇门前是非多 guǎfù ménqián shìfēiduō از اطراف در خانه زن بیوه تهمت های فراوانی شنیده می شود .
 寡廉鲜耻 guǎlián - xiǎnchǐ بی شرم و بی حیا ؛ آرم ؛ بی آبرو
 挂免战牌 guà miǎnzhàn pái تابلوی "آتش بس" را آویزان کردن - کنایه از از نبرد کردن امتناع ورزیدن
 挂羊头，卖狗肉 guà yángtóu , mài gǒuròu کلاه گوسفند را آویزان کردن و گوشت سگ را فروختن ؛ گندم نمای جو فروش ؛ ارزن نما و ریگ پیمای
 挂一漏万 guà yī lòu wàn برای ذكر يك چیز، ده هزار چیز دیگر مربوط به آنرا از یاد بردن - کنایه از غیبی کامل نبودن يك لیست
 拐弯抹角 guāiwān - mǒjiǎo به طور صریح حرف نزدن ؛ رگ و پوست کنده سخن نگفتن
 怪诞不经 guàidàn bù jīng عاقلانده ؛ شگفت انگیز ؛ عجیب و غریب
 怪里怪气 guàilìguàiqì عجیب و غریب ؛ غیر عادی ؛ ویژه ؛ خاص
 怪模怪样 guàimú - guàiyàng عجیب و غریب نما ؛ تمسخر انگیز ؛

谷贱伤农 gǔ jiàn shāng nóng ارزانی غله به دهقانان ضرر می رساند .
 骨哽在喉 gǔ gěng zài hóu گیر کردن (مانند) استخوان در گلو
 骨肉团聚 gǔròu tuánjù وصال خانوادگی
 骨肉相连 gǔròu xiānglián همچون گوشت و خون بهم پیوسته بودن
 骨肉兄弟 gǔròu xiōngdì برادران تنی
 骨肉之亲 gǔròu zhī qīn خویشاوندان تنی ؛ بستگان تنی
 骨瘦如柴 gǔ shòu rú chái چون نی قلیان (یا) بسیار لاغر بودن ؛ بسیار لاغر و نحیف بودن
 蛊惑人心 gǔhuò rénxīn فکر انسان را آشفته و مسموم کردن ؛ مردم را پریشان خاطر ساختن ؛ به عوام فریبی متوسل شدن
 鼓鼓囊囊 gǔgǔ nāngnāng باد کرده ؛ برآمده
 鼓舞人心 gǔwǔ rénxīn تشویق کننده ؛ دلگرم سازنده
 鼓足干劲 gǔzú gànjin صرف مساعی تام و تمام ؛ تمام کوشش خود را بکار بردن
 固步自封 gù bù zì fēng (又作“故步自封”) بی حرکت ماندن و از پیشروی امتناع ورزیدن ؛ از خود راضی و محافظه کار بودن
 固若金汤 gù ruò jīn tāng دارای استحکامات محکم ؛ غیر قابل تسخیر
 固执己见 gùzhī jǐ jiàn سرسختانه روی عقاید خود پافشاری کردن
 故伎重演 gùjì chóngyǎn همان کلک گذشته را همان حقه قدیمی را بکار بردن
 故弄玄虚 gù nòng xuánxū چیزهای بسیار ساده ای را عمداً سحرآمیز جلوه دادن
 故态复萌 gùtài fù méng به راه و روش زندگی قدیمی خود بازگشتن ؛ راه و روش دیرینه خود را دوباره در پیش گرفتن
 故作高深 gù zuò gāoshēn تظاهر کردن به دانشمندی و ژرف اندیشی
 故作姿态 gù zuò zītài بز گرفتن ؛ ژست گرفتن
 顾此失彼 gùcǐ - shībǐ به کاری رسیدگی کردن اما از کار دیگر غافل بودن ؛ در يك زمان عهده دار کارهای زیادی بودن
 顾虑重重 gùlǜ chóngchóng دچار اضطراب و نگرانی های زیادی بودن
 顾名思义 gù míng sī yì از اسم چیزی می توان مفهوم و کاربرد آن را دریافت .

—کنایه از مجسم کردن کلّ يك شئی از راه دیدن جزئی از آن ؛ مشت نمونه ء خروار است.
灌米汤 guàn mǐtāng فریب دادن از راه چابلموسی و تملق
光彩夺目 guāngcǎi duómù خیره کننده ؛ تابناک ؛ فروزان درخشان ؛ تابناک ؛ فروزان
风光霁月 guāngfēng jìyuè همچون نسیم ملایم و ماه درخشان — کنایه از : دارای فکر باز ؛ بی شایه پله ؛ بی شایه
光复旧物 guāngfù jiùwù آنچه از دست رفته را دوباره متصرف شدن
光杆司令 guānggān sīlìng فرمانده بدون لشکر ؛ رهبر بدون پیرو
光怪陆离 guāngguài—lìlí از نظر شکل مضحک آلی—شکوهمندانه فروزان و عجیب و غریب و از نظر رنگ پر زرق و برق
光辉灿烂 guānghuī—cànlàn درخشان ؛ تابان ؛ پر نور ؛ درخشنده
光芒万丈 guāngmáng wàn zhàng درخشان با نور های یکران ؛ شکوهمندانه فروزان
光明磊落 guāngmíng—lěilù بی پرده و دستکار آلی—شکوهمندانه فروزان ؛ روراست ؛ صاف و پوست کنده
光明正大 guāngmíng—zhèngdà عادل و شرافتمند ؛ رو راست ؛ صاف و پوست کنده
光前裕后 guāngqián—yùhòu باعث افتخار پیشینان و سعادت پسینان خود شدن (در مورد کسی که به مقام عالی دست می یابد گفته می شود)
光天化日 guāngtiān—huàrì روزنایی روز ؛ نور خورشید
光阴似箭 guāngyīn sì jiàn وقت مانند برق می گذرد ؛ زمان زود می گذرد ؛ این قافله عمر عجب می گذرد.
光宗耀祖 guāngzōng—yàozǔ موجب افتخار نیاکان خود شدن
广而言之 guǎng ér yán zhī بطور کلی ؛ روی هم رفته
广开言路 guǎng kāi yánlù مردم را به اظهار نظرهای خود تشویق کردن آزادانه نظرهای خود تشویق کردن
广阔天地，大有作为 guǎngkuò tiāndì，dà yǒu zuòwéi جهان پهناوری که در آن کارهای متعددی را می توان انجام داد
归根结底 guīgēn—jié dǐ در آخرین تحلیل ؛ در نهایت ؛ بالاخره ؛ سرانجام
归心似箭 guīxīn sì jiàn اشتیاق فراوان به باز

怪声怪气 guàishēng—guàiqì (هنگام سخن گفتن به) صدای عجیب و غریب یا به طرز غیر طبیعی
关怀备至 guānhuái bèizhì حد اکثر توجه خود را نشان دادن
关门打狗 guānmén dǎ gǒu در را بستن و سگ را کلت زدن—کنایه از مسدود کردن راه عقب نشینی دشمن و سپس او را از بین بردن
关门大吉 guānmén dàjí (کنایه از) (برای همیشه) تعطیل کردن تجارتی وغیره
公报私仇 guān bào sīchóu 同:公报私仇 گوناگون
官逼民反 guān bī mín fǎn دولت مستمگر مردم را وادار به شورش می کند.
官复原职 guān fù yuán zhí مأموری را به مقام سابقش باز گرداندن
官官相护 guān guān xiāng hù بوروکرات ها از یکدیگر حمایت می کنند ؛ مأمورین از همدیگر دفاع کردن
官样文章 guānyàng wénzhāng نوشته ای بسبک مکاتبه اداری و رسمی خشک و پرکروفر ؛ فرمایشیه های اداری
官运亨通 guānyùn hēngtōng موفقیت آمیز بودن کار کسی به عنوان يك مأمور
冠盖如云 guāngài rú yún (可作“冠盖云集”) اجتماع بزرگ از مأمورین عالی رتبه
冠盖相望 guāngài xiāng wàng بادله دالی بازدیدهای مأمورین عالی رتبه بین دو ملت
冠冕堂皇 guānmǎn tánghuáng پرطمطراق ؛ غلبه ؛ پر زرق و برق ولی توخالی
鳏寡孤独 guān—guǒ—gū—dú مردان زن مرده ، زندهای بیوه ، یتیم ها و افراد بی فرزند—کنایه از مردم بی کس و بی کار و بدون وسیله معاش به عقیده این حقیر از آنجا که
管见所及 guǎnjiàn suǒ jí نگاه کردن به آسمان
管窥蠡测 guǎnkūi—lí cè از میان لوله عییزوانی و اندازه گرفتن دریا با کدوی شلپانی — کنایه از محدودیت دید و کوتاهی نظر کسی
管中窥豹 guǎn zhōng kuī bào نگاه کردن به پلنگ از میان لوله عییزوانی—کنایه از فقط قسمتی از چیزی را دیدن
管中窥豹，可见一斑 guǎn zhōng kuī bào，kě jiàn yī bān فقط با دیدن حالی از بدن پلنگ—کنایه از
می توانید در فکر خود تمام حیوان را مجسم کنید

国计民生 guójì—mínshēng اقتصاد ملی و معیشت مردم

国家兴亡，匹夫有责 guójiā xīngwáng, pǐfū ھرکس در قبال سرنوشت کشورش مسئولیتی بر عهده دارد .

国色天香 guósè—tiānxiāng رنگ فرازمینی و رایحه آسمانی (در وصف گل صد تومانی یا زن زیبا گفته می‌شود)

国泰民安 guótài—mínān مملکت از رفاه و سعادت برخوردار است و مردم از صلح و صفا . درست همانطور که

果不其然 guǒ bù qí rán انتظار می‌رفت در پیشروی تأمل کردن ؛ تردید کردن ؛ درنگ کردن

过河拆桥 guò hé chāi qiáo پل را پس از عبور از آن از جا برداشتن—یعنی کنار گذاردن بانی خیر که به باری او دیگر نیازی نیست؛ خرش از پل گذشت.

过街老鼠 guò jiē lǎoshǔ موشی که از عرض خیابان عبور کند—کنایه از کسی یا چیزی که سروصدا ایجاد می‌کند

过路财神 guòlù cáishén خدای ثروت موقتی —کنایه از کسی که در واقع ثروتمند نیست و تنها پول زیادی از زیر دستش رد می‌شود

过目成诵 guòmù chéng sòng پس از يك بار خواندن بتوان چیزی را از حفظ گفت

过甚其词 guòshèn qí cí در شرح و بیان چیزی اغراق و مبالغه کردن ؛ در ارزیابی قضیه غلو کردن

过时不候 guòshí bù hòu بعد از موعد مقرر دیگر انتظار نیست .

过屠门而大嚼 guò túmén ér dà jué هنگام عبور از کنار دکان قصابی شروع به جویدن کردن —کنایه از خود را با خیال باطل سیر کردن

过五关，斩六将 guò wǔ guān, zhǎn liù jiāng از هفت خوان (روستم) گذشتن—کنایه از برطرف کردن مشکلات متعددی

过眼云烟 guò yǎn yúnyān ناپایدار و فانی مانند ابر زود گذر

过犹不及 guò yóu bù jí بیش از حد عمل کردن شایسته نیست همانند به اندازه کافی عمل نکردن

گشت به خانه داشتن

归真反璞 guīzhēn—fǎnpú (همه‌گونه ظاهر سازی را رها کردن و) به خلوص اصلی و سادگی برگشتن

规矩准绳 guījǔ—zhǔnshéng پرگار ، گویا ، تراز و شاخول—کنایه از قاعده‌مبین ؛ استانداردها یا معیار ها

规行矩步 guī xíng—jǔ bù درست و با احتیاط ۱- رفتار کردن ۲- پایند رسوم مقرر بودن

诡计多端 guǐjì duōduān حيله ها و نیرنگ‌های بسیار درآستین داشتن ؛ بسیار حيله کار و نیرنگ باز بودن

鬼点子 guǐdiǎnzi نظر بد خواهانه ؛ حيله شیطانی

鬼斧神工 guǐfǔ—shéngōng مهارت و ساخت خارق‌العاده ؛ هنر عالی و جادوگرانه (در معماری ، کنده‌کاری و غیره)

鬼鬼祟祟 guǐguǐsuǐsuǐ پنهانی ؛ دزدکی ؛ زير جلگی

鬼话连篇 guǐhuà liánpiān يك مشت دروغ جیغ کشیدن و زوزه برآوردن مانند دیو و گرگ ؛ چون وحوش زوزه و فریاد کردن

鬼门关 guǐménguān دروازه دوزخ ؛ دروازه جهنم—کنایه از يك محل خطرناك ؛ لحظه‌ای طاقت فرما

鬼迷心窍 guǐ mí xīnqiào (نیروهای اهریمنی) برکسی مستولی شدن؛ جن زده شدن

鬼使神差 guǐshǐ—shéncāi افعال و کردارهای ارواح و خدایان—کنایه از اتفاقات غیر منتظره ؛ يك اتفاق عجیب و غریب

鬼头鬼脑 guǐtóu—guǐnǎo زيرجلگی ؛ دزدکی ؛ مخفیانه ؛ یواشکی؛ پنهانی

鬼域伎俩 guǐyù jìliǎng نیرنگ های شیطانی؛ تاکتیک های شریانه شخصی مانند جنابالی حافظه ضعیفی دارد ! (با طنز و نیت خوشی گفته می‌شود)

袞袞诸公 gǔngǔn zhūgōng ۱- مقام های عالی‌رتبه ۲- حضرات

滚瓜烂熟 gǔnguā lànshú روان و فصیح (چیزی را باروانی و شیوایی (چیزی را از حفظ خواندن)

H

含垢忍辱 hángòu—rěnrǔ حطرات و توهین

دیگران را برتافتن

含糊其词 hánhú qí cí بطور مبهم صحبت کردن

سرسته سخن گفتن

含情脉脉 hánqíng màomò (چشم های نرم و

ملایم) لطافت و عشق را رساندن ؛ نازنینانه

نگریستن

含沙射影 hán shā shè yǐng تلویحاً حمله

کردن ؛ به کنایه بد گفتن ؛ گوشه زدن

含辛茹苦 hánxīn—rúkǔ انواع مشقت ها و

سختی ها را تحمل کردن ؛ باسختی ها ساختن

含血喷人 hán xuè pēn rén اتهامات افتراآمیز

زدن ؛ شریانه به کسی حمله ور شدن

含英咀华 hányīng—jǔhuá لذت ادب را

نشخوار کردن

寒风刺骨 hánfēng cìgǔ باد سرد تا استخوان

انسان نفوذ کردن

寒来暑往 hánlái—shǔwǎng همین طور که

تابستان می آید و زمستان می رود — کنایه از

بامرور زمان

汗流浹背 hàn liú jiā bèi (از ترس یا خستگی)

خیس عرق شدن؛ عرق تا پشت سرازیر شدن

汗马功劳 hàn mǎ gōngláo ۱- فتح های جنگی

۲- خدمات کسی درکار

汗牛充栋 hàn niú chōng dòng زیادی کتاب

بگونه ای که عرق گاو حمال را درآورد یا اطاق

را تا تیر سقف پرکند — کنایه از يك کلکسیون

بزرگ از کتاب ها

悍然不顧 hàn rán bù gù با بی احتیالی گستاخانه

به (چیزی)

行行出状元 háng háng chū zhuàngyuan در

هرشغل و صنف شخص خبره ای به عرصه میدان

می آید .

沆瀣一气 hàngxì—yī qì ۱- با هم سازگار

بودن ۲- تباری کردن ؛ گاویندی کردن

蒿目时艰 hāomù shíjiān با نگرانی عمیق به

بیماری های کشور نگریستن

号啕大哭 háotáo dàkū با صدای بلند شیون

کردن ؛ گریه و زاری کردن

毫不利己，专门利人 háobù lì jǐ, zhuānmén

از ته دریا صید

ماه کردن — کنایه از: جهت کسب چیزی محال

یا خیالی تلاش کردن

海底捞针 hǎidǐ lāo zhēn جستن سوزنی در

دریا — کنایه از کاری غیر ممکن

海枯石烂 hǎikū—shílàn (حتی اگر) دریا ها

خشک شود و سنگ ها بپوسد — کنایه از وفاداری

عشاق به يك ديگر

海阔天空 hǎikuò—tiānkōng مانند دریا و آسمان

بی حد و حصر ؛ آزاد و بی قید و بند

海内存知己，天涯若比邻 hǎi nèi cún zhījǐ,

tiānyá ruò bǐlín—حميميت يك دوست که در نقطه

دوری زندگی می کند فاصله ها را از میان بر

می دارد.

海誓山盟 hǎishì—shānméng سوگند جدی

عشق (بر زبان آوردن)

海水不可斗量 hǎishuǐ bùkě dòu liáng آب

دریا را نمی توان به کیل پیمود — کنایه از

ذکاوت افراد بزرگ را نمی توان اندازه گرفت.

海外奇谈 hǎiwài qítán داستان های عجیب و

غریب از کشورهای بیگانه ؛ داستان های

افسانه ای

骇人听闻 hài rén tīngwén تکان دهنده ؛

وحشتناک ؛ هولناک

害群之马 hài qún zhī mǎ چارهای شر رمه ؛

کسی که باعث رسوایی و سیدرولی جماعتش می

گردد

害人不浅 hài rén bù qiǎn زبان بزرگ به مردم

وارد آوردن

酣畅淋漓 hānchàng línlí بطور ؛ خیلی ،

کامل

憨态可掬 hāntài kējū ساده لوح بگونه ای دوست

داشتی

鼙声如雷 tīshēng rú léi رعدآسا غوغا کردن

دروغها از دیگران

邯郸学步 Hándān xué bù موفق نشدن اما ویژگی های منحصر به خود را

از دست دادن؛ کلاخ خواست راه رفتن کیک را

یادگیری راه رفتن خود را هم فراموش کرد.

含苞待放 hánbāo dài fàng آنچه در شرف باز

شدن است .

طرف دروازه بیرون نمی‌رود درحالی‌که خبر بد دور
و گسترده پخش می‌شود .
好事多磨 hǎoshì duō mó ۱ - راه خوشبختی
همیشه پر از سرخودگی هاست ۲ - راه عشق
واقعی هرگز هموار نیست .
好说歹说 hǎoshuō - dǎishuō برای قانع کردن
کسی به هر وسیله‌ای متوسل شدن
好死不如赖活 hǎosǐ bùrú làihuó حتی مرگ
خوب هم به اندازه زندگی فلاکت بار نیست .
好心当作驴肝肺 hǎoxīn dāngzuò lǚgān fèi
غیرخواهی کسی را بد خواهی تلقی کردن
好吃懒做 hàochī - lǎnzuo علاقه به خوردن
داشتن و از انجام کار امتناع ورزیدن ، شکمو
و تبل بودن
好大喜功 hàodà - xǐgōng عاشق جلال و
پیروزی بودن ؛ علاقه به انجام کارهای عظیم و
باشکوه داشتن
好高务远 hàogāo - wùyuǎn (又作“好高骛
远”) خیال کسب چیزی داشتن که در دسترس
نباشد ؛ بیش از حد نشانه گرفتن
好事之徒 hàoshì zhī tú آدم فضول ، نخود
هرآش
好为人师 hào wéi rén shī علاقه داشتن به
نکوهش کردن مردم
好逸恶劳 hàoyì - wùláo راحتی زندگی را
دوست داشتن و از کار بیزار بودن
好整以暇 hào zhěng yǐ xiá در ضمن بر خورد با
امور فوری و فوی ، خود را آرام و خونسرد
نگهداشتن
浩浩荡荡 hàohào dāngdāng گسترده و نیرومند
(معمولاً در وصف صفوف نیروهای نظامی گفته
می‌شود)
浩气长存 hàoqì cháng cún روحیه‌شرافتمندانه
ایکه هرگز محو نخواهد شد
浩然之气 hàorán zhī qì روحیه‌شرافتمندانه
؛ نیروی اخلاقی
浩如烟海 hào rú yānhǎi همانند دریای باز
وسیع و بی‌کران بودن - کنایه از مقدار عظیمی
از (داده‌ها ، آثار ادبی وغیره)
喝水不忘掘井人 hēshuǐ bù wàng juéjǐng rén
آب خورنده نباید چاه کن را فراموش کند .
喝西北风 hē xīběifēng خوردن باد شمال
غریبی - کنایه از چیزی برای خوردن نداشتن
合抱之木，生于毫末 hébào zhī mù, shēng yú
یک درخت تووند از دانه کوچکی بزرگ

li rén ۱ - فداکاری کامل برای دیگران بدون هیچ
گونه اندیشه به خود
毫发不爽 háofà bù shuǎng بدون کوچکترین
اشتباه ؛ بسیار دقیق
毫无二致 háo wú èr zhì بدون کوچکترین
تفاوت ؛ عیناً مثل هم
豪放不羁 háofàng bùjī با شهامت و آزاده و
بی بند و بار
豪情满怀 háoqíng mǎnhuái پر از غرور و شور
و شوق
豪情壮志 háoqíng - zhuàngzhì احساسات
عالی و آرزوهای بزرگ
豪言壮语 háoyán - zhuàngyǔ اظهارات پر
از غرور و افتخار
好钢用在刀刃上 hǎogāng yòngzài dāorèn
برای ساختن تیغه چاقو باید از بهترین
فولاد استفاده کرد - کنایه از اینکه در لحظه
واجب باید از بهترین جنس استفاده کرد .
好汉不吃眼前亏 hǎohàn bù chī yǎnqiánkuī
آدم عاقل وقتی که احتمال بردن او ظاهراً کم
است جنگ نخواهد کرد .
好汉不提当年勇 hǎohàn bù tí dāngnián yǒng
قهرمان درباره افتخارات گذشته خود خاموشی
می‌گزیند .
好汉做事好汉当 hǎohàn zuòshì hǎohàn
مرد واقعی شجاعت آنرا دارد که عواقب
کرده‌خود را بپذیرد .
好好先生 hǎohǎo xiānshēng کسی که سعی می
کند هیچکس را دلخور نکند
好话说尽，坏事做绝 hǎohuà shuōjìn, huài
shì zuòjué هر نوع حرف خوشی زدن و هر
نوع کار پست و پلید را انجام دادن
好景不长 hǎojǐng bù cháng روزگار آن خوشی
چندان نمی‌پاید .
好了疮疤忘了疼 hǎole chuāngba wàngle
تنگ پس از التیام زخم درد آن را از یاد
بردن - کنایه از اینکه کسی وقتی که از رنج خود
خلاصی می‌یابد ، گذشته پر رنج خود را
فراموش می‌کند .
好男不跟女斗 hǎonán bù gēn nǚ dòu
جوانمرد با زنان ستیزه نمی‌کند .
好人好事 hǎorén - hǎoshì مردم صالح و
کارهای نیک
好事不出门，坏事传千里 hǎoshì bù chū
خبر خوش هرگز از آن

و برچین و چروك شدن پوست—کنايه از سالم
در سن پیری
鹤立鸡群 hè lì jīqún مثل درنای ایستاده در
میان مرغان—کنايه از يك سر و گردن بلند تر
از دیگران بودن
黑白分明 hēi—bái fēnmíng متمایز بودن سیاه
و سفید بطور مشخص از هم ؛ متمایز مشخص
سیاه و سفید از یکدیگر
黑灯瞎火 hēidēng—xiāhuǒ تاریک ؛ بی نور
در دل شب
黑更半夜 hēigēng—bànyè امید بستن
به اینکه آهن بتواند مستقیماً به فولاد تبدیل شود
—یعنی بسیار مشتاق اصلاح کسی بودن.
恨小非君子，无毒不丈夫 hèn xiǎo fēi jūn
کسی که دارای کمی
قدرت دشمنی باشد اصلاً مرد نیست درحالیکه
هر مرد واقعی عداوت زهرآگین بخود دارد . (در
وصف برخورد مرد واقعی نسبت به حریف خود
گفته می‌شود)
恨之人骨 hèn zhī rù gǔ تا مغز استخوان به
کسی کینه ورزیدن
恒河沙数 Héng hé shā shù مانند شن های بی
شمار رود خانه گنگ بودن ؛ غیرقابل شمارش
横冲直撞 héngchōng—zhízuàng باهل دادن
یا تهن زدن خود را به جلو رساندن یا راه خود را
بازکردن
横倒竖歪 héngdǎo—shùwāi نا مرتب یا درهم
ریخته بودن ؛ در بی نظمی بودن
横眉冷对千夫指，俯首甘为孺子牛 héngméi
lěngduì qiānfū zhǐ，fǔshǒu gān wéi rú zǐ niú
من با ابروهای درهم کشیده و کمال خونسردی با
يك هزار انگشت سرزنش کننده مقابله می کنم
درحالیکه درخدمت به کودکان همچون گاوی رام
سرخمیده و مطیع .
横眉怒目 héngméi—nù mù با ابروهای درهم
کشیده و با چشمان خشم آلود
横眉竖眼 héngméi—shù yǎn خصمانه نگرستن ؛
باخشم خیره خیره نگاه کردن
横七竖八 héngqī—shùbā بی نظم و ترتیب ؛
نامرتب ؛ درهم ریخته
横扫千军 héngsǎo qiān jūn درهم پیچیدن
طومار تعداد اعظم نیروهای ارتش دشمن
横生枝节 héngshēng zhījié ایجاد موانعی
غیرمرتبه ؛ قضیه‌ای را عمدتاً بغرنج کردن
横躺竖卧 héngtǎng—shùwò (عده‌ای) نامرتب

می شود.
合情合理 héqíng—hé lǐ منصف و معقول ؛
منصفانه و منطقی
何乐而不为 hé lè ér bù wéi چرا آنرا نکیم ؛
همه کسی با رغبت تمام آنرا انجام می‌دهد.
何其相似乃尔 héqí xiāngsì nǎi'ěr چه شباهت
چشمگیری !
何去何从 héqù—hé cóng چه راهی باید در پیش
گرفت ؟
何足挂齿 hé zú guàchǐ ناقابل ؛ قابل ذکر
نیست.
河清海晏 héqíng—hǎiyàn آب رودخانه زرد
صاف است و دریا آرام—کنايه از اینکه صلح
و صفا در جهان حکمفرما است.
和蔼可亲 hé'ǎi kěqīn مهربان و دلجو
چون نسیم ملایم و
باران لطیف—کنايه از با مهربانی و ملایمت
(باکسی برخورد کردن)
和盘托出 hé pán tuōchū فاش کردن همه
دانستی های خود؛ از گفتن همه چیز خودداری
نکردن
和气生财 héqì shēng cái خوشرویی ثروت را
می آورد. (شعاری برای کاسبکاران)
和尚打伞，无法无天 héshàng dǎsǎn，wúfǎ
wútiān همچون راهی که چتری در دست
نگاه داشته ، نه مو (یعنی قانون) وجود دارد و
نه بهشت—کنايه از مطلقاً بی قانون بودن (يك
ایهام هم صدای چینی سر واژه “发” موی، و واژه
“法” قانون، بکار رفته است)
和事老 héshìlǎo آدم مسالمت جو ؛ آدم
آشتی جو (بخصوص اشاره به کسی که خاموش
کردن دعوا را بر حل مسئله ترجیح می‌دهد)
和颜悦色 héyán—yuè sè دارای چهره
دوستانه
و مهربان بودن
和衷共济 hézhōng—gòngjǐ (در روزگار سخت)
باهمدلی و همگامی کار کردن
涸辙之鲋 hé zhé zhī fù ماهی گرفتار در جای
خشك چرخ(ارابه)—کنايه از : در يك وضع
نومیدانه قرار گرفتن
喝倒彩 hè dào cǎi هو کردن (نشانه ناراضی
تانشاچیان از بازی گر یا نمایش)
赫赫有名 hēhè yǒumíng بسیار مشهور و نامی
موی سفید و چهره
سرخ ؛ تندرست در سن پیری ؛ قوی و سالم
(پیرمرد)
鹤发鸡皮 hè fà jī pí موی سفید شدن مو

زادگان مانند دریاست—کتابه از : در دسترس
عامه مردم نبود
后发制人 hòu fā zhì rén فقط پس از حمله
دشمن است که با تعرض ابتکار عمل را بدست
آورند
后顾之忧 hòugù zhī yōu ترس و واهمه از فتنه
و ناآرامی در پشت جبهه ؛ مزاحمت ها درخانه
خود
后患无穷 hòuhuàn wúqióng درد سری پایان
درآینده
后悔莫及 hòuhuǐ mò jí پشیمانی سودی ندارد .
后会有期 hòuhuì yǒu qī ما روزی یکدیگر را
دوباره خواهیم دید ؛ به امیدیدار ؛ کوه به کوه
نمی‌رسد آدم به آدم می‌رسد.
后继无人 hòujì wú rén جانشین نداشتن برای
کصدی کاری(مانند به ارث بردن سستی ، هنری
یا صنعتی و غیره)
后继有人 hòujì yǒu rén کمبود جانشینان
نیست ؛ مشکل جانشینی نداشتن
后来居上 hòulái jūshàng آیندگان بر پیشینان
سبقت می جویند.
后浪推前浪 hòulàng tuī qiánlàng موج عقبی
موج جلویی را به پیش می راند.
后起之秀 hòuqǐ zhī xiù جوان دارای آتیاه
درخشان ؛ جوان نویدبخش
后生可畏 hòushēng kě wèi باید مرد جوان را
محترم شمرد .
后台老板 hòutái lǎobǎn ارباب پشت صحنه ؛
حامی پشت صحنه
厚此薄彼 hòu cǐ bó bǐ با نظر موافق به این
یکی نگرستن و علیه آن یکی تبعیض قائل شدن
厚古薄今 hòu gǔ bó jīn بر گذشته تأکید
کردن نه بر امروز
厚今薄古 hòu jīn bó gǔ بر امروز تأکید
کردن نه برگزیده
厚颜无耻 hòuyán—wúchǐ بی شرم ؛ بی حیا
؛ بزرگو
呼风唤雨 hūfēng—huànyǔ باد و باران را احضار
کردن—کتابه از قدرت سحر انگیز را اعمال
کردن ؛ ایجاد مزاحمت کردن
呼朋引类 hūpéng—yǐn lèi (برای انجام کار
بد) ایجاد تشکل کردن؛ جملگی به سرکسی
ریختن
呼天抢地 hūtiān—qiǎngdì رویه آسمان شیون
کردن و سر خود را بر زمین کوفتن—کتابه از

یا درهم ریخته روی زمین دراز کشیدن
横挑鼻子竖挑眼 héng tiāo bízi shù tiāo yǎn
از عمل جزئی کسی خورده گیری کردن
横行霸道 héngxíng—bàdào مستبدانه حکومت
کردن ؛ خود کامگی کردن ؛ قلدری کردن ؛
زورگویی کردن
横行无忌 héngxíng wújì با وحشیگری رفتار
کردن ؛ بلااراده دست به خشونت و آدم کشی
زدن
横行一时 héngxíng yīshí برای زمانی دست
به خشونت کردن یا قلدری نمودن
横征暴敛 héngzhēng—bǎoliǎn گرفتن مالیات و
خوارش کمروشن (از مردم)
衡量得失 héngliáng dé—shī—sǐ نتجیدن سود و
زیان
衡情度理 héngqíng—duólǐ نتجیدن شرایط و با
عقل سلیم قضاوت کردن
轰动一时 hōngdòng yīshí برای زمانی ایجاد
شور و هیجان کردن؛ برای مدتی خلغله به پا کردن
轰轰烈烈 hōnghōng lièliè باجنب و جوش؛
باشکوه و جلال ؛ با سروصدا ؛ با شور و هیجان
哄堂大笑 hōngtáng dàxiào تمام اطاق به خنده
افتادن
烘云托月 hōngyún—tuōyuè برای جلوه ماه ،
ها را نقاشی کردن ؛ برای جلوه يك قهرمان یا
يك حادثه در اثر ادبی ، زمینه سازی کردن
红白喜事 hóng—bái xīshì عروسی ها و تدفین
ها ؛ مراسم عروسی و مراسم ختم
红得发紫 hóngde fā zǐ بسیار محبوب (شخص)
و عامه پسند ؛ بی نهایت مشهور و نامی
红光满面 hóngguāng mǎnmiàn تابش و
درخشش چهره کسی (نشانه سلامت)
红极一时 hóng jí yīshí برای زمانی بسیار مشهور
و نامدار بودن
红颜薄命 hóngyán bómìng زنان زیبا از
بدشانسی و سرنوشت ناگوار رنج می برند .
红装素裹 hóngzhuāng sùguǒ لباس به سفید و
مزین شده به قرمز (در وصف صحنه برف روشن
شده توسط نور خورشید گفته می‌شود)
洪水猛兽 hóngshuǐ—měngshòu سیلاب
مخروشان و درندگان وحشی—کتابه از مصیبت
های بزرگ
鸿鹄之志 hóng hú zhī zhì آرزوهای بزرگ ؛
همت بلند
侯门似海 hóumén sì hǎi دروازه خانه نجیب

داشتن

虎口余生 hǔkǒu yúshēng از دهان ببر نجات یافتن— یعنی از مرگ حتی نجات یافتن

虎里虎气 hǔlǐhǔqì (مرد جوان) قوی و پرانرژی؛ بلند و بالا و نیرومند

虎视眈眈 hǔ shì dāndān مانند بیری که به

شکار خود خیره نگاه می کند؛ خیره خیره نگرستن، با آرزو و طمع نگاه کردن

虎头虎脑 hǔtóuhǔnǎo (پسر بچه) قوی و خوش طینت به نظر رسیدن

虎头蛇尾 hǔtóu—shéwěi کلاه ببر و دم مار— کنایه از شروع عالی و خاتمه نامطلوب؛ خوش استقبال و بد بدرقه

虎尾春冰 hǔwěi—chūnbīng (مانند) روی دم ببر پاگانستن یا در فصل بهار روی یخ راه رفتن— کنایه از به وضع خطرناکی دچار شدن

户枢不蠹 hùshū bù dù لولای چوبی در را هرگز زنگ نرسد کرم نمی خورد.

户限为穿 hùxiàn wéi chuān ساییده شدن آستانه در توسط بازدید کنندگان — کنایه از آمد و شد بی پایان مهمانان

互为因果 hù wéi yīn guǒ همچون علت و تأثیر عمل کردن

互通有无 hù tōng yǒu—wú نیازمندی های یکدیگر را تأمین کردن

怙恶不悛 hù è bù quān در تبه کاری اصرار ورزیدن و از اصلاح خود امتناع ورزیدن؛ ناپشیمان ماندن

花好月圆 huāhǎo—yuèyuán گل در حال شکفتن و ماه کامل— کنایه از خوشی و سعادت کامل (در موقع عروسی کسی به عنوان پیام تهنیت آرزو گفته می شود)

花花公子 huāhuā gōngzǐ آدم جلف و سبکسر و عیاش

花花世界 huāhuā shìjiè این دنیای فانی

花街柳巷 huājiē—liǔxiàng محله فواحش؛ روسی محله

花里胡哨 huālihúshào ۱- پر زرق و برق؛ خوش نما؛ زننده ۲- بدون ارزش واقعی

花明柳暗 huāmíng—liǔ'àn (又作“柳暗花明”) درختان پید تارک و گل های شکفته — کنایه از یک صحنه زیبا؛ یک چشم انداز جدید

花容月貌 huāróng—yuèmào چهره گل مانند و سیمای شبیه ماه — کنایه از یک زن بسیار زیبا

بهدای بلند اظهار درد و محنت کردن

呼之即来，挥之即去 hū zhī jí lái, huī zhī jí qù به میل خود کسی را احضار و مرخص کردن

呼之欲出 hū zhī yù chū گویا به احضار کسی برای بیرون آمدن آمادگی داشتن (در مورد

پیکره های طبیعی در تابلوی نقاشی یا تهرمانان زنده در رمان گفته می شود)— یعنی بطور زنده ترسیم

شدن

囫圇吞枣 húwū tūn zǎo یک خرمای کامل را بلعیدن— کنایه از معلومات و تفهیمه پذیرفتن؛ خواندن بدون درک کردن

狐假虎威 hú jiǎ hǔ wēi روباه هیت ببر را عاریه می گیرد (بوسیله همقدم بودن با او)— کنایه از: به وسیله جولان دادن پارتی های قدرتمند خود، به مردم زورگویی کردن

狐狸尾巴 húli wěiba دم روباه— کنایه از چیزی که خلق و خوی واقعی کسی یا نیت شومش را برملا و آشکار کند

狐群狗党 húqún—gǒudǎng (又作“狐朋狗党”) گروهی پست و کثیف؛ یک دسته اوپاش و لنگرد

胡搅蛮缠 hūjiǎo—mánchán با طرح درخواست های بی جا کسی را اذیت کردن؛ مفسطه کردن؛ دلایل بی جا آوردن

胡说八道 húshuō—bādào مزخرف گفتن؛ چرند پرند گفتن؛ پرت و پلا گفتن

胡思乱想 húsī—luànxiǎng خیال بافی کردن

胡言乱语 húyán—luànyǔ مزخرف گفتن؛ چرند پرند گفتن؛ هذیان گفتن

胡作非为 húzuò—fēiwéi برخلاف قانون یا افکار عمومی بی بند و بار عمل کردن؛ به انواع کارهای شنیع دست زدن

糊里糊涂 hūlǐhūtū منغوش؛ آشفتن خاطر؛ گیج؛ شوروی

虎背熊腰 hǔbèi—xióngyāo پشت مانند پشت ببر و کمر مانند کمر خرس داشتن— کنایه از قوی و خپل بودن

虎虎有生气 hǔhǔ yǒu shēngqì بر از شور و حرارت؛ پر انرژی؛ پرتلاش

虎踞龙盘 hǔjǔ—lóngpán مانند اژدها به دور خود پیچیدن و مانند ببر چمباتمه زدن— اشاره به موقعیت و جای استراتژیک تهدید آمیز (معمولاً در وصف شهر نانکن گفته می شود)

虎口拔牙 hǔkǒu bá yá از دهان ببر دندان کشیدن— کنایه از جرأت مقابله با بزرگترین خطر

که زمینه صحبت طرفین مشترک نباشد، گفتن يك كلمه هم زايد است.
 话到舌边留半句 huà dào shé biān liú bàn jù حرفی که به لب رسیده فقط قسمتی از آن را گفتن
 话里有话 huà lǐ yǒu huà کلمات بیش از آنچه گفته می شود معنی می دهد.
 画饼充饥 huà bǐng chōng jī نقاشی کردن كيك
 برای رفع گرسنگی—کتابه از: بر روی هرز انگاشت‌ها خوراك خوردن
 画地为牢 huà dì wéi láo روی زمین دایره ای را کتبه از فعالیت های بعنوان زندان کشیدن — کتابه از فعالیت های کسی را در حوزه معینی محدود کردن
 画栋雕梁 huà dòng—diāoliáng طاق های نقاشی شده و تیرهای کنده کاری شده—کتابه از بنای بسیار تزئین یافته
 画虎类狗 huà hǔ lèi gǒu (又作“画虎不成反类犬”) بیرکشیدن و عالیت چیزی شیبه سگ
 از آب درآمدن—برای تمهیل چیزی بلند پرواز کوشش کردن و در آخر ناکام شدن
 画龙点睛 huà lóng diǎn jīng با افزودن مردمك
 به نقاشی اژدها جان در آن دمیدن—کتابه از با آخرین دستکاری يك اثر هنری را بکمال رساندن
 画蛇添足 huà shé tiān zú مار را نقاشی کردن
 و بر آن پا افزودن—کتابه از: بواسطه اضافه کردن چیزی زايد اثر کاری را از بین بردن
 怀才不遇 huái cái bù yù استعداد و قابلیت نا داشتن شناخته را داشتن
 欢蹦乱跳 huān bèng—luàntiào سالم و سرزنده و بانشاط
 欢聚一堂 huānjù yī táng باشادی تمام گردهم آمدن
 欢声雷动 huānshēng léidòng طنین انداختن فریاد های شادی همچون غرش رعد
 欢天喜地 huāntiān—xǐdì باشادی تمام؛ بسیار مسرور؛ مستغرق به سرور
 欢欣鼓舞 huānxīn—gǔwǔ شاد شدن و به هیجان آمدن؛ سرشار از شور و شمع بودن
 缓兵之计 huǎn bīng zhī jì تاکیک مهلت یابی؛ اقداماتی بمنظور به تأخیر انداختن حمله دشمن
 缓不济急 huǎn bù jì باعمل کند نمی توان داد و سخامت اوضاع را نجات داد.
 缓急相助 huǎn—jí xiāng zhù به اقتضای فوریت کار بهم کمک کردن
 涣然冰释 huànrán bīngshì ناپدید شدن؛

عیاشی کردن؛ عیش و نوش کردن؛ در هرزگی بسر بردن
 花团锦簇 huātuán—jǐncù دسته‌های گل و توده های ابریشم — کتابه از تزئینات بسیار رنگین
 花香鸟语 huāxiāng—niǎoyǔ (又作“鸟语花香”) رایحه گل و صدای جیک جیک پرند
 —کتابه از روز زیبا و ملیح بهار
 花言巧语 huāyán—qiǎoyǔ حرف های شیرین؛ تملق گوئی
 ۱- نوآوری‌ها در ۲- چیزهای کهنه به لباس مبدل نو
 花枝招展 huāzhī zhāozhǎn (زنان) لباس‌های زرق و برق دار و مجلل پوشیدن
 华灯初上 huádēng chū shàng وقتی که چراغ های شب روشن می شود
 华而不实 huá ér bù shí ۱- بر زرق و برق اما بی محتوی (یا توخالی) ۲- ظاهراً باهوش
 ۱- عمل عوام پسند دیگران را خوشحال کردن یا وادار به آفرین گوئی کردن
 滑天下之大稽 huá tiānxià zhī dàjī بزرتگرین
 ۱- جك لطیف در دنیا بودن؛ مایه خنده در جهان بودن
 化悲痛为力量 huà bēitòng wéi lìliang غم و غصه را به نیرو تبدیل کردن (معمولاً در نطق یادبود گفته می شود)
 化腐朽为神奇 huà fǔxiǔ wéi shénqí چیزی گندیده و پوسیده را به چیزی نادر و ملکوتی تبدیل کردن — یعنی بد را به خوب تبدیل کردن
 化干戈为玉帛 huà gāngē wéi yùbó دشمنی را به دوستی تبدیل کردن؛ صلح کردن؛ دست از جنگ کشیدن
 化为泡影 huà wéi pàoyǐng نقش بر آب شدن؛ کاملاً محو شدن
 化为乌有 huà wéi wūyǒu هیچ شدن؛ محو شدن؛ به صفر رسیدن
 化险为夷 huà xiǎn wéi yí خطر را به ایمنی تبدیل کردن؛ جلوی مصیبتی را گرفتن
 化整为零 huà zhěng wéi líng کل را به اجزا تقسیم کردن
 划一不二 huà yī bù èr معین؛ ثابت؛ انعطاف ناپذیر
 话不投机半句多 huà bù tóujī bàn jù duō وقتی

یاران خود جامه زرد امپراطوری را به تن کردن
 —کنایه از امپراطور اعلام شده بودن
 黃鼠狼给鸡拜年, 没安好心 huángshǔláng
 gěi jī bāinián, méi ān hǎoxīn احوال برای
 راسو برای برسی خدمت مرغ می‌رسد — یعنی نه با نیت‌های
 خیرخواهانه
 惶惶不可终日 huáng huáng bùkě zhōng rì
 پیوسته در نگرانی به سر بردن
 惶惑不安 huáng huò bù'ān بی قرار
 惶恐不安 huáng kǒng bù'ān وحشت زده و بی
 قرار بودن
 恍然大悟 huǎng rán dà wù ناگهان متوجه شدن ؛
 يك مرتبه از وقوع حادثه‌ای با خبر شدن
 恍如隔世 huǎng rú gé shì گویا فاصله زمانی
 میان دونسل وجود دارد (در توصیف گذشت
 زمان یا تغییرات بزرگ اشیاء گفته می شود)
 谎报军情 huǎng bào jūn qíng درباره وضع
 جنگی گزارش دروغین دادن
 灰心丧气 huī xīn — sàng qì کاملاً دلسرد بودن
 ؛ مأیوس شدن
 挥汗如雨 huī hàn rú yǔ عرق ریزان
 挥霍浪费 huī huò làng fèi اسراف کردن ؛
 ولخرجی کردن
 挥金如土 huī jīn rú tǔ پول را مانند آب خرج
 کردن ؛ بطور اسراف آمیز پول را خرج کردن
 回肠荡气 huí cháng — dàng qì (موسیقی، شعر
 و) شورانگیز ؛ روح بخش ؛ تشویق کننده
 回光返照 huí guāng fǎn zhào آخرین درخشش
 خورشید در حال غروب — کنایه از خانه روشن
 کردن
 回天乏术 huí tiān fá shù از نجات اوضاع
 نویدانهای عاجز بودن
 回天之力 huí tiān zhī lì قدرت عظیم ؛ قدرتی
 که بتوان اوضاع را از بیچارگی و ناامیدی نجات
 داد
 回头是岸 huí tóu shì àn سرخود را به عقب
 برگرداندن و ساحل در دسترس است — کنایه از
 توبه کردن و نجات یافتن
 回心转意 huí xīn — zhuǎn yì نظرهای خود را
 تغییر دادن
 回旋余地 huí xuán yú dì میدان مانور ؛ میدان
 برای آزادی عمل خود
 回忆对比 huí yì duì bǐ گذشته را یاد آوردن
 و آنرا با حال مقایسه کردن
 悔不当初 huǐ bù dāng chū از انجام کاری (یا

غیب شدن
 换汤不换药 huàn tāng bù huàn yào همان دارو
 با يك نام دیگر — کنایه از همان جنس کهنه
 با يك برچسب جدید ؛ تغییر در شکل اما نه در
 محتوی
 焕然一新 huàn rán yī xīn قیافه کاملاً جدیدی
 به خود گرفتند ؛ کاملاً نو به نظر رسیدن
 患得患失 huàn dé — huàn shī نگران سود و زیان
 شخصی خود بودن
 患难夫妻 huàn nàn fū qī زن و شوهری که زمان
 های مشکل را باهم گذرانیده باشند
 患难与共 huàn nàn yǔ gòng درغم و شادی
 شریک بودن ؛ درهمه حال باهم بسر بردن
 患难之交 huàn nàn zhī jiāo دوستان در
 پریشانهالی ؛ دوستان امتحان پس داده ؛ دوست
 آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی
 و درماندگی
 荒诞不经 huāng dàn bù jīng (سخن) پوچ و یاوه
 ؛ مست و بی منطق ؛ موهوم و واهی
 荒诞无稽 huāng dàn wú jī پوچ و بی معنی ؛
 مست و بی منطق ؛ باور نکردنی
 荒谬绝伦 huāng miù jué lún مطلقاً مزخرف ؛
 کاملاً مست و بی منطق
 荒时暴月 huāng shí — bào yuè سال بی حاصل ؛
 سال قحطی ؛ روزگار سخت و مشکل
 荒无人烟 huāng wú rén yān متروک و غیر
 مسکونی
 荒淫无耻 huāng yín wú chǐ شهوت ران و بی شرم
 ؛ عیاش و میگسار ؛ تردامن و بی آرم
 皇天不负苦心人 huáng tiān bù fù kǔ xīn
 خداوند آدم کوشارا ناامید نمی کند.
 皇天后土 huáng tiān hòu tǔ (سوگند به) زمین
 آسمان
 黄道吉日 huáng dào jí rì روز میمون و خجسته
 ؛ روز خوش یعنی
 黄金时代 huáng jīn shí dài ایام طلایی
 黄粱美梦 huáng liáng měi mèng "خواب ارزن
 طلایی" (این اصطلاح از آن داستان می آید که
 دانشمند فقیری خواب دید که خودش مأمور
 عالی‌رتبه‌ای شده است، اما وقتی بیدار شد، دید که
 دیگ ارزن بر روی آتش هنوز در حال پختن است
 — کنایه از خواب واهی
 黄毛丫头 huáng máo yāo tou دخترک ؛
 سبک مغز
 黄袍加身 huáng páo jiā shēn به پشتیبانی

混水摸鱼 húnshuǐ mō yú از آب گل آلود ماهی گرفتن

混为一谈 hùn wéi yī tán دو چیز نامربوط را با هم جمع کردن ؛ چیزی را با چیزی دیگر قاطی کردن

混淆黑白 hùnxiáo hēi—bái سیاه و سفید را مخلوط کردن ؛ حق و ناحق را بهم آمیختن

混淆是非 hùnxiáo shì—fēi حق و ناحق را بهم آمیختن

混淆视听 hùnxiáo shì—tīng افکار عمومی را گمراه کردن

活蹦乱跳 huóbèng—luàntiào سالم و سرزنده و با جست و خیز

活到老，学到老 huó dào lǎo, xué dào lǎo زنگواره تاگور دانش بجوی .

活见鬼 huójiànguǐ مزخرف محض ؛ یاوه ؛ اصلاحگر ممکن ؛ کاملاً ؛ بچ و بی معنی

活灵活现 huó líng—huó xiàn (又作“活龙活现”) زنده ؛ سرزنده ؛ طبیعی

火冒三丈 huǒ mào sān zhàng از کوره در رفتن ؛ سخت برآشتن

火上加油 huǒ shàng jiā yóu روغن روی آتش پاشیدن

火烧火燎 huǒshāo—huǒliǎo ۱- احساس گرمای شدید و تحمل ناپذیر داشتن ۲- مضطرب و بی قرار و نگران

火烧眉毛 huǒ shāo méimáo آتش ابروها را می سوزاند—کنایه از بی نهایت فوری و مبرم بودن ؛ در يك لحظه بحرانی

火树银花 huǒshù—yínhuā درخت‌های آتشین و گلهای نقره‌ای—کنایه از منظره خیره کننده آتش بازی و دریایی از فانوس ها (در شب جشن)

火中取栗 huǒ zhōng qǔ lì شاه بلوط کسی را از میان آتش بیرون کشیدن — کنایه از کسی که برای کسب منافع ریسک می کند

和稀泥 huò xīní با قربانی کردن اصول برای حل اختلافات میانجی‌گری کردن ؛ کارهارا ماستمالی کردن

货真价实 huòzhēn—jiàshí کالاهاى اصیل به قیمت معقول

祸不单行 huò bù dān xíng بدبختی ها هیچگاه تنها بسراغ انسان نمی آیند ؛ چون بد آید هر چه آید بد شود.

祸从口出 huò cóng kǒu chū زبان سرسبز از

استباه قبلی (خود)پشیمان شدن

悔过自新 huǐguò zìxīn پشیمان شدن و راه تازه ای را در پیش گرفتن

悔之无及 huǐ zhī wújí پشیمانی سودی ندارد.

毁于一旦 huǐyú yīdàn در عرض يك روز منهدم شدن ؛ درلحظه‌ای نابود شدن

毁誉参半 huǐ—yù cānbàn (در کاری)هم از تمجید برخوردار بودن و هم توبیخ

讳疾忌医 huìjí—jìyī از ترس معالجه ، بیماری خود را پنهان کردن —کنایه از : از ترس انتقاد دیگران عیب خود را پوشاندن

讳莫如深 huì mò rú shēn باجدیت سری را نگاهداشتن ؛ کاملاً رازدار بودن ؛ درباره چیزی هیچ حرفی نزدن

海人不倦 huǐ rén bù juàn در آموختن به دیگران کوشش خستگی ناپذیر بکار بردن

海淫海盗 huǐyín—huìdào سکس و خشونت را ترویج کردن ؛ به تمایلات پست و پلید دامن زدن

绘声绘色 huìshēng—huìsè (又作“绘声绘影”) زنده ؛ مشرق از زندگی و حیات

贿赂公行 huìlù gōng xíng علناً رشوه دادن (به مأمورین دولتی) یا رشوه خوردن (آنها)

昏迷不醒 hūnmí bù xǐng بی هوش ماندن

昏天黑地 hūntiān—hēidì (هو)خیلی سیاه ؛ فوق‌العاده تیره و تاریک

昏头昏脑 hūntóu—hūnnǎo آشفته خاطر ؛ گیج ؛ هواس پرت

浑浑噩噩 húnhún'è'è گیج و نادان ؛ آشفته خاطر و جاهل

浑金璞玉 húnjīn—púyù طلای تصفیه نشده و بشم تراش نخورده — کنایه از زیبایی بی برآیه

浑然一体 hūnrán yī tǐ وحدت کامل ؛ یک پارچگی تام و تمام

浑身是胆 húnshēn shì dǎn شورش از شجاعت ؛ لبریز از دلیری و نیرومندی

浑水摸鱼 húnshuǐ mō yú از آب گل آلود ماهی گرفتن

魂不附体 hún bù fù tǐ گویا روح کسی کالبدش را ترک کرده باشد (از شدت ترس) بی روح و بی‌رمق شدن

魂飞魄散 húnfēi—pòsàn دیو از جهان آشفتنگی—اشاره به مرد شیری که صلح جهان را برهم می زند

祸兮福所倚，福兮祸所伏 huò xī fú suǒ yǐ,
 fú xī huò suǒ fú خوشبختی است از بدبختی
 بدبختی در کمین خوشبختی است
 در حالیکه در بدبختی امید خوشبختی هست.
 豁达大度 huòdá dàdù روشنگر و بزرگوار
 豁然贯通 huòrán guāntōng یکباره ملذت
 تمام مطلب شدن
 豁然开朗 huòrán kāilǎng ناگهان (بر حقیقت
 امری) روشن شدن

می دهد برآید.
 祸从天降 huò cóng tiān jiàng بدبختی ها از
 آسمان نازل می شود - کنایه از اینکه کسی
 بطور غیر متوجه بدبخت می شود.
 祸国殃民 huòguó-yāngmín برای مملکت
 مردم مصیبت ببار آوردن
 祸起萧墙 huò qǐ xiāoqiáng مزاحمت در پشت
 دیوارهای خانه پیش می آید - کنایه از اینکه نزاع
 داخلی اتفاق می افتد.

J

鸡口牛后 jīkǒu-niúhòu سگ خانه بشو کوچک
 خانه نشو، سگ باش کوچک خانه ماش
 鸡零狗碎 jīlíng-gǒusuì پاره پاره ؛ تکه
 تکه ؛ به اندازه خورد و ریزها
 鸡毛蒜皮 jīmáo-suànpí پاره های مرغ و
 پوست های سیر - اشاره به چیزهای جزئی و
 بی اهمیت
 鸡鸣狗盗 jīmíng-gǒudào (توانایی) بانگ
 برآوردن مانند خرگوش و قاپیدن مانند سگ -
 کنایه از بکاربرد حيله های پست یا کوچک
 鸡犬不惊 jī-quǎn bù jīng حتی مرغ ها و سگ
 ها از آسودگی خاطر برخوردار هستند - کنایه
 از انضباط اکید ارتش یا حالت صلح و صفا
 鸡犬不留 jī-quǎn bùliú حتی از خون مرغ ها
 و سگ ها هم مضایقه نمیشود - کنایه از قتل
 عام بی رحمانه
 鸡犬不宁 jī-quǎn bù níng حتی مرغ ها و
 سگ ها هم در صلح و صفا نیستند - کنایه
 از ناآرامی عمومی
 鸡犬升天 jī-quǎn shēng tiān 见: 一人得
 道, 鸡犬升天 yī rén dé dào, jī-quǎn shēng
 tiān
 鸡犬之声相闻, 老死不相往来 jī-quǎn zhī
 shēng xiāngwén, lǎo sǐ bù xiāng wǎnglái
 مردم در تمام زندگی شان به دیدن یکدیگر نمی
 روند گرچه بانگ خرگوش ها و صدای عوعو کردن
 سگ هایشان بگوش هم دیگر می رسد.
 鸡窝里飞出金凤凰 jīwōlǐ fēichū jīnfēnghuáng
 یک فینیکس طلایی از مرغان پرواز می کند -
 کنایه از اینکه شخصی پست تبار آوازه و شهرت
 پیدا می کند.

با ضرب گرفتن (از)
 击节叹赏 jījié tànshǎng يك شعر يا يك اثر موسيقي) قدردانی کردن
 击以猛掌 jī yǐ měngzhǎng کسی را هل
 دادن - کنایه از: به کسی اخطار شدید کردن
 击中要害 jīzhòng yàohài به نقطه حیاتی
 کسی اصابت کردن؛ روی نقطه حساس کسی
 انگشت نهادن
 饥不择食 jī bù zé shí آدم گرسنه از غذا
 ایراد نمی گیرد؛ آدم گرسنه ایمان ندارد.
 饥肠辘辘 jīcháng lùlù قورق کردن شکم گرسنه
 کسی
 饥寒交迫 jī-hán jiāopò از گرسنگی و سرما
 رنج کشیدن؛ در سرما و گرسنگی روزگار
 گذراندن
 机不可失, 时不再来 jī bùkě shī, shí bù
 zài lái فرصت را از دست مده، شاید که فرصت
 پیش آمده هیچگاه باز نگرود.
 机关用尽 jīguān yòngjìn (又作“机关算
 尽”) به همه حيله ها و دسيسه ها دست زدن؛
 حساب همه چیز را کردن
 机缘凑巧 jīyuán còuqiǎo بطور شانس؛
 اتفاقی؛ همانطور که شانس میاورد
 鸡蛋里挑骨头 jīdànli tiāo gǒutou در داخل تخم
 مرغ به جستجوی استخوان بر آمدن - کنایه
 از ایراد گرفتن؛ عیب جستن
 鸡蛋碰石头 jīdàn pèng shítou (مانند) حمله
 تخم مرغ به سنگ - کنایه از حمله کردن
 به کسی بمراتب قوی تر از خود
 鸡飞蛋打 jīfēi-dàndǎ مرغ پریده و تخم هایش
 در لانه شکسته است - کنایه از همه چیز از دست
 رفتن

معامله به مثل کردن
 信屈聱牙 jìqū áoyá ٲر از کلمات مشکل با تلفظ دشوار
 信屈聱牙 jìqū áoyá 同: 信屈聱牙 jìqū áoyá
 急不可待 jí bùkě dài با بی صبری درانتظار چیز بی ی بودن ؛ بی نهایت نگران بودن
 急风暴雨 jífēng—bàoyǔ طوفان شدید ؛ باد و باران شدید ؛ تندباد دریایی
 急公好义 jīgōng—hàoyì دلسوز برای خیر عامه ؛ نیکوکار ؛ طالب سعادت و رفاه همگانی
 急功近利 jígōng—jìnlì مشتاق موفقیت های فوری و منافع آنی
 急来抱佛脚 jí lái bào fójiǎo در موقع دردسر ، پای بودا را محکم نگه داشتن — کنایه از در آخرین لحظه کمک طلبیدن
 急流勇进 jíliú yǒng jìn در مقابل جریان آب تند بجلو پیشرفت کردن ؛ در برابر مشکلات خود را جلو انداختن
 急流勇退 jíliú yǒng tuì قاطعانه در اوج مقام سیاسی خود بازنشسته شدن
 急起直追 jíqǐ—zhízhū برای رسیدن به هدفی خود را بحرکت درآوردن ؛ حد اکثر سعی خود را برای سبقت جستن بر دیگران بکار بردن
 急如星火 jí rú xīnghuǒ بی نهایت فوری ؛ بی اندازه مرم
 急于求成 jíyú qiú chéng بیش از حد مشتاق تحصیل نتایج سریع بودن ؛ بخاطر تحصیل موفقیت بی صبر و بی حوصله شدن
 急中生智 jí zhōng shēng zhì در وضع نامساعد و حالت اضطراری چاره اندیشی کردن
 急转直下 jí zhuǎn—zhíxià (جریان رویداد ها) چرخش ناگهانی یافتن و سپس پیشرفت سریع کردن
 疾恶如仇 jí è rú chóu از شر و بدی ، مانند دشمن خود نفرت داشتن
 疾风扫落叶 jífēng sǎo luòyè باد تند برگ های پژمرده را با خود می برد — کنایه از اینکه در مقابل کسی همه چیز از بین می رود.
 疾风知劲草 jífēng zhī jìng cǎo اسقامت علف در برابر تند باد معلوم می شود—کنایه از اینکه شخصیت و اسقامت هرکس در بحران مورد آزمایش قرار می گیرد.
 疾首蹙额 jíshǒu—cù'ě باسری که درد می کند و ابروهایی که درهم کشیده—کنایه از با نفرت

همواره باهم
 积不相能 jī bù xiāng néng ناسازگار بودن ؛ عدم توافق و ناهماهنگی دائمی
 积谷防饥 jī gǔ fáng jī ذخیره کردن غله برای روز مبادا (قطعی) ؛ چراغ از بهر تاریکی نگهدار.
 积劳成疾 jī láo chéng jí در اثر پرکاری بیمار شدن
 积年累月 jīnián—lěiyuè برای سالیان دراز ؛ برای سالیان متبادی
 积少成多 jī shǎo chéng duō اندک اندک بهم شود بسیار و قطره قطره میل گردد.[سندی]
 积羽沉舟 jī yǔ chén zhōu توده عظیم پر مرغ می تواند يك كشتی را غرق کند — یعنی اشیاء بی اهمیت وقتی جمع شود می تواند به نیروی عظیمی تبدیل شود؛ آب به آب می خورد زور برمی دارد.
 积重难返 jī zhòng nán fǎn رسوم ناپسند و سهولت از بین نمی رود.
 积铢累寸 jīzhū—lěicùn در مصرف هر شاهی صرفه جویی کردن
 畸轻畸重 jīqīng—jīzhòng برای این اهمیت زیاد قائل شدن و برای آن اهمیت کم ؛ ناهمستگ بودن
 激昂慷慨 jī'áng kāngkǎi (又作“慷慨激昂”) باشور و شوق و بزرگواری
 激浊扬清 jīzhuó—yángqīng گل و لای را کشیدن و آب تازه را فراهم آوردن — کنایه از: شر را از میان برداشتن و خیر را بوجود آوردن
 及时行乐 jíshí xínglè با استفاده حد اکثر از فرصت از زندگی لذت بردن
 及时雨 jíshíyǔ باران بموقع — کنایه از کمک سر موقع
 吉光片羽 jíguāng piàn yǔ قطعه ای از يك عقیقه بسیار گرانبها
 吉凶未卜 jí—xiōng wèi bǔ سرنوشت (کسی) نامعلوم است .
 岌岌不可终日 jíjí bùkě zhōng rì درخطر بزرگ قرار گرفتن ؛ در وضعیت بحرانی بسر بردن
 岌岌可危 jíjí kě wēi در خطر قریب الوقوع بودن
 即景生情 jíjǐng shēng qíng تحریک شدن عو اطف با مشاهده منظره ای
 即以其人之道，还治其人之身 jí yǐ qí rén zhī dào, huánzhì qí rén zhī shēn با کسی

هم مشکل باشد

家常便饭 jiācháng biànfàn ساده غذای ۱ -
خوراک خودمآنی ۲ - اتفاق معمولی ؛ کار عادی
家丑不可外扬 jiāchǒu bùkě wàiyáng کار
های نا پسند اعضای خانواده را هرگز نباید فاش
کرد و سرایت داد.

家给人足 jiājǐ—rénzú هر خانواده یا هرکس از
رفاه و آسایش برخوردار است.

家家户户 jiājiā—hùhù همه خانواده ها؛ هر
خانوار

家家有本难念的经 jiājiā yǒu běn nánniànde
هر خانواده دردسر مخصوص به خود دارد.

家贫如洗 jiā pín rú xǐ آه در بساط نداشتن

家破人亡 jiāpò—rénwáng با چند نفر رفتن و
چند نفر مردن ، شیرازه خانواده ازهم گسیختن

家徒四壁 jiā tú sì bì بجز چهار دیوار خانه
هیچ نداشتن - یعنی بسیار فقیر بودن

家喻户晓 jiāyù—hùxiǎo شهره خاصی و عام
؛ زبانزد همگان

家贼难防 jiāzéi nán fáng مشکل است که از
دزدی در داخل خانه برخیزد بود.

嘉言懿行 jiāyán—yìxíng (又作“嘉言善行”)
سخن های خردمندانه و عمل های شرافتمندانه

戛然而止 jiárán ér zhǐ ناگهان خاموش
شدن

假公济私 jiǎ gōng jì sī از امکانات اداری
برای منافع شخصی سوء استفاده کردن ؛ برای
سوء شخصی از مقام رسمی خود سوءاستفاده
کردن

假模假式 jiǎmó—jiǎshì ریاکار ؛ صمیمی

假仁假义 jiǎrén—jiǎyì خیر خواهی ساختگی و
نیکوکاری دروغین ؛ ریاکاری

假手于人 jiǎshǒu yú rén به واسطه کسی (به
هدف خود رسیدن)

假以辞色 jiǎ yǐ cí sè بطور تشویق آمیز به کسی
سخن گفتن

价廉物美 jiàlián—wùměi (又作“物美价廉”)
(جنس) ارزان اما مرغوب

价值连城 jiàzhí liánchéng ارزش چند شهر را
(داشتن) - یعنی پوارزش ؛ پربها ؛ گرانبها

驾轻就熟 jiàqīng—jiùshú ارابه سبک را در
راهی آشنا راندن - کنایه از کاری را بسهولت
انجام دادن به سبب فراوانی تجربه

嫁祸于人 jià huò yú rén بدبختی را به دیگران
منسوب کردن ؛ دیگران را مقصر دانستن

و انزجار ابرو درهم کشیدن

疾言厉色 jíyán—lìsè حرف های درشت و
نگاههای جدی

集大成 jí dàchéng بیانگر همه چیز بودن ؛
متجلی همه چیز بودن

集思广益 jí sī—guǎngyì عقل و خرد دستجمعی
را روی هم گذاشتن و از آن همه افکار مفیدی
بدست آوردن

集腋成裘 jí yè chéng qiú خرقه از بهم پیوستن
بهترین تکه پاره های پوست رویاه درست می شود
- کنایه از اندک اندک بهم شود بسیار

己所不欲，勿施于人 jǐ suǒ bù yù, wù shī
آنچه به خود نپسندی بدیگران مپسند.

济济一堂 jǐjǐ yī táng زیر يك سقف جمع
شدن

挤眉弄眼 jǐméi—nòngyǎn چشمک زدن

计日程功 jì rì chéng gōng وقت لازم برای
پایان رساندن يك پروژه رابه وقت برآورد کردن

记忆犹新 jìyì yóu xīn (از چیزی) خاطرات
تازه داشتن

纪律严明 jìlǜ yánmíng با انضباط شدید ؛ سخت
منضبط

既成事实 jìchéng shìshí عمل انجام شده

既得利益 jìde lìyì منافع (یابحق) مسلم ؛ سود
های قطعی و مقرر

既来之，则安之 jì lái zhī, zé ān zhī حالا که
اینجا هستید می توانید بمانید و ازاین فرصت
خوب استفاده کنید.

既往不咎 jìwǎng bù jiù از کارهای ناپسند
گذشته کسی در گذشتن

继往开来 jìwǎng—kāilái امری را به پیش
بردن و آنرا به آینده رساندن

寄人篱下 jì rén lí xià زیر سقف خانه کسی
زندگی کردن ؛ برای امرار معاش به کسی وابسته
بودن

寂静无哗 jìjìng wú huá آرام و بی صدا

加班加点 jiābān—jiādiǎn در ساعت ها یا شیفت
های اضافه کار کردن

加官晋爵 jiāguān—jìnjúé ترفیع یافتن

加枝添叶 jiāzhī—tiānyè (又作“添枝加叶”)
(به مطلبی) شاخ و برگ دادن

夹七夹八 jiāqī—jiābā درهم و برهم ؛ شلوغ
و بی ربط (در حرف زدن)

夹生饭 jiāshēngfàn ۱ - برنج نیم پخته ۲ -
کاری که بد انجام شده اما شروع مجدد آن

艰苦卓绝 jiānkǔ zhuōjué حد اکثر مشقت و دشواری
 艰难竭蹶 jiānnán jiéjué سختی و تهیدستی
 艰难困苦 jiānnán kùnkǔ دشواری ها و سختی ها
 艰难曲折 jiānnán qūzhé دشواری ها و سرخوردگی ها
 艰难险阻 jiānnán—xiǎnzǔ مشکلات و موانع
 兼而有之 jiān ér yǒu zhī در يك زمان هر دو را داشتن
 兼容并包 jiānróng—bīngbāo مشمول همه جانبه بودن، هم خدا هم ثواب
 兼收并蓄 jiānshōu—bīngxù در آمیختن چیزهای مختلف که عصباناً مطاوت باشد
 兼听则明，偏信则暗 jiān tīng zé míng، اگر به هر دو جانب توجه کنید، روشن خواهید شد؛ اگر فقط به يك جانب توجه کنید، در تاریکی جهل خواهید ماند.
 监守自盗 jiānshǒu zì dào دزدیدن آنچه به امانت خود سپرده شده؛ اختلاس کردن
 捡了芝麻，丢了西瓜 jiǎnle zhīma, diūle xī دانه های کنجد را برداشتن ولی از هندوانه ها گوا فقط از توجه کردن به کارهای کوچک ولی به کارهای بزرگ بی اعتنا ماندن؛ خر را گم کرده بی تلاش می گردد.
 简而言之 jiǎn ér yán zhī خلاصه کلام؛ بطور مختصر
 简明扼要 jiǎnmíng èyào ساده و بجا؛ مختصر و مفید
 见财起意 jiàn cái qǐ yì بمجرد دیدن پول افکار شومی در سر پروراندن
 见多识广 jiànduō—shìguāng مجرب و دانشمند
 见风是雨 jiàn fēng shì yǔ باد را نشانه باران
 见风使舵 jiàn fēng shǐ duò (又作“见风转舵”、“顺风转舵”) به جهت باد سکانداری کردن—یعنی باقتضای وضع عمل کردن
 见缝插针 jiàn fèng chā zhēn هر جا که خالی است، سوزنی فرو کردن—کتابها: به حد اکثر از زمان و مکان استفاده کردن
 见怪不怪，其怪自败 jiàn guài bù guài, qí guài zì bài بدون احساس ترس و وحشت با چیز با ترسناکی روبرو شدن و ترسناک بودن آن خود بخود از میان رفتن
 见机行事 jiàn jī xíngshì برحسب شرایط محیط

嫁鸡随鸡，嫁狗随狗 jià jī suí jī, jià gǒu suí gǒu دنبال مردی بروید که شوهرتان باشد.
 尖锐刻薄 jiānuǎn kèbó تیز و خبیلی طعنه آمیز
 尖嘴薄舌 jiānzǔ—bóshé زبان طعنه آمیز و نیشدار داشتن
 尖嘴猴腮 jiānzǔ—hóusāi دهان بر آمده و گونه ای میمون مانند داشتن—کتابه از چهره ای بد ریخت داشتن
 奸淫掳掠 jiānyín lǔlüè از چپاول و بی ناموسی روی گردان نبودن؛ غارتگر و متجاوز بودن
 间不容发 jiān bù róng fà فاصله باریکتر از موئی نبودن—کتابه از اوضاع بی نهایت بحرانی
 坚壁清野 jiānbì—qīngyě (به عنوان يك استراتژی دفاعی علیه دشمن مهاجم) استحکامات دفاعی را تقویت کردن، افراد غیر نظامی را به جای امن تری انتقال دادن و آذوقه و مواشی را از دشمن مخفی کردن
 坚不可摧 jiān bùkě cuī تخریب نشدنی؛ از بین نرفتنی؛ فنانا پذیر
 坚持不懈 jiānchí bùxiè خستگی ناپذیر، پایدار
 坚持不渝 jiānchí bù yú بااستقامت؛ مقاوم؛ پابرجا؛ پایدار
 坚定不移 jiāndìng bù yí محکم و پابرجا؛ قاطع و تزلزل ناپذیر
 坚甲利兵 jiānjiǎ—lìbīng زره های محکم و سلاح های تیز—کتابه از ارتش مجهز و نیرومند
 艰苦卓绝 jiānkǔ zhuōjué حد اکثر ثبات قدم و بردباری را از خود نشان دادن
 坚韧不拔 jiānrèn bù bá پایدار و بی باک
 坚如磐石 jiān rú pánshí سخت و استوار مانند صخره
 坚信不疑 jiānxìn bù yí سخت به چیزی اعتقاد داشتن؛ درباره چیزی کمترین شک و تردید نداشتن
 坚贞不屈 jiānzhēn bù qū وفادار و تسلیم ناپذیر ماندن
 肩摩毂击 jiānmó—gǔjī شانه به شانه و چرخ به چرخ—کتابه از زیاد بودن جمعیت و وسایل نقلیه
 艰苦备尝 jiānkǔ bèi cháng سختی های وصف ناپذیری کشیده است
 艰苦奋斗 jiānkǔ fèndò مبارزه سر سختانه
 艰苦朴素 jiānkǔ pǔsù کار سخت و زندگی ساده

箭在弦上 jiàn zài xián shàng مانند تیری که روی چلهه کمان قرار گرفته باشد — کنایه از اینکه متوقف ساختن (انجام کاری) امکان ناپذیر است ، راه برگشت نیست .

江河日下 jiāng—hé rì xià از بد به بدتر تنزل کردن ؛ رو به انحطاط بودن

江郎才尽 jiāngláng cái jìn مانند نویسنده ای بنام "جیان لانگ" که خلاقیت ادبی او به ته رسیده باشد

江山易改，本性难移 jiāngshān yì gǎi, běn xìng nán yí تغییر مسیر رودخانه ها و جابجا کردن کوهها آسان است اما تغییر سرشت و نهاد افراد مشکل است؛ عادت طبیعت ثانوی است.

将错就错 jiāng cuò jiù cuò يك اشتباه را تصحیح نشده باقی گذاردن و حد اکثر استفاده را از آن به عمل آوردن

将功补过 jiāng gōng bǔ guò با انجام کارهای نیک قصور و کوتاهی های خود را جبران کردن

将功赎罪 jiāng gōng shú zuì با انجام کار های نیک تباهکاری های خود را جبران کردن

将计就计 jiāng jì jiù jì حيله کسی را علیه خود او بکار بردن

将心换心 jiāng xīn huàn xīn با صمیمیت خود دل مردم را بدست آوردن

将信将疑 jiāngxìn—jiāngyí، نیمه باور کردن، نیمه شك داشتن

将欲取之，必先与之 jiāng yù qǔ zhī, bì xiān yǔ zhī دادن از بهر گرفتن است ؛ کاسه جالی رود که باز آید قدح.

匠心独运 jiàngxīn dúyuan هنری، قوه ابتکار خود را بکار بردن

降格以求 jiànggé yǐ qiú به چیز پست تر و نامرغوب تر از آنچه در اصل مطالبه شد قناعت کردن؛ چیزی درجه دوم را پذیرفتن

降心相从 jiàng xīn xiāng cóng برخلاف میل خود از دیگران اطاعت کردن

交臂失之 jiāo bì shī zhī (又作“失之交臂”) کسی یا مهلتی را از دست دادن

交口称誉 jiāokǒu chēngyù یکصدگذاشتن تحسین کردن

交头接耳 jiāotóu—jiē'ěr نجوا کردن ؛ بیخ گوش حرف زدن ؛ بیخ بیخ کردن

交相辉映 jiāo xiāng huīyìng بر جلوه و زیبایی یکدیگر افزودن

娇生惯养 jiāoshēng—guànyǎng از کودکی ناز پرورده بار آمدن

عمل کردن ؛ (کسی) هرکاری را صلاح می بیند انجام می دهد.

见景生情 jiàn jǐng shēng qíng به محض دیدن منظره دستخوش احساسات شدن

见利思义 jiàn lì sī yì به مجرد دیدن منفعت حق را یاد آوردن

见利忘义 jiàn lì wǎng yì به مجرد دیدن منفعت حق را فراموش کردن

见猎心喜 jiàn liè xīn xǐ از دیدن ورزش یا بازی مورد علاقه خود به هیجان آمدن و برای ورود در آن اشتیاق داشتن

见仁见智 jiàn rén—jiànzhì مردم مختلف دارای نظرهای مختلفند.

见树不见林 jiàn shù bù jiàn lín بجای جنگل درخت ها را دیدن — یعنی جزء را دیدن و کل را نادیده گذاشتن

见死不救 jiàn sǐ bù jiù برای نجات کسی که به خطر جانی افتاده نکوشیدن

见所未见 jiàn suǒ wèi jiàn چیز سیاقه ای را دیدن ؛ چیزی را که کسی هرگز ندیده است دیدن

见危授命 jiàn wēi shòumìng در راه قربانی برای کشور خود که در مخاطره قرار دارد آمادگی مرگ خود را اعلام کردن

见微知著 jiàn wēi zhī zhù از سر نخ چیزی می توان تکامل آن را مجسم کرد.

见物不见人 jiàn wù bù jiàn rén اشیاء را دیدن و انسان ها را ندیدن — کنایه از تنها به عوامل مادی توجه داشتن و از عوامل انسانی غفلت ورزیدن

见笑大方 jiànxiào dàfāng (又作“贻笑大方”) مایه خنده اهل تخصص و فن شدن

见义勇为 jiàn yì yǒng wéi برای دفاع از يك امر عادلانه حاضر به برداشتن چماقی بودن

见异思迁 jiàn yì sī qiān به محض دیدن چیزی جدید ، نظر خود را تغییر دادن، غیر راسخ و متزلزل بودن؛ دمدمی مزاج بودن

剑拔弩张 jiànbā—nǔzhāng با شمشیر کشیده و کمان خمیده — یعنی آماده برای نبرد

健步如飞 jiànbù rú fēi به سرعت پرواز راه رفتن

渐入佳境 jiàn rù jiājìng (وضع) به تدریج بهتر شدن

鉴往知来 jiàn wǎng—zhī lái با مطالعه و بررسی گذشته ، آینده را پیش بینی کردن

هم معلم از تدریس بهره‌مند می‌شوند.
 皆大欢喜 jiē dà huānxǐ هرکس خوشحال است ؛ همه راضی هستند.
 接二连三 jiē'èr-liánsān یکی پس از دیگری ؛ بطور مسلسل
 接踵而来 jiēzhǒng ér lái بلافاصله بدنبال همدیگر آمدن
 揭疮疤 jiē chuāngbā پوست زخم کسی را کندن ؛ روی جای زخم کسی انگشت نهادن، جای زخم کسی را آشکار کردن
 揭竿而起 jiē gān ér qǐ برچشم شورش را برافراشتن ؛ شورش بر پا کردن
 嗟悔无及 jiēhuǐ wújí بسیار دیر شدن برای اظهار پشیمانی و تأسف
 嗟来之食 jiē lái zhī shí غذای پس مانده که بگونه ای تحقیر آمیز به‌گدای‌دم در داده می‌شود — کنایه از صدقه توهین آمیز
 街谈巷议 jiētán—xiàngyì شایعات خیابانی ؛ اراجیف کوچه و بازار
 街头巷尾 jiētóu—xiàngwěi کوچه و خیابان، کوچه و بازار
 孑然一身 jiērán yī shēn تک و تنها در جهان
 节哀顺变 jié'āi shùnbìàn از غصه خوردن خود
 节哀顺变 jié'āi shùnbìàn داری کردن و خود را با وضع تغییر یافته منطبق کردن
 节节败退 jiéjié bǎituì بطور متوالی شکست خوردن و عقب نشینی نمودن
 节节胜利 jiéjié shènglì پیروزی های بی در بی بدست آوردن
 节外生枝 jié wài shēng zhī ۱- قهقهه های فرعی
 یا مسائل جدیدی که بطور غیرمتوقع پیش می‌آید
 ۲- اشکال تراشی کردن ؛ عمدتاً موضوع را پیچیده کردن
 节衣缩食 jiéyī—suōshí در خوراک و پوشاک صرفه جویی کردن ؛ زندگی ساده داشتن
 劫富济贫 jié fù—jìpín از ثروت توانگران ربودن و به نیازمندان یاری دادن
 劫后余生 jié hòu yúshēng نشانه های فلاکت از مصیبت و بلا جان سالم بدر بردن
 洁身自好 jié shēn zì hào ۱- برهیز کردن از آلوده شدن توسط تأثیر بد ؛ پاک‌و سلامت نفس خود را حفظ کردن ۲- برای رهایی از دردمسر فقط به کار خود توجه داشتن
 结党营私 jiédǎng—yíngsī برای دنبال کردن

娇小玲珑 jiāoxiǎo línglóng ظریف و نفیس
 骄傲自大 jiāo'ào zìdà خودبین و متکبر
 骄傲自满 jiāo'ào zìmǎn مغرور و خودپسند
 骄兵必败 jiāobīng bì bài ارتشی که به خود می‌نازد مسلماً جنگ را می‌بازد.
 骄横跋扈 jiāohèng báhù غرور و متکبر و تحکم آمیز
 骄奢淫逸 jiāoshē—yínyì مغرور و پرنفوذ بودن ، خوشگذرانی کردن ، زندگی تجملی و لوکس داشتن و ولخرجی و اسراف کردن
 骄阳似火 jiāoyáng sì huǒ آفتاب سوزان مانند آتش
 يك توپ آتش
 胶柱鼓瑟 jiāo zhù gǔ sè نواختن "سه" (نوعی ساز قدیمی ستورمانند) با میخ های چوبی کوله ساز سریش زده شده — کنایه از : در برابر شرایط تغییر یافته لجوجانه به شیوه های کهنه چسبیدن
 教书育人 jiāoshū—yùrén تعلیم دادن و مردم را تربیت کردن
 焦头烂额 jiāotóu—làn'é سخت به درد سر افتادن
 狡兔三窟 jiǎotù sān kū خرگوش حیله‌گر سه لانه دارد — یعنی هرکس که نیرنگباز باشد بیش از يك پناهگاه دارد.
 绞尽脑汁 jiǎojìn nǎozhī فشار زیادی بر مغز خود وارد آوردن
 皎皎者易污 jiǎojiǎozhě yì wū چیز پاک و بی آلودگی آلودگی می‌شود.
 脚踏两只船 jiǎo tà liǎng zhī chuán پاها را روی دو قایق دور از هم قرار دادن — کنایه از : در هر دو جناح مخالف پایگاه داشتن
 脚踏实地 jiǎo tà shí dì پا را روی زمین سفت گذاردن — کنایه از بی‌آلایشی واقع بین بودن
 脚正不怕鞋歪 jiǎo zhèng bù pà xié wā پای راست از کفش کژ نمی‌ترسد — کنایه از اینکه آدم شرافتمند از شایعه پراکنی واهمه ندارد.
 矫揉造作 jiǎoróu zàozuò ساختگی ؛ ظاهری ؛ تصنعی ؛ مصنوعی
 矫枉过正 jiǎo wǎng guò zhèng در تصحیح کردن يك اشتباه از حد مناسب تجاوز کردن ؛ تصحیح بیش از حد مناسب
 叫苦不迭 jiàokǔ bùdié پیوسته از رنج های خود شکایت کردن ؛ شمار خود را بیرون ریختن
 叫苦连天 jiàokǔ liántiān سخت گله کردن
 教学相长 jiào—xué xiāng zhǎng هم معلم و هم

借刀杀人 jiè dāo shā rén بدست کسی کسی را کشتن ؛ برای خلاصی یافتن از دست رقیب از کسی سوءاستفاده کردن ؛ سرمار بدست دشمن کوفتن

借风使船 jiè fēng shǐ chuán به کمک باد کشتی را به حرکت درآوردن — کنایه از : به یاری کسی به هدف خود رسیدن

借古讽今 jiè gǔ fēng jīn برای خوار شمردن زمان حال از گذشته سوء استفاده کردن

借花献佛 jiè huā xiàn fó گل های عاریتی را به بودا تقدیم کردن — کنایه از هدیه کسی را به کس دیگر بخشیدن

借酒浇愁 jiè jiǔ jiāo chóu غم و اندوه خودرا با نوشیدن در عرق غرق کردن

借尸还魂 jiè shī — huán hún (روح مرده) در کالبد کسی دمیده شدن ؛ تاسخ — کنایه از (چیز بد) در لباس مبدل نو احیا شدن

借题发挥 jiè tí fā huī موضوع مورد بحث را بهانه ای برای بیان افکار خود قرار دادن ؛ با سوء استفاده از رخدادی در مطالب مبالغه کردن

巾帼英雄 jīnguó yīngxióng قهرمان زن ؛ شیر زن

今非昔比 jīn fēi xī bǐ گذشته و حال قابل مقایسه نیستند.

今昔对比 jīn — xī duì bǐ گذشته را با حال مقایسه کردن

今朝有酒今朝醉 jīnzhāo yǒu jiǔ jīnzhāo zuì امروز بقدری که دلت می خواهد میگساری کن.

斤斤计较 jīnjīn jìjiào بر سر هر شاهی چانه زدن ؛ بسیار حسابگر بودن

金碧辉煌 jīnbì — huīhuáng (درمورد ساختمان و...) به رنگ های سبز و زین و با عظمت و شکوه به نظر آمدن ؛ پر جلوه و شکوه بودن

金蝉脱壳 jīnchán tuō qiào مانند جیرجیرک که پوستش افتاده باشد از وضع نامساعد گریزان شدن ؛ با مانورهای حيله گرانه گریختن

金城汤池 jīnchéng — tāngchí استحکامات فلزی و خندق های پر از آب جوش — کنایه از دژ تسخیرناپذیر

金钢努目 jīngāng nǔmù (又作“金刚怒目”) مانند بت دران معبد خیره خیره نگریستن — کنایه از قیافه ترسناک و شرارت بار کسی

金戈铁马 jīngē — tiěmǎ نیزه های درخشان و اسب های برگستوان پوش — کنایه از جنگ یا جنگ آور

خواستہ های خود خواهانه دارودسته ای تشکیل دادن

桀骜不驯 jié'ào bù xún لجوج و گردن کشی

桀犬吠尧 Jié quǎn fèi Yáo سنگ سلطان مستبد "جی" به پادشاه عاقل "یاو" عوعو می کند — کنایه از اینکه زبردست آدم نابکار طبق فرمان اربابش به هرکسی که باشد حمله می کند.

捷报频传 jiébào pínchuán اخبار پیروزی بی در پی می رسد.

捷足先登 jiézú xiān dēng آدم تندرو از همه سحرخیز باش تا کامروا باشی. زودتر می رسد ؛ سحرخیز باش تا کامروا باشی.

竭尽全力 jiéjìn quánlì از صرف نیروی خود مشابه نکردن ؛ حد اکثر کوشش خود را بکار بردن

竭泽而渔 jié zé ér yú بخاطر صید همه ماهی ها حوض را خالی کردن — کنایه از سود دراز مدت را به نفع آتی فروختن

截长补短 jié cháng bǔ duǎn از دراز بریدن و بر کوتاه افزودن — کنایه از با استفاده از نقاط قوت کسی ، نقاط ضعف کس دیگر را جبران کردن

截然不同 jiérán bù tóng از زمین تا آسمان فرق داشتن

解放思想 jiěfàng sīxiǎng افکار را آزاد کردن ؛ خودرا از افکار کهنه رها کردن

解甲归田 jiě jiǎ guī tián زره خود را در آوردن و به زادگاه خویش برگشتن ؛ از خدمت دولتی مرخص شدن

解铃还须系铃人 jiě líng hái xū xì líng rén بگذار هر آن کس که زنگوله را بر گردن بپوشاند است آنرا باز کند — کنایه از اینکه هر کس که مشکلی ایجاد کرده است باید خودش آنرا حل کند.

解囊相助 jiě náng xiāng zhù سخاوتمندانه به کسی کمک مالی کردن

解剖麻雀 jiěpōu máquè تشریح گنجشک — کنایه از تجزیه و تحلیل يك قفسیه بعنوان نمونه

解衣推食 jiěyī — tuīshí قباي خودرا باز کردن و آن را به کسی پوشاندن و از بشقاب خود خوراک برداشتن و آنرا به او دادن — کنایه از : باکمال محبت به کسی برخورد کردن

戒备森严 jièbèi sēnyán شدت محافظت شدن ؛ با تمام لوا امنیت جایی را تأمین کردن

戒骄戒躁 jièjiāo — jièzào از تکرر و تندخویی برحذر بودن

در آورد
紧锣密鼓 jǐnluó—mìgǔ گانگ (نوعی ساز ضربی) ها و طبل‌ها را بشدت بصدا در آوردن — کنایه از يك پیکار تبلیغاتی پر سروصدا (معمولاً برای انجام کارهای زشت افکار عمومی را آماده کردن)
锦囊妙计 jǐnnáng miàoji دستورالعمل در وضعیت فوری؛ دستورات اجرایی در وضعیت اضطراری
锦上添花 jǐn shàng tiān huā افزودن گل‌ها بر روی پارچه زربفت — یعنی خوب را خوب تر کردن
锦绣河山 jǐnxiù héshān سرزمین زیبا و دلربا
锦绣前程 jǐnxiù qiánchéng آینده درخشان
谨小慎微 jǐnxiǎo—shènwēi ترسو و بیش از حد محتاط
谨言慎行 jǐnyán—shènxíng در گفتار و کردار محتاط بودن؛ با احتیاط سخن گفتن و عمل کردن
尽力而为 jìn lì ér wéi تا حد توان اقدام کردن؛ حد اکثر کوشش خود را بخرج دادن
尽其所有 jìn qí suǒyǒu همه چیز را به کسی دادن
尽其在我 jìn qí zài wǒ حد اکثر کوشش خود را بکار بردن
尽人皆知 jìn rén jiē zhī برهیچ کس پوشیده نبودن؛ معلومات عمومی بودن
尽如人意 jìn rú rényì آنگونه که خواست شخصی است؛ کاملاً مطلوب؛ کاملاً رضایت بخش
尽善尽美 jìnshàn—jìnměi نهایت کمال و جمال
尽心竭力 jìn xīn—jiélì با دل و جان (کاری) را انجام دادن
进身之阶 jìnshēn zhī jiē پلکان ترقی؛ نردبان ترفیع
进退两难 jìn—tuì liǎng nán در پیشروی یا عقب نشینی با مشکلات برخورد کردن — کنایه از: در وضع مشکلی قرار گرفتن
进退维谷 jìn—tuì wéi gǔ در موقعیت دشواری قرار گرفتن
近水楼台先得月 jìn shuǐ lóutái xiān dé کلاه فرنگی کنار آب از همه زودتر نور مهتاب را می بیند — کنایه از اینکه کسی در موقعیت مناسبی امتیازات خاصی بدست می آورد.
近在咫尺 jìn zài zhǐchǐ در دسترس بودن

همه گانگ (نوعی ساز ضربی) ها و طبل‌ها در حال ضربه زدن است (برای ایجاد محیطی)
金光大道 jīnguāng dàdào راه آینه‌دار درخشان؛ راه رفاه و سعادت
金科玉律 jīnkē—yùlǜ قوانین طلایی و مقررات با ارزش — کنایه از: بعنوان قانون اکید پذیرفتن
金口玉言 jīnkǒu—yùyán دهان زرین و سخن قیمتی — کنایه از سخن‌های بسیار با ارزش؛ حرف‌هایی که بسیار وزن داشته باشد
金缕玉衣 jīnlǚ yùyī لباس قیمتی سوزن دوزی — کنایه از لباس باقیم طلا
金迷纸醉 jīnmí—zhǐzuì (又作“纸醉金迷”) زندگی لوکس و فاسد داشتن
金匱无缺 jīnōu wú quē تمامیت ارشی کامل و لطمه نخورده
金要足赤，人要完人 jīn yào zú chì, rén yào wánrén طلا باید تمام عیار باشد و انسان باید کامل و بی‌عیب — کنایه از کمال طلبیدن؛ کامل خواهی
金玉良言 jīnyù liángyán کلام‌های زرین؛ نصیحت بسیار ارزشمند
金玉其外，败絮其中 jīnyù qí wài, bāixù خوش‌ظاهر و بد باطن؛ بیرون طلایی و درون آشغال؛ بیرون سوهان
金枝玉叶 jīnzhī—yùyè شاخه‌های زرین و برگ‌های قیمتی — کنایه از فرزندان از خاندان سلطنتی؛ مردی از خانواده اشرافی
金字招牌 jīnzì zhāopai لوحه‌ایکه هیروگیف‌های طلایی روی آن نوشته می‌شود — کنایه از لقبی پر فیس و افاده ولی توخالی
津津乐道 jīnjīn lè dào از صحبت کردن درباره چیزی لذت بردن
津津有味 jīnjīn yǒu wèi با ذوق و علاقه؛ با لذت
筋疲力尽 jīnpí—lìjìn خسته و کوفته؛ زهوار در رفته
襟怀坦白 jīnhuái tǎnbái دارای سعه و وسعت اندیشه بودن؛ درستکار و صاف و پوست کنده
仅供参考 jǐn gōng cānkǎo صرفاً برای پس‌گشت (رجوع)
紧箍咒 jǐngūzhòu افسون حلقه طلایی که راهب در داستانی بنام “سفر به غرب” آنرا بکار می برد تا پادشاه میمون‌ها را تحت کنترل خود

精诚所至，金石为开 jīngchéng suǒ zhì, jīnshí wéi kāi حسن صمیمیت می‌تواند حتی در فلز و سنگ اثر کند.

精打细算 jīngdǎ-xìsuàn دقیقاً محاسبه کردن و با جدیت بودجه را تأمین نمودن

精雕细刻 jīngdiāo-xìkè (又作“精雕细镂”) (درمورد مجسمه ساز) با کمال توجه و دقت روی چیزی کار کردن

精力充沛 jīnglì chōng pèi پر شور و شوق ؛ بر حرارت ؛ پر انرژی

精明强干 jīngmíng qiánggān باهوش و لایق و توانا و کار آمد

精疲力竭 jīngpí-lìjié (又作“精疲力尽”) خسته و کوفته ؛ فرسوده ؛ بی‌رقم

精神抖擞 jīngshén dǒusǒu پر از انرژی ؛ پرتوان ؛ پر نیرو

精神焕发 jīngshén huànfā بسیار سرحال بودن ؛ بسیار شاد و غمخیز بودن ؛ لبریز از انرژی بودن

精神枷锁 jīngshén jiāsǒu قيد و بندهای معنوی

精卫填海 jīng wèi tián hǎi پرنده افسانه‌ای “جین وی” سعی می‌کرد با سنگریزه‌ها دریا را پر کند—کنایه از اراده راسخ کسی در رسیدن به هدف خود

精心炮制 jīngxīn páozhì با زحمت و دقت ساخت و پخت کردن

精益求精 jīng yì qiú jīng پیوسته چیزی را بهتر کردن یا بهبود بخشیدن

精忠报国 jīngzhōng bàoguo با وفاداری بی مضایقه به کشور خود خدمت کردن

兢兢业业 jīngjīngyèyè محتاط و آگاه

井底之蛙 jǐng dǐ zhī wā (مانند) قوریابه در ته چاه — کنایه از آدم کوتاه نظر و کوتاهی اندیش

井井有条 jǐngjǐng yǒu tiáo دارای نظم و ترتیب ؛ منظم و مرتب ؛ آراسته

井然有序 jǐngrán yǒu xù منظم و مرتب ؛ در ترتیب مطلوب ؛ حساب و کتاب دار

井水不犯河水 jǐngshuǐ bù fàn hēshuǐ آب چاه در کار آب دریا لفظی نمی‌کند — کنایه از اینکه من کارم را انجام می‌دهم تو کارت را انجام بده .

径情直遂 jìng qíng zhí suì (کاری) مطابق میل و دلخواه (کسی) آسان و هموار بودن

敬而远之 jìng ér yuǎn zhī مؤدبانه از کسی

近朱者赤，近墨者黑 jìn zhū zhě chì, jìn mò zhě hēi کسی که نزدیک به شنگرف قرار بگیرد به رنگ قرمز آلوده می‌شود و کسی که به جوهر نزدیک شود به رنگ سیاه آغشته می‌گردد — یعنی با نیک نشینی نیک شوی با بدیگ نشینی سیاه.

噤若寒蝉 jìn ruò hánchán مانند جیرجیرک در هوای سرد ساکت ماندن — کنایه از : از ترس و وحشت بی سر و صدا ماندن

泾渭不分 jīng-wèi bù fēn از تشخیص خوب از بد عاجز بودن

泾渭分明 jīng-wèi fēnmíng مانند آب های رودخانه های “جینگ” و “وی” متفاوت بودن — کنایه از کاملاً متفاوت بودن دو چیز

经风雨，见世面 jīng fēngyǔ, jiàn shìmiàn جهان را دیدن و دلیرانه با طوفان روبرو شدن ؛ زندگی را دیدن و تاب آزمون های آنرا آوردن

经年累月 jīngnián-lěiyuè برای سالیان دراز ؛ برای سالیان متمادی

经天纬地 jīngtiān-wěidì زمین و آسمان را تحت فرمان خود داشتن — کنایه از توانایی بزرگ داشتن

经验之谈 jīngyàn zhī tán سخن عاقلانه از یک مرد مجرب

荆棘载途 jīngjí zài tú راه خار آگین—کنایه از راهی که پرازمشکلات باشد

惊弓之鸟 jīng gōng zhī niǎo پرندۀ ای که تنها صدای زه کمان آنرا به وحشت می‌اندازد — کنایه از آدم وحشت زده

惊慌失措 jīnghuāng shīcuò از ترس و وحشت عقل از سرکسی پریده ؛ دهشت زده

惊魂未定 jīnghún wèi dìng هنوز از حالت ترس و وحشت خلاصی نیافت

惊恐万状 jīngkǒng wànzhàng به وحشت افتاده ؛ دهشت زده ؛ از ترس و وحشت متشنج شده

惊涛骇浪 jīngtāo-hàilàng امواج وحشت آور ؛ دریای ملامت

惊天动地 jīngtiān-dòngdì زیر و رو کننده زمین و آسمان ؛ تکان دهنده ؛ جهان لرزان

惊心动魄 jīngxīn-dòngpò تکان دهنده روح ؛ لرزاننده روح ؛ بسیار مؤثر ؛ مهیج

精兵简政 jīngbīng-jǎnzhèng لشون بهتر و کار اداری ساده تر ؛ پرسنل بهتر و کار اداری ساده تر

久病成医 jǔ bìng chéng yī هرکس از امراض مزمن خود پزشک می‌شود.

久病床前无孝子 jiǔ bìng chuángqián wú xiào zǐ در موارد امراض مزمن، فرزندان وظیفه شناس بر سرپالین مریض دیده نمی‌شوند.

久而久之 jiǔ ér jiǔ zhī با مرور زمان؛ کم کم یواش یواش؛

久旱逢甘雨 jiǔ hàn féng gānyǔ پس از خشکسالی طولانی باران رحمت باریدن — کنایه از نیاز مبرمی برآورده شدن

久假不归 jiǔ jiǎ bù guī (又作“久借不归”) بطور نامحدود بازگردانی چیزی عارتي را به تعویق انداختن

酒逢知己千杯少，话不投机半句多 jiǔ féng zhījǐ qiān bēishǎo, huà bù tóujī bàn jǔ به افتخار يك دوستی صمیمی هزار باده نوشی کم است درحالیکه در گفتگوی ناخوشایندی يك کلمه بیشتر هم زیاد است.

酒酣耳热 jiǔhān—èrè از باده نوشی گرم شدن مستی و راستی

酒后吐真言 jiǔhòu tǔ zhēn yán مشك شراب و كيسه

酒囊饭袋 jiǔnáng—fàndài برنج — کنایه از آدم هیچکاره و بی عرضه

酒肉朋友 jiǔròu péngyou رفیق مشروب و گوشت — کنایه از رفیق نیمه راه یا دوست بی وفا؛ دوست ایام خوشی و بی‌نیازی

酒色之徒 jiǔ—sè zhī tú آدم شراب خوار و شهوت ران

酒足饭饱 jiǔzú—fànǎo (کسی) تادلش بخوهد شراب و خوراك خورده است.

旧病复发 jiùbìng fù fā عود کردن بیماری مزمن

旧地重游 jiùdì chóng yóu از يك محل آشنا دوباره دیدن کردن

旧调重弹 jiùdiào chóng tán (又作“老调重弹”) همان آهنگ قدیمی را نواختن

旧恨新仇 jiùhèn—xīnchóu دشمنی تازه ای که بردشمنی کهنه افزوده شده باشد

旧瓶装新酒 jiùpíng zhuāng xīnjiǔ شراب نو در شیشه های قدیمی — یعنی محتوای جدید در فرم کهنه

咎由自取 jiù yóu zì qǔ خود را (بغاطر اشتباه خویش) ملامت کردن؛ خود را مقصر دانستن

救苦救难 jiùkǔ—jiùnàn به نیازمندان کمک کردن و درماندگان را نجات دادن

救命稻草 jiùmìng dàocǎo پرکاهی که برای

فاصله ای گرفتن

敬酒不吃吃罚酒 jìngjiǔ bù chī chí fájiǔ نه سلامت (باده) نوشیدن بلکه به‌عنوان جریمه نوشیدن — کنایه از اینکه پس از رد کردن خواهش کسی بالاخره زیر بارش رفتن

敬老爱幼 jìnglǎo—àiyòu به افراد مسن احترام کردن و افراد جوان را گرمی داشتن

敬老尊贤 jìnglǎo zūnxián به پیران احترام گذاشتن و به بزرگواران تعظیم و تکریم کردن

敬如神明 jìng ruò shén míng (又作“奉若神明”) کسی یا چیزی را مانند بت مورد پرستش قرار دادن

敬谢不敏 jìng xiè bù mǐn من پرزش می‌خواهم؛ متأسفم که نمی‌توانم این کار را انجام دهم.

镜花水月 jìng huā—shuǐ yuè گل درآینه یا ماه درآب — کنایه از خیال باطل

迥然不同 jiǒng rán bù tóng کاملاً متفاوت؛ بهیچوجه یکسان نبودن

炯炯有神 jiǒngjiǒng yǒu shén (درمورد چشم) پرنور و نافذ

纠缠不清 jiūchán bù qíng در اثر بفرنجی و پیچیدگی مطلب، مسئله لاینحل ماندن

鸠形鹄面 jiū xíng—hú miàn (مردم گرسنه) نزار و نحیف

赳赳武夫 jiūjiū wǔfū مردان جنگ‌آور شجاع و تومند

揪辫子 jiū biànzi کسی را بدست گرفتن — کنایه از: از اشتباهات و عیوب کسی چشم پوشیدن

九九归一 jiǔjiǔ guī yī با اینهمه وجود……، درآخرین تحلیل

九牛二虎之力 jiǔ niú èr hǔ zhī lì زور نه گاو نو و دو ببر — کنایه از کوششهای فوق‌العاده

九牛一毛 jiǔ niú yī máo مویی از نه قطعه پوست گاو؛ مویی از خرس — کنایه از قطره‌ای از دریا

九泉之下 jiǔquán zhīxià— زیر چشمه نه‌گانه کنایه از در دنیای دیگر؛ پس از مرگ

九死一生 jiǔ sǐ yī shēng مفری باریک از مرگ؛ فرار نزدیک به مرگ؛ جستن از مرگ حتی ماورای فلک اعظم

九霄云外 jiǔxiāo yúnwài — کنایه از بسیار دور بودن

久别重逢 jiǔ bié chóngféng پس از جدایی طولانی دوباره ملاقات کردن (یا به وصال رسیدن)

خاص وعام ؛ سراسر کشور
 举目无亲 jǔmù wú qīn کسی را برای دریافت
 کمک سراغ نداشتن؛ در جای ناآشنا یگانه بودن
 举棋不定 jǔ qí bù dìng برای برداشتن گام
 بعدی متردد بودن؛ دودل بودن
 举世闻名 jǔshì wénmíng دارای شهرت جهانی
 举世无双 jǔshì wúshuāng بی نظیر؛ بی همتا
 ؛ منحصر بفرد
 举世瞩目 jǔshì zhǔmù توجه جهانیان را به
 خود جلب کردن
 举一反三 jǔ yī fǎn sān (又作“举一反三”) از یک قضیه برای موارد دیگر استنتاج کردن
 举足轻重 jǔ zú qīng—zhòng تعیین کننده
 بودن ؛ وزن بزرگی داشتن
 拒谏饰非 jùjiàn—shìfēi نصایح دیگران را
 نپذیرفتن و اشتباهات خود را پوشاندن ؛ انتقادات
 وارد کردن و غلط‌های خود را ماست مالی کردن
 拒人于千里之外 jù rén yú qiānlǐ zhīwài مردم را به فاصله یک هزار “لی” دور کردن
 — کنایه از بسیار متکبر و خودپسند بودن
 具体而微 jù tǐ ér wēi از نظر اندازه کوچک
 ولی از نظر محتوی کامل ؛ مینیاتور
 据理力争 jù lǐ lìzhēng براساس دلائل موجه
 با تمام نیرو بحث و مناظره کردن
 据为己有 jù wéi jǐ yǒu بزور به تصرف خود در
 آوردن
 聚精会神 jùjīng—huìshén تمام توجه خود را
 معطوف داشتن
 聚沙成塔 jù shā chéng tǎ اندک اندک خیلی
 شود ، از دانه دانه شن پاگودا می آید.
 聚讼纷纭 jùsòng fēnyún خیلی جر و بحث کردن
 ولی به توافق نظر نرسیدن ؛ نظرها باهم فرق
 داشتن
 涓滴归公 juāndī guī gōng هر شاهی را به بیت
 المال برگردانیدن
 卷铺盖 juǎn pūgai ۱- اسباب کشی کردن و ترک
 گفتن ۲- از شغل خود اخراج شدن
 卷土重来 juǎn tǔ chóng lái برگشت چیزی را
 امکان پذیر کردن
 决一雌雄 jué yī cí—xióng نبرد کردن برای
 معلوم شدن طرف قوی تر ؛ جنگیدن برای تعیین
 طرف برتر
 决一胜负 jué yī shèng—fù برای کسب پیروزی
 نبرد نهایی کردن
 决一死战 jué yī sǐzhàn تا مرگ جنگیدن

نجات بدان چنگ زند
 救人一命胜造七级浮屠 jiù rén yī mìng
 shèng zào qījī fútú نجات دادن يك جاندار
 از ساختن يك پاگودای هفت طبقه‌ای بهتر است.
 救死扶伤 jiùsǐ—fúshāng مردان زخمی را مداوا
 کردن و مردان در حال مرگ را نجات دادن
 救亡图存 jiùwáng—túcún ملت را از نابودی
 نجات دادن و بقای آن را تضمین کردن
 就地取材 jiùdì qǔcái از منابع محلی مصالح
 را بدست آوردن
 就地正法 jiùdì zhèng fǎ در محل (مجری
 را) اعدام کردن
 就事论事 jiù shì lùn shì درباره‌کاری از روی
 ظاهر قضاوت کردن؛ بدون ارتباط با فحواى
 موضوع قضیه‌را مورد ملاحظه قرار دادن
 拘守绳墨 jiūshǒu shéngmò به مقررات چسبیدن
 در موقع امن به فکر خطر
 居安思危 jū ān sī wēi بودن ؛ در زمان صلح هوشیار بودن
 居高临下 jū gāo lín xià مشرف برجای بودن ؛
 (از نظر ارتفاع) مسلط بودن بر
 居功自傲 jūgōng zì'ào ادعای اعتبار و افتخار
 کردن و باد توی غیب خود انداختن ؛ از موفقیت
 های خود مغرور شدن
 居心不良 jūxīn bù liáng اندیشه های بد در
 سر پروراندن
 居心叵测 jūxīn pǒ cè با نیت‌های پوشیده ؛
 با انگیزه‌های نهانی
 鞠躬尽瘁 jūgōng jìn cuì تا دم مرگ از زیر بار
 انجام وظیفه شانه خالی نکردن ؛ از انجام وظیفه
 خود مضایقه نکردن
 鞠躬尽瘁，死而后已 jūgōng jìn cuì, sǐ
 èrhòu yǐ تا دم مرگ خود از زیر بار انجام
 وظیفه شانه خالی نکردن ؛ تا قلب از پیش باز
 ایستادن همه چیز خود را دادن
 局促不安 jú cù bù'ān ناراحت و بی قرار
 سینی را همسطح با ابرو
 举案齐眉 jǔ àn qí méi نگاهداشتن — یعنی رفتار مؤدبانه داشتن زن و شوهر
 با یکدیگر
 举不胜举 jǔ bù shèng jǔ قدری بی شمار بودن
 که ذکر آن مشکل بودن
 举措失当 jǔcuò shīdàng نسنجیده عمل یا
 حرکت کردن
 举国欢腾 jǔguó huānténg تمام کشور مستغرق
 شادی و نشاط است .
 举国上下 jǔguó shàng—xià تمام مردم از

绝无仅有 juéwú—jǐnyǒu ؛ ی نظیر ؛ ی همتا ؛ ی ماند
君子协定 jūnzǐ xiédìng توافق بر روی اعتماد
به یکدیگر ؛ توافق بزرگوارانه ، توافق آلامنشانه

绝处逢生 juéchù féng shēng منظره از وضع و عیبی خلاصی یافتن
绝口不提 juékǒu bù tí هیچ کلمه ای بر زبان نیاوردن

K

开夜车 kāi yèchē در شب تا دیر وقت کار کردن ؛ شب زنده داری کردن
开源节流 kāiyuán jiéliú منابع درآمد را وسیع کردن و از خرج و هزینه کاستن
开云见日 kāi yún jiàn rì ابرها متفرق می شود و خورشید می درخشد — کنایه از اینکه همه سوء تفاهمها از بین رفته است.
开宗明义 kāizōng—míngyì از همان آغاز منظور و موضوع عمده کتاب را روشن کردن
开足马力 kāizú mǎlì با حد اکثر سرعت رفتن ؛ با دنده سه حرکت کردن
凯旋归来 kǎixuán guīlái پیروزمندانه باز گشتن
看家本领 kānjiā běnlǐng مهارت مخصوص کسی ؛ رشته تخصصی کسی
担当重任 kāndāng zhòng rèn توانائی قابل وظایف سنگینی را داشتن
坎坷一生 kǎnkě yīshēng عمری توأم با ناکامی ها و درماندگی ها
侃侃而谈 kǎnkǎn ér tán با اطمینان و شور و شوق صحبت کردن
看菜吃饭，量体裁衣 kàn cài chīfàn, liang tǐ cái yī اشتهای انسان باید به اندازه خوردش های موجود باشد و لباسش به اندازه قد — کنایه از عمل کردن برحسب شرایط و امکانات واقعی
看风使舵 kàn fēng shǐ duò چرخنده مسکن کشتی رامطابق بادتغییر دادن — کنایه از مطابق اوضاع روز جانبگیری کردن
看破红尘 kànpò hóngchén به ماهیت پوچی های این دنیای فانی ؛ از این دنیای فانی ناامید و دلسرده بودن
看人下菜碟儿 kàn rén xià cài dié یرحسب نوع مهمان در باره انتخاب خوردش ها تصمیم گرفتن — کنایه از مطابق موقعیت اجتماعی شخصی با او رفتارکردن ؛ پابند پول و مقام بودن
康庄大道 kāngzhuāng dàdào ؛ جاده پهن

开诚布公 kāichéng—bùgōng صادق و صمیمی ؛ رازگو
开诚相见 kāichéng xiāngjiàn با صداقت و صمیمیت با کسی رفتارکردن
开倒车 kāi dàoche (ماشین) با دنده عقب حرکت کردن — کنایه از (عقبه ساعت را) به عقب برگرداندن ؛ حرکت تفریبی کردن
开花结果 kāihuā—jiēguǒ شکوفه کردن و میوه دادن — کنایه از نتایج مثبت دادن
开卷有益 kāi juàn yǒu yì کتاب خواندن همیشه مفید است .
开快车 kāi kuàichē تسریع کردن ؛ بیشتر به کار بخشیدن
开阔眼界 kāikuò yǎnjiè افق دید خود را باز کردن ؛ دیدگان خود را گسترده کردن
开路先锋 kāilù xiānfēng گشاینده راه ؛ پیشانگ ؛ پیش قراول
开绿灯 kāi lǜdēng چراغ سبز دادن ؛ اجازه موجودیت چیزی را دادن
开门见山 kāimén jiàn shān مستقیماً به نکته اصلی رسیدن
开门揖盗 kāimén yī dào در را بروی دزدان و راهزنان باز کردن — کنایه از : با راه دادن به افراد شریز و تبهکار بلا و مصیبت حادث شدن
开山祖师 kāishān zǔshī بنیادگذار ؛ مؤسس (فرقه مذهبی یا مکتب فکری)
开台锣鼓 kāitái luógǔ ایجاد محیط مناسب با نواختن طبلها و سنجها به عنوان آغاز نمایش آثار چینی — کنایه از پیش درآمد (موسیقی)
开天辟地 kāitiān—pìdì آفرینش زمین و آسمان — کنایه از آغاز تاریخ
开脱罪责 kāituō zuìzé کسی را از گناه یا نهمی تبرئه کردن
开小差 kāi xiǎochāi (سریاز) از خدمت نظامی گریختن ۲ - پرت شدن حواس کسی

可想而知 kě xiǎng ér zhī ؛ می توان تصور کرد ؛ قابل تصور است .

可有可无 kěyǒu—kěwú غیر ضروری ؛ غیر لازم

可遇不可求 kě yù bùkě qiú ؛ چیزی که می توان با حسن اتفاق به آن دست یافت نه از راه تجسس

可造之才 kě zào zhī cái برای شخص مناسبی پذیرش تربیت ؛ جوانی دارای آینده درخشان

克敌制胜 kèdī—zhìshèng بردشمن غلبه کردن

克己奉公 kèjǐ—fèngōng ؛ بر دشمن پیروز شدن بدون انگیزه سود

克己奉公 kèjǐ—fèngōng جویانه برای منافع خلق کار کردن ؛ صمیمانه در راه کارهای همگانی فداکاری کردن

克勤克俭 kèqín—kèjiǎn ؛ وسعی و صرفه جو بودن

刻不容缓 kè bùróng huǎn ؛ تأخیر ناپذیر بودن ؛ توجه فوری خواستن ؛ فوریت آبی داشتن

刻骨铭心 kègǔ—míngxīn بر استخوان ها و دل کسی نقش بسته بودن — کنایه از : تا پایان عمر عمیقاً با کمال حق شناسی در یاد کسی ماندن

刻鹄类鹜 kè hú lèi wù برای حک کردن یک قویکوش و اقلاباً اردکی بدست می آوری — کنایه از اینکه برای رسیدن به هدف عالی و منطقی تلاش کن و بالاخره کم بدست نخواهی آورد.

刻意求工 kèyì qiú gōng برای رسیدن به کمال سخت تلاش کردن

刻舟求剑 kè zhōu qiú jiàn بر کناره قایق متحرک علامتی حک کردن تا جای افتادن شمشیر به رودخانه مشخص گردد — کنایه از : بدون در نظر گرفتن شرایط و محیط متغیر اقداماتی به عمل آوردن

客随主便 kè suí zhǔ biān مهمان باید تسهیلات کار میزبان را فراهم آورد ؛ مهمان خر میزبان است (شوخی).

恪守不渝 kèshǒu bù yú ؛ با جدیت (به پیمان ، وعده و غیره) وفا کردن

空城计 kōngchéngjì (برای) استراتژی شهر خالی فریب دادن دشمن ، دروازه های شهر را که فاقد نیروهای دفاعی است باز گذاشتن) — کنایه از برای پوشاندن ضعف در قدرت دفاعی ، تظاهر به نیرومندی و شجاعت کردن

空洞无物 kōngdòng wú wù کاملاً خالی از محتوی بودن ؛ کاملاً پوچ و بی معنی بودن

空谷足音 kōnggǔ—zúyīn صدای پا در یک دره دور افتاده — کنایه از مهمان ناخوانده یا بشارت غیرمنتظره ای

جاهدء اصلی؛ بزرگراه

慷慨陈词 kāngkǎi chén cí با شور و هیجان نظر های خود را بیان کردن

慷慨悲歌 kāngkǎi bēigē با شور و هیجان و بطور رفت انگیز آواز خواندن

慷慨激昂 kāngkǎi jīyáng با شور و هیجان ؛ باحرارت زیاد؛ پراحساسات

慷慨解囊 kāngkǎi jiěnáng سخاوتمندانه با پول خود به دیگران کمک کردن

慷慨就义 kāngkǎi jiùyì همچو يك قهرمان مردن ؛ مردانه به شهادت رسیدن

慷他人之慨 kāng tāren zhī kǎi باپول دیگران حاتم بخشی کردن ؛ از کیسه خلیفه بخشیدن

糠菜半年粮 kāng—cài bànnián liáng برای نصف سال مواد غذایی بجز سبوس غلات و گیاهات وحشی نداشتن — کنایه از : در نیمه گرمسگی بسر بردن

靠边儿站 kào biānrzhàn ۱ - پهلو گرفتن ؛ کنار گرفتن ۲ - (اجباراً) پست خود را ترک گفتن

靠山吃山，靠水吃水 kào shān chí shān ، کسانی که بر کوهی زندگی کنند از مواد غذایی کوهی استفاده می کنند ، کسانی که در کنار آبی زندگی کنند از مواد غذایی آبی استفاده می کنند — کنایه از : از منابع محلی استفاده کردن

苛捐杂税 kējuān—záshuì عوارض سنگین و مالیاتهای کمرشکن

苛政猛于虎 kē zhèng měngyú hǔ حکومت جابرانه بی رحم تر از ببر است .

科班出身 kēbān chūshēn تربیت حرفه ای را پذیرفتن

磕磕绊绊 kēkēbànbàn ۱ - (راه) ناصاف ؛ نا هموار ۲ - (شخص) با لنگی (راه رفتن)

磕磕撞撞 kēkēzhuàngzhuàng (در اثر مستی یا به عجله) تلو تلو خوران راه رفتن ؛ افتادن و خیزان رفتن

可操左卷 kě cāo zuǒquàn به پیروزی یا موفقیت یا مطمئن بودن

可乘之机 kě chéng zhī jī فرصتی که به نفع کسی مورد استفاده قرار گیرد

可歌可泣 kēgē—kěqì کسی را به سرود و اشک آوردن

可望而不可即 kě wàng ér bùkě قابل دیدن از دور اما غیر قابل دسترس — کنایه از حصول ناپذیر ، دست نیافتنی

که) لبان چروکیده و دهان خشک شده است.
 口诛笔伐 kǒuzhū—bǐfá محکوم کردن چیزی
 هم بطور کسی وهم بطور شفاهی
 扣帽子 kòu màozi برچسب به کسی زدن
 扣人心弦 kòu rén xīnxián تحریک کننده ؛ به
 شور آورنده ؛ هیجان انگیز
 枯木逢春 kǔmù féng chūn بهار برای درخت
 خشک شده آمده است — کنایه از زندگی از
 سر گرفتن
 枯木朽株 kǔmù xiǔzhū درخت خشک شده‌ای
 — کنایه از : ۱- مردی پیر و فرتوت یا مریض
 ۲- قدرت در حال تنزل
 枯燥无味 kūzào wú wèi خشک و بی‌مزه ؛ کسل
 کننده
 哭哭啼啼 kūkū tí tí گریه و شیون کردن ؛ ناله و
 فغان برآوردن
 哭天抹泪 kūtiān—mǒlèi ناله و شیون کردن ؛
 بطور رقت انگیز گریستن
 哭笑不得 kū—xiào bude باچیزی خنده آور
 و در عین حال حزن برانگیز مواجه شدن
 苦大仇深 kǔdà—chóushēn رنج بسیار بردن و
 کینه عمیق به دل گرفتن
 苦海无边，回头是岸 kǔhǎi wú biān, huítóu
 shì àn دریای رنج و عذاب کرانه ندارد و اگر
 توبه کنید ، ساحلش در دسترس است .
 苦尽甘来 kǔjìng—gānlái وقتی که تلخی و سختی
 به پایان برسد، شیرینی و خوشی آغاز می شود
 — کنایه از خوشبختی پس از رنج بردن بوجود
 می آید ؛ از پس هرگریه آخر خنده است.
 苦口婆心 kǔkǒu—póxīn مادرانه و صمیمانه به
 کسی (نصیحت کردن)
 苦苦哀求 kǔkǔ āiqiú زار زار التماس کردن
 苦难深重 kǔnàn shēnzhòng مستغرق رنج های
 بزرگ بودن ؛ گرفتار بدبختی بزرگ بودن
 苦肉计 kǔròuji حيلهء آسیب رسانی
 جسمانی به خود اعتماد دشمن را جلب کردن
 苦思冥想 kǔsī—míngxiǎng (برای ابداع
 ایده‌ای) بر مغز خود فشار آوردن؛ برای مدت
 طولانی سخت فکرکردن
 苦心孤诣 kǔxīngūyì متحمل تلاش‌های فوق‌العاده
 سخت وجانکاه شدن
 苦心经营 kǔxīn—jīngyíng با جد و جهد
 (شرکت ، مؤسسه و..... را) اداره کردن
 苦中作乐 kǔ zhōng zuòlè در میان رنج و مشقت
 جستجوی شادی و خوشی کردن

空空如也 kōngkōng rú yě کاملاً توخالی
 ؛ تهی مغز
 空口说白话 kōngkǒu shuō bái huà وعده های
 غیر ممکن دادن ؛ قول های توخالی دادن ؛ حرف
 های مفت زدن
 空口无凭 kōngkǒu wú píng اظهارات شفاهی
 محض ضمانت اجرایی ندارد.
 空前绝后 kōngqián—juéhòu بیمانند ؛ بی نظیر؛
 بیسابقه ؛ منحصر به فرد
 空头支票 kōngtóu zhīpiào چک بی محل —
 کنایه از قول های توخالی ؛ حرف های مفت
 گودال خالی
 空穴来风 kōngxué lái fēng میزبان باد است —
 یعنی اخبار و شایعات
 کاملاً بی اساس نیست .
 空言无补 kōngyán wú bǔ سخن بی‌بهره
 بی‌فایده است .
 空中楼阁 kōngzhōng lóugé قصر فضایی
 در همه جا مورد
 口碑载道 kǒubēi zài dào ستایش قرار گرفتن
 در دهان نه در
 口服心不服 kǒufú xīn bù fú دل قانع شدن؛
 خود را مقاعد جلوه دادن
 口腹之欲 kǒufù zhī yù میل و علاقه به
 غذای خوب
 口惠而实不至 kǒuhuì ér shí bù zhì وعده
 دادن اما به آن وفا نکردن ؛ حرف مفت زدن
 口角春风 kǒujiǎo chūnfēng درباره کسی
 سخن‌های مساعد گفتن
 口口声声 kǒukǒu shēngshēng بارها تکرار
 کردن ؛ به دفعات گفتن
 口蜜腹剑 kǒumì—fùjiàn زبان شیرین و قلب
 زهرآگین داشتن؛ شهاد بر لب و زهر در دل
 داشتن
 口若悬河 kǒu ruò xuán hé برحرف بودن ؛ پرگو
 و پرچانه و طلیق‌اللسان بودن ؛ بلیغ و فصیح بودن
 口是心非 kǒushì—xīnfēi بله گفتن و اراده
 نه کردن ، بله گفتن در دهان و نه گفتن در
 دل
 口说无凭 kǒu shuō wú píng اظهارات لفظی
 محض ضمانت اجرایی ندارد.
 口头禅 kǒutóuchán تکیهء کلام
 口血未干 kǒu xuè wèi gān خون دهان هنوز
 خشک نشده است — کنایه از اینکه سوگند
 شکستن بلافاصله پس از سوگند خوردن صورت
 می‌گیرد.
 口燥唇干 kǒuzào—chúngān (قدری سخن گفتن

狂风恶浪 kuángfēng—èlàng امواج بلند و باد های شدید—کنایه از خطر های بزرگ
 狂妄自大 kuángwàng zìdà متکبر و خود بین
 狂妄溢炸 kuángwàng yìzhà بی بند و بار و گزافه
 بدون هدف مشخص بمباران کردن
 狂人呓语 kuáng rén yìyǔ هذیان گویی
 دیوانه‌ای
 狂妄自大 kuángwàng zìdà متکبر و خود بین
 旷古未闻 kuànggǔ wèi wén بیمانند ؛ بیسابقه ؛
 به گوش نخورده
 旷日持久 kuàngrì—chíjiǔ به درازا کشیده
 شده ؛ طولانی
 岿然不动 kuīrán bù dòng محکم و استوار در
 جایی ایستادن
 窥测方向 kuīcè fāngxiàng مراقب سمت وزش
 باد بودن — کنایه از مراقب اوضاع بودن
 揆情度理 kuíqíng—duó lǐ شرایط را در نظر
 گرفتن و با عقل سلیم قضاوت کردن
 溃不成军 kuì bù chéng jūn (ارتش) به سختی
 شکست خوردن؛ تارومار شدن
 喟然长叹 kuīrán chángtàn آه عمیق کشیدن ؛
 از ته دل آه کشیدن
 困兽犹斗 kùnsòu yóu dòu حیوان در بند
 همچنان به مبارزه مذبحخانه خواهد برخاست —
 کنایه از اینکه آدمی که در تنگنا گرفتار شده
 باشد بازهم تلاش‌های مذبحخانه خواهد کرد.

夸大其词 kuā dà qí cí مبالغه کردن ؛ غلو
 کردن ؛ اغراق کردن
 夸夸其谈 kuākuā qí tán گزافه
 گویی کردن
 快刀斩乱麻 kuàidāo zhǎn luànmá کلاف
 سر درگم کف را با چاقوی تیزی بریدن ؛ نیش چاقو
 چاره دمل چرکین است — کنایه از مشکلات
 پیچیده را سریعاً حل کردن
 快马加鞭 kuàimǎ jiā biān بر اسب دونده سیخ
 زدن — کنایه از : با تندترین سرعت (کاری را
 انجام دادن)
 快人快语 kuàirén—kuàiyǔ حرف رک از آدم
 رک گو
 脍炙人口 kuàizhì rénkǒu (یک نوشته خوب و
 غیره) مورد تحسین و تمجید همگان قرار گرفتن
 宽打窄用 kuān dǎ zhǎi yòng بودجه بزرگی
 آماده کردن اما با صرفه جویی خرج کردن
 宽大为怀 kuān dà wéi huái (به تخلف کننده)
 جوانمردی و بزرگواری نشان دادن ؛ گناه بخش
 بودن
 宽宏大量 kuānhóng—dàliàng بلند نظر ؛
 بخشنده ؛ بزرگووار
 宽猛相济 kuān—měng xiāng jì به تناوب سختی
 و نرمش را بکار بردن
 狂风暴雨 kuángfēng—bàoyǔ طوفان های شدید
 و بی‌امان

L

来而不往非礼也 lái ér bù wǎng fēi lǐ yě
 گرفتن و پس ندادن دور از ادب است — کنایه
 از اینکه هرکس باید همانطور که دریافت می‌کند
 ، پس بدهد
 来历不明 lái lì bù míng (در مورد اشیاء)
 دارای منشاء و اصل نامعلوم ؛ (در مورد افراد)
 بااصالتی مشکوک و ناشناخته
 来龙去脉 lái lóng—qù mài منشاء و رشد پیشرفت
 (چیزی) ، علت و تأثیر ؛ تمام جریان
 来日方长 lái rì fāng cháng برای آن (موضوع)
 وقت فراوان خواهد بود
 来者不拒 lái zhě bù jù به هیچکس پاسخ رد
 ندادن ؛ درخواست یا پیشنهاد هیچکس را رد
 نکردن

拉大旗作虎皮 lā dàqí zuò hǔpí (برای آرامتن
 و موجه نشان دادن خود و ترساندن مردم) از پرچم
 بزرگ(انقلاب و غیره) همچون پوست ببر استفاده
 کردن — کنایه از : خود را زیر پرچم انقلاب
 پیچیدن و دیگران را مرعوب کردن
 拉后腿 lā hòutǐ مانع کار کسی شدن ؛ کسی را
 از انجام کاری باز داشتن
 拉家带口 lā jiā—dàikǒu عیال وار بودن ؛
 خانواده سربار کسی شدن
 拉拉扯扯 lā lā chě chě ۱- بزور کسی را باین‌سو و
 آن سو کشیدن ۲- به یکدیگر تعلق گفتن
 来得容易去得快 lái de róng yì qù de kuài یاد
 آورده را باد می‌برد ؛ هرچه به یللی می‌آید به
 تلی می‌رود.

浪子回头 làngzǐ huítóu بازگشت يك پسر ولخرج (بهره صحیح)
 捞稻草 lāo dào cǎo از چیزی سود بردن ؛ از چیزی منفعت بردن ؛ تلاش مذبحانه کردن (برای بدست آوردن چیزی)
 捞一把 lāo yī bǎ سودی بردن ؛ منفعتی یافتن
 牢不可破 láo bù kě pò شکست ناپذیر ؛ خطل نا پذیر ؛ انهدام ناپذیر
 劳而无功 láo ér wú gōng سخت اما بی ثمر
 کار کردن ؛ بی ثمر کار کردن
 劳苦功高 láokǔ gōng gāo سخت کار کردن ؛ خدمات کردنی شایسته انجام دادن
 劳民伤财 láomín—shāngcái مردم را غمست
 کردن و خزانه دولت را تهی ساختن ؛ هم پول و هم نیروی کار را ضایع ساختن
 劳师动众 láoshī—dòngzhòng واحدهای نظامی
 را بیش از حد لازم بسیج کردن — کایه از : (برای انجام کاری) مردم زیادی را بکار انداختن
 劳师远征 láo shī yuǎnzēng واحدهای نظامی
 را در يك لشکرکشی طولانی غمست کردن
 劳心者治人，劳力者治于人 láoxīnzhě zhì rén, láolízhě zhì yú rén کسانی که با مغز شان
 کار می کنند فرمانروایی می کنند درحالی که کسانی که با بازوی شان کار می کنند تحت فرمانروایی قرار می گیرند.
 劳燕分飞 láo—yàn fēn fēi پرواز کردن سنگ
 چشم (نوعی پرنده شکارگر) و پرستو به سمت های مختلف — کایه از : از هم جدا شدن (در مورد زن و شوهر یا عشاق یا دوستان صمیمی گفته می شود)
 劳逸结合 láo—yì jiéhé بطور مناسب میان کار
 و استراحت تعادلی ایجاد کردن ؛ کار توأم با استراحت و تفریح بودن
 老蚌生珠 lǎo bàng shēng zhū اویستر (نوعی صدف خوراکی) پیر
 مروراید تولید می کند — کایه از اینکه صاحب بچه شدن در سن پیری
 老成持重 lǎochéng chízhòng مجرب و محتاط
 پیر مرد بزرگی در ۱۰۰۰ سالگی است
 老大不小 lǎodà bù xiǎo بزرگ شدن و دیگر بچه
 نبودن
 老当益壮 lǎo dāng yì zhuàng مسن ولی پر
 شور
 老调重弹 lǎo diào chóng tán همان آهنگ که
 را نواختن ؛ با تویی يك کفش کردن

来者不善，善者不来 lái zhě bù shàn, shàn zhě bù lái کسی که آمده مسلماً از روی بد
 خواهی آمده است نه از روی نوا و نیک خواهی
 来之不易 lái zhī bù yì به آسانی بدست
 نیامده است .
 来踪去迹 lái zōng—qù jì نشانی های محل احتمالی
 کسی
 癞蛤蟆想吃天鹅肉 làiháma xiǎng chī tiān'ér ousu یرغ هوس می کند تا گوشت قورباغه
 — کایه از اینکه کسی آرزوی چیزی را دارد که درخور او نیست.
 兰摧玉折 lán cuī—yù zhé گل نعلب پژمرده شده
 و پشم شکسته است — کایه از يك فرد لایق در دوره جوانی درگذشته است
 拦路虎 lán lù hǔ بیر راهگیر — کایه از مانع
 از مانع ؛ رادع، سد راه
 烂摊子 làn tān zi شلوغ کاری نابسامانی
 滥用职权 lǎn yòng zhí quán از قدرت یا پست
 خود سوء استفاده کردن
 滥竽充数 lǎn yú chōng shù چندین هم خود را جزو
 میوجات حساب می کند — یعنی میاهی لشکر بودن و فقط جای عالی را پر کردن (در مورد افراد غیر لایق یا اجناس نامرغوب گفته می شود)
 狼狽不堪 láng bèi bù kān در موقعیت بسیار
 ناراحت کننده ای (قرار گرفتن)
 狼狽为奸 láng bèi wéi jiān باهم تباخی کردن
 ؛ همدست شدن، گاو بندی کردن
 狼狽周章 láng bèi zhōu zhāng هراس زده ؛
 وحشت زده ؛ مرعوب شده
 狼奔豕突 láng bēn—shǐ tū مانند گرگ
 دويدن و مانند گراز شتافتن — یعنی مانند حیوانات وحشی سرسپه به هرسو فرار کردن
 狼吞虎咽 láng tūn—hū yàn حریصانه خوردن ؛
 با عجله و ولع خوردن ؛ لپ لپ خوردن ؛ بلعیدن
 狼心狗肺 láng xīn—gǒu fèi همچون گرگ
 درنده خور و سگ تازی وحشی ؛ همچون گرگ ظالم و بی عاطفه ؛ سنگدل و حق ناشناس
 狼烟四起 láng yān sì qǐ دودی که در چین
 باستان در پاسگاههای مرزی برای اعلام خطر باسوزاندن مدفوع گرگ بلند می شد — کایه از آگاه سازی از جنگ در همه جا
 狼子野心 láng zǐ yě xīn گرگ صفتی ؛ جاه طلبی
 زیاد
 狼档入狱 láng dǎng rù yù زنجیر در گردن به
 زندان افتادن

سخن کلیشه‌ای ؛ اظهارات مبرهن
 老鼠过街，人人喊打 lǎoshǔ guò jiē, rén rén
 وقتی که موشی از خیابان رد می‌شود ،
 hǎn dǎ همه فریاد می‌کشند: "بکشش!" (درباره شخص یا
 چیز مشهوری گفته می‌شود)
 老死不相往来 lǎo sǐ bù xiāng wǎnglái
 در تمام عمر بیدار یکدیگر نرفتن ؛ هرگز با یکدیگر
 تماس نداشتن
 老态龙钟 lǎotài lóngzhōng
 پیر و فرسوده و چلفتی به نظر رسیدن
 老王卖瓜，自卖自夸 Lǎo Wáng mài guā,
 "لاو وانگ" هندوانه فروش
 zì mài zì kuā از جنس خود تعریف می‌کند— یعنی از کار یا
 متاع خود تعریف کردن ؛ کسی نگوید که دوغ
 من ترش است [نظامی]
 老羞成怒 lǎo xiū chéng nù
 در اثر رسوائی زیاد از کوره دررفتن
 老眼昏花 lǎoyǎn hūnhuā
 (به علت سن بالا) نمی‌توان واضح دید.
 老子世故 lǎozǐ shìgù
 مسلط بر شیوه های دنیا؛ وارد به کارهای دنیا
 老子天下第一 lǎozǐ tiānxià dìyī
 خود را ارباب شماره یک زیر آسمان به حساب آوردن
 乐不可支 lè bùkě zhī
 فوق‌العاده شاد بودن ؛ بسیار مسرور بودن
 乐不思蜀 lè bù sī shǔ
 قدری خوشحال شدن که برگشت به خانه و مسئولیت خود را فراموش کردن
 乐此不疲 lè cǐ bù pí
 همواره از کاری لذت بردن ؛ هرگز از کاری خسته نشدن
 乐而不淫 lè ér bù yín
 شادی بدون بی‌بندوباری
 乐极生悲 lè jí shēng bēi
 شادی بیش از حد غم و اندوه را بدنبال دارد ؛ در پس هر خنده
 آخر گریه است .
 乐善好施 lèshàn—hàoshī
 انجام کار خیریه را دوست داشتن
 乐天知命 lètiān—zhīmìng
 به خواست آسمان گردن نهادن و به‌بخت و اقبال خود قناعت کردن
 雷打不动 léi dǎ bù dòng
 در اثر رعد و برق تزلزل ناپذیر بودن—کنایه از: در هیچ شرایطی
 تغییرناپذیر بودن (در مورد ترتیب کار یا برنامه
 ریزی گفته می‌شود)
 雷公打豆腐，捡软的欺 Léigōng dǎ dòufu,
 "خدای رعد" کشتک سویارا می‌آورد
 jiǎn ruǎnde qī زند—یعنی قلدرها فقط آدم‌های ضعیف و بردبار
 را می‌آزارند.

老而弥笃 lǎo ér mí dǔ
 (انسان) هر قدر مسن تر ، همان قدر محبتش عمیق تر.
 老古董 lǎogǔdǒng
 عتیقه ؛ آنتیک — کنایه از محافظه کار
 老虎屁股摸不得 lǎohǔ pìgu mōbude
 آدم قدیمی‌مآب ؛ کهنه پرست و محافظه کار
 مانند نشینن بیر که هیچکس جرات لمس کردن آنرا
 ندارد—کنایه از اینکه نباید تحریک شود
 老虎头上蹭痒 lǎohǔ tóu shàng cèng yǎng
 خود را روی کله‌بیر خاراندن—کنایه از بی
 فلاکت رفتن
 老皇历 lǎohuánglì
 تقویم سال گذشته—کنایه از تاریخ باستانی؛ رسم کنار گذاشته شده
 老骥伏枥，志在千里 lǎojì fú lì, zhì zài
 یک اسب اصیل پیر در طوله باز هم آرزو
 qiānrì دارد که هزار فرسنگ چهار نعل بدود—کنایه
 از اینکه یک قهرمان پیر بازهم آرزوهای بلند در
 سر دارد.
 老奸巨滑 lǎojiān—jùhuá
 پیر رذل و حیله‌گر ؛ رویاه‌حیله‌گر پیر
 老将出马，一个顶俩 lǎojiāng chūmǎ, yīgè
 وقتی که آدم کهنه‌کار وارد میدان می
 dīng liǎ شود ،می‌تواند کار دو نفری را انجام دهد.
 老老实实 lǎolǎoshíshí
 با درستکاری ؛ باصداقت
 老泪纵横 lǎolèi zànghéng
 (در مورد پیر مرد) در حال گریه بودن
 老马识途 lǎomǎ shí tú
 اسب پیر راه را بلد است ؛ آدم باتجربه راهنمای خوبی است.
 老谋深算 lǎomóu—shēnsuàn
 باتدبیر و دور اندیش ؛ مجرب و زرنگ
 老牛破车 lǎoniú—pòchē
 بجلو کشیدن ارابه از کار افتاده بوسیله یک گاو پیر—کنایه از : به
 کندی پیشرفت کردن
 老牛舐犊 lǎoniú shì dú
 گاو پیری گوساله خود را لیس میزند—کنایه از اینکه پدر یا مادر به
 بچه خود محبت، نشان می‌دهد.
 1 - 老气横秋 lǎoqì héngqiū
 متکبر و پرغرور ؛ سبب ارشدیت خود ۲- فاقد شور و شوق جوانی
 بودن
 老弱病残 lǎo—ruò—bìng—cán
 پیران، ضعیفان و معلولین
 老弱残兵 lǎoruò—cánbīng
 لشونی مرکب از پیران ، ضعیفان و زخمی‌ها، کسانی که در اثر پیری
 یا بیماری دیگر فعال یا پریازده نباشند
 老生常谈 lǎoshēng chángtán
 حرف مبتدل ؛

- 离经叛道 líjīng—pàndào از ادبیات باستانی
(یونان و روم) جدا شدن و علیه ارتدکسی قیام
کردن
- 离群索居 líqún—suǒjū کردن در انزوا زندگی کردن
- 离乡背井 líxiāng—bèijǐng (又作“背井离乡”)
(مخصوصاً برخلاف میل) زادگاه خود را ترک گفتن
- 离心离德 líxīn—líde در اثر عدم توافق و وفای
ازهم گسیخته شده
- 礼多人不怪 lǐ duō rén bù guài را
هیچکس شما را بخاطر برخورد بسیار مؤدبانه تان ملامت نمی کند.
- 礼轻人意重 lǐ qīng rényì zhòng هدیه نا قابل
است اما حامل احساسات عمیق است ؛ برگ
سبزی است تحفه درویش .
- 礼尚往来 lǐ shàng wǎng—lái ۱ - ادب
مقتضای معامله بمثل است. ۲ - معامله بمثل
باکسی کردن
- 礼贤下士 lǐxián—xiàshì (حکمران یا وزیر
عالیتره) مؤدبانه با افراد لایق برخورد کردن
- 礼义廉耻 lǐ—yì—lián—chǐ ادب ، عدالت
، درستکاری و احساس شرم (در قدیم بمثابه
پیوند چهارگانه اجتماعی تلقی می شد)
- 李代桃僵 lǐ dài táo jiāng ۱ - يك چیز را
جایگزین چیز دیگر کردن، يك فرد را جایگزین فرد
دیگر کردن ۲ - برای کس دیگر فداکاری کردن،
برای اشتباه کس دیگر متحمل ملامت شدن
- 里勾外联 lǐgōu—wàilián با نیروهای داخلی و
خارجی تباہی کردن
- 里通外国 lǐ tōng wàiguó با يك کشور بیگانه
روابط خصوصی و غیر مجاز داشتن (یا
نگهداشتن)
- 里应外合 lǐyīng—wàihé در هماهنگی باقشون
های مهاجم بیرونی از درون همکاری کردن ؛
باقشون های بیرونی از درون همدست شدن
- 理亏心虚 lǐkuī—xīnxū بدلیل حق به جانب
نبودن احساس بیم داشتن
- 理屈词穷 lǐqū—cíqióng از اقامه دلایل بیشتری
بمنظور دفاع از خود عاجز بودن
- 理所当然 lǐ suǒ dāngrán البته ؛
..... ؛ بدیهی است
حق به جانب بودن ؛
جسور و مطمئن بودن (کسی)
- 力不从心 lì bù cóng xīn توانایی کسی
با آرزوهایش برابر نبودن
- 力不能支 lì bùnéng zhī در تحمل سنگینی و فشار
بیشتر ناتوان بودن ؛ در اثر ضعف نمی توان روی
- 雷厉风行 léilì—fēngxíng با قدرت آذرخش
و سرعت صاعقه — کنایه از قاطعانه و سریعاً
(در اجرای اوامر، سیاست ها وغیره)
- 雷声大，雨点小 léishēng dà, yǔdiǎn xiǎo
غرض بلند رعد ولی قطره های ریز باران — کنایه
مانند آذرخش
- 雷霆万钧 léitíng wàn jūn قدرتمند بودن
- 累牍连篇 lěidú—liánpiān (又作“连篇累牍”)
طولانی و کسل کننده
- 屡见不鲜 lǚ jiàn bù xiān (又作“屡见不鲜”)
چنین مواردی کم یافت نمی شود ؛ چیزی تازه
ندارد.
- 屡教不改 lǚ jiào bù gǎi (又作“屡教不改”)
علیرغم اخطارهای انضباطی مکرر از اصلاح پذیری
امتناع ورزیدن
- 累月经年 lěinián—jīngyuè (又作“经年累月”)
برای سالیان دراز ؛ برای سالیان متمادی
- 泪如泉涌 lèi rú quán yǒng پر از اشک بودن
چشمان کسی
- 泪如雨下 lèi rú yǔ xià اشک باریدن مانند
باران
- 累死累活 lèisǐ—lèihuò تا رمق سخت کار
کردن ؛ از رمق افتادن
- 冷嘲热讽 lěngcháo—rèfēng با طعنه سرد و
تمسخر سوزان
- 冷酷无情 lěngkù wúqíng ؛ بی رحم ؛ بی
عاطفه ؛ بی احساسات
- 冷冷清清 lěnglěngqīngqīng سرد و خاموش
و افسرده
- 冷暖自知 lěngnuǎn zìzhī کسی خودش می داند
هوا سرد است یا گرم — کنایه از اینکه کسی به
وسلیه تجربه شخصی خود همه چیز را می داند.
- 冷若冰霜 lěng ruò bīngshuāng سرد و نامهربان
در برخورد ؛ برخورد سرد داشتن
- 冷言冷语 lěngyán—lěngyǔ سخن های طعنه
آمیز ؛ گفته های کنایه آمیز
- 冷眼旁观 lěngyǎn pángguān باخونسردی
نگرستن
- 愣头愣脑 lèngtóu—lèngnǎo شتابزده ؛
نسنجیده ؛ بی ملاحظه ؛ عجولانه
- 哩哩啦啦 lǐlǐciā یراکنده ؛ تک و توك، تک
تک ؛ یکی یکی
- 哩哩啰啰 lǐlǐluō (در سخن) بی سروته و
بهم ؛ نامشخص

پایه ؛ موقعیت
 厉兵秣马 lì bīng—mò mǎ (又作“秣马厉兵”) شمشیرهاراتیزکردن و اسبها را علوفه دادن — کتابه از تدارک دیدن جنگ
 励精图治 lì jīng tú zhì (معمولاً در مورد حکمرانان یا نخست وزیر) جد و جهد کردن در راه رسانیدن کشور به رفاه و شکوفائی
 利害攸关 lì—hài yōu guān به منافع حیاتی کسی مربوط بودن
 利令智昏 lì lìng zhì hūn از حرص منقمت کور شدن
 利欲熏心 lì yù xūn xīn چیره شدن آرزو و طمع بر کسی ؛ از حرص و طمع کور شدن
 例行公事 lì xíng gōng shì ۱ - کار روزانه ۲ - تشریفات محض
 连根拔 lián gēn bá از ریشه بر کندن
 连锅端 lián guō duān همه و وسایل پخت و را برداشتن — کتابه از : چیزی را بدون کم و کاست برداشتن یا از بین بردن
 连篇累牍 lián piān—lěi dú طولانی و کسل کننده
 连锁反应 lián suǒ fǎn yìng واکنش زنجیری
 连轴转 lián zhóu zhuàn شب و روز کار کردن ؛ بیست و چهار ساعته کار کردن
 联翩而至 lián piān ér zhì متوالی و بی در می آمدن
 廉洁奉公 lián jié fèng gōng در انجام وظایف اداری خود درستکار و پاک بودن
 脸红脖子粗 liǎn hōng bó zi cū سرخ شدن چهره بر اثر خشم یا هیجان
 恋恋不舍 liàn liàn bù shě به جدا شدن از کسی بی میلی نشان دادن
 良辰美景 liáng chén—měi jǐng يك لحظه خوب و يك منظره زیبا
 良师益友 liáng shī—yì yǒu معلم خوب و دوست مفید
 良药苦口 liáng yào kǔ kǒu داروی خوب مزه تلخ دارد.
 良莠不齐 liáng—yǒu bù qí خوب و بد باهم قاطی بودن
 梁上君子 liáng shàng jūn zǐ آقا روی تیر سقف — کتابه از شب دزد ؛ سارق
 两败俱伤 liǎng bài jù shāng هر دو جانب زیان دیدن ؛ هر دو جانب متحمل ضرر شدن
 两边倒 liǎng biān dǎo گاه به این سو و گاه

پای خود ایستاد.
 力不胜任 lì bù shèng rèn با وظیفه خود نا برابر بودن ؛ در انجام وظیفه خود کوتاه آمدن
 力疾从公 lì jí cóng gōng به علیرغم بیماری انجام وظایف خود پرداختن
 力排众议 lì pái zhòng yì بر اختلاف نظر چیره شدن ؛ همه نظره‌های مخالف را ملغی کردن
 力所能及 lì suǒ néng wéi به اندازه قدرت و ارحدت توان کسی ؛ در دسترس کسی (بودن)
 力透纸背 lì tòu zhǐ bèi (دستخط) پرنیرو ؛ قدرتمند
 力挽狂澜 lì wǎn kuáng lán در برگرداندن جریان سیل یا نجات دادن وضع نومیدانه‌ای حد اکثر سعی خود را بکار بردن
 力争上游 lì zhēng shàng yóu برای دستیابی به هدف عالی تلاش کردن ؛ برای احراز مقام اول سخت کوشیدن
 历尽艰辛 lì jìn jiǎn xīn انواع و اقسام رنج ها را متحمل شدن
 历来如此 lì lái rú cǐ قضیه همواره چنین بوده است.
 历历在目 lì lì zài mù بروشنی در جلوی چشم مجسم شدن
 立此存照 lì cǐ cún zhào بدین وسیله قرار داد (یا موافقت نامه وغیره) به عقد رسیده و برای مراجعه آتی بایگانی می شود.
 立党为公 lì dǎng wéi gōng در راه خدمت به منافع مردم حزبی را تأسیس کردن
 立竿见影 lì gān jiàn yǐng تیری را در زمین نصب کردن و بلافاصله سایه اش را دیدن — کتابه از نتیجه فوری دادن
 立功赎罪 lì gōng shú zuì برای تلافی خطاهای خود خدمات شایسته ای انجام دادن
 立眉瞪眼 lì méi—dèng yǎn (又作“立眉竖眼”) عصبانی شدن ؛ از جا در رفتن
 立身处世 lì shēn—chǔ shì نحوه رفتار کسی در جامعه
 立于不败之地 lì yú bù bài zhī dì خود را در موقعیت شکست ناپذیری قرار دادن ؛ تسخیرناپذیر بودن
 立锥之地 lì zhuī zhī dì جایی فقط به اندازه کافی برای فروکردن یک درفش — یعنی جای بسیار کوچک (معمولاً در جمله منفی بکار می رود)
 立足之地 lì zú zhī dì (مجازی) جای پاگذاری

聊备一格 liáo bèi yī gé می توان آنرا نمونه قرار داد.

聊胜于无 liáo shèngyú wú کاجی به از هیچی است.

聊以解嘲 liáo yǐ jiěcháo وقتی که کار به حد مسخره می رسد ، سعی ناچیزی کردن برای توجیه امور

聊以塞责 liáo yǐ sèzé بمنظور اینکه مقصر شناخته نشود بهانه تراشیدن

聊以自慰 liáo yǐ zì wèi صرفاً برای تسلی خاطر خود

聊以卒岁 liáo yǐ zú suì صرفاً فقط برای گذراندن سال

寥寥可数 liáoliáo kě shù فقط يك مشت قليل ؛ بسیار اندك

寥寥无几 liáoliáo wú jǐ بسیار اندك ؛ خیلی کم و پراکنده

寥若晨星 liáo ruò chénxīng مانند ستارگان صبحگاهی ؛ بسیار کم و دور دست

燎原烈火 liáoyuán lièhuǒ آتش سوزان در چمنزار

了如指掌 liǎo rú zhǐ zhǎng چیزی را مثل کف دست خود شناخن

了无惧色 liǎo wú jùsè ذره ای ترس از خود نشان ندادن ؛ کاملاً ترس به نظر رسیدن

料理后事 liàolǐ hòushì امور مربوط به تشییع جنازه را ترتیب دادن

料事如神 liào shì rú shén مانند پیغمبران پیش بینی کردن ؛ باکمال دقت پیش بینی کردن

撂挑子 liào tiāozǐ بار را زمین گذاشتن — کنایه از کار خود را ترك کردن ؛ از مسئولیت خود صرف نظر کردن

劣迹昭彰 lièjì zhāozhāng سابقه بسیار بدنام داشتن

烈火见真金 lièhuǒ jiàn zhēnjīn طلای خالص ارزش خود را در آتش سوزان نشان می دهد — کنایه از اینکه مردم با ارزش جوهر خود را در آزمون ها و محنت ها بروز می دهند.

烈日当空 lièrì dāngkōng با تابش مستقیم آفتاب سوزان بر بالای سر

烈士暮年，壮心不已 lièshì mùnián, zhuàngxīn bùyǐ کسی که طبع شریف دارد حتی در دوران پیری هم بلند همت خواهد بود.

临别赠言 línbié zèngyán اندرزها در لحظه خداحافظی ؛ توصیه ها در لحظه جدایی

临渴掘井 lín kě jué jǐng جاه کندن در هنگام

به آن سو ختم شدن ؛ نوسان کردن

两鬓斑白 liǎng bìn bānbái سفید شدن موی روی شقیقه

两鬓苍苍 liǎng bìn cāngcāng سفید شدن موی روی شقیقه

两次三番 liǎngcì—sānfān مکرراً ؛ بی در ی بارها

两耳不闻窗外事 liǎng ěr bù wén chuāngwài shì نسبت به آنچه در بیرون از پنجره اتفاق می افتد گوش شنوا نداشتن — کنایه از نسبت به دنیای بیرون بی تفاوت ماندن

两可之间 liǎngkě zhījiān ۱ - یکی از این دو تا قابل پذیرش است ۲ - هر دو ممکن است.

两虎相斗，必有一伤 liǎng hǔ xiāng dòu, bì وقتی که دو ببر درگیر شوند ، مسلم یو یی است یکی از آنها مجروح گردد.

两面光 liǎngmiànguāng برای خوشحال نگهداشتن دو طرف کوشیدن

两面夹攻 liǎngmiàn jiāgōng از دو جانب حمله آوردن

两面三刀 liǎngmiàn—sāndāo دورویی ؛ کلک زنی ؛ گول زنی ؛ حقه بازی

两全其美 liǎngquán qí měi هر دو جانب را راهمی کردن ؛ مدعی های مخالف را راضی کردن

两世为人 liǎng shì wéi rén خوشبختانه از مرگ حتی نجات یافتن

两头落空 liǎngtóu luòkōng مرغ دو بگیر هیچ بگیر است ؛ دو چیز را طلبیدن و از هر دو باز ماندن؛ دو هندوانه را زیر بغل گرفتن

两相情愿 liǎng xiāng qíngyuàn هر دو جانب راضی هستند ؛ رضایت دو جانبه

两小无猜 liǎng xiǎo wú cāi (در مورد يك پسر و يك دختر) همبازی معصوم بودن

两袖清风 liǎng xiù qīngfēng (در مورد مأمور دولت) پاکدامن بودن ؛ نالاسد ماندن

量才录用 liàng cái lùyòng کسی را درخور توانایی اش بکار گذاشتن

量力而行 liànglì ér xíng درخور توانایی خود عمل کردن

量人为出 liàng rù wéi chū پورا بقدر گلیمت دراز کن ؛ هرکس باندازه دوکش پنه برمی دارد.

量体裁衣 liàng tǐ cái yī جامه را به اندازه تن بپوشیدن — کنایه از مطابق محیط رفتار کردن ؛ همرنگ جماعت بودن

零七八碎 língqībāsuì ۱ - پراکنده و بی نظم
و ترتیب ۲ - کارهای خرد و ریز و درهم و برهم
؛ اشیای متفرقه ؛ خرت و پرت ها
零敲碎打 língqiāo-suìdǎ (又作“零打碎
敲”) ۳ - ذره ذره و بطور نامرتب انجام دادن ؛
روش انجام تدریجی کار را پذیرفتن
另当别论 lìng dāng bié lùn باید آنرا بمثابة
مطلب دیگری تلقی کرد.
另起炉灶 lìng qǐ lú zào آشپزخانه جداگانه
ای را درست کردن کنایه از : دوباره از اول
شروع کردن
另请高明 lìng qǐng gāomíng کسی شایسته تر
(از من) را جستجو کردن
另眼相看 lìng yǎn xiāng kàn ۱ - با احترام
خاصی به کسی نگریستن ۲ - باینش جدید
مساعده تری به کسی نظر افکندن
令出如山 lìng chū rú shān او امر مانند يك
کوه است. (یعنی اطاعت اجباری)
令人齿冷 lìng rén chǐlěng مورد تحقیر قرار
گرفتن
令人发指 lìng rén fàzhǐ (در اثر خشم و غضب)
موی زیر کسی شق ایستادن ؛ بسیار خشمگین
شدن
令人喷饭 lìng rén pēnfàn (خنده) روده بر کننده
؛ بسیار خنده آور
令人捧腹 lìng rén pěngfù مردم را به خنده
انداختن
令人神往 lìng rén shénwǎng تحیلات کسی را
شعله ور کردن ؛ برای کسی جذابیت شدید داشتن
令人作呕 lìng rén zuò'ǒu کسی را بحال تهوع
انداختن ؛ متفر و تهوع آور بودن
令行禁止 lìng xíng jìnzhǐ اجرای اکیده و جدی
اوامر و نهی ها
溜须拍马 liūxū-pāimǎ چاپلوسی کردن ؛ تملق
گفتن ؛ سبزی کسی را پاك کردن
溜之大吉 liū zhī dàjí دزدکی حرکت کردن ؛
بی سر و صدا در رفتن ؛ جیم شدن
流芳百世 liúfāng bǎishì تا صد نسل آینده از
نیک نامی برخوردار بودن ؛ شهرت جاودان یافتن
流离失所 liú lí shī suǒ در بدر شدن ؛ و لگرد
بودن ؛ آواره بودن
流连忘返 liú lián wàng fǎn در اثر لذت زیاد
بازگشت به خانه را فراموش کردن ؛ به برگشتن
بی میلی نشان دادن
流落他乡 liú luò tāxiāng دور از وطن آواره و

تشنگی — کنایه از : بسیار دیر شروع به اقدام
کردن ؛ بملوع به فکر چاره نیفتادن
临深履薄 línshēn—lǚbó گویا روی لبه
ایستادن ؛ گویا روی یخ نازک پناگذاشتن
— کنایه از با احتیاط و توجه عمل کردن
临时抱佛脚 línshí bào fójiǎo در آخرین
لحظه از روی نیاز پای بودا را بغل کردن —
کنایه از : در آخرین لحظه کمک طلبیدن
临危不惧 línwēi bù jù در لحظه خطر هراس به
خود راه ندادن ؛ با بیباکی با خطر مواجه شدن
临危授命 línwēi shòumìng در زمان های
خطر ملی ، آمادگی خود را برای فداکردن جان
خود اعلام کردن
临渊羡鱼 lín yuān xiànyú در کنار حوض
ایستادن و آرزوی ماهی داشتن
临阵磨枪 línzhèn mó qiāng درست قبل از
حرکت به سوی میدان جنگ ؛ نیزه خود را تیز
کردن — کنایه از : در آخرین لحظه کار تدارکی
را شروع کردن
临阵脱逃 línzhèn tuōtáo در آستانه جنگ
گریختن ؛ در لحظه بحرانی ترك وظیفه کردن
临终遗言 línzhōng yíyán وصیت های بستر
مرگ ؛ کلام های نهایی مرده
淋漓尽致 lín lí jìn zhì بطور نافذ و زنده ؛
بادقت و موثکافی
琳琅满目 lín láng mǎnmù يك كلکسیون عالی از
اشیاء زیبا ؛ گردهم آیی خیره کننده و چشم نوازی
از اشیاء قشنگ
鳞次栉比 lín cì zhì bǐ (ساختمان ها) مانند فلس
های ماهی و دندانهای شانه ؛ ردیف به ردیف
؛ بطور فشرده ردیف شده
麟角凤嘴 línjiǎo—fèngzuǐ شاخ يك شاخ
و منقار فینیکس (ققنوس) — کنایه از گنج های
کمیاب
凛若冰霜 lǐn ruò bīngshuāng (برخورد کسی)
مانند یخ و شبنم سرد و بی مهر بودن
伶牙俐齿 língyá—lìchǐ چرب زبان بودن ؛
زبان چرب و نرم داشتن ؛ فصیح بودن
灵丹妙药 língdān—miào yào (又作“灵丹圣
药”) اکسیر ؛ نوشدارو ؛ داروی معجزآمیز
灵魂深处 líng hún shēngchù در اعصاب روح
الهام ناگهانی داشتن
灵机一动 língjī yī dòng ؛ ناگهان فکری
بخطرقسی عبور کردن
玲珑剔透 línglóng tītòu با ظرافت حکاکمی شده
؛ زیبا تراشیده شده

به نوع خود متعلق است.

龙潭虎穴 lóngtán—hǔxué گودال اژدها و غار خوک

بیر—کنایه از جایی خطرناک

龙腾虎跃 lóngténg—húyuè برخاستن اژدهایان و یکه‌ها

پريدن بيرها—کنایه از صحنه‌ای از فعالیت های

پرشور و شوق

龙吟虎啸 lóngyīn—hǔxiào آواز خواندن

اژدهایان و نمره کشیدن بیرها (در وصف بادی که

زوزه می کشد و امواجی که می خروشد گفته می شود)

龙争虎斗 lóngzhēng—hǔdòu درگیری میان بیر

و اژدها—کنایه از مبارزه سخت میان دو حریف

برابر

笼络人心 lǒngluò rénxīn حسن نیت مردم را

پروردن (به وسیله نیکوکاری، انجام کار غیره

و غیره)

漏洞百出 lòudòng bǎi chū فراز راه های فرار

ماهی‌یکه از تور

漏网之鱼 lòuwǎng zhī yú ماهی گیری گریخته است—کنایه از آدم فراری

漏泄春光 lòuxiè chūnguāng درخت بید از

فرارسیدن بهار خبر می دهد—(مجازاً) کنایه از

درز کردن اخبار یا اسرار

镂骨铭心 lòugǔ—míngxīn 同: 刻骨铭心 kè

gǔ—míngxīn

庐山真面目 lúshān zhēnmiànmù چهره واقعی

”کوه“ لوشان—اشاره به حقیقت شخصی یا امری

لعله های آبی

炉火纯青 lúhuǒ chūnqīng خالص—اشاره به بالاترین درجه کمال فی

یا شغلی

鲁莽又裂 lǔmǎng—miè بی ملاحظه و سهل

انگار

鹿死谁手 lù sǐ shuí shǒu گوزن به دست که

خواهد مرد؟—کنایه از اینکه چه کسی بازی را

خواهد برد یا چه کسی برنده جایزه خواهد بود؟

绿林好汉 lǜlín hǎohàn قهرمانان جنگل سبز

کنایه از یاهان جنگل

碌碌无能 lùlù wúnéng ناشایسته؛ بی کفایت؛

نالایق

碌碌无为 lùlù wúwéi زندگی بیهوده و ملالت آور

داشتن

路不拾遗 lù bù shí yí هیچکس چیزی افتاده در

کار راه را بر نمی دارد—کنایه از درستکاری

در جامعه حکمفرماست.

路见不平，拔刀相助 lù jiàn bù píng, bá

dāo xiāng zhù در میان راه بی عدالتی را مشاهده

کردن و برای کمک به مظلوم شمشیر برکشیدن

سرگردان بودن؛ دور از وطن زندگی فلاکت

باری داشتن

流年不利 liúnián bù lì سال شوم

流水不腐，户枢不蠹 liúshuǐ bù fǔ, hùshū bù

dù آب جاری هرگز بو نمی گیرد و لولای در را

هیچوقت کرم نمی خورد.

流言飞语 liúyán—fēiyǔ (又作“流言蜚语”)

شایعه‌ها و افتراها

流言止于智者 liúyán zhǐ yú zhìzhě پیش آدم

عاقل شایعه‌ها باور کردنی نیست.

流于形式 liúyú xíngshì صرفاً به تشریفات

تبدیل شدن

留得青山在，不怕没柴烧 liúde qīngshān

zài, bú pà méi chái shāo (又作“留得青山在，

不愁没柴烧”)

تا زمانی که کوه‌های سرسبز

باقی است، کسی از بابت هیزم نگرانی ندارد.

留后路 liú hòulù برای عود راه برگشت را باز

نگه داشتن

留有余地 liú yǒu yúdi وضع پیش بینی نشده

را بحساب آوردن؛ برای آزادی عمل جایی باقی

گذاشتن

柳暗花明 liǔ'àn—huāmíng درخت های بید

تاریک و گل های شکوفا—کنایه از يك صحنه

زیا؛ يك چشم انداز جدید

六畜兴旺 liùchù xīngwàng حیوانات اهلی خوب

پرورش می یابند.

六亲不认 liùqīn bù rèn خویشاوندان و دوستان

خویش را از آن خود ندانستن

六亲无靠 liùqīn wú kào (کسی) بی کس بودن؛

خویشاوندان یا دوستان نداشتن تا به آنها متکی

باشد

六神无主 liù shén wú zhǔ از کار افتادن شش

ارگان حیاتی—کنایه از: در حالت حیرت و بهت

کامل فرار گرفتن؛ (حواس) پرت بودن

龙飞凤舞 lóngfēi—fèngwǔ مانند اژدهایان پرواز

کردن و مانند سیمرغ‌ها (فینیکس‌ها) رقصیدن

—اشاره به عطف و قوس های زنده و نیرومند

در خوشنویسی

龙盘虎踞 lóngpán—hǔjù مانند اژدها به دور

عود پیچیدن و مانند بیر چمباتمه زدن—اشاره

به موقعیت و جای استراتژیک تهدید آمیز (معمولاً

در وصف شهر نانکن گفته می شود)

龙生龙，凤生凤 lóng shēng lóng, fèng shēng

fèng اژدهایان اژدهایان را می زایند و فینیکس‌ها

فینیکس‌ها را می زایند—کنایه از اینکه هرکس

اطلاعات کمی داشتن
 沦落街头 lúnluò jiētóu در آواره شدن در
 خیابان ها بودن (در نتیجه ولگرد ، گدا و غیره
 می شود)
 论功行赏 lùn gōng xíng shǎng برحسب خدمات
 کسی به او پاداش یا افتخار دادن
 捋虎须 luō hǔxū بر موهای چانهه بیر دست
 کشیدن — کنایه از اینکه کار بسیار خطرناکی انجام
 دادن ؛ بسیار ریسک کردن
 罗掘俱穷 luójué jù qióng همه منابع مالی و
 مادی به ته کشیده است .
 罗织罪名 luózhī zuì míng اتهامات دروغین
 زدن، علیه کسی پرونده سازی کردن
 罗致人才 luózhì réncái افراد لایق را گرد
 آوردن و به کارگماشتن
 锣鼓喧天 luógǔ xuāntiān صدای کرکننده
 ناقوس ها و طبل ها
 莘莘大端 luòluò dàduān (又作“莘莘大者”)
 اقلام عمده ؛ نکات مهم و واضح
 洛阳纸贵 Luòyáng zhǐ guì کاغذ در شهر
 ”لویان“ گران است. (در وصف پخش و انتشار
 وسیعی از يك اثر مردم پسند گفته می شود)
 络绎不绝 luòyì bù jué در يك سيل مداوم ؛
 بی دریغ ؛ یکی پس از دیگری
 落花流水 luòhuā—liúshuǐ مانند گلهای ریخته
 که جریان آب آنها را با خود می برد — کنایه از
 کاملاً تار و مار شدن
 落花有意，流水无情 luòhuā yǒu yì, liúshuǐ
 wú qíng گل در کنار نهر با ریختن گلبرگهای
 خود اظهار تشنگی عشق می کند درحالی که جویبار
 سنگدل شورشکنان جریان می یابد — کنایه از:
 عشق يك طرفه
 落荒而逃 luòhuāng ér táo بیابان نهادن
 — کنایه از شکست خوردن و میدان جنگ را ترک
 کردن
 落井下石 luò jǐng xià shí بر سرکسی که به
 چاه افتاده است سنگ افکندن — کنایه از اینکه
 آدم افتاده را ضربه زدن
 落落大方 luòluò dàfāng طبیعی و بانزاکت
 کناره گیر؛ منزوی ؛
 落落寡合 luòluò guǎ hé مردم
 گریز
 落拓不羁 luòtuò bùjī لجام گسیخته و بی پروا ؛
 بی بند و بار و بی پرده
 落叶归根 luòyè guī gēn 同: 叶落归根 yè luò
 guī gēn

— یعنی برای یاری رساندن به جانب ستمدیده
 چویدستی (یاچماق) برداشتن
 路遥知马力，日久见人心 lù yáo zhī mǎi ,
 rì jiǔ jiàn rénxīn همانطور که طول مسافت
 بنیه اسب را می آزماید ، گذشت زمان هم
 اندازه دل انسان را می سنجد.
 戮力同心 lù lì tóngxīn باهم متحد شدن ؛ باهم
 کوشش کردن
 驴唇不对马嘴 lǘchún bù duì mǎzǔǐ لب الاغ
 با آرواره اسب جور در نمی آید — یعنی
 ناسازگار و نامناسب بودن دو چیز ؛ آسمان و
 ریسمان
 旅进旅退 lǚjìn—lǚtuì همواره دنبال کسی پس
 و پیش رفتن — کنایه از : از خود رای و عقیده
 ثابت نداشتن
 屡次三番 lǚcì—sānfān بارها، مکرراً ؛ چندین
 بار ؛ بی دریغ
 屡见不鲜 lǚ jiàn bù xiān رویداد معمولی ؛
 چیزیکه تازگی ندارد
 屡教不改 lǚ jiào bù gǎi علی رغم تعلیم و
 تربیت های مکرر از اصلاح طرز عمل خویش
 امتناع ورزیدن
 屡试不爽 lǚ shì bù shuǎng مورد آزمایش های
 مکرر قرار گرفتن و درست از آب درآمدن
 膂力过人 lǚ lì guòrén زور بدنی فوق العاده
 داشتن
 履险如夷 lǚ xiǎn rú yí از گذرگاه خطرناکی
 گذشتن مانند راه رفتن روی زمین صاف و هموار
 — کنایه از : بدون دشواری بر بحران فایق آمدن
 乱臣贼子 luànchén—zéizǐ وزیران شورشی و
 فرزندان وظیفه ناشناس ؛ خائنان و غاصبان ؛ پیروان
 بی وفا
 乱七八糟 luànqībāzāo قاتی پاتی ؛ درهم و برهم
 ؛ آشفته و پریشان
 乱弹琴 luàntánqín احمقانه عمل کردن یا حرف
 زدن ؛ مزخرف گفتن
 掠人之美 lüè rén zhī měi ادعای سر افرازی
 دیگران کردن
 略见一斑 lüè jiàn yī bān يك نظر اجمالی
 انداختن ؛ از چیزی اندك تصویری داشتن
 略胜一筹 lüè shèng yī chóu کمی برتر ؛ يك
 خرده بهتر
 略识之无 lüè shí zhī—wú فقط چند کلمه
 ساده را دانستن
 略知一二 lüè zhī yī—èr در باره چیزی

زرد ؛ زمین از گل‌های افتاده پوشیده است .

گلبرگها برآوانی می‌لغزغز *luòyīng bīnfēn*

M

蚂蚁缘槐 *mǎyǐ yuán huái* مورچه‌ها بر درخت
اقایا — اشاره به افراد فرومایه و پر از باد
غرور

骂骂咧咧 *mà mǎ liē liē* مخلوط کردن گفتار با
فحش و ناسزا ؛ بد دهان بودن ؛ ناسزاگو بودن
خودرا هرق کارکردن ؛
جان خودرا فدای کار کردن

买椟还珠 *mǎi dú huán zhū* جعبه درخشان
جواهر را نزد خود نگهداشتن و جواهر را پس
دادن — کنایه از قوه تشخیص را از دست دادن
؛ انتخاب نادرستی کردن

买空卖空 *mǎi kōng — mài kōng* (سهام و غیره)
خرید و فروش کردن ؛ معاملات احتکاری

买卖公平 *mǎi — mài gōngpíng* معامله منصفانه

卖儿鬻女 *mài'ér — yù nǚ* فروختن خود را فروختن

卖狗皮膏药 *mài gǒu pí gāoyào* دواى قلابی

فروختن ؛ اجناس را به مردم قالب کردن

卖关子 *mài guānzi* (قصه را در اوج جاذبه‌اش

قطع کردن و شنوندگان را در انتظار و حدس

و گمان نگه‌داشتن

卖官鬻爵 *mài guān — yù jué* مقام‌ها و عناوین

رسمی دولتی را فروختن

卖国求荣 *mài guó qiú róng* دنبال مقام و ثروت

رفتن از راه وطن فروشی ؛ برای دستیابی به سود

شخصی به وطن خود خیانت کردن

卖身投靠 *mài shēn tóu kào* جهت کسب حمایت

کسی به نام و آوازه خود خیانت کردن ؛ با

پستی داوطلب خدمت کردن به مأمورین مرتجع

بودن

卖友求荣 *mài yǒu qiú róng* برای کسب سود

شخصی به دوستان خود خیانت کردن

蛮不讲理 *mán bù jiǎng lǐ* بی عقل و شعور بودن ؛

بطور مفرانه بی منطق بودن

蛮横无理 *mán hèng wú lǐ* بی ادب و بی منطق ؛

خودسر ؛ مستبد ؛ خود کاهه

瞒上欺下 *mán shàng qī xià* افراد مافوق را فریب

دادن و نسبت به افراد مادون با قلدری رفتار کردن

瞒天过海 *mán tiān guò hǎi* — با فریب و خدعه

麻痹大意 *má bì dà yì* هوشیاری خود را از دست
دادن ؛ آماده و هوشیار نبودن

麻木不仁 *má mù bù rén* بی احساس ؛
بی عاطفه ؛ خون سرد

麻雀虽小，五脏俱全 *máquè suī xiǎo, wǔzàng-
ng jù quán* هرچند گنجشک کوچک است اما

دارای همه دستگاههای حیاتی است — کنایه از

کوچک اما کامل بودن چیزی

马不停蹄 *mǎ bù tíng tí* اسب در حال چهار

نعل رفتن — کنایه از بدون توقف ؛ بی وقفه

马齿徒增 *mǎ chǐ tú zēng* درست مانند اسمی که

تعداد دندانهای باگذشت زمان رو به افزایش می

یابد — کنایه از : پیر شدن بدون اینکه کاری

انجام شود (باتمسخر گفته می‌شود)

马大哈 *mǎ dà hā* ۱ - بی دقت ؛ فراموشکار ۲ -

شخص بی دقت ؛ شخص فراموشکار

马到成功 *mǎ dào chéng gōng* پیروزی آبی

بدست آوردن ؛ به موفقیت فوری رسیدن

马革裹尸 *mǎ gé guǒ shī* (سرباز شهید) در

پوست اسب پیچیده شدن — کنایه از شهادت در

میدان جنگ

马后炮 *mǎ hòu pào* عمل یا نصیحت دیر وقت ؛

تلاش دیرگاهی

马马虎虎 *mǎ mǎ hū hū* ۱ - بی مبالات ؛ بی

دقت ؛ بی توجه ؛ سرسری ۲ - نه خیلی خوب

؛ قابل قبول ؛ متوسط

马前卒 *mǎ qián zú* (شطرنج) پیاده ؛ عامل بی

اهمیت ؛ آلت دست

马首是瞻 *mǎ shǒu shì zhān* کلهه اسب کسی

را راهنما قرار دادن — کنایه از رهبری کسی را

پذیرفتن و از او پیروی کردن

蚂蚁搬泰山 *mǎ yǐ bān Tàishān* مورچه‌ها می

توانند کوه "تای را تغییر مکان دهند — یعنی

وحدت قدرت است ؛ مورچگان را چو بود اطاق

شیر ژیا نازا بدراند پوست [نظامی]

蚂蚁啃骨头 *mǎ yǐ kǎn gǔ tóu* جویدن استخوان

توسط مورچه‌ها — کنایه از کار عظیمی را

بزحمت ذره ذره انجام دادن

پایان بودن ؛ بی انتها بودن
 慢藏海盜 màn cáng—huì dào کتاهای در خوب مخفی نگهداشتن مال و ثروت موجب سرقت می گردد .
 慢工出细活 màn gōng chū xì huó ظریف کاری از ثانی در کار به وجود می آید .
 慢条斯理 màn tiáo—sī lǐ بی عجله ؛ باتأنی
 忙里偷闲 máng lǐ tōu xián از لابلای گرفتاریهای زندگی فرصت فراشی را به چنگ آوردن
 芒刺在背 máng cì zài bǐ احساس خارش در پشت کردن ؛ سوزن سوزن شدن پشت — کنایه از متشنج و بی قرار بودن
 盲人摸象 máng rén mō xiàng آدم کور سعی می کند اندازه فیل را با دست برآورد کند — کنایه از جزء را کل قرار دادن
 盲人瞎马 máng rén xiā mǎ آدم کور روی اسب کور — کنایه از بسوی بلا شتافتن
 茫无头绪 máng wú tóu xù سر رشته کار را نداشتن ؛ در آشفتگی فکری و نومیدکنندهای بودن
 猫哭老鼠 māo kū lǎo shǔ گریستن گربه بر موش مرده — کنایه از اشک تمساح ریختن
 毛骨悚然 máo gǔ sǒng rán راست شدن موهای بدن کسی — کنایه از وحشت زدگی کامل
 毛举细故 máo jǔ xì gù (又作“毛举细务”) موضوع های جزئی و بی اهمیت را مطرح کردن
 毛手毛脚 máo shǒu—máo jiǎo بی دقت ؛ بی توجه (در پرداختن به کارها)
 毛遂自荐 Máo Suì zì jiàn خدمات خود را ارزانی داشتن مانند “ماو سوی” (که در دوران دول جنگنده زندگی می کرد) — کنایه از : داو طلب سرویس خود شدن
 茅塞顿开 máo sè dùn kāi (又作“顿开茅塞”) ناگهان به اصل مطلب بی بردن ؛ ناگهان روشنتر شدن
 冒昧陈词 mào mèi chén cí جسارت کرده نظر های خود را بیان می کنم ؛ یارای ابراز عقیده را داشتن
 冒名顶替 mào míng dǐng tì با سوء استفاده از نام کسی جایش را گرفتن
 冒天下之大不韪 mào tiān xià zhī dà bù wěi در برابر افکار عمومی جهان مقاومت و ضدیت نشان دادن ؛ در برابر محکومیت جهانی جان خود را به خطر انداختن

از دریا گذشتن — کنایه از : دست به حيله و فریب زدن
 满不在乎 mǎn bù zài hu ; اصلاً نگران نبودن ؛ کمترین توجه هم نکردن ؛ کاملاً بی اعتنا بودن
 满城风雨 mǎn chéng fēng yǔ درد زبان تمام شهر شدن ؛ سر زبان مردم شهر افتادن
 满打满算 mǎn dǎ—mǎn suàn (از لحاظ درآمد یا خرج) قلم به قلم حساب کردن ؛ حدّ اکثر (چیزی) را در نظر گرفتن
 满腹经纶 mǎn fù jīng lún صاحب فضل و توانایی بودن ؛ دارای دانش گسترده و متنوع بودن
 满腹牢骚 mǎn fù láo sāo سرشار از رنجش و اکراه ؛ پر از غرغر
 满坑满谷 mǎn kēng—mǎn gǔ (موجود) در هر دره و آبکند — کنایه از بسیار ؛ فراوان ؛ به تعداد زیاد
 满面春风 mǎn miàn chūn fēng سرخ شدن چهره از خوشنودی یا رضایت
 满目疮痍 mǎn mù chuāng yí 同: 疮痍满目
 chuāng yí mǎn mù سرشار از دلگرمی و صمیمیت
 满腔热情 mǎn qiāng rè qíng سرشار از دلگرمی ؛ باتمام دل و جان
 漫山遍野 mǎn shān—biàn yě 同: 漫山遍野
 mǎn shān—biàn yě آسمان پر ستاره ؛ آسمان منور به نور ستارگان
 满天星斗 mǎn tiān xīng dòu باهی پر از زیبایی بهار
 满园春色 mǎn yuán chūn sè با دست پر برگشتن ؛ پرتو بازگشتن
 满载而归 mǎn zài ér guī
 满招损，谦受益 mǎn zhāo sǔn, qiān shòu yì هرکس از تکبر ضرر می کند و از تواضع سود می برد .
 漫不经心 mǎn bù jīng xīn بی دقت ؛ بی ملاحظه ؛ سر بهوا ؛ مسامحه کار
 漫山遍野 mǎn shān—biàn yě پراکنده درکوه ها و دشت ها
 漫天要价 mǎn tiān yào jià درخواست بهای گزاف کردن
 漫无边际 mǎn wú biān jì ۱ - بی حدّ و مرز ؛ بی حدّ و حصر ۲ - دور از موضوع ؛ پرت از موضوع اصلی
 漫无止境 mǎn wú zhǐ jì ۱ - بی حدّ بودن ؛ بی

در مواقع عید و جشن بیش از هر زمان دیگر به یاد عزیزان دور دست خود می افیم.

每况愈下 měi kuàng yù xià زیر خرابتر می شود ؛ بدتر شدن ؛ بتدریج زوال یافتن

每况愈下 měi kuàng yù xià 同 ؛ هر چه بدتر می شود ؛ بدتر شدن ؛ بتدریج زوال یافتن

美不胜收 měi bùshèng shōu چیزهای زیبا آنقدر فراوان است که فرصت بهره مندی از همه آنها نیست.

美其名曰 měi qí míng yuē چیزی را با استفاده از يك نام خوش ذکر کردن ؛ چیزی را از روی حسن تعبیر شرح دادن

美中不足 měi zhōng bù zú عیب کوچکی در کمال چیزی ؛ لکه ای در چیزی زیبا

门当户对 méndāng—hùduì از لحاظ موقعیت اجتماعی و اقتصادی همطراز بودن (برای ازدواج)

门户之见 ménhù zhī jiàn تعصب فرقه ای ؛ فرقه گرایی

门可罗雀 mén kě luó què شما می توانید روی پلکان جلوی در گنجشک صید کنید — کنایه از کم بودن عده بازدید کنندگان

门庭若市 mén—tíng ruò shì حیاط مانند بازار شلوغ است — کنایه از اینکه ۱ - خانه ای که مردم زیادی از آن دیدن می کنند ۲ - دادوستد مغازه دارد رونق می گیرد.

门外汉 ménwàihàn آدم غیر وارد ؛ آدم ناشی ؛ آدم خام دست

扪心自问 ménxīn zìwèn وجدان خود را مورد آزمایش قرار دادن ؛ معاینه نفس

闷闷不乐 mèn mèn bù lè افسرده ؛ غمزه ؛ دارای روحیه ضعیف

蒙头转向 mēngtóu zhuànxiàng حیران و سرگردان شدن ؛ معشوش شدن ؛ مات و میهوت شدن

蒙混过关 mēnghùn guòguān با تظاهر دروغین گذران کردن

蒙昧无知 méngmèi wúzhī نادان به گونه ای بیگانه ؛ جاهل ؛ گرفتار تاریکی جهل

蒙在鼓里 méng zài gǔlǐ در طبل ماندن — از کاملاً بی خبر ماندن (از موضوعی)

梦幻泡影 mèng huàn—pào yǐng خواب و خیال ؛ خیال واهی ؛ امید زودگذر ؛ هرز پنداره

梦寐以求 mèng mèi yǐ qiú شب و روز آرزوی چیزی را داشتن ؛ دل کسی حتی در خواب هم برای چیزی غنج زدن

貌不惊人 mào bù jīng rén ظاهر برجسته ای نداشتن

貌合神离 mào hé—shén lí ظاهراً هماهنگ اما باطناً مغایر (در مورد دو نفر یا دو جانب)

貌似公正 mào sì gōngzhèng تظاهر به عدل و انصاف کردن ؛ بی طرف وانمود کردن

貌似强大 mào sì qiáng dà به ظاهر نیرومند

貌似有理 mào sì yǒu lǐ به ظاهر منطقی و بجانب بودن (اما در حقیقت غیر منطقی)

没大没小 méi dà—méi xiǎo به بزرگان خود احترام نگذاشتن

没精打采 méi jīng—dǎo cǎi بی حال ؛ گرفته ؛ پکر ؛ دارای روحیه ضعیف

没轻没重 méi qīng—méi zhòng بی ملاحظه یا بی احتیاط (در سخن گفتن)

没事找事 méi shì zhǎo shì ۱ - بیخود دنبال دردسرد رفتن ۲ - برای ایرادگیری بسیار سعی کردن

没头没脑 méi tóu—méi nǎo بدون اقامه دلیل بدون مقدمه

没完没了 méi wán—méi liǎo بی انتها ؛ بی پایان

眉飞色舞 méi fēi—sè wǔ با ابروهای رفشان و چهره درخشان — کنایه از پرشور و شمع بودن

眉高眼低 méi gāo—yǎn dī (又作“眉眼高低”) احساسات یا حالتی روی چهره کسی — کنایه از : باقتضای شرایط عمل کردن

眉开眼笑 méi kāi—yǎn xiào متبسم بودن ؛ شادمان بودن

眉来眼去 méi lái—yǎn qù به یکدیگر چشمک زدن (برای عشوه گری) ؛ باهم نگاههای عاشقانه رد و بدل کردن ؛ عشوه گری کردن

眉毛胡子一把抓 méi máo hūzi yī bǎ zhuā همزمان ابروها و ریش را در دست گرفتن — کنایه از همزمان به کارهای بزرگ و کوچک پرداختن

眉目不清 méi mù bù qīng (در مورد نوشته ای) خوب طرح ریزی نشده

眉目传情 méi—mù chuán qíng به وسیله ابرو و چشم حامل عشق و محبت بودن ؛ به کسی نگاههای عاشقانه کردن

眉清目秀 méi qīng—mù xiù خوش قیافه بودن ؛ سیمای دلپذیر داشتن

眉头一皱，计上心来 méi tóu yī zhòu, jì shàng xīn lái (یا) برو درهم کشیدن و تدبیری برنامه ای) به خاطر کسی خطور کردن

每逢佳节倍思亲 měi féng jiā jié bèi sī qīn

面目可憎 miànmù kě zēng قیافه تفرانگیز
 面目全非 miànmù quán fēi گذشته از باز شناخت
 تغییر یافتن
 面目一新 miànmù yī xīn قیافه کاملاً جدیدی
 بخود گرفتن
 面目狰狞 miànmù zhēngníng قیافه وحشت
 انگیز
 面如死灰 miàn rú sǐhuī مثل اشگر های رو به
 خاموشی به نظر رسیدن — کنایه از : در اثر ترس
 یا عدم سلامتی بسیار رنگ پریده بودن
 面如土色 miàn rú tǔsè رنگ باختن ، رنگ پریده
 به نظر رسیدن
 面授机宜 miàn shòu jīyí درباره چگونگی عمل
 لازم حضوراً به کسی دستور دادن ، دستورالعمل
 های محرمانه را به کسی دادن
 面无人色 miàn wú rén sè مثل مرده رنگ پریده
 به نظر آمدن
 面有菜色 miàn yǒu cài sè گرسنه به نظر آمدن
 نشانه های بی میلی یا
 شرمندگی را از خود نشان دادن
 面誉背毁 miànyù - bèihuǐ کسی را در حضور
 ستایش کردن و در غیبت به او دشنام دادن ،
 علناً تمجید کردن و در خفا افترا زدن
 苗而不秀 miáo ér bù xiù جوانه ها رشد می کنند
 ولی گل نمی کنند و خوشه نمی بندند — کنایه
 از بالقوه بودگی های بزرگی نشان دادن ولی هیچ
 از آنها را برنیاوردن
 渺无人烟 miào wú rényān بدون هیچ اثری از
 زیستگاه های انسان ، غیرقابل سکونی
 渺无音信 miào wú yīn xìn از کسی هیچ خبری
 نبوده است .
 妙不可言 miào bù kě yān تاحدی عالی و شگفت
 آور بودن که نتوان با الفاظ بیان کرد ، بسیار
 گیرا
 妙趣横生 miào qù héng shēng بر از بذله گویی و
 شوخ طبعی ، بسیار شوخ طبع
 妙手回春 miào shǒu huí chūn (پزشک) در
 معالجه معجزه کردن و به بیمار در مشرف به مرگ
 زندگی دوباره بخشیدن
 妙语解颐 miào yǔ jiě yí سخن های لطیفه آمیز
 مردم را به خنده می آورد.
 妙在不言中 miào zài bù yán zhōng گیرایی و
 جذابیت در ناگفته ها نهفته است .
 灭此朝食 miè cǐ zhāo shí تا نابودی کامل
 دشمن ، از خوردن صبحانه خودداری کردن —

弥留之际 míliú zhī jì در حالت نزع
 弥天大谎 mítiān dàhuǎng دروغ شاخدار ،
 دروغ محض
 弥天大罪 mítiān dàzuì جنایت فجیع
 迷离扑朔 mílí pūshuò 同：扑朔迷离 pūshuò
 míli مبهم ، تار ، نامشخص
 迷离情恍 mílí tǎng huǎng جهت های خود را
 迷失方向 míshī fāngxiàng گم کردن ، گمراه شدن
 迷途知返 mítú zhī fǎn جهت های خود را باز
 یافتن و به راه صحیح برگشتن ، به اشتباه های
 خود پی بردن و رفتار خود را تصحیح کردن
 米珠薪桂 mǐzhū - xīngūi برنج به ارزش
 مروارید است و هیزم به بهای دارچین — کنایه
 از اینکه هزینه زندگی بسیار زیاد است.
 靡靡之音 mǐmǐ zhī yīn موسیقی منحن
 سرچیزی را
 秘而不宣 mì ér bù xuān نگهداشتن ، دانستن سری را
 مجاز نشمردن
 密不通风 mì bù tōng fēng ۱ - کیپ ، هواپندی
 شده ، بد تهویه شده ۲ - چیزی را (مانند
 اطلاعات) سخت مخفی نگهداشتن
 密云不雨 mì yún bù yǔ ابرها متراکم اند اما
 باران خبری نیست — کنایه از اینکه دردسر در
 حال به وجود آمدن است.
 绵里藏针 mián lǐ cáng zhēn سوزنی نهفته در
 ایلاف ابریشم — کنایه از شخصیتی بی رحم زیر
 چهره مهربان ، به ظاهر مهربان ولی در باطن
 سنگدل
 免开尊口 miǎn kāi zūnkǒu لطفاً دهان خود را
 ببند!
 勉为其难 miǎn wéi qí nán کاری را خارج از
 توانایی خود انجام دادن یا برخلاف میل خود به
 کاری پرداختن
 面不改色 miàn bù gǎisè تغییر رنگ چهره
 ندادن ، خم به ابرو نیاوردن ، آرام ماندن
 面从后言 miàncóng - hòuyán در حضور کسی
 موافق بودن ولی بلافاصله در غیبتش مخالف
 (از غضب
 یا عصبانیت) سرخ شدن ، سرخ رو شدن
 面黄肌瘦 miàn huáng - jīshòu زرد رنگ و
 دارای چشمان گود افتاده ، زرد و نحیف
 面面俱到 miànmiàn jù dào به همه جنبه های
 قضیه رسیدگی کردن
 面面相觑 miànmiàn xiāng qù در نهایت وحشت
 زدگی یا با بیچارگی و ساکت بهم دیگر نگاه کردن

مزاروار و شایسته بودن
 نام و شهرت چیزی míng guò qí shì
 بیشتر از حقیقت بودن ؛ مزاروار و شایسته نام و شهرت نبودن
 قید و بند های míngjiāng—lìsuǒ
 شهرت و ثروت
 هم شهرت و هم mínglì shuāng shōu
 ثروت را بدست آوردن
 در ردیف بهترین míng liè qián máo
 کاندیدا های کامیاب قرار گرفتن
 از "سون شان" míng luò sūn shān
 (که در فهرست اسامی کاندیداها ی کامیاب آخرین نفر بود) عقب ماندن — کتایه از : در امتحان رقابتی موفق نشدن
 عناوین (یا اقلام) míngmù fánduō
 متعدد ؛ همه جور نام و عنوان
 کوههای مشهور míngshān—dàchuān
 و رودخانه های بزرگ
 جاهای خوش منظره míngshèng—gǔjī
 و دارای آثار تاریخی
 یک استاد míngshī chū gāotú
 بزرگ شاگرد برجسته ای را بار می آورد.
 مزاروار شهرت خود míngxià wú xū
 بودن ؛ طبق انتظار شهرت خود زندگی کردن
 برای زمانی از شهرت míng zào yī shí
 بسزا بهره مند بودن
 نام درست míngzhèng—yánshùn
 است و آنچه گفته منطقی است — یعنی کاملاً لایق توجیه ؛ مناسب و شایسته
 حق را از ناحق خوب míng biàn shì fēi
 تمیز دادن
 مشاهده کردن míngchá—àn fǎng
 ظاهر و تحقیق کردن در نهان — کتایه از تحقیقات موشکافانه ای انجام دادن
 آنگذر چشم های تیز míng chá qiūháo
 داشتن که حتی موی ریز پالیزی حیوانات را دیدن — کتایه از بی بردن به دقیق ترین جزئیات
 明察秋毫之末，而不见與薪 míngchá qiūháo
 تیز چشم بودن و zhī mò, ér bùjiàn yú xīn
 حتی سرموی پالیزی حیوانات را هم مشاهده کردن ولی از دیدن ارابه پر از هیزم عاجز ماندن — کتایه از اینکه کسی فقط به جزئیات کار توجه کند ولی مسایل اصلی را نمی بیند.
 (در موقع) míng huǒ—zhízhàng
 راهزنی/مشمعلها و اسلحه را همراه خود بردن —

کتایه از : مشتاق کشتار فوری دشمن بودن
 بلای غرق شدن mièlǐng zhī zāi
 غیرانسانی، ظالم ؛
 آدمخوار ؛ خونخوار
 مردم در امرار mín bù liáo shēng
 معاش محرومند ؛ مردم در فقر وحشتناکی زندگی می کنند.
 مردم که از مرگ نمی mín bù wèi sǐ, nài
 ترسند ، چرا آنها را تهدید به مرگ می کنید ؟
 مردم در نعمت mín fù—guóqiáng
 زندگی می کنند و کشور نیرومند است .
 محصولات فراوان míngkǎng—wūfù
 است و مردم در صلح و صفا زندگی می کنند.
 مردم فقیر و mín qióng—cáijìn
 نیازمندند و منابع ملی به ته رسیده است .
 مردم در فقر و بی mínshēng diāobì
 نوایی زندگی می کنند .
 مردم ریشه کشورند mín wéi bāng běn, běn
 که ریشه محکم است ، کشور آرام وآسوده است.
 آرمان مشترک عامه mín xīn suǒ xiàng
 مردم ؛ جایی که همگان به آن گرایش پیدا می کنند
 عامه مردم mín yǐ shí wéi tiān
 خوراک را آسمان شان می دانند. (یعنی نیاز اول تلقی می شود)
 مردم از خشم و mín yuàn fèitóng
 انزجار به جوش می آیند.
 گوشت و خون mínzhī—míngāo
 مردم — کتایه از ثروت مردم ؛ مال اندوخته شده مردم
 نام با حقیقت منطبق نبودن ؛ شایسته نام یا عنوان نبودن
 مزاروار شهرت خود mín bù xūchuán
 بودن ؛ طبق انتظار شهرت خود زندگی کردن
 در تاریخ جاوید míng chuī qīngshǐ
 (یا جاودان) ماندن ؛ از افتخار ابدی برخوردار بودن
 تنها وجود خارجی míngcún—shíwáng
 داشتن ؛ فقط اسماً وجود داشتن
 نام با حقیقت منطبق بودن ؛ هم اسماً وهم حقیقتاً
 نام "م符其实" (又作“名副其实”)
 نام با حقیقت منطبق بودن ؛ هم اسماً وهم حقیقتاً

明知故犯 míngzhī—gùfàn دانسته (انضباط و غیره را) بهم ریختن ؛ عمداً (مقروات و غیره را) بهم زدن

明知故問 míngzhī—gùwèn دانسته پرسیدن

明知山有虎，偏向虎山行 míngzhī shān yǒu hǔ, piān xiàng hǔ shān xíng با وجود آگاهی از اینکه در کوهستان بیرها هستند ، به داخل عمیق آن رفتن — کنایه از : به پیش رفتن بدون ترس و وا همه از خطر

明珠暗投 míngzhū àn tóu الفکنده شدن يك مروراید درخشان به جای تاریکی — کنایه از شناخته نشدن شخص مستعدی یا چیز ارزشمندی ؛ گیر افتادن شخص صالحی در میان همنشین های بدکار

明珠弹雀 míngzhū tán què با مروراید گنجشگ را شکار کردن — کنایه از چریدن ضرر بر سود ؛ آفتابه خرج لعیم است.

鳴不平 míng bùpíng از بی انصافی خشم و غضب ؛ از بی انصافی شکایت بحق خود را نشان دادن ؛ از بی انصافی شکایت کردن

鳴鼓而攻之 míng gǔ ér gōng zhī طبل را نواختن و حمله را آغاز کردن — کنایه از : با سروصدا اعلام جرم کردن و بعد محکوم نمودن

鳴金收兵 míng jīn shōubīng ناقوس را بصدا در آوردن و ارتش را پس خواندن — کنایه از صرف نظر کردن از نبردی

鳴锣开道 míng luó kāi dào ناقوس رابه صدا در آوردن و راه را باز کردن (برای مأمورین دولت در جامعه فئودالی) — کنایه از اذهان عمومی را برای پذیرش واقعه قریب الوقوع آماده کردن ؛ زمینه کاری را آماده کردن

鳴冤叫屈 míngyuān—jiàoqu شکایت کردن جبران بی عدالتی هارا درخواست کردن ؛ ناراضیبتی و شکایت خودرا بر زبان آوردن

冥思苦想 míngsī—kǔxiǎng سخت و طولانی فکر کردن ؛ برعزف خود سخت فشار آوردن

冥顽不灵 míngwán bùlíng نادان و نفهم

铭诸肺腑 míng zhū fèifǔ در خاطر کسی نقش بستن ؛ عمیقاً به خاطر سپردن و فراموش نکردن

酩酊大醉 mǐngdǐng dàzuì مست و خراب شدن ؛ بدمستی کردن

命不该绝 mìng bùgāi jué برای مرگ سرنوشت (یا مقدر) نشدن(در مورد کسی که جان مفت بدر برده باشد گفته می شود)

命途多舛 mìngtú duō chuǎn با ناکامیهای زیاد

کنایه از انجام دادن کار های بد بطور علنی

明镜高悬 míngjìng gāo xuán آینه صاف و روشنی که بلند آویزان شده باشد — اشاره به يك قاضی بی طرف و تیزبین

明来暗往 mínglái—ànwǎng با کسی رابطه آشکار و نهان داشتن

明媒正娶 míngméi—zhèngqǔ بطور قانونی و رسمی ازدواج کردن

明眸皓齿 míngmóu—hàochǐ (در مورد يك خانم زیبا) چشمان درخشان و دندان های سفید داشتن

明目张胆 míngmù—zhāngdǎn گستاخانه ؛ بی شرمانه

明枪暗箭 míngqiāng—ànjiàn علناً نیزه انداختن و از کمین تیر زدن — اشاره به حمله های هم علنی و هم مخفی

明枪易躲，暗箭难防 míngqiāng yì duǒ, àn jiǎnán fáng آسان است که از نیزه ای که به گونه علنی پرتاب شده جا خالی داد اما مشکل است که از تیریکه از کمین انداخته گردیده در امان بود.

明人不做暗事 míng rén bù zuò ànshì آدم درستکار کارهارا مخفیانه انجام نمی دهد.

明日黄花 míng rì huáng huā گل های داودی پس از عید نهم دوگانه (روز نهم از ماه نهم سال قمری چین) — کنایه از اشیاء کهنه و بی ارزش

明升暗降 míngshēng—ànjiàng ترفیع در ظاهر ولی تنزل ربه در حقیقت

明效大验 míngxiào—dà yàn تأثیر بسیار آشکار

明修栈道，暗渡陈仓 míng xiū zhàndào, àn dù chéncāng ظاهراً خود را به پیشروی در يك مسیر زدن ولی مخفیانه در مسیر دیگری رفتن — کنایه از کاری را زیر پوشش کار دیگری انجام دادن

明一套，暗一套 míng yī tào, àn yī tào در ظاهر يك جور عمل کردن و در نهان جور دیگر

明于知人，昧于知己 míng yú zhī rén, mèi yú zhī jǐ دیگران را خوب شناختن اما خود را نشناختن

明哲保身 míng zhé bǎo shēn بسیار عاقل بودن و خود را بی خطر و در امان نگهداشتن

明争暗斗 míngzhēng—àndòu هم به ستیزه علنی و هم به مبارزه مخفی پرداختن

明正典刑 míng zhèng diǎnxíng طبق قانون حکم اعدام را به اجرا در آوردن

درستکار را باور نکن ، از مهریانی آدم نا مهربان
برحذر باش!

莫须有 mòxūyǒu یی اساس ؛ یی دلیل ؛ ساختگی
莫于毒也 mò yú dú yě (又作“人莫于毒”) یی اساس ؛ یی دلیل ؛ ساختگی
کسی جرأت نمی کند که به من صدمه برساند
莫衷一是 mò zhōng yī shì از رسیدن به نظر
موافق و یا تشخیص حق از ناحق عاجز بودن
秣马厉兵 mòmǎ—lìbīng (又作“秣马利兵”) اسب ها را تغذیه کردن و اسلحه را تیز کردن
—کنایه از تدارک دیدن جنگ

漠不关心 mò bù guānxīn یی تفاوت و خونرسد
漠然置之 mò rán zhì zhī نسبت به چیزی یی تفاوت ماندن

墨迹未干 mò jī wèi gān پیش از اینکه مرکب خشک شود

墨守成规 mò shǒu chéngguī مضمرانه از عرف پیروی کردن

默默无闻 mò mò wú wén ناشناخته از طرف عامه مردم ؛ گمنام

谋财害命 móu cái—hài mìng کسی را برای ثروتش کشتن

谋事在人，成事在天 móu shì zài rén，chéng shì zài tiān از تو حرکت از خدا برکت

木本水源 mù běn—shuǐ yuán ریشه درخت و سرچشمه جوی—کنایه از ریشه مطلبی

木雕泥塑 mù diāo—ní sù مانند بتی چوبی و مجسمه ای گلی—کنایه از آدم کند ذهن یا ساکت و بی حرکت

木已成舟 mù yǐ chéng zhōu از چوب قایق ساخته شده است—کنایه از اینکه کار انجام شده را نمی توان باطل کرد ؛ آب رفته بجوی برنی گردد.

目不见睫 mù bù jiàn jié عاجز بودن چشم از دیدن مژگان خود—کنایه از فاقد خودشناسی بودن

目不交睫 mù bù jiāo jié چشم بهم نزدن—اصلاً نخواستن در شب

目不窥园 mù bù kuī yuán هرگز به باغ نگاهی نکردن—کنایه از خودرا غرق مطالعه کردن

目不忍睹 mù bù rěn dǔ تحمل نگاه کردن نداشتن

目不识丁 mù bù shí dīng حتی يك كلمه را هم ندانستن ؛ صد در صد بی سواد بودن

目不暇接 mù bù xiá jiē (又作“目不暇给”) چیزها آنقدر فراوان هست که چشم نمی تواند

مواجه شدن کسی در زندگی

谬种流传 miùzhǒng liúchuán اشتباه نظر های اشتباه آمیز

模棱两可 mó léng liǎng kě دو پهلو ؛ مبهم ؛ مشکوک

摩肩接踵 mó jiān—jiēzhǒng در ازدحام یکدیگر تته زدن

摩厉以须 mó lì yǐ xū شمشیر خود را برای آمادهگی تیز کردن —کنایه از آماده اقدام بودن

摩拳擦掌 mó quán—cāzhǎng مشت ها و کف دست های خود را بهم مالیدن—کنایه از مشتاق نبرد یا انجام کاری بودن

磨杵成针 mó chǔ chéng zhēn با نهایت سعی و کوشش میله آهنی را می توان باساییدن تبدیل به سوزن کرد—کنایه از ثبات قدم و پشتکار موجب موفقیت می شود.

磨穿铁砚 mó chuān tiě yàn جوهردان را باساییدن سوراخ کردن —کنایه از : با سعی و کوشش مطالعه کردن

磨刀不误砍柴工 mó dāo bù wù kǎn chái gōng تیز کردن تبر کار هیزم کنی را مختل نمی کند.

磨刀霍霍 mó dāo huō huō شمشیر خود را تیز کردن ؛ قدرت نمایی کردن

磨洋工 mó yángōng بر سر کار خود وقت را به بطالت گذراندن

抹一鼻子灰 mǒ yī bí zi huī (又作“碰一鼻子灰”) تودهنی خوردن ؛ کم محلی شدن

没齿不忘 mò chǐ bù wàng تا آخرین لحظه حیات فراموش نکردن ، برای بقیه عمر خود یاد داشتن

莫测高深 mò cè gāoshēn دارای عمق غیرقابل اندازه گیری ؛ ژرف ؛ سنجش ناپذیر ؛ درک نکردنی

莫此为甚 mò cǐ wéi shèn موردی از این شدید تر و جذبی تر وجود ندارد.

莫可指数 mò kě zhǐ shù نمی شود با انگشت ها حساب کرد—کنایه از بی شمار ؛ متعدد

莫名其妙 mò míng qí miào ۱- از چیزی سر درگم شدن ؛ سر راه کسی سبز شدن ۲- بدون دلیل ؛ بی جهت ؛ غیرقابل توضیح

莫逆之交 mò nì zhī jiāo دوست صمیمی ؛ دوست جوانی

莫信直中直，须防仁不仁 mò xìn zhí zhōng zhí，xū fáng rén bù rén درستکاری آدم

ی اعتنا بودن ؛ قانون را مورد تحقیر قرار دادن
 目无全牛 mù wú quániú (فصاحت و مهارت) (مجرد)
 گاو را بمثابة تمامی آن ندیدن (بلکه قسمت
 های را برای بریدنش دیدن) — کنایه از
 فوق العاده ماهر بودن
 目无余子 mù wú yú zǐ
 گویا دیگران وجود آ برافاده ؛ پرنفوذ
 نداشتند ؛ بسیار مغرور ؛ برافاده ؛ پرنفوذ
 目中无人 mù zhōng wú rén
 هیچکس را شایسته مغرور و خودخواه بودن ؛
 از دماغ فیل افتادن
 沐猴而冠 mù hóu ér guān
 میمون با کلاهی بر سر
 سر — کنایه از اینکه فرد ناقابلی قیافه تحمیل
 کننده ای بخود می‌گیرد.
 沐雨栉风 mù yǔ - zhì fēng
 (م) شانه شده در باد و (تن) شسته شده در باران — کنایه از بدون
 توجه به شرایط آب و هوا سفر کردن یا سخت
 کار کردن
 暮鼓晨钟 mù gǔ - chén zhōng
 طبل عصرانه و زنگ صبحگاهی (در معبد بودایی) — کنایه از
 نصیحت های بموقع برای تقوا و پرهیزکاری
 暮气沉沉 mù qì chén chén
 بیحال و کسل ؛ بی اعتنا ؛ دل مرده
 暮色苍茫 mù sè cāng máng
 هوای تاریک و روشن درحال گسترده شدن

همه را ببیند.
 目不邪视 mù bù xié shì
 نگاه زیر چشمی نکردن — کنایه از: ۱ — شرافتمند و شایسته بودن
 ۲ — خون سرد و بی طرف
 目不斜视 mù bù xié shì
 از يك سوی نگاه نکردن ؛ توجه خود را منحرف نکردن
 目不转睛 mù bù zhuǎn jīng
 چشم دوختن ؛ خیره خیره نگریستن
 目瞪口呆 mù dèng - kǒu dāi
 متحیر ؛ مبهوت ؛ بهت زده
 目光短浅 mù guāng duǎn qiǎn
 کوتاه نظر ؛ کوتاه بین
 目光如豆 mù guāng rú dòu
 نور چشمان به باریکی لوبیا — کنایه از: کوتاه بین ؛ کوتاه نظر
 目光如炬 mù guāng rú jù
 چشمان برافروخته مانند مشعل — کنایه از: ۱ — خشمگین شدن ۲
 - بصیرت داشتن
 目空一切 mù kōng yī qiè
 بی نهایت مغرور و خود پسند بودن ؛ هیچ چیز و هیچ کس را شایسته
 و قابل ندانستن
 目迷五色 mù mí wǔ sè
 از رنگ های متعدد خیره شدن — کنایه از: از يك وضع پیچیده و بفرنج
 متحیر شدن
 目无法纪 mù wú fǎ jì
 نسبت به قانون و انضباط

N

کردن — کنایه از گفته های عادی مافوق خود را
 به عنوان امری گرفتن و درباره آن جارو جنجال
 راه انداختن
 耐人寻味 nài rén xún wèi
 (نکته) درخور (یا شایسته) اندیشه بعدی بودن ؛ فکر برانگیزنده
 بودن
 男大当婚，女大当嫁 nán dà dāng hūn, nǚ dà dāng jià
 يك مرد بالغ باید زن بگیرد و يك زن بالغ باید شوهر کند.
 男盗女娼 nán dào - nǚ chāng
 مانند دزدان و روسیای رفتار کردن ؛ نامرد تمام عیار بودن
 男耕女织 nán gēng - nǚ zhī
 مردان کشتزار ها را شخم می‌زنند و زنان می‌بافند.
 男女平等 nán - nǚ píngděng
 تساوی حقوق بین مرد و زن
 男女授受不亲 nán nǚ shòu shòu bù qīn

拿不出手 nábuchū shǒu (又作“拿不出去”) غیرقابل ارائه بودن ؛ قابل عرضه نبودن
 拿刀动杖 ná dāo - dòng zhàng
 برداشتن شمشیر و چماق ؛ با اسلحه نبرد را آغاز کردن
 拿架子 ná jià zi
 از دماغ فیل افتادن ؛ باد دوسر داشتن
 拿腔拿调 ná qiāng - ná diào
 با لحن مصنوعی سخن گفتن
 拿腔作势 ná qiāng - zuò shì (又作“拿班作势”)
 اطوار در آوردن ؛ با ادا و اطوار عمل کردن
 拿手好戏 nǎ shǒu hǎo xì
 ۱ - بازی یا شعبده ای که کسی در اجرای آن ماهر باشد ۲ - چیرگی کسی ؛ رشته ویژه کسی
 拿着鸡毛当令箭 nǎ zhe jī máo dāng lìng jiàn
 پر مرغ را بعنوان حکمی برای صدور امر تلقی

کوره در رفتن ؛ از خجالت و خشم بر آشفتن
 脑满肠肥 nǎomǎn—chángféi دارای کلاه سنگین
 و شکم گنده— (در وصف آدم متمول و بیکاره
 گفته می شود)
 闹中取静 nàozhòng qǔ jìng جستجوی صلح و
 صفا و آرامی کردن در دور و بر های پر سر
 و صدا
 内查外调 nèichá—wàidiào تطبیقات بیرونی و
 درونی را انجام دادن
 内顾之忧 nèigù zhī yōu (又作“后顾之忧”)
 نگرانی های داخلی ؛ دردسر خانوادگی
 内外夹攻 nèi—wài jiāgōng حملات داخلی و
 خارجی ؛ فشارهای داخلی و خارجی
 内外交困 nèi—wài jiāo kùn در داخل و خارج
 از کشور با مشکلات دست بگریبان شدن
 内外有别 nèi—wài yǒu bié اطلاعات داخلی را
 از افراد بیگانه یا خارجی مخفی نگهداشتن
 内忧外患 nèiyōu—wàihuàn ناامنی داخلی و
 تجاوز خارجی
 能工巧匠 nénggōng—qiǎojiàng صنعت گر ماهر ؛
 هنرکار چیره دست
 能官能民 néngguān—néngmín آماده بودن
 برای خدمتگزاری به عنوان يك مأمور دولتی یا به
 عنوان يك فرد ساده از عامه مردم
 能屈能伸 néngqū—néngshēn قادر به دولا شدن
 یا سر بلند ایستادن بودن ؛ با شرایط سازگار بودن
 能人背后有能人 néng rén bèihòu yǒu néng rén
 برای هر آدم مستعد کسی هست که از او مستعدتر
 باشد ؛ دست بالای دست بسیار است.
 能上能下 néngshàng—néngxià حاضر به پذیرش
 يك مقام بالا یا پایین بودن
 能说会道 néngshuō—huìdào زبان چرب و نرم
 داشتن ؛ چرب زبان بودن
 能文能武 néngwén—néngwǔ می توان هم قلم و
 هم شمشیر خود را بکار برد.
 能者多劳 néngzhě duō láo آدم توان باید
 کارهای بیشتری انجام دهد. (درومانی که از کسی
 انجام خدمتی یا کارهای اضافی مطالبه شود گفته
 می شود)
 能者为师 néngzhě wéi shī بگذار افراد توانا به
 دیگران بیاموزند.
 泥牛入海 níníu rù hǎi مثل يك گاو گلی که در
 دریا فرو رفته باشد—کنایه از اینکه دیگر از چیزی
 خبری نیست؛ برای همیشه از دست رفته است.
 泥菩萨过河 nípúsa guò hé مثل يك بت گلی

مناسب نیست که مرد و زن در موقع مبادله اشیاء
 دست های یکدیگر را بزنند.
 南柯一梦 nānkē yī mèng (از رؤیای “نانکه”
 داستانی درباره مردی که خواب دید که در
 پادشاهی مورچه ها حاکم “نانکه” شده است) —
 کنایه از شادی موهوم؛ خواب روز
 南腔北调 nánqiāng—běidiào با لهجه های
 درهم و برهم و منخط (حرف زدن)
 南辕北辙 nányuán—běizhé آهنگ جنوب
 کردن ولی به طرف شمال رفتن ؛ برگزیدن خط
 مسیر جنوب و حرکت به سوی شمال—کنایه از
 به روشی عمل کردن که مغایر هدف کسی باشد
 南征北战 nánzhēng—běizhàn جنگیدن در جنوب
 و در شمال ؛ لشگرکشی در سراسر کشور
 难割难舍 nángē—nánshě مشکل است که از
 (شخصی یا جایی) جدا شد.
 难乎为继 nán hū wéi jì (又作“难以为继”)
 (کاری را) بسختی ادامه دادن
 难解难分 nánjiě—nánfēn (又作“难分难解”)
 ۱— بطور رها نشدنی گرفتار (مناقشه ، نبرد و ...)
 بودن ۲— بطور احساساتی يك دیگر دل بسته بودن
 难能可贵 nán néng kě guì بخاطر انجام کار
 خوب یا رفتار نیک شایان تمجید بودن ؛ سزاوار
 تحسین بودن
 难舍难分 nánshě—nánfēn (又作“难分难舍”)
 نسبت به جدایی از یکدیگر بی میلی از خود نشان
 دادن
 难兄难弟 nánxiōng—nándì (هر دو) از يك
 قماش بودن ؛ اشخاص دارای سلیقه یا ویژگی
 های همانند
 难言之隐 nán yán zhī yǐn چیزی که فاش کردن
 آن کسی را در موقعیت ناراحت کننده ای قرار
 دهد ؛ موضوع پردرد
 难以启齿 nán yǐ qǐ chǐ (又作“难于启齿”)
 مشکل بودن در بیان کردن (مطلبی)
 难兄难弟 nánxiōng—nándì رنج بران دارای يك
 سر نوشت
 囊空如洗 náng kōng rú xǐ با جیب خالی ؛
 تهیدست ؛ بی چیز ؛ فاقد پول نقد
 囊空羞涩 náng kōng xiū sè (یا بی پولی) خجالت کشیدن
 مغز کسی را بردن (یا خوردن) ؛ پرحرفی کردن ؛ ژاژخانی کردن ؛
 وراجی کردن
 恼羞成怒 nǎo—xiū chéng nù از خجالت زیاد از

کردن ، نجا کردن
 念兹在兹 niàn zī zài zī به یاد همیشه به یاد
 داشتن ؛ هرگز چیزی یا کسی را از یاد نبردن
 鸟尽弓藏 niǎojìn—gōngcáng به محض اینکه
 همه پرندگان کشته شد ، کمان های خود را کنار
 می گذارند—کنایه از : برکنار کردن کسی که
 خدمات خود را انجام داده است.
 鸟语花香 niǎoyǔ—huāxiāng پرندگان آوازی می
 خوانند و بوی گل ها همه جا پیچیده است
 (توصیف یک روز خوش بهاری)
 袅袅婷婷 niǎoniǎotīngting (دختر یا زن جوان)
 باریک اندام و زیبا ؛ پرتاز و کرشمه و بسیار
 رعنا
 捏一把汗 niē yī bǎ hàn (又作“捏把汗”)
 از نگرانی یا تشنج نفس را در سینه حبس کردن
 ؛ از ترس و وحشت عرق کردن
 蹑手蹑脚 nièshǒu—nièjiǎo با نوك پا راه رفتن ؛
 پاور چین پاور چین راه رفتن
 拧成一股绳 níngchéng yī gǔ shéng بهم
 تایدن تا ریمان ساخته شود — کنایه از هوای
 همدیگر را داشتن ؛ کوشش های مشترک را بکار
 بردن
 宁缺毋滥 nìng quē wú làn کمبود چیزی بهتر
 از داشتن چیزی نامرغوب است — کنایه از
 کیفیت را بر کمیت ترجیح دادن
 宁死不屈 nìng sǐ bù qū مرگ را بر تسلیم
 ترجیح دادن
 宁为鸡口，无为牛后 nìng wéi jīkǒu, wú wéi
 niúhòu سگ خانه بشو کوچک خانه نشو.
 宁为太平犬，莫作乱离人 nìng wéi tàipíng
 quǎn, mò zuò luànlí rén سگی در زمانه صلح
 و صفا را بر آدمی در زمانه جنگ ترجیح دادن
 宁为玉碎，不为瓦全 nìng wéi yù suì, bù wéi
 wǎ quán ترجیح می دهم مثل يك یشم بشکنم
 تا مانند يك سفال سالم بمانم—کنایه از اینکه
 مردن به شرف بهتر از زندگی بامدلت است.
 牛不喝水强按头 niú bù hē shuǐ qiǎng àn tóu
 با سعی و کوشش کلاه گاو را بزور غرق آب نمودن
 تا آب بنوشد—کنایه از اراده خود را برکسی
 تحمیل کردن
 牛刀小试 niúdao xiǎo shì نخستین نمایش کوچک
 استاد ؛ يك چشمه از هنرهای استاد—کنایه از
 اینکه کسی مهارت بزرگ خود را نخست در
 کاری کوچک نشان می دهد.
 牛鬼蛇神 niúguǐ—shéshén دیوها و شیطان ها

که از رود خانه می گذرد — کنایه از کسی که
 حتی قادر نیست خود را نجات دهد (چه رسد
 به اینکه کس دیگری را)
 泥沙俱下 ní—shā jù xià از شن باهم از
 بالا سرازیر می شود — کنایه از اینکه خوب و
 بد باهم قاتی هستند.
 泥塑木雕 nísù—mùdiào 同：木雕泥塑
 mùdiào—nísù
 غول با پای گلی؛ ابوالهول
 با پای گلی — کنایه از نیروی ارتجاعی که ظاهراً
 قوی ولی باطناً ضعیف باشد
 拟于不伦 nǐyú bùlún (یا قیاس) این مقایسه
 مناسب نیست.
 你死我活 nǐsǐ—wǒhuó مرگ و زندگی ، حیات
 و ممات ؛ مرگ پذیر ؛ فانی
 你追我赶 nǐzhuī—wǒgǎn (در رقابت دوستانه)
 بر یکدیگر سبقت جستن
 你走你的阳关道，我过我的独木桥 nǐ zǒu
 nǐde yángguāndào, wǒ guò wǒde dúmùqiáo
 شما راه باز و گشوده را طی کنید و من از پل چوبی
 عبور خواهم کرد—یعنی شما راه خودتان را
 انتخاب کنید و من راه خودم را.
 逆来顺受 nì lái shùn shòu در مقابل زور و ستم ،
 بدرفتاری و غیره مطیعانه تسلیم شدن
 逆水行舟 nìshuǐ xíng zhōu قایق در جریان
 مخالف آب حرکت می کند.
 匿影藏形 nìyǐng—cángxíng مخفی شدن از نظر
 مردم ؛ هويت واقعی خودرا پنهان کردن
 拈花惹草 niānhuā—rěcǎo باگل ها و علف ها
 بازی کردن — کنایه از : بازان لاس زدن
 拈轻怕重 niānqīng—pàzhòng سبک را بر سنگین
 ترجیح دادن — کنایه از : کارهای آسان را
 بهمه گرفته و کارهای مشکل را به دیگران
 واگذاشتن
 年富力强 niánfù—lìqiáng پر نشاط و جوان ؛ در
 عنوان جوانی ؛ در اوج قدرت انسان
 年高德劭 niángāo—deshào پیر و درخور عزت و
 احترام ؛ مسن و بزرگوار
 年深日久 niánshēn—rìjǔ (又作“年久月深”、
 “年久日深”) با گذشت زمان ؛ به مرور زمان
 ؛ برای سالهای طولانی
 念念不忘 niànniàn bù wàng برای همیشه به یاد
 داشتن ؛ هرگز از یاد نبردن
 念念有词 niànniàn yǒu cí ۱— نجا ، کتان ذکر و
 افسون خواندن ۲— زیر لب سخن گفتن ؛ زمزمه

弄巧成拙 nòng qiǎo chéng zhuō زرنگی از خود نشان دادن اما عاقبت با ناکامی یا اشتباه مواجه شدن ؛ با زرنگی بیجا خودرا به دردسر انداختن ؛ رفت ابرویش را درست کندچشمش را کورکرد.
 弄虚作假 nòngxū—zuòjiǎ حقه گیری کردن ؛ بازی کردن ؛ نیرنگ کردن ؛ گول زدن ؛ فریب دادن

奴颜婢膝 núyán—bìxī غلامانه ؛ نوکرآب ؛ اهل تعظیم و تکریم

奴颜媚骨 núyán—mèigǔ چاپلوسی و تملق ؛ تعظیم و تکریم

驽马千里，功在不舍 nǔmǎ qiānlǐ，gōng zài bù shě اگر یک یابو بتواند هزار "لی" را طی کند ، تنها به جهت پافشاری و استقامت او است.

怒不可遏 nù bùkě è از خشم و غضب خود را باختن ؛ خون از غضب جوشیدن ؛ خون به جوش آمدن

怒发冲冠 nùfá chōng guān موی سر از خشم سیخ شدن ؛ بیش از حدّ به خشم آمدن ؛ خون از غضب جوشیدن

怒火中烧 nùhuǒ zhōng shāo از خشم سوختن ؛ خون از غضب جوشیدن

怒目而视 nù mù ér shì با خشم به کسی خیره شدن ؛ زهر چشم گرفتن

怒形于色 nù xíng yú sè ظاهر شدن اثر خشم در چهره ؛ خشمناک به نظر رسیدن

诺诺连声 nuònuò lián shēng مرتباً بله گفتن ؛ بله بله گفتن

— کتابه از نیروهای اهریمنی ؛ همه جور مردم نابکار

牛郎织女 Niúgāng Zhīnǚ و دختر ۱- بافنده—کتابه از عشاق اسطوره‌ای‌ایکه به وسیله جاده شیری از هم جدا شده باشد (در داستان باستانی عشقی چین) ۲- زن و شوهریکه مجبوراً در جاهای مختلف کشور جدا ازهم زندگی می‌کنند

牛渡马勃 niú sù—mǎ bó ادراک گاو و نوعی باکتری — کتابه از چیزی ارزان ولی مفید

牛头不对马嘴 niú tóu bù duì mǎ zǔǐ فک های اسب با کله‌های گاو ربطی ندارد — کتابه از دو موضوعی که هیچ ربطی با یکدیگر ندارند ؛ گوز چه کار دارد به شقیقه؟ ؛ آسمان و ریسمان

忸怩作态 niǔ ní zuò tài عشوّه ؛ اطوار ریختن ؛ عود کردن ؛ طنزازی کردن

扭扭捏捏 niǔ niǔ niē niē با ناز و کرشمه ۱- راه رفتن ۲- کمرو ؛ محجوب ؛ خجول (همراه با ناز و کرشمه)

扭转乾坤 niǔ zhuǎn qián kūn بوجود آوردن تغییرات سریع و بنیادی در اوضاع ؛ جریان رویدادها را زیر و رو کردن

浓装艳抹 nóng zhuāng—yàn mǒ (زن) لباس‌های پر زرق و برق برتن داشتن و از گریم سنگین استفاده کردن

弄假成真 nòng jiǎ chéng zhēn آنچه که ساختگی جلوه داده شد به صورت حقیقت درآمده است ؛ آنچه به شوخی گفته شد بطور جدی جامه عمل پوشیده است .

O

藕断丝连 ǒuduàn—sīlián ریشه نیلوفر بریده می‌شود اما نخ های آن بهم پیوسته می‌ماند — کتابه از:عشاق) ظاهراً جدا ، اما بازهم در تماس بودن

呕心沥血 ǒuxīn—lìxuè خون دل خوردن ، رنج های بیشمار را برخود هموار کردن

偶一为之 ǒu yī wéi zhī گاه گاهی کاری را انجام دادن ؛ بندرت یا استثنائاً کاری را انجام دادن

P

拍案叫绝 pāi àn jiào jué به میز ضربه زدن و آفرین گفتن

拍案而起 pāi àn ér qǐ از خشم مشت بر میز کوفتن و پیاخاستن

渊 از زمین تا آسمان تفاوت داشتن ، يك ("渊
 دنيا باهم فرق داشتن
 彷徨歧途 pánghuáng qītú در سر چهار راه
 درنگ کردن ، مردود بودن
 庞然大物 pángrán dàwù جانور ، هیولا ،
 عظیم‌الجثه و شگفت‌انگیز ؛ شیئی غول پیکر
 旁观者清 pángguānzhě qīng (یا نظاره
 کننده) با وضوح بازی‌ها را می بیند.
 旁门左道 pángmén—zuǒdào 同: 左道旁门
 zuǒdào—pángmén
 با اشاره (یا کنایه) cèjī—
 pángqiāo 旁敲侧击
 حمله کردن ، مطلب را با اشاره غیرمستقیم
 توضیح دادن
 旁若无人 páng ruò wú rén — عمل کردن بدون
 اعتنا به احدی—کنایه از متکی به نفس خود یا
 متکبر بودن
 旁征博引 pángzhēng—bóyǐn از منابع زیاد
 برهان های متعدد آوردن ؛ برای حمایت از تر
 خود مراجع متعددی را باز گوئی کردن
 抛头颅，洒热血 pāo tóuǒu, sǎ rèxuè (در راه
 امر عادلانه‌ای) خونریزی کردن و جان خود را
 نثار نمودن
 抛头露面 pāotóu—lùmiàn سر و صورت خود
 را نشان دادن (در گذشته درمورد زنی گفته می
 شده که خودرا در حضور عامه مردم نشان می داد
 و این امر نوعی آبروریزی تلقی می شد و امروز
 در مورد کسی گفته می‌شود که بطور زننده در
 بی شهرت می باشد)
 抛砖引玉 pāozhuān—yǐnyù برای جلب سنگ
 یشم آجر را پرتاب کردن—کنایه از اینکه کسی
 در جلسه چند کلمه ساده را به عنوان مقدمه
 می‌گوید تا دیگران نظریه‌های ارزشمند خود را
 عرضه کنند.
 刨根问底 páogēn—wèndǐ به کنه مطلب رسیدن
 با خشم غریدن ؛ رعد
 咆哮如雷 páoxiào rú léi آما غریدن ؛ به شدت خشمگین شدن
 袍笏登场 páohù dēngchǎng لباس خوب پوشیدن
 و وارد صحنه شدن(به تحقیر درمورد يك مأمور
 دولتی یا يك دست‌نشانده سیاسی گفته می‌شود
 که به مقام رسیده باشد)
 跑了和尚跑不了庙 pǎole héshang páobuliǎo
 miào راهب ممکن است فرار کند ولی معبدش
 نمی تواند همراه او فرار کند—کنایه از اینکه
 آدم فراری باید به جایی پناه ببرد که سرخ هالی
 فراهم می آورد.

拍板成交 pāibǎn chéngjiāo سرمعامله‌ای توافق
 کردن ؛ معامله را قطعی کردن
 拍马屁 pāi mǎpì (又作“拍马”) چاپلوسی
 کردن ؛ تملق گفتن ؛ بیزر لای پالان کسی
 گذاشتن
 拍手称快 pāishǒu chēngkuài باکف زدن اظهار
 خوشحالی کردن (معمولاً در صورت انتقام کشیدن
 از کسی بیان می شود)
 排斥异己 páichì yìjǐ نسبت به اشخاصی که
 نظریات مختلف دارند تبعیض کردن ؛ علیه غیر
 خودی تبعیض قایل شدن
 排除万难 páichú wàn nán همه مشکلات را
 برطرف کردن ؛ برهمه موانع چیره شدن
 排忧解难 pǎinán—jiěfēn میانجی‌گری کردن در
 يك مشاجره ، دعوا را آشتی دادن
 排山倒海 páishān—dǎohǎi کوهها را برکندن و
 دریاها را وارونه کردن
 排忧解难 pái tà zhí rù با فشار در را باز کردن
 و مستقیماً وارد شدن
 排忧解难 páiyōu—jiěnàn نگرانی های کسی را
 برطرف کردن و در حل مسایل به او کمک کردن
 徘徊歧路 páihuái qílù در چهار راه درنگ کردن
 صعود به قله
 攀龙附凤 pānlóng—fùfèng نسبت به اهل قدرت
 و نفوذ خود شیرینی کردن ؛ خود را زیر حمایت
 افراد عالی مقام افکندن
 攀亲道故 pānqīn—dàogù ادعای خویشاوندی یا
 دوستی کردن
 盘根错节 pāngēn—cuòjié (又作“槃根错节”) با
 ریشه های پیچ و تاب خورده و شاخه های
 گره دار—کنایه از پیچیده و مشکل بودن مسئله
 در برخورد با آن
 盘根究底 pāngēn—jiūǎi برای رسیدن به کنه
 مطلب تلاشی کردن
 盘古开天地 Pángǔ kāi tiāndì “پان گو” زمین
 را از آسمان جدا کرد.
 盘马弯弓 pán mǎ wān gōng سوار اسب شدن و
 هی دور زدن و در ضمن کمان خودرا خم کردن
 —کنایه از قیافه پرابهت به خود گرفتن ولی هیچ
 اقدام نکردن
 磐石之固 pánshí zhī gù مثل صخره استوار و
 محکم بودن
 判若两人 pàn ruò liǎng rén کاملاً به شخص
 دیگر تبدیل شده است.
 判若云泥 pàn ruò yún—ní (又作“判如天

اصلی را از توده ای از مواد بدست آوردن
 披头散发 pītóu-sǎnfǎ با موهای سر ژولیده
 و به هم ریخته
 披星戴月 pīxīng-dàiyuè زیر چادر ماه و
 ستارگان — کنایه از کار کردن یا سفر نمودن
 در تمام شب
 劈波斩浪 pībō-zhǎnlàng امواج (دریا) را
 شکافتن
 劈风斩浪 pīfēng-zhǎnglàng با باد مقابله
 کردن و امواج دریا را شکافتن — کنایه از میان
 مشکلات برای خود راهی گشودن
 劈头盖脸 pītóu-gàiliǎn درست رو در رو
 استخوانی ؛ لاغر ؛ نحیف
 皮包骨头 pí bāo gǔtóu پاره شدن پوست و
 باز شدن گوشت (دراثر جوب خوردن)
 皮里阳秋 pì lǐ yángqiū انتقاد نهانی که کسی
 گفته نشده باشد
 皮相之谈 píxiàng zhī tán حرف های سطحی ؛
 بحث غیر عمیق
 皮笑肉不笑 pí xiào ròu bù xiào خنده زورکی
 کردن
 皮之不存，毛将焉附 pí zhī bù cún, máo
 jiāng yān fù اگر پوست از بین رفته باشد ،
 مویش روی کجا می روید ؟ — کنایه از اینکه
 بدون ریشه و اساس وجود هر چیز غیر ممکن
 است.
 疲于奔命 píyú bēnmìng از دوندگی زیاد خسته
 و فرسوده شدن ؛ دائماً در حال تکاپو بودن ؛
 زیر بار کار های فراوانی قرار داشتن
 蚍蜉撼大树 pífú hàn dàshù کوشیدن مورچه ای
 برای تکان دادن درخت تنومندی — کنایه از
 : بطور مسخره آمیز ارزش واقعی خود را بیش از
 حد ارزیابی کردن
 脾胃相投 pí wèi xiāng tóu هم سلیقه بودن ؛
 تمایلات مشابه داشتن
 匹夫有责 pǐfū yǒu zé هرکس در تقبل مسئولیت
 سهم است.
 匹夫之勇 pǐfū zhī yǒng شجاعت بی ملاحظه ؛
 بی پروایی از روی نادانی
 匹马单枪 pǐmǎ-dānqiāng 同：单枪匹马
 dānqiāng-pǐmǎ
 否极泰来 pǐ jí tài lái بدنبال نهایت بدبختی
 دوره خوشبختی فرا می رسد ؛ پایان شب سیه
 سفید است. [نظامی]
 屁滚尿流 pìgǔn-niàoliú از ترس شلوار را خیس
 آوردن — کنایه از چیز

跑龙套 pǎo lóngtào نقش نقش ایفاء کردن ؛
 سیاهی لشکر بازی کردن
 赔了夫人又折兵 péile fūren yòu zhé bīng
 هم خانم و هم سربازان خود را از دست دادن
 — کنایه از : ضرر دو برابر دیدن
 喷薄欲出 pēnbó yù chū درخشندگی آن در حال طلوع بودن
 ۱- (اهل دود) دود (دود) دود (دود) دود (دود کش)
 بیرون دادن دود
 朋比为奸 péngbǐ wéi jiān بز و زد و
 بند کردن ؛ توطئه چیدن برای کار بد ؛ گاووندی
 کردن
 蓬荜增辉 péngbì zēng huī (又作“蓬荜生
 辉” کلبه محقری را روشن کردن (با تشکر
 در مورد بازدید کسی یا هدیه او مانند طومار
 نقاشی یا خوشنویسی گفته می شود)
 蓬门荜户 péngmén-bìhù (خانه ای با)
 حصیری — کنایه از منزلگاه محقری
 蓬头垢面 péngtóu-gòumiàn با موهای سر
 ژولیده و صورت کثیف
 鹏程万里 péngchéng wànlǐ (حرکت با) يك
 پرواز سیمرغی به فاصله ده هزار “لی” — کنایه از
 آینده ای درخشان داشتن
 捧腹大笑 pěngfù dàxiào از خنده روده بر شدن
 تودهنی خوردن
 碰一鼻子灰 pèng yī bizi huī تودهنی خوردن ؛
 کم محلی شدن
 披肝沥胆 pīgān-lìdǎn ۱- سرفه دل خود را
 باز کردن ؛ رک گو و صمیمی بودن ۲- وفادار
 و صادق بودن
 披红戴花 pīhóng-dàihuā با پارچه ابریشمی
 قرمز انداخته شده روی شانه ها و گل ها وصل
 شده روی سینه کسی (این نشانه افتخار تلقی
 می شود)
 披坚执锐 pījiān-zhírui زره بر تن کردن و
 اسلحه در دست داشتن — کنایه از: برای نبرد
 آمادگی کامل داشتن
 披荆斩棘 pījīng-zhǎnjí از میان بوته های خار
 و تیغ عبور کردن — کنایه از میان مشکلات
 راهی گشودن
 披麻戴孝 pīmá-dàixiǎo جامه کثیف حزاء را
 پوشیدن
 披沙拣金 pī shā jiǎn jīn شن را الک کردن
 و طلای ناب را بدست آوردن — کنایه از چیز

زمینه اخلاق و هم در زمینه تحصیل ممتاز بودن
 娉娉袅袅 pīng pīng niǎo niǎo (زن) باریک اندام
 و زیبا ؛ پر ناز و کرشمه و بسیار رعنا
 平安无事 píng'ān wú shì همه سالم و خوبند .
 平白无故 píngbái wúgù بی دلیل موجه ؛ بی جهت
 平步青云 píngbù qīngyún بسرعت در جهان
 ترقی کردن ؛ سریع به مقام والا رسیدن
 平淡无奇 píngdàn wú qí عادی و بی روح ؛
 خالی از لطف و جاذبه ؛ ملال ؛ کسل کننده
 平地风波 píngdì fēngbō توفان ناگهانی روی
 دریای آرام—کنایه از تغییر ناگهانی و غیر متوقعه
 رویداد ها ؛ دردسر پیش بینی نشده
 平地起楼台 píngdì qǐ lóutái (又作“平地楼
 台”) ناگهان بلند شدن بناهای مرتفع از زمین
 —کنایه از شروع کردن کاری از هیچ
 平地一声雷 píngdì yī shēng léi يك غرش
 ناگهانی رعد ؛ (مجازی) يك صعود ناگهانی در
 شهرت و مقام
 平分秋色 píngfēn qiū sè (در افتخار ،
 قدرت ، عزت و غیره) سهم برابر داشتن
 平铺直叙 píngpū—zhíxù ۱ - بطرز ساده و
 مستقیم (مطلبی را) بیان کردن ۲ - به سبک کسل
 کننده و بی روحی صحبت کردن یا نوشتن
 平起平坐 píngqǐ—píngzuò بطور برابر روی يك
 صندلی نشستن ؛ بر پایه مساوی استوار بودن
 平时不烧香，急来抱佛脚 píngshí bù shāo
 xiāng, jí lái bào fójiǎo در موقع آسودگی
 هرگز بخور نسوزاند ولی در موقع درماندگی پای
 بودا را بطل کردن ؛ تا آخرین لحظه هیچ کاری
 نکردن
 平心而论 píngxīn ér lùn اگر راستش را بگویم ؛
 اگر از روی انصاف بخواهم بگویم ؛ انصافاً
 平心静气 píngxīn—jìngqì به آرامی ؛ باخونسردی
 ؛ بی طرف و بی تعصب ؛ بی غرض
 平易近人 píngyì jìn rén مهربان و بی تکلف
 محسنات کسی را
 评功摆好 pínggōng—bǎihǎo برشمردن ؛ با آب و تاب در باره کسی صحبت
 کردن
 评头论足 píngtóu—lùn zú 同: 品头论足 pín
 tóu—lùn zú
 凭空捏造 píngkōng niēzào دروغ بافتن ؛ چیزی
 از هیچ درست کردن
 萍水相逢 píng—shuǐ xiāng féng (غریبه ها)
 همچون سیزاب شناور روی آب بطور تصادفی

و زرد کردن ؛ قدری ترمیدن که عقل از سر
 کسی پریدن
 偏安一隅 piān'ān yī yú به اعمال حاکمیت بر
 قسمتی از سرزمین کشور قناعت کردن
 偏听偏信 piāntīng—piānxìn فقط به نظر يك
 طرف گوش دادن و آنرا باور نمودن ، متعصب
 بودن
 翩若惊鸿 piān ruò jīng hóng (زن) مانند قوی
 وحشت زده گام های سبک و تند برداشتن
 胼手胝足 piànshǒu—zhīzú دست و پای پینه
 زده — کنایه از زندگی پرمشقت
 片甲不存 piàn jiǎ bù cún حتی يك تن از
 جنگجویان زره پوش هم باقی نمی ماند—کنایه
 از اینکه ارتش کاملاً از بین رفته است.
 片瓦无存 piàn wǎ wú cún حتی يك آجر یا
 يك سفال هم باقی نمی ماند — کنایه از: با خاک
 یکسان شدن
 片言只语 piànyán—zhīyǔ (又作“片言只字”)
 فقط چند کلمه ؛ يك یا دو عبارت
 片纸只字 piànzhǐ—zhīzì پاره هائی از يك
 نوشته
 漂洋过海 piāoyáng—guòhǎi (又作“飘洋过
 海”) در سفر طولانی اقیانوس (یا دریا) را
 طی کردن
 瓢泼大雨 piáopō dà yǔ باران سنگین ؛ رگبار ؛
 باران سیل آسا
 拼死拼活 pīnshǐ—pīnhuó ۱ - جنگ مرگ و
 زندگی را برپاکردن ۲ - تاحداً اکثر جد و جهد
 کردن ؛ مذبوحانه تلاش کردن
 贫病交迫 pín—bìng jiāopò هم از فقر و هم از
 بیماری رنج بردن
 贫贱之交 pínjiàn zhī jiāo دوستانی که باهم فشار
 فقر را تحمل کرده اند
 贫贱之交不可忘 pínjiàn zhī jiāo bùkě wàng
 انسان نباید دوستانی را فراموش کند که در فقر
 و بدبختی با آنها دوستی کرده باشد.
 贫嘴薄舌 pínzuǐ—bóshé پرگو و بد دهان ؛
 وراج و دارای زخم زبان
 频频举杯 pín pín jǔ bēi بارها جام خود را بلند
 کردن ؛ مکرراً سلامت نوشیدن
 品头评足 pǐntóu—píngzú (又作“品头论足”)
 ۱ - درباره قیافه يك زن بیوده و بی مسئولیت
 اظهار نظر کردن ۲ - خورده گیری کردن ؛ عیب
 جستن ؛ ایراد گرفتن
 品学兼优 pǐn—xué jiān yōu هم در (محصل)

و نو را جایگزین آن کردن

破口大骂 pòkǒu dà mǎ همراه با داد و فریاد
ناسزا گفتن ؛ سیل فحش و دشنام را روانه کردن
破烂不堪 pòlàn bùkān زنده ؛ مدرس ؛ پاره
پوره ؛ کهنه

破门而出 pò mén ér chū در را بزور باز کردن
و بیرون رفتن

破私立公 pò sī - lì gōng بر خودخواهی غلبه کردن
و روحیه جمعی را پرورش دادن

破题儿第一遭 pò tí'ér dì yī zāo نخستین بار ؛
اولین بار ؛ دفعه اول (برای انجام کاری)

破涕为笑 pò tì wéi xiào اشک را به خنده
تبدیل کردن ؛ اشک ریزان خندیدن

破天荒 pò tiān huāng برای اولین بار اتفاق افتادن ؛
بی سابقه بودن

破绽百出 pò zhàn bǎi chū بر از نکته های ضعف
یک نیروی مقاومت ناپذیر

剖腹藏珠 pōu fù cáng zhū برای پنهان کردن یک
مروارید شکم خود را بریدن - برای سودجویی

破竹之势 pò zhú zhī shì زرفرو بردن یکی محتاج صدشکم را درید
در ره حاج

扑朔迷离 pū shuò mí lí (مطلب) پیچیده و گیج
کننده ؛ بفرنج و مبهم

铺天盖地 pū tiān - gài dì آسمان را فرا گرفتن و
زمین را پوشاندن -- کنایه از آمدن چیزی به

شدت و به سرعت تمام
ولخرجی و اسراف

铺张浪费 pū zhāng làng fèi ۱ - بطور مبالغه آمیز
پوشش کردن ۲ - در ولخرجی و خودنمایی زیاده

扑扑风尘 pū pū fēng chén 同: 风尘仆仆
روی کردن

扑扑风尘 pū pū fēng chén 同: 风尘仆仆
fēng chén pū pū

菩萨心肠 pú sà xīn cháng قلب راهب - کنایه
از مهربانی و خوش قلبی ؛ بخشندگی و خطابخششی

璞玉浑金 pú yù - hún jīn یشم سبز تراشیده نشده
و طلای ناخالص و خام - کنایه از زیبایی بی

پیرایه
ساده و بی پیرایه

朴实无华 pǔ shí wú huá مردم سراسر گیتی
普天同庆 pǔ tiān tóng qìng یا کشور در جشن و سرور شریک اند.

باهم ملاقات کردن

泼妇骂街 pō fù mǎ jiē مانند زن سلیطه ای در کوچه
و خیابان به صدای بلند دشنام دادن

泼冷水 pō lěng shuǐ (روی کسی) آب سرد
ریختن - کنایه از حرارت و شور و شوق کسی
را در کارش خاموش و خفه کردن

婆婆妈妈 pō pó mā mā ۱ - مانند پیرزن ؛ پیرزن
صفت ۲ - احساساتی ؛ پر اشک و آه

婆婆起舞 pō pó qǐ wǔ شروع به رقصیدن
کردن ؛ پایکوبی را آغاز کردن

迫不得已 pò bù dé yǐ چاره دیگر نداشتن (به جز
.....) ، مجبور (به انجام کاری) شدن ؛ برخلاف
خواست و میل ناگزیر (به انجام کاری شدن)

迫不及待 pò bù jí dài در جلوگیری از خود
ناتوان بودن ؛ حوصله انتظار را نداشتن

迫在眉睫 pò zài méi jié ۱ - بی نهایت فوری ؛
فوق العاده ضروری ۲ - قریب الوقوع ؛ حتمی

破除迷信 pò chú mí xìn خرافات (یا افکار
خرافیاتی) را از میان برداشتن ؛ اعتقاد کورکورانه
را از بین بردن

破除情面 pò chú qíng miàn احساسات کسی را
بمحاسب نیاوردن

破釜沉舟 pò fǔ - chén zhōu خورد کردن دیگها و
غرق کردن کشتی ها (پس از گذشتن از
رودخانه) - کنایه از قطع کردن همه راه های
عقب نشینی

破关斩将 pò guān - zhǎng jiāng (又作“破五
关斩六将”) از گذرگاههای استراتژیک بی شماری

عبور کردن و عده زیادی از ژنرال های در حال
دفاع را به قتل رساندن - کنایه از بر مشکلات
زیادی فایز شدن و مخالفان بسیاری را درهم
شکستن ؛ از هفت خان (رستم) گذشتن

破罐破摔 pò guǎn pò shuāi کوزه را صرفاً بدلیل
شکسته بودن آن خورد کردن - کنایه از ناامید
شدن از وضع خود و سپس بی ملاحظه عمل
کردن

破镜重圆 pò jìng chóng yuán به هم وصل شدن
یک آینه شکسته - کنایه از ؛ به وصال رسیدن
زن و شوهر پس از یک جدائی اجباری یا قطع
رابطه

破旧立新 pò jiù lì xīn کهنه را از میان بردن

Q

欺世盗名 qīshì - dàomíng به وسیله عوام فریبی کسب شهرت کردن ؛ در بی شهرت نامزوار بودن

漆黑一团 qīhēi yī tuán ۱ - بسیار تاریک - کتایه از کاملاً ناامید کننده ۲ - کاملاً بی خبر و ناآگاه بودن

齐东野语 Qí dōng yě yǔ آنچه مردم می گویند ؛ سخن غیرقابل اعتماد

齐头并进 qítóu bìngjìn همزمان بهلوی هم پیشروی کردن ؛ همزمان دو کار یا چندین کار را انجام دادن ؛ هم قدم بودن

齐心协力 qíxīn xié lì تشریک مساعی کردن ؛ چون تنی کارکردن

其乐无穷 qí lè wúqióng مایه خوشی شدن ؛ خوشی (چیزی) بی حد و حصر است

其貌不扬 qí mào bù yáng زشت بودن ؛ بدریخت بودن ؛ بدقواره بودن

其味无穷 qí wèi wúqióng رنگ و بوی شگفت انگیزی داشتن ؛ مزه خوب پایداری داشتن

奇耻大辱 qíchǐ - dànrǔ سرافکنندگی رنج آور و اهانت بزرگ ؛ آبروریزی بزرگ

奇花异卉 qíhuā - yìhuì (又作“奇葩异草”) گل های عجیب و گیاهان کم یاب

奇货可居 qíhuò kě jū کالای کمیابی که شایسته ذخیره کردن باشد

奇谈怪论 qítán - guàilùn داستان های عجیب و غریب ؛ استدلال برج و بی معنی

奇文共欣赏 qíwén gòng xīnshǎng (又作“奇文共赏”) باهم لذت بردن از خواندن يك نوشته کمیاب

奇形怪状 qíxíng - guàizhuàng عجیب و غریب در شکل یا در ظاهر

奇珍异宝 qízhēn - yìbǎo جواهر کم یاب و سنگ های گرانبها

奇装异服 qízuāng - yìfú لباس های عجیب و غریب ؛ جامه های شگفت آور

歧路亡羊 qílù wáng yáng گوسفند گمراه شده در دو راهی - کتایه از گمراه شدن در يك وضعیت پیچیده

骑虎难下 qí hǔ nán xià بر بیر سوار شدن ولی

七颠八倒 qīdiān - bādǎo زیر و رو ؛ وارونه ؛ واژگون ؛ سروته

七零八落 qīlíng - bāluò پراکنده دهر گوشه و کنار ؛ نامرتب ؛ نامنظم

七拼八凑 qīpīn - bācòu سرهم سوار کردن ؛ سرهم بندی کردن

七窍生烟 qīqiào shēng yān سخت رنجیدن ؛ بسیار خشمگین شدن ؛ از کوره در رفتن

七上八下 qīshàng - bāxià آشفتنه خاطر بودن ؛ مضطرب بودن ؛ دلواپس بودن ؛ پریشان حال بودن

七十二变 qīshí èr biàn ۷۲ تغییر شکل (درباره شاه میمون در داستان "سفر به غرب" که توانست شکل خود را ۷۲ گونه تغییر دهد) ؛ تغییرهای بیشمار در تاکتیک

七十二行 qīshí èr háng انواع و اقسام شغل ها

七手八脚 qīshǒu - bājiǎo (همه) دست به دست دادن (بیشتر در يك زمان کوتاه)

七折八扣 qīzhé - bākòu تخفیف های گوناگون

七嘴八舌 qīzuǐ - bāshé هفت دهان و هفت زبان - کتایه از همه دريك بحث داغ و پرشور همه دريك زمان حرف از هم قاپیدن

妻儿老小 qī - ér lǎo - xiǎo پدر و مادر و عايله

—— یعنی تمام اعضای خانواده يك مرد متاهل

妻离子散 qīlǐ - zǐsàn ازهم پاشیده شدن خانواده کسی

凄风苦雨 qīfēng - kǔyǔ ناله باد و گریه باران

—— کتایه از شرایط فلاکت بار

期期艾艾 qīqī' ài' ài لکنت داشتن ؛ (زبان) گیر کردن ؛ تته پته کردن

欺人太甚 qī rén tài shèn در زورگویی زیاده روی کردن ؛ نسبت به کسی با قلدری رفتار کردن

欺人之谈 qī rén zhī tán حرف های فریبنده ؛ سخن گول زننده

欺软怕硬 qīruǎn - pà yìng اشخاص ضعیف را آزار دادن و از افراد قوی ترسیدن

欺上瞒下 qīshàng - mánxià فریب دادن اشخاص مافوق خود و اغفال کردن اشخاص مادون خود

بلندی مانند رنگین کمانی که در آسمان قوس می زند ؛ آکنده از همت بلند و آرزوی بلند پرواز

气急败坏 qìjī bàihuài بسیار دست‌پاچه و عصبانی
气可鼓而不可泄 qì kě gǔ ér bùkě xiè روحیه را باید بالا برد نه اینکه آنرا ضعیف کرد .
气势磅礴 qìshì pángbó دارای تکانه، حرکت (یا ممتن) ؛ قدرتمند

气势汹汹 qìshì xiōngxiōng درنده خوی ؛ شوزه ؛ سبغ
气吞山河 qì tūn shānhé سرشار از روحیه غلبه کردن بر کوه ها و رودخانه ها بودن ؛ پوشهات بودن

气味相投 qìwèi xiāng tóu هم سلیقه بودن ؛ و ته یک کرباس بودن ؛ کبوتر با کبوتر باز با باز کند همجنس با همجنس پرواز

气息奄奄 qìxī yǎnyǎn در حال احتضار بودن ؛ آخرین نفس کشیدن ؛ اجل دور سرکسی چرخ زدن

气象万千 qìxiàng wànwān صحنه ای با عظمت و با شکوه و با انواع تغییرات آن
气焰嚣张 qìyàn xiāozhāng پراز باد غرور بودن ؛ بسیار متکبر و مغرور بودن

气宇轩昂 qìyǔ xuān'áng دارای قیافه موقر و رفتار وزین بودن
气壮如牛 qì zhuàng rú niú مانند گاو نر قدرتمند بودن

气壮山河 qì zhuàng shānhé پراز نیرو و عظمت ؛ باجلال و عظمت

弃暗投明 qì àn tóu míng از تاریکی رو برتافتن برای رسیدن به روشنائی — کنایه از جانب ارتجاعی را ترک کردن و به جانب مترقی پیوستن
弃甲曳兵 qìjiǎ - yèbīng (واحدهای نظامی تار و جوشن شان را رها کردن و اسلحه شان را بدنبال خود کشیدن

弃旧图新 qì jiù tú xīn خود را کاملاً اصلاح کردن ؛ صفحه نوینی در زندگی خود بازکردن
弃邪归正 qì xié guī zhèng 同: 改邪归正 گای خیه گوی ژهنج

弃之可惜 qì zhī kěxī در بدور انداختن چیزی درنگ کردن

弃之如敝屣 qì zhī rú bìxī بدور انداختن چیزی مانند یک جفت کفش کهنه

泣不成声 qì bù chéng shēng از حق و حق زاری گلوی کسی گرفتن

مشکل پیاده شدن از آنرا داشتن — کنایه از اینکه کسی قادر نیست از وضعیت مشکلی خلاصی یابد.
1 - روی یک اسب 骑马找马 qí mǎ zhǎo mǎ سوار بودن در حالیکه جستجوی یک اسب دیگر کردن — کنایه از کاری را در دست داشتن درحالیکه جستجوی کار دیگری کردن ۲ - روی همان اسب سوار بودن که جستجوی آن کردن — کنایه از اینکه آب در کوزه و ما نشنه لبان می گردیم .

棋逢对手 qí féng duìshǒu (又作“棋逢敌手”) در بازی شطرنج باحریف همتا روبرو شدن — کنایه از در مسابقه کاملاً باهم برابر بودن (در شطرنج یا کار 棋高一着 qí gāo yī zhāo های دیگر) از حریف خود برتر بودن ؛ از حریف خود سبقت گرفتن

旗鼓相当 qí - gǔ xiāngdāng از لحاظ قدرت کاملاً برابر بودن

旗开得胜 qí kāi déshèng پیروز شدن در اولین نبرد ؛ پیروزی سریع بدست آوردن

旗帜鲜明 qìzhì xiānmíng موضع روشن و صریحی داشتن

乞哀告怜 qǐ'āi - gào lián بطور ترحم انگیز تقاضای کمک کردن ؛ التماس کردن

岂有此理 qǐ yǒu cǐ lǐ غیر منطقی ؛ نامعقول ؛ زشت ؛ بیج و بی معنی

企足而待 qǐ zú ér dài 同: 翘足而待 qió zú ér dài

杞人忧天 Qǐ rén yōu tiān مانند آن شخص از سلسله “چی” که از افتادن احتمالی آسمان می ترسید — کنایه از هراس های خیالی یا بی اساس داشتن

起承转合 qǐ - chéng - zhuǎn - hé مقدمه، بیان موضوع ، گذار به نظریه دیگر و جمع بندی — مراحل چهارگانه در نوشتن یک مقاله

起死回春 qǐsǐ huí chūn 同: 妙手回春 miào shǒu huí chūn

起死回生 qǐsǐ - huíshēng (حداقت پزشکی) موجب بازگرداندن زندگی بیمار شدن ؛ جان بیمار را از چنگال مرگ ربودن

起早贪黑 qǐzǎo - tānhēi (又作“起早搭黑”) کار را زود شروع کردن و دیر وقت دست از کار کشیدن ؛ از صبح تا غروب کارکردن
气冲牛斗 qì chōng niú - dòu صعود کردن آتش خشم به آسمان — کنایه از ؛ از کوره در رفتن سرشار از روحیه 气贯长虹 qì guàn cháng hóng

千金一擲 qiānjīn yī zhì 同: 一擲千金
yī zhì qiānjīn
千军万马 qiānjūn—wànmǎ هزاران سرباز
و اسب — کتابه از يك ارتش نیرومند
千军易得, 一将难求 qiānjūn yì dé, yījiāng
nán qiú گرد آوردن يك هزار قشون خيلى
آسانتر است تا يافتن يك ژنرال برای رهبری آنها
千钧一发 qiān jūn yī fà به به موئی سنگینی را به
موئی آویزان کردن (یا چیزی به موئی بسته بودن)
— کتابه از: در لحظات خطر ناله
千钧重负 qiānjūn zhòngfù مسئولیت سنگین
يك پر غاز که از مسافت يك هزار “لی” فرستاده شده باشد —
کتابه از يك تحفه ناپیچيزی که حامل محبت
بزرگی باشد؛ برگ سبزی است تحفه درویش.
千里迢迢 qiānlǐ tiáotiáo؛ “لی”؛
از جای بسیار دور افتاده؛ از بعد مسافت زیاد
千里姻缘一线牵 qiānlǐ yīnyuán yī xiàn qiān
افراد بدوری يك هزار “لی” ممکن است به
وسيله ازدواج به هم مربوط باشند.
千里之堤, 溃于蚁穴 qiānlǐ zhī dī, kuì yú
yǐxué يك سوراخ مورچه ممکن است موجب
فرو ریختن يك آب بند به طول يك هزار “لی”
“گردد — کتابه از اینکه غلظتی کوچک ممکن
است به فاجعه‌ای بزرگ منجر شود.
千里之行, 始于足下 qiānlǐ zhī xíng, shǐ yú
zú xià يك سفر طولانی (يك هزار “لی”) با
برداشتن اولین قدم آغاز می گردد.
千虑一得 qiān lǜ yī dé ① 见: 愚者千虑,
必有一得 yúzhě qiān lǜ, bì yǒu yī dé
② مشاهدات بنده ممکن است حامل ذره‌ای
حقیقت باشد.
千虑一失 qiān lǜ yī shī 见: 智者千虑, 必
有一失 zhìzhě qiān lǜ, bì yǒu yī shī
千难万险 qiānnán—wànxiǎn و مشکلات
بی شمار
千篇一律 qiān piān yī lǜ؛ یکجور دیس؛
قالی؛ از همان الگو پیروی شده
千奇百怪 qiānqí—bǎiguài انواع چیزهای عجیب
و غریب؛ پدیده‌های متنوع و عجیب بی شمار
千千万万 qiānqiānwànwàn هزارها هزار
千秋万代 qiānqiū—wàndài طی سالیان دراز
نسل اندر نسل
千山万水 qiānshān—wànshuǐ 同: 万水千山
wànshuǐ—qiānshān

مانند باران اشک ریختن
泣下如雨 qì xià rú yǔ
قیافه موقر داشتن
器宇轩昂 qìyǔ xuān'áng
سرو و له چیزی را قطع
掐头去尾 qiātóu—qūwěi کردن
درست همنطور
恰到好处 qià dào hǎochù
مناسب است. (برای فلان هدف یا فلان مناسبت)
恰如其分 qià rú qí fèn؛ مناسب؛
شایسته؛ بجا
千变万化 qiānbian—wànhuà هزاران تغییر؛
دائماً در حال تغییر
千部一面 qiānbù yī miàn, qiānrén
yī miàn همه به يك لحن، همه دارای يك
قیافه — کتابه از قالی و دیس بودن چیزی
(معمولاً در مورد نگارش‌های ادبی گفته می
شود)
千差万别 qiānchā—wànbíe هزار فرق باهم
داشتن؛ هزار جور باهم تفاوت داشتن
千疮百孔 qiānchuāng—bǎikǒng 同: 百孔千
疮 bǎikǒng—qiānchuāng
۱ - سرد و گرم
千锤百炼 qiānchuí—bǎiliàn
چشیده؛ کاملاً مجرب و ورزیده؛ بسیار آبدیده
۲ - (آثار ادبی) بارها تجدید نظر و باز نویسی
شدن؛ بارها به چاپ رسیدن
千刀万剐 qiāndāo—wànguā ساطور زده و تکه
تکه شده (معمولاً در فحش گفته می شود).
千方百计 qiānfāng—bǎiji 每
به هر وسیله ایکه باشد
千夫所指, 无病而死 qiānfū suǒ zhǐ, wú bì
ng ér sǐ وقتی که هزاران مردم با انگشت
انهامی به طرف شخصی اشاره می کنند، او مسلماً
خواهد مرد حتی اگر مریض نباشد — کتابه از اینکه
بر انگیزتن خشم عام کار خطرناکی است.
千古奇闻 qiāngǔ qíwén داستان بسیار عجیب و
غریب
千古罪人 qiāngǔ zuìrén کسی که برای ابد
محکوم عام شده باشد
千呼万唤 qiānhū—wànhuàn هزاران فراخوانی؛
هزاران تمنا
千回百转 qiānhuí—bǎizhuǎn پراز فراز و نشیب
؛ پراز پیچ و خم
千家万户 qiānjiā—wànshù هزاران خانوار؛ هر
خانواده
千娇百媚 qiānjiāo—bǎimèi (در مورد زنی) بطور
افسوس انگیز جذاب بودن

پنده گشت ، همه تلاش های قبلی کسی به هدر رفته است.
 前呼后拥 qiánhū—hòuyōng با ملترمان (یا ملازمین) زیاد دور کسی
 前倨后恭 qián jù hòu gōng اول متکبر و سپس مؤدب بودن ؛ تغییر از نخوت به افتادگی
 前门拒虎，后门进狼 qiánmén jù hǔ, hòumén jìn láng بیر را از در جلو بیرون راندن و گرگ 前门拒虎، 后门进狼 از در عقب وارد شدن—کنایه از : از يك خطر خلاصی یافتن و بلافاصله دچار يك خطر دیگر شدن؛ از گیر دزد در آمد گیر رمال افتاد ؛ از چاله درآمدن و به چاه افتادن
 前怕狼，后怕虎 qián pà láng, hòu pà hǔ هم از گرگ در پیش و هم از بیر در عقب ترسیدن — کنایه از بی نهایت گرفتار ترس و هراس شدن
 前仆后继 qián pū—hòujì به محض اینکه در دیگری جای او را می گیرد .
 前人栽树，后人乘凉 qián rén zāi shù, hòu rén chéng liáng يك نسل درخت می کارد و نسل دیگر در سایه آن استراحت می کند—کنایه از : از ثمره کار پدران خود بهره مند شدن ؛ دیگران کاشتند ما خوردیم ما می کاریم دیگران بخورند.
 前事不忘，后事之师 qián shì bù wàng, hòu shì zhī shī تجربه گذشته اگر فراموش نشود برای آیندگان راهنمایی است.
 前思后想 qián sī—hòuxiǎng بارها فکر کردن
 前所未闻 qián suǒ wèi wén هرگز نشنیده ؛ بی سابقه ؛ اصلاً بگوش نخورده
 前所未有 qián suǒ wèi yǒu اصلاً وجود نداشته، بی سابقه
 前途茫茫 qiántú mángmáng آینده خالی از امید داشتن
 前途无量 qiántú wúliàng آینده درخشان (یا بی کران) داشتن
 前无古人 qián wú gǔrén بی نظیر در تاریخ ؛ بی سابقه
 前言不搭后语 qiányán bù dā hòuyǔ حرف های نامربوط زدن ؛ سخن های بی سر و ته گفتن ؛ چرند و پرند گفتن
 前仰后合 qiányǎng—hòuhé (از خنده) دولا شدن
 前因后果 qiányīn—hòuguǒ علت و معلول ؛ تمام

千丝万缕 qiānsī—wànlǚ پیوند های بی شمار ؛ هزاران هزار رابطه
 千头万绪 qiāntóu—wànxù هزار ها رشته کار ؛ مسائل گوناگون زیاد
 千辛万苦 qiānxīn—wànkǔ دشواری ها و سختی های بسیار
 千言万语 qiānyán—wànyǔ هزاران هزار کلمه ؛ سخن های بی شمار
 千载难逢 qiān zǎi nán féng (حتی) هزار سال يك بار هم اتفاق نیفتادن ؛ به ندرت (اتفاق افتادن)
 千载一时 qiān zǎi yī shí فرصتی که هزار سال يك بار پیش آید—کنایه از يك فرصت کماب
 千真万确 qiānzhēn—wànquè مطلقاً درست و صحیح
 牵肠挂肚 qiāncháng—guàdù بسیار نگران بودن ؛ شدیداً احساس نگرانی کردن ؛ بسیار مضطرب بودن
 牵强附会 qiānqiǎng fùhuì بطور تعمیلی وجه تشابه یافتن، بطور بید (یا نامربوط) مقایسه کردن
 牵线搭桥 qiānxiàn dāqiáo بمثابة دلال عمل کردن
 牵一发而动全身 qiān yī fà ér dòng quánshēn مولی کشیدن و تمام بدن به حرکت درآمدن — کنایه از اینکه يك حرکت جزئی ممکن است در وضع کلی اثر گذارد.
 谦谦君子 qiānqiān jūnzǐ يك اشراف زاده فروتن
 谦虚谨慎 qiānxū jǐnshèn متواضع و محتاط
 前不巴村，后不巴店 qián bù bā cūn, hòu bù bā diàn در جلو نه دهی هست و در عقب نه مسافرخانه ای—کنایه از رها شدن در ناحیه ای غیر مسکونی
 前车之覆，后车之鉴 qiánchē zhī fù, hòuchē zhī jiàn ارابه و واژگون شده در جلو برای ارابه عظمی درس عبرتی است.
 前车之鉴 qiánchē zhī jiàn درس عبرتی که از ارابه و واژگون شده در جلو گرفته شده باشد ؛ درس عبرتی که از اشتباهات دیگران گرفته شده باشد
 前程似锦 qiánchéng sì jǐn آینده درخشان آبی تابناک
 前程万里 qiánchéng wànlǐ آینده درخشان
 前赴后继 qiánfù—hòujì پشت سرهم به جلو رفتن ؛ موج وار به جلو شتافتن
 前功尽弃 qiángōng jìn qì هرچه رشته شده بود

—کنایه از اینکه هرکس شخصی از کار افتاده را می زند.

墙头草，随风倒 qiángtóu cǎo, suí fēng dǎo
علف روی دیوار در باد نوسان می کند—کنایه از کسی که از جماعت پیروی می نماید.

强词夺理 qiǎngcí—duōlǐ—
با دلایل غیرموجه از کسی خود دفاع کردن؛ به مسطله بازی منتسب شدن ؛ استدلال مغلطه آمیز کردن

强人所难 qiǎng rén suǒ nán
مسی کردن برای قبولاندن کاری به کسی که خود مایل یا قادر به انجام آن نباشد

强颜欢笑 qiǎng yán huānxiào
قیافه شاد و خوش بخود گرفتن ؛ خود را به شادی و خوشحالی زدن

强作解人 qiǎng zuò jiě rén
خود را به دانستن زدن

敲边鼓 qiāo biāngǔ
از پهلو یاری کسی صحبت کردن یا عمل کردن ؛ از کسی پشتیبانی کردن

敲骨吸髓 qiāogǔ—xīsuǐ
استخوان را شکستن و مغز آن را مکیدن —کنایه از استثمارگر ظالم و خونخواری بودن ؛ مکیدن خون لازم برای زنده ماندن

敲门砖 qiāoménzhuān
آجری که برای در زدن برداشته شده و بدور انداخته گردیده وقتی به مقصود خود رسیده باشد — کنایه از جاها بمنابۀ وسیله کسب موفقیت

敲诈勒索 qiāozhà—lèsuǒ
اخاذی و شاناز کردن ؛ باج سیل گرفتن

敲竹杠 qiāo zhúgàng
(کسی را) سرکیسه کردن ؛ گران حساب کردن

乔迁之喜 qiáoqiān zhī xǐ
خانه نو شما مبارک !
乔装打扮 qiáo zhuāng—dǎbàn
عوض کردن قیافه و پوشیدن جامه بدل

翘足而待 qiáo zú ér dài
برنوک پا منتظر بودن —کنایه از وقوع چیزی را محتمل پنداشتن

巧夺天工 qiǎo duó tiāngōng
صنحکاری والا که حتی بر طبیعت هم تفوق می یابد

巧妇难为无米之炊 qiǎofù nán wéi wú mǐ zhī chuī
حتی باهوش ترین کدبانو هم قادر نیست بدون داشتن برنج غذایی تهیه کند—کنایه از اینکه بدون سرمایه نمی توان تجارت کرد ؛ بیامیه فطیر است.

巧立名目 qiǎo lì míngmù
بهانه های گوناگونی تراشیدن ؛ عناوین جور بچور درست کردن

巧取豪夺 qiǎo qǔ—háoduó
بزور یا به حيله

جریان يك قضيه
دهان بستن ، ساکت
钳口结舌 qiánkǒu—jiéshé
ماندن

钱迷心窍 qián mí xīngqiào
حرص پول چشمان کسی را کورکردن

钱能通神 qián néng tōng shén
پول دل خدا را آورد ؛ پول حلال مشکلات است.

潜移默化 qiányí—màhuà
به تدریج و بطور غیر محسوس در اخلاق یا افکار کسی تأثیر گذاشتن

潜滋暗长 qiánzī—ànzhǎng
بطور غیر محسوس رشد و توسعه یافتن

黔驴技穷 Qián lú jì qióng
(در ضرب المثل "گولی جو" حد اکثر چینی) آن الاغ از استان "گولی جو" حد اکثر کلك خود را مصرف کرده است — کنایه از اینکه عقل کسی به ته رسیده است.

黔驴之技 Qián lú zhī jì
کلك آن الاغ از استان "گولی جو"— کنایه از کلكی که ترس آور نباشد ؛ کلك بی ارزش ؛ کلك مرغابی

浅尝辄止 qiǎn chāng zhé zhǐ
به کسب دانش سطحی قناعت کردن ؛ آب خواه و دست بشوی

浅斟低唱 qiǎnzhēn—dīchàng
با آسودگی خاطر شراب خوردن و باملايمت آواز خواندن — کنایه از نوعی روش فرهنگی خوش گذرانی

遣词造句 qiǎncí—zàojiù
انتخاب کلمه و جمله بندی ؛ واژه پردازی و عبارت سازی

枪林弹雨 qiānglín—dànyǔ
جنگل تفنگ و باران گلوله — کنایه از تیراندازی شدید

强盗逻辑 qiángdào luójí
منطق گانگستری

强加于人 qiángjiā yú rén
نظرفهای خود را بر دیگران تحمیل کردن

强奸民意 qiángjiān mínyì
افکار عمومی را نجس کردن

强将手下无弱兵 qiángjiàng shǒuxià wú ruò bīng
زیر فرماندهی يك ژنرال قدرتمند هیچگاه سرباز ضعیف یافت نمی شود.

强龙不压地头蛇 qiánglóng bù yā dìtóushé
اژدهای قدرتمندی نمی تواند ماری را در لانه های محلی خود کند—کنایه از: حتی يك مرد نیرومند قادر نیست بر يك گردن کلفت محلی چیره شود.

强弩之末 qiángnǔ zhī mò
پیکان در آخرین مرحله پرتاب خود — کنایه از قوای تحلیل رفته

强中自有强中手 qiángzhōng zì yǒu qiáng zhōng shǒu
دست بالای دست بسیار است.

墙倒众人推 qiáng dǎo zhòng rén tuī
وقتی دیوار دارد فرو می ریزد ، هرکس هلش می دهد

"چین" و "جین" (که صحه گذاشته شده بوسیله
 پیوند عروسی بین دو خاندان سلطنتی) — کنایه
 از پیوند عروسی بین دو خانواده
 秦楼楚馆 qínlóu—chǔguǎn "چین" و "جین"
 عمارت های کلاه فرنگی "چو" — کنایه از
 جایگاه های عیش و نوش یا فاحشه خانه ها
 琴剑飘零 qín—jiàn piāolíng (در مورد دانشمند)
 از جایی به جای دیگر سرگردان بودن
 琴棋书画 qín—qí—shū—huà
 عودنوازی، شطرنج بازی، خوشنویسی و نقاشی — کنایه از
 فضیلت های دانشمندی در زمان های گذشته
 "چین" "جین" (عود) و "سه" (نوعی ساز زهی) از هماهنگی برخوردار
 نیستند — کنایه از ناسازگاری زن و شوهر
 "چین" "جین" (عود) و "سه" (نوعی ساز زهی) از هماهنگی برخوردارند
 — کنایه از اینکه زن و شوهر با هماهنگی
 زندگی می کنند.
 勤工俭学 qín-gōng—jiǎnxué سیستم کار توأم با
 آموزش ؛ برنامه نیمه کار و نیمه آموزش
 勤俭持家 qínjiǎn chíjiā در خانه داری کوشا و
 صرفه جو بودن
 勤俭建国 qínjiǎn jiànguó ساختن کشور با سعی
 و کوشش و صرفه جویی
 勤学苦练 qínxué—kǔliàn با سعی و کوشش درس
 خواندن و سخت تمرین کردن
 擒贼先擒王 qín zé xiān qín wáng برای
 دستگیر کردن راهزنان باید اول سرکرده آنان
 را دستگیر کرد.
 寝食不安 qǐn—shí bù ān حتی هنگام خواب و
 خوردن احساس بی قراری و ناراحتی کردن
 沁人心脾 qìn rén xīn—pí فرح بخش ؛ روح
 نواز ؛ جان بخش
 青出于蓝 qīng chūyú lán [多用于] ~而胜
 于蓝 نیل از گیاه نیل بدست می آید اما
 پرتنگ تر از خود گیاه است — اشاره به شاگردی
 که براستادش تفوق یابد
 青红皂白 qīng—hóng—zǎo—bái سیاه و
 سفید ؛ حق و ناحق
 青黄不接 qīng—huáng bù jiē غله های تازه
 هنوز نرسیده و غله های سال گذشته همه مصرف
 شده است — کنایه از کمبود موقت (مواد غذایی
 و غیره)
 青梅竹马 qīngméi—zhú mǎ آلوی های سبز

(دارائی یا حق کسی را) بهنگ آوردن
 巧舌如簧 qiǎoshé rú huáng زبان نرمی مانند
 ورقه نازک مس در آلت موسیقی بادی داشتن
 — کنایه از چرب زبان بودن
 巧言令色 qiǎoyán—lǐngsè رفتار و
 مهر انگیز
 翘尾巴 qiào wěiba دم علم کردن ؛ غرور بودن ؛
 پرفیسی (یا افتاده) شدن
 切磋琢磨 qiēcuō zhuómó کنده کاری کردن
 و جلا دادن — کنایه از : از طریق تبادل نظر از
 يك ديگر ياد گرفتن
 切齿痛恨 qièchǐ tònghèn از دشمنی دندان بهم
 فشردن
 切肤之痛 qiè fū zhī tòng دردی که بشدت
 احساس شود
 切切此布 qièqiè cǐ bù بدین وسیله این اعلامیه
 باکمال صداقت و جدیت صادر می شود (معمولاً
 این عبارت در آخر اعلامیه ای بکار می رود)
 切中要害 qièzhòng yàohài درست به نقطه
 حساس موضوع اصابت کردن
 切中时弊 qiè zhòng shí bì درست به بیماری های
 زمانه اصابت کردن
 窃钩者诛，窃国者侯 qiègōuzhě zhū, qiègōu
 zhě hóu کسی که قلاب کمرندی را دزدی
 کند ، جان خود را از دست می دهد ؛ کسی
 که کشوری را دزدی کند، به مقام لرد فئودالی
 می رسد — کنایه از عدم عدالت در جامعه فئودالی
 窃窃私议 qièqiè sīyì پچ کردن ؛ زمزمه کنان
 گفته های یکدیگر را مبادله کردن
 窃窃私语 qièqiè sīyǔ بیخ گوش کسی سخن
 گفتن ؛ زمزمه کردن
 窃玉偷香 qièyù—tōuxiāng 同：偷香窃玉
 tōuxiāng—qièyù بدون وقفه حکاکتی کردن
 — کنایه از : بطور مداوم کار کردن
 亲密无间 qīnmì wújiān با یکدیگر بسیار صمیمی
 بودن ؛ باهم روابط صمیمانه داشتن
 亲如手足 qīn rú shǒuzú (又作“亲如兄弟”)
 مانند برادر نزدیک و عزیز بودن
 亲如一家 qīn rú yījiā مانند اهالی يك خانواده
 به یکدیگر نزدیک و عزیز بودن
 亲痛仇快 qīn tòng chóu kuài (又作“亲者痛，
 仇者快”) شادی و اندوه خودی و موجب
 شادی و غم حسندی دشمن شدن ؛ دشمنکام شدن
 秦晋之好 Qín—Jìn zhī hǎo روابط حسنه بین

راهزنان) با تمام قوا (از لانه خود) بیرون ریختن
 倾国倾城 qīngguó—qīngchéng (又作“倾城
 倾国”) (در وصف زن) قدری دلربا بودن که
 موجب سقوط يك شهر یا يك کشور شدن ؛
 فوق‌العاده زیبا

倾家荡产 qīngjiā—dànchǎn از هستی و دارایی
 خانه خود ساقط شدن ؛ در فقر و ورشکستگی
 فرو رفتن

倾囊相助 qīng náng xiāng zhù
 بمنظور کمک کردن (به دیگران) کیسه خود را خالی کردن
 ؛ جوانمردانه کمک مالی دادن

倾盆大雨 qīngpén dà yǔ ؛ شدید ؛ باران
 رگبار

倾箱倒篋 qīngxiāng—dǎoqiè و چمدان
 های خود را زیر و رو کردن — کنایه از هرچه
 داشتن به دیگران دادن

倾心吐胆 qīngxīn—tǔdǎn سفره دل را بپن
 کردن ؛ درد دل کردن ؛ اسرار درونی خود را
 گفتن

卿卿我我 qīngqīng—wǒwǒ عاشقانه
 راز و نیاز کردن ؛ عاشقانه به همدیگر بچ
 کردن

清官难断家务事 qīng guān nán duàn jiāwù
 مشکل است حتی برای يك مأمور شرافتمند
 اختلاف خانوادگی را برطرف کرد.

清规戒律 qīngguī jièlǜ - ۱ - مقررات ، تابو ها
 و فرمان های مذهبی برای بودایی ها و پیروان
 تائولیسیم ۲ - محدودیت ها و قیدها

清锅冷灶 qīngguō—lěngzào دیگ خالی است
 و اجاق سرد — (خانه یا رستوران) متروک و بی
 رونق ؛ کم آمد و رفت

清君侧 qīng jūn cè امپراطور را از دست وزیران
 ”شیر“ خلاص ساختن (بهانه‌ای برای برپا کردن
 کودتا یا شورش مسلحانه)

清汤寡水 qīngtāng guǎshuǐ (خورش) آبکی و
 بی مزه

清心寡欲 qīngxīn—guǎyù تصفیه کردن دل و
 از خواسته های خویش کاستن ؛ پاک دل و کم
 توقع بودن

清夜扪心 qīngyè mén xīn در آرامش شب
 وجدان خود را به محک زدن

清一色 qīngyī sè - ۱ - (دربازی ”ماجیان“ — نرد
 بازی چینی) رنگ ؛ همه (مهره‌ها) از يك خال
 ۲ - همه به يك رنگ ؛ متحدالشکل ؛ یکدست
 ؛ يك ریختن

و اسب خیزرانی — کنایه از پسرچه و دختر بچه‌یی
 که با ساده‌دلی باهم بازی می کنند
 青面獠牙 qīngmiàn—liáoyá دارای چهره سبز و
 دندانهای دراز — کنایه از ؛ وحشت‌ناک به نظر
 رسیده

青山不老，绿水长存 qīngshān bù lǎo, lǜshuǐ
 cháng cún کوههای آبی پیر نمی شود ، آب
 های سبز همواره می ماند — کنایه از ؛ وقت
 فراوان خواهد بود.

青天白日 qiāntiān—báirì (هوا) درخشان و
 آفتابی ۲ - روز روشن

青天霹雳 qīngtiān pīlì 同: 晴天霹雳 qīng
 tiān pīlì

青云直上 qīngyún zhíshàng ترقی سریع
 (شکل سیاسی) ؛ ترفیع سریع

轻车熟路 qīngchē—shúlu ۱ - آشنا ازابه
 سبک را راندن — کنایه از اینکه کسی کاری را
 مانند کف دست خود می داند و راحت از عهده
 انجام آن بر می آید.

轻而易举 qīng ér yì jǔ به آسانی از عهده
 آن برآمدن

轻歌曼舞 qīnggē—mànwǔ موسیقی ملایم و
 رقص رعتا

轻举妄动 qīngjǔ—wàng dòng نسنجیده عمل
 کردن ؛ سبک سرانه عمل کردن

轻描淡写 qīngmiáo—dànxiě سمرسی ذکر کردن
 یا اشاره کردن ؛ بدون توجه جدی به موضوعی
 پرداختن

轻诺寡信 qīngnuò—guǎxìn خوشی وعده بودن
 ولی بندرت به وعده خود وفا کردن

轻言细语 qīngyán—xìyǔ با صدای آهسته و
 نرم صحبت کردن

轻于鸿毛 qīng yú hóng máo سبک تر از پر مو
 见: 重于泰山, 轻于鸿毛 zhòngyú Tàishān,
 qīng yú hóngmáo

轻重倒置 qīng—zhòng dào zhì کارکم اهمیت
 را بر کار پر اهمیت مقدم داشتن

轻重缓急 qīng—zhòng—huǎn—jí ترتیب
 اولویت یا فوریت کار

轻装简从 qīngzhuāng—jiǎncóng (در مورد يك
 آدم مهم) با بارسبک و ملازمین کم سفر کردن
 — یعنی سبک بار سفرکردن

轻嘴薄舌 qīngzuǐ—bóshé (又作“轻口薄
 舌”) زبان تند و نیشدار داشتن

倾巢出动 qīngcháo chūdòng (دشمنان یا

نشود ، دردسر برای همیشه وجود خواهد داشت.
 罄竹难书 qìng zhú nán shū (جنایت ها) آنقدر (ها) شمار و خارج از حد ثبت آن بودن
 穷兵黩武 qióngbīng—dúwǔ بکار بردن همه نیروهای نظامی خود برای آغازیدن جنگ های تجاوزکارانه
 穷愁潦倒 qióng chóu liǎo dǎo بی پول و سرخورده بودن
 穷当益坚 qióng dāng yì jiān هر قدر در بدبختی ، همانقدر ارادهء راسخ بیشتر تر داشتن
 穷根究底 qióng gēn—jiū dǐ 同：追根究底 zhuīgēn—jiū dǐ
 穷极无聊 qióngjí wúliáo ۱- کاملاً کسل کننده بودن ۲- مطلقاً بچ و بی معنی ؛ نفرت انگیز
 穷家富路 qióngjiā—fùlù کسی باید در خانه صرفه جو باشد اما برای سفر باید مجهز باشد.
 穷寇勿追 qióng kòu wù zhuī دشمن شکست خورده را تعقیب نکن
 穷年累月 qióng nián—lěiyuè برای سالیان دراز ؛ سال به سال
 穷山恶水 qióng shān èshuǐ کوچهای بی درخت و رودخانه های ناآرام و سرکش
 穷奢极欲 qióngshē—jíyù (又作“穷奢极侈”) (سرگرم بودن به) عیش و نوش و اسراف و ولخرجی
 穷途末路 qióngtú—mòlù به کوجهء بن بست رسیدن
 穷乡僻壤 qióngxiāng—pìrǎng محل دور افتاده و عقب مانده ؛ سرزمین دورونی دور افتاده
 穷形尽相 qióngxíng—jìnxiàng ۱- به نحو دقیق (چیزی را) توصیف کردن ۲- بسیار زشت و بدریخت به نظر رسیدن
 穷凶极恶 qióngxiōng—jí'è بی نهایت شریر ؛ بسیار بدکار ؛ بد سرشت
 穷原竟委 qióngyuán—jìngwěi به کنه مطلب رسیدن ؛ به چیزی رسیدگی کامل کردن
 穷则思变 qióng zé sī biàn فقر و تهیدستی موجب خواست و میل به تغییر می شود.
 穷追猛打 qióngzhuī—měngdǎ سخت تعقیب و مورد حملهء شدید قرار دادن
 茕茕孑立，形影相吊 qióngqióng jié lì，xíng yǐng xiāngdiào یکه و تنها ایستاده است و بدن و سایه یکدیگر را تسلی می دهند.
 琼楼玉宇 qiónglóu—yùtǔ کاخ بخوی آراسته با یشم سبز ؛ ساختمان باجلال و شکوه

蜻蜓点水 qīngdīng diǎn shuǐ مانند سنجاقک از روی سطح آب پرواز کردن — کنایه از بطور سطحی و بدون رسیدن به عمق مطلب به کاری پرداختن
 情不可却 qíng bùkě què دور از ادب خواهد بود اگر (دعوتی و غیره) پذیرفته نشود.
 情不自禁 qíng bù zì jìn نمی توان از انجام کاری کرد ؛ نمی توان در انجام کاری جلوی خود را گرفت.
 情窦初开 qíngdòu chū kāi (دختر جوان) نخستین بیداری عشق در لحظه
 情急智生 qíng jí zhì shēng درماندگی ایده ای به خاطر کسی خطور کردن
 情景交融 qíng—jǐng jiāoróng (در مورد آثار ادبی) بخوی در هم آمیختن احساسات و زمینه (یا صحنه)
 情人眼里出西施 qíng rén yǎn li chū xī shī به چشم عاشق معشوقه زیباست ؛ از دریچه چشم مجنون بایستی در جمال لیلی نظر کردن [سعدی]
 情随事迁 qíng suí shì qiān با شرایط مختلف احساسات تغییر می کند.
 情同手足 qíng tóng shǒuzú (باهم) مانند برادر یکدیگر عشق برادرانه داشتن
 情投意合 qíngtóu—yìhé با یکدیگر همدل و همساز بودن ؛ هم ذوق و هم سلیقه بودن (نوشته) از
 情文并茂 qíng—wén bìng mào لحاظ محتوی و زیان عالی بودن
 情见乎辞 qíng xiàn hū cí صمیمیت از واژه ها می بارد.
 情有可原 qíng yǒu kě yuán قابل عفو ؛ قابل بخشش ؛ چشم پوشیدنی
 晴空万里 qíngkōng wàn lǐ آسمان صاف و بی کران
 晴天霹雳 qíngtiān pī lì غرش رعد از آسمان آبی
 顷刻之间 qǐngkè zhījiān در يك چشم برهم زدن ؛ بی درنگ
 请君入瓮 qǐng jūn rù wèng لطفاً داخل خمره شو — کنایه از اینکه آنچه را که خود برای دیگران توصیه کردی بیازمائی
 庆父不死，鲁难未已 Qìngfù bù sǐ, Lǔ nàn wèi yǐ تا “چن فو” از بین نرود ، بحران در کشور “لو” پایان نخواهد یافت — کنایه از اینکه تا عامل و انگیزه اصلی دردسر از میان برداشته

جرم ناکرده

屈膝投降 qūxī tóuxiáng زانو زدن و تسلیم شدن
 屈指可數 qūzhǐ kěshù می‌شود سرانگشت های
 خود حساب کرد — کنایه از بسیار کم
 趋炎附势 qūyán—fùshì (又作“趋炎附热”) باغوش خدمتی خود را پیش صاحبان قدرت عزیز
 کردن ؛ نزد صاحبان قدرت خوش رقصی کردن
 趋之若鹜 qū zhī ruò wù مانند يك دسته اردك — کنایه از : برای چیزی
 تلاش و تقلا کردن
 曲高和寡 qū gāo hè guǎ آهنگ ها در سطح
 فکری بالا خوانندگان را کم بخود جلب می‌کند.
 取长补短 qǔcháng—bǔduǎn برای جبران کردن
 نقاط ضعف خود از نقاط قوت دیگران یاد گرفتن
 取而代之 qǔ ér dài zhī جانشین کسی شدن ؛
 جای کسی را گرفتن ؛ جایگزین کسی شدن
 取法乎上，仅得乎中 qǔ fǎ hū shàng, jǐn dé
 hū zhōng هدف عالی بگیر و در غیر این
 صورت تو شاید پایین تر از حد متوسط بمانی.
 取精用弘 qǔjīng—yònghóng (又作“取精用
 宏”) از میزان عظیمی بهترین چیز را برگزیدن
 取信于民 qǔ xìn yú mín اعتماد مردم را به خود
 جلب کردن
 取之不尽，用之不竭 qǔ zhī bù jìn, yòng zhī
 bù jié تمام نشدنی ؛ پایان ناپذیر ؛ بی پایان
 取之于民，用之于民 qǔ zhī yú mín, yòng zhī
 yú mín آنچه از مردم گرفته می‌شود در راه مردم
 به مصرف می‌رسد.
 去粗取精 qùcū—qǔjīng تقاله را بدور انداختن و
 عصاره را برگرفتن
 去伪存真 qùwěi—cúnzhēn چیزی جعلی را از
 میان برداشتن و چیزی حقیقی را نگاهداشتن
 权衡轻重 quánhéng qīngzhòng اهمیت نسبی
 (دو چیز یا بیش از آن) را سنجیدن
 权宜之计 quán'yí zhī jì تدبیر موقتی ؛
 موقتی
 权欲熏心 quán'yù xūn xīn حرص قدرت (بر
 کسی) مستولی شدن
 全国一盘棋 quán'guó yī pán qí تمام کشور را در
 مد نظر گرفتن ؛ همه فعالیت های کشور را مانند
 مهره های بازی شطرنج هماهنگ کردن
 全军覆没 quánjūn fùmò نابود شدن تمامی
 ارتش — کنایه از ناکامی کامل
 全力以赴 quánlì yǐ fù از صرف کوشش خود
 مضایقه نکردن

秋风扫落叶 qiūfēng sǎo luòyè باد پالیزی
 برگهای ریخته را باخود می‌برد — کنایه از اینکه
 هر چیز در جلو چشم تان نابود و محو می‌شود.
 秋高气爽 qiūgāo—qìshuǎng در فصل پائیز
 آسمان صاف است و هوا خنک و روح افزا.
 秋毫无犯 qiūháo wú fàn (قشون دارای انضباط
 (اکیه) کوچک ترین تخلف نسبت به غیر نظامیان
 نکردن

秋毫之末 qiūháo zhī mò نوک کرک نو رسته
 پالیزی — کنایه از چیزی ریز و تقریباً غیرقابل
 تشخیص

秋后的蚂蚱 qiūhòu de màzha پالیز از نزدیک بودن به پایان زندگیش
 — کنایه از نزدیک بودن به پایان زندگیش
 囚首垢面 qiūshǒu—gòumiàn با موهای ژولیده و
 چهره کثیف

求大同，存小异 qiú dàtóng, cún xiǎoyì در
 مورد مسایل عمده جوای زمینه های مشترک بودن
 و در مورد مسایل فرعی اختلافات نظر را کنار
 گذاشتن

求全责备 qiúquán zébèi کمال بودن و
 ایراد گرفتن

求人不如求己 qiú rén bùrú qiú jǐ کمک از
 خود بهتر از کمک از دیگران است ؛ از تو حرکت
 از خدا برکت

求田问舍 qiútián—wènshè بجز روستاخانه چیز
 دیگری را درخواست نکردن — هدف های والا
 در زندگی نداشتن

求同存异 qiú tóng cún'yì جوای زمینه های
 مشترک بودن در حالیکه اختلافات نظر را کنار
 گذاشتن

求之不得 qiú zhī bù dé آنچه کسی دوست از
 آن توقع داشته باشد ؛ (فرصت) بسیار مغنی
 (مطلبی را) به نحو
 曲尽其妙 qū jìn qí miào ظریف و ماهرانه وصف کردن

曲径通幽 qūjìng tōng yōu يك راه پر پیچ و خم
 به محلی آرام و متروزی می‌رود.

曲里拐弯 qūlǐguǎiwān پر پیچ و خم ؛ زیگزاگ
 曲突徙薪 qū tū—xī xīn دودکش را خم کردن
 هیزم را نقل مکان کردن (برای جلوگیری از يك
 آتش سوزی احتمالی) — کنایه از اقدام لازم را به
 عمل آوردن برای مبارزه با خطری احتمالی

曲意逢迎 qūyì féngyíng برخلاف میل خود
 چاپلوسی کردن

屈打成招 qū dǎ chéng zhāo در زیر شکنجه به
 اتهامات دروغین اعتراف کردن ؛ مفرآمدن به

ناپذیر ؛ رد نکردن
 鹊巢鸠占 què cháo jiū zhàn قمری لانه زاغ را اشغال می کند — کنایه از اینکه کسی خانه یا زمین کس دیگری را بزور می گیرد.
 群策群力 qún cè—qún lì عقل و کوشش های همه را هم گذاشتن
 群龙无首 qún lóng wú shǒu يك گروه اژدهای بدون سر — کنایه از يك دسته مردم بدون رهبر شان
 群魔乱舞 qún mó luàn wǔ يك دسته دیو که در جشن و سرور بنحو آشوب گرانه ای می رقصند — کنایه از اینکه اقسام رذلها وحشیانه رفتار می کنند.
 群起而攻之 qún qǐ ér gōng zhī همگی بر علیه کسی پیاخاستن
 群轻折轴 qún qīng zhé zhóu تعداد زیادی از اشیاء سبک می تواند محور يك ارابه را بشکند — کنایه از اینکه رنجش های کوچک اگر جلو گیری نشود ممکن است به مصیبتی منجر گردد.
 群威群胆 qún wēi—qún dǎنهرمانی و شهامت توده های مردم
 群言堂 qún yán táng تالار کنفرانس که در آنجا هر کس اجازه دارد نظر خود را ابراز کند — کنایه از حکم فرما بودن رأی اکثریت مردم

تمام ملت مسلح quánmín jiē bīng
 است ؛ هر غیر نظامی سرباز است .
 全神贯注 quánshén guànzhù حواس خود را متمرکز بر چیزی کردن ؛ غرق در کاری بودن
 全始全终 quánshǐ—quánzhōng بطور احسن به کاری پرداختن و آن را به پایان رساندن
 全心全意 quánxīn—quányì با دل و جان ؛ صمیمانه ؛ قلبی
 拳不离手，曲不离口 quán bù lí shǒu, qū bù lí kǒu مشت زنی نمی تواند بدون دست انجام بگیرد و آواز خوانی بدون دهان ؛ کار نیکو کردن از پرکردن است .
 拳打脚踢 quán dǎ—jiǎo tī مشت و لگد پراندن ؛ کتک زدن
 拳拳服膺 quánquán fúyīng همیشه در خاطر سپردن ۲ - صمیمانه به چیزی اعتماد داشتن
 犬马之劳 quǎn—mǎ zhī láo مانند سگ یا اسب خدمت گزاری کردن
 犬牙交错 quǎnyǎ jiāocuò بهم پیوسته ؛ متصل شده ؛ بهم وابسته شده
 却病延年 quèbìng—yánnián از بیماری پیشگیری کردن و زندگی خود را طولانی نمودن
 却之不恭 què zhī bù gōng پذیرفتن دور از ادب است.(درموقع قبول يك هدیه گفته می شود)
 确凿不移 quèzáo bù yí قطعی ؛ قاطع ؛ تکذیب

R

热泪盈眶 rèlèi yíng kuàng لبریز شدن کاسه چشم از اشک
 热气腾腾 rèqì téngténg ۱ - گرم و بخاردار ۲ - پر جنب و جوش بودن از فعالیت
 热情奔放 rèqíng bēnfāng پر حرارت و دلگرمی
 热情洋溢 rèqíng yángyì لبریز از شور و حرارت
 热血沸腾 rèxuè fèitēng به جوش آمدن خون کسی ؛ زیاده کشیدن آتش خشم بجا
 人不犯我，我不犯人 rén bù fàn wǒ, wǒ bù fàn rén اگر دیگران با من کاری نداشتند، من با آنها کاری نخواهم داشت .
 人不可以貌相 rén bùkě yǐ mào xiāng مردم را نباید از روی قیافه شان قضاوت کرد ؛ هر که را جامه پارسا بینی پارسانان و پارسانگان.
 人不为己，天诛地灭 rén bù wèi jǐ, tiānzhū—

فوریت کاری به حدی rán méi zhī jí
 است که گویا آتش ایروان کسی را می سوزاند — کنایه از کار بی نهایت فوری
 惹草拈花 rěcǎo—niānhuā 同: 拈花惹草 niānhuā—rěcǎo
 惹火烧身 rě huǒ shāo shēn آتش ایجاد کردن و در نتیجه خود شخصی در آن سوختن — یعنی برای خود بلاء و مصیبت درست کردن ؛ برای خود دردسر خواستن
 惹是生非 rěshì—shēngfēi ایجاد دعوا و نزاع کردن
 热锅上蚂蚁 règuōshàng mǎyǐ مورچه روی دیگ گرم — کنایه از بی قراری کسی
 热火朝天 rèhuǒ cháotiān پر جنب و جوش ؛ جوشان و غرورشان

人间地狱 rénjiān dìyù جهنم روی زمین
 人间天堂 rénjiān tiāntāng بهشت روی زمین
 人杰地灵 rénjié—dìlíng ۱ - شخصیت بزرگی
 برای زادگاهش یا جاهای راکه دیده ، افتخار
 می آورد ۲ - محل قابل توجهی ازبابت زادگاه
 شخصیت های برجسته می باشد .
 人尽其才 rén jìn qì cái از استعداد انسان به
 حد اکثر استفاده کردن
 人困马乏 rénkùn—mǎfá سربازان خسته و اسبها
 کوفته — کنایه از فرسوده شدن (تمام ارتش)
 人老珠黄不值钱 rénlǎo—zhūhuáng bù zhí
 qián انسان در سن پیری به گوهی می ماند
 که زرق و برقش از بین رفته است — کنایه از اینکه
 دیگر مورد توجه و عنایت قرار نمی گیرد. (بیش تر
 در مورد زن گفته می شود)
 人满为患 rén mǎn wéi huàn بی نهایت شلوغ ؛
 چیده
 人面兽心 réniàn—shòuxīn صورت انسان
 اما دل حیوان داشتن ؛ حیوان صفت بودن انسان
 — کنایه از حیوان به شکل انسان
 人面桃花 réniàn—táohuā قیافه او و گل های
 هلو — کنایه از افسردگی و دلنگی معشوق
 人命关天 rénmìng guāntiān پرورنده ای که با جان
 انسان بستگی دارد ، حائز بالاترین اهمیت می
 باشد.
 人命危浅，朝不虑夕 rénmìng wēi qiǎn, zhāo
 bù lǜ xī در حال احتضار بودن ؛ دم مرگ
 بودن
 人莫予毒 rén mò yú dú هیچکس جرات ندارد به
 من آسیب برساند — کنایه از پرافاده بودن کسی
 人怕出名猪怕壮 rén pà chūmíng zhū pà
 zhuàng همانطور که چاقی سبب خطر جان
 خوک است ، شهرت و معروفیت موجب دردسر
 انسان است.
 人配衣服马配鞍 rén pèi yīfú mǎ pèi ān
 همانطور که زین اسب را برازنده می کند ، لباس
 انسان را
 人弃我取 rénrì—wǒqǔ آنچه را دیگران بدور
 می اندازند برمی دارم — کنایه از اینکه من نظرها
 و ملیقه های خود را دارم.
 人强马壮 rénqiáng—mǎzhuàng هم نفرات و
 هم اسب ها نیرومندند — کنایه از ۱ - يك ارتش
 نیرومند و کاری برای نبرد ۲ - يك نیروی کاری
 قدرتمند
 人琴俱亡 rén—qín jù wáng هم مرد و هم

زمین و آسمان آن شخص را از بین
 می برد که بفکر منفعت خود نباشد — شعار آدم
 خودخواه
 人不知，鬼不觉 rén bùzhī, guǐbùjué بدون
 اینکه کسی بداند ؛ بدون آنکه جن سر در بیاورد
 مردم مستعد بتعداد réncái bèichū
 زیادی یا به عرصه ظهور می گذارند .
 人才出众 réncái chūzhòng شخصی دارای
 استعداد عاقل العاده یا نمود چشمگیر
 人才荟萃 réncái huìcuì گروه های افراد مستعد
 انبوهی از افراد مستعد و توانا
 人才济济 réncái jǐjǐ حرکت دائمی پرسنل
 تربیت یافته
 人才外流 réncái wàiliú فرار مغز ها ؛
 افراد هوشمند
 人财两空 réncái liǎng kōng هم نفر و هم پول را
 از دست دادن (مردی موقعی می گوید که بانویش
 با پول و اشیاء قیمتی از نزد او فرار می کند)
 人地生疏 rén—dì shēngshū با محل و مردم
 آن نا آشنا بودن ؛ بیگانه کامل بودن
 人丁兴旺 réndīng xīngwàng در حال
 رشد داشتن ؛ جمعیت رو به رونق داشتن
 人定胜天 rén dìng shèngtiān انسان یقین قادر
 است بر طبیعت چیره شود.
 人多势众 rén duō shì zhòng افراد زیاد
 قدرت بزرگ را تأمین می کنند.
 人多嘴杂 rén duō zuǐ zá اگر تعداد مردم زیاد
 باشد ، نظرای مختلف هم بیشتر می شود .
 人而无信，不知其可 rén ér wú xìn, bù zhī
 qí kě اگر کسی به قول خود وفا نکند ، وجودش
 چه فایده دارد؟
 人非木石 rén fēi mù—shí انسان از چوب یا
 سنگ ساخته نیست — کنایه از اینکه انسان بی
 احساسات نیست .
 人非圣贤，孰能无过 rén fēi shèngxián, shú
 néng wú guò انسان ها حکیم نیستند ، چطور
 می توانند عیب نداشته باشند ؛ انسان
 جایز الخطاست
 人浮于事 rén fú yú shì نیروی کار بیش از
 حد نیاز داشتن ؛ بیش از میزان لازم پرسنل داشتن
 人欢马叫 rénhuān—mǎjiào جنب و جوش و
 تکیاپوی مردم و شیوه اسب ها — کنایه از يك
 منظره پرفعالیت و پر رونق روستایی
 人迹罕至 rénjì hǎnzhì (در محلی) بدون احدی ؛
 غیرقابل سکونت بودن ؛ دارای سکنه نبودن

رتبه وزنی ندارد .

人为刀俎，我为鱼肉 rén wéi dāo—zǔ, wǒ wéi yú—ròu
تکه گوشت روی تخته آشپز خانه کسی بودن—کتابه از کاملاً تحت فرمان و اراده کسی بودن

人为万物之灵 rén wéi wàn wù zhī líng
از همه مخلوقات ، انسان صاحب عقل است.

人为财死，鸟为食亡 rén wéi cái sǐ, niǎo wéi shí wáng
انسان ها بخاطر مال و ثروت می میرند و مرغان بخاطر خورد و خوراک .

人无远虑，必有近忧 rén wú yuǎn lǜ, bì yǒu jìn yōu
کسی که به فکر مشکلات در آینده نیست مسلماً گرفتار نگرانی های بسیار نزدیک تر می شود.

人心不古 rénxīn bù gǔ (جامعه)
اخلاق عمومی در گذشته بوده نیست. (یعنی تنزل کرده است)

人心不足蛇吞象 rénxīn bù zú shé tūn xiàng
کسی که به هیچ چیز قناعت نمی کند همانند ماری است که سعی می کند فیلی را ببلعد.

人心隔肚皮 rénxīn gé dù pī
دل های مختلف در اینک سینه های مختلف نهفته است — کتابه از اینکه مردم باید نسبت به دیگران هوشیاری خود را حفظ کنند ؛ مشکل است که بگویم کدر دل دیگران چه اسراری نهفته است.

人心齐，泰山移 rénxīn qí, Tāishān yí
با همدلی و همگامی حتی کوه "تای شان" را هم می توان جابجا کرد.

人心如面 rénxīn rú miàn
دل های مردم مانند قیافه هایشان از هم فرق می کنند.

人心丧尽 rénxīn sàng jìn
کاملاً همدردی نسبت به مردم را از دست دادن

人心所向 rénxīn suǒ xiàng
تمایلات همگانی ؛ احساسات مردم

人心向背 rénxīn xiàng—bèi
منطبق یا مخالف بودن با خواست مردم ؛ احساسات مردم

人烟稠密 rényān chóu mì
بطور متراکم زندگی کردن ؛ پرجمعیت بودن

人言可畏 rényán kě wèi
شایعه و بیخ و بیج گویی بین مردم ترس آور است.

人言啧啧 rényán zé zé
بسیاری از اظهارات نامساعد به گوش می رسد.

人仰马翻 rényǎng—mǎ fān
از پا افتادن سربازان و اسبان—کتابه از : درهم شکسته شدن صفوف نظامیان ؛ مبتلا به آشفتگی شدن

عودش مرده است.(مویه ای بخاطر مرگ يك دوست)

人勤地不懒 rén qín dì bù lǎn
هرجا که زارع زارعتی ناپذیر است ، زمین حاصلخیز است.

人情练达 rénréng liàndá
در برخورد با جهانیان مجرب بودن

人情世故 rénréng shìgù
روش های برخورد با جهانیان ؛ عقل لازم برای امور دنیا

人穷志不短 rén qióng zhì bù duǎn
فقیر اما بلند همت ؛ فقیر ولی سرافراز

人穷志短 rén qióng zhì duǎn
فقر و تهیدستی از همت انسان مکاهد.

人人自危 rénrén zì wēi
هرکس خود را در خطر می بیند ؛ هرکس احساس عدم ایمنی می کند.

人山人海 rénshān—rénhǎi
گروه های انبوه مردم ؛ دریایی از مردم

人生地不熟 rénshēng dì bù shù
با محل مردم آن ناآشنا بودن ؛ بیگانه کامل بودن

人生七十古来稀 rénshēng qīshí gǔlǎixī
افرادیکه به سن هفتاد سالگی می رسند همواره کمیاب و نادر بوده اند.

人生如寄 rénshēng rú jì
زندگی انسان مانند مسافرخانه ای است.

人生如梦 rénshēng rú mèng
زندگی بجز خواب نیست .

人生一世，草生一春 rénshēng yī shì, cǎo shēng yī chūn
انسان فقط يك بار زندگی دارد و علف تنها يك بهار را می بیند ؛ زندگی کوتاه است.

人生自古谁无死，留取丹心照汗青 rénshēng zì gǔ shuí wú sǐ, liú qǔ dānxīn zhào hànqīng
هرکسی باید بمیرد ؛ بگذار دل وفادارم بماند تا در صفحه های تاریخ بدرخشد ؛ کُلّ مَنْ عَلِيهافانـه (قرآن)

人声鼎沸 rénshēng dǐngfèi
جار و جنجال ؛ هیاهو ؛ مهمه

人世沧桑 rénshì cāngsāng
تغییرات عظیم در این جهان ما

人寿年丰 rénshòu—niánfēng
محصولات خوبی از زمین حاصل می شود و مردم از سلامتی مزاجی برخوردارند .

人同此心，心同此理 réntóng cǐ xīn, xīn tóng cǐ lǐ
مردم در این مورد احساس و فکر مشابه دارند .

人微言轻 rénwēi—yánqīng
سخنان مردم دون

کردن

认贼作父 rèn zéi zuò fù دشمن را پدر خود دانستن

任劳任怨 rènláo—rènyuàn بدون توجه به انتقاد دیگران سخت کار کردن ، با طیب خاطر فشار کار خود را تحمل کردن

任凭风浪起，稳坐钓鱼船 rènpíng fēnglàng qǐ, wěn zuò diàoyúchuán علی رغم باد

سخت و موج های پرتلاطم ، در قایق ماهیگیری محکم و استوار نشستن — کنایه از باوجود فشار یا مخالفت ، موقعت خود را حفظ کردن

任其自然 rèn qí zìrán چیزی را در حالت تکامل طبیعی خود رها کردن

任其自然 rèn qí zìrán اختیارات تام دادن ، آزادی عمل دادن

任人唯亲 rèn rén wéi qīn از راه پارتنی بازی (یا جانبداری) کسی را به کار گماشتن

任人唯贤 rèn rén wéi xián کسی را برحسب توانایی و شعور سیاسی او بکار گماشتن

任人宰割 rènrén zǎigē بجز لگدکوب شدن چاره‌ای نداشتن

任重道远 rènzòng—dàoyuǎn وظیفه سنگین است و راه طولانی — کنایه از مسئولیت سنگینی بر عهده داشتن

日薄西山 rì bó xīshān آفتاب در پشت تپه های غریب غروب می کند — کنایه از: سرعت رو به انحطاط رفتن چیزی ، به پایان نزدیک بودن عمر کسی

日不暇给 rì bù xiá jí هر روزی نهایت گرفتار بودن ، وقت فراغت نداشتن

日出而作，日入而息 rì chū ér zuò, rì rù ér xiā هنگام طلوع خورشید شروع به کار کردن و هنگام غروب آفتاب دست از کار برداشتن — کنایه از زندگی در جامعه اولیه

日积月累 rìjī—yuèlěi اندوختن (چیزی) در يك دوره طولانی

日间不做亏心事，半夜敲门不吃惊 rìjiān bù zuò kuīxīnshì, bànàyè qiāomén bù chījīng آنرا که حساب پاک است از محاسبه چه باک است [سعدی] ، هر که خیانت ورزد دستش از حساب بلرزد.

日久见人心 rìjiǔ jiàn rénxīn شناختن کسی وقت می خواهد.

日久天长 rìjiǔ—tiāncháng با مرور زمان ، پس از يك دوره بسیار طولانی زمان

人要脸，树要皮 rén yào liǎn, shù yào pí همانطور که پوست برای درخت مهم است ، قیافه برای انسان مهم است.

人有脸，树有皮 rén yǒu liǎn, shù yǒu pí (又作“人有面，树有皮”) درخت (”人有面، 树有皮“) پوست دارد ، انسان رو دارد — کنایه از اینکه انسان حسن شرم دارد .

人欲横流 rényù héngliú افراط و زیاده روی لگام گسیخته درخواست ها و شهوت های انسانی

人云亦云 rén yún yì yún نظر های دیگران را تکرار کردن ؛ فاقد نظرهای خود بودن

人之常情 rén zhī chángqíng چیز طبیعی و عادی (در روابط انسانی)

人自为战 rén zì wéi zhàn هرکس به تنهایی می جنگد.

仁人君子 rénrén—jūnzǐ افراد نیکوکار ، اشخاص خیرخواه ؛ مردم طالب سعادت و رفاه همگانی

仁人志士 rénrén—zhìshì 同: 志士仁人 zhì shì—rénrén

仁义道德 rényì—dàodé انسانیت ، عدالت و حسن اخلاق

仁者见仁，智者见智 rénzhě jiàn rén, zhìzhě jiàn zhì آدم خیرخواه خیرخواهی را می شناسد و آدم عاقل عقل را می بیند — کنایه از اینکه مردم مختلف نظرهای مختلف دارند.

仁至义尽 rénzhi—yìjìn دست زدن به هر کاری که انسانیت و وظیفه ایجاب می کند ؛ بزرگواری را تا حد اکثر نشان دادن

忍饥挨饿 rěnjī—ái'è رنج های گرسنگی را تحمل کردن

忍俊不禁 rěnjùn bùjīn نمی توان جلوی خنده را گرفت.

忍气吞声 rěngqì—tūnshēng توهین دیگران را تحمل کردن ؛ به اهانت تسلیم شدن ؛ خشم بجای خود را خفه کردن

忍辱负重 rěnrǔ—fùzhòng بمظور انجام مأموریت خطیری متحمل اهانت شدن

忍辱含垢 rěnrǔ—hángòu 同: 含垢忍辱 hán gòu rěnrǔ

忍痛割爱 rěntòng gē'ài با بی میلی تمام از چیز بسیار گرانبهایی بریدن

忍无可忍 rěn wú kě rěn به ته رسیدن بردباری کسی ؛ لبریز شدن کاسه صبر و حوصله

认敌为友 rèn dí wéi yǒu دوست را دشمن تلقی

آمیز مانند آب — کنایه از عمیقاً دل بسته بودن
 ، باشور و حرارت وفادار بودن
 柔情侠骨 róuqíng—xiáogǔ — روحیه جوانمردانه
 نسبت به افراد ضعیف róurú—gāngtǔ
 با قلدری رفتار کردن و از افراد قدرتمند هراسیدن
 دل نرم و استخوان روم دل رنوم róuxīn—ruògǔ
 ضعیف — کنایه از نرم ، ملایم ، مهربان
 محکمی و 柔中有剛 róu zhōng yǒu gāng
 استواری پنهان شده زیر ملایمت و نرمی
 برجیزی تسلط کامل 如臂使指 rú bì shǐ zhǐ
 داشتن
 گویا از يك دهان 如出一口 rú chū yī kǒu
 (برآمدن) — کنایه از : با يك صدا ، به اتفاق آراء
 عین چیزی بودن ، از هم 如出一轍 rú chū yī zhé
 توفیر نداشتن ، از يك قماش بودن
 کار فقط بدین درجه رسیده 如此而已 rú cǐ éryǐ
 و بس
 این طور و این طور 如此这般 rú cǐ zhèbān
 گویا در 如堕五里雾中 rú duò wǔlǐwù zhōng
 مه غلیظی گم شده باشد ، کاملاً سردرگم و گیج شدن
 گویا در دریای مه آلود 如堕烟海 rú duò yānhǎi
 گم شده باشد ، کاملاً سرگردان و سردرگم بودن
 به همان نسخه تجویز 如法炮制 rú fǎ páo zhì
 شده داروی گیاهی را آماده کردن — کنایه از قالب معینی را دنبال کردن
 مانند ببری که بال 如虎添翼 rú hú tiān yì
 درآورده باشد — یعنی با نیروی دو برابر شده
 مانند گل ها و پارچه 如花似锦 rú huā—sìjīn
 زر بفت — کنایه از : ۱ - (منظره) زیبا ۲ -
 (آینده) درخشان
 مانند گل ها و یشم سبز 如花似玉 rú huā—sìyù
 — کنایه از (زن) جوان و زیبا
 مانند آتش شعله ور 如火如荼 rú huǒ—rútú
 گویا کسی گنج یافته 如获至宝 rú huò zhìbǎo
 باشد
 مثل اینکه گرمسته یا تشنه 如饥似渴 rú jī—sìkě
 چیزی باشد ، باکمال رغبت
 同: 箭在弦上 如箭在弦 rú jiàn zài xián
 jiàn zài xián shàng
 مانند سریشم یا 如胶似漆 rú jiāo—sìqī
 لاکوالکل به یکدیگر چسبیدن ، عمیقاً دل بسته به یکدیگر بودن

هر روز به چیزی دست 日就月将 rìjiù—yuèjiāng
 یافتن و همراه ترقی کردن — کنایه از اندک اندک
 خیلی شود قطره قطره سبلی گردد.
 هر روز به کارهای متعدد 日理万机 rì lǐ wànjī
 دولتی پرداختن
 روزگار پایان می یابد و 日暮途穷 rìmù—túqióng
 راه به انتها می رسد — کنایه از اینکه کسی به آخر
 عمر خود نزدیک می شود.
 شب و روز 日日夜夜 rìrì—yèyè
 آفتاب سه ذرع بلند 日上三竿 rì shàng sān gān
 است — کنایه از اینکه در صبح دیر وقت است
 (معمولاً اشاره به دیر از خواب برخاستن کسی)
 با هر روز که می گذرد 日新月异 rìxīn—yuèyì
 تغییر کردن
 شب و روز ، شبانه روز 日以继夜 rì yǐ jì yè
 آفتاب و ماه 日月重光 rì—yuè chóng guāng
 مجدداً می درخشند — کنایه از اینکه پس از
 يك دوره تیره ، صلح و رفاه برمی گردد.
 日月经天，江河行地 rì—yuè jīng tiān, jiāng
 مانند خورشید و ماه که در —hé xíng dì
 آسمان می گردند یا مانند رودخانه ها که روی
 زمین جریان می یابد — کنایه از ابدیت روزگار
 خورشید و ماه مانند 日月如梭 rì—yuè rú suō
 ماکر جلو و عقب به حرکت در می آیند — کنایه
 از اینکه زمان زود می گذرد.
 آفتاب ، ماه و 日月星辰 rì—yuè—xīngchén
 ستارگان — اشاره به اجرام سماوی
 ماوریت فوری 戎马倥偬 róngmǎ kǒngzǒng
 نظامی بر دوش داشتن
 زندگی نظامی 戎马生涯 róngmǎ shēngyá
 افتخار و جلال و 荣华富贵 rónghuā—fùguì
 ثروت و مقام ، مقام بلند و ثروت بزرگ
 (دوستان) باهم 荣辱与共 róng—rǔ yǔ gòng
 شریک افتخار یا ننگ ، شادی یا اندوه بودن
 از صورت کسی 容光焕发 róngguāng huànfā
 نور سلطنتی تابیدن ، از چهره کسی سرخی و
 طراوت باریدن
 جای توقف 容身之地 róngshēn zhī dì
 بر اثر بررسی و 融会贯通 rónghuì guàntōng
 مطالعه همه جانبه بر موضوعی تسلط یافتن
 کلمات و اصطلاحات 冗词赘句 rǒngcí—zhuìjù
 زائد
 نرم می تواند برسفت 柔能克刚 rǒu néng kè gāng
 فایق آید.
 احساسات ملاطفت 柔情似水 róuqíng sì shuǐ

如丧考妣 rú sàng kǎo—bǐ آید چنین بنظر می آید که کسی والدین خود را از دست داده باشد — کنایه از اینکه (کسی) بسیار غمگین و بدبخت (به نظر می آید).

如释重负 rú shì zhòngfù. چنین احساس می شود. بار سنگینی از دوش کسی برداشته شده باشد

如数家珍 rú shù jiāzhēn گویا مانند شمردن اشیاء گرانبهای خانواده خود — کنایه از آشنایی کامل با چیزی داشتن

如汤沃雪 rú tāng wò xuě مانند آب کردن برف با آب گرم — کنایه از آسان بودن انجام کاری

如闻其声, 如见其人 rú wén qí shēng, rú jiàn qí rén (آقتدر زنده توصیف شده است که) گویا شما آن شخص را می بینید و صدایش را می شنوید.

如蚁附膻 rú yǐ fù shān مانند مورچه ایکه بدنبال چیز بد بو و متعفن می رود — کنایه از اینکه برخی از مردم دنبال چیزهای ناسالم می گردند یا برای کسب حمایت بر افراد با نفوذ تکیه می کنند.

如意算盘 rú yì suànpan حسابگری خود پستدانه ؛ آرزوی غیرعملی

如影随形 rú yǐng suí xíng مانند سایه ایکه همراه خود شخص باشد — کنایه از: با یکدیگر در تماس بسیار نزدیک بودن

如鱼得水 rú yú dé shuǐ مانند یک ماهی به گل افتاده که دوباره به آب گذاشته شده باشد (در مورد کسی گفته می شود که در محیط مناسبی قرار گرفته یا مدد بزرگی گرفته است)

如愿以偿 rú yuàn yǐ chāng به آرزوی خود رسیدن

如之奈何 rú zhī nàihé ! چه کاری باید کرد گویا مست و منگ شده — rúchí — کنایه از که باشد

如坐针毡 rú zuò zhēnzhān گویا احساس سوزن سوزن شدن بدن را داشتن — کنایه از نگران و مضطرب بودن کسی

茹苦含辛 rúkǔ—hánxīn 同: 含辛茹苦 hán xīn—rúkǔ

茹毛饮血 rúmáo—yǐnxuè خوردن (انسان اولیه) گوشت خام پرندگان و جانوران

孺子可教 rú zǐ kě jiào ای جوان ! تو تعلیم پذیری ؛ این پسر قابل تعلیم است .

乳臭未干 rǔ xiù wèi gān هنوز بوی شیر از دهانش می آید — کنایه از جوان و ناشی و بی تجربه بودن کسی

如狼牧羊 rú láng mù yáng مانند گرگی که شبانی می کند — کنایه از: (مأمور ظالم) سوار شدن روی گروه مردم

如狼似虎 rú láng sì hǔ گرگ ها و ببرها مانند ددمنش بودن ؛ مانند جانوران درنده بودن

如雷贯耳 rú léi guàn ěr (又作“如雷灌耳”) مانند غرش رعد طنین انداز بودن

如临大敌 rú lín dàdí گویا با دشمن قوی و مهیب روبرو شدن

如临深渊, 如履薄冰 rú lín shēnyuān, rú lǚ bóbīng گویا برکناره مفاک قرار گرفتن ، گویا روی یخ نازک پا گذاشتن — کنایه از باکمال احتیاط عمل کردن

如芒在背 rú máng zài bèi 同: 芒刺在背 mángcì zài bèi

如梦初醒 rú mèng chū xǐng گویا تازه از خواب بیدار شده باشد — کنایه از شروع به بی بردن به مطلب کردن

如鸟兽散 rú niǎo—shòu sàn مانند مرغان و جانوران پراکنده شدن و فرار کردن ؛ کاملاً تار و مار شدن

如牛负重 rú niú fùzhòng مانند گاو نر بار سنگینی کشیدن

如泣如诉 rú qì—rú sù (موسیقی یا سرود) بی نهایت اندوه گین و رقت انگیز

如日方升 rú rì fāng shēng مثل اینکه خورشید صبحگاهی تازه طلوع کرده باشد — کنایه از داشتن آینده بسیار درخشان و تابناک

如日中天 rú rì zhōngtiān مانند خورشید نیمروز — کنایه از: در اوج قدرت ، کار و مقام و غیره

如人鲍鱼之肆 rú rù bàoyúzhī sì (常后跟) مثل اینکه کسی در بازار کسی در بازار بازاری که久而不闻其臭 ماند و به بوی گند عادت کرده باشد — کنایه از: مدتی قرار گرفتن در معرض محیط بد انسان را به کج راهی عادت می دهد.

如人无人之境 rú rù wú rén zhī jìng مثل اینکه کسی وارد سرزمین خالی از سکنه شده باشد — کنایه از درهم شکستن همه مقاومت ها

如人芝兰之室 rú rù zhīlán zhī shì (常后跟) مثل اینکه کسی وارد اطالی پراز لعل های خوش بوی شده و به رایحه عویش عادت کرده باشد — کنایه از همنشینی با اشخاص شرافتمند انسان را به راههای صلاح عادت می دهد.

久而不闻其臭 rú rù wú rén zhī jìng

久而不闻其香 rú rù wú rén zhī jìng

نشان دهنده فرا رسیدن سال پرحاصل است.
 若即若离 ruòjí—ruòlí با کسی روابط نه نزدیک و نه دور داشتن ؛ روابط خود را با کسی در فاصله ای نگهداشتن
 若明若暗 ruòmíng—ruò'àn تصویر مبهمی از چیزی داشتن ؛ تصویر غیر واضح از چیزی داشتن
 若无其事 ruò wú qí shì گویا چیزی اتفاق نیفتاده باشد — کنایه از آرام بودن ؛ بی تفاوت بودن
 若要人不知，除非己莫为 ruò yào rén bù zhī, chūfēi jǐ mò wéi اگر بخواهی کاری را از مردم پنهان کنی ، از انجام آن خودداری کن.
 若隐若现 ruòyǐn—ruòxiàn مبهم و غیر واضح به نظر رسیدن
 若有所失 ruò yǒu suǒ shī احساس کردن گویا چیزی کم شده باشد ؛ پرنشان خاطر به نظر رسیدن
 若有所思 ruò yǒu suǒ sī متفکر به نظر رسیدن ؛ گویا غوطه‌ور به اندیشه به نظر رسیدن
 弱不禁风 ruò bù jīn fēng آنقدر ضعیف بودن که تاب مقاومت در مقابل باد را نداشتن ؛ بی نهایت مست و ضعیف بودن
 弱不胜衣 ruò bù shèng yī (زن) آنقدر ضعیف بودن که حتی تاب تحمل وزن لباس را نداشتن
 弱肉强食 ruòròu—qiángshí ضعیف ها طعمه قوی ها هستند—کنایه از قانون جنگل ؛ برو قوی شو اگر راحت جهان طلبی که در نظام طبیعت ضعیف پامال است

人不敷出 rù bù fū chū در آمد کم تر از خرج بودن ؛ از گذران کردن معاش عاجز بودن
 人国问禁 rù guó wèn jìn هنگام ورود به کشوری درباره نهی های محلی پیرس ؛ خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو.
 入境问俗 rù jìng wèn sú هنگام ورود به کشوری درباره رسوم محلی پیرس ؛ خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو.
 人木三分 rù mù sān fēn ۱- (خطاطی) با دست قوی نوشته شده ۲- عمیق ؛ نافذ
 人情人理 rùqíng—rùlǐ منصفانه و منطقی
 人世不深 rù shì bù shēn در زندگی فاقد تجربه بودن
 入乡随俗 rù xiāng suí sú 同：随乡入乡 suí xiāng rù xiāng فرهنگ گزایی آکادمی یا تعصب آکادمی
 人主出奴 rùzhǔ—chūnú
 软弱可欺 ruǎnrùo kě qī ضعیف و زود آزار پذیر بودن
 软弱无能 ruǎn ruò wúnéng ضعیف و ناتوان
 软硬不吃 ruǎn—yìng bù chī نه به متقاعد سازی نه به زورگویی تسلیم شدن
 软硬兼施 ruǎn—yìng jiān shī همزمان بکار بردن تاکتیک های نرم و سخت ؛ تهدیدها و وعده ها را توأم کردن
 锐不可当 ruì bùkě dāng غیرقابل نگهداشتن ؛ غیرقابل مقاومت بودن
 瑞雪兆丰年 ruì xuě zhào fēng nián برف بموقع

S

三朝元老 sān cháo yuánlǎo وزیری در خدمت به سه پادشاه—کنایه از مأموری که در رژیم های مختلف صاحب قدرت است
 三从四德 sāncóng sìdé اطاعت سه گانه (اطاعت پدر قبل از ازدواج ، اطاعت شوهر پس از ازدواج و اطاعت پسر پس از مرگ شوهر) و فضیلت چهارگانه (اخلاق خوش ، گفتار شایسته ، تواضع در رفتار و زحمت کشی در کار) (از اخلاقیات کنفوسیوس برای يك زن)
 三寸不烂之舌 sān cùn bù làn zhī shé زبان چرب ؛ زبان خوشی بیان
 三番五次 sānfān—wǔcì بدفعات ؛ بارها ، مکرراً

飒爽英姿 sàshuǎng yīngzī 同：英姿飒爽 yīngzī sàshuǎng
 塞翁失马，安知非福 sàiwēng shī mǎ, ānzhī wǒ qí وقتی که پسر مرد مرحد نشین اسب خود را گم کرد ، چه کسی می‌داند که این يك توفیق در لباس مبدل است یا نه—کنایه از اینکه يك ضرر می تواند به سودی تبدیل شود ؛ بدبختی ممکن است يك توفیق در لباس مبدل از آب درآید.
 三百六十行 sānbǎi liùshí háng همه شغل ها و حرفه ها
 三长两短 sāncháng—liǎngduǎn بلای ناگهانی ؛ چیزی بدبخت (مخصوصاً مرگ)

گزارش های دروغین تکراری انسان را گمراه می کند.

三人行，必有我师 sān rén xíng, bì yǒu wǒ shī
هرجا که سه نفر باهم راه بروند، حتماً یکی از آنها می تواند چیزی به من بیاموزد.

三三两两 sānsānlǎngliǎng
دو نفر دو نفر یا سه نفر سه نفر؛ دسته دسته

三生有幸 sānshēng yǒu xìng
(آشنائی با کسی (را) مایه خوشبختی دانستن

三十六计，走为上计 sānshí liù jì, zǒu wéi shàngjì (又作“三十六计，走为上策”)

از میان ۳۶ حيله رزمی، بهترین آن گریختن و فرار کردن است.

三思而行 sān sī ér xíng (又作“三思而后行”)

قبل از عمل کردن سه بار اندیشیدن؛ اول اندیشه وانگهی گفتار؛ اول فکر آنگه عمل

三天打鱼，两天晒网 sān tiān dǎ yú, liǎng tiān shài wǎng
سه روز ماهی گرفتن و دو روز تور ماهیگیری را خشک کردن — کنایه از عدم پیگیری در کار

三天两头 sāntiān—liǎngtóu
یک روز در میان؛ تقریباً هر روز

三头六臂 sāntóu—liùbì (با) سه کله و شش بازو
— کنایه از نیروی انسان مافوق

三位一体 sān wèi yī tǐ (مسیحیت) تثلیث (خدا و عیسی و روح القدس) ۲ - یکان سه بخشی؛ واحد دارای سه قسمت

三五成群 sān—wǔ chéngqún
دسته دسته؛ گروه گروه

三心二意 sānxīn—èryì (۱ - دو دل؛ متردد؛ بدو دل؛ با بی میلی

۲ - بدون خلوص نیت؛ دودلانه؛ با بی میلی

三言两语 sān yán—liǎngyǔ
با دو سه کلمه؛ در چند کلمه

三灾八难 sānzāi bānàn
انواع بیماری ها و ناخوشی ها (متعلق به اطفال)

三足鼎立 sān zú dǐnglì 同: 鼎足而立 dǐng zú èrlì

散兵游勇 sānbīng—yóuyǒng (۱ - سربازان متفرق شده ۲ - افراد سرگردان و تکرو

桑榆暮景 sāng—yú mùjǐng
شامگاه زندگی کسی

丧魂落魄 sàng hún—luò pò (又作“丧魂失魄”)

(از ترس و هراس) پریشان خاطر شدن؛ کلافه شدن

丧家之犬 sàng jiā zhī quǎn
سگ ولگرد

三分像人，七分像鬼 sān fēn xiàng rén, qī fēn xiàng guǐ
بیشتر مانند يك روح مرده ای به نظر رسیدن تا يك انسان

三纲五常 sāngāng wǔcháng
سه راهنمای اصلی (یعنی فرمانروا زیر فرمان را راهنمای می کند، پدر فرزند را راهنمای می کند و شوهر زن را راهنمای می کند) و پنج فضیلت دائمی (خیر خواهی، عدالت، ادب، عقل و وفاداری) که در نظامنامه اخلاقیات فردالی توضیح شده است.

三个臭皮匠，赛过诸葛亮 sān ge chòu píjiàng, sāiguò Zhūgé Liàng
سه پنه دوز با عقل های جمع شده شان بر "جوگه لیانگ"، استاد عقل چین، پیشی می گیرند — کنایه از عقل توده های مردم بر عقل عالیترین فرد تنها می چرید.

三更半夜 sāngēng—bānyè
در دل شب

三姑六婆 sāngū—liùpó
زنان با خصوصیات مهم فردی که از طرق نادرست امرار معاش می کنند (اشاره به دلال های ازدواج زن، جادوگران زن و غیره)

三顾茅庐 sān gù máolú
سه بار رفتن پادشاهی بنام "لیو بی (جهت دریافت کمک و یاری) به کلبه حصیری "جوگه لیانگ"، استاد عقل چین — کنایه از مکرراً فراخواندن کسی برای پذیرش يك پست یا مسئولیت

三驾马车 sānjià mǎchē (۱ - کالسکه سه اسبه ۲ - رهبری سه گانه

三缄其口 sān jiān qí kǒu
با لب فرو بسته کسی

三教九流 sānjiào jiǔliú
۱ - مذاهب سه گانه (عقاید کنتوسیوس، تائولیسیم و بودائیسیم) و مکاتب فکری نه گانه (پیروان عقاید کنتوسیوس، پیروان تائولیسیم، مکتب "بین یان"، قانون پرست ها، منطق پرستان، مویستها، طرفداران استراتژی سیاسی، پیروان مکتب التقاطی و پیروان مکتب کشاورزی) ۲ - فرقه های مختلف مذهبی و مکاتب علمی ۳ - مردم از شغل های مختلف

三句话不离本行 sān jù huà bù lí běnháng
همواره درباره کسب و کار خود صحبت کردن

三令五申 sānlǐng—wǔshēn
مکرراً دستور (یا فرمان) دادن

三六九等 sān—liù—jiǔděng
درجه ها و رتبه های گوناگون

三年五载 sānnián—wǔzǎi
از سه تا پنج سال (یعنی در عرض چندین سال

三人成虎 sān rén chéng hǔ
گواهی سه نفر بیری را در بازار ایجاد می کند — کنایه از اینکه

杀人不见血 shārén bùjiàn xiě کسی را بدون ریختن خونش کشتن — کنایه از کسی را با مکر و حيله کشتن

杀人不眨眼 shārén bù zhǎyǎn بدون چشمک زدن کسی را کشتن — کنایه از: بسیار ظالم بودن کسی

杀人放火 shārén—fànghuǒ مردم را کشتن و خانه هایشان را سوزاندن

杀人如麻 shārén rú má مردم را مثل مگس کشتن

杀人越货 shārén yuè huò کسی را کشتن و اموالش را بزور گرفتن

杀身成仁 shā shēn chéng rén برای تحصیل فضیلت مردن — کنایه از: در راه امر عادلانه جان خود را فدا کردن

杀身之祸 shā shēn zhī huò بلك مصیبت مهلك

杀一儆百 shā yī jǐngbǎi بلك نفر را به عنوان اخطار به صد نفر اعدام کردن

沙里淘金 shā lǐ táo jīn از راه شستن ماسه ها ذرات طلا بدست آوردن — یعنی از مقدار هنگفتی از مواد چیزی اصلی بیرون کشیدن؛ (مجازاً) در ازای کوشش بسیار پاداش کم بدست آوردن

歃血为盟 shā xuè wéi méng با آلودن دهان به خون حیوان قربانی شده ، سوگند اتحاد را خوردن

煞费苦心 shà fèi kǔxīn بر مغز خود بسیار فشار آوردن ؛ بسیار زحمت کشیدن

煞有介事 shà yǒujièshì 同:象煞有介事 xiàngshà yǒujièshì

山崩地裂 shānbēng dì liè فرو ریختن کوهها و ترک خوردن زمین (در وصف دگرگونی و فاجعهء عظیمی یا صدای کرکنندهای گفته می شود)

山重水复 shānchóng—shuǐfù مسلسل شدن کوهها و برگشتن مسیر جویبارها — کنایه از اینکه راه در پیش نیست.

山高水长 shāngāo—shuǐcháng (در مورد شرافتمندی اخلاق کسی) مانند کوههای مرتفع و آب های دراز — کنایه از نفوذ دیرپای کسی

山高水低 shāngāo—shuǐdī مصیبت ناگهانی ؛ چیزی مصیبت آور، مخصوصاً مرگ

山高水远 shāngāo—shuǐyuǎn ۱- کوهها مرتفع هستند و آب ها بسیار دور — کنایه از: ۱- فاصله زیادی ۲- مصیبت ناگهانی

山盟海誓 shānméng—hǎishì (又作“海誓山盟”) (عشاق) درباره ء عشق شان جداً قسم خوردن و تعهد کردن

丧尽天良 sàngjìn tiāntiáng کاملاً بی وجدان ؛ بسیار سیاه دل ؛ بی نهایت بی رحم

丧权辱国 sàngquán—rǔguó به کشور اهانت کردن و حاکمیت آنرا ساقط کردن ؛ حق حاکمیت ملی را زیر شرایط اهانت آمیز از دست دادن

丧心病狂 sàng xīn bìng kuáng دیوانه وار ؛ شوریده ؛ بی عقل ؛ بی رحم

搔首踟蹰 sāoshǒu chíchú باحیرت سرخود را خاراندن ؛ پریشان خاطر بودن

搔头弄姿 sāotóu—nòngzī (又作“搔首弄姿”) (زن) عشوه گرانه موی خود را دست مالیدن

骚人墨客 sāorén—mòkè ادیبان ؛ دانشمندان ؛ مردان عالم

扫地出门 sǎodì chūmén آشغال را بیرون جارو کردن — کنایه از تمام اعضای خانواده را به جز لباسشان که برتن دارند از خانه بیرون راندن

扫地以尽 sǎodì yǐ jìn کاملاً از بین رفتن یا نیست شدن

色厉内荏 sèlì nèirěn در ظاهر خشن و در باطن سست و ضعیف ؛ در رفتار تهدید کننده ولی در دل ترسو بودن

森罗万象 sēnlú wànxàng جامع و کامل ؛ شامل همه چیزهای مربوط

森严壁垒 sēnyán bìlěi 同: 壁垒森严 bìlěi sēnyán

僧多粥少 sēng duō—zhōu shǎo 同: 粥少僧多 zhōushǎo—sēng duō

杀风景 shā fēngjǐng شوخی و خوشمزگی را خشی کردن ؛ (مجازی) خاموش کنندهء آتش اشتیاق بودن

杀回马枪 shā huímǎqiāng ۱- به عقب برگشتن و به دشمن تعقیب کننده ضربه زدن ۲- نیروی مرتجع را ترک گفتن و به نیروی مترقی پیوستن

杀鸡取卵 shā jī qǔ luǎn کشتن مرغ برای بدست آوردن تخم آن — یعنی منفعت درازمدت را تابع منفعت کوتاه مدت کردن

杀鸡吓猴 shā jī xià hóu (又作“杀鸡给猴看”) برای ترساندن میمون جوجه را کشتن یعنی — کسی را به عنوان عبرت دیگران مجازات کردن

杀鸡焉用牛刀 shā jī yān yòng niú dāo 同: 割鸡焉用牛刀 gē jī yān yòng niú dāo دارای نگاه جنایت بار بر چهرهء کسی؛ ددمنش

yǒu è bào کار خیر پاداش نیک می دهد و
کار شر مکافات بد ؛ خیر در خانه صاحبش را
می شناسد ؛ چو بد کردی مشو غافل ز آفات.

善自保重 shàn zì bǎozhòng از خودت خوب
مواظبت کن .

善自为谋 shàn zì wéi móu از چگونگی
مواظبت از خود را بدان.

擅离职守 shàn lí zhíshǒu بدون اجازه پست
خود را ترک کردن

擅作威福 shàn zuò wēi fú 同: 作威作福
zuòwēi—zuòfú

伤风败俗 shāngfēng—bàisú از نزاکت و حسن
سلوک عامه مردم تخطی کردن ؛ اخلاق
عامه مردم را فاسد کردن

伤筋动骨 shāngjīn—dòngǔ آسیب رسیدن به
رگ و پی یا استخوان

伤天害理 shāngtiān—hàilǐ مخالف با اصول
آسمانی و منطقی عمل کردن — کنایه از بیرحم
و سبب بودن کسی

伤心惨目 shāngxīn—cǎnmù (منظره) تراژیک ؛
بسیار وحشتناک و شیخ مانند (برای نگاه کردن)

赏罚分明 shǎng—fá fēnmíng در تعیین پاداش
و مجازات منصف بودن

赏罚严明 shǎng—fá yánmíng در تعیین پاداش
و مجازات اکید و منصف بودن

赏心悦目 shǎngxīn—yuèmù خوش نما و لذت
بخش بودن (منظره) هم برای چشم و هم برای
دل

上不着天，下不着地 shàng bù zháo tiān, xià
bù zháo dì نه به آسمان خوردن نه به زمین
— کنایه از معلق بودن در هوا

上窜下跳 shàngcuàn—xiàtiào برای انجام کار
های ناپسند از هر طرف پادویی کردن

上谄下骄 shàngchǎn—xiàjiāo نسبت به مافوق
خود چاپلوس بودن و نسبت به مادون خود مغرور

上方宝剑 shàngfāng bǎojiàn 同: 尚方宝剑
shàngfāng bǎojiàn

上梁不正下梁歪 shàngliáng bù zhèng xiàliáng
wāی اگر تیر فوقانی راست نباشد، تیرهای

زیرینی کج و اریب خواهد شد — کنایه از اینکه
و تئیکه افراد بالا رفتار ناپسند می کنند ، افراد
پایین نیز همان گونه رفتار خواهند کرد.

上气不接下气 shàngqì bù jiē xiàqì نفسی نفس
زدن ؛ بریده بریده نفس کشیدن

上天无路，入地无门 shàngtiān wú lù, rù dì

۱ - جنوب کوهها و shānnán—hǎiběi 山南海北
شمال دریاها—کنایه از بسیار دور دست ۲ -
نامربوط ؛ پرت گرو

山清水秀 shānqīng—shuǐxiù (又作“山明水
秀”) تپه های سبز و آبهای شفاف — کنایه
از منظره چشم نواز

山穷水尽 shānqióng—shuǐjìn در جایی که
کوهها و آبها به سر می رسد — کنایه از دچار
وضعیت بسیار بد شدن

山水相连 shān—shuǐ xiānglián با کوهها
آبهای متصل بودن (دو کشور)

山外有山 shān wài yǒu shān همیشه پشت یک
کوه یک کوه دیگر هم هست—کنایه از اینکه
همیشه چیز بهتری وجود دارد.

山雨欲来风满楼 shānyǔ yù lái fēng mǎn lóu
بادی که بشدت تا بدرون برج بوزد ، از طوفان
قریب الوقوع کوهستانی خبر می دهد.

山珍海味 shānzhen—hǎiwèi (又作“山珍海
错”) غذاهای خوشمزه ، زمینی و دریایی

山中无老虎，猴子称大王 shān zhōng wú lǎo
hǔ, hóuzi chēng dàwáng اگر در کوه ببر
نباشد ، میمون پادشاه خواهد شد ؛ در مملکت
کوران یک چشم سلطان است.

删繁就简 shānfán—jiǎnjiǎn ساده کردن چیزی
به وسیله حذف کردن قسمت های زائد آن

姗姗来迟 shānshān lái chí در تشریف فرمایی
دیر بودن ؛ تأخیر ورود

煽风点火 shānfēng—diǎnhuǒ آتش را شعله
ور ساختن ؛ آتش را دامن زدن و مردم را به شورش
تحریک کردن

扇阴风，点鬼火 shān yīnfēng diǎn guǐhuǒ باد
شوم را زدن و آتش آشفنگی را شعله ور ساختن
— کنایه از ایجاد کردن دردسر

闪烁其词 shǎnshuò qí cí بطور گریزگرانه حرف
زدن

善罢甘休 shàn bà—gānxiū [多用于否定]
موضوع را تا این حد معلق گذاشتن (این
اصطلاح در جمله منفی بکار می رود)

善男信女 shànnán—xìnnǚ پیروان صادق مذهب
بودا

善始善终 shànshǐ—shànzhōng (کاری را)
خوب شروع کردن و بطور احسن پایان دادن

善为说辞 shàn wèi shuōcí برای کسی حرف
های خوب زدن

善有善报，恶有恶报 shàn yǒu shàn bào, è

روی آوردن و از چیزهای اصلی غفلت ورزیدن
 ؛ سحر را گم کرده بی نعلش می گردد.
 舍得一身剐，敢把皇帝拉下马 shěde yīshēn
 guā, gǎn bǎ huángdì lāxià mǎ کسی که
 از قطعه قطعه شدن بدن خویش نمی ترسد جرات
 می کند که امپراطور را از اسب فرو افکند.
 舍己救人 shě jǐ jiù rén در راه نجات
 جان خود را فدا کردن
 舍己为人 shě jǐ wèi rén در راه
 نجات دیگران قربانی کردن
 舍近求远 shě jìn—qiúyuǎn (又作“舍近图远”)
 از چیزی دم دست صرف نظر کردن و بی چیزی
 دور دست گشتن ؛ یار در خانه و ما گرد جهان
 می گردیم.
 舍车保帅 shě jū—bǎoshuài برای
 نجات دادن پادشاه اربابه جنگی را از دست دادن
 —کنایه از برای حفظ منافع اصلی از منافع فرعی
 صرف نظر کردن
 舍命陪君子 shě mìng péi jūnzǐ آقا!
 من جان خود را به خطر انداخته با شما شریک یک سرنوشت
 خواهم شد—(بشوخ موقی گفته می شود که
 کسی با شرکت خود در کار کس دیگر موافقت
 می کند).
 舍生取义 shě shēng qǔ yì در راه
 امر عادلانه ای از دست دادن
 舍死忘生 shě sǐ—wàngshēng به ایمنی خود بی
 احتیالی کردن ؛ جان خود را به خطر انداختن
 舍我其谁 shě wǒ qí shuí اگر
 نتوانم این کار را انجام دهم ، چه کسی می تواند؟
 设身处地 shè shēn—chūdì خود را در جای
 کسی قرار دادن
 社稷之臣 shè jì zhī chén وزیری که ستون فقرات
 دولت باشد
 涉笔成趣 shè bǐ chéng qù (نقاش یا نویسنده) به
 مجرد اینکه قلم مویش به کاغذ می خورد ، یک
 اثر عالی را تولید می کند.
 伸手不见五指 shēnshǒu bù jiàn wǔzhǐ (هوا)
 چنان تاریک است که کسی نمی تواند دستان را
 در جلوی خود ببیند ؛ بسیار تاریک
 伸张正义 shēnzhāng zhèngyì از عدالت
 هوا داری کردن
 身败名裂 shēnbài—míngliè کاملاً بی اعتبار و
 بدنام شدن ؛ موجب ننگ و تاهی خود شدن
 身不由己 shēn bù yóu jǐ غیر عمد ؛ غیرارادی ؛
 بی اختیار

نه راه به آسمان وجود دارد و نه
 در برای ورود به زمین—کنایه از اینکه راه فرار
 نیست ؛ در وضع بسیار ناامیدکننده ای قرار گرفتن
 上无片瓦，下无插针之地 shàng wú piàn wǎ,
 xià wú chā zhēn zhī dì نه یک سوفال بالای
 سر کسی وجود داشتن و نه یک وجب زمین زیر
 پایش—کنایه از بسیار فقیر بودن ؛ آه در بساط
 نداشتن

上下其手 shàng—xià qí shǒu کلاه برداری
 کردن ؛ کلک زدن ؛ باهم گاویندی کردن
 上行下效 shàng xíng xià xiào افراد مادون از
 سرمشق (بد) افراد مافوق پیروی می کنند.
 上有天堂，下有苏杭 shàng yǒu tiāntáng, xià
 yǒu Sūháng در بالا بهشت هست و در پایین
 شهرهای “سوجو” و “هانگجو” وجود دارد.(در
 وصف زیبایی این دو شهر گفته می شود)
 尚方宝剑 shàngfāng bǎojiàn شمشیر
 امپراطور (صاحب آن دارای قدرت تصمیم گیری میباشد) —
 سمبل اختیار و قدرت نمایندگی

稍胜一筹 shāo shèng yī chóu 同：略胜一筹
 略胜一筹 lüè shèng yī chóu
 稍纵即逝 shāo zòng jí shì زود گذر ؛
 آرام باش ؛ بهیچان
 少安毋躁 shǎo ān wú zào نیا ؛
 حوصله داشته باش ، کسی صبر کن
 少见多怪 shǎojiàn—duōguài مردم نادان
 باسانی می افتند.
 少不更事 shào bù gēng shì جوان
 بی تجربه ؛ خام دست

1- 少年老成 shàonián lǎo chéng جوان اما پخته
 2- جوانی که فالتد شور و شوق باشد
 少壮不努力，老大徒伤悲 shǎozhuàng bù nǔ
 lì, lǎodà tú shāngbēi تبلی در جوانی مایه
 تأسف در پیری است.

舌敝唇焦 shé bì—chúnjiāo آنقدر صحبت کردن
 تا زبان و لبان خشک و چروکیده شدن — کنایه
 از پرحرفی کردن ؛ مداوم صحبت کردن ؛ واعظی
 کردن

舌剑唇枪 shéjiàn—chúnqiāng 同：唇枪舌剑
 chúnqiāng—shéjiàn

蛇无头不行 shé wú tóu bù xíng مار بدون
 کله اش نمی تواند حرکت کند—کنایه از اینکه
 بدون رهبری هیچ کاری نمی تواند انجام بگیرد.

蛇蝎心肠 shéxiē xīncháng مانند مار و عقرب
 کینه توز بودن

舍本逐末 shěběn—zhú mò به چیزهای فرعی

نشینی کردن ؛ به انزوا زندگی کردن
 深明大义 shēn míng dàyì عمیقاً متوجه صلاحیت
 امری بودن ؛ درباره مسائل اصولی فکر روشن
 داشتن
 深谋远虑 shēnmóu—yuǎnlù عمیقاً فکر کردن
 با دقت برنامه‌ریزی کردن ؛ باتدبیر و دوراندیشی
 بودن
 深情厚谊 shēnqíng—hòuyì عواطف و دوستی
 عمیق
 深入浅出 shēnrù—qiǎnchū با عبارات ساده ،
 مطلب پیچیده‌ای را توضیح دادن
 深入人心 shēnrù rénxīn در تار و پود مردم
 ریشه درآوردن
 深思熟虑 shēnsī—shúlù با دقت تأمل کردن
 باشدت تمام ،
 深文周纳 shēnwén—zhōunà قانون را بکار
 بردن و کسی را گناهکار اعلام
 کردن
 深恶痛绝 shēnwù—tòngjué عمیقاً نفرت داشتن
 ؛ بسیار متجزر بودن
 深信不疑 shēnxìn bù yí بدون هیچگونه شك و
 تردید چیزی را باور کردن
 深宅大院 shēnzhái—dàyuàn يك حیاط بزرگ
 که دیوار های بلندی دور آن کشیده شده و دارای
 خانه های متعددی برای يك خانواده متمول می
 باشد
 神不守舍 shén bù shǒu shè از سرگردانی
 کسی ؛ حواس پرت بودن
 神不知鬼不觉 shén bù zhī, guǐ bù jué
 این اصطلاح به معنی اینکه بدون اینکه کسی
 متوجه شود (یا کاری را بداند)
 神采奕奕 shén cǎi yì yì سرشار از سلامتی و شور
 و شوق تابناک بودن
 神出鬼没 shénchū—guǐmò مانند سایه‌ای رفت
 و آمد کردن ؛ بطور محرآمیز پدید و ناپدید شدن
 ؛ بطور محرآمیز پدید و ناپدید شدن
 神工鬼斧 shéngōng—guǐfǔ 同: 鬼斧神工
 guǐfǔ—shéngōng
 عجیب و غریب ؛ شگرف انگیز ؛ معجزه آسا
 神魂不定 shénhún bù dìng آشفته خاطر بودن ؛
 بسیار پریشان خاطر بودن
 神魂颠倒 shénhún diǎndǎo شگفت و شیدا بودن
 استراتژی عالی و
 神机妙算 shénjī—miào suàn مآل اندیشی شگفت انگیز ؛ بصیرت و دور اندیشی
 معجزه آمیز در عملیات جنگی

آبستن بودن ؛ باردار shēn huái liùjiǎ 身怀六甲
 بودن ؛ حامله بودن
 身价百倍 shēnjià bǎi bèi در موقعیت اجتماعی
 ترفیع زودگذر یافتن
 身教胜于言教 shēnjiào shèngyú yánjiào سر
 مشق از بند و اندرز بهتر است.
 身经百战 shēn jīng bǎi zhàn صد بار نبرد کرده
 است ؛ از بوهه آزمایش جنگی سرفراز بیرون
 آمدن
 身临其境 shēn lín qí jìng شخصاً در محیط (یا
 صحنه) بودن
 身强力壮 shēnqiáng—lìzhuàng (در مورد
 شخصی) نیرومند ؛ مستبر ؛ قوی
 身首异处 shēn—shǒu yì chù سر بریده شدن
 جداً مطابق گفتار خود
 身体力行 shēntǐ—lìxíng عمل کردن ؛ آنچه را که
 موعظه کردن ، بکار
 بردن
 身外之物 shēn wài zhī wù هر چیز خارج از بدن
 انسان ؛ دارائی های دنیوی محض
 身无长物 shēn wú chángwù 同: 别无长物
 bié wú chángwù
 هنگام حمله در رأس
 身先士卒 shēn xiān shì zú سربازان خود قرار گرفتن
 身在福中不知福 shēn zài fú zhōng bù zhī fú
 کسی که در رفاه و خوشبختی باشد ؛ اغلب به
 ارزش آن پی نمی برد.
 身正不怕影儿斜 shēn zhēng bù pà yǐng xié
 کسی که راست ایستاده است نگران نیست که
 سایه اش کج خواهد شد—کنایه از اینکه آدم
 درستکار از شایعه و حرف مفت نمی ترسد.
 深闭固拒 shēnbì—gùjù يك دنده و لجاجت
 غیر قابل ستنجش عمق
 深不可测 shēn bù kě cè (چیزی) ؛ بسیار عمیق
 معنی نگه داشتن
 深藏若虚 shēn cáng ruò xū آنچه را که کسی دارد و طوری عمل کردن
 که گویا او هیچ ندارد—کنایه از : درمورد
 استعداد یا توانایی خود متواضع بودن ؛ از گرفتاری
 گویی یا فضل فروشی خودداری کردن
 深仇大恨 shēnchóu—dàhèn دشمنی عمیق و
 ریشه دار ؛ نفرت و کینه ژرف
 深更半夜 shēngēng—bànyè در دل شب ؛ در
 تاریکترین زمان شب ؛ بوق سگ
 深沟高垒 shēngōu—gāolěi خندق های عمیق
 و باروهای بلند ؛ کار دفاعی محکم
 深居简出 shēnjū—jiǎnchū در خانه خود گوشه

فلاکت و بدبختی غرق شده‌اند.
 生龙活虎 shēnglóng—huóhǔ مانند اژدها بی‌باک
 و مانند ببر سرزنده و پرشور بودن — کنایه از
 سرشار از شوق و حرارت بودن
 生米煮成熟饭 shēngmǐ zhǔchéng shúfàn —
 برنج پخته است هرچه شده شده است ؛ نیشهء
 بشکسته را پیوند کردن مشکل است.
 生气勃勃 shēngqìbóbó پرشور و شوق ؛ پرجنب
 و جوش
 生杀予夺 shēng—shā yǔ—duó زندگی و دارائی
 کسی را در اختیار خویش گرفتن
 生死存亡 shēng—sǐ cún—wáng مرگ یا
 زندگی ؛ پایدگی یا نیستی ؛ حیاتی و معنای
 لحظهء مرگ و shēng—sǐ guāntóu
 生死关头 shēng—sǐ yǒuguān دارای اهمیت
 حیاتی
 生死与共 shēng—sǐ yǔ gòng باهم شریک
 سرنوشت بودن
 生死之交 shēng—sǐ zhī jiāo دوستی که
 آمادگی مرگ بخاطر یکدیگر را داشتن
 生吞活剥 shēngtūn—huóbō چیزی را خام
 تمام بلعیدن — کنایه از چیزی را بی‌تمیز پذیرفتن
 声东击西 shēng dōng jī xī در شرق
 حمله کردن و در غرب تعرض نمودن
 声泪俱下 shēng—lèi jù xià در حین حرف زدن
 اشک ریختن ؛ اشک ریزان سخن گفتن
 声名狼藉 shēngmíng lángjí بدنام بودن ؛
 رسوا ؛ کاملاً بی‌آبرو بودن
 声情并茂 shēng—qíng bìng mào (خواننده)
 هم صدا و هم احساسات روی چهره‌اش چشمگیر
 بودن
 声色俱厉 shēng—sè jù lì جدی و خشن در
 صدا و قیافه
 声色犬马 shēng—sè—quǎn—mǎ موسیقی و
 زنان ، سگ داری کردن و اسب سواری نمودن
 — کنایه از لذت های جسمانی
 声势浩大 shēngshì hàodà نیرومند و پرجنب
 جوش
 声嘶力竭 shēngsī—lìjié عصب خسته‌کنان فریاد
 کشیدن
 声威大震 shēngwēi dàzhèn از شهرت بسیار
 حرمت زیاد بهره‌مند بودن
 绳趋尺步 shéngqū—chǐbù (گفتار و کردار) با
 قواعد و مقررات مطابقت داشتن ؛ نظام و انضباط

خودنما و مغرور ؛ shénqì huóxiàn
 神气活现 shénqì huóxiàn گردن فراز
 والا منش به نظر
 神气十足 shénqì shízú رسیدن ؛ باد توی
 غیب خود انداختن
 神色自若 shénsè zìruò کاملاً آرام و حواس
 جمع بودن ؛ آرامش و هشیاری از خود نشان
 دادن
 神思恍惚 shénsī huǎnghū پریشان خاطر بودن ؛
 حواس پرت بودن ؛ حالت اغما داشتن
 神通广大 shéntōng guǎngdà نیروی وسیع
 آموخته داشتن ؛ قدرت فوق‌العاده داشتن
 审时度势 shěnshí—duóshì موقع را شناختن
 از وضع استفاده کردن
 甚嚣尘上 shèn xiāo chén shàng باعث
 بزرگ شدن
 慎言慎行 shènyán—shènxíng در گفتار
 و کردار محتاط بودن
 升官发财 shēngguān—fācái ترفیع یافتن و
 ثروتمند شدن
 升堂入室 shēngtáng—rùshì از تالار
 گذشتن — کنایه از : وارد اطاق درونی
 شدن ؛ دانش یا هنرمندی به استادی رسیدن ؛
 بسیار متبحر شدن
 生搬硬套 shēngbān—yìngtào بدون در نظر
 گرفتن شرایط مشخص بطور مکانیکی
 تقلید کردن
 生不逢辰 shēng bù féng chén (又作“生不逢
 时”) در زمان نامناسب متولد شدن
 生财有道 shēng cái yǒu dào روش
 درآوردن پول را بلد بودن ؛ در پول‌یابی مهارت
 داشتن
 生动活泼 shēngdòng huópō سرزنده و با روح
 پرشوق و نشاط
 生而知之 shēng ér zhī zhī عالمانه متولد
 شدن ؛ باعلم و دانش به دنیا آمدن
 生花妙笔 shēnghuā miàobǐ یک قلم
 با استعداد ؛ یک نوشته به‌سبک عالی
 生机盎然 shēngjī àngrán سرشار از نیروی
 حیاتی ؛ پرشور و شوق
 生拉硬拽 shēnglā—yìngzhuài (又作“生拉
 硬扯”) ۱- کسی را به جبر و زور بطرف
 خود کشیدن ۲- معنی کلمه را تعریف کردن
 تولد و پیری shēng—lǎo—bìng—sǐ
 生老病死 shēng—lǎo—bìng—sǐ تولد و
 پیماری و مرگ
 生离死别 shēnglí—sǐbié برای همیشه جدا
 شدن ؛ جدایی همیشگی
 生灵涂炭 shēnglíng tútàn مردم در
 ورطه

ضرر کردن و در زمان دیگر این ضرر را جبران کردن
 失之毫厘，謬以千里 shī zhī háolí, miù yǐ qiānlǐ 同: 差之毫厘，謬以千里 chā zhī háolí, miù yǐ qiānlǐ
 失之交臂 shī zhī jiāo bì شخص مورد نظر یا فرصت را از دست دادن
 師出无名 shī chū wú míng بدون دلیل موجهی ارتش گسیل داشتن
 师道尊严 shīdào zūnyán وقار و متانت معلم
 师父领进门，修行在个人 shīfu lǐngjìn mén, xiūxíng zài gèrén استاد شاگردان خود را به کاری وارد می‌کند ولی مهارت کار شان به کوشش خود بستگی دارد.
 师心自用 shī xīn zì yòng (又作“刚愎自用”) خودسر؛ خودرأی؛ لجباز؛ لجوج
 师直为壮 shī zhí wéi zhuàng ارتشی که در راه امر عادلانه می‌جنگد روحیه‌فوی دارد.
 诗礼之家 shīlǐ zhī jiā خانواده‌دانشمندان؛ خاندان در سطح عالی فرهنگی
 诗情画意 shīqíng—huàyì جدایت شاعرانه
 诗穷而后工 shī qióng ér hòu gōng احتمال دارد که شاعری فقط در بدبختی تواند مهارت خود را توسعه دهد.
 诗中有画，画中有诗 shī zhōng yǒu huà, huà zhōng yǒu shī در شعر نقاشی (یعنی خیال مصور) وجود دارد و در نقاشی شعر (یعنی خیال شاعرانه) وجود دارد.
 狮子搏兔 shīzi bó tù (مانند) شیری که روی خرگوشی می‌پرد و می‌فابد — کنایه از اینکه حتی در موقع جنگ با دشمن ضعیف‌تر و کوچک‌تر یا برخورد با مسئله کم‌اهمیت باید نیروی تمام و تمام خود را بکار برد.
 十八般武艺 shíbā bān wúyì مهارت بکار بردن هجده نوع سلاح — کنایه از مهارت در انواع و اقسام نبرد
 十八层地狱 shībā céng dìyù جهنم هجدهم 见: 打入十八层地狱 dǎrù shībā céng dìyù
 十步芳草 shíbù fāng cǎo (简称: “十步之内，必有芳草”) حلقه‌های خوشبوی در فاصله ده قدمی یافت می‌شود — کنایه از اینکه مردم مستعد در نزدیکی پیدا می‌گردند.
 十冬腊月 shí dōng—lā yuè ماههای دهم، یازدهم، دوازدهم سال قمری؛ ماههای سرد سال

را رعایت کردن
 绳之以法 shéng zhī yǐ fǎ طبق قانون کسی را تحت تعقیب قرار دادن و مجازات کردن
 省吃俭用 shěngchī—jiǎnyòng باصرفه جویی
 زندگی کم خرج کردن
 胜败乃兵家常事 shèng—bài nǎi bīngjiā chángshì برای فرماندهان نظامی پیروزی یا شکست در نبرد امری عادی است.
 胜不骄，败不馁 shèng bù jiāo, bài bù nǎi از پیروزی مغرور نشدن و از شکست دلسرده نگردیدن
 胜任愉快 shèngrèn yúkuài کاملاً کاردان و شایسته بودن؛ بیش از حد لازم از عهده‌کار برآمدن
 盛极一时 shèngjí yīshí برای زمانی مد بودن؛ باب روز بودن
 盛况空前 shèngkuàng kōngqián يك مناسب فوق‌العاده شکوهمند
 盛名之下，其实难副 shèng míng zhīxià, qí shí nán fù يك شهرت عالی سزاوار ارزش واقعی نیست.
 盛气凌人 shèngqì líng rén آمرانه؛ متکبر؛ تحکم‌کننده؛ حاکمانه
 盛情难却 shèngqíng nánquē دور از ادب است که لطف و محبت سرکار را نپذیریم.
 盛衰荣辱 shèng—shuāi róng—rǔ ترقی و زوال و افتخار و اهانت؛ بلندی‌ها و پستی‌ها؛ فراز و نشیب زندگانی
 盛行一时 shèngxíng yīshí (یا) برای زمانی باب (مد) روز بودن
 尸横遍野 shī héng biànyě زمینی که از مرده‌ها پوشیده شده باشد
 尸居余气 shī jū yúqì آخرین نفس خود را کشیدن؛ دم مرگ بودن؛ در احضار بودن بدون انجام
 尸位素餐 shīwèi—sù cān کوچکترین کاری، مقامی اشغال کردن و از همه امتیازات برخوردار بودن
 失败为成功之母 shībài wéi chénggōng zhī mǔ شکست، مادر پیروزی است.
 失道寡助 shī dào guǎ zhù امر غیرعادلانه از پشتیبانی کم برخوردار است.
 失魂落魄 shīhún—luòpò آشفته و کلافه شدن
 失之东隅，收之桑榆 shī zhī dōngyú, shōu zhī sāngyú موقع طلوع ضرر کردن و موقع غروب سود بردن — کنایه از اینکه در زمانی

石沉大海 shí chén dàhǎi مانند سنگی که در دریا فرو افتاده باشد — کنایه از: برای ابد ناپدید شدن؛ دیگر هرگز دیده یا شنیده نشدن

石破天惊 shípò—tiānjīng شکستن سنگ آسمان را می ترساند — کنایه از بسیار بدیع و نیرومند بودن (شعر، پیام، نظر وغیره)

识大体，顾大局 shí dàtǐ gù dàjú اصول اساسی را در مد نظر داشتن و شرایط کلی را در نظر گرفتن

识时务者为俊杰 shí shíwù zhě wéi jūnjié هرکسی که موقع شناس باشد مرد بزرگی شناخته می شود.

识途老马 shí tú lǎomǎ اسب پیریکه راه را بلد باشد — کنایه از مرد بسیار مجرب

识文断字 shíwén—duànzì قادر بودن؛ خواندن و نوشتن بودن

时不可失 shí bùkě shī فرصت را از دست مده.

时不我待 shí bù wǒ dài (又作“时不我与”) زمان و فرصت منظر هیچ کسی نیست.

时乖命蹇 shíguāi—mìngjiǎn بدشانسی بودن؛ تیره بخت بودن

时过境迁 shíguò—jìngqiān بامروز زمان وضع تغییر کرده است.

时来运转 shí lái yùn zhuǎn در زمان معینی شانس آوردن

时令不正 shí lìng bù zhèng آب و هوای نامناسب با فصل

时起时伏 shíqǐ—shífú بلندیها و پستیها داشتن؛ فراز و نشیب داشتن

时穷节乃见 shí qióng jié nǎi jiàn در زمان بلا و مصیبت، بزرگواری (یا وفاداری) از کسی می بارد؛ اندر بلای سخت پدید آید فضل و بزرگ مردی و سالاری [رودکی]

时势造英雄 shíshì zào yīngxióng زمانها قهرمانشان را عرضه می دارند.

时移俗易 shíyí—súyì رسوم و عادات بامروز زمان تغییر می پذیرد.

时运不济 shíyùn bùjì بدشانسی بودن؛ نگون بخت بودن

时至今日 shí zhì jīnrì حتی تا همین روز

实逼处此 shí bī chǔ cǐ تحت شرایط موجود راه دیگری وجود ندارد.

实繁有徒 shí fán yǒu tú این گونه مردم کم نیستند.

实话实说 shíhuà—shíshuō صاف و پوست کنده

十恶不赦 shí è bù shè مرتکب جرمهای غیرقابل بخشش بودن؛ بطور عفو نکردنی شریر و نابکار بودن

十个指头有长短 shí gè zhǐ tóu yǒu cháng duǎn انگشتها از لحاظ درازی نابرابرند — کنایه از اینکه شما نمی توانید توقع داشته باشید همه کسی یکی باشد.

十行俱下 shí háng jù xià نگاه ده سطر را خواندن — کنایه از: بسرعت خواندن

十目所视，十手所指 shí mù suǒ shì， shí shǒu suǒ zhǐ با چشم های زیاد مشاهده کردن و با انگشت های زیاد اشاره کردن — کنایه از اینکه کسی نمی تواند کار بدی را انجام دهد بدون اینکه دیگران از آن اطلاع داشته باشند

十拿九稳 shí ná—jiǔ wěn (又作“十成九稳”) نود درصد؛ حتی؛ مصدق

十年寒窗 shí nián hán chuāng تحصیل و مطالعه ده ساله در پهلوی یک پنجره سرد — کنایه از سالیان متمادی مطالعه سخت یک دانش آموز در ظرف ده سال یک بار هم اتفاق نیفتادن؛ بندرت پیش آمدن

十年树木，百年树人 shí nián shù mù， bǎi nián shù rén رشد دادن درختها ده سال طول می کشد اما پرورش دادن افراد صد سال.

十全十美 shí quán—shí měi از هر جهت کامل بودن؛ به کمال مطلق رسیدن

十室九空 shí shì jiǔ kōng از هر ده خانه نه خانه خالی و ویران و متروک هستند — کنایه از نتیجه جنگ یا مصیبت طبیعی

十万八千里 shí wàn bā qiān lǐ مسافت صد و هشت هزار “لی” فرسنگها دور

十万火急 shí wàn huǒ jí بسیار فوری

十之八九 shí zhī bā—jiǔ (又作“十有八九”) هشت یا نه مورد از میان ده؛ به احتمال قوی

十指连心 shí zhǐ lián xīn انگشتها به دل متصل است — کنایه از اینکه هرچه برای فرزندان اتفاق می افتد به منافع حیاتی والدینشان وابسته است.

十字街头 shí zì jiē tóu جاده های متقاطع؛ جاده های بزرگ و شلوغ شهر

十字路口 shí zì kǒu چهار راه؛ محل تقاطع دو جاده؛ سردو راهی؛ (مجازی) نقطه عطف بحرانی در زندگی کسی

باسماجت ظفره رفتن و اشتباهات خود را انکار کردن

矢志不移 shǐzhì bù yí (又作“众志成城”)

برای اظهار وفاداری به راه خود سوگند خوردن
همه
使出浑身解数 shǐchū húnshēn xièshù
فزون خود را بکار بردن

始终不懈 shǐzhōng bù xiè ؛ پیگیر ؛ بی‌وقفه ؛
عستگی ناپذیر

始终不渝 shǐzhōng bù yú ؛ استوار ؛
پابرجا

始终如一 shǐzhōng rúyī ؛ پابرجا ؛
استوار ؛ پیگیر

始作俑者 shǐ zuò yǒng zhě برای کسی که
اولین بار مجسمه های پیکر انسانی درست کرده
بود — کنایه از مخترع رسم ناپسند

士可杀，不可辱 shì kě shā, bù kě rǔ
دانشمند را بر اهانت ترجیح می دهد.

士为知己者死，女为悦己者容 shǐ wèi zhī jǐ
zhě sǐ, nǚ wèi yuè jǐ zhě róng
دانشمند

در راه دوست صمیمی جان خود را فدا می کند
درحالیکه دختر برای عاشق خود خویش را زیبا
می نماید.

世代相传 shìdài xiāngchuán از نسل به نسل
ارث گذاشتن

世上无难事，只怕有心人 shìshàng wú nán
shì, zhǐpà yǒuxīnrén برای کسیکه می کوشد
کار نشد ندارد ؛ جوینده یابنده است.

世态炎凉 shìtài yán—liáng گرمی یا سردی
روش دنیا است — یعنی دوستانه بودن مردم یا
غیر دوستانه بودن آنها ؛ بستگی بآن دارد که
شما موفق هستید یا نه.

世外桃源 shìwài táoyuán سرزمین گل های
هلو — کنایه از سرزمین خیالی صلح و صفا که دور
از غوغا و هیاهوی دنیا باشد

势不可当 shì bùkě dāng مقاومت ناپذیر

势不两立 shì bù liǎnglì کاملاً آشتی ناپذیر ؛
کاملاً مخالف و ضد یکدیگر ؛ همآورد یکدیگر

势成骑虎 shì chéng qí hǔ مانند سوار شدن به
بیری — کنایه از وضعیتی که برای کسی دشوار
است خود را از آن برهاند.

势均力敌 shìjūn—lìdí در قدرت برابری کردن

势如破竹 shì rú pò zhú مانند بریدن خیزران ؛
با نیروی مقاومت ناپذیر ؛ به آسانی و سهولت
بطور اجتناب ناپذیر ؛
势所必然 shì suǒ bìrán همانطور که طبیعی است

گفتن؛ در پرده سخن نگفتن؛ تلویحاً نگفتن
دانش واقعی shíjiàn chū zhēnzhi
практиک از عمل بدست می آید.

实事求是 shíshì qiú shì جستجوی حقیقت از واقعیت
واقعی ؛ علمی و واقع بین بودن

实心实意 shíxīn—shíyì صدیق و صمیمی

实至名归 shí zhì míng guī خدمات باعث
شهرت می شود.

拾金不昧 shí jīn bù mèi پولی که از زمین
برداشته شده در جیب خود نگذاشتن

拾人牙慧 shí rén yáhuì عبارت های دیگران را
گرد آوردن و آنها را مثل مال خود مورد استفاده
قرار دادن

拾遗补阙 shíyí—bǔquē حذف های خوبی کردن
ونقص هارا جبران نمودن

食不甘味 shí bù gān wèi غذا را بدون چشیدن
طعمش خوردن

食不果腹 shí bù guǒfù در شکم خود خوراک
کافی نداشتن ؛ گرسنگی کشیدن

食不厌精，脍不厌细 shí bù yàn jīng, kuài bù
yàn xì میل به خوردن برنج نداشتن بجز نرم
ترین نوعش و میل به خوردن گوشت نداشتن بجز
گوشت خوب ریز کرده — کنایه از در انتخاب
غذا بسیار ایرادگیر بودن

食而不化 shí ér bù huà خوردن بدون هضم
کردن — کنایه از خواندن بدون درک کردن

食古不化 shí gǔ bù huà دانش های باستانی را
بلعیدن بدون هضم کردن آنها

食肉寝皮 shí ròu—qǐnpí خوردن (خواستار)
گوشت کسی و بر روی پوستش خوابیدن — کنایه
از(خواستار) دیدن نابودی آن شخص نفرت
انگیز

食言而肥 shíyán érféi به وعده خوردن نکردن؛
از قول خود تخلف کردن

食之无味，弃之可惜 shí zhī wúwèi, qì zhī
kěxī نه چندان شایسته خوردن است اما هم
نه آنقدر بد است که باید بدور انداخته شود.

蚀本生意 shíběn shēngyì معامله بی حاصل ؛
معامله زیان آور

史不绝书 shǐ bù jué shū تاریخ پر از چنین
مواردی است.

史无前例 shǐ wú qiánlì بی سابقه ؛ بدون سابقه
تاریخی

矢口否认 shǐkǒu fǒurèn بطور قطعی انکار کردن

矢口狡辩 shǐkǒu jiǎobàn (又作“矢口抵赖”)

视若无睹 shì ruò wú dǔ از چیزی چشم پوشیدن، نادیده پنداشتن، به چیزی بی‌اعتنایی کردن، کم محلی کردن

视死如归 shì sǐ rú guī مرگ را چیزی مانند بازگشت به خانه تلقی کردن، مرگ را آسان گرفتن

视同等闲 shì tóng děng xián برای کسی یا چیزی اهمیتی قائل نبودن

视同儿戏 shì tóng ér xì (يك موضوع جدی را) چیزی ناقابل تلقی کردن

视同路人 shì tóng lù rén کسی را غریبه دانستن

视为畏途 shì wéi wèi tú چیزی را راه پرخطری دانستن، از قبل کاری ترسیدن

恃才傲物 shì cái ào wù بیش از اندازه به توانایی خود مغرور بودن، پرنخوت و تحقیرآمیز بودن

恃强凌弱 shì qiáng líng ruò به انکاء زور خود نسبت به افراد ضعیف قلدری کردن

拭目以待 shì mù yǐ dài با دیده‌انتظار نگرستن، با توقع انتظار (اتفاق چیزی) را کشیدن

是非曲直 shì fēi qū—zhí درست و نادرست، حقیقت و دروغ، حق و باطل

是非自有公论 shì fēi zì yǒu gōng lùn درستی یا نادرستی قضیه را عامه مردم قضاوت خواهند کرد، افکار عمومی بهترین قاضی است.

是古非今 shì gǔ fēi jīn گذشته را تمجید کردن و امروز را محکوم نمودن

是可忍，孰不可忍 shì kě rěn, shú bù kě rěn اگر این را می‌توان تحمل کرد، چه چیزی را نمی‌توان تحمل کرد؟

适得其反 shì dé qí fǎn درست برخلاف آرزوی کسی بودن

适逢其会 shì féng qí huì اتفاقاً دولقطه (یا مناسبت) مناسب حضور داشتن

适可而止 shì kě ér zhǐ زمان و مکان متوقف کردن کاری را دانستن، از زیاده روی دورکار خودداری کردن

适者生存 shì zhě shēng cún (بیولوژی) بقای اصلح

舐犊情深 shì dú qíng shēn گاو با عشق و محبت گوساله رامی لیسد — کنایه از عشق پدر و مادر (نسبت به فرزند)

嗜痂之癖 shì jiā zhī pǐ (又作“嗜痂成癖”) سلیقه هرزه تشنه به خون،

势在必行 shì zài bì xíng (تحت شرایط موجود) مسلم و حتمی بودن (کاری)

事半功倍 shì bàn gōng bèi با نیمه کوشش نتیجه کار را دو برابر بدست آوردن

事倍功半 shì bèi gōng bàn دو برابر نیمه نتیجه کار را بدست آوردن

事必躬亲 shì bì gōng qīn شخصاً به هر کاری که باشد رسیدگی کردن

事不关己，高高挂起 shì bù guān jǐ, gāo gāo guā qǐ اگر قضیه‌ای باکسی ربطی ندارد، آنرا نادیده می‌گیرد.

事不宜迟 shì bù yí chí ما باید بدون تأخیر اقدام کنیم.

事出有因 shì chū yǒu yīn این به هیچوجه اتفاقی نیست، دلیل خوبی برای این وجود دارد.

事到临头 shì dào lín tóu زمانیکه وضع وخیم می‌شود، در آخرین لحظه

事非经过不知难 shì fēi jīng guò bù zhī nán تاکاری را خودتان انجام ندهاید، هرگز سختی آنرا در نمی‌یابید.

事过境迁 shì guò—jìng qiān قضیه تمام شده و وضعیت تغییر کرده است.

事后诸葛亮 shì hòu Zhūgě Liàng تنها پس از اینکه چیزی ناگوار اتفاق افتاده است، آقای “جوگه لیان” (استاد عقل در چین) می‌شوید — کنایه از عاقل بودن پس از بروز حادثه، عفتش از پس می‌آید.

事实胜于雄辩 shì shí shèng yú xióng biàn حقایق از الفاظ قانع کننده تر است.

事与愿违 shì yǔ yuàn wéi همه چیز برخلاف میل کسی از آب در می‌آید.

事在人为 shì zài rén wéi این همه به تلاش انسان وابسته است؛ از تو حرکت از خدا برکت

视而不见，听而不闻 shì ér bù jiàn, tīng ér bù wén نگاه کردن اما ندیدن، گوش کردن اما نشنیدن؛ بی‌اعتنایی کردن

视如敝屣 shì rú bì xī چیزی را به مثابه کفش کهنه دانستن — کنایه از بدور انداختن چیزی بی‌فایده

视如粪土 shì rú fèn tǔ چیزی را به مثابه خاک و کافت دانستن؛ چیزی را عوار شمردن

视如寇仇 shì rú kǒu chóu کسی را دشمن خواندن

视如草芥 shì ruò cǎo jiè چیزی را به مثابه ساهی بی ارزش تلقی کردن

手下留情 shǒuxià liú qíng ； ملایم کردن ،
و با مدارا بودن ؛ بخشودن ؛ معاف کردن (در
ارتباط با مجازات کردن کسی گفته می شود)
手眼通天 shǒuyǎn tōngtiān مکر کردن
و حيله فوق العاده ماهر بودن
手足无措 shǒu—zú wúcuò ؛ دست‌پاچه شدن ،
سراسیمه شدن ؛ آشفته شدن
守经达权 shǒujīng—dáquán ؛ در مدّ
نظر داشتن اما مطابق شرایط عمل کردن
守口如瓶 shǒu kǒu rú píng ؛ فاش
نکردن هیچ راز ؛ سکوت اختیار کردن
守身如玉 shǒushēn rú yù ؛ خود را مانند بزم
پاکیزه نگاه داشتن — کتابه از حفاظت کردن از
افتخار یا بزرگواری خود
守望相助 shǒu—wàng xiāng zhù (روستاهای
همجوار) کشیک کشیدن و در دفاع از یکدیگر
کمک کردن
守正不阿 shǒu zhèng bù ē ؛ جدّاً عادل و بی طرف
بودن
守株待兔 shǒu zhū dài tù ؛ در کنار تنه
ایستادن و در انتظار آن بودن که خرگوش های
بیشتر بیابند و به تنه درخت بزنند و بمیرند—
کتابه از به شانس و اقبال اطمینان داشتن
首当其冲 shǒu dāng qí chōng ؛ در تحمل عاقبت
(یک مصیبت و ...) در صفوف مقدم قرار گرفتن
؛ از همه زودتر مورد ضربه قرار گرفتن
首屈一指 shǒu qū yī zhǐ ؛ قرار اول
گرفتن
首善之区 shǒushàn zhī qū (مانند جاها
پایتخت یک کشور)
首鼠两端 shǒushǔ liǎngduān ؛ دو دل بودن ؛
تردد بودن ؛ تردید کردن
首战告捷 shǒuzhàn gào jié ؛ (با
مسابقه) پیروز شدن
寿比南山，福如东海 shòu bǐ nánshān, fú rú
dōnghǎi ؛ انشالله عمرتان مانند کوه جنوبی و
خوشبختی تان مانند دریای شرقی باشد. (این
عبارت به عنوان تبریکات تولد به شخص مسنی
گفته می شود)
寿终正寝 shòu zhōng zhèngqǐn ؛ در سن بالا
مردن ؛ به مرگ طبیعی مردن
受宠若惊 shòu chǒng ruò jīng ؛ از یک لطف و
حنایت غیرمتربّقه متحیر و حیران شدن ؛ بیش از حدّ
خوشند شدن
受害不浅 shòuhài bù qiǎn ؛ خیلی رنج
بردن

خونخوار ؛ سفاک
誓不罢休 shì bù bàxiū (又作“誓不甘休”)
سوگند خوردن برای ادامه فعالیت خود
誓不两立 shì bù liǎng lì ؛ برای سوگند خوردن
برهیز کردن از همزیستی با کسی ؛ آشتی ناپذیر
بودن با کسی
誓死不二 shì sǐ bù èr ؛ وفاداری به وفاداری
تا آخرین لحظه
嗷嗷莫及 shì qí mò jí (又作“嗷嗷何及”)
گاز زدن ناف خود کاری غیر ممکن است—کتابه
از اینکه پشیمانی سودی ندارد.
收回成命 shōuhuí chéngmìng ؛ امری
(فرمانی) را لغو کردن
收买人心 shōumǎi rénxīn ؛ به وسیله رشوه
دادن ، دل مردم را به خود جلب کردن ؛ دل
مردم را خریدن
收拾残局 shōushi cánjú ؛ به وضع نابسامان
خاتمه دادن ؛ نابسامانی و آشفتگی وضع را از
بین بردن
手不释卷 shǒu bù shì juǎn ؛ در دست
خود کتاب داشتن ، ساعی و کتابخوان بودن
手到病除 shǒu dào bìng chú ؛ بمحض
پزشک با دست بیمار را لمس کند ، بیمار
می شود—کتابه از حاذق بودن پزشک
手到擒来 shǒu dào qín lái (又作“手到擒
拿”) فقط دست خود را دراز کردن و چیزی را
بچنگ آوردن — کتابه از بسیار آسان بودن
کاری
手疾眼快 shǒu jí yǎn kuài (又作“手急眼
快”) تیزبین و چابک
手脚不干净 shǒu jiǎo bù gānjìng ؛ در مسائل
پولی نادرست بودن
手忙脚乱 shǒumáng—jiǎoluàn ؛ (موقع انجام
کار) شتاب زده ؛ باعجله ؛ بی نظم و ترتیب
手拿把招 shǒuná—bǎojiā ؛ چیزی حتمی ؛ چیزی
محقق
手无寸铁 shǒu wú cùn tiě ؛ دست
تھا ؛ بی دفاع
手无缚鸡之力 shǒu wú fù jī zhī lì ؛ زور
نداشتن برای بستن یک جوجه — کتابه از کم
زور و ضعیف بودن
手舞足蹈 shǒuwǔ—zúǎo ؛ از خوشحالی
پایکوبی کردن
手下败将 shǒuxià bàijiāng ؛ دشمن
شکست خورده خود

خودرا فراموش کردن ؛ از تاریخ کشور خود بی
خبر بودن
数葫芦道茄子 shù húlú — dào qízi ، وراجی کردن ،
ور زدن
数九寒天 shùjiǔ hán tiān سردترین روزهای زمستان
در سال ؛ چله زمستان
数一数二 shù yī — shù èr یکی از بهترین ها
بحساب آمدن ؛ مقام بلندی داشتن
蜀犬吠日 shǔ quǎn fèi rì سگی از ناحیه مه آلود
"شو" بر سرآفتاب عوعو می کند — کنایه از
اینکه مردی نادان درباره چیزی که تنها خودش
عجیب می داند ، داد و بیداد براه می اندازد.
鼠肚鸡肠 shǔdù — jīcháng کوتاه فکر ؛ خود
اندیش ؛ متعصب
鼠目寸光 shǔmù cùn guāng يك موش فقط می
تواند فاصله يك اینچ را ببیند — کنایه از کوتاه
نظر بودن کسی
鼠窃狗偷 shǔqiè — gǒutōu مانند موش دزدیدن و
مانند سگ ربودن — کنایه از دله دزدی کردن
束手待毙 shùshǒu dài bì عاجزانه در انتظار
مرگ بودن ؛ خود را به نیستی تسلیم کردن
束手就擒 shùshǒu jiùqín بدون برها کردن نبردی
دمتگیری خودرا روا دانستن
束手束脚 shùshǒu — shùjiǎo بیش از حد محتاط
بودن
束手无策 shùshǒu wú cè گیج و سردرگم بودن ؛
احساس عجز و ناتوانی زیاد کردن ؛ عقل کسی
به جای نرسیدن
束之高阁 shù zhī gāogé چیزی را بستن و بالای
قفسه گذاردن — کنایه از مطلبی یا چیزی را کنار
گذاشتن و نادیده گرفتن
树碑立传 shùbēi — lì zhuàn بزرگداشت کسی
بوسیله برها کردن بنای یادبود و نوشتن تاریخچه
زندگی اش — کنایه از ایجاد وجهه عمومی کسی
树大根深 shùdà — gēnshēn درخت بزرگی با
ریشه های دواینده (درمورد فردی بانفوذ یا
سازمان بزرگی گفته می شود)
树大招风 shù dà zhāofēng درخت بلند باد را به
خود جلب می کند — کنایه از اینکه شخصی
در مقام بالا باسانی مورد حمله قرار می گیرد.
树倒瑚散 shù dǎo hú sǎn درخت وقتی
می افتد میمون ها به هرسوی پراکنده می شوند
— کنایه از اینکه وقتی شخصی با نفوذ از قدرت
ساقط می شود ، زیردستانش متفرق می گردند.
树高千丈，叶落归根 shù gāo qiān zhàng , yè

زندگی مصیبت باری shòukǔ — shòunàn
داشتن ؛ انواع و اقسام رنج ها را دیدن ؛ بسیار
زجر کشیدن
受用不尽 shòuyòng bù jìn در تمام عمر از چیزی
بهره مند بودن
受之有愧 shòu zhī yǒu kuì من سزاوار آن
نیستم ؛ من استحقاق آنرا ندارم .
受制于人 shòu zhì yú rén تحت کنترل کسی
قرار گرفتن
瘦骨嶙峋 shòugǔ línxún بجز پوست و استخوان
چیز دیگری نبودن ؛ بسیار لاغر بودن
书不言尽 shū bù yán jìn من برای گفتن بیش از
آن دارم تا بتوانم در این نامه بنویسم.
书生气 shūshēngqì کتابی بودن ؛ کرم
بودن ؛ میرزاقلمدان بودن
书生之见 shūshēng zhī jiàn نظر کتابی ؛
نقطی وارانه
书香门第 shūxiāng méndì خانواده ادب ؛
خانواده دانشمندان
殊深眷恋 shū shēn zhēnniàn عمیقاً اظهار
نگرانی کردن
殊途同归 shū tú tóng guī از راههای مختلف به
همان هدف رسیدن
梳妆打扮 shūzhuāng — dǎobàn خود را آرایش
کردن ؛ خود را بزرگ کردن
舒筋活络 shūjīn — huóluò (طب چینی) گردش
خون را تحریک کردن و عضلات و مفاصل را
تمدن نمودن
舒眉展眼 shūméi — zhǎnyǎn چشمان خندان ؛
قیافه تابناک
疏不间亲 shū bú jiàn qīn آشنایان اطفاقی
نباید درمیان خویشاوندان نزدیک تخم تفرقه
پیندازند.
疏财仗义 shū cái zhàngyì 同: 仗义疏财
zhàngyì shū cái
راه آشنا و در آشنا shùmén — shùlù
— کنایه از چیزهایی را که کسی خوب می داند
مهارت از shù néng shēng qiǎo
پرکاری است ؛ کار نیکو کردن از پرکردن است.
熟视无睹 shú shì wú dǔ به نظره ای آشنا
بی اعتنائی کردن ؛ چیزی را نادیده گرفتن ؛ از
چیزی چشم پوشیدن
数不胜数 shǔ bùshèng shǔ بی شمار ؛ غیر قابل
شمارش
数典忘祖 shǔ diǎn wàng zǔ اصل و ریشه های

هیچکس رحم نمی کنند.

水落石出 shuǐluò—shíchū وقتیکه آب فرو
نشیند ، سنگ ها ظاهرخواهد شد — کنایه از
اینکه تمام قضیه برهمه روشن است.

水磨功夫 shuǐmó gōngfu کار با حوصله و دقیق
水能载舟，亦能覆舟 shuǐ néng zài zhōu, yì
néng fù zhōu درحالیکه آب می تواند قایق
را ببرد ، آنرا هم می تواند غرق کند.

水乳交融 shuǐ—rǔ jiāoróng آب و شیر و
مخلوط و درهم آمیخته بودن — کنایه از : با
هماهنگی کامل

水泼不进，针插不进 shuǐ pō bù jìn, zhēn
chā bù jìn 同；针插不进，水泼不进 zhēn
chā bù jìn, shuǐ pō bù jìn

水深火热 shuǐ shēn—huǒrè آب عمیق و آتش
سوزان — کنایه از ورطه رنج ها ، حد اکثر
مصیبت

水泄不通 shuǐ xiè bù tōng حتی يك قطره آب
هم نمی تواند از آن بچکد ؛ مانع دخول آب
شدن—کنایه از شلوغ بودن جمعیت

水性杨花 shuǐxìng yánghuā (خانم)
و عشوه گر؛ هرزه

水有源，树有根 shuǐ yǒu yuán, shù yǒu gēn
هر رودخانه سرچشمه دارد و هر درخت ریشه—
کنایه از اینکه هر چیزی منشاء خود را دارد.

水涨船高 shuǐ zhǎng chuán gāo وقتی که
آب رودخانه بالا می رود ، قایق هم بالا می رود
— یعنی با بهبود یافتن وضع عمومی همه چیز هم
بهبود می یابد.

水至清则无鱼，人至察则无徒 shuǐ zhǐ qīng
zé wú yú, rén zhì chá zé wú tú آب
که بسیار پاک و تمیز است ماهی کم دارد ، هر
که بسیار خرده گیر باشد دوست کم دارد.

水中捞月 shuǐ zhōng lāo yuè صید کردن ماه در
آب — کنایه از : به عبث کوشش کردن
چشمان خمارآلود shuǐyǎn xīngsōng
(از خواب)

顺风吹火 shùn fēng chuī huǒ از شرایط مساعد
استفاده کردن

顺风转舵 shùn fēng zhuǎn duò برطبق جهت باد
سکان داری کردن—کنایه از خودرا با اوضاع در
حال تغییر وفق دادن

顺竿儿爬 shùn gānr pá دنباله سخن کنایه دار
کسی را گرفتن و باگفته خود او را خوشحال
کردن

يك درخت ممکن است هزار متر
قد برافزاید اما برگهایش به پای ریشه های خود
می ریزد—کنایه از کسی که درخارج ازخانه
زندگی می کند بالاخره به خاک وطن خود برمی
گردد.

树欲静而风不止 shù yù jìng ér fēng bù zhǐ
درخت شاید آرامش را ترجیح دهد اما باد
فروکش نمی کند—کنایه از اینکه اشیاء بدون
توجه به میل کسی مسیر خود را طی می کند.
(از مرخصی از حضور درنگرانی) shùbù fēngpéi
恕不奉陪 (تا) مرا ببخشید.

متأسفم که نمی توانم آرزوهای تان را برآورم.
شما را از آرزوهای تان را برآورم.

耍笔杆 shuǎ bǐgān در بکار بردن ؛
بکار بردن حيله های ادبی ماهر بودن

耍花招 shuǎ huāzhāo کلک زدن ؛ حيله ای بکار
بردن

耍嘴皮子 shuǎ zuǐpízi (又作“耍贫嘴”) با
چرب زبانی صحبت کردن

耍尔操觚 shuǎ'ěr cāogū بی هدف و نستعلیده به
نگارش پرداختن

率由旧章 shuài yóu jiùzhāng طبق قوانین مقرر
عمل کردن

双管齐下 shuāng guǎn qí xià همزمان با دو قلم
مو نقاشی کردن — کنایه از همزمان در دو زمینه
کار کردن

双喜临门 shuāngxǐ línmén بر خانه (کسی)
خوشبختی مضاعفی نازل گردیده است.

爽然若失 shuǎng rán ruó shī سردرگم شدن ؛
حیران شدن ؛ دست پاچه شدن

谁知盘中餐，粒粒皆辛苦 shuízhī pánzhōng
cān, lìlì jiē xīnkǔ چه کسی می داند که
هر دانه برنج در کاسه میوه (یا حاصل) این همه
رنج و مشقت است؟

水到渠成 shuǐ dào qú chéng وقتیکه آب به
جریان می افتد ، يك کانال تشکیل می یابد—
کنایه از اینکه وقتیکه شرایط فراهم است پیروزی
تأمین خواهد شد.

水滴石穿 shuǐ dī shí chuān آب چکه چکه
سنگ را سوراخ می کند—کنایه از اینکه
استقامت و کوشش دائمی قرین موفقیت در کار
است ؛ به کوشش به هر چیز خواهی رسید.

水火不相容 shuǐ—huǒ bù xiāng róng آب و
آتش جمع نمی شود.

水火无情 shuǐ—huǒ wúqíng سیلاب و آتش بر

碩大无朋 shuòdà wú péng دارای اندازه عظیم
 ؛ بسیار بزرگ
 硕果仅存 shuòguǒ jǐn cún شخصیت ها یا اشیاء
 باقی مانده ، کم یاب
 硕学通儒 shuòxué tōngnú دانشمند عاقل و فاضل
 اشفاق معمولی ؛ چیزی که تازگی ندارد
 司空见惯 sīkōng jiàn guàn يك پدیده معمولی
 يك اتفاق معمولی
 司马昭之心，路人皆知 Sīmǎ Zhāo zhī xīn,
 lùrén jiē zhī نیت شوم "شیمازانو" بر همه
 معلوم است — کتابه از اینکه قصد شریانه کسی
 روشن و آشکار است.
 丝丝入扣 sī—sī rù kòu (مقاله یا نمایش هنری)
 (نوشته یا اجرا شده) با دقت موشکافانه و هنرمندی
 بی عیب
 私设公堂 sī shè gōngtáng تأسیس کردن
 دادگاه غیرقانونی (یا دادگاه من درآوردی)
 私相授受 sī xiāng shòu—shòu بطور خصوصی
 دادن و قبول کردن ؛ بطور نامشروع رد و بدل
 کردن اشیاء بین افراد
 私心杂念 sīxīn—zāniàn افکار خود خواهانه و
 ملاحظات شخصی
 思如泉涌 sī rú quán yǒng غلغله به یاد کردن افکار
 در کلهه کسی
 思贤若渴 sī xián ruò kě (حکمران) تشنه یاری
 عاقلان بودن
 斯文扫地 sī wén sǎodì وقار و بزرگمنشی عالمانه
 کاملاً زدوده شده است .
 死不瞑目 sǐ bù míngmù ن بستن چشم های خود
 در موقع مرگ — کتابه از : با غم و اندوه یا
 با تأسف همیشگی مردن
 死得其所 sǐ dé qí suǒ بمرگ سزاوار مردن
 死而后已 sǐ ér hòu yǐ تا آخر مرگ ؛ تا آخر
 见，鞠躬尽瘁，死而后已 jūgōng jìn cuì,
 sǐ ér hòu yǐ
 死灰复燃 sǐ huī fù rán خاکه ذغال نیمسوز
 دوباره شعله ور می شود — کتابه از تجدید حیات
 死记硬背 sǐ jì—yìngbèi بطور مکانیکی حفظ
 کردن ؛ از روی حافظه آموختن
 死里逃生 sǐ lǐ táo shēng از مرگ حتمی نجات
 یافتن ؛ جان مفت بدر بردن
 死马当作活马医 sǐ mǎ dāng zuò huó mǎ yī
 معالجه کردن اسب مرده ای که گویا هنوز زنده بود
 — کتابه از هرکوشش امکان پذیری را بکار بردن

顺理成章 shùn lǐ chéng zhāng ، (اظهارات ،
 دلایل و غیره) منطقی ؛ قابل پذیرش
 顺手牵羊 shùnshǒu qiān yáng در موقع عبور
 گوسفندی را همراه خود بردن — کتابه از
 دزدکی چیزی را برداشتن
 顺水人情 shùnshuǐ réngíng لطف و محبتی که
 نشان داده شده مفت یا بسیار ارزان تمام شده
 باشد؛ با آب حمام دوست گرفتن
 顺水推舟 shùnshuǐ tuī zhōu لایق را در امتداد
 مسیر آب هل دادن — کتابه از : برای رسیدن
 به مقصد خود از فرصتی استفاده کردن
 顺藤摸瓜 shùn téng mō guā برای بدست آوردن
 هندوانه بدنابل تاك رفتن — یعنی بدنابل سرنخ
 ها کسی یا چیزی را گیر آوردن
 顺之者昌，逆之者亡 shùn zhī zhě chāng, nì
 zhī zhě wáng کسانی که تسلیم می شوند
 بهروز خواهند شد و کسانی که مقاومت می
 کنند از بین خواهند رفت (در مورد سلطه
 استبدادی و بی رحمانه پادشاه ظالم گفته می
 شود)
 瞬息万变 shùn xī wàn biàn در يك چشم برهم
 زدن دستخوش هزارها تغییر شدن
 说曹操曹操就到 shuō Cáo Cáo Cáo Cáo jiù
 dào چو نام سنگ بری چوبی بدست آر (یا)
 بکف گیر)
 说长道短 shuō cháng—dào duǎn از دیگران
 عیب جوئی کردن ؛ خیرچینی کردن
 说到钱便无缘 shuō dào qián, biàn wú yuán
 قرض مقرض محبت است.
 说东道西 shuō dōng—dào xī از هر دری صحبت
 کردن
 说好说歹 shuō hǎo shuō dǎi برای قانع کردن
 کسی از هر دلیل احتمالی استفاده کردن
 说黑道白 shuō hēi—dào bái بدون احساس
 مسئولیت یا بی ملاحظه از کسی انتقاد کردن
 说来话长 shuō lái huà cháng این يك داستان
 طولانی دارد ؛ داستان آن مفصل است.
 说三道四 shuō sān—dào sì بدون احساس
 مسئولیت سخن گفتن
 说时迟，那时快 shuō shí chí, nà shí kuài در
 يك چشم بهم زدن ؛ فوراً
 说一不二 shuō yī bù èr سر قول خود ایستادن
 (قدری گرم است) که
 铄石流金 shuò shí—liú jīn سنگ ها و فلزات آب می شود — کتابه از
 شدت گرمی هوا

کسرها

四书五经 sì shū wǔ jīng آثار کلاسیک چین از مکب کتوسوس

四体不動，五谷不分 sì tǐ bù qín, wǔ gǔ bù fēn هم از زحمت کشیدن. با دست و پای خود عاجز بودن و هم از تشخیص پنج نوع غله — اشاره به کسی که در کار کشاورزی شرکت ندارد نمی‌تواند محصولات زراعی را بشناسد.

四通八达 sì tōng — bā dá به همه جاگستردن محلی که مناسب

四战之地 sì — zhàn zhī dì باشد برای تعرض از هر طرف

似曾相识 sì céng xiāng shí گویا قبلاً (با کسی) آشنا شده باشد

似是而非 sì shì ér fēi ظاهراً درست اما حقیقتاً غلط

似水流年 sì shuǐ liú nián وقت (یا جوانی) مانند آب روان بسرعت می‌گذرد.

驷不及舌 sì bù jí shé يك دسته چهار اسب نمی‌تواند از زبان جلو بزند — کنایه از اینکه آنچه بر زبان آمد ناگفته نتواند ماند.

肆无忌惮 sì wú jì dàn بی‌بند و بار ؛ نگام گسیخته ؛ افسار گسیخته

松松夸夸 sōng sōng kuā kuā ۱- غیر محکم ؛ غیر استوار ۲- مسامحه کار ؛ بی‌مبالا

耸人听闻 sǒng rén tīng wén برای ایجاد شور و هیجان عمداً مبالغه کردن ؛ هیجان انگیز

耸人云霄 sǒng rù yún xiāo به آسمان سرفراشتن با کهنه خداحافظی

送旧迎新 sòng jiù — yíng xīn کردن و به پیشواز نو رفتن

送往迎来 sòng wǎng — yíng lái شایعت و بدرقه کسی که می‌رود و استقبال از کسی که می‌آید

颂古非今 sòng gǔ fēi jīn گذشته را مدح کردن و امروز را محکوم نمودن

搜肠刮肚 sōu cháng — guā du بر مغز خود زیاد فشار آوردن

搜索枯肠 sōu sǒ kū cháng بر مغز خود زیاد فشار آوردن (برای افکار جدید یا عبارات مناسب)

俗不可耐 sú bù kě nài ابتدال غیر قابل تحمل

夙兴夜寐 sù xīng — yè mèi زود برخاستن و دیر خوابیدن — کنایه از روز تا شب سخت کار کردن

夙夜匪懈 sù — yè fēi xiè روز تا شب بطور محنتگی ناپذیر کار کردن

诉诸武力 sù zhū wǔ lì به جبر و زور متوسل شدن

死皮赖脸 sǐ pí — lài liǎn بی حیا و سنج ؛ غیر منطقی و دور از عقل سلیم

死气沉沉 sǐ qì chén chén بی جان ؛ بی روح ؛ راکد ؛ بی حرکت

死乞白赖 sǐ qǐ bái lài سماجت کردن ؛ دائماً مردم را اذیت کردن

死去活来 sǐ qù — huó lái نیمه مرده ؛ لفظ نیمه زنده

死生有命，富贵在天 sǐ — shēng yǒu mìng, fù guì zài tiān مرگ و زندگی مسئله قضا و قدری است ، ثروت و افتخار به آسمان وابسته است.

死无对证 sǐ wú duì zhèng کاملاً عاری از شهادت بودن (بماتر مرگ شاهد عمده وغیره)

死无葬身之地 sǐ wú zàng shēn zhī dì مردن بدون محل دفن — کنایه از عاقبت بدی داشتن

死心塌地 sǐ xīn tā dì سخت مصمم و لجوج بودن حتی مرگ هم نمی‌تواند جرم هایش را جبران کند. (در موقع محکوم کردن کسی که مرتکب جنایت های فجیع شده باشد گفته می‌شود)

死于非命 sǐ yú fēi mìng به مرگ غیرطبیعی مردن (بودالیم)

四大皆空 sì dà jiē kōng این دنیای حسی واهی و خیالی است.

四分五裂 sì fēn — wǔ liè ازهم پراکنده ؛ جدا ؛ ازهم پاشیده

四海为家 sì hǎi wéi jiā خانه خود را در همه جا ساختن

四海之内皆兄弟 sì hǎi zhī nèi jiē xiōng dì در داخل چهار دریا همه انسان ها برادرند.

四郊多垒 sì jiāo duō lěi نزدیک شدن نیروهای دشمن از هر سوی — کنایه از وضعیت خطیری

四面八方 sì miàn — bā fāng از همه طرف ها ؛ نقاط مختلف ؛ از دور و نزدیک

四面出击 sì miàn chū jī از هر طرف به تعرض پرداختن

四面楚歌 sì miàn chǔ gē از چهار طرف احاطه شدن ؛ کاملاً متفرد شدن ؛ در مضيقه دشواری قرار گرفتن

四面受敌 sì miàn shòu dí از هر طرف مورد حمله دشمن قرار گرفتن

四平八稳 sì píng — bā wěn ۱- محکم ؛ ثابت ؛ خوب متعادل شدن ۲- بیش از حد محتاط و فلاح قوه ابتکار

四舍五人 sì shě wǔ rén (در عدد) حذف کسر اعشاری کمتر از ۵ و بحساب آوردن بقیه

岁寒知松柏 suì hán zhī sōng bǎi قط و قتیکه
 هوای سال سرد می‌شود ، به صفات درخت های
 کاج و سرو بی خواهیم بود.

孙悟空跳不出如来佛的掌心 Sūn Wùkōng
 tiàobuchū Rúláifó de zhǎngxīn مانند شاه
 میمون که نمی تواند خود را از کف بودا برهاند
 — کتابه از اینکه کسی نمی تواند از زیر کنترل
 کسی دیگر خلاصی یابد ؛ گذر پوست بد باغ خانه
 می‌افتد.

损兵折将 sǔn bīng—zhéjiàng متحمل تلفات
 سنگین شدن

损公肥私 sǔn gōng féi sī به نفع خصوصی را به
 ضرر دولت یا عموم جستجو کردن

损人利己 sǔn rén lì jǐ برای بردن نفع خود
 به دیگران زیان وارد آوردن

缩手缩脚 suōshǒu—suōjiǎo ۱ - از سرما جمع
 شدن دست و پا ۲ - بیش از حد لازم محتاط
 بودن

缩头缩脑 suōtóu—suōnǎo ۱ - بزدل بودن ؛
 ترسو بودن ۲ - از زیر بار مسئولیت خالی شدن

所费不贖 suǒ fèi bù zī خرج فراوان یا بزرگی
 را موجب شدن

所向披靡 suǒ xiàng pīmǐ (قشون) همه چیز را در
 جلوی خود بردن ؛ همه موانع را از سر راه
 برداشتن

所向无敌 suǒ xiàng wúdí شکست ناپذیر بودن ؛
 مقاومت ناپذیر بودن ؛ همیشه پیروزمند بودن

所向无前 suǒ xiàng wú qián همه چیز را در
 جلوی خود بردن ؛ مقاومت ناپذیر بودن

所在多有 suǒ zài duō yǒu تقریباً در همه جا
 یافت شدن

索然寡味 suǒ rán guǎ wèi (又作“索然无味”)
 خشک و بی مزه

肃然起敬 sù rán qǐ jìng (دل) آکنده از احترام
 و حرمت عمیق شدن

素不相识 sù bù xiāng shí هرگز با یکدیگر آشنا
 نبودن

素昧平生 sù mèi píngshēng هرگز دیدار قبلی
 نداشتن ؛ قبلاً با یکدیگر ملاقات نکردن

速战速决 sù zhàn—sù jué برای کسب نتیجه
 سریع به عملیات سریع دست زدن

酸甜苦辣 suān—tián—kǔ—là ترش و شیرین و
 تلخ و تند — کتابه از غم و شادی زندگی

虽死犹生 suī sǐ yóu shēng روحاً زنده ماندن
 با جزر و مد رانده

随波逐流 suí bō—zhú liú شدن — کتابه از : از گرایش عمومی پیروی کردن

随风转舵 suí fēng zhuǎn duò 同: 顺风转舵
 shùn fēng zhuǎn duò

随行就市 suí háng jiù shì (قیمت ها) مطابق
 شرایط بازار نوسان کردن

随机应变 suí jī—yìng biàn به اقتضای شرایط در
 حال تغییر عمل کردن ؛ عمل های خود را با شرایط
 در حال تغییر جور کردن

随人俯仰 suí rén fǔ—yǎng نوکرمآبانه از کسی
 پیروی کردن ؛ آماده خدمت به کسی بودن

随声附和 suí shēng fù hè باگفتار دیگران همصدا
 شدن ؛ با دیگران هماهنگ شدن

随乡入乡 suí xiāng rù xiāng همرنگ جماعت
 شدن هر جا که باشی ؛ همرنگ جماعت شو.

随心所欲 suí xīn suǒ yù مطابق میل خود عمل
 کردن ؛ به دلخواه خود رفتار کردن

随遇而安 suí yù ér ān هر جا که باشد احساس
 غربت نکردن ؛ می توان خود را با شرایط گوناگونی
 وفق داد.

岁寒三友 suì hán sān yǒu سه دوست گیاهی که
 در هوای سرد رشد می‌یابند — اشاره به کاج ،
 بامبو و آلو

T

他乡遇故知 tā xiāng yù gù zhī بر خورد کردن
 با دوستی در سرزمینی دور افتاده

嗒然若丧 tā rán ruò sàng بسیار افسرده ؛ بسیار
 دل‌تنگ ، بسیار ملول

踏破铁鞋无觅处，得来全不费工夫 tà pò tiě

他山之石 tā shān gōng guò (又作“他山之石，
 可以攻玉”) ممکن است با سنگ های تپه

های دیگر این یشم را صیقل داد — کتابه از اینکه
 ممکن است از نصیحت دیگران در رفع نواقص
 خود یاری جست.

贪贿无艺 tān huì wú yì برای کسب مال و ثروت بی نهایت طمع کار بودن
 贪生怕死 tānshēng—pàisǐ بجای شجاعانه با مرگ روبرو شدن ، نامردانه به زندگی چسبیدن ، بطور مهلك از مرگ ترسیدن
 贪天之功 tān tiān zhī gōng دست آوردهای دیگران را به خود نسبت دادن
 贪污盗窃 tānwū dàoqiè اختلاس و دزدی
 贪污腐化 tānwū fǔhuà فساد و انحطاط
 贪小失大 tān xiǎo shī dà بر اثر چشم داشت به سود اندك زیانهای كلان دیدن ، شتر را رها كردن و افسار شتر را چسبیدن
 贪脏枉法 tānzāng wǎngfǎ رشوه گرفتن و از قانون تخلف كردن ، بخاطر رشوه گیری از قانون و عدالت تحریف كردن
 坛坛罐罐 tántán—guànguàn دیگ ها و تابه ها - کنایه از اشیاء شخصی
 昙花一现 tánhuā yīxiàn مانند گل کوتاه عمر ، با دوام نبودن ، آبی و زودگذر بودن
 谈何容易 tán hé róngyì بهیچوجه آسان نبودن ، گفتار از کردار آسان تر بودن
 谈虎色变 tán hǔ sè biàn با ذکر نام ببر ، رنگ و چهره کسی پریدن - کنایه از هراسیدن از حتی ذکر نام چیزی ترسناك
 谈情说爱 tánqíng shuō'ài عشق بازی كردن
 谈天说地 tántiān—shuōdì از هر دری سخن گفتن
 谈笑风生 tánxiào fēng shēng باشادی و خوشحالی صحبت كردن و خندیدن
 谈笑自若 tánxiào zìruò همچنان صحبت كردن و خندیدن گویا چیزی اتفاق نیفتاده باشد
 谈言微中 tán yán wēi zhòng سر بسته اما بجا حرف زدن ، باکنایه منظور خودرا بیان كردن
 弹冠相庆 tán guān xiāng qīng (به مجرد اطلاع یافتن از ترفیع یکی از دوستان صمیمی خود) به یکدیگر تبریک گفتن و کارهای پر منفعت را پیش بینی كردن
 弹指之间 tánzhǐ zhījiān هنگام بشکن زدن - کنایه از در يك چشم برهم زدن
 忐忑不安 tāntè bù ān دغدغه ، بی قرار ، مضطرب ، ناراحت
 坦然自若 tānrán zìruò آرام و مطمئن ، کاملاً آسوده و راحت
 袒胸露臂 tǎnxiōng—lùbì (جامه‌زنانه) سینه باز

xié wú mì chù , dé lái quán bù fèi gōngfū شما می‌توانید در جستجوی بی‌تمرکز کشف های آهنگین خودرا کهنه و خراب کنید ، اما ممکن است شما بطور اتفاقی چیزی گم شده را حتی بدون جستجوی آن بیابید.
 太仓一粟 tàicāng yī sù ارز در انبار آب در دریا غله - کنایه از قطره‌ای آب در دریا
 太阿倒持 Tà'ē dào chí شمشیر را با تپه‌اش بدست نگهداشتن - کنایه از واگذار كردن قدرت به دیگران به میل خود
 太公钓鱼 , 愿者上钩 Tàigōng diào yú , yuàn zhě shàng gōu مانند ماهی‌ای که بسوی نخ می‌رود - کنایه از صیدی که به طیب خاطر بدنبال صیاد می‌رود ؛ صید از بی صیاد دويدن مزه دارد.
 太平盛世 tàipíng shèngshì روزگار صلح و شکوفایی
 太平无事 tàipíng wú shì همه سالم و خوندد.
 太岁头上动土 tàisuì tóushang dòng tǔ زمین را با بیل کردن درجایی که "تای‌سوی" (نام يك خدا) در آنجا سرپرستی می‌کند - کنایه از شخص والا مقامی را رنجانیدن ؛ با ریش شاه بازی كردن
 泰然处之 tàirán chǔ zhī چیزی را با خونسردی تحمل كردن ، به آرامی به چیزی برخورد كردن
 泰然自若 tàirán zìruò باکمال آرامش رفتار كردن ، خویشتن دار بودن
 泰山北斗 tàishān běidǒu کوه "تای" و ستاره شمالی (يك عنوان احترام‌آمیز برای شخصی ممتاز و برجسته)
 泰山压顶 tàishān yā dǐng کوه "تای" بر سر کسی سنگینی كردن - کنایه از فشار شدید و یا مشکل زیاد
 泰山压卵 tàishān yā luǎn مانند کوه "تای" که تخمی را تحت فشار خود قرار دهد - کنایه از: دارای يك نیروی برتر و کوبنده بودن
 贪得无厌 tān dé wú yàn بطور سیری ناپذیر آزمند بودن
 贪多嚼不烂 tānduō jiáo bù làn لقمه‌نان بزرگتر از دهان خود برداشتن ؛ بیش از آنچه می‌توان جوید گاز گرفتن (اشاره به يك روش نادرست کسب دانش)
 贪多务得 tānduō wù dé طمع کار و حریص
 贪官污吏 tānguān—wūli مأمورین فاسد و ناپاک
 贪官污吏 tānguān—wūli دولت ، مأمورین رشوه خوار دولت

桃李不言，下自成蹊 táo—lǐ bù yán, xià zì chéng xī هلو وآلو حرف نمی‌زنند ، اما زیر آنها راه باریکی بطور طبیعی بوجود می‌آید — کتابه از اینکه مردی شایسته و ارزشمند تحسین مردم را به خود جلب می‌کند.

桃李满天下 táolǐ mǎn tiānxià در همه جا شاگرد داشتن (معمولاً در موقع تمجید یک معلم گفته می‌شود)

桃腮杏眼 táosāi—xìng yǎn گونه های هلو مانند و چشم های زرد آلو شکل — کتابه از زیبایی یک زن

讨还血债 tāohuán xuèzhài کسی را به پرداخت بدهی خودش وادار ساختن

讨价还价 tāojià—huánjià چانه زدن (سرقیمت یا توافق)

特立独行 tèlì—dúxíng استقلال شخص در عمل خود

腾云驾雾 téngyún—jiàwù ۱ - (موجودات سرگیجه کردن اسطوره ای) بر ابر و مه سوار شدن ۲ - احساس

提纲挈领 tígāng—qièlǐng تور را بوسیله سرطاب آن در دست نگهداشتن یا کت را بوسیله پخه آن برداشتن — کتابه از توجه خود را روی نکات عمده متمرکز کردن ؛ مفید و مختصر بودن

提心吊胆 tíxīn—diàodǎn مضطرب بودن ؛ دلهره داشتن

啼饥号寒 tíjī—háoán از فرط گرسنگی و سرما ناله و زاری کردن

啼笑皆非 tí—xiào jiēfēi خیر نداشتن از اینکه باید گریست یاخندید ؛ چیزی را هم خنده آور و زنج آور یافتن

醍醐灌顶 tíhú guàn dǐng ۱ - برسرعقل آمدن ؛ روشن ضمیر شدن ۲ - یکمرتبه احساس بیداری کردن

体大思精 tǐdà—sījīng (درمورد کتاب) از لحاظ حجم بزرگ و از لحاظ فکر درخشان

体贴入微 tǐtiē rù wēi به کسی بطور دقیق توجه کردن ؛ به هر وسیله‌ای که باشد ، ملاحظه دیگران را کردن

体无完肤 tǐ wú wán fū ۱ - درتمام بدن بریدگی‌ها و کبودی‌ها وجود داشتن ۲ - بطور کوبنده مورد انتقاد قرار گرفتن

涕泗交流 tìsì jiāo liú همزمان جاری شدن اشک ۱ - بطور رفت انگیز ها و آب های بینی — کتابه از : بطور رفت انگیز گریه کردن

叹为观止 tàn wéi guān zhǐ ستایش (یک اثر هنری و غیره هنری) به کمال مطلوب ؛ (یک اثر هنری و غیره را) به عنوان اوج کمال تحسین کردن

探骊得珠 tàn lì dé zhū (در نوشتن یک مقاله) به نکته اساسی موضوع دست یافتن

探囊取物 tàn náng qǔ wù (مانند) از توی جیب خود چیزی درآوردن — کتابه از : مانند آب خوردن آسان بودن

探头探脑 tàn tóu—tàn nǎo سر داخل در کردن و به اطراف نگاه کردن

探囊索隐 tàn zé—suǒ yīn به حقایق یا اصول پنهان غور کردن ؛ رازها را گره گشایی کردن

堂而皇之 táng ér huáng zhī ۱ - بطور علنی و مشروع ۲ - کاری را بسبک شکوهمندانه انجام دادن

堂堂正正 táng táng zhèng zhèng ۱ - موافق و گیرا ؛ بر اهت ۲ - درستکار و رک و راست

堂堂之阵 táng táng zhī zhèn آرایش بهت‌انگیز نیروها

糖衣炮弹 táng yī pào dàn گلوله شکرآلود آخوندک (نوعی حشره) سعی می‌کند از حرکت اریه جلوگیری کند

— در مورد کسی گفته می‌شود که در ارزیابی نیروی خود مبالغه می‌کند و سعی می‌نماید مانع پیشرفت نیروی بمقابل برتری گردد.

螳螂捕蝉，黄雀在后 táng láng bǔ chán, huáng què zài hòu آخوندک جیرجیرک را شکار می‌کند ، غافل از اینکه گنجشک بدنبال او می‌گردد — کتابه از کسی که به منفعت در پیش چشم دوخته و از خطری که پشت گوش او است غافل بماند

倘来之物 tǎng lái zhī wù سود غیرمترقبه یا ناشایسته

躺倒不干 tāng dǎo bù gān در بستر خود ماندن — کتابه از خودداری از قبول هیچ مسئولیت

滔滔不绝 tāo tāo bù jué سیل وار و بدون وقفه حرف زدن

滔天大罪 tāotiān dàzuì جنایات فجیع ، کیره توانایی خود را بروز ندادن و در انتظار فرصت بودن

逃之夭夭 táo zhī yāo yāo با رخت تن گریختن ؛ در رفتن

桃红柳绿 táo hóng—liǔ lǜ گل های سرخ هلو و درخت های سبز یید — کتابه از یک منظره بهار

天公地道 tiāngōng—dìdào مطلقاً عادل
 天寒地冻 tiānhán—dìdòng سرد بودن هوا و یخ بستن زمین
 天花乱坠 tiānhuā luàn zhuì از آسمان گل افشان می شود—کتابه از : بطور زنده اما افراط آمیز از چیزی تعریف کردن
 天荒地老 tiānhuāng—dìlǎo 同: 地老天荒 dìlǎo—tiānhuāng
 1- آسمان تیره و تاریک و تاریک بر روی زمین تیره و تاریک ؛ همه جا تیره و تاریک
 2- در حالت هرج و مرج و تیرگی اوضاع اجتماعی
 راز آسمان tiānjī bùkě xièlòu را نباید فاش کرد ؛ درباره این موضوع به کسی حرف نزن .
 天经地义 tiānjīng—dìyì (مطابق) اصول زمین و آسمان — کتابه از درست و مناسب بودن (چیزی) ؛ کاملاً موجه بودن
 天朗气清 tiānlǎng—qìqīng آسمان صاف است و هوا آفتابی.
 天理难容 tiānlǐ nán róng بی عدالتی غیرقابل تحمل
 天理昭彰 tiānlǐ zhāozhāng قوانین آسمانی کاملاً روشن و آشکار است.
 天伦之乐 tiānlún zhīlè خوشبختی خانوادگی
 天罗地网 tiānlú—dìwǎng تورها در بالا و تله ها در پایین — کتابه از محاصره تنگ ؛ نبودن راه گریز
 天马行空 tiānmǎ xíng kōng اسب آسمانی در سپهر بلند پرواز می کند — کتابه از يك سبك قدرتمند و بی قيد و بند و آزاد در نقاشی یا خوشنویسی
 1- دور از هم ؛ جدا tiānnán—dìběi
 2- از محل ها یا نواحی مختلف
 1- در سراسر کشور tiānnán—hǎibéi
 2- (صحبت) پراکنده ؛ نامنظم ؛ نامربوط ؛ آسمان و ریسمان
 غضب الهی و ناراضندی انسانها — کتابه از اینکه خشم و ناراضی حکمفرماست.
 天壤之别 tiānrǎng zhī bié از زمین تا آسمان فرق داشتن
 天若有情天亦老 tiān ruò yǒu qíng tiān yì lǎo اگر آسمان احساسات داشته باشد ، آسمان هم (از غم و غصه) پیر و سالخورده خواهد شد. (در وصف شدت غم و اندوه گفته می شود)

مطابق حکم آسمان 替天行道 tì tiān xíngdào
 ناحق را حق کردن (شعاریکه اغلب رهبران شورشی های دهقانی می داده اند)
 天崩地坼 tiānbēng—dìchè (又作“天崩地裂”) افتادن آسمان و پاره شدن زمین — کتابه از دگرگونی های شدید سیاسی یا اجتماعی
 天不怕，地不怕 tiān bù pà, dì bù pà, dì نه از آسمان ترسیدن نه از زمین ؛ از هیچ چیز در دنیا ترس و هراس نداشتن
 天差地远 tiānchā—dìyuǎn از زمین تا آسمان فرق کردن
 天长地久 tiāncháng—dìjiǔ دیر پا و تغییر ناپذیر ؛ تا زمان وجود گیتی پایدار بودن
 天长日久 tiān cháng—rìjiǔ 同: 日久天长 rìjiǔ—tiāncháng
 آسمان آرزوهای انسان را برآورده می سازد ؛ به یاری خدا گناهکار یا جنایت فحیحی که نه خدا آنرا می بخشد نه انسان می توان باکمال صداقت گفت ؛ باید به انصاف خاطر نشان ساخت
 天翻地覆 tiānfān—dìfù زمین به آسمان آمدن ؛ وارونه شدن زمین و آسمان ؛ همه چیز وارونه شده است .
 天府之国 tiānfǔ zhī guó انبار طبیعت — کتابه از سرزمین وفور نعمت ؛ سرزمین فراوانی (معمولاً اشاره به استان “سیچوان” در چین)
 天高地厚 tiāngāo—dìhòu مانند آسمان بلند بودن و مانند زمین عمیق — کتابه از : ۱- (لطف و مهربانی) عمیق ؛ بسیار زیاد ۲- پیچیده و 见: 不知天高地厚 bù zhī tiān gāo—dìhòu
 1- آسمان بلند است و امپراطور دور — کتابه از : ۱- عدالت به کنندی می رسد. ۲- کسی بدون ترسی از دخالت دیگران کارهای خود را به طیب خاطر انجام می دهد.
 天高气爽 tiāngāo—qìshuǎng آسمان صاف است و هوا تازه — کتابه از هوای خوب فصل پائیز
 天各一方 tiān gè yī fāng (اعضای خانواده یا دوستان) هر کدام در گوشه مختلف دنیا
 天公不作美 tiāngōng bù zuò měi هوا (یا آسمان) همکاری نمی کند.

guósè—tiānxiāng

天旋地转 tiān xuán—dì zhuǎn (احساس کردن گویا) زمین و آسمان می چرخد—کنایه از دچار سرگیجه شدن ؛ گیج شدن

天涯海角 tiānyá—hǎijiǎo دور دست ترین گوشه های زمین

天衣无缝 tiānyī wúfèng عرقه—آسمانی بی درز
—کنایه از بی عیب ؛ بی نقص

天有不测风云 tiān yǒu bù cè fēngyún هر لحظه ممکن است طوفانی از آسمان صاف برخیزد — کنایه از اینکه هر لحظه ممکن است اتفاقی غیرقابل انتظار روی دهد.

天渊之别 tiānyuān zhī bié 同：天壤之别 tiānrǎng zhī bié

天灾人祸 tiānzāi—rénhuò آفات طبیعی و بلبایی که بدست بشر بوجود می آید

天造地设 tiānzào—dìshè ایجاد شده توسط طبیعت ؛ آسمانی ؛ ایده آل

天真烂漫 tiānzhēn làn màn ؛ معصوم و بی گناه ؛ ساده دل و بی پیرایه

天之骄子 tiān zhī jiāozǐ پسر عزیز کرده خدا — کنایه از آدم فوق العاده خوشبخت

天诛地灭 tiānzhū—dìmiè ملعون ؛ جهنمی ؛ گرفتار شده به لعنت خدا (این اصطلاح به عنوان نفرین یا سوگند بکار می رود)

天姿国色 tiānzī—guósè زنی که دارای زیبایی بی نظیر باشد ؛ زیباروی بی همتا

天字第一号 tiān zì dì yī hào شماره یک (اشاره به بزرگترین یا قوی ترین چیزی)

天作之合 tiān zuò zhī hé (به) زناشویی خدا داد (به مناسبت ازدواج به عنوان تبریکات گفته می شود)

添枝加叶 tiānzhī—jiāyè (又作“添油加醋”) (مطلبی را) آب و تاب دادن ؛ (به مطلبی) شاخ و برگ دادن

添砖加瓦 tiān zhuān—jiāwǎ برای یاری سهم ناچیز خود را ادا کردن

恬不知耻 tián bù zhī chǐ احساس شرم نداشتن ؛ بی حیا بودن ؛ بی چشم و رو بودن

甜言蜜语 tiányán—mìyǔ حرف های شیرین و سخن های شکرآلود ؛ شیرین زبانی

甜嘴蜜舌 tián zuǐ—mìshé حرف های شیرین زدن ؛ شیرین دهان بودن

挑肥拣瘦 tiāoféi—jiǎnshòu فریب را برداشتن یا لاغر را انتخاب کردن — کنایه از چیزی را که به نفع خود است انتخاب کردن

天塌地陷 tiāntā—dìxiàn 同：天崩地坼 tiān bēng dì chè

天网恢恢，疏而不漏 tiān wǎng huī huī, shū ér bù lòu تور آسمانی سوراخ های درشت را هم دارد ، اما هیچ چیز نمی تواند از آن فرار کند — کنایه از اینکه مجرم سرانجام گرفتار چنگال عدالت می گردد.

天无二日，民无二王 tiānwú'èr rì mínhú'èr wáng همانطور که در آسمان وجود دو آفتاب محال است ، برای مردم وجود دو پادشاه هم محال است ؛ دو پادشاه در اقلیمی ننگینند.

天无绝人之路 tiān wú jué rén zhī lù آسمان هرگز راههای خروج را نمی بندد — کنایه از اینکه راه چاره همیشه وجود دارد.

天下大乱 tiān xià dà luàn هرج و مرج زیر آسمان — کنایه از يك حالت آشفتگی بزرگ

天下大势 tiānxià dàshì روند های تاریخی

天下大治 tiānxià dà zhì نظم و ترتیب کامل در تمامی سرزمین ؛ جهان با نظم و ترتیب

天下第一 tiānxià dì yī اولین کسی یا چیزی در دنیا — کنایه از بی همتا بودن ؛ بی نظیر بودن

天下奇闻 tiānxià qíwén ترهات ؛ يك داستان عجیب و غریب ؛ چیزی بی نهایت بچ و بی معنی در دنیا

天下太平 tiānxià tàipíng زیر آسمان صلح و صفا حکمفرماست.

天下为公 tiānxià wéi gōng به صورت يك جامعه در آمدن تمام جهان

天下文章一大抄 tiānxià wénzhāng yī dà chāo همه نوشته های زیر آسمان صرفاً نسخه برداری هاست.

天下乌鸦一般黑 tiānxià wūyā yībān hēi همه کلاغ ها زیر آسمان سیاه اند — کنایه از اینکه تبه کاران در همه جای دنیا بدند.

天下无不散的宴席 tiānxià wú bù sǎn de yánxí مهمانی نیست که مهمانان آنرا ترك نگویند — کنایه از اینکه همه اشیاء خوب بالاخره خاتمه می یابد.

天下无敌 tiānxià wú dī شکست ناپذیر ؛ تسخیر می شود همیشه پیروزمند

天下无难事，只怕有心人 tiānxià wú nán shì, zhǐpà yǒuxīnrén در دنیا کار نشد ندارد.

天下无双 tiānxià wúshuāng در دنیا بی همتا ؛ بی نظیر ؛ بی مانند ؛ منحصر به فرد

天香国色 tiānxiāng—guósè 同：国色天香

铁证如山 tiězhèng rúshān يك توده گواهی و شهادت موتق
 铁中铮铮 tiě zhōng zhēng zhēng از بهترین فلز
 ها - کنایه از مردی برجسته
 听话听音儿 tīng huà tīng yīn وقتی که صحبت مردم را می شنوید ، به لحن شان گوش کنید.
 听其言而观其行 tīng qí yán ér guān qí xíng به گفتار های کسی گوش کردن و مراقب کردارهایش بودن ؛ کردار مردم را سنجیدن نه فقط گفتار آنها را
 听其自然 tīng qí zì rán بگذار اشیاء مسیر خود را طی کند.
 听天由命 tīngtiān-yóumìng خود را تسلیم مشیت الهی کردن
 听之任之 tīngzhī-rènzhī اجازه دادن به پیشرفت آزادانه کاری (نامطلوب ، بد و غیره) ؛ روش کار خود شخصی را مجاز شمردن
 亭亭如盖 tíngtíng rú gài (درخت) با سایبان برگ ها راست ایستادن
 亭亭玉立 tíngtíng yùlì → (خانم) خوشگل ؛ باریک اندام و رعنا → (درخت) بلند و راست
 停滞不前 tíngzhì bù qián راکد ؛ ایستاده ، به حال رکود در آمده
 挺身而出 tīng shēn ér chū دلیرانه از میدان بر آمدن ؛ شجاعانه به جلو رفتن
 铤而走险 tíng ér zǒu xiǎn ناامیدانه ریسک کردن ؛ بی ملاحظه به حرکت درآمدن
 通都大邑 tōngdū-dà yì شهر بزرگ ؛ کلان شهر
 通风报信 tōngfēng-bàoxìn به کسی خبر محرمانه دادن ؛ اطلاعات محرمانه را ارائه کردن
 通今博古 tōngjīn-bógǔ 同: 博古通今 bó gǔ-tōngjīn
 通力合作 tōnglì hézuò تشریک مساعی کردن ؛ همکاری همه جانبه داشتن
 通情达理 tōngqíng-dá lǐ منطقی ، فهمیده و معقول
 通权达变 tōngquán-dàbiàn به اقتضای شرایط عمل کردن ؛ خود را با شرایط وفق دادن
 通同作弊 tōngtóng zuòbì برای تقلب تبانی کردن
 通宵达旦 tōngxiāo-dá dān تمام شب
 同病相怜 tóng bìng xiāng lián کسانی که از يك بیماری رنج می برند ، به یکدیگر همدردی نشان می دهند.
 同仇敌忾 tóngchóu-díkài تشریک خصومت

挑毛拣刺 tiāomáo—jiǎncì عمدأ خردده گیری کردن ؛ آگاهانه ایراد گرفتن
 挑三拣四 tiāosān—jiǎnsì برداشتن و انتخاب کردن ۲ - خردده گیر بودن ؛ مشکل پسند بودن بطور دقیق و به تفصیل tiáofēn-lǚxī تجزیه و تحلیل کردن
 条条框框 tiáotiáo—kuàngkuang قواعد و مقررات ؛ قید و بند ها
 调词架讼 tiáocí jiàsòng کسی را به داد خواهی کردن علیه کسی دیگر برانگیختن
 调皮捣蛋 tiáopí—dǎodàn شیطان ؛ مودی ؛ بد خلق ؛ دردسر آفرین
 调三窝四 tiáosān—wōsì (又作“调三翰四”) نفاق افکندن ؛ دو بهم زدن ؛ کسی را بر علیه کسی دیگر برانگیختن
 调嘴学舌 tiáozuǐ—xuéshe حرف های مفت زدن ؛ سخن چینی کردن ؛ شایبه پردازی کردن
 挑拨离间 tiǎobō líjiàn نفاق افکندن ؛ کسی را بر علیه کسی دیگر تحريك کردن ؛ دو بهم زدن
 挑三窝四 tiāosān—wōsì 同: 调三窝四 tiáosān—wōsì
 跳到黄河洗不清 tiào dào Huáng hé xǐbūqīng کسی حتی پس از فرو رفتن به رودخانه زرد هم نمی تواند خود را تبرئه کند - کنایه از اینکه برای کسی مشکل است که از اتهامی مبری شناخته شود.
 跳梁小丑 tiàoliáng xiǎochǒu رذل ؛ دلقک ؛ لوده ؛ رذل تحقیر انگیز
 铁案如山 tiě'àn rú shān پرونده ثابت شده با برهان قاطع
 铁板一块 tiěbǎn yī kuài بلوک يك پارچه
 铁窗风味 tiěchuāng fēngwèi زندگی در پشت میله های زندان
 铁画银钩 tiěhuà—yíngōu خطهای نیرومند قلم مو (در خطاطی)
 铁将军把门 tiějiāngjūn bǎmén ژنرال آهنی از در محافظت می کند - کنایه از اینکه در محکم قفل شده است .
 铁面无私 tiě miàn wú sī بی طرف و رشوه نگیر ؛ جدأ بی غرضی
 铁石心肠 tiěshí xīncháng سنگدل بودن ؛ بی احساسات بودن ؛ بی عاطفه بودن ؛ نامهربان بودن
 铁树开花 tiěshù kāihuā درخت آهنی شکوفه می دهد - کنایه از چیزیکه کم دیده می شود یا بندرت امکان پذیر گردد

童顏鶴髮 tóngyán—hèfà 同: 鶴發童顏 hè fà—tóngyán
 統籌兼顧 tǒngchóu—jiāngù ریختن برنامه های همه جانبه و در نظر گرفتن همه عوامل
 捅婁子 tǒnglóuzi (خود یا دیگران را) به زحمت انداختن؛ کاری را آشفته کردن؛ مرتکب اشتباه بزرگ شدن
 痛不欲生 tòng bù yù shēng از فرط غم و اندوه آرزوی مرگ را داشتن
 痛定思痛 tòng dìng sī tòng تجربه تلخی را یاد آورده؛ از تجربه تلخی درس عبرت آموختن
 痛改前非 tòng gǎi qián fēi صمیمانه روش های زندگی خود را اصلاح کردن؛ از بیخ و بن به اصلاح اشتباهات خود پرداختن
 痛哭流涕 tòngkū liútì با سوز و گداز گریه کردن
 痛快淋漓 tòngkuài líní اثر و حرارت و بخشش
 痛心疾首 tòngxīn—jīshǒu با تفر زیاد؛ بادشمنی شدید
 痛痒相关 tòngyǎng xiāngguān شریک سرنوشت مشترکی بودن
 偷工减料 tōugōng—jiǎnliào (در بنا سازی) انجام دادن کاری خوش ظاهر ولی بدباطن و بکار بردن مصالح اولیه نامرغوب
 偷合苟容 tōu hé gǒu róng صرفاً برای بقای خود تملق کسی را گفتن
 偷鸡不着蚀把米 tōu jī bù zháo shí bǎ mǐ قصد دزدیدن جوجه داشتن اما عاقبت به از دست دادن برنج منجر شدن؛ بیچاره خر آرزوی دم کرد نایافته دم دو گوش گم کرد.
 偷鸡摸狗 tōujī—mōgǒu ۱- دزدی کردن مرغان ۲- سگان ۳- (مرد) دائماً با زنان ارتباط جنسی نامشروع داشتن
 偷奸取巧 tōujiān—qǔqiǎo برای کسب سود به مکر و حيله از هرفروست استفاده کردن؛ فرصت طلب بودن
 偷梁换柱 tōuliáng—huànzhù تیرها را دزدیدن و ستون ها را عوضی کردن - کتایه از قلب کردن؛ کلاه برداری کردن
 偷天换日 tōutiān—huànrì آسمان را دزدیدن و خورشید تقلبی گذاشتن - کتایه از بسیار قلب کردن
 偷偷摸摸 tōutōumōmō پنهانی؛ دزدکی؛ مطلقاً
 偷香窃玉 tōuxiāng—qièyù (مرد)زن بازی کردن؛ (با چند زن) رابطه داشتن

شديد عليه دشمن بودن
 同床异梦 tóngchuáng—yì mèng هم بالین بودن ولی خواب های مختلف دیدن - کتایه از دو همبستر که هر کدام مسئله ای مخصوص به خود داشته باشد
 同恶相济 tóng è xiāng jì (又作“同恶相求”) آدم شریر به آدم شریر کمک می کند.
 同甘共苦 tóngān—gòngkǔ شریک غم و شادی یکدیگر بودن
 同工异曲 tóngōng—yì qǔ 同: 异曲同工 yì qǔ—tóngōng
 同归于尽 tónguī yú jìn با هم از بین رفتن؛ با هم تلف شدن
 同呼吸, 共命运 tóng hūxī, gòng mìngyùn شریک یک سرنوشت مشترک بودن؛ با کسی هم اقبال بودن
 同流合污 tóngliú—héwū با کسی در گل ولای غوطه ور بودن؛ با یک فرد بد جنس همنشینی کردن
 同衾共枕 tóngqīn—gòngzhěn (زن و شوهر) با هم از لحاف و بالین استفاده کردن - کتایه از با هم خوابیدن
 同生死, 共患难 tóng shēngsǐ, gòng huànnàn شریک غم و شادی بودن
 同声相应, 同气相求 tóng shēng xiāng yīng, tóng qì xiāngqiú هم جنس با هم جنس پرواز کبوتر با کبوتر باز با باز
 同室操戈 tóng shì cāo gē اعضای خانواده علیه یکدیگر شمشیرها را از غلاف بیرون می کشند - کتایه از کشمکش داخلی خانوادگی
 同心同德 tóngxīn—tóngdé همدل و همفکر بودن؛ یک جان در دو قالب بودن؛ در یک امر مشترک فداکار بودن
 同心协力 tóngxīn—xié lì با همدلی کار کردن؛ بکار بستن کوششهای مشترک؛ تشریک مساعی
 同舟共济 tóng zhōu gòng jì با یک قایق از رود عبور کردن - کتایه از اینکه در زمان های پر دردسر با همدلی عمل کردن
 铜筋铁骨 tóngjīn—tiěgǔ عضلات مسی و استخوان های آهنی - کتایه از نیرومند؛ پرزور؛ قوی البینه
 铜墙铁壁 tóngqiáng—tiěbì دژ آهنین - کتایه از قلعه تسخیرناپذیر
 童山濯濯 tóng shān zhuó zhuó تپه های لخت و بی درخت

投鼠忌器 tóu shǔ jì qì بخاطر ترس از شکستن
طرف ها از ضربات متوالی زدن به موش خودداری
کردن - کنایه از : برای در گیر نکردن مردم
درستکار یا ضرر نرساندن به آنها از مقابله با آدم
شریری خودداری ورزیدن

投桃报李 tóu táo bào lǐ در ازای هلو گرفتن ،
آلو دادن - کنایه از تبادل هدیه ها

投闲置散 tóu xián zhì sǎn (آدم لایق) بیکار
نشستن ؛ مقام بی اهمیتی داشتن

突飞猛进 tū fēi - měng jìn پیشروی کردن با گام
های بسیار بلند ؛ با جهش بزرگی به جلو رفتن
حملهء غافلگیرانه

突如其来 tū rú qí lái ناگهان بروز کردن یا
ظاهر شدن

图财害命 tú cái - hài mìng 同: 谋财害命 móu
cái hài mìng

图谋不轨 tú móu bù guǐ نقشه نامشروع را طرح
کردن ؛ به فعالیت های توطئه گرانه پرداختن

图穷匕首见 tú qióng bǐ shǒu xiàn (又作“图
穷匕首”) هنگامی که نقشهء لوله شده گشوده
شد ، خنجر نمایان گردید - کنایه از اینکه بالاخره
نیت پنهانی ظاهر می گردد.

涂脂抹粉 tú zhī - mǒ fěn مالیدن سرخاب و
سفیداب ؛ خود را بزرگ کردن - کنایه از عیب
پوشی کردن

荼毒生灵 tú dú shēng líng مردم را به اعماق
رنجها غرق کردن

徒费唇舌 tú fèi chún shé بیهوده چرب زبانی
کردن

徒唤奈何 tú huàn nài hé بیهوده فریادهای
نامیدی سردادن

徒劳往返 tú láo wǎng - fǎn سفر بیهوده کردن ؛
به عبث رفت و آمد کردن

徒劳无功 tú láo wú gōng (又作“徒劳无益”) کار
بیهوده را انجام دادن ؛ به عبث تلاش کردن

徒托空言 tú tuō kōng yán وعدهء سرخرمندان دادن
آوازهء ناشایسته

徒子徒孙 tú zǐ - tú sūn ۱ - مردان و پیروان ۲ -
طفیلی ها و اولاد شان

屠龙之技 tú lóng zhī jì مهارت ذبح کردن
اژدها - کنایه از مهارت درجهء عالی ولی کم
ارزش

土崩瓦解 tǔ bēng - wǎ jiě از کم پاشیدن ؛
فروریختن ؛ تکه تکه شدن

头等大事 tóu děng dà shì امر فوق العاده مهم
(جوان) بسیار

头角峥嵘 tóu jiǎo zhēng róng باهوش ؛ دارای آیندهء درخشان ؛ برجسته
شخصیت مشهور ؛

头面人物 tóu miàn rén wù شخصیت مهم و بانفوذ ؛ آدم سرشناس
شکستن سر کسی و
ریختن خون از آن - کنایه از حساسی کتک خوردن
یا شکست فاحش خوردن

头上长疮，脚底流脓一坏透了 tóu shàng zhǎng
chuāng, jiǎo dǐ liú nóng - huài tòu le کورک بر
سر و چرک بیرون آمده از پا - فاسد شده از سر
تا پا ؛ خراب شده تا مغز

头疼脑热 tóu téng - nǎo rè سردرد و تب خفیف ؛
کسالت

头重齿豁 tóu zhòng - chǐ huō تاس شدن سر و
افتادن دندان - کنایه از پیر و فرتوت بودن

头痛医头，脚痛医脚 tóu tòng yī tóu, jiǎo tòng
yī jiǎo وقتی که سر درد می کند ، سر را

معالجه کردن ؛ وقتی که پا درد می کند ، پا
را معالجه کردن - کنایه از عوارض بیماری را
برطرف کردن ولی ریشهء بیماری را برنکندن ؛
اقدامات موقت را بعمل آوردن

头头是道 tóu tóu shì dào روشن و منطقی ؛
سیستماتیک و منظم ؛ دلیل موجه و برهان قاطع
آورده شده

头重脚轻 tóu zhòng - jiǎo qīng سنگین بودن سر
کسی و متزلزل بودن پای او - کنایه از : از دست
رفتن تعادل کسی

投笔从戎 tóu bǐ cóng róng قلم مو را در کنار
گذاشتن و به ارتش پیوستن - کنایه از شمشیر را
جانشین قلم کردن

投畀豺虎 tóu bǐ chái - hǔ (آنها را) به دهان
شغالها و بیرها انداختن - کنایه از نشان دادن
حد اکثر دشمنی به افراد خبیث

投鞭断流 tóu biān duàn liú (ارتش نیرومند و
کثیرالعدد) می توان تازیاناش را به دریا پرتاب
کرد و جلوی جریان آب را گرفت.

投机倒把 tóu jī - dǎo bǎ به احتکار و سودجویی
اشتغال داشتن

投机取巧 tóu jī qǔ qiǎo حيله گرانه برای کسب
سود از هر فرصتی سوء استفاده کردن

投井下石 tóu jǐng xià shí 同: 落井下石 luò
jǐng xià shí

投其所好 tóu qí suǒ hào خود را با تمایلات
(یا سلیقه های) کسی وفق دادن

کردن

- 推心置腹 tuīxīn—zhìfù راز دل را کاملاً در میان گذاشتن ؛ به کسی اعتماد کامل پیدا کردن
- 颓垣断壁 tuīyuán—duàn bì 同：断垣残壁 duàn yuán—cán bì
- 退避三舍 tuìbì sān shè نود "لی" عقب نشینی کردن — کنایه از کناره گیری کردن از کسی و از کشمکش اجتناب ورزیدن ("لی" — واحد طول در چین مساوی است با ۱/۲ کیلومتر)
- 蜕化变质 tuìhuà—biànzhì فاسد شدن ؛ اخلاقاً قلب ماهیت شدن
- 吞吞吐吐 tūntūntǔtǔ از روی تردید با مکت و ابهام سخن گفتن ؛ (هنگام حرف زدن) من من کردن
- 吞云吐雾 tūnyún—tǔwù بلعیدن ابرها و میدین مه — کنایه از کشیدن (تویاک یا سیگار)
- 囤积居奇 túnjī jūqí انبار کردن و به احتکار پرداختن
- 拖儿带女 tuō'ér—dàinǚ سربار اطفال شدن
- 拖家带口 tuōjiā—dàikǒu (又作“拖家带着”) سربار خانواده شدن
- 拖泥带水 tuōní—dàishuǐ نابسامان ؛ آشفته ؛ نامربوط ؛ درهم برهم ؛ سرهم بندی شده
- 拖人下水 tuō rén xià shuǐ کسی را در انجام کارهای بد درگیر کردن
- 拖三拉四 tuōsān—lāsì (又作“拖三阻四”) به بهانه های گوناگون کارهای خود را به تعویق انداختن
- 脱缰之马 tuō jiāng zhī mǎ اسب افسارگسیخته — کنایه از خارج از کنترل بودن چیزی
- 脱口而出 tuō kǒu ér chū نسنجیده گفتن ؛ بی اختیار گفتن ؛ بدون تأمل گفتن
- 脱胎换骨 tuōtāi—huàngǔ تولد دوباره ؛ ترکیه — نفس ؛ خود سازی کامل
- 脱颖而出 tuō yǐng ér chū نوك تيز درفشی که از کسیه بیرون می آید — کنایه از اینکه توانایی کسی آشکار می گردد.
- 唾面自干 tuò miàn zì gān اجازه دادن به تصرف دیگران روی صورت خود که خود به خود خشک شود — کنایه از: صبورانه تن دردادن به تحقیر
- 唾手可得 tuò shǒu kě dé بی نهایت سهل الوصول کسیه بودن ؛ به آسانی تمام بدست آوردن

- 土豪劣绅 tǔháo lièshēn زورگویان محلی و طبقه شریر اعیان
- 土里土气 tǔlǐtǔqì روستایی ؛ دهانی ؛ بی فرهنگ
- 土生土长 tǔshēng—tǔzhǎng در زاد و بوم خود به دنیا آمده و پرورش یافته
- 吐刚茹柔 tǔgāng—rúróu نسبت به ضعیف ها با قلدري رفتار کردن و از قوی ها ترسیدن
- 吐故纳新 tǔ gù nà xīn کهنه را دور انداختن و تازه را پذیرفتن
- 吐露真情 tǔlù zhēnqíng راز دل را در میان گذاشتن ؛ آنچه را در دل داشتن بر زبان آوردن
- 兔死狗烹 tù sǐ gǒu pēng هنگامی که همه خرگوش ها شکار شدند ، سگهای شکاری هم برای غذا کشته خواهند شد — کنایه از اینکه یاران وفادار وقتی که وجودشان دیگر مفید و کارآمد نباشند ، از بین برده می شوند.
- 兔死狐悲 tù sǐ hú bēi رویاه از مرگ خرگوش غصه دار می شود — کنایه از اینکه هم نوع برای هم نوع خود غمخواری می کند.
- 兔子不吃窝边草 tùzǐ bù chī wō biān cǎo خرگوش علف های نزدیک لانه خود را (برای حفاظت خود) نمی خورد — کنایه از اینکه آدم ناکس رعایت حال همسایگان را می کند.
- 兔子尾巴长不了 tùzǐ wěiba cháng bu liǎo دم خرگوش نمی تواند دراز باشد — کنایه از چیزی که دوام نداشته باشد
- 推本溯源 tuīběn—sùyuán بی جوئی کردن ؛ علت چیزی را روشن ساختن
- 推波助澜 tuībō—zhùlán دریای طوفانی را بر تلاطم تر کردن ؛ دامن زدن به شعله های آتش
- 推陈出新 tuī chén chū xīn کهنه را رها کردن و نو را به منصفه ظهور رساندن
- 推诚相见 tuīchéng xiāngjiàn صمیمانه باکسی برخورد کردن
- 推己及人 tuī jǐ jí rén خود را بجای دیگران گذاشتن ؛ دلسوز بودن ؛ رعایت حال دیگران را کردن
- 推襟送抱 tuījīn—sòngbào نسبت به کسی با نیت خوب رفتار کردن ؛ صمیمانه باکسی برخورد کردن
- 推三阻四 tuī sān—zǔsì بهانه تراشیدن ؛ بهانه های گوناگون از انجام کاری خود داری

W

玩) 挖空心思 wākōng xīnsī شدت بر مغز خود
 玩火自焚 wánhuǒ zì fén کسی که با آتش بازی
 می‌کند خود در آتش می‌سوزد.
 玩世不恭 wán shì bù gōng نسبت به اشیاء
 دنیا بدگمان بودن
 玩物丧志 wán wù sàng zhì سرگرمی مفرط به
 چیزی انسان را از میل به ترقی باز می‌دارد.
 顽固不化 wán gù bù huà لجوج و اصلاح ناپذیر؛
 يك دنده
 顽廉懦立 wán lián nuò lì آدم نادرست را به آدم
 درستکار تبدیل کردن و آدم ضعیف را به آدم
 پر اراده (در مورد تأثیرات يك شخص بزرگوار
 گفته می‌شود)
 顽石点头 wán shí diǎn tóu سنگ‌های بی‌حس هم
 سرخود را به‌عنوان تأیید تکان می‌دهند. (در مورد
 نیروهای قانع کننده گفته می‌شود)
 婉言谢绝 wǎn yán xiè jué مؤدبانه رد کردن
 万般皆下品，惟有读书高 wàn bān jiē xià pǐn,
 wéi yǒu dú shū gāo ارزش شغل‌های دیگر
 کم است، مطالعه کتاب‌ها بر آنها
 می‌چرید. (تأکید بر اهمیت فضل و دانش)
 万般无奈 wàn bān wú nài چاره‌دیگری بجز
 ... نداشتن
 万变不离其宗 wàn biàn bù lí qí zōng بدون
 انحراف از هدف یا موضع اصلی خود ده هزار
 بار تفسیر کردن
 万不得已 wàn bù dé yǐ از روی ضرورت مطلق؛
 به‌عنوان آخرین چاره
 万夫莫当 wàn fū mò dāng دلاوری بیش از ده
 هزار نفر هم نظیر نداشتن (در مورد جیگجوی
 شجاع گفته می‌شود)
 万古长存 wàngǔ cháng cún برای ابد جاودان
 بودن
 万古长青 wàngǔ cháng qīng تا ابد تازه ماندن؛
 جاودان ماندن
 万古流芳 wàngǔ liú fāng تا ابد از نیک نامی
 برخوردار بودن
 万古千秋 wàngǔ — qiān qiū برای هزاران سال؛
 برای ابد
 万家灯火 wàn jiā dēng huǒ چراغ‌های متعدد

بشدت بر مغز خود (بیشتر برای انجام کار بد)
 挖墙脚 wā qiáng jiǎo دیوار را از زیر کنند
 — کنایه از خراب کردن چیزی از اساس و بی
 挖肉补疮 wā ròu — bǔ chuāng 同: 剜肉补疮
 wān ròu — bǔ chuāng يك ظرف سفالی مانند
 瓦釜雷鸣 wǎ fǔ léi míng رعد صدا می‌کند — کنایه از مرد ناشایسته‌ای در
 مقام عالی
 瓦解冰消 wǎ jiě bīng xiāo 同: 冰消瓦解 bīng
 xiāo wǎ jiě
 歪打正着 wāi dǎ — zhèng zhāo بر حسب حسن
 اتفاق به هدف اصابت کردن
 歪风邪气 wāi fēng — xié qì باد های شوم و
 تأثیرات گمراه کننده؛ روند های ناسالم و رسم
 های ناپسند
 歪门邪道 wāi mén — xié dào 同: 邪门歪道 xié
 mén — wāi dào
 歪七扭八 wāi qī — niǔ bā کج؛ اریب؛ بی‌شکل و
 بیچ خورده
 歪歪扭扭 wāi wāi niǔ niǔ کج؛ اریب؛ بی‌شکل و
 بهم تاب خورده
 外强中干 wài qiáng — zhōng gān در ظاهر نیرومند
 اما در باطن ضعیف
 外柔内刚 wài róu — nèi gāng در ظاهر نرم اما در
 باطن سرسخت — کنایه از ظاهراً تسلیم شدن ولی
 باطناً محکم و پا برجا ماندن
 外圆内方 wài yuán — nèi fāng در ظاهر گرد اما
 در باطن مربع — کنایه از ظاهراً مهربان و باطناً
 سختگیر
 剜肉补疮 wān ròu — bǔ chuāng (又作“剜肉
 医疮”) بریدن يك تکه گوشت برای معالجه
 دمل — کنایه از توسل شدن به چاره‌ای موقت
 که مضر به مصالح دراز مدت باشد
 纨绔子弟 wán kù zǐ dì پسر فاسد الاخلاق و
 ولخرج يك مرد توانگر
 完璧归赵 wán bì guī zhào یشم سبز را دست
 نخورده به مملکت “چاو” برگرداندن — کنایه از
 پس دادن چیزی بدون کم و کاست به صاحبش
 完美无缺 wán měi wú quē (又作“完美无

همه دردها ؛ همه درمان

万丈高楼平地起 wànzhàng gāolóu píngdì qǐ
ساختمان های مرتفع از زمین به بالا بنا می‌شود.

万丈深渊 wànzhàng shēnyuān
ورطه‌می‌انتهای

万众一心 wànzhòng yīxīn
همدل و همگام
بودن میلیون ها مردم

万紫千红 wànzǐ qiānhóng
رنگ‌های گوناگون
؛ وافر رنگ ها

汪洋大海 wāng yáng dàhǎi
دریای بیکران

亡国灭种 wángguó mièzhǒng
انقباد ملی و
انهدام نژادی

亡魂丧胆 wánghún sāngǎn
از ترس عقل از سر
سرکسی پریدن ؛ از هراس نیمه مرده بودن

亡命之徒 wáng mìng zhī tú
آدم از جان
گذشته ؛ بزهکار خطرناک

亡羊补牢，犹为未晚 wáng yáng bǔ láo, yóu
با اینکه گوسفند گم شده باز
wéi wèi wǎn هم دیر نیست که بتوان آغوش را تعمیر کرد -

کتابه از اینکه اگر کسی بخواهد می‌تواند اشتباهی
را که مرتکب شده جبران کند.

王顾左右而言他 wáng gù zuǒ yòu ér yán
پادشاه به چپ و راست نگاه کرد و درباره
tā کار های دیگر صحبت نمود - کتابه از: پاسخ
گريزآمیز دادن بوسیله عوض کردن موضوع

网开三面 wǎng kāi sān miàn
سه طرف تور
ماهی گیری را باز گذاشتن - کتابه از راه نجات
دادن به خلافکار

网开一面 wǎng kāi yī miàn
یک طرف تور ماهی
گیری را باز گذاشتن - کتابه از راه نجات دادن
به خلافکار

网漏吞舟 wǎng lòu tūn zhōu
سوراخ های تور
ماهگیری قدری درشت است که یک نهنگ هم
می‌تواند از آن در برود - کتابه از اینکه قوانین
بسیار شل و ول است.

枉费唇舌 wǎngfèi chúnshé
به عبث سخن گفتن
؛ نفس خود را به هدر دادن

枉费心机 wǎngfèi xīnjī
توطئه‌ای را به عبث
طرح ریزی کردن

枉己正人 wǎngjǐ zhèngrén
خودش کج بودن
اما برای راست کردن دیگران سعی کردن

往事如烟 wǎngshì rúyān
رویداد های گذشته
مانند دود زایل شده است.

惘然若失 wǎng rán ruò shī
احساس سر در
گمی کردن

妄下雌黄 wàng xià cí huáng
۱- توضیحات بی

چشمک زن (از يك شهر)

万箭穿心 wànjiàn chuān xīn
(گویا) ده هزار تیر
قلب را سوراخ کرده باشد - کتابه از بسیار
اندوهگین بودن

万劫不复 wànjié bù fù
برای ابد ناپدید شدن ؛
قابل بازیابی نبودن

万籁俱寂 wànlǎi jù jì
سکوت حکمفرما است .
راهیمائی طولانی

万里长征 wànlǐ chángzhēng
ده هزار "لی"
از احترام و حرمت

万流景仰 wànliú jǐngyǎng
همگان بر خود را
بزرگوار بودن

万马奔腾 wànmǎ bēnténg
ده هزار اسب چهار
نعل به پیش رفتن - کتابه از: با تمام نیرو به
جلو شتافتن

万马齐喑 wànmǎ qí yīn
ده هزار اسب بی زبان
و خاموش ماندن - کتابه از يك محیط بی‌جان
و عاری از نیروی حیاتی

万念俱灰 wànniàn jù huī
خود را دچار یأس و
ناامیدی کردن ؛ در متعجب ناامیدی غوطه‌ور بودن

万全之计 wànquán zhī jì
برنامه کاملاً
احتیاط آمیز ؛ برنامه موفقیت آمیز

万人空巷 wànrén kōng xiàng
بیرون ریختن تمام
اهالی (شهر) برای استقبال از شخصی یا بزرگداشت
مناسبتی)

万事大吉 wànshì dàjí
همه چیز خیلی خوب
است (یا رو براه است).

万事亨通 wànshì hēngtōng
همه چیز رو به راه
است .

万事俱备，只欠东风 wànshì jùbèi, zhǐ qiàn
همه چیز فراهم است ، آنچه که
dōng fēng نیاز داریم باد مشرق است - کتابه از اینکه همه
چیز آماده است بجز چیز مهم و تعیین کننده.

万事起头难 wànshì qǐtóu nán (又作“万事
开头难”) انجام هرکاری در بدو آن مشکل
است ؛ اولین قدم همیشه سخت است.

万水千山 wànshuǐ qiānshān
ده هزار رود
خانه و هزار کوه - کتابه از سختی ها و مشکلات
یک سفر طولانی

万死不辞 wàn sǐ bù cí
برای انجام يك وظیفه ()
آماده خطر جانی بودن

万无一失 wàn wú yī shī
اصلاً بی‌خطر و بی
ریسک ؛ فارغ از هیچ خطائی یا خطری

万象更新 wànxiàng gēngxīn
همه چیز تازه و
با طراوت به نظر می‌آید .

万应灵丹 wànyīng língdān
نوشدارو ؛ داروی

危机四伏 wēijī sì fú با بحرانا از هر طرف دست به گریبان بودن

危急存亡 wēijī—cúnwáng خطر و بحران

危如累卵 wēi rú lěi luǎn مانند يك توده تخم مرغ) خطرناك بودن - كناية از: در يك موقعيت بسيار خطرناك قرار گرفتن

危言耸听 wēiyán sǒngtīng (又作“危辞耸听”) فقط به منظور ابجاد تيم و وحشت چیزهای ترس آور را گفتن؛ برای مرعوب ساختن مردم در كارها مبالغه كردن

危在旦夕 wēi zài dàn xī در خطر قريب الوقوع بودن ؛ درحال احتضار يا انهدام بودن

威逼利诱 wēibī—lìyōu (又作“威胜利诱”) بطور متناوب به تهديد و رشوه دهی متوسل شدن؛ تهديد را با اغوا توأم كردن

威风凛凛 wēifēng lǐnlǐn قیافه و طرز رفتار پر ابهت داشتن

威风扫地 wēifēng—sǎodì 同: 威信扫地 wēixìn sǎodì

威武不屈 wēiwǔ bùqū به قدرت و قلدری کسی تن در ندادن

威信扫地 wēixìn sǎodì به تام وتمام از بين رفتن حیثیت و اعتبار کسی - یعنی بکلی می آبرو شدن

微不足道 wēi bù zú dào ناچیز و غیرقابل ذکر؛ ناقابل؛ کم اهمیت

微乎其微 wēi hū qí wēi بسیار ریز؛ بسیار خرد؛ ناچیز

微言大义 wēiyán—dàyi حرف ها را با معنی عمیق خلاصه كردن

巍然屹立 wēirán yìlì بارفت و محکم ایستادن

为非作歹 wéifēi—zuǒdǎi تبه کاری كردن؛ مرتکب جرم گردیدن

为富不仁 wéi fù bù rén ثروتمند و ظالم بودن

为期不远 wéi qī bùyuǎn آن روز چندان دور نخواهد بود.

为人处世 wéirén chǔshì طرز رفتار کسی در جامعه؛ برخورد کسی نسبت به زندگی

为人师表 wéi réi shī biǎo شایسته نام معلم بودن؛ سرمشق تقوا و دانش بودن

为时过早 wéi shí guò zǎo پیش از موقع؛ خیلی زود؛ ناهنگام

为所欲为 wéi suǒ yù wéi با خودسری عمل كردن؛ هرکاری را به میل خود انجام دادن

韦编三绝 wéi biān sān jué در درس خواندن

مسئولیت دادن ۲ - به اشتباه حك و اصلاح كردن

妄言妄听 wàngyán wàngtīng حرف های بی ارزش یا بی اساس را نباید جدی گرفت.

妄自菲薄 wàng zì fěibó بطور نامناسب خود را بخوار و کوچک شمردن؛ توانایی خود را کمتر از میزان حقیقی آن ارزیابی كردن

妄自尊大 wàng zì zūndà بر وجود خود بیش از حد ارزش گذاشتن؛ مغرور بودن؛ خود بزرگ بین بودن

忘恩负义 wàng'ēn—fùyì نكتم نكشاس، حق نشناس

忘乎所以 wàng hū suǒyǐ (又作“忘其所以”) خود را فراموش كردن

望尘莫及 wàng chén mò jí به گرد و غبار کسی نرسیدن؛ به پای کسی نرسیدن

望穿秋水 wàngchuān qiūshuǐ باکمال اشتیاق و بی صبری در انتظار بودن

望而却步 wàng ér què bù دیدن (چیزی خطرناک یا مشکل) و پشیمدن یا خودرا عقب کشیدن

望而生畏 wàng ér shēng wèi به مجرد دیدن کسی یا چیزی وحشت كردن

望风捕影 wàngfēng—bǔyǐng 同: 捕风捉影 bǔfēng—zhuōyǐng

望风而逃 wàngfēng ér táo به مجرد دیدن قوای که در حال آمدن است پا بفرار گذاشتن

望风披靡 wàngfēng pīmǐ به مجرد دیدن قوای فرا رسیده، پراکنده و متفرق شدن

望梅止渴 wàngméi zhǐkě تشنگی خود را به فکر آلو رفع كردن - كناية از: با هوا و هوس خود را تسلی دادن؛ تلهی روی هوا و هوس

望门投止 wàng mén tóu zhǐ (آدم فراری یا آواره) پناه بردن به هر خانه که اتفاقاً پیدای کند

望文生义 wàng wén shēng yì واژه ها را با درك تحت اللفظی آنها عوضی تعبیر كردن

望眼欲穿 wàng yǎn yù chuān با کمال اشتیاق و بی صبری برای مدت طولانی از چیزی توقع داشتن

望洋兴叹 wàng yáng xīng tàn در مقابل اقیانوس بیکران از کوچکی خود اظهار تأسف كردن - كناية از در قبال يك وظیفه بزرگ از بی لیاقتی خود افسوس خوردن

望子成龙 wàng zǐ chéng lóng تبدیل شدن پسر خود به اژدها را آرزومند بودن - كناية از موفقیت پسر خود در زندگی را آرزو كردن

娓娓动听 wěiwěi dòngtīng با جاذبه و دلربایی
حرف زدن

娓娓而谈 wěiwěi értán بطور دوستانه و غیر
رسمی صحبت کردن

唯唯诺诺 wěiwěi nuònuò چاهلوس بودن ؛ متعلق
بودن ؛ بله بله گو بودن

为国捐躯 wèi guó juān qū جان خود را در راه
وطن نثار کردن

为虎傅翼 wèi hǔ fù yì (又作“为虎添翼”)
به بر بال دادن - کنایه از : به آدم بدکار
کمک کردن

为虎作伥 wèi hǔ zuò chāng به آدم بدکار و
شریر در کار بدش کمک کردن

为民除害 wèi mín chú hài مردم را از شرّ بلا
خلاص کردن

为民请命 wèi mín qǐng mìng بنام مردم شفاعت
کردن ؛ برای مردم شفاعت کردن

为人作嫁 wèi rén zuò jià جامه عروس برای
کسی دیگر دوختن - کنایه از : بدون کسب
سودی برای خود بفع دیگران کار کردن

为渊驱鱼，为丛驱雀 wèi yuān qū yú, wèi
cóng qū què ماهی را به آب عمیق راندن و
گنجشک ها را به جنگل های انبوه - کنایه از
دوستان خود را به طرف دشمن راندن

未卜先知 wèi bǔ xiān zhī بدون استخاره
دانستن - کنایه از : از پیش دانستن

未定之天 wèi dìng zhī tiān عامل نامعلوم ؛ چیز
نامعلوم

未敢苟同 wèi gǎn gǒutóng جسارتاً مخالف
بودن ؛ نمی توان موافقت کرد.

未可厚非 wèi kě hòu fēi کاملاً غیروجه
نبودن ؛ دلیلی برای انتقاد زیاد نداشتن

未可乐观 wèi kě lèguān دلیلی برای خوش بینی
نداشتن ؛ چیز خوشبینانه ای نبودن

未老先衰 wèi lǎo xiān shuāi پیش از موقع پیر و
ضعیف شدن

未能免俗 wèi néng miǎnsú بجز پیروی از روش
مرسوم چاره ای نداشتن

未雨绸缪 wèi yǔ chóumóu قبل از باریدن باران
خانه را تعمیر کردن ؛ تدابیر احتیاطی اتخاذ کردن

味同嚼蜡 wèi tóng jiáo là مانند جویدن موم
- کنایه از بی مزه بودن چیزی

畏首畏尾 wèishǒu—wèiwěi بر از بیم و شهبه
بودن ؛ بیش از اندازه محتاط بودن

畏缩不前 wèisuō bùqián (又作“畏葸不前”)

كوشا بودن
قانون و انضباط را زیر لوئت
پا گذاشتن

违心之论 wéi xīn zhī lùn سخن هایی که برخلاف
وجدان خود گفته شود ؛ سخنان غیر صمیمانه

围城打援 wéi chéng dǎ yuán بمنظور ازین بردن
قوای امدادی دشمن شهری را محاصره کردن

围魏救赵 wéi Wèi jiù Zhào بمنظور نجات دادن
مملکت “جانو، مملکت “وی” را محاصره کردن
- یعنی بوسیله محاصره کردن پایگاه محاصره
کننده ، محاصره شده را نجات دادن (یک نوع
تاکتیک جنگی)

惟恐天下不乱 wéikǒng tiānxià bù luàn
خواستار دیدن گرفتاری جهان به بی نظمی (با
هرج و مرج) بودن ؛ ایجاد درد سر را آرزوی
کردن

惟利是图 wéi lì shì tú خود را صرفاً در سود
جویی مستغرق کردن ؛ به سودجویی اهمیت درجه
اول دادن

惟妙惟肖 wéimào—wéixiào 同: 维妙维肖
wéimào—wéixiào

惟命是听 wéimìng shìtīng (又作“唯命是
从”). از کسی فرمانبرداری کردن

惟我独尊 wéi wǒ dú zūn بی نهایت ؛ بی نهایت
خودبین بودن

唯利是图 wéi lì shì tú 同: 惟利是图 wéi
lì shì tú

惟命是听 wéi mìng shì tīng 同: 惟命是听
wéi mìng shì tīng

唯我独尊 wéi wǒ dú zūn 同: 惟我独尊
wéi wǒ dú zūn

惟妙惟肖 wéimào—wéixiào مطلقاً شبیه چیزی
یا شخصی واقعی بودن

尾大不掉 wěi dà bù diào ۱ - ضعیف و بی اثر
ماندن دستگاه رهبری در اثر کثرت مادن ها ۲
- (سازمان) به علت تشکیلات متعدد مؤثر و کارا
نبودن

委过于人 wěi guò yú rén کسی را مقصر دانستن
در تصمیم گیری دودل

委决不下 wěi jué bù xià در تصمیم گیری دودل
بودن

萎靡不振 wěimǐ bùzhèn افسرده و بی تفاوت ؛
دلسرد ؛ روحیه باخته

委曲求全 wěi qū qiú quán برای رسیدن به هدف
خود گذشت کردن ؛ از روی ملاحظه منافع
عمومی مصالحه کردن

文恬武嬉 wén tián wǔ xī (درمورد رژیم فاسد)

مأمورین کشوری راحت طلبند و افسران نظامی دنبال تفریح.

文武双全 wén—wǔ shuāngquán هم در ادب و هم در هنرهای رزمی بسیار چیره‌دست بودن

文责自负 wénzé zì fù مؤلف مسئولیت نظریات را برعهده دارد.

文治武功 wénzhì—wǔgōng دست‌آورد های فرهنگی و نظامی

文质彬彬 wénzhì bīnbīn ملایم و مؤدب

纹丝不动 wénsī bùdòng کاملاً بی‌حرکت ؛ ناجنابن

闻风而动 wén fēng ér dòng بلافاصله به دعوتی پاسخ مثبت دادن ؛ بدون تأخیر وارد عمل شدن

闻风丧胆 wén fēng sàng dǎn بمجرد شنیدن خبر وحشت زده شدن

闻过则喜 wén guò zé xǐ از تذکر اشتباهات خود (بوسیله دیگران) خوشحال شدن

闻鸡起舞 wén jī qǐ wǔ با صدای بانگ خروس از رختخواب برخاستن — کنایه از ساعی و خوشیشتن‌دار بودن کسی

闻名不如见面 wén míng bù rú jiàn miàn شنیدن شهرت کسی کی بود مانند ملاقات در رو با او

闻所未闻 wén suǒ wèi wén هیچوقت نشنیده ؛ هرگز به گوش نرسیده ؛ بی سابقه

闻一知十 wén yī zhī shí یادگرفتن یک چیز و دانستن ده چیز — کنایه از بسیار باهوش بودن کسی

刎颈之交 wǎn jǐng zhī jiāo دوستانی که آماده مرگ برای یکدیگر هستند — کنایه از دوستان بسیار فداکار

稳操左券 wěn cāo zuǒ quàn (又作“稳操胜券”) اطمینان کامل به پیروزی داشتن ؛ برگ برنده در دست داشتن

稳如泰山 wěn rú Tàishān مانند کوه "تای" محکم و استوار

稳扎稳打 wěnzhā—wěndǎ بطور استوار جلو رفتن و ضربات اطمینان بخش زدن (در نبرد) — بطور استوار و اطمینان بخش به کارها پرداختن

稳坐钓鱼船 wěn zuò diàoyúchuán 见，任凭风浪起，稳坐钓鱼船 rènpíng fēnglàng qǐ, wěn zuò diàoyúchuán

问长问短 wèncháng—wènduǎn سؤالات مفصل

با بیم و هراس پس کشیدن ؛ در پیش رفتن درنگ کردن

蔚然成风 wèirán chéngfēng رسم عمومی شدن ؛ روش روز شدن

蔚为大观 wèi wéi dà guān جلوه دادن یک منظره پر زرق و برق

慰情胜无 wèi qíng shèng wú کمی تسلی دادن از هیچ بهتر است.

温故知新 wēngù—zhīxīn ۱ - کسب دانش جدید بوسیله دوره‌کردن دانش کهنه ۲ - درک کردن حال بوسیله بازنگری کردن گذشته

温良恭俭让 wēn—liáng—gōng—jiǎn—ràng ملایمت ، مهربانی ، احترام ، صرفه جویی و بزرگواری (از صفات شایسته در چین شناخته می‌شود)

温情脉脉 wēnqíng mòmò پر از ملامت ملایم و مهربان

温文尔雅 wēnwén—ěrǎ یافته ملایم و تربیت یافته

文不对题 wén bù duì tí خارج از موضوع اصلی ؛ نامربوط ؛ بی‌ربط

文不加点 wén bù jiā diǎn در نوشتن هرگز کوچکترین تغییراتی ندادن — یعنی روان و ملیس نوشتن

文从字顺 wéncóng—zìshùn خوانا و ملیس

文房四宝 wénfáng sìbǎo چهار گنج اطاق مطالعه (قلم مو ، شمش مرکب ، سنگ مرکب و کاغذ)

文风不动 wénfēng bù dòng مطلقاً بی‌حرکت

文过饰非 wénguò—shìfēi اشتباهات خود را پوشاندن (یا ماست مالی کردن) ؛ اشتباهات خودرا توجیه کردن

文情并茂 wén qíng bìng mào (نوشته) ظریف و زیبا در سبک و غنی در احساسات

文理不通 wénlǐ bùtōng (در نوشته) غیر منطقی و غیر دستوری

文理通顺 wénlǐ tōngshùn (مقاله) دارای یکپارچگی و ارتباط منطقی بودن

文人相轻 wén rén xiāng qīng دانشمندان به تحقیر همدیگر گرایش دارند.

文人学士 wénrén—xuéshì مردان عالم ؛ دانشمندان ؛ علما

文如其人 wén rú qí rén نوشته منعکس کننده نویسنده است.

文韬武略 wéntāo—wǔlù مهارت های کشوری و نظامی

- 无边无际 wúbiān—wújì بی کران ؛ بی حد و حصر ؛ وسیع
- 无病呻吟 wú bìng shēnyín بدون ابتلا به بیماری ناله و زاری کردن
- 无补于事 wúbǔ yú shì بی فایده ؛ بیووده
- 无耻之徒 wúchǐ zhī tú آدم بی شرم و حیا بی نهایت بی شرم و حیا ؛ اوج بیشرمی
- 无出其右 wú chū qí yòu بی نظیر ؛ بی همتا ؛ غیر قابل قیاس
- 无敌于天下 wúdí yú tiānxià شکست ناپذیر ؛ بی نظیر در دنیا
- 无地自容 wú dì zì róng آفتدر شرمساری کشیدن که دیگر روی نداشتن
- 无的放矢 wú dì fàng shǐ بدون نشانه تیری رها کردن ؛ بی هدف تیراندازی کردن
- 无冬无夏 wúdōng—wúxià در تمام سال
- 无动于衷 wú dòng yú zhōng گوشه گیر و بی تفاوت ؛ بی توجه ؛ بی اعتنا
- 无独有偶 wúdú—yǒuǒu این (مورد) منحصر به فرد نیست بلکه همتای آن را هم دارد.
- 无恶不作 wú è bù zuò از ارتکاب هر نوع جرمی روگردان نبودن ؛ به هر کار بدی دست زدن
- 无法无天 wúfǎ—wútiān شکستن چه قانون بشری و چه قانون الهی ؛ مطلقاً قانون شکن بودن
- 无风不起浪 wú fēng bù qǐ làng بدون وزش باد موج بوجود نمی آید؛ هیچ دودی بی آتش نیست.
- 无功受禄 wúgōng shòulù پاداش غیر شایسته گرفتن
- 无关大局 wúguān dàjú بر اوضاع عمومی تأثیری نداشتن ؛ بی اهمیت بودن ؛ حساب نیامدن
- 无关宏旨 wúguān hóngzhǐ ؛ بی اهمیت ؛ جزئی ؛ ناچیز
- 无关紧要 wúguān jǐnyào بی اهمیت ؛ ناچیز
- 无关痛痒 wúguān tòngyǎng سطحی ؛ بی ربط یا بی مورد ؛ بی اهمیت
- 无官一身轻 wú guān yī shēn qīng خوشحال آن کسی است که از انجام وظایف دولتی خلاصی یابد.
- 无稽之谈 wújī zhī tán حرف های مزخرف ؛ اظهارات بی اساس
- 无疾而终 wú jí ér zhōng (مرد مسن) بآرامی درگذشتن
- 无计可施 wú jì kě shī به ته کشیدن عقل کسی ؛ خالی شدن چپته تدابیر کسی
- مطرح کردن ؛ سؤال پیچ کردن ؛ درباره وضع زندگی کسی باکمال علاقه پرسش کردن
- 问道于盲 wèn dào yú máng پرسیدن راه از کور—کتابه از کسی نصیحت خواستن که از نصیحت دادن عاجز است ؛ کور کور را راهنمایی می کند ؛ کوری نگر عصاکش کور دگر بود.
- 问寒问暖 wèn hán—wèn nuǎn با توجه خاصی جوای سلاتی کسی بودن ؛ به سعادت کسی توجه زیادی مبدول داشتن
- 问心无愧 wèn xīn wú kuì وجدان پاک داشتن
- 问心有愧 wèn xīn yǒu kuì ناراحت بودن وجدان کسی
- 瓮中之鳖 wèng zhōng zhī biē مانند سنگ پشت در عمره—کتابه از : گیرافتاده ؛ بدام افتاده
- 瓮中捉鳖 wèng zhōng zhuō biē گرفتن سنگ پشت در عمره—کتابه از : باسانی صیدی بدست آوردن
- 我行我素 wǒ xíng wǒ sù به اعمال روش خود سرانه خود اصرار ورزیدن ؛ به روش کهنه کار خود چسبیدن
- 沃野千里 wòyě qiānlǐ يك پهناى وسیع زمین حاصل خیز
- 卧榻之侧，岂容他人鼾睡 wò tà zhī cè, qǐ چگونگی می توان در کنار بستر رóngtārén hānshuì خود صدای خرناس مردم را تحمل کرد—کتابه از اینکه چگونگی می توان دست اندازی دیگران را در منطقه نفوذ خود تحمل کرد.
- 卧薪尝胆 wò xīn cháng dǎn روی هیزم خوابیدن و مزه صفرا را چشیدن—کتابه از دستخوش مشقات تحمیلی از خود شدن (برای راسخ کردن اراده خود بمنظور از بین بردن اهانت ملی)
- 握手言欢 wòshǒu yánhuān دست دادن و ناشادی صحبت کردن (مخصوصاً برای جبران کردن يك دعو)
- 乌合之众 wūhé zhī zhòng يك دسته بی نظم و ترتیب ؛ انبوه بی انضباط مردم
- 乌七八糟 wūqī bāzāo ۱- بی نظم و ترتیب ؛ در حال آشفتگی ۲- زشت و فحیح ؛ پست و پلید
- 乌烟瘴气 wūyān—zhàngqì محیط کثیف و آلوده ؛ محیط پرطوغا و بی نظم
- 污泥浊水 wūní—zhuóshuǐ گل و آب کثیف
- 乌七八糟 wūqībāzāo 同: 乌七八糟 wūqī bāzāo
- 呜呼哀哉 wūhū—āizāi ۱- آه کشیدن ۲- مردن ؛ فوت کردن

- 无名英雄 wúmíng yīngxióng قهرمان گمنام
 无能为力 wú néng wéi lì ؛ بیچاره ؛ بیچاره
 عاجز
 无奇不有 wú qí bù yǒu (در این دنیا) چیزهای
 عجیب و غریب کم نیست.
 无牵无挂 wúqiān—wúguà هم و غمه نداشتن ؛
 عاری از نگرانی بودن
 无巧不成书 wú qiǎo bù chéng shū هیچ
 داستانی بدون حسن اتفاق پدید نمی آید.
 无巧不巧 wú qiǎo bù qiǎo ؛ برحسب تصادف ؛
 اتفاقاً
 无穷无尽 wúqióng—wújìn پایان ناپذیر و تهی
 نشدنی ؛ بی پایان
 无拳无勇 wúquán—wúyǒng فاقد هم زور و هم
 شجاعت بودن
 无人问津 wú rén wèn jīn (کالا) هیچ مشتری
 نداشتن ؛ هیچکس علاقه به خرید آن نداشتن
 无伤大雅 wúshāng dà yǎ در وضع کلی اثر
 زیادی نداشتن
 无声无臭 wúshēng—wúxiù گمنام؛ غیر مشهور؛
 بی نام و نشان
 无师自通 wú shī zì tōng آموختن چیزی بدون
 معلم ؛ خودآموز بودن
 无时无刻 wúshí—wúkè همه وقت ؛ دائماً ؛
 مدام
 无事不登三宝殿 wú shì bù dēng sānbǎo
 diàn بی دلیل وارد معبد نشدن — کنایه از :
 به خانه کسی نرفتن مگر برای جستجوی یاری
 از وی
 无事生非 wú shì shēng fēi بی دلیل ایجاد
 زحمت کردن ؛ عمدتاً تحریک آمیز بودن
 无所不包 wú suǒ bù bāo در بر همه چیز ؛
 شامل همه چیز ؛ به حساب آوردن همه چیز
 无所不能 wú suǒ bù néng قادر مطلق
 无所不为 wú suǒ bù wéi دست به انجام هر نوع
 کار بد و زشت زدن
 无所不用其极 wú suǒ bù yòng qí jí به هر
 وسیله. ممکن متوسل شدن ؛ به غایت رسیدن
 无所不在 wú suǒ bù zài حاضر در همه جا ؛
 حاضر مطلق
 无所不知 wú suǒ bù zhī همه چیز دان ؛ همه
 دان ؛ عالم مطلق
 无所不至 wú suǒ bù zhì به هر جا نفوذ
 کردن ۱- از صرف کوشش سخت فروگذار نکردن
 ۲- (معمولاً برای انجام کار بد و زشت)
- 无济于事 wú jì yú shì ؛ بی فایده ؛ بی تأثیر ؛
 بیفروده
 无家可归 wú jiā kě guī سرگردان و بی خانه ؛
 بی خانمان ؛ آواره ؛ دریدر
 无价之宝 wú jià zhī bǎo گنج پرارزش ؛ گنج
 لارون
 无坚不摧 wú jiān bù cuī بر همه استحکامات
 فاتح شدن ؛ همه چیز را با خود بردن ؛ تسخیر
 ناپذیر بودن
 无尽无休 wújìn—wúxiū بی وقفه ؛ بی پایان ؛
 ایست ناپذیر
 无精打采 wújīng—dǎocǎi بی حال ؛ افسرده ؛
 دارای روحیه ضعیف
 无拘无束 wújū—wúshù آزاد از قید و بند ؛
 عاری از خودداری ؛ با لگام گسیخته
 无可比拟 wúkě bǐnǐ بی نظیر ؛ بی همتا ؛
 قابل قیاس
 无可非议 wúkě fēiyì بی تقصیر ؛ غیر قابل
 سرزنش ؛ انتقاد ناپذیر
 无可奉告 wúkě fènggào توضیح نیست.
 无可厚非 wúkě hòu fēi طملاً غیر موجه نبودن ؛
 کاملاً توجیه ناپذیر نبودن
 无可讳言 wúkě huìyán انکار ناپذیر ؛ گمنان
 ناپذیر ؛ غیر قابل شك و تردید
 无可救药 wúkě jiù yào علاج ناپذیر ؛ غیر قابل
 اصلاح
 无可奈何 wúkě nàihé چاره نداشتن ؛ بی چاره
 بودن ؛ شق ثانی نبودن
 无可挽回 wúkě wǎnhuí جبران ناپذیر ؛
 بازایافت ناپذیر ؛ غیر قابل لغو ؛ قطعی
 无可无不可 wúkě—wúbùkě توجه زیاد نداشتن
 باین نحو یا بآن
 无可争辩 wúkě zhēngbiàn رد نشدنی ؛ مسلم ؛
 حتمی ؛ قطعی
 无可置疑 wúkě zhìyí مسلم ؛ حتمی ؛ عاری از
 شك و تردید ؛ قطعی
 无孔不入 wú kǒng bù rù از هر روزن نفوذ
 کردن ؛ از هر فرصتی استفاده کردن
 无理取闹 wúlǐ qǔnào بی دلیل ایجاد زحمت و
 دردسر کردن ؛ عمدتاً تحریک انگیز بودن
 无米之炊 wú mǐ zhī chuī پختن غذا بدون برنج
 见. 巧妇难为无米之炊 qiǎofù nán wéi
 wú mǐ zhī chuī
 无名小卒 wúmíng xiǎozú آدم گمنام ؛ آدم
 احمیت

اظهار نظر نبودن ؛ صاف و پوست کنده گفتن
 无庸赘述 wúyōng zhuìshù نیاز به ذکر جزئیات ؛
 مطلب نیست.

无忧无虑 wúyōu—wúlǜ بی غم و غصه ؛ بی
 نگرانی ؛ آسوده خاطر ؛ بی فکر و خیال

无与伦比 wú yǔ lún bǐ بی نظیر ؛ بی همتا ؛
 غیرقابل قیاس

无缘无故 wúyuán—wúgù بی دلیل ؛ بی علت
 无源之水，无本之木 wú yuán zhīshuǐ, wú
 běn zhī mù آب بدون سرچشمه ، درخت
 بدون ریشه

无中生有 wú zhōng shēng yǒu کاملاً خیالی ؛
 کاملاً ساختگی

无足轻重 wú zú qīng—zhòng دارای اهمیت
 جزئی ؛ بی اهمیت

五彩缤纷 wǔ cǎi bīnfēn پررنگ ؛ رنگین ؛
 درخشان با نور یا رنگ

五大三粗 wǔdà—sāncū تومند و بلندقد
 五方杂处 wǔfāng záchǔ (در شهر بزرگی) ساکن
 شدن مردم از هر گوشه و کنار کشور

五谷不分 wǔgǔ bùfēn 见: 四体不勤，五谷
 不分 sītǐ bù qín, wǔgǔ bù fēn

五谷丰登 wǔgǔ fēngdēng برداشت محصول
 فراوان غله ها

五官端正 wǔguān duānzhèng قیافه آراسته
 داشتن

五光十色 wǔguāng—shíse ۱ - رنگارنگ ؛
 دارای چندین رنگ ۲ - بسیار متنوع ؛ چندین
 گونه

五行八作 wǔháng—bāzuò پیشه ها و شغل ها
 گوشه و کنارهای

五湖四海 wúhú—sìhǎi سرزمین

五花八门 wǔhuā—bāmén دارای انواع مختلف ؛
 بسیار متنوع ؛ چندین گونه

五花大绑 wǔhuā dàbǎng دست های کسی را از
 پشت با طنابی که بدور گردنش حلقه زده بستن

五马分尸 wǔ mǎ fēn shī تکه تکه کردن بدن
 انسان بوسیله پنج اسب (نوعی مجازات سخت در
 جامعه فئودالی چین) - کتابه از چیز کامل را
 تجزیه کردن

五内如焚 wǔnèi rúfēn از فرط غم و غصه
 سوختن ؛ آنگه شدن قلب کسی از غم و غصه

五日京兆 wǔ rì jīng zhào (مأمور دولت) برای
 مدت بسیار کوتاه برسر مسند قدرت نشستن

五色斑斓 wǔ sè bānlán از نظر رنگ معرکه بودن
 (کسی)

无庸讳言 wúyōng huìyán نیاز به خودداری از

无所措手足 wú suǒ cuò shǒu zú ناتوان به طرز
 درست رفتار و سلوک خود بودن ؛ دچار سرگشتگی
 شدن

无所事事 wú suǒ shì shì بی کار بودن ؛ اشتغال ؛
 نداشتن ؛ وقت خود را به بطالت گذراندن

无所适从 wú suǒ shì cóng رهنمایدن به چه
 سازی را نداشتن

无所畏惧 wú suǒ wèi jù بی باک ؛ بی ترس
 ترس

无所用心 wú suǒ yòngxīn جداً به فکر هیچ چیز
 نبودن

无所作为 wú suǒ zuò wéi قصد انجام هیچ کاری
 را نداشتن و موفق به هیچ کاری هم نشدن ؛
 در تنبلی و رکود بسر بردن

无头公案 wútóu gōng'àn (又作“无头案”) پرونده
 همیشه پیروزمند ؛ رمز حل نشده

无往不利 wú wǎng bù lì همیشه پیروزمند ؛
 راحت و باآسانی به همه جا رفتن

无往不胜 wú wǎng bù shèng همیشه پیروزمند ؛
 تسخیر ناپذیر

无妄之灾 wú wàng zhī zāi بلای غیر مترقبه ؛
 بدشانسی غیر سزاوار

无微不至 wú wēi bù zhì زیاد ؛ به هر
 نحو که ممکن باشد

无隙可乘 wú xì kě chéng راه فراری (یا نقطه
 ضعیفی) برای سوء استفاده نبودن

无暇顾及 wú xiá gù jí برای رسیدن به چیزی
 وقت نداشتن

无懈可击 wú xiè kě jī غیرقابل انکار ؛
 ناپذیر

无言以对 wú yán yǐ duì برای پاسخ دادن چیز
 گفتمی نداشتن

无颜见江东父老 wú yán jiàn jiāngdōng fùlǎo
 نمی توان متحمل دیدار مجدد ریش سفیدان مشرق
 دریا شد - کتابه از خجالت کشیدن از برگشتن
 به پیش مردم و وطن خود پس از يك شکست یا
 ناکامی

无依无靠 wúyī—wúkào کسی نداشتن که بتوان
 باو اتکاء کرد ؛ بیچاره بودن

无以复加 wú yǐ fù jiā به غایت رسیده
 از وسایلی زندگی

无以为生 wú yǐ wéi shēng معروم بودن
 بدون رد پای

无影无踪 wúyǐng—wúzōng (کسی)

无庸讳言 wúyōng huìyán نیاز به خودداری از

برگرداند
物換星移 wùhuàn-xīngyí اشیاء تغییر می‌کند و ستارگان حرکت می‌نمایند—کنایه از تغییر فصل ها
物极必反 wù jí bì fǎn هر چیزی که به غایت می‌رسد تبدیل به ضد خود می‌شود.
物尽其用 wù jìn qí yòng از هر چیز بحدّ اکثر استفاده کردن
物美价廉 wùměi—jiàlián 同: 价廉物美 jià lián—wùměi
物伤其类 wù shāng qí lèi هم نوع با هم نوع خود همدردی می‌کند.
物以类聚, 人以群分 wù yǐ lèi jù, rén yǐ qún کتد همجنس با همجنس پرواز کبوتر با کبوتر باز با باز [نظامی] ؛ کور کور را پیدا می‌کند آب گودال را
物以稀为贵 wù yǐ xī wéi guì هر چه که کم یاب است پرهیاست.
误人子弟 wù rén zǐ dì (معلم) به نسل جوان ضرر رساندن ؛ جوانان را گمراه کردن
误入歧途 wù rù qítú گمراه شدن ؛ بیراهه رفتن
雾里看花 wù lǐ kàn huā گل هارا در مه تماشا کردن — کنایه از رؤیای تار و مهیاب

کسی که 五十步笑百步 wǔshí bù xiào bǎi bù پنجاه قدم عقب نشینی می‌کند کسی را که صد قدم عقب نشینی می‌کند بیاد مسخره می‌گیرد — کنایه از اینکه دیگ به دیگریه میگوید رويت سياه است .
五体投地 wǔ tǐ tóu dì در برابر کسی زانو زدن
五颜六色 wǔyán—liùsè رنگارنگ؛ دارای چندین رنگ ؛ رنگین
五脏六腑 wǔzàng—liùfǔ ارگان های درونی بدن انسان ؛ درونه ؛ امعا و احشا
舞文弄法 wǔwén—nòngfǎ تحریف کردن قانون بوسیله بازی کردن با اصطلاحات قضایی
舞文弄墨 wǔwén—nòngmò واژه بازی کردن
勿谓言之不预 wù wèi yánzhī bù yù ما را مقرر است که قبلاً به شما اخطار نکرده‌ایم.
勿以善小而不为, 勿以恶小而为之 wù yǐ shàn xiǎo ér bùwéi, wù yǐ è xiǎo ér wéi از انجام کار نیکی گرچه کوچک است ، خودداری نکن ؛ از انجام کار بدی گرچه کوچک است ، پرهیزکن.
物阜民丰 wùfù—mínfēng فراوانی محصول و زندگی مردم در وفور
物归原主 wù guī yuánzhǔ چیزی را به صاحبش

X

熙来攘往 xī lái rǎng wǎng 同: 熙熙攘攘 xī xī rǎng rǎng
熙熙攘攘 xī xī rǎng rǎng شلوغ و پرتحرک ؛ شلوغ و پر سرو صدا
嘻皮笑脸 xī pí—xiàoliǎn 同: 嬉皮笑脸 xī pí—xiàoliǎn
膝痒搔背 xī yǎng sāo bèi خارش زانو را داشتن اما پشت را خاراندن—کنایه از نامناسب به کاری پرداختن
嬉皮笑脸 xī pí—xiàoliǎn با پرورلی نیشخند زدن
嬉笑怒骂 xī—xiào—nù—mà با شادی خندیدن یا با خشم فحش دادن
习非成是 xí fēi chéng shì وقتی کسی عادت کند ، آنچه غلط است درست می‌پندارد.
习惯成自然 xí guàn chéng zì—rán هروقت به چیزی عادت کنید ، برای شما طبیعی خواهد شد

希世之珍 xī shì zhī zhēn گنج کم‌یاب
۱ - دعوا را فرو نشانندن و دو طرف را آشتی دادن ۲ - در نزاع گذشت کردن و از دودسر کاستن
息息相关 xī xī xiāng guān (又作“息息相通”) ارتباط نزدیک داشتن ؛ بستگی کامل داشتن
惜老怜贫 xī lǎo—lián pín با پیران و فقیران همدردی کردن
惜墨如金 xī mò rú jīn مرکب را مانند طلا بکار بردن—کنایه از: با توجه موشکافانه کار کردن (در مورد نقاش ، خوش نویس یا نویسنده گفته می‌شود)
惜指失掌 xī zhǐ shī zhǎng انگشتی را صرفه‌جویی کردن و دستی را از دست دادن — کنایه از: برای صرفه‌جویی مقدار کم کوشیدن ولی در نتیجه مقدار زیادی را از دست دادن

细大不捐 xì—dà bù juān رد نکردن هیچ چیزی کوچک ، چه بزرگ چه کوچک
 细嚼慢咽 xìjiáo—mànyǎn بادقت جویدن آهسته بلعیدن
 细皮白肉 xìpí—báiròu (又作“细皮嫩肉”) پوست نازک و چهره سفید
 细水长流 xìshuǐ cháng liú ۱- بمنظور اجتناب مالی صرفه جویی کردن ۲
 - ذره ذره و بدون وقفه کاری را انجام دادن
 细针密缕 xìzhēn—mìlǚ با بخیه ریز و فشرده (دوخته شده) - کنایه از (کار کردن) به شیوه
 موشکافانه ای
 细枝末节 xìzhī—mòjié جزئیات کم اهمیت ، چیزهای غیر مهم
 虾兵蟹将 xiābīng—xièjiàng سربازان میگو و ژئرال های خرچنگ - اشاره به قشون ناقابل
 و غیر مؤثر ، سربازان بیچاره
 瞎说八道 xiāshuōbādào 同: 胡说八道 hú
 shuō bādào
 瞎子点灯白费蜡 xiāzi diǎndēng báifèi là چراغ داری در محله کوران ، برای آدم کور
 شمع روشن کردن - کنایه از کار بیهوده محض
 瞎子摸象 xiāzi mō xiàng 同: 盲人摸象
 mángren mō xiàng
 瞎子摸鱼 xiāzi mō yú آدم نابینا کورمال کورمال
 دنبال ماهی می گردد - کنایه از کورکورانه عمل
 کردن
 狭路相逢 xiá lù xiāngféng (در مورد حریفان) در
 گذرگاه باریکی با یکدیگر رو برو شدن - کنایه
 از : بطور اجتناب ناپذیر با یکدیگر مواجه شدن
 遐途闻名 xiá'ěr wénmíng در همه جا شهرت
 داشتن ، از آوازه فراوان برخوردار بودن
 瑕不掩瑜 xiá bù yǎn yú يك لك نمی تواند
 درخشندگی یشم را بپوشاند - کنایه از اینکه
 عیب های کوچک نمی تواند هنرهای بزرگ را از بین
 ببرد.
 瑕瑜互见 xiá—yú hù jiàn هم عیب و هم هنر
 داشتن ؛ هم نقاط قوت و هم نقاط ضعف داشتن
 下笔成章 xiàbǐ chéng zhāng بمجرد اینکه قلم
 روی کاغذ نهاده می شود ، مقاله ای به رشته تحریر
 درمی آید .(در مورد نویسنده چیره دست و
 سریع کاری گفته می شود)
 下笔千言，离题万里 xiàbǐ qiānyán, lítí wàn
 lǐ هزارکلمه نوشتن ولی به اندازه ده هزار “لی”
 از موضوع پرت بودن - کنایه از تنها قلم فرسایی

؛ عادت طبیعت ثانوی است.
 习焉不察 xí yān bù chá به چیزی عادت
 کردن و در نتیجه به آن شک و تردید راه ندادن
 习以为常 xí yǐ wéi cháng به چیزی عادت
 کردن ؛ به چیزی خو گرفتن
 习与性成 xí yǔ xìng chéng عادت طبیعت ثانوی
 است.
 席不暇暖 xí bù xiá nuǎn حتی باندازه گرم کردن
 جای خود هم ننشستن ؛ بیش از حد شتاب داشتن
 ؛ دائماً در حال حرکت بودن
 洗耳恭听 xǐ ěr gōng tīng با دقت و احترام گوش
 دادن
 洗手不干 xǐ shǒu bù gàn ۱- (در مورد دزد ،
 راهزن و) دیگر از انجام کارهای بد
 خودداری کردن و خود را اصلاح نمودن ۲ -
 از انجام کاری دست کشیدن
 洗心革面 xǐ xīn—gémiàn کاملاً خود را اصلاح
 کردن ؛ باز کردن صفحه نوینی در زندگی
 喜出望外 xǐ chū wàng wài (بر سر سود غیر
 مترقبه ، خبر خوش وغیره) از خوشحالی پر
 درآوردن ؛ از شادی در پوست خود نکتجیدن
 ؛ غرق در سرور بودن
 喜从天降 xǐ cóng tiān jiàng شانس نازل
 شده از آسمان - کنایه از بخت خوب غیر مترقبه
 ؛ تحفه خداداد
 喜怒哀乐 xǐ—nù—āi—lè شادی ، غم ، خشم ،
 و خوشحالی - کنایه از تمام حوزه احساس
 انسانی
 喜怒无常 xǐ—nù wúcháng در معرض تغییر
 حالت روحی قرار گرفتن ؛ دمدمی مزاج بودن
 喜气洋洋 xǐqì yángyáng پر از شادی و
 غرتمندی ؛ پرنشاط ؛ شادمان
 喜上眉梢 xǐ shàng méishāo بسیار خوش و سر
 حال به نظر رسیدن
 喜闻乐见 xǐwēn—lèjiàn دیدن و شنیدن (چیزی)
 را دوست داشتن
 喜笑颜开 xǐxiào—yánkāi (در مورد چهره) از
 خوشحالی باز شدن ؛ درخشیدن چهره از لبخند
 نو را دوست داشتن
 喜新厌旧 xǐxīn—yànjiù و از کهنه بیزار بودن -
 کنایه از بی وفا و دمدمی
 مزاج بودن
 喜形于色 xǐ xíng yú sè آشکار بودن اثر شادی
 روی چهره ؛ از شادی در پوست خود نکتجیدن
 系风捕影 xìfēng—bǔyǐng 同: 捕风捉影 bǔ
 fēng—zhuōyǐng

先人之见 xiān rù zhī jiàn پیش پنداشت ، عقیده
 قلبی ، تعصب
 先声夺人 xiānshēng duó rén با نشان دادن
 قدرت خود روحیه حریف را تضعیف کردن
 先天不足 xiāntiān bù zú کمبود فطری ، ضعف
 ذاتی
 先天下之忧而忧，后天下之乐而乐 xiān tiān
 xià zhī yōu éryōu, hòu tiānxià zhī lè ér lè
 اولین کسی است که دردسر های دنیا را مورد
 توجه قرار می دهد و آخرین کسی است که با
 دیدن خوببختی آن شادمانی می کند.
 先下手为强 xiān xiàshǒu wéi qiáng کسی که
 اول حمله می کند ، از برتری و حقوق برخوردار
 است ؛ ابتکار عمل را بدست گرفتن به معنی
 برتری و رجحان یافتن است.
 先意承志 xiān yì chéng zhì منظور کسی را
 پیش بینی کردن و به آرزوهای او رسیدگی کردن
 先斩后奏 xiān zhǎn hòu zòu اول جنایتکار را
 اعدام کردن و سپس قضیه را به امپراطور گزارش
 دادن—یعنی اول عمل کردن و سپس گزارش
 دادن
 先知先觉 xiānzhī—xiānjué ۱ - اهل بصیرت
 ۲ - دارای بصیرت
 纤毫不爽 xiānháo bù shuǎng بی نهایت دقیق
 بودن ؛ فاقد کوچکترین اشتباه بودن
 掀风鼓浪 xiānfēng—gǔlàng خیزاندن طوفان
 —کنایه از ایجاد کردن دردسر
 鲜艳夺目 xiānyàn duómù بطور غیره کننده ای زیبا
 و پر جلوه
 鲜衣怒马 xiānyī—nùmǎ لباس های فاخر پوشیدن
 و سوار شدن بر اسب های خوب فشو زده—کنایه
 از زندگی پرتجملی داشتن
 闲情逸致 xiánqíng—yìzhì فراغت و آزادی
 خاطر برای عیش و نوش
 闲言碎语 xiányán—suìyǔ ۱ - وراجی بیهوده
 ۲ - حرف مفت ؛ بدگویی ؛ شایعات بی اساس
 贤妻良母 xiánqī liángmǔ زن با فضیلت و مادر
 مهربان (برای شوهر و فرزندان)
 弦外之音 xián wài zhī yīn (موسیقی) نت هم
 ساز ، فراز نواخت ، (مجازی) اثر یا مفهوم ثانوی
 涎皮赖脸 xiánpí—liǎn بررو و نفرت انگیز ؛ بی
 شرم و زنده
 纲于辞令 xiányú cíling در بکار بردن واژه ها
 ماهر بودن ؛ دارای موهبت فصاحت و بلاغت بودن
 衔环结草 xiánhuán—jiécǎo (又作“结草衔

کردن و از موضوع دور افتادن
 下不为例 xià bù wéi lì (این کار) نباید به
 عنوان سابقه تلقی شود ؛ (این کار) نباید تکرار
 شود.
 下车伊始 xià chē yī shǐ همان لحظه ای که از
 درشکوه دولتی پیاده می شود — کنایه از همان
 لحظه ای که دارای مقام رسمی می شود
 下井落石 xià jǐng luò shí (又作“下井投石”)
 同: 落井下石 luò jǐng xià shí
 ۱ - آزارهای دهاتی ظفر (آزارهای دهاتی ظفر
 اشاره به آواز های محلی رایج در مملکت
 “چو” در دوره ممالک جنگنده) ۲ - ادبیات یا
 هنر عامه ؛ ادبیات یا هنر مردمی
 下马看花 xià mǎ kàn huā (又作“下马观
 花”) به منظور تماشای گل از اسب پیاده
 شدن—کنایه از اینکه عمیقاً به بررسی واقعیات
 زندگی پرداختن و تحقیقات کامل را به عمل
 آوردن
 下马威 xià mǎ wēi سخت گیری ای که يك مأمور
 دولتی در موقع تصدی پست جدیدی از خود نشان
 می دهد
 下情上达 xiàqíng shàngdá وضعیت سطوح
 پایین تر را برای رده های بالاتر آگاه ساختن
 仙山琼阁 xiānshān qiónggé قصر جواهرنشان در
 کوه موجودات فنا ناپذیر
 先睹为快 xiān dǔ wéi kuài جزء اولین دسته
 خواننده (یک شعر ، مقاله و) یا تماشای
 (یک نمایش ، فیلم) بودن را مایه خرسندی
 دانستن
 先发制人 xiān fā zhì rén با پیشی جستن در
 حمله ابتکار عمل را بدست گرفتن ؛ بر دشمن
 پیشدستی کردن
 先公后私 xiān gōng hòu sī تقدم داشتن مصالح
 عمومی بر مصالح شخصی
 先见之明 xiān jiàn zhī míng دوراندیشی ؛ مال
 اندیشی ؛ بصیرت
 先来后到 xiānlái—hòudào کسی که اول می
 آید ، اول مورد پذیرایی قرار می گیرد؛ آسباب
 نبوت است ؛ به ترتیب ورود
 先礼后兵 xiān lǐ hòu bīng قبل از توسل به زور ،
 به مسالمت روی آوردن ؛ اول پند آنگه بند
 منافع دیگران را بر آرزوی منافع خویش مقدم دانستن
 先人为主 xiān rù wéi zhǔ نخستین اثرها نافذ
 هستند ؛ تعصب باسانی از بین نمی رود.

نمی‌کند.

相忍为国 xiāng rěn wéi guó بخاطر ملت خود
بردباری نشان دادن

相生相克 xiāngshēng—xiāngkè توسعه و
بازداری متقابل بین پنج عنصر (یعنی فلز، چوب،
آب، آتش و خاک) (تصوریکه مردم چین در
عهد باستان برای توجیه پدیده‌های طبیعی داشتند
و بعداً این عقیده در طبابت مستی چینی هم به
کار می‌رفت)

相提并论 xiāngtí—bìnglùn در يك ردیف
قرار دادن؛ بطور یکسان یادآور شدن (این
اصطلاح بیشتر در جمله منفی بکار می‌رود)

相形见绌 xiāng xíng jiàn chù در اثر مقایسه
رنگ و رونق خود را از دست دادن یا درجه
دوم از آب درآمدن؛ تحت‌الشعاع دیگران
قرار گرفتن

相形之下 xiāng xíng zhī xià در اثر مقایسه یا
همسنجی

相沿成习 xiāng yán chéng xí (واژه‌ها) بسبب
استعمال در طی سالیان دراز رسم و عادت شدن

相依为命 xiāngyī wéi mìng برای زنده ماندن بر
یکدیگر متکی بودن

相映成趣 xiāng yìng chéng qù یکی مایه
جلوه دیگری شدن

相知恨晚 xiāngzhī hèn wǎn از آشنا نشدن با
همدیگر به زمان زودتر افسوس خوردن

降龙伏虎 xiánglóng—fúhǔ اژدها را رام کردن
و ببر را مطیع نمودن — کتابه از غلبه کردن
بر حریفان نیرومند

响彻云霄 xiǎng chè yúnxiāo در آسمان‌ها طنین
انداز بودن

响遏行云 xiǎng è xíngyún بر طنین بودن (آواز)
مانع حرکت ابرهای گذران شدن

想方设法 xiǎngfāng—shèfǎ انجام دادن هر
کاری که امکان‌پذیر باشد؛ به هر وسیله‌ای متمسک
شدن

想来想去 xiǎnglǎixiǎngqù بارها خود را مورد
تفکر قرار دادن؛ سبک و سنگین کردن

想入非非 xiǎng rù fēifēi در هوا و هوس غوطه‌ور
بودن؛ هوا و هوس داشتن، خیال‌بافی کردن

向壁虚构 xiàng bì xūgòu (又作“向壁虚造”)
دروغ بافتن؛ جعل کردن

向隅而泣 xiàngyú érqì در گوشه‌ای به تنهایی
گریه کردن — کتابه از مایوس، منزوی و
اندوهگین بودن

环”) پس دادن بدهکاری حق‌شناسی

衔尾相随 xián wěi xiāng suí وصل بودن افراد
جلویی با افراد عقبی

嫌贫爱富 xián pín ài fù تحقیر کردن فقیر و
عزیز کردن خود پیش غنی

险象环生 xiǎnxiàng huán shēng پیش آمدن
خطر‌ها از هرسو

险遭不测 xiǎn zāo bùcè جان مفت بدر بودن
آشکارا؛ بطور واضح؛
ظاهراً

现身说法 xiàn shēn shuō fǎ با استاد کردن
تجربه خود کسی را نصیحت کردن یا چیزی را
شرح دادن

陷入僵局 xiànrù jiāngjú به بن‌بست رسیدن
زندانی شدن؛ به
زندانی افتادن

相安无事 xiāng'ān wú shì با یکدیگر در صلح
و صفا زندگی کردن

相持不下 xiāngchí bù xià هر طرف به موضع خود
می‌چسبد؛ دچار وقفه یا بی‌تکلیفی شدن

相得益彰 xiāng dé yì zhāng مکمل (دو چیز)
یکدیگر بودن یا شدن؛ در کنار هم یکدیگر را
درخشان‌تر نمایاندن

相反相成 xiāngfǎn—xiāngchéng (در مورد دو
چیز) خلاف یکدیگر و در عین حال مکمل
همدیگر بودن

相辅而行 xiāng fǔ ér xíng مکمل یکدیگر بودن؛
در پیشروی هماهنگ بودن

相辅相成 xiāngfǔ—xiāngchéng مکمل یکدیگر
بودن

相煎太急 xiāng jiān tài jí (در مورد دو برادر)
زندگی را بر یکدیگر تلخ کردن

相见恨晚 xiāng jiàn hèn wǎn از ملاقات نکردن
یکدیگر به زمان زودتر افسوس خوردن

相敬如宾 xiāng jìng rú bīn (در مورد زن و
شوهر) از روی احترام بسان مهمان باهمدیگر
برخورد کردن

相骂无好言，相打无好拳 xiāngmà wú hǎo
yán, xiāng dǎ wú hǎo quán دعوا همراه
با کلمات عروشی نیست و زد و خورد همراه
بامشت‌های ضعیف؛ در دعوا حلوا قسمت نمی
کنند.

相亲相爱 xiāngqīn—xiāng'ài باهم روابط
دوستانه یا صمیمانه داشتن

相去无几 xiāng qù wújǐ زیاد توپیر (یا فرق)

小丑跳梁 xiǎochǒu tiàoliáng شخص پست و نفرت‌انگیزی که اسباب زحمت فراهم می‌آورد

小恩小惠 xiǎo'ēn—xiǎohuì لطف و محبت اندک ؛ طعمه اقتصادی ؛ رشوه کم

小家碧玉 xiǎojiā bìyù دختر زیبا از یک خانواده کوچک

小康之家 xiǎokāng zhī jiā خانواده نسبتاً مرفه

小巧玲珑 xiǎoqiǎo línglóng کوچک و ظریف

小人得志 xiǎorén dézhì که از کوچکی موفقیت مست شده باشد

小试锋芒 xiǎo shì fēngmáng فقط بخش‌ناچیزی از استعداد یا توانایی خود را نشان دادن

小手小脚 xiǎoshǒu—xiǎojiǎo ۱- لیم ؛ بغیل ؛ عیس ۲- (در انجام کاری) فاقد جسارت ؛ ترسو ؛ کمرو

小题大作 xiǎo tí dà zuò مسئله کوچک را بزرگ کردن ؛ گاهی را گاهی کردن

小偷小摸 xiǎotōu—xiǎomō دله‌دزدی کردن

小巫见大巫 xiǎowū jiàn dàwū جادوگر کوچک در حضور جادوگر بزرگ — کنایه از اینکه چیزی کوچک در مقایسه با چیزی بزرگ رنگ و رونق خود را از دست می‌دهد.

小小不言 xiǎo xiǎo bù yán (موضوع) بسیار کم اهمیت و غیرقابل ذکر بودن

小心谨慎 xiǎoxīn—jǐnshèn با دقت و محتاط

小心翼翼 xiǎoxīn yìyì باکمال دقت ؛ باکمال احتیاط

晓行夜宿 xiǎo xíng yè sù (مسافر در سفر طولانی) هنگام طلوع آفتاب حرکت کردن و هنگام غروب توقف نمودن

晓以大义 xiǎo yǐ dàyì صلاحیت امری را به کسی القا کردن

晓以利害 xiǎo yǐ lì—hài (又作“晓以利弊”) نتایج احتمالی چیزی را به کسی گوشزد کردن

孝子贤孙 xiào zǐ—xiánsūn فرزند شایسته ؛ فرزند خوب

笑不可仰 xiào bù kě yǎng از خنده دولا شدن ؛ از خنده روده بر شدن

笑掉大牙 xiào diào dà yá بی‌نهایت خنده‌آور بودن

笑里藏刀 xiào lǐ cáng dāo خنجر را در لبخند پنهان کردن — کنایه از نیت شومی در لبخند نهفته داشتن

笑面虎 xiàomiàn hǔ بیر خندان — کنایه از کسی که در ظاهر مهربان ولی در باطن ظالم باشد

项背相望 xiàngbèi xiāng wàng بطور فشرده و پشت سرهم راه رفتن

项庄舞剑，意在沛公 Xiàng Zhuāng wǔ jiàn, yì zài Pèigōng در زیر لافه "شيان جوانگ" برای مؤلفه به جان "لیویانگ" نمایش رقص شمشیر را اجرا کرد — کنایه از عمل کردن با نیت مخفی

相机行事 xiàngjī xíngshì به اقتضای فرصت عمل کردن

象煞有介事 xiàng shà yǒu jiè shì در انجام کاری خود را جدی وانمود کردن

枭首示众 xiāoshǒu shìzhòng سرکسی را بریدن و آویختن آن به عنوان اخطار به دیگران

枵腹从公 xiāo fù cóng gōng با شکم خالی به انجام وظایف دولتی پرداختن

晓晓不休 xiǎoxiǎo bù xiū مرتباً بحث و مشاجره کردن ؛ مناقشه بی‌پایان داشتن

消愁解闷 xiāochōu—jiěmèn خود را از غم و ملالت رهانیدن ؛ دلتنگی و افسردگی را از بین بردن

消磨岁月 xiāomó suìyuè وقت را به بطالت گذراندن

宵衣旰食 xiāoyī—gànsǐ بلند شدن از خواب و لباس پوشیدن قبل از سحر و غذا نخوردن تا شب — کنایه از تمام روز مشغول کارهای دولتی بودن

逍遥法外 xiāo yáo fǎ wài کيفر ندیدن ؛ مجازات ماندن

逍遥自在 xiāoyáo zìzài آزاد و فارغال

萧规曹随 Xiāo guī Cáo suí (نخست وزیر سلسله "هان") مقررات وضع شده بدست "شیاو" (مصدی پیش از او) را پذیرفت — کنایه از اینکه نسل بعدی کاملاً بر طبق روش نسل قبلی رفتار می‌کند.

萧墙之祸 xiāoqiáng zhī huò 同: 祸起萧墙

销声匿迹 xiāoshēng—nìjì از صحنه کاملاً محو شدن

霄壤之别 xiāo—rǎng zhī bié از زمین تا آسمان فرق داشتن

小本经营 xiǎoběn jīngyíng با سرمایه اندکی به داد و ستد پرداختن — کنایه از به کارهای بی‌اهمیت پرداختن

小不忍则乱大谋 xiǎo bù rěn zé luàn dà móu عدم بردباری در کارهای کم‌اهمیت باعث می‌شود که برنامه‌های بزرگ برهم بخورد.

心烦意乱 xīnfán—yìluàn بسیار آشسته و متقلب بودن ؛ نگران و پریشان خاطر بودن
 心服口服 xīnfú—kǒufú از ته دل متقاعد شدن
 心腹之患 xīnfù zhī huàn بیماری در ارگان های حیاتی — کتابه از دردسر یا خطر نهان جدی ؛ خطر داخلی
 心甘情愿 xīngān—qíngyuàn کاملاً مایل بودن ؛ طملاً (از انجام کاری) خوشحال بودن
 心广体胖 xīnguāng—tǐpàng (又作“心宽体胖”) آسوده خاطر و خرمند ؛ فارغ البال و خوشنود ؛ تندرست و خوشحال
 心狠手辣 xīnhěn—shǒulà ظالم و بی رحم ؛ شریر و بی رحم
 心花怒放 xīnhuā nùfàng آگنده بودن دل از مسرت و شادی ؛ به وجد آمدن
 心怀鬼胎 xīn huái guǐtāi طرح کردن نقشه بد در دل ؛ انگیزه های شوم داشتن
 心怀叵测 xīnhuái pǒ cè نیت های بد در سر پروراندن ؛ طرح کردن نقشه های بد
 心慌意乱 xīnhuāng—yìluàn هراسان و دستپاچه شدن
 心灰意懒 xīnhuī—yìlǎn دل سرد شدن ؛ شکسته شدن ؛ مأیوس شدن
 心急火燎 xīnjí—huǒliǎo از بی صبری آتشی بودن ؛ دستپاچه بودن
 心急如焚 xīnjí rú fén (又作“心急如火”) از بی حوصلگی عصبانی و آتشی بودن
 心坚石穿 xīn jiān shí chuān نیروی اراده می تواند سنگی را سوراخ کند — کتابه از اینکه عزم و اراده می تواند بر همه مشکلات فایز آید ؛ همت مردان بکند کوه را.
 心惊胆战 xīnjīng—dǎnzhàn از شدت ترس و هراس لرزیدن
 心惊肉跳 xīnjīng—ròutào عصبی بودن ؛ دلهره داشتن ؛ لرز داشتن
 心口如一 xīn—kǒu rú yī زبان و دل یکی است ؛ از ته دل سخن گفتن ؛ صاف و پوست کنده و بی پرده بودن
 心宽体胖 xīnkuān—tǐpàng 同: 心广体胖
 xīnguāng—tǐpàng آسوده و خوشنود ؛ فارغ البال و بانشاط
 心旷神怡 xīnkūàng—shényí به عیب بر مفر خود فشار آوردن
 心劳计拙 xīnláo—jìzhuō فشار همه زحمت با قبل همه زحمت

笑破肚皮 xiào pò dùpí از خنده روده بر شدن
 笑容可掬 xiàoróng kě jū دارای لبخند تابناک و درخشان بودن
 笑逐颜开 xiàozhú yánkāi درخشیدن لبخندی بر صورت کسی
 邪不胜正 xié bú shèng zhèng (又作“邪不敌正”) شر هیچوقت بر خیر چیره نخواهد شد.
 邪门歪道 xiémén—wāidào راههای کج ؛ روشی شایه های متقلب آمیز
 胁肩谄笑 xiéjiān chǎnxiào شانه ها را بالا انداختن و با چاپلوسی لبخند زدن
 挟泰山以超北海 xié Tàishān yǐ chāo Běihǎi کوه “تای را” زیر بغل گرفتن و از دریای “شمالی” پریدن — کتابه از يك کار نشدنی
 挟天子以令诸侯 xié tiānzǐ yǐ lìng zhūhóu امپراطور را تحت نفوذ خود قرار دادن و اشراف را بنام او باین سو یا آن سو فرستادن
 斜风细雨 xié fēng—xìyǔ باران ریز ملایم باد
 卸磨杀驴 xiè mò shā lǘ خرد در همان لحظه ای که آسیاب را ترک می کند ؛ کشته می شود — کتابه از رها کردن کسی درست در هنگامیکه کارش تمام شده باشد.
 谢天谢地 xiè tiān—xiè dì خدا را شکر ؛ شکر خدا
 邂逅相遇 xiè hòu xiāngyù بطور غیرمنتظره با کسی برخورد کردن ؛ تصادفاً با کسی ملاقات کردن
 心安理得 xīn'ān—lǐdé وجدان پاک داشتن ؛ خیال راحت و وجدان پاک
 心病难医 xīnbìng nán yī دردهای روانی را نمی توان با دارو معالجه کرد.
 心不在焉 xīn bú zài yān حواس پرت ؛ توجه ؛ پریشان فکر ؛ از قبل مشغول (کار دیگری بودن)
 心潮澎湃 xīncháo péngpài احساس غرورش و تلاطم ؛ به شور و هیجان آمدن
 心驰神往 xīnchí—shénwǎng پرواز کردن افکار (به جای یاکسی) ؛ سخت مشتاق چیزی بودن
 心慈面软 xīncí—miànrǎn خوش قلب و منت گذار
 心慈手软 xīncí—shǒuruǎn مهربان ؛ خوش قلب ؛ ملایم
 心粗气浮 xīncū—qìfú عجول ؛ شتابگر ؛ بی ملاحظه و شتابزده
 心胆俱裂 xīn—dǎn jù liè از ترس و هراس زهره — کتابه از ترس و وحشت زده شدن

心绪不宁 xīnxù bù níng ؛ آشفته خاطر بودن ؛ پریشان خاطر بودن ؛ مغشوش بودن
 心血来潮 xīnxuè lái cháo پیدا شدن احساس ناگهانی در کسی ؛ مسلط شدن هوا و هوس بر کسی
 心有灵犀一点通 xīn yǒu língxī yī diǎn tōng قلبی که باهم می‌تپند بهم پیوسته‌اند.
 心有余而力不足 xīn yǒuyú ér lì bùzú روح خواننده است اما بدن ضعیف ؛ در برآورده ساختن خواسته‌های خود ناتوان بودن
 心有余悸 xīn yǒu yùjī (پس از حادثه) وحشتناکی ؛ همچنان از ترس لرزیدن ؛ ترس ماندگار داشتن
 心余力绌 xīnyú—lìchù 同 ؛ 心有余而力不足 xīn yǒuyú ér lì bùzú
 心猿意马 xīnyuán—yimǎ قلب مانند میمون با جست و خیز و فکر مانند اسب در حال چهار نعل رفتن — کنایه از بی‌قرار ؛ بوالهوس ؛ هوسباز
 心悦诚服 xīn yuè chéng fú کاملاً متقاعد شدن ؛ از روی صداقت تحسین کردن
 心照不宣 xīnzhào bù xuān تفاهم ضمنی داشتن
 心之官则思 xīn zhī guān zé sī نقش مغز (انسان) اندیشیدن است.
 心直口快 xīnzhí—kǒukuài بی پرده و رک گو
 心中无数 xīnzhōng wú shù از چیزی تصویری نداشته ؛ اصلاً مطمئن نبودن
 心中有数 xīnzhōng yǒu shù از چیزی تصور خوبی داشتن ؛ کاملاً مطمئن بودن
 心拙口笨 xīnzhūo—kǒubèn کندذهنی، بی‌مهارت در حرف زدن
 辛辛苦苦 xīnxīnkǔkǔ بسیار رنج بردن ؛ بسیار زحمت کشیدن ؛ سخت کار کردن
 欣喜若狂 xīnxǐ ruò kuáng از وجد نزدیک به دیوانگی رسیدن ؛ از شدت خوشی سر از پا نشناختن
 欣欣向荣 xīnxīn xiàng róng شکوفا ؛ آباد ؛ رونق و رو به رشد و ترقی بودن
 新陈代谢 xīn—chén dàixiè ۱ - متابولیسم ؛ سوخت و ساز ؛ تغییر شیمیایی در بدن ۲ - نو جانشین کهنه شدن
 新仇旧恨 xīnchóu—jiùhèn دشمنی‌نو افزون شده بر دشمنی کهنه
 新官上任三把火 xīnguān shàngren sān bǎ huǒ هر مأمور دولتی تازه‌نفس اقدامات جدی را به عمل می‌آورد ؛ جاروب نو خوب جاروب

ها و رنج‌ها به جای نرسیدن ؛ هم روحاً و هم جسماً خسته شدن
 心力交瘁 xīn—lì jiāocuì هم نیروی فکری و هم نیروی بدنی تحلیل رفتن ؛ هم روحاً و هم جسماً خسته شدن
 心灵手巧 xīnlíng—shǒuqiǎo هوشیار و چیره دست
 心领神会 xīnlǐng—shénhuì بطور ضمنی درک کردن ؛ بی درنگ به اشاره کسی بی بردن
 心乱如麻 xīn luàn rú má مانند کلاف سردرگم بودن ؛ مانند کلاف نخ درهم و برهم و پریشان بودن
 心满意足 xīnmǎn—yìzú از ته دل راضی شدن ؛ از مصمیم قلب قانع بودن
 心明眼亮 xīnmíng—yǎnliàng بروشنی دیدن و فکر کردن ؛ تیزچشم و روشن بین بودن
 心平气和 xīnpíng—qìhé آرام ؛ هموارسو و با نشاط
 心如刀割 xīn rú dāo gē احساس کردن گویا کاردی به قلب خود فرو رفته باشد ؛ جریحه‌دار شدن قلب کسی از غم و اندوه
 心如死灰 xīn rú sǐhuī قلب کسی مانند خاکستر های مرده است — کنایه از ناامید و بی‌احساس بودن
 心如铁石 xīn rú tiěshí سنگ‌دل بودن ؛ بی‌رحم بودن ؛ بی‌مروت بودن
 心神不定 xīnshén bù dìng برهم خوردن آرامش خاطر ؛ احساس بی‌قراری کردن ؛ آشفته و شوریده شدن
 心事重重 xīnshì chóngchóng نگرانی و اضطراب بر شخصی مستولی شدن
 心往一处想，劲往一处使 xīn wǎng yīchù xiǎng, jìn wǎng yīchù shǐ همفکر و همدل بودن در کار
 心无二用 xīn wú èr yòng یک نفر نمی‌تواند همزمان به دو کار بیندیشد.
 心向往之 xīn xiàngwǎng zhī خنج زدن دل برای کسی یا چیزی
 心心相印 xīn—xīn xiāng yìn دل‌ها بهم پیوند داشتن ؛ باهم یک دل و یک جان بودن ؛ از احساسات مشترک برخوردار بودن ؛ ما در یک روحیم اندر دو بدن.
 心胸开阔 xīnxiōng kāikuò دارای سعه صدر ؛ دارای فکر روشن ؛ غیرمتعصب
 心胸狭窄 xīnxiōng xiázhǎi کوتاه‌نظر ؛ متعصب

دستی برمی‌خیزد.

星离雨散 xīnglí—yǔsàn (又作“星离云散”)
 (در مورد اعضای خانواده ، دوستان و غیره) از هم جدا شدن

星罗棋布 xīngluó—qíbù
 مانند ستارگان آسمان یا مهره های شطرنج پراکنده بودن

星星点点 xīngxing diǎndiǎn
 نقطه های کوچک ، خرد و ریز ؛ خرد و پرت

星星之火，可以燎原 xīngxīng zhī huǒ，kěyǐ liáoyuán
 از يك جرعه حریق دستی برمی‌خیزد.

星移斗转 xīngyí—dǒuzhuǎn
 تغییر در موقعیت ستارگان — کنایه از تغییر فصل ها ، مرور زمان
 惺惺惜惺惺 xīngxīng xī xīngxīng
 یکدیگر قدردانی می‌کنند.

惺惺作态 xīngxīng zuò tài
 خود را (به دوستی ، بی‌گناهی و.....) زدن

腥风血雨 xīngfēng—xuèyǔ
 باد متفن و باران خون‌آلود — کنایه از حکمفرمایی ترور

行百里者半九十 xíngbǎilǐzhě bàn jiǔshí
 نود “لی” فقط نصف سفری است که صد “لی” فاصله دارد — کنایه از اینکه آخرین بخش سفر از بقیه سفر به مراتب سخت‌تر است .

行成于思 xíng chéng yú sī
 کردار از پندار مایه می‌گیرد ؛ عمل نتیجهٔ تفکر است ؛ موفقیت کار به فکر قبلی بستگی دارد ؛ اول اندیشه وانگهی کردار.

行将就木 xíngjiāng jiù mù
 روز بروز به تابوت نزدیکتر شدن — کنایه از پیر شدن ؛ بودن ، آفتاب لب بام است.

行若无事 xíng ruò wú shì
 طوری عمل کردن که گویا هیچ اتفاقی نیفتاده باشد.

行色匆匆 xíngsè cōngcōng
 با عجله به سفر مبادرت ورزیدن

行尸走肉 xíngshī—zǒuròu
 يك لاشه متحرك — کنایه از آدم کاملاً هرزه و بی‌فایده

行同狗彘 xíng tóng gǒu—zhì
 مثل سگ و خوک رفتار کردن

行远自迩 xíng yuǎn zì ěr
 مقصد شما هر قدر هم که دور باشد ، شما باید از همان‌جا که هستید شروع کنید — کنایه از اینکه هنگام انجام کاری ما باید قدم به قدم و از نزدیک به دور به پیش برویم.

行云流水 xíngyún—liúshuǐ
 (در مورد سبک نگارش) مانند ابر شناور و مثل آب روان — کنایه از طبیعی و سلیس

می‌کند.

新来乍到 xīnlái—zhàodào
 تازه رسیده
 新瓶装旧酒 xīnpíng zhuāng jiùjiǔ
 شراب کهنه در بطری نو — کنایه از همان متاع کهنه با درجیب جدید

新生事物 xīnshēng shì wù
 اشیاء نو ظهور ، اشیاء جدید

薪尽火传 xīn jìn huǒ chuán
 شعله از يك هیزم به هیزم های دیگر سرایت می‌کند ؛ روشن شود هزار چراغ از فیله‌ای — کنایه از اینکه مشعل علم و دانش از دست معلم به دست محصل می‌رسد.

馨香祷祝 xīnxiāng dǎozhù
 بخور سوزاندن دعای شیرکردن — کنایه از صمیمانه آرزومند چیزی بودن

信而有征 xìn ér yǒu zhēng
 تأیید شده بوسیله مدرک و گواهی

信口雌黄 xìnkǒu cīhuáng
 بدون احساس مسئولیت سخن گفتن

信口开河 xìnkǒu kāihé (又作“信口开合”)
 بدون احساس مسئولیت سخن گفتن ؛ مزخرف گفتن

信赏必罚 xìnshǎng—bífá
 پاداش ها و تنبیه های مناسب باید معلوم گردد.

信誓旦旦 xìnshì dàndàn
 باکمال خلوص نیت سوگند خوردن

信手拈来 xìnshǒu niānlái
 واژه‌ها را در دسترس داشتن ؛ مواد آماده و حاضر داشتن

信守不渝 xìnshǒu bù yú
 با قاطعیت (به وعده) خود) وفادار بودن

信以为真 xìn yǐwéi zhēn
 چیزی را حقیقی دانستن و پذیرفتن

兴风作浪 xīngfēng—zuòlàng
 شورش و بلوا برپا کردن ؛ به آتش بی‌نظمی دامن زدن

兴利除弊 xīnglì—chúbì
 چیز سودمند را توسعه بخشیدن و چیز زیان‌آور را از بین بردن

兴师动众 xīngshī—dòngzhòng
 واحدهای نظامی را حرکت دادن و مردم را تحریک کردن — کنایه از جمعیت زیادی را بمنظور انجام کاری بسیج کردن

兴师问罪 xīngshī wèn zuì
 بمنظور تنبیه و کیفر رسانی ، گروهی فرستادن

兴妖作怪 xīngyāo—zuòguài
 بمنظور ایجاد درد سر (از راه جادو)احضار دیو ها کردن — کنایه از فراهم آوردن اسباب زحمت

星火燎原 xīnghuǒ liáoyuán
 از يك جرعه حریق

兄弟鬩于牆，外御其侮 xiōngdì xì yú qiáng،
برادرانی که در خانه دعوا می کنند بر علیه حملات خارجی متحد می شوند.

浩瀚澎湃 xiàohànpéngpài، خروشان و خروشان؛ غلطان؛ متلاطم؛ پرتلاطم

胸无城府 xiōng wú chéngfǔ، صاف و بی پرده؛ رک و راست

胸无点墨 xiōng wú diǎn mò، بی سواد؛ بی دانش؛ نادان

胸有成竹 xiōng yǒu chéng zhú، برنامه یا تدبیر مشخصه و پخته داشتن

胸中无数 xiōngzhōng wú shù 同: 心中无数 xīnzhōng wú shù

胸中有数 xiōngzhōng yǒu shù 同: 心中有数 xīnzhōng yǒu shù

雄才大略 xióngcái—dàlùè (درمورد مرد)
(دارای) استعداد بزرگ و دوراندیشی دلیرانه (در مورد سیاستمدار یا ژنرال)؛ (دارای) استعداد کمیاپ و استراتژی دلیرانه

雄赳赳，气昂昂 xióngjiūjiū, qì'áng'áng
دلیرانه و با روحیه بلند؛ سرشار از خمیره و غیرت

雄伟壮丽 xióngwěi zhuànglì، باشکوه و عظمت؛ پر جلوه

雄心勃勃 xióngxīn bóbo، دارای بلندهمت؛ هدف عالی

雄心壮志 xióngxīn—zhuàngzhì
آرزوهای بلند و آرمان های بزرگ

雄心豹胆 xióngxīn—bàodǎn، قلب خرس و زهره؛ پلنگ — کنایه از بی ترسی؛ بی باکی؛ شجاعت

休戚相关 xiū—qī xiāngguān، در غم و شادی شریک بودن؛ بسبب مصالح مشترک بهم پیوستن

休戚与共 xiū—qī yǔ gòng، در غم و شادی شریک بودن

休养生息 xiūyǎng shēngxī (برای یک ملت)
استراحت کردن و نیروی تازه یافتن؛ (ضررها را) جبران کردن و زاد و ولد کردن

修旧利废 xiūjiù—lìfèi، اشیاء کهنه و دور انداخته شده را مرمت کردن و از آنها استفاده کردن

修心养性 xiūxīn—yǎngxìng، از طریق تفکر و عبادت خود را بهسازی کردن

羞羞答答 xiūxiūdādā (又作“羞答答”)، شرمسار؛ خجالتی؛ شرمنده

羞人答答 xiūréndādā، احساس شرمساری یا

行之有效 xíng zhī yǒuxiào (در کارگر (عمل)

形单影只 xíngdān—yǐngzhī، یک شکل مجرد، یک سایه تنها — کنایه از بی نهایت تنها و دلتنگ بودن

形格势禁 xínggé shìjìn، در وضع نامساعدی قرار گرفتن

形迹可疑 xíngjì kěyí، از نظر صورت ظاهر مشکوک بودن؛ مشکوک سیما بودن

形容憔悴 xíngróng qiáocuì، لاغر و شکسته؛ نحیف و بی حال

形势逼人 xíngshì bī rén، اوضاع بر ما فشار می آورد.

形同虚设 xíng tóng xūshè، عملاً نقشی نداشتن

形销骨立 xíngxiāo—gǔlì، بجز پوست و استخوان چیزی دیگری نداشتن؛ تنها به یک اسکلت ماندن

形形色色 xíngxíng sè sè، به شکل های مختلف؛ گوناگون؛ رنگارنگ

形影不离 xíng—yǐng bù lí، مانند جسم و سایه یک جلدانشدنی بودن؛ همیشه باهم بودن

形影相吊 xíng—yǐng xiāng diào، دلداری دادن جسم و سایه به یکدیگر — کنایه از بی نهایت تنها و غریب؛ غمگین و منزوی

形于辞色 xíngyú cí sè، پدیدار (غیره) شدن در سخن و بر چهره کسی

兴高采烈 xìnggāo—cǎiliè، بسیار سرحال؛ هیجان بی نهایت مسرور و شاد

兴味索然 xìngwèi suǒrán، (به چیزی) بی علاقه شدن؛ بی رغبت شدن؛ بی میل شدن

兴致勃勃 xìngzhì bóbo، پر از شور و شوق؛ کاملاً سرحال

性命交关 xìngmìng jiāoguān (又作“性命攸关”)، (موضوعی) مربوط به مرگ و زندگی؛ دارای اهمیت حیاتی

幸灾乐祸 xìngzāi—lèhuò، شامت کردن؛ توزانه شادی کردن؛ از مصیبتی که برای دیگران اتفاق افتاده خوشحال بودن

凶多吉少 xiōngduō—jíshǎo، چریدن فال بد بر فال نیک؛ سرشار از امکانات ناخوشایند بودن

凶神恶煞 xiōngshén—èshà، دیوها؛ شیطان ها؛ آدم های شرور و نابکار

凶相毕露 xiōngxiàng bìlù، قیافه بسیار نابکارانه داشتن؛ چهره بسیار شرزه داشتن

兄弟阋墙 xiōngdì xì qiáng، دعوا بین برادران؛ نزاع داخلی

نصیحت (یا انتقاد) گوش کردن
 虚情假意 xūqíng—jiǎyì، جلوه دروغین عواطف، نشان ریاکارانه دوستی
 虚声恫吓 xū shēng dònghè تهدید دروغین
 虚席以待 xū wèi yǐ dài (又作“虚席以待”) گردن ؛ هارت و پورت گردن
 虚无缥缈 xūwú—piāomiǎo صرفاً خیالی، کاملاً فرضی
 虚心使人进步，骄傲使人落后 xūxīn shǐ rén jìnbù, jiāo'āoshì rén luòhòu تواضع باعث پیشرفت انسان است درحالی که تکبر عقب ماندگی او را موجب می گردد.
 虚虚实实 xūxūshíshí راست همراه با دروغ ؛ آمیزه ای از کذب و حقیقت
 虚言妄语 xūyán—wàngyǔ دروغ ها و اظهارات دروغین ؛ سخن های بی اساس
 虚应故事 xū yìng gùshì کارها را صرفاً به عنوان تشریفات یا عمل روزانه بطور سطحی انجام دادن
 虚有其表 xū yǒu qí biǎo بهتر از آنچه که هست به نظر رسیدن ؛ برازنده به نظر رسیدن اما ارزش واقعی نداشتن
 虚与委蛇 xū yǔ wēiyí با ادب اما بدون صمیمیت با کسی برخورد کردن
 虚张声势 xū zhāng shēngshì بطور دروغین و توخالی ، نیرومندی خود را نشان دادن ؛ سر و صدا راه انداختن
 嘘寒问暖 xūhán—wènuǎn از کسی احوال پرسیدن ؛ جوای احوال کسی بودن
 栩栩如生 xǔxǔ rú shēng شبیه زندگی واقعی ؛ زندگی ماند ؛ زیست سان ؛ زنده
 旭日东升 xùrì dōng shēng خورشید سرخ در آسمان مشرق طلوع می کند — کتابه از جلوه و نمایش شور و شوق و سرزندگی جوانان
 酗酒滋事 xūjiǔ zīshì مست شدن و ایجاد آشوب و فتنه کردن
 轩然大波 xuānrán dàbō آشوب و اغتشاش بزرگ ؛ غوغای بزرگ
 喧宾夺主 xuān bīn duó zhǔ مهمان جسور نقش میزبان را بناحق می گیرد ؛ چیز فرعی جانشین چیز اصلی می شود.
 玄之又玄 xuán zhī yòu xuán — رمز رمزا — کتابه از بسیار مرموز و اسرارآمیز بودن
 旋转乾坤 xuánzhuǎn qiānkūn بوجود آوردن تغییر مؤثری در طبیعت یا در نظم و ترتیب یک

ناراحتی کردن
 羞与为伍 xiū yǔ wéiwǔ معاشرت با کسی مایه شرمساری بودن ؛ معاشرت با کسی در شان خود نبودن
 朽木不可雕也 xiǔmù bù kě diāo yě نمیتوان روی چوب پوسیده کنده کاری کرد — کتابه از اینکه نمیتوان آدم ناقابل را تربیت کرد ؛ تربیت ناهل را چون گردکان برگیند است.
 朽木粪土 xiǔmù—fèntǔ چوب پوسیده و خاک بی ارزش — کتابه از آدم هرزه و بی ارزش ؛ آدم بی فایده
 秀才不出门，能知天下事 xiùcai bù chūmén, néng zhī tiān xià shì دانشمند بدون اینکه از دروازه منزل خود بیرون برود ، از امور تمام دنیا آگاه است.
 秀才人情纸半张 xiùcai réngíng zhǐ bànzhāng هدیه دانشمند می تواند نصف ورق کاغذ باشد ؛ تحفه درویش بزرگ سزی است.
 秀而不实 xiù ér bù shí 同：华而不实
 huá ér bù shí چشم چرانی کردن (معمولاً در مورد زن بسیار زیبا یا گاهی در مورد صحنه زیبا گفته می شود)
 秀外慧中 xiùwài—huìzhōng (又作“秀外惠中”) زیبا و عاقل
 袖手旁观 xiùshǒu pángguān دست به سینه نظاره کردن ؛ بای تهاوتی تماشا کردن
 臭味相投 xiùwèi xiāngtóu سلیقه ها و عادات نا پسند مشابه داشتن
 绣花枕头 xiùhuā zhěntou بالش دارای نقش و نگار گل دوزی شده — کتابه از شخصی بظاهر جالب توجه ولی در باطن بی ارزش
 须臾之间 xūyú zhī jiān در يك لحظه ؛ آنآ ؛ در يك چشم برهم زدن
 虚度光阴 xūdù guāngyīn وقت خود را تلف کردن
 虚度年华 xūdù niánhuá زندگی خود را بیهوده گذراندن
 虚怀若谷 xūhuái ruò gǔ دلی به بزرگی کوه و سینه ای به فراخی دره داشتن — کتابه از بسیار با گذشت و متواضع بودن ؛ گشاده فکر بودن (برای همراه سازی)
 虚晃一枪 xū huǎng yī qiāng حریف (تظاهر به حمله کردن ؛ حمله دروغین کردن
 虚己以听 xū jǐ yǐ tīng با تواضع و فروتنی به

学然后知不足 xué rán hòu zhī bú zú هر قدر بیشتر می آموزید، همان قدر احساس می کنید که کمتر می دانید؛ تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم.

学识浅薄 xuéshí qiǎnbó دانش کم و سطحی داشتن

学识渊博 xuéshí yuānbó بسیار فاضل بودن؛ دانش زیاد داشتن

学无常师 xué wú cháng shī آموزنده به معلم دائمی احتیاج ندارد.

学无止境 xué wú zhǐjìng علم و دانش حد و حصر ندارد.

学以致用 xué yǐ zhì yòng آموختن برای بکار بردن است.

雪里送炭 xuě lǐ sòng tàn 同:雪中送炭 xuě zhōng sòng tàn

雪上加霜 xuě shàng jiā shuāng برف بعلارهه شبنم یخ زده — کنایه از مصیبت های پشت سرهم

雪中送炭 xuě zhōng sòng tàn ذغال آوردن چوب در هوای برفی — کنایه از به موقع به دیگران کمک کردن

血海深仇 xuèhǎi shēnchóu دشمنی شدید و ریشه دار

血口喷人 xuèkǒu pēnrén بر علیه کسی حمله های بی اساس و بدخواهانه کردن؛ کین توزانه به کسی تهمت زدن

血泪斑斑 xuèlèi bānbān با لکه های خون و اشک

血流成河 xuè liú chéng hé خون مانند دریایی روان می شود.

血流如注 xuè liú rú zhù ریختن خون میل آسا

血气方刚 xuèqì fānggāng بر از انرژی حیاتی؛ سرشار از شور و سر زندگی

血肉横飞 xuèròu héngfēi گوشت و خونی که به هرسو پرت می شود

血肉相连 xuèròu xiānglián مانند گوشت و خون بهم نزدیک بودن

血肉之躯 xuèròu zhī qū بدن انسان؛ گوشت و خون

血雨腥风 xuèyǔ-xīngfēng باد و بارانی که بوی خون می دهد — کنایه از حکمرماری ترور

血债累累 xuèzhài lěilěi بدھکاری های خون مانند کوهی داشتن

血债要用血来还 xuèzhài yào yòng xuè lái

کشور؛ زمین وآسمان را تکان دادن

悬灯结彩 xuándēng—jiécǎi آویزان کردن فانوس ها و حلقه های گل؛ آذین بستن

悬而未决 xuán ér wèi jué مانده؛ لاینحل مانده

悬梁自尽 xuánliáng zìjìn با آویختن خود از تیری خودکشی کردن

悬首示众 xuánshǒu shìzhòng سر بریده شده کسی را در اماکن عمومی به عنوان اخطار به دیگران نمایش دادن

悬心吊胆 xuánxīn—diàodǎn 同:提心吊胆 tíxīn—diàodǎn در کنار پرتره اسب

悬崖勒马 xuányá lè mǎ عودرا متوقف کردن — کنایه از: در آخرین لحظه از وجود خطر بیدار شدن

悬崖峭壁 xuányá—qiào bì پرتره ها و صخره های تند آن

选贤举能 xuǎnxián—jǔnéng (又作“选贤任能”) آدم قابل را برگزیدن و آدم لایق را ترفیع دادن

煊赫一时 xuǎnhè yíshí مدتی دارای شهرت و نفوذ بودن

癣疥之疾 xuǎnjiè zhī jí فقط يك بیماری پوستی — کنایه از فقط يك كسالت و بسی درخشان و رنگین

绚丽多彩 xuànlì duōcǎi بریدن آهن گویا اینکه آن گل و لای باشد (در مورد يك شمشیر بسیار برنده گفته می شود)

削足适履 xuē zú shì lǚ بریدن پا تا اندازه كفش شود

穴居野处 xuéjū—yěchù (مانند انسان های آغازین) زندگی کردن در غارهای صحر

学步邯郸 xué bù Hándān 同:邯鄲学步 Hándān xué bù

学而不厌 xué ér bú yàn داشتن آرزوی سیری ناپذیر آموختن؛ در آموختن احساس سیری نکردن

学而优则仕 xué ér yōu zé shì يك عالم خوب به مأموریت دولتی خواهد رسید.

学非所用 xué fēi suǒ yòng کار کسی با آموزش و تربیتش رابطه ندارد.

学富五车 xué fù wǔ chē پنج ارابه کتاب را خوانده اند — کنایه از بسیار دانشمند و فاضل بودن

学贯古今 xué guàn gǔ—jīn در دانش های هم باستان وهم مدرن بسیار چیره دست بودن

寻章摘句 xúnzhāng—zhāijù گزیدن اصطلاحات
 و استاد کردن قطعات (نوشته‌ای) — کنایه از :
 به منظور شاخ و برگ دادن نوشته خود در پی
 نقل قول ها گشتن
 循规蹈矩 xúnguī—dǎojiǔ مطیعانه دستورات ،
 مقررات ورا مراعات کردن ؛ با رسوم
 و آداب مورد توافق مردم منطبق بودن
 循环往复 xúnhuán—wǎngfù به دوران حرکت
 کردن
 循名责实 xún míng zé shí طالب مطابقت
 واقعیت با اسم بودن
 循序渐进 xúnxù jiàn jìn سلسله مراتب را
 رعایت کردن و قدم بقدم به پیش رفتن
 循循善诱 xúnxún shàn yòu در هدایت منظم ماهر
 بودن ؛ بامهارت و حوصله یاد دادن
 训练有素 xùnlìan yǒusù تعلیم و تربیت منظم و
 کاملی را دیدن ؛ بخوبی تعلیم یافته بودن
 迅雷不及掩耳 xùnléi bùjí yǎn ěr يك رعد و
 برق ناگهانی فرصت پوشاندن گوش ها را نمی‌دهد
 — کنایه از : ناگهانی بودن چیزی بسرعت برق
 شکستن قانون xùnqíng—wǎngfǎ شکستن
 برای کمک کردن به دوستان یا خویشاوندان خود
 徇私舞弊 xùnsī—wǔbì (قانون را) تخلفی کردن
 برای خدمت به دوستان یا خویشاوندان خود

血战到底 xuèzhàn dào dǐ نبرد کردن
 کسی را با شوخی اذیت نمودن یا ناراحت نساختن
 薰莸不同器 xūn—yóu bù tóng qì (又作“薰
 莸异器”) گیاههای خوشبو و گیاههای هرزه باید
 در ظروف جداگانه نگهداشته شوند — کنایه از
 اینکه مردم نیک باید از مردم بد کناره بکنند.
 寻短见 xún duǎn jiàn خودکشی کردن
 寻根究底 xúngēn—jiū dǐ چیزی را عمیقاً مورد
 تحقیق قرار دادن ؛ به ریشه چیزی رسیدگی
 کردن
 寻花问柳 xún huā—wèn liǔ از تماشا کردن گل
 ها و درخت های پید لذت بردن — کنایه از :
 ۱ - از صحنه زیبای فصل بهار حظ بردن ۲ -
 لاس زدن با زنان بدکاره
 寻欢作乐 xún huān—zuò lè عیش و نوش کردن ؛
 دنبال خوش گذرانی بودن
 寻事生非 xún shì—shēng fēi در پی دعوا بودن
 ؛ فراهم آوردن دردسر
 寻死觅活 xún sǐ—mì huó (معمولاً) بمنظور
 تهدید) برای خودکشی تلاش کردن
 寻幽访胜 xún yōu—fǎng shèng هنگام مسافرت
 از نقاط خوش منظره آرام و دور افتاده دیدن
 کردن

Y

(یعنی دادگاه محلی) کاملاً باز است ، کسی که
 حق با او است اما دستش تنگ است نباید وارد
 شود.
 哑巴吃黄连，有苦说不出 yǎbā chī huánglián ،
 مانند آدم لالی که داروی
 تلخ گیاهی خورده باشد — کنایه از : از ابراز رنج
 خود عاجز بودن
 哑口无言 yǎkǒu wúyán در اقامه دلیل ناتوان
 شدن ؛ (در جواب دادن) لال شدن
 哑然失笑 yǎrán shīxiào چاره‌ای جز خندیدن
 نداشتن ؛ به خنده افتادن
 雅人深致 yǎrén shēn zhì شخص ترکیه شده با

صدای هیچ
 鸦雀无声 yā—què wú shēng کلاغ یاگنجشک شنیده نمی‌شود — کنایه از اینکه
 خاموشی حکم فرماست.
 鸭行鹅步 yā xíng—é bù آهسته و جنبانه راه
 رفتن ؛ اردک وار راه رفتن
 牙牙学语 yáyá xuéyǔ (کودکان بی زبان) غان و غون کردن ؛ حرف زدن را
 آموختن
 睚眦必报 yáizì bì bào حتی برای يك نگاه عشم گرفتن
 آمیز (دیگران) هم انتقام گرفتن
 衙门八字开，有理无钱莫进来 yámenbā zì
 kāi,yǒu lǐ wúqián mò jìnlai دروازه “یامن”

言而有信 yán ér yǒu xìn به گفتار خود وفادار بودن

言归于好 yán guī yú hǎo با کسی آشتی کردن

言归正传 yán guī zhèngzhuàn به اصل مطلب برگشتن

言过其实 yán guò qí shí اغراق گفتن ؛ مبالغه کردن ؛ بزرگ کردن

言简意赅 yánjiǎn—yìgāi مفید و مختصر ؛ موجز و همه‌جانبه

言教不如身教 yánjiào bùrú shēnjiào سرمشق بهتر از اندرز است.

言近旨远 yánjìn—zhǐyuǎn ساده در لفظ ولی عمیق در معنی

言人人殊 yán rén rén shū مردم گوناگون نظر های مختلف می‌دهند ؛ هرکس نظر خود را دارد.

言三语四 yánsān—yǔsì بدون احساس مسئولیت سخن گفتن

言听计从 yántīng—jìcóng همواره از نصیحت کسی پیروی کردن ؛ برحسب هرچه کسی می‌گوید عمل کردن

言外之意 yán wàizhī yì ؛ معنی واقعی (مطلب) ؛ معنی ضمنی

言为心声 yán wéi xīnshēng سخن بیانگر فکر و ضمیر است ؛ واژه‌ها صدای قلب است

言行不一 yán—xíng bù yī یکی نبودن گفتار و کردار

言行一致 yán—xíng yīzhì منطبق بودن گفتار با کردار

言犹在耳 yán yóu zài ěr کلمات هنوز در گوش طنین‌انداز است.

言有尽而意无穷 yán yǒu jìn ér yì wúqióng واژه‌ها به‌پایان رسیده اما معنی آن تمام نشدنی است.

言者无心，听者有意 yánzhě wúxīn,tīngzhě yǒuyì حرفی که بطور آلبختی زده می‌شود برای شنونده حواس جمعی خیلی معنی‌دار به گوش می‌رسد.

言者无罪，闻者足戒 yánzhě wú zuì,wénzhě zú jiè سخنگو را ملامت نکند بلکه به سخنانش محل بگذارید.

言者谆谆，听者藐藐 yánzhě zhūn zhūn,tīngzhě miǎomiǎo سخنگو بسیار جدی است اما شنونده بی‌دقت و سر به هوا است.

言之成理 yán zhī chéng lǐ بطور معقول و قانع کننده سخن گفتن ؛ منطقی به گوش رسیدن

افکار عمیق

雅俗共赏 yǎ—sú gòng shǎng (در مورد اثر هنری یا ادبی) مورد پسند خاص و عام قرار گرفتن

揠苗助长 yà miáo zhù zhǎng (又作“拔苗助长”) با بالا کشیدن جوانه‌ها به رشد آنها سرعت بخشیدن — کنایه از: بر اثر شور و شوق بی‌مورد کارها را زار و خراب کردن

咽喉要地 yānhóu yàodì ممبر استراتژیک

烟波浩渺 yānbō hàomiǎo یک پهله بی‌کران و مه‌آلود

烟雾弥漫 yānwù mímàn بر از دود و مه مانند دود محو و مثل ابرها پراکنده شدن — کنایه از کاملاً محو شدن

湮没无闻 yānmò wúwén در بوته فراموشی افتادن ؛ غرق در گمنامی شدن

嫣然一笑 yānrán yī xiào لبخند ملیحانه‌ای زدن

延颈企踵 yánjǐng qǐzhǒng (又作“延颈举踵”) گردن افراشتن و با نوک پا ایستادن — کنایه از مشتاقانه از چیزی توقع داشتن

延年益寿 yánnián—yìshòu (با استفاده از داروی مقوی و...) عمر را طولانی کردن

言必行，行必果 yán bì xíng,xíng bì guǒ به وعده‌ها باید وفا شود و عمل باید محکم و استوار باشد؛ وفادار در گفتار و استوار در عمل

言必有中 yán bì yǒu zhòng کسی که حرف می‌زند در ارتباط با موضوع حرف می‌زند.

言不及义 yán bù jí yì هرگز با جدیت حرف نزدن ؛ سبک سرانه سخن گفتن

言不尽意 yán bù jìn yì واژه‌ها نمی‌تواند همه گفتارهای مورد نظر را بیان کند.

言不由衷 yán bù yóu zhōng از صمیم قلب حرف نزدن ؛ صمیمانه سخن نگفتن

言差语错 yánchā—yǔcuò اشتباه یا لغزش زبان در سخن گفتن

言出法随 yán chū fǎ suí این قانون پس از ابلاغ رسمی آن جداً به‌اجرا در خواهد آمد.

言传身教 yánchuán—shēnjiào هم با سرمشق های شخصی خود و هم با دستورالعمل‌های شفاهی آموزش دادن

言多语失 yán duō yǔshī (又作“言多必失”) کسی که زیاد صحبت می‌کند جایز الخطاست .

言而无信 yán ér wú xìn از قول خود تخلف کردن ؛ زیر قول خود زدن ؛ عهد شکستن

داشتن -- کتبه از مراقب و هوشیار بودن
 眼光短浅 yǎnguāng duǎn qiǎn ؛ نزدیک بین ؛ کوتاه نظر
 眼花缭乱 yǎnhuā liáoluàn خیره کردن چشم
 眼疾手快 yǎnjí—shǒu kuài تیز چشم و تر دست
 眼泪汪汪 yǎnlèi wāngwāng چشم های اشک بار
 眼明手快 yǎnmíng—shǒukuài تیز چشم و تردست
 眼明心亮 yǎnmíng—xīnliàng تیز چشم و روشن فسیر
 眼中钉，肉中刺 yǎnzhōngdīng，ròuzhōngcì خاری در چشم و گوشت
 僵旗息鼓 yǎnqí—xīgǔ پرچم ها را خواباندن و طبل ها را خاموش کردن — کتبه از : همه فعالیت ها را متوقف ساختن
 僵武修文 yǎnwǔ—xiūwén از فعالیت های نظامی دست کشیدن و فرهنگ و آموزش و پرورش را تشویق کردن
 宴安鴆毒 yàn'ān zhèn dú راحت طللی در حکم نوشیدن شراب سمی است.
 宴尔新婚 yàn'ěr xīnhūn (又作“新婚宴尔”) زن و شوهر از شادی ازدواج شان لذت می برند.
 艳如桃李，冷若冰霜 yàn rú táolí，lěng ruò bīngshuāng (در مورد زن) مانند گل های هلو و آلو زیبا اما مانند یخ و شبنم یخ زده سرد بودن
 雁过拔毛 yàn guò bá máo ڪندن پرها از هر مرغای که می گذرد — کتبه از سودجویی از هر فرصتی که امکان پذیر باشد؛ موسی از خرس کندن غنیمت است.
 燕巢幕上 yàn cháo mù shàng پرسترو روی سایبان لانه می زند — کتبه از قرار گرفتن در یک موضع خطرناک
 燕尔新婚 yàn'ěr xīnhūn 同: 宴尔新婚 yàn'ěr xīnhūn
 燕颔虎颈 yàn hàn—hǔjǐng چهره شاهانه و بهت آور
 燕雀安知鸿鹄之志 yànquè ān zhī hōnghú گنجشک چطور می تواند همت بلند فر را درک کند — کتبه از اینکه آدم کوچک نمی تواند به نیت های بلند آدم بزرگ بی برد ؛ هزار کبک ندارد دل یکی شاهین هزار بنده ندارد دل خداوندی.
 燕雀处堂 yàn—què chǔ táng پرسترو ها و

言之无物 yán zhī wú wù (نطق یا نوشته) فاقد مطلب مفید بودن ؛ سخن پردازی های محض بودن
 言之有据 yán zhī yǒu jù با دلایل موجه سخن گفتن
 言之凿凿 yán zhī zuòzuò با قاطعیت چیزی گفتن
 严惩不贷 yánchéng bú dài بی رحمانه وسخت مجازات کردن
 严父慈母 yánfù—címǔ پدر جدی و سختگیر و مادر مهربان و دلسوز
 严声厉色 yánshēng—lìsè عشن در صدا و عبوس در قیافه
 严师诤友 yánshī—zhèngyǒu معلم سختگیر و دوستی که نصیحت های ناخوشایند می دهد
 严丝合缝 yánsī héfèng کاملاً جور درآمدن
 严刑峻法 yán xíng—jùn fǎ قوانین اکید و مجازات سخت
 严刑拷打 yán xíng kǎo dǎ کسی را ظالمانه شکنجه دادن
 严以律己，宽以待人 yányǐ lǜ jǐ，kuān yǐ dài rén (又作“严以责己，宽以待人”) به خود سخت گرفتن و نسبت به دیگران با مدارا رفتار کردن
 严阵以待 yán zhèn yǐ dài کاملاً آماده آرایش جنگی بودن ؛ برای نبرد حاضر بودن
 沿门托钵 yán mén tuō bō در به در رفتن و تقاضای صدقه کردن
 炎黄子孙 YánHuáng zǐsūn فرزندان امپراطور “یان دی” و امپراطور “هوان دی” — کتبه از مردم چین
 奄奄一息 yǎnyǎn yī xī آخرین نفس را کشیدن؛ درحال نزع بودن ؛ در شرف مردن بودن
 掩鼻而过 yǎn bí ér guò جلوی دماغ خود را گرفتن (وازلجوی چیز بدبوی) رد شدن
 掩耳盗铃 yǎn ěr dào líng در حال دزدیدن زنگوله ، گوش های خود را پوشاندن — کتبه از فریب دادن خود
 掩人耳目 yǎn rén ěr—mù فریب دادن عوام ؛ اظهار کردن مردم
 眼不见，心不烦 yǎn bù jiàn，xīn bù fán هرچه که چشم نبیند باعث نگرانی خاطر هم نیست .
 眼高手低 yǎngāo—shǒudī هدف های بزرگ داشتن اما توانایی اندک ؛ سختگیر اما ناقابل بودن
 眼观六路，耳听八方 yǎn guān liù lù，ěr tīng bā fāng چشم های نافذ و گوش های تیز

洋洋得意 yángyáng déyì 同: 扬扬得意
 yángyáng déyì
 洋洋洒洒 yángyáng sǎsǎ (نوشته ای) بلند و
 دراز ؛ طولانی
 洋洋自得 yángyáng zìdé 同: 扬扬自得
 yángyáng zìdé
 仰人鼻息 yǎng rén bíxī نوکرمآبانه تابع
 دیگران بودن
 昂首伸眉 yǎngshǒu—shēnméi سر خود را بلند
 کردن و احساس غرور و سربلندی نمودن
 仰屋兴叹 yǎng wū xìngtàn به سقف نگاه
 کردن و آه کشیدن—کنایه از به ته کشیدن
 تدبیر کسی
 仰屋著书 yǎng wū zhùshū در موقع نوشتن به
 سقف نگاه کردن—کنایه از: در تألیف کتاب‌ها
 بسیار رنج کشیدن
 养兵千日, 用兵一时 yǎngbīng qiānrì, yòng
 bīng yī shí برای يك ساعت استفاده از
 ارتش آنرا هزار روز نگهداری کردن
 养儿防老, 积谷防荒 yǎng ér fáng lǎo, jí gǔ
 fáng huāng همانطور که کسی غله را برای
 روز مبادا ذخیره می‌کند, او بچه‌ها را برای
 سالهای پیری بار می‌آورد.
 养虎遗患 yǎng hǔ yí huàn پروراندن ببر در حکم
 ایجاد بلا است—کنایه از اینکه خوشنود کردن
 دشمن باعث مصیبت برای خود می‌شود.
 养精蓄锐 yǎngjīng—xùruì نیرو را حفظ کردن و
 انرژی را ذخیره نمودن
 养老送终 yǎnglǎo—sòngzhōng از والدین مسن
 خود مواظبت کردن و پس از مرگ شان آنها
 را بطور شایسته وآبرومندانه بخاک سپردن
 养生之道 yǎngshēng zhīdào شیوه حفظ
 سلامتی
 养痍成患 yǎng yāng chéng huàn (又作“养
 痍遗患”) غفلت از معالجه دمل موجب
 مهلکه جان می‌شود—کنایه از آتش نشاندن و
 احتکار گذاشتن کار خردمندان نیست.
 养尊处优 yǎngzūn—chūyōu از امتیازات مقام
 بالا بهره‌مند شدن و زندگی راحت داشتن
 怏怏不乐 yàngyàng bù lè از چیزی دلتنگ و
 گرفته بودن
 妖里妖气 yāoliyāoqì و سوسه انگیز ؛ مسکسی
 دیوها و شیطان‌ها
 妖魔鬼怪 yāomó—guǐguài ؛ انواع دیوها ؛ نیروهای اهریمنی
 妖言惑众 yāoyán huòzhòng بکار بردن مفسطه

گنجشک‌ها در تالار لانه می‌سازند, غافل از
 اینکه تالار بزودی آتش می‌گیرد—کنایه از
 آگاه نبودن از خطر خود
 殃及池鱼 yāngjí chí yú 见: 城门失火, 殃
 及池鱼 chéngmén shīhuǒ, yāngjí chí yú
 راه باریک بر
 羊肠小道 yángcháng xiǎo dào بیچ و خم
 羊毛出在羊身上 yángmáo chū zài yáng shēn
 shang به‌رحال پشم از بدن گوسفند جدا می
 شود—کنایه از اینکه آنچه به شما می‌دهند
 آخرالامر خود شما برای آن خواهید پرداخت.
 羊质虎皮 yángzhì—hǔpí گوسفند در پوست
 ببر—کنایه از: در ظاهر قوی ولی در باطن
 ضعیف بودن ؛ خر در پوست شیر
 阳春白雪 yángchūn bái xuě (بر بھاری)“
 گزیده ترانه‌های مملکت ”چو—کنایه از هنر
 و ادبیات ممتاز در سطح بلند
 阳奉阴违 yángfèng—yīnwéi علناً موافق ولی
 پنهانی مخالف بودن ؛ موافقت دروغین
 阳关大道 yángguān dàdào (又作“阳关道”)
 بزرگراه ؛ شاهراه
 扬长避短 yángcháng—bìduǎn نقاط قوت
 خود را نشان دادن و نقاط ضعف خود را پوشاندن
 扬长补短 yángcháng—bǔduǎn منظور جبران
 کردن نقاط ضعف خود, نقاط قوت خود را به
 منصفه ظهور رساندن
 扬长而去 yángcháng ér qù با قدم های بلند از
 جایی خارج شدن ؛ بافیس و افاده گام برداشتن
 扬幡招魂 yángfān zhāohún برای احضار روح
 مرده پرچم عزرا را به اهتزاز درآوردن—کنایه
 از زنده کردن آنچه که منسوخ شده باشد
 扬眉吐气 yángméi—tǔqì احساس غرور و سر
 بلندی کردن ؛ سرفرازی کردن
 扬汤止沸 yángtāng zhǐ fèi جلوگیری کردن
 آب, از جوشیدن آن بوسیله کف‌گیری و ریختن
 مجدد آن به دیگ—کنایه از چاره موقت اما
 غیر مؤثر
 扬扬得意 yángyáng déyì از پیروزی بسیار
 سرفراز بودن ؛ پیروزمند به‌نظر رسیدن
 扬扬自得 yángyáng zìdé خودپسند بودن ؛ از
 خود راهی بودن
 洋为中用 yáng wéi Zhōng yòng اشیاء بیگانه
 را به خدمت چین درآوردن
 洋洋大观 yángyáng dàguān بزرگ نما ؛ عالی
 نما ؛ پرآب و تاب

咬牙切齿 yǎoyǎ—qièchǐ (باخشم) دندان قروچه کردن ؛ دندان بهم فشردن — کنایه از دشمنی شدید

药到病除 yào dào bìng chú اثر دارو اثر بیماری از بین می‌رود.

药石之言 yàoshí zhī yán (又作“药言”) نصیحت تلخ اما مفید

要言不烦 yào yán bù fán مختصر و مفید ؛ موجز ؛ روشن و کوتاه

耀武扬威 yàowǔ—yángwēi قدرت خود را یاغی نشان دادن ؛ نیروی خود را جلوه دادن ؛ بافیس و افاده گام برداشتن

野草闲花 yěcǎo—xiánhuā ۱- علف های مرزه و گل های وحشی ۲- معشوقه ؛ زن بدکاره

野火烧不尽，春风吹又生 yěhuǒshāo bù jìn, chūnfēng chuīyòu shēng حتی حریق دشتی نمی‌تواند علف ها را از بین ببرد؛ وقتی که باد بهاری می‌وزد ، آنها مجدداً سر از خاک درمی‌آورند. (در مورد آنچه نمی‌توان سرکوب کرد گفته می‌شود)

野心勃勃 yěxīn bó bó بسیار جاه طلب

业精于勤 yè jīng yú qín نیکوکاری از پرکاری است.

叶公好龙 Yègōng hàolóng عشق لرد “یه” به اژدها — کنایه از مدعی دوست داشتن چیزی بودن اما درحقیقت از آن ترس داشتن

叶落归根 yè luò guī gēn برگ های ریخته روی ریشه های درخت می‌نشینند — کنایه از کسی که در جای دیگر اقامت دارد بالاخره به خانه پدری خود باز می‌گردد.

夜不闭户 yè bù bì hù هنگام شب در خانه را کلون نمی‌کنند — کنایه از اینکه قانون و انتظام اجتماعی حکم فرماست.

夜长梦多 yècháng—mèngduō یک شب بلند با خواب های فراوان — کنایه از یک تأخیر طولانی موجب دردسر می‌شود.

夜阑人静 yèlán—rénjìng (又作“夜深人静”) در تاریک ترین زمان شب ؛ در دل شب ؛ بوقی

夜郎自大 Yèláng zìdà غرور مسخره‌آمیز شاه “به لانگ” — کنایه از تکبر و نفوت محلی و کوتاه نظرانه شخصی

夜以继日 yè yǐ jì rì شبانه روز ؛ بیست و چهار ساعت

一把钥匙开一把锁 yī bǎ yàoshi kāi yī bǎ

به منظور فریفتن مردم

要买人心 yāomǎi rénxīn 同: 邀买人心 yāo mǎi rénxīn

腰缠万贯 yāochán wànguàn بسیار غنی و پولدار بودن

邀买人心 yāomǎi rénxīn با پول دل مردم را بدست آوردن ؛ دنبال شهرت رفتن

尧天舜日 Yáotiān—Shùn rì روزگارهای “یائو” و “شون” — کنایه از روزگار طلایی در تاریخ چین

遥相呼应 yáo xiāng hūyīng از فاصله دور با یکدیگر هماهنگی کردن

遥遥无期 yáoyáo wú qī در آینده قابل پیش بینی تحقق پذیر نبودن

摇唇鼓舌 yáochún—gǔshé لب های خود را بهم زدن و زبان خود را کوییدن — کنایه از وراچی کردن (برای ایجاد دردسر)

摇旗呐喊 yáo qí nàhǎn پرچم ها را به حرکت درآوردن و رجزخوانی کردن — کنایه از : برای کسی به کار تبلیغاتی پرداختن

摇钱树 yáojiānshù درخت افسانه‌ایکه موقع تکان خوردن از آن سکه می‌ریزد — کنایه از يك منبع پولی آماده

摇身一变 yáo shēn yī biàn يك تکان به خود دادن و به شکل دیگری تبدیل شدن — کنایه از یکمرتبه هویت خود را تغییر دادن

摇头摆尾 yáotóu—bǎiwěi تکان دادن سر و جنباندن دم — کنایه از خوشنودی از خود یا سبک سری کسی

摇头晃脑 yáotóu—huàngǎo سر تکان دادن — کنایه از خوشنود و راضی از خود به نظر رسیدن

摇头乞怜 yáo wěi qǐ lián جنباندن دم بطرز خودعزیزکنی — کنایه از چاپلوسی کردن

摇摇欲坠 yáoyáo yù zhuì متزلزل ؛ در حال افتادن ؛ درحال فرو ریختن

杳如黄鹤 yǎo rú huánghè مانند درنای زرد ناپدید شدن — کنایه از : برای همیشه برنگشتن

杳无音信 yǎo wú yīnxìn هیچ خبری از کسی نبودن

咬紧牙关 yǎojǐn yáguān دندان ها را بهم دادن — کنایه از تحمل کردن چیزی با اراده

咬文嚼字 yǎowén—jiáozì خلل ناپذیر

咬文嚼字 yǎowén—jiáozì بیش از حد به عبارت پردازی توجه داشتن

—差二错 yīchā—èrcuò اشتباه یا اتفاق ناگوار احتمالی

—一场春梦 yī chǎng chūnmèng خواب بهاری
—کتابه از خیال باطل ؛ خواب و خیال ؛ شادی زودگذر

—一场秋雨一场寒 yī chǎng qiūyǔ yī chǎng hán
یک دوران هوای سرد به دنبال یک دوران باران پالیزی می‌آید.

—唱百和 yī chàngbǎi hè (又作“—倡百和”) وقتی که کسی آواز خواندن را شروع کند ، دیگران با او همصدای می‌شوند— کتابه از برخوردار شدن از موافقت همگانی

—唱—和 yīchàng—yīhè آواز دوتایی خواندن؛ همصدای یکدیگر شدن

—朝天子—朝臣 yī cháo tiān zǐ yī cháo chén
هر شهریار تازه ندیمان خود را می‌آورد— کتابه از اینکه هر مسئول جدید وردستان جدید خود را می‌آورد.

—尘不染 yī chén bù rǎn به یک ذره گرد و غبار هم آلوده نشده ؛ بی‌لکه ؛ پاک

—成不变 yī chéng bù biàn تفسیر ناپذیر؛ پا برجاء؛ ثابت

—筹莫展 yī chóu mò zhǎn از چاره جویی عاجز بودن ؛ عقل کسی به جایی نرسیدن

—触即发 yī chù jí fā احتمالاً در هر لحظه بروز کردن ؛ در آستانه بروز کردن

—触即溃 yī chù jí kuì در اولین درگیری متلاشی شدن

—传十，十传百 yī chuán shí, shí chuán bǎi (خبرها) از یک نفر به ده نفر و از ده نفر به صد نفر پخش شدن— کتابه از سریع پخش شدن ؛ بزودی دهان به دهان گشتن

—锤定音 yī chuí dìng yīn تعیین کردن آهنگ با یک ضربه گانگ (نوعی ساز ضربی)— کتابه از حرف نهایی زدن

—蹴而就 yī cù ér jiù کاری را با برداشتن یک قدم به انجام رساندن ؛ با یک حرکت به هدف خود رسیدن

—一寸光阴一寸金 yī cùn guāngyīn yī cùn jīn وقت طلا است.

—打一拉 yīdǎ—yīlā هم ضربه و هم نوازش ؛ همزمان تاکتیک های نرم وسخت را بکار بردن

—刀两断 yī dāo liǎng duàn بطور قطع از کسی بریدن

—刀切 yīdāoqiē بریدن چیزی حتی با یک

suǒ هر قفل يك كليلد دارد — کتابه از اینکه برای حل مسائل گوناگون روش های گوناگون را بکار می‌برند.

—败如水 yī bài rú shuǐ متحمل يك شكست خرد کننده شدن

—败涂地 yī bài tú dì کاملاً شكست خوردن ؛ متحمل شكست خردکنندهای شدن

—板—眼 yībǎn—yǎn در گفتار یا کردار از قالب معینی پیروی کردن ؛ درستکار و اهل کتاب و حساب

—本万利 yī běn wàn lì يك سرمایه گذاری مختصر ده هزار برابر سود می‌آورد ؛ با سرمایه كوچك منفعت بزرگ بدست آوردن

—本正经 yī běn zhèngjīng (又作“—板正经”) به جدیت تمام

—鼻孔出气 yī bǐkǒng chūqì با همان سوراخ های بینی نفس کشیدن — کتابه از: يك آهنگ آوار خواندن ؛ هم نظروهم عقیده داشتن (به معنی منفی)

—笔勾销 yī bǐ gōuxiāo بر چیزی خط بطلان کشیدن ؛ لغو کردن ؛ باطل کردن

—笔抹杀 yī bǐ mǒshā (یا) با يك ضربه زدودن (محو کردن) ؛ کاملاً منکر شدن ؛ کلاً انکار کردن

—臂之力 yī bì zhī lì دست یاری و کمک

—表人才 yībiǎo réncái مرد خوش قیافه ؛ مرد خوش تیپ

—病不起 yī bìng bù qǐ تا پایان عمر بستری بودن ؛ بیمار شدن و مردن

—波三折 yībō—sānzhe پراز فراز و نشیب ها ؛ بر از پیچ و خم ها

—波未平，一波又起 yī bō wèi píng, yī bō هنوز يك موج فرو ننشسته است که موج دیگری برمی‌خیزد — کتابه از اینکه مزاحمت ها پشت سرهم می‌آید.

—不做，二不休 yī bù zuò, èrbùxiū کاری را بدون در نظر گرفتن نتایج آن به سرانجام رساندن ؛ کاری‌را به هر قیمت که باشد انجام دادن

—步登天 yī bù dēng tiān با برداشتن يك قدم خود را به آسمان رساندن — کتابه از با يك قدم به بالاترین سطح رسیدن ؛ ترفیع درخشان و زودگذری داشتن

—步—个脚印儿 yī bù yīgè jiǎoyìn ھر گام الری را باقی می‌گذارد— کتابه از پیوسته کارکردن ؛ لایتنقطع ترقی نمودن

وظیفه خود را انجام می‌دهد و هیچکس غیر ضروری نیست.

一股腦兒 yīgǔnǎor (又作“一古腦兒”) همگی ؛ کاملاً ؛ در بست

一鼓作气 yī gǔ zuò qì بدون مکت تا پایان کار ؛ برخورد فشار آوردن ؛ با يك كوشش پیگیرانه کاری را انجام دادن

一官半职 yīguān—bànzhí پست دولتی غیر مهمی

一棍子打死 yī gùnzi dǎsǐ چوب ضربه ؛ کسی را نقش زمین کردن (یا هلاک کردن) ؛ (مجازی) کاملاً غشی کردن

一國三公 yī guó sān gōng يك مملکت با سه حکمران — کنایه از رهبری تقسیم شده حکمران

一哄而起 yī hōng ér qǐ (به عمل مردم) ؛ نسنجیده تحریک شدن ؛ به پیش شتابن و در نتیجه به عمل مردمی درآمدن

一哄而散 yī hòngér sàn باغوغا و هياهو متفرق شدن

一呼百诺 yī hū bǎi nuò صدها نفر مطیع در اختیار خود داشتن

一呼百应 yī hū bǎiyìng صدها نفر به يك دعوت پاسخ مثبت می‌دهند.

一环扣一环 yī huán kòu yī huán متصل بودن

يك حلقه به حلقه دیگری — کنایه از : سلسله‌ایکه فشرده بهم متصل شده باشد

一挥而就 yī huī ér jiù تمام شدن کار با يك حرکت قلم — کنایه از تهیه کردن يك نوشته یا يك نقاشی با يك حرکت قلم مو

一回生，二回熟 yī huí shēng, èr huí shú در ملاقات اول غریبان ، در ملاقات دوم دوستان (شدن) ؛ بار اول ناراحت و در محضور بار دوم خودمانی (شدن) ؛ بار اول مشکل و بار دوم آسان

一技之长 yī jì zhī cháng زبردستی شغل ؛ مهارت حرفه‌ای ؛ تخصص

一家之言 yī jiā zhī yán دکترین یا تئوری از يك مکتب فکری

一见倾心 yī jiàn qīngxīn با اولین نگاه عاشق شدن

一见如故 yī jiàn rú gù در اولین ملاقات احساس سابقه دوستی داشتن

一见钟情 yī jiàn zhōngqíng با اولین نگاه عاشق شدن

一箭双雕 yī jiàn shuāng diāo با يك تیر دو نشان زدن ؛ هم فال و هم تماشا بودن

ضربه — کنایه از : با يك روش با مسائل گوناگون برخورد و حل کردن بدون اینکه وضع مشخصی در نظر گرفته شود ؛ جایز نبودن نرمش پذیری

一得之功 yī dé zhī gōng فقط يك پیروزی کوچک و اتفاقی

一得之愚 yī dé zhī yú نظر ناچیز بنده (برای کسی که شکسته نفسی گفته می‌شود)

一丁一卯 yī dīng yī mǎo ذره ذره ؛ قطره قطره

一一定之規 yīdìng zhī guī ۱ - قالب معین ؛ قاعده معین ۲ - طرز رفتار مخصوص کسی

一动不如一静 yī dòng bùrú yī jìng آرام گرفتن از حرکت کردن بهتر است. (در زمانی که از ضرورت فلان حرکت سؤال شود گفته می‌شود)

一而再，再而三 yī ér zài, zài ér sān بارها ؛ مکرراً ؛ بدفاهت

一发千钧 yī fà qiān jūn وزنه سنگینی را به موی آویزان کردن — کنایه از : در شرایط بسیار خطرناک

一帆风顺 yī fān fēng shùn کشتی رانی با باد موافق

一反常态 yī fǎn chángtài از رفتار عادی خود منحرف شدن ؛ برخلاف اخلاق خود عمل کردن (فلسفه) دوگانه شدن

一分为二 yī fēn wéi èr یگانه — یعنی هرچیز هم جنبه خوب دارد و هم جنبه بد

一分钱，一分货 yī fēn qián yī fēn huò قیمت بالاتر جنسش بهتر

一夫当关，万夫莫开 yī fū dāng guān, wàn fū mò kāi اگر يك مرد از این گذرگاه پاسداری کند ، ده هزار مرد نمی‌توانند از آن عبور کنند — کنایه از اهمیت استراتژیک داشتن يك محل به يك شیوه (یا موضوعات)

一概而论 yīgāi ér lùn (مختلف) برخورد کردن ؛ همه را با يك چوب راندن (معمولاً در جمله منفی بکار می‌رود)

一干二净 yīgān—èrjìng کاملاً ؛ تماماً ؛ بیخ و بن

一竿子插到底 yī gānzi chā dào dǐ (又作“一竿子到底”) پیاده کردن (وظیفه یا دستور العملی) تا پایین‌ترین سطوح

一个巴掌拍不响 yīgè bāzhǎng pāibúxiǎng يك دست صدا ندارد — کنایه از اینکه برای دعوا دو نفر لازم دارد.

一个萝卜一个坑 yīgè luóbo yīgè kēng يك سوراخ برای يك تریچه — کنایه از اینکه هرکس

- سلیقه یا ویژگی های همانند
 一路平安 yī lù píng'ān (又作“一路顺风”) سفر(تان) بخیر !
 一落千丈 yī luò qiānzhàng با يك افتادن هزار “زانگ” (واحد. طول در چین) سقوط کردن —
 一马当先 yī mǎ dāngxiān چهار نعل رفتن در جلو — کتایه از همه جلوتر افتادن ؛ جلو زدن ؛ پیشی گرفتن
 一马平川 yī mǎ píng chuān پهناى از سرزمین صاف و هموار
 一脉相承 yī mài xiāng chéng (又作“一脉相传”) از همان منشاء سرچشمه گرفتن ؛ می‌توان از همان اصل تبار بی‌جوری کرد.
 一毛不拔 yī máo bù bá آب از دستش نمی‌باید کسی چکد — کتایه از بخیل بودن کسی
 一门心思 yī mén xīnsī با تمام دل و جان ؛ از صمیم قلب
 一面之词 yī miàn zhī cí اظهارات یکی از طرفین مورد نزاع
 一面之交 yī miàn zhī jiāo (又作“一面之雅”) فقط يك بار (باکسی) ملاقات کردن ؛ از حسن تصادف (باکسی) آشنا شدن
 一面之缘 yī miàn zhī yuán بحکم قسمت و تقدیر يك بار باکسی ملاقات کردن
 一鸣惊人 yī míng jīng rén (شخص گمنام) فقط با يك شاهکار دنیا را مات و مبهوت کردن
 一瞑不视 yī míng bù shì چشم های خود را بستن و هرگز آنها را باز نکردن — کتایه از مردن
 一命归天 yī mìng guītiān (又作“一命归阴”) این دنیا را ترك کردن ؛ درگذشتن ؛ مردن
 一命呜呼 yī mìng wūhū مردن ؛ فوت کردن
 一模一样 yī mú—yíyàng عیناً شبیه هم
 一木难支 yī mù nán zhī 同: 独木难支 dú mù nán zhī
 一目了然 yī mù liǎorán با نگاه کوتاهی روشن و واضح شدن
 一目十行 yī mù shí háng با يك نظر اجمالی ده سطر را خواندن
 一年半载 yī nián—bàn zǎi در حدود يك سال ؛ يك سال یا شش ماه
 一年到头 yī nián dào tóu در تمام سال ؛ در سراسر سال

- 一将功成万骨枯 yī jiāng gōng chéng wàn gǔ يك ژنرال به قیمت ده هزار جسد (سریاز) کسب شهرت می‌کند.
 一举成名 yī jǔ chéngmíng یکشنبه مشهور شدن ؛ به شهرت فوری رسیدن
 一举两得 yī jǔ—liǎngdé هم فال و هم تماشا بودن ؛ با يك تیر دو نشان زدن ؛ چه خوش بود که برآید يك کرشمه دو کار
 一挙手之劳 yī jǔshǒu zhī láo تلاش در حدّ بالا بردن دست — کتایه از کوشش ناچیز
 一举一动 yī jǔ—yī dòng هر عمل و هر حرکت
 一决雌雄 yī jué cí—xióng 同: 决一雌雄 jué yī cí—xióng
 一蹶不振 yī jué bù zhèn روحاً درهم شکسته شدن پس از وقعه در پیشرفت
 一刻千金 yī kè qiān jīn هر لحظه هزار تکه طلا ارزش دارد — کتایه از اینکه وقت طلا است.
 一客不烦二主 yī kè bùfán èr zhǔ يك مهمان نباید مزاحم دو میزبان شود. (این اصطلاح در زمانی بکار می‌رود که از کسی برای خود تقاضای لطف اضافه‌ای کند)
 一孔之见 yī kǒng zhī jiàn يك دیدگاه کوتاه نظرانه ؛ يك نظر بسیار محدود
 一口吃不成个胖子 yī kǒu chībùchéng gè pàngzi با يك لقمه نان نمی‌توانید چاق شوید — کتایه از اینکه شما باید بر کارهای خود پایداری کنید.
 一口咬定 yī kǒu yǎodìng مؤکداً اعلام کردن ؛ قاطعانه مدعی بودن ؛ با تأکید اصرار ورزیدن ؛ به نظر خود رسیدن
 一块石头落地 yī kuài shítou luòdì بلاخره خاطر کسی جمع شدن (یا آسوده خاطر شدن)
 一来二去 yī lái—èr qù بی‌دری در جریان تماس گرفتن ؛ در حین گذشت زمان
 一览无余 yī lǎn wú yú با نگاهی همه چیز را دیدن
 一浪接一浪 yī làng jiē yī làng موج بر موج کاری را برای یکبار و هم برای همیشه انجام دادن
 一劳永逸 yī láo yǒng yì وقتی که دردسر اصلی تمام می‌شود ، همه دردسرها پایان می‌پذیرد.
 一鳞半爪 yī lín—bànzhǎo اشیاء خرد و ریز ؛ تکه ها ، پاره ها ، قطعه ها
 一路货色 yī lù huòsè (又作“一路货”) از همان متاع ؛ از يك قماش ؛ اشخاص دارای

— 一穷二白 yī qióng èr bái فقیر و خالی
— 一丘之貉 yī qiū zhī hé کتایه از فقر اقتصادی و عقب‌ماندگی علمی و فرهنگی
— 一丘之貉 yī qiū zhī hé سگ زرد برادر شغال
— 一年一度 yī nián yī dù است ؛ از يك قماش (یا يك رنگ) بودن
— 一去不复返 yī qù bù fù fǎn رفت و هرگز باز ننگشته ؛ برای همیشه رفت
— 一犬吠影，百犬吠声 yī quǎn fèiyǐng, bǎi quǎn fèishēng وقتی سگی بسوی سایه‌ای عوعو می‌کند ، صد سگ دیگر به او ملحق می‌شوند
— 一人得道，鸡犬升天 yī rén dé dào, jī— 一人得道،鸡犬升天 یکی از کورکورانه از دیگران پیروی کردن
— 一人得道，鸡犬升天 yī rén dé dào, jī— اگر کسی به " دالو " (یعنی quǎn shēng tiān روشنایی و ابدیت) برسد ، حتی خروس و سگ دست‌آموزش هم به بهشت می‌روند — کتایه از اینکه وقتی کسی به مقام عالی می‌رسد، همه دوستان و خویشاوندانش با او در آنجا خواهند بود.
— 一仍旧贯 yī réng jiù guàn به روشی کهنه سخت چسبیدن
— 一日不见，如隔三秋 yī rì bù jiàn, rú gé sān qiū جدایی از هم برای یک روز به سه پاییز می‌ماند — کتایه از اینکه کسی از کسی دیگر بسیار دل‌تنگ شده‌است .
— 一日千里 yī rì qiān lǐ در روز هزار "لی" (واحد طول در چین) — کتایه از با گام‌های بلند ؛ سرعت سریع
— 一日为师，终身为父 yī rì wéi shī, zhōng shēn wéi fù معلم يك روزه در حکم پدر يك عمر است.
— 一日之长 yī rì zhī cháng برتری اندکی
— 一日之雅 yī rì zhī yǎ [多用于] 无 ~ افتخار آشنایی با کسی را نداشتن
— 一如既往 yī rú jì wǎng (又作 "一如以往") مانند گذشته ؛ مثل سابق ؛ مثل همیشه
— 一扫而光 yī sǎo ér guāng (又作 "一扫而空") بطور تام و تمام پاک کردن ؛ تمیز کردن و کنار گذاشتن ؛ پاک از بین بردن ؛ از سر باز کردن
— 一身两役 yī shēn liǎng yì همزمان به دو کار اشتغال داشتن ؛ در دو مقام خدمت کردن
— 一身是胆 yī shēn shì dǎn ترس و هراس نداشتن ؛ مطلقاً شجاع و ترس‌ناک بودن
— 一生一世 yī shēng — yī shì تمام زندگی ؛ تمام حیات
— 一声不响 yī shēng bù xiǎng هیچ سخن نگفتن ؛

— 一年四季 yī nián sì jì در تمام سال ؛ در تمام سال
— 一年一度 yī nián yī dù هر سال يك بار
— 一年之计在于春 yī nián zhī jì zài yú chūn موفقیت کار در تمام سال وابسته به آغاز خوب است.
— 一念之差 yī niàn zhī chā يك تصمیم غلط در يك لحظه ضعف مغزی ؛ يك خطای آنی با عواقب وخیم
— 一诺千金 yī nuò qiān jīn يك وعده باندازه هزار تکه طلا — کتایه از يك وعده و وفا کردن
— 一拍即合 yī pāi jí hé کاملاً هماهنگ بودن ؛ سهولت جور آمدن
— 一盘散沙 yī pán sǎn shā يك بشقاب شن سست و شل — کتایه از يك حالت نفاق و عدم همبستگی
— 一贫如洗 yī pín rú xǐ بی پول ؛ بی‌نهایت فقیر ؛ آه در بساط نداشتن
— 一瓶子不响，半瓶子晃荡 yī píngzi bù xiǎng, bàn píngzi huàngdang بگری نیمه پر چلپ و چلوپ می‌کند در حالیکه بگری پر صدا نمی‌کند — کتایه از اینکه هوس‌باز در دانش و راجی می‌کند در حالیکه عاقل ساکت می‌ماند.
— 一抔黄土 yī póu huángtǔ يك مشت خاک زری کاملاً بی‌اهمیت
— 一暴十寒 yī pù shí hán (又作 "一曝十寒") يك روز آفتاب داشتن و سپس ده روز سرما — کتایه از : با دوران فعالیت شدید و سپس دوران آرامش کار کردن ؛ بی‌دری کار نکردن
— 一呵成 yī qì hē chéng (نوشته) روان و فصیح و دارای ارتباط منطقی بودن ۲ - کاری را بدون وقفه انجام دادن
— 一之下 yī qì zhī xià با يك عشم جنون‌آمیز ؛ در متهای غضب
— 一钱不值 yī qián bù zhí يك شاهی ارزش نداشتن ؛ اصلاً بی‌ارزش ؛ آشغال محض
— 一窍不通 yī qiào bù tōng هیچ اطلاعی نداشتن ؛ فاقد کم‌ترین دانش بودن ؛ کاملاً نادان بودن
— 一清二白 yī qīng — èr bái مانند روشنایی روز واضح بودن ؛ بدون هیچگونه شک و تردید بودن
— 一清二楚 yī qīng — èr chǔ کاملاً روشن و واضح بودن

- 团漆黑 yī tuán qī hēi 同: 漆黑一团 qī hēi yī tuán
- 团糟 yī tuán zāo ؛ درهم و برهمی ؛ بی نظمی ؛ هرج و مرج
- 退六二五 yī tuì liù èr wǔ (又作“一推六二五”) از تمام مسئولیت شانه خالی کردن
- 碗水端平 yī wǎn shuǐ duān píng يك كاسه آب را هموار نگهداشتن — کتایه از بی طرف بودن
- 网打尽 yī wǎng dǎ jìn تمام دارودسته را در دام گرفتار کردن
- 往情深 yī wǎng qíng shēn عمیقاً به کسی دلبستگی پیدا کردن ؛ با تمام وجود عاشق شدن
- 往无前 yī wǎng wú qián تسخیرناپذیر خود را به جلو انداختن
- 一望无际 yī wàng wú jì تا چشم کار می کند ؛ تا افق زمین گسترش یافتن ؛ بی کران بودن
- 一文不名 yī wén bù míng بی پول بودن ؛ آه در míng ؛ بی بساط نداشتن ؛ حتی يك شاهی هم نداشتن
- 一文不值 yī wén bù zhí اصلاً ارزش نداشتن ؛ حتی يك شاهی هم ارزش نداشتن ؛ آشغال محض
- 一问三不知 yī wèn sān bù zhī پاسخ دادن به همه سؤالات با “نمی دانم” — کتایه از هیچ بلد نبودن ؛ کاملاً نادان بودن
- 一无可取 yī wú kě qǔ چیز قابل عرضه نداشتن ؛ بی ارزش بودن
- 一无是处 yī wú shì chù فاقد هرگونه شایستگی و سزاواری بودن ؛ عاری از هرگونه محسنات بودن
- 一无所长 yī wú suǒ cháng ؛ هیچ قابل ستایش نداشتن
- 一无所有 yī wú suǒ yǒu صاحب چیزی نبودن ؛ هیچ نداشتن ؛ همه کاره بودن
- 一无所知 yī wú suǒ zhī (ازمطلق) کم ترین اطلاع نداشتن ؛ اصلاً خبردار نبودن ؛ مطلقاً نادان بودن
- 一五一十 yī wǔ yī shí به تفصیل و با جزئیات کامل (نقل کردن)
- 物降一物 yī wù xiáng yī wù شغال بیشه ی مازندران را نگیرد جز سگ مازندرانی ؛ همیشه چیزی هست که بر چیز دیگر چیره شود.
- 一误再误 yī wù zài wù ۱- بی درمی اشتباه ۲- با تأخیر های مکرر وضع را خراب تر کردن
- 一息尚存 yī xī shàng cún تا آخرین نفس ؛ تا

- بی حرف بودن ؛ ساکت ماندن
- 失足成千古恨 yī shī zú chéng qiāngǔ hèn يك لغزش ممکن است باعث غم و اندوه همیشگی شود ؛ يك اشتباه آنی موجب تأسف تمام عمر است.
- 一时半刻 yī shí—bànkè (又作“一时半会儿”) مدت کوتاهی
- 一时三刻 yī shí—sānkè مدت کوتاهی ؛ وقت کمی
- 一时一刻 yī shí—yīkè هر لحظه ای
- 视同仁 yī shì tóng rén (باهرکس) مساوی و بدون تبعیض برخورد کردن
- 一事无成 yī shì wú chéng هیچ کاری را به انجام نرساندن ؛ به جایی نرسیدن
- 一手包办 yī shǒu bāobàn همه چیز را در دست خود نگهداشتن ؛ همه چیز را به عهده خود واگذار کردن
- 一手遮天 yī shǒu zhē tiān با يك دست آسمان را پوشیده نگهداشتن — کتایه از حقیقت را از توده های مردم مخفی نگهداشتن ؛ مردم عامه را گول زدن
- 一丝不苟 yī sī bù gǒu يك ذره هم مسامحه نکردن ؛ درباره هر جزء دقیق بودن ؛ از زیادی دقت حتی موی لای درز چیزی هم نرفتن
- 一丝不挂 yī sī bù guà کاملاً لخت و برهنه بودن
- 一丝一毫 yī sī—yīháo يك ذره ؛ يك خرده
- 一塌糊涂 yī tāhū tú درهم و برهم ؛ ریخته و پاشیده ؛ قاتی پاتی ؛ مانند آش شله قلمکار
- 潭死水 yī tán sǐshuǐ يك آبگیر آب راکد — کتایه از يك حالت کساد و عدم رونق یا بی روح و خشک
- 一天到晚 yī tiān dào wǎn از صبح تا شب ؛ از طلوع تا غروب ؛ تمام روز
- 一条道儿跑到黑 yī tiáodào pǎo dào hēi تا غروب راهی را دنبال کردن — کتایه از لجوجانه به مسیری چسبیدن
- 一通百通 yī tōng bǎi tōng اگر بر این تسلط پیدا کنید ؛ بر همه چیز تسلط پیدا خواهید کرد.
- 绕天下 yī tǎo tiānxià متحد کردن تمام کشور
- 吐为快 yī tǔ wéi kuài تا حرف خود را زده نمی توان راحت نشست.
- 一团和气 yī tuán héqì (با قربان کردن اصول) هرکس میانه خوئی داشتن ؛ همه را راهی نگهداشتن

نمودار گرایش بزرگ است ، مشت نمونه عروار
است .
— 衣带水 yī yī dài shuǐ ازهم جدا بودن
بوسیله باریکه‌ای از آب — کنایه از نزدیک
بودن دو همسایه
— 一意孤行 yī yì gū xíng مصراغه به عمل خود
چسبیدن ؛ خودسرانه عمل کردن ؛ روی روش
خود اصرار ورزیدن
— 一应俱全 yī yīng jù quán همه چیز مورد نیاز
فراهم است .
— 一拥而上 yī yōng ér shàng به جلو شتابن و
ازدحام کردن
— 一语道破 yī yǔ dào pò با گفته‌ای حقیقت مطلب
را برملاء ساختن
— 一语破的 yī yǔ pò dì تنها با گفته‌ای به هدف
اصابت کردن
— 一语双关 yī yǔ shuāngguān عبارتی که دارای
دو معنی باشد ؛ ابهام
— 一张一弛 yī zhāng — yī chí حالت کشش توأم با
تعدد اعصاب
— 着不慎，满盘皆输 yī zhāo bù shèn, mǎn
pán jiē shū با يك حرکت مسامحه آمیز تمام
بازی را باختن
— 一朝被蛇咬，十年怕井绳 yī zhāo bèi shé
yǎo, shí nián pà jǐng shéng مارگزیده از
رسمان سیاه و سفید می‌ترسد .
— 一朝一夕 yī zhāo — yī xī در ظرف يك صبح یا
يك شب ؛ يك شبه
— 一针见血 yī zhēn jiàn xiě تنها با يك گفته
مقتضی و مناسب به كنه مطلب رسیدن
— 枕黄粱 yī zhěn huángliáng خواب ذرت‌طلایی
— کنایه از خواب مختصر یا هذیان بزرگی و
عظمت
— 一之谓甚 yī zhī wèi shèn حتی يك بار هم
زیاد است .
— 一知半解 yī zhī bànjiě معلومات بریده بریده
داشتن ؛ اطلاعات ناقص داشتن
— 一纸空文 yī zhǐ kōngwén يك ورق کاغذ باطله ؛
سند بی‌ارزشی
— 一掷千金 yī zhì qiān jīn با يك افکنش هزار
سکه طلا را درقمار گذاشتن — کنایه از بسیار
ولخرج بودن ؛ پول را مانند آب خرج کردن
— 一柱擎天 yī zhù qíngtiān يك ستون می‌تواند
آسمان را ثابت نگه دارد — کنایه از مستولیت
سنگین مقام بالا را بر دوش گذاشتن

دم واپسین
يك پرتو امید ؛ يك
مهلت بقاء کسی
— 一厢情愿 yī xiāng qíng yuàn (又作“一厢情
愿”) آرزوی يك طرفه ؛ خواب و خیال کسی
— 一笑置之 yī xiào zhì zhī کنایه از سرآوردن
چیزی گذاشتن ؛ (مطبی‌را) با يك خنده کنار
گذاشتن
— 一泻千里 yī xiè qiān lǐ ۱ - (رودخانه) يك هزار
“لی” بسرعت فرو ریختن — کنایه از: با نیرومندی
بطرف پائین روان شدن ۲ - (سبک
نویسنده) پزیر و محکم و روان و سلیس
— 一蟹不如一蟹 yī xiè bù rú yī xiè هر خرچنگ از
خرچنگ قبلی کوچک تر است — کنایه از اینکه
هر يك از آن یکی قبلی بدتر است ؛ روز بروز
دریغ از دیروز .
— 一心一德 yī xīn — yī dé همدل و هدفکر بودن ؛
در امر مشترك فداکار بودن
— 一心一意 yī xīn — yī yì با دل و جان ؛ از صمیم
دل
— 一星半点 yī xīng — bàn diǎn يك ذره
هیچ حرفی نزدن ؛ دهان ؛ ساکت بودن
— 一言不发 yī yán bù fā خلاقه ؛
بطور خلاقه ؛ مختصراً
— 一言抄百总 yī yán chāo bǎi zǒng
— 一言既出，驷马难追 yī yán jì chū, sì mǎ
nán zhuī حرف گفته شده را حتی با يك
کالسکه چهار اسبه هم نمی‌توان پس گرفت —
کنایه از : آنچه گفته شده را نمی‌توان ناگفته
شمرد ؛ آب رفته به جوی باز نمی‌گردد .
— 一言难尽 yī yán nán jìn مشکل بران در چند
کلمه (مطبی‌را) توضیح داد ؛ داستان طولانی دارد .
— 一言堂 yī yán táng آنچه من می‌گویم بحساب می
آید ؛ فقط حرف يك شخص نافذ است ؛
قانون‌گذاری منحصر به يك نفر است .
— 一言为定 yī yán wéi dìng پس ، این قرار ما
است .
— 一言以蔽之 yī yán yǐ bì zhī (مطلب را)
يك کلمه خلاصه کردن
— 一叶障目，不见泰山 yī yè zhàng mù, bù jiàn
Tàishān 1 - يك برگ در جلو چشم کوه “تای”
را پوشیده نگاه می‌دارد — کنایه از ندیدن کل
مطلب به سبب پدیده های جزئی و موقتی
— 一叶知秋 yī yè zhī qiū 2 - يك برگ از فرا
رسیدن فصل پالیز خبر می‌دهد ؛ نشانه کوچک

依依不舍 yīyī bù shě مایل به جدائی از هم نبودن ؛ نمی توان جدائی از هم را تحمل کرد.
 仪表堂堂 yíbiǎo tángtáng در وقار و با وقار در ظاهر
 仪态万方 yítài wànfāng (زیبا روی) باتمام شکوه و جلالتش ظاهر شدن
 怡情悦性 yíqíng-yuèxìng شاد کردن دل و جمع و جور کردن خود
 怡然自得 yírán zìdé از خود خوشنود و راضی بودن ؛ احساس شادمانی کردن
 怡神养性 yíshén-yǎngxìng تسکین روحیه و پرورش اخلاق
 贻臭万年 yí chòu wànnián 同: 遗臭万年
 yí chòu wànnián باقی گذاشتن دردسر های بیشمار و هنگفت
 贻害无穷 yíhài wúqióng زمینه چرند گفتن دیگران را فراهم آوردن
 贻笑大方 yíxiào dàfāng در حضور کارشناسان موجب ریشخند و مسخره خود شدن ؛ ریشخند کارشناسان را نسبت به خود موجب شدن
 移风易俗 yífēng-yìsù روم و عادات روز را تغییر دادن ؛ سنت های اجتماعی را دگرمان کردن
 移花接木 yíhuā-jiē mù پیوند زدن — کنایه از مخفیانه چیزی را با چیز دیگر عوض کردن
 移山倒海 yíshān-dǎohǎi کوهها را جابجا کردن و آب دریا ها را خالی نمودن — کنایه از بکار بردن قدرت سحرانگیز انسان (در تسلط بر طبیعت)
 移樽就教 yí zūn jiùjiào برای درخواست نصیحت کسی ، پیاله شراب خوری را به میزش بردن — کنایه از داوطلبانه پیش کسی رفتن برای نصیحت
 遗臭万年 yí chòu wànnián نامی باقی گذاشتن که تا ابد بوی بد بدهد — کنایه از يك زبان زد خاص و عام برای بدنامی که در تاریخ ثبت شده باشد
 遗大投艰 yí dà-tóujiān وظیفه به سنگینی عهده کسی گذاشتن
 遗老遗少 yí lǎo-yíshào کهنه پرستان پیر و جوان
 颐指气使 yízhǐ-qìshǐ با حرکات دست به مردم برای رفتن باین سو و آن سو دستور دادن ؛ بطور تحمل ناپذیر مفرور و پرنخوت بودن

— 专多能 yī zhuān duō néng متخصص در يك زمینه و ماهر در زمینه های متعددی
 一字褒贬 yī zì bāo—biǎn با بکار بردن يك کلمه بروشنی می توان چیزی یا کسی را تحسین یا تکذیب کرد — کنایه از عبارت پردازی جدی و منجیده
 一字长蛇阵 yī zì chángshé zhèn آرایش يك ستری در نبرد
 一字千金 yī zì qiān jīn هر کلمه ارزش هزار سکه طلا دارد — کنایه از يك اثر ادبی بسیار پخته و عالی
 一字一板 yī zì—yībǎn آرام و شمرده (حرف زدن)
 衣不蔽体 yī bù bì tǐ تنده پوشی بودن ؛ لباس کهنه و زنده پوشیدن
 衣冠楚楚 yīguān chǔchǔ لباس تمیز و بی لکه پوشیدن
 衣冠禽兽 yīguān qínshòu حیوان در لباس انسان ؛ آدم حیوان صفت ؛ آدم فاسد و بد اخلاق ؛ ای بسا ابلیس آدم روکه هست.
 衣架饭囊 yījià—fànnáng رخت آویز و کیسه غذا — کنایه از آدم بی ارزش ؛ آدم هیچکاره
 衣锦还乡 yī jǐn huán xiāng (又作“衣锦荣归”) با لباس فاخر ابریشمی به زادگاه خود برگشتن — کنایه از : پس از اخذ افتخار و ثروت به خانه برگشتن
 衣衫褴褛 yīshā lánlǚ زنده پوشی ؛ کهنه پوشی ؛ مدرس
 衣食住行 yī-shí-zhù-xíng خوراك ، پوشاك ، مسكن و حمل و نقل — کنایه از نیازمندیهای اساسی در زندگی
 衣食足而知荣辱 yī-shí zú ér zhī róng-rǔ وقتی که بخوراك و پوشاك كفايت می كند ، انسان احساس افتخار و شرم پیدا می كند.
 伊于胡底 yī yú hú dǐ این كار به كجا خواهد رسید ؟
 依此类推 yī cǐ lèitūi ولس علیهذا ؛ وغيره
 依然故我 yīrán gù wǒ من همان هستم که بودم.
 依然如故 yīrán rúgù مانند سابق ماندن
 依山傍水 yīshān—bàngshuǐ در دامنه تپه و پهلوی نهر
 依稀可见 yīxī kě jiàn بطور مبهم قابل رؤیت
 依样画葫芦 yī yàng huà húlu نقاشی کردن کدوی قلیانی طبق نمونه — کنایه از : بطور مکانیکی کپی کردن

以儆效尤 yǐ jǐng xiàoyóu کسی را از پیروی سر
مشق بد برحذر داشتن
以泪洗面 yǐ lèi xǐ miàn چهره گریان داشتن
以盪测海 yǐ lí cè hǎi— دریا را با صدف اویستر
اندازه گرفتن— کنایه از: با دانش محدود چیزی
را ارزیابی کردن
以礼相待 yǐ lǐ xiāng dài با احترام شایسته با
کسی برخورد کردن
以理服人 yǐ lǐ fú rén با اقامه دلایل دیگران
را متقاعد ساختن
以力服人 yǐ lì fú rén مردم را به تسلیم وادار
کردن ؛ زور بر دیگران تفوق یافتن
以邻为壑 yǐ lín wéi hè از مزروعه همسایه خود
بمنوان آبگذر استفاده کردن— کنایه از دودسر
خود را به دیگران منتقل کردن
以卵投石 yǐ luǎn tóu shí (又作“以卵击石”)
تخم مرغ را به سنگ انداختن— کنایه از با
جنگیدن برعلیه دشمن بسیار قوی شکست خود را
باعث شدن
以貌取人 yǐ mào qǔ rén قضاوت کردن درباره
مردم صرفاً از روی قیافه آنها
以偏概全 yǐ piān gài quán بخش را بمثابة
مجموعه گرفتن ؛ جزء را جانشین کل کردن
以其昏昏，使人昭昭 yǐ qí hūnhūn, shǐ rén
zhāozhāo کسی که خودش در تاریکی قرار
دارد سعی می کند فکر دیگران را روشن کند.
以其人之道，还治其人之身 yǐ qí rén zhī
dào, qí rén zhī shēn huán zhì یش
با هر کس،
طوری برخورد کن که با تو برخورد می کند.
以强凌弱 yǐ qiáng líng ruò صرفاً با زور اعمال
ستم بر دیگران کردن
以屈求伸 yǐ qū qiú shēn برای راست کردن خم
شدن — کنایه از عقب نشینی کردن برای به
پیش رفتن ؛ گذشت کردن برای سود جوی
以权谋私 yǐ quán móu sī با سوء استفاده از
مقام و قدرت خود دنبال سود شخصی گشتن
以身试法 yǐ shēn shì fǎ برعلیه قانون عمل
کردن؛ گردن کشی در مقابل قانون
以身殉职 yǐ shēn xùnzhi در حین انجام وظیفه
شهید شدن
以身作则 yǐ shēn zuò zé عمل خود را سرمشق
قرار دادن
以售其奸 yǐ shòu qí jiān بمنظور کشیدن يك
نقشه شوم ؛ جهت رسیدن به هدف خیانت آمیزی
以汤沃雪 yǐ tāng wò xuě آب کردن برف با

疑神疑鬼 yíshén—yíguǐ بسیار بدگمان بودن ؛
نسبت به همه چیز سوءظن داشتن ؛ حتی از سایه
خود هم ترسیدن
疑心生暗鬼 yíxīn shēng ànguǐ بدگمانی باعث
وهم های عجیب و غریب می شود.
以暴易暴 yǐ bào yì bào ستمی را جانشین ستم
دیگر کردن
以不变应万变 yǐ bùbiàn yìng wàn biàn در
برابر همه تغییرات ، ثابت قدم و بلا تغییر ماندن
— یعنی باحمیدین به اصل یا سیاست معینی ، خود
را با يك وضع دائماً درحال تغییر وفق دادن
以此为戒 yǐ cǐ wéi jiè این را به مثابه درس
عبرتی تلقی کردن ؛ از این درس عبرت گرفتن
以德报怨 yǐ dé bào yuàn بدی را با نیکی تلافی
کردن ؛ با خیر به شر جواب دادن
以点带面 yǐ diǎn dài miàn بمنظور پیشبرد کار در
تمام ناحیه از تجربه واحدهای برگزیده استفاده
کردن
以毒攻毒 yǐ dú gōng dú با زهر علیه زهر مبارزه
کردن؛ از زهر به عنوان پادزهر استفاده کردن
以讹传讹 yǐ é chuán é بطور نادرست پیام
اشتباه آمیز را دوباره پخش کردن ؛ پخش کردن
اشتباه یا دروغ
以耳代目 yǐ ěr dài mù بجای دیدن بچشم خود
بر شایعه اتکاء کردن ؛ شنیدن را به جای دیدن
پذیرفتن
以防万一 yǐ fáng wànyī تدارک دیدن برای
پیشآمد غیرمترقبه
以攻为守 yǐ gōng wéi shǒu برای رسیدن به
دفاع از حمله استفاده کردن ؛ برای دفاع حمله
کردن
以古非今 yǐ gǔ fēi jīn با تحسین کردن گذشته
امروز را ناچیز شمردن
以寡敌众 yǐ guǎ dí zhòng عده لقیل را بر علیه
عده کثیر بکنج انداختن
以观后效 yǐ guān hòu xiào (مجازات را سبک
کردن) و ملاحظه نمودن که مقصر چگونه رفتار
می کند
以广招徕 yǐ guǎng zhāolái تا مشتریهای
بیشتری به خود جلب شوند
以己度人 yǐ jǐ duó rén با معیار خود درباره
دیگران قضاوت کردن ؛ با پیمانۀ خود دیگران
را سنجیدن
以假乱真 yǐ jiǎ luàn zhēn حق را با کذب قاطی
کردن

义形于色 yì xíng yú sè نمی دهد.
 义正词严 yìzhèng-cíyán با لحن جدی و از حساس عدالت سخن گفتن
 亿万斯年 yì wàn sī nián هزار میلیون سال ، زمان بی انتها ، ابد
 忆苦思甜 yì kǔ sī tián رنج های گذشته را یاد آوردن و از شادی های امروز لذت بردن ، رنج های جامعه کهن و خوشبختی های جامعه نو را بازگو کردن
 忆昔抚今 yìxī-fǔjīn گذشته را یاد آوردن و آنرا با امروز مقایسه کردن
 艺高人胆大 yì gāo rén dǎn dà شجاعت در اجرای برنامه هنری از مهارت عالی سرچشمه می گیرد.
 议而不决 yì ér bù jué درباره چیزی بحث کردن بدون رسیدن به تصمیم ، بحث بی اثر داشتن
 议论纷纷 yìlùn fēnfēn نظر های جور جبور ، اظهارات گوناگون ، عقاید شایع
 亦步亦趋 yìbù-yìqū در برداشتن هر قدم از کسی پیروی کردن ، هر حرکت کسی را تقلید کردن ، کورکورانه بدنبال کسی رفتن
 亦庄亦谐 yìzhuāng-yìxié همزمان جدی و مضحک بودن ، نیمه جدی و نیمه خنده دار بودن
 异端邪说 yìduān-xiéshuō کفر مردود ، عقاید مردود ، نظریات غیر ارتدکس
 异乎寻常 yì hū xún cháng فوق العاده ، غیر معمولی
 异军突起 yìjūn tuǒqǐ ناگهان به منصه ظهور رسیدن یک نیروی جدید
 异口同声 yìkǒu-tóngshēng بایک صدا ، همصدا ، هم آواز
 异曲同工 yì qǔ-tónggōng آهنگ های مختلفی که با مهارت یکسان نواخته می شود — کنایه از روش های مختلف عمل با نتایج یکسان و رضایت بخش
 异途同归 yì tú tóng guī 同:殊途同归 shū tú tóng guī در هوا و هوس غوطه ور شدن ، هوا و هوس داشتن ، خیالیایی کردن
 抑强扶弱 yìqiáng-fúruò افراد جابر را مهار کردن و به افراد ضعیف کمک کردن ، از افراد ضعیف بر علیه افراد جابر هواداری کردن
 抑扬顿挫 yì-yáng-dùn-cuò فراز و نشیب

آب گرم — کنایه از : آسان بودن مثل آب خوردن
 以汤止沸 yǐ tāng zhǐ fèi با ریختن آب جوش در آب از جوشیدن آن جلوگیری کردن — کنایه از يك اقدام بی اثر
 以退为进 yǐ tuì wéi jìn بخاطر پیشرفت عقب نشینی کردن ، برای بدست آوردن سود و بهره گذاشتن کردن
 以文会友 yǐ wén huì yǒu از راه فعالیت های ادبی با کسی دوست شدن
 以小人之心，度君子之腹 yǐ xiǎorén zhī xīn, duó jūnzǐ zhī fù با پیمانۀ پلید خود دل مرد شریف را منجیدن
 以眼还眼，以牙还牙 yǐ yǎn huán yǎn, yǐ yá huán yá يك چشم در ازای يك چشم و يك دندان در ازای يك دندان — کنایه از عمل بمثل
 以一当十 yǐ yī dāng shí يك نفر را علیه ده نفر بجنگ انداختن
 以逸待劳 yǐ yì dài láo با آمایش و فراغت در انتظار دشمن خسته بودن
 以怨报德 yǐ yuàn bào dé پاسخ نیکی را با بدی بدی دادن ، باشر به خیر جواب دادن ، نیکی را با بدی تلافی کردن
 以正视听 yǐ zhèng shì-tīng بمنظور تضمین درك صحیح از حقایق
 以直报怨 yǐ zhí bào yuàn به رنجش و ناخوشنودی با عمل شرافتمندانه پاسخ دادن
 以子之矛，攻子之盾 yǐ zǐ zhī máo, gōng zǐ zhī dùn سپر کسی را با نیزه خودش زدن — کنایه از کسی را با استدلال خودش رد کردن
 倚官仗势 yǐguān-zhàngshì بر قدرت و مقام خود متکی بودن ، روی پارتی های قدرتمند خود حساب کردن
 倚老卖老 yǐ lǎo mài lǎo از سابقه خدمت یا پیری خود بهره گیری کردن (برای بی اعتنائی کردن به آداب ، مقررات و غیره) ، سابقه خدمت خود را به رخ دیگران کشیدن
 倚马可待 yǐ mǎ kě dài می توان بر اسی تکیه کرد و نوشت — کنایه از می توان سرعت زیاد نوشت.
 义不容辞 yì bùróng cí موظف بودن ، مسئولیت داشتن و کوتاهی نکردنی داشتن
 义愤填膺 yìfèn tián yīng آکنده از خشم بجا و متصفانه بودن
 义无反顾 yì wú fǎngù عدالت اجازه عقب گرد

因时制宜 yīn shí zhì yí اقدامات مناسبی برای زمان به عمل آوردن

因势利导 yīn shì lì dǎo عمل را ماهرانه و بنابر شرایط محیط هدایت کردن

因小失大 yīn xiǎo shī dà برای صرفه جویی مقدار کمی کوشیدن ولی در نتیجه مقدار زیادی را از دست دادن ؛ کنجد را برداشتن و هندوانه را از دست دادن ؛ اسب را گم کردن و بی نطش گشتن

因循守旧 yīn xún shǒu jiù به روشهای کهنه چسبیدن ؛ همان راه و رسوم قدیم را دنبال کردن

因噎废食 yīn yē fèi shí از ترس گلوگیر شدن از خوردن منصرف شدن — کتایه از : از ترس ریسک خوردن احتمالی از انجام کارهای لازم خودداری کردن

阴错阳差 yīn cuò — yáng chā (又作“阴差阳错”) اشتباه یا لغزش بواسطه ترکیب عجیب و غریبی از شرایط محیط

阴魂不散 yīn hún bù sǎn روح مرده هنوز زنده می ماند — کتایه از اینکه تأثیرات شوم می ماند.

阴谋诡计 yīn mó — guǐ jì دسیسه ها و حیلها

阴阳怪气 yīn yáng guài qì ۱ - (طرز صحبت کسی) سر درگم کننده ؛ مبهوت کننده ؛ اسرار آمیز ؛ عمداً مبهم ۲ - عجیب و غریب ؛ غیرعادی ؛ بدگمان ؛ ناروا

阴一套，阳一套 yīn yī tào, yáng yī tào در ملاء عام بطری عمل کردن و در خلوت بطرز دیگر ؛ دو رویی کردن ؛ حقه بازی کردن

音容宛在 yīn róng wǎn zài مثل اینکه همان صدا و همان چهره هنوز موجود است. (زمانی گفته می شود که کسی با عشق و محبت به یاد مرده می افتد)

殷鉴不远 Yīnjiàn bù yuǎn هیچ کس احتیاج ندارد که از تاریخ دور درس عبرت بگیرد ؛ درس عبرت در تاریخ نزدیک در دسترس است.

吟风弄月 yīn fēng — nòng yuè (又作“吟风咏月”) درباره ماه و باد آواز خواندن — کتایه از شعرهای احساساتی گفتن

寅吃卯粮 yín chī mǎo liáng (又作“寅支卯粮”) هله سال آینده را خوردن ؛ درآمد را از پیش خرج کردن

银样镗枪头 yín yàng tāng qiāng tóu سرنیزه مفرقی که مانند نقره بدرخشد — کتایه از کسی که پراهمت به نظر می رسد اما بی فایده است

引而不发 yǐn ér bù fā (معلم تیراندازی) کمان کشیدن ولی تیر رها نکردن — کتایه از : به مردم

آواز (یعنی زیر و بم بودن صدا و مکت و تغییر یک حالت به حالت دیگری در وزن یا آهنگ)

易如反掌 yì rú fǎn zhǎng مانند برگرداندن آسان بودن ؛ مانند آب خوردن آسان بودن

溢于言表 yì yú yán — biǎo بروشنی نمایان شدن (احساسات) در کلمه ها و طرز رفتار

意马心猿 yì mǎ — xīn yuán 同: 心猿意马 xīn yuán — yì mǎ دارای روحیه عالی و پرشور و شوق بودن ؛ با شهامت و پرتوان بودن

意气相投 yì qì xiāng tóu عشق و خوی مشابه داشتن ؛ همخو بودن

意气用事 yì qì yòng shì تحت تأثیر احساسات شخصی قرار گرفتن

意味深长 yì wèi shēn cháng دارای معنی (یا اهمیّت) عمیق ؛ بسیار معنی دار

意兴索然 yì xìng suǒ rán (به چیزی) دیگر علاقه ای نداشتن

意在笔先 yì zài bǐ xiān قبل از نوشتن یا نقاشی کردن ایده ای در خاطر داشتن

意在言外 yì zài yán wài معنی بطور ضمنی رسانده شده است.

毅然决然 yì rán — jué rán با عزم راسخ ؛ مصممانه ؛ مصراغه

因材施教 yīn cái shī jiào درس دادن به شاگردان مطابق استعداد ، اخلاق و علاقه آنها ؛ آموزگاری را با توانایی شاگردان جور کردن

因地制宜 yīn dì zhì yí اقداماتی درخور شرایط محلی بعمل آوردن ؛ اقدامات را با شرایط محلی وفق دادن

因果报应 yīn guǒ bào yìng “کارما” (مجموع اعمال هر شخص در عمرهای مختلف او)

因祸得福 yīn huò dé fú از بدبختی منفعت گرفتن

因陋就简 yīn lòu jiù jiǎn به آنچه که فراهم است قانع بودن ؛ با سادگی و همراه با صرفه جویی کارها را انجام دادن

因人成事 yīn rén chéng shì برای کسب پیروزی در کار بر دیگران متکی بودن

因人而异 yīn rén ér yì در مورد هر نفر فرق کردن

因人设事 yīn rén shè shì کاری ایجاد کردن و در اختیار کسی قرار دادن

因人制宜 yīn rén zhì yí اقدامات مناسبی برای هر نفر به عمل آوردن

隐恶扬善 yǐn'è—yángshàn عیوب کسی را پوشاندن و محسنات او را به اطلاع عموم رساندن (اظهار) پوشیده و غیر (اظهار) مستقیم
 隐姓埋名 yǐnxìng—máimíng هویت خود را مخفی کردن ؛ در خطا زندگی کردن نامشخص ؛ مبهم
 隐隐绰绰 yǐnyǐn chuò chuò زبان های گنگ یا مبهم
 隐约其词 yīnyuē qí cí بکار بردن ؛ سخن های دو پهلو گفتن
 应有尽有 yīngyǒu—jīnyǒu دارای همه چیزهای مورد رغبت بودن
 英雄所见略同 yīngxióng suǒjiàn liètóng کله های بزرگ افکار مشابه دارند.
 英雄无用武之地 yīngxióng wúyòngwǔ zhī dì قهرمان میدان برای ابراز شهامت خود ندارد — کتابه از کسی که میدان برای نشان دادن توانایی خود نداشته باشد
 英姿焕发 yīngzī huànfā پرشور و شوق ؛ پر حوراث
 英姿飒爽 yīngzī sàshuǎng دلیر و قهرمانانه ؛ جسور و شجاع
 莺歌燕舞 yīnggē—yànwǔ چکاوک ها می خوانند و پرستوهامی رقصند — کتابه از شادی بهاری، منظره سرور و شکوفایی
 嘤其鸣矣，求其友声 yīng qí míngyǐ, qiú qí yǒu shēng پرندهای جیرجیر می کند تا پاسخ دوستش را بشنود.
 鹦鹉学舌 yīngwǔ xuéshé طوطی وار حرف های کسی را تکرار کردن ؛ طوطی وار گفتن
 迎刃而解 yíng rèn ér jiě (خیزران) وقتی که به تیغه چاقو خورد ترک بر می دارد — کتابه از اینکه (مسئله) به آسانی حل می شود.
 迎头赶上 yíngtóu gǎnshàng با تمام نیرو برای سبقت جستن کوشیدن
 迎头痛击 yíngtóu tòngjī ضربه تومری زدن
 盈千累万 yíngqiān—lěiwàn هزاران بر هزاران
 营私舞弊 yíngsī—wǔbì برای رسیدن به هدف خودخواهانه دست به اختلاس زدن
 蝇头小利 yíngtóu xiǎolì (又作“蝇头微利”) سود خرد ؛ منفعت ناچیز
 蝇营狗苟 yíngyíng—gǒugǒu بی شرمانه در جستجوی سود شخصی بودن
 影影绰绰 yǐngyǐng chuòchuò مبهم، نامشخص ؛ نا واضح
 应答如流 yìngdá rú liú (又作“应对如流”)

چگونگی انجام کار را آموختن بدون انجام آن برای آنها
 引吭高歌 yǐn háng gāo gē با صدای بلند شادمانه آواز خواندن
 引火烧身 yǐn huǒ shāo shēn آتش را بسوی خود برگرداندن — کتابه از: بمنظور جلب انتقاد دیگران دست به انتقاد از خود زدن
 引经据典 yǐnjīng—jùdiǎn از آثار کلاسیک نقل قول کردن ؛ استناد کردن
 引狼入室 yǐnláng rù shì گرگ را به خانه خود دعوت کردن — یعنی در را بروی دشمن باز کردن
 引领而望 yǐnlǐng ér wàng برای دیدن گردن افراشتن — با اشتیاق انتظار چیزی را کشیدن
 引人入胜 yǐn rén rù shèng (درمورد منظره، ادبی و.....) دل انگیز ؛ دلربا ؛ جذاب ؛ جالب قابل توجه ؛ چشمگیر ؛ بخود کشنده
 引人歧途 yǐnrù qítú کسی را گمراه کردن
 引以为耻 yǐn yǐ wéi chǐ چیزی را شرم آور تلقی کردن
 引以为憾 yǐn yǐ wéi hàn چیزی را تاسف آور دانستن
 引以为鉴 yǐn yǐ wéi jiàn از چیزی درس عبرت گرفتن
 引以为戒 yǐn yǐ wéi jiè (又作“引为鉴戒”) (از اشتباه و غیره) درس عبرت گرفتن
 引以为荣 yǐn yǐ wéi róng آنرا مایه افتخار دانستن
 饮恨而终 yǐn hèn ér zhōng با غم و غصه در درون خود مردن
 饮恨吞声 yǐnhèn—tūnshēng رنجش خود را بلعیدن و جلوی زاری و گریه را گرفتن ؛ توهین ها و زجرها را تحمل کردن
 饮水不忘掘井人 yǐn shuǐ bùwàng juéjǐng rén وقتی که تو آب می خوری ، ب فکر چاه کن باش.
 饮水思源 yǐn shuǐ sī yuán در موقع نوشیدن آب درباره منبع آن فکر کن — کتابه از اینکه هرگز نباید فراموشی کرد که خوشبختی تو از کجا سرچشمه می گیرد ؛ ابرو باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به ظفالت نخوری. [سعدی]
 饮鸩止渴 yǐn zhèn zhǐ kě (از) رفع تشنگی کیوتر قهری) سم خوردن — کتابه از رهایی سریع را جستجو کردن و از عواقب آن غافل بودن

ها و غم و غصه‌های بیشمار جان بدر بودن
 忧心忡忡 yōuxīn chōngchōng ؛ دل بسیار نگران ؛
 افسرده ؛ دلتنگ ؛ دلگرفته
 忧心如焚 yōuxīn rú fēn ؛ از فرط نگرانی سوختن ؛
 بی نهایت دلاوری
 悠然神往 yōurán shénwǎng ؛ افکار کسی به
 اشیاء دور دست متوجه می شود.
 悠然自得 yōurán zìdé ؛ غشونود از
 خود بودن
 悠悠荡荡 yōuyōu dàng dàng ؛ در
 نوسان بودن ؛ پس و پیش حرکت کردن
 由表及里 yóu biǎo jí lǐ ؛ از بیرون به درون
 پرداختن ؛ از سطح به مرکز رفتن
 由此及彼 yóu cǐ jí bǐ ؛ از يك نكته به نكته
 ديگر پرداختن
 由此可见 yóu cǐ kě jiàn ؛ بدین ترتیب می شود
 دید که ... ؛ این نشان می دهد که ...
 由俭入奢易，由奢入俭难 yóu jiǎn rù shē jì ،
 yóu shē rù jiǎnán ؛ آسان است که از صرفه
 جویی به ولخرجی گرایید ، اما مشکل است که
 از ولخرجی به صرفه جویی پرداخت.
 由简及繁 yóu jiǎn jí fán ؛ از سادگی به پیچیدگی
 پرداختن
 由近及远 yóu jìn jí yuǎn ؛ از نزدیک به دور
 پرداختن
 由来已久 yóulái yǐ jiǔ ؛ دیرین ؛ از مدت
 ها پیش
 由浅入深 yóu qiǎn rù shēn ؛ از آسان به مشکل
 پرداختن ؛ از ابتدا به ژرفا رسیدن
 由小见大 yóu xiǎo jiàn dà (又作“以小见
 大”) ؛ مشت نمونه خروار است.
 由衷之言 yóuzhōng zhī yán ؛ سخن‌هایی که از ته
 دل گفته می‌شود ؛ حرف های صمیمانه
 犹豫不决 yóuyù bù jué ؛ بی تصمیم بودن ؛
 ماندن ؛ بی عزم و اراده بودن
 油腔滑调 yóuqiāng—huádiào ؛ چرب زبان
 (نوعی احساسات)
 油然而生 yóu rán ér shēng ؛ بی اختیار به کسی دست دادن ؛ بی اختیار لبریز
 شدن
 油头粉面 yóutóu—fēnmian ؛ موی روشن زده
 و چهره براق با کرم — کنایه از بیش از حد
 بزرگ شده ؛ عشوهرگر یا جلف و مسک
 油头滑脑 yóutóu—huánǎo ؛ چرب و نرم ؛ حيله
 باز ؛ ببرد
 油嘴滑舌 yóuzuǐ—huáshé ؛ چرب زبان

پاسخ روان و سلیس دادن
 应付裕如 yìngfù yù rú (又作“应付自如”) ؛
 به آسانی بر اوضاع تسلط پیدا کردن
 应接不暇 yìngjiē bù xiá (كار) ؛ بازدیدکنندگان یا كار)
 بیش از حد توان برای پذیرایی یا انجام داشتن
 应运而生 yìngyùn ér shēng ؛ تاریخی یا به میدان گذاشتن ؛ به انقضای زمان
 به منصفه ظهور رسیدن
 庸人自扰 yōngrén zì rǎo ؛ نگران دردسر خیالی
 خود بودن ؛ خود را بی خود هراساندن
 庸中佼佼 yōng zhōng jiǎo jiǎo ؛ در شهر کروران
 يك چشم سلطان است.
 雍容大雅 yōngróng dà yǎ ؛ طبیعی و با نزاکت و
 با وقار
 雍容华贵 yōngróng huáguì ؛ (زن) با لطافت و
 با وقار
 永垂不朽 yǒng chuí bù xiǔ ؛ جاویدان بودن یاد
 کسی
 永生永世 yǒngshēng—yǒngshì ؛ برای همیشه ؛
 برای ابد
 永世长存 yǒngshì cháng cún ؛ برای همیشه زنده
 بودن ؛ جاویدان بودن
 永志不忘 yǒng zhì bù wàng ؛ برای ابد کسی یا
 چیزی را به یاد داشتن ؛ برای همیشه یاد کسی
 را در خاطر خود نگهداشتن
 勇冠三军 yǒng guān sānjūn ؛ دلیرترین فرد در
 تمام ارتش ؛ بانشان دادن شجاعت بی همتا ، خود
 را برجسته ساختن
 勇往直前 yǒng wǎng zhí qián ؛ دلیرانه پیشروی
 کردن ؛ شجاعانه جلو رفتن
 用兵如神 yòngbīng rú shén ؛ با مهارت مجزه آسا
 عملیات جنگی را رهبری کردن
 用非所长 yòng fēi suǒ cháng ؛ آنچه کسی
 انجام می دهد نقطه قوت او نیست.
 用非所学 yòng fēi suǒ xué ؛ آنچه کسی انجام
 می دهد با آنچه او تربیت می بیند ربطی ندارد.
 用心良苦 yòngxīn liáng kǔ ؛ درباره موضوع مورد
 نظر واقعاً بسیار تأمل کردن
 优柔寡断 yōuróu guǎduàn ؛ غیرمصمم و مردد ؛ بی
 اراده ؛ ناقاطع
 优哉游哉 yōuzāi—yóuzāi ؛ آسوده و فارغ‌البال ؛
 آسوده و بی عجله
 忧国忧民 yōuguó—yōumín ؛ نگران آینده
 کشور و مردم خود بودن
 忧患余生 yōuhuàn yúshēng ؛ پس از تحمل رنج

有口无心 yǒukǒu—wúxīn تندزبان ولی بدنیت نبودن
 有来有往 yǒulái—yǒuwǎng دوسویه ؛ دو طرفه؛ دو جانبه ۲ - مبادله دیدار ها یا هدیه ها
 有理走遍天下，无理寸步难行 yǒulǐ zǒubiàn tiānxià, wúlǐ cùn bù nán xíng اگر حق با شما باشد ، می توانید همه جا بروید ؛ اگر حق با شما نباشد ، حتی يك قدم هم نمی توانید بردارید.
 有利可图 yǒu lì kě tú احتمال خوبی برای کسب سود داشتن ؛ سود آور بودن ؛ مقرون به بهره بودن (این کار) همه گونه یولی—wúbi (این کار) فایده دارد و هیچ گونه ضرر ندارد.
 有利有弊 yǒulì—yǒubì هم سود است و هم زیان ؛ سود توأم با زیان بودن
 有名无实 yǒumíng—wúshí اسماً نه واقعاً ؛ صرفاً اسمی ؛ ظاهری ؛ افتخاری
 有名有姓 yǒumíng—yǒuxìng قابل تشخیص بودن با اسم کوچک و اسم فامیل
 有目共睹 yǒu mù gòng dǔ (又作“有目共见”) برای صاحب چشم آشکار و واضح بودن ؛ بر هیچکس پوشیده نبودن ؛ کاملاً بر همه معلوم بودن
 有目共赏 yǒu mù gòng shǎng جاذبهء همگانی داشتن ؛ مایه لذت برای همه بودن
 有奶便是娘 yǒu nǎi biàn shì niáng کسی که به من شیر می دهد مادر من است ؛ خود را در اختیار هرکسی که غذا می دهد گذاشتن
 有凭有据 yǒupíng—yǒujù کاملاً منطبق با مدرک اثبات شده ؛ دلایل موجه آورده شده
 有其父，必有其子 yǒu qí fù, bì yǒu qí zǐ شیر را بچه همی ماند بدو [مولوی] ؛ تره بتخمش می رود حسنی به باباش
 有气无力 yǒuqì—wúqì نزار ؛ ناتوان ؛ ضعیف ؛ مست ؛ بی حال
 有钱能使鬼推磨 yǒu qián néng shǐ guǐ tuīmò با پول می توانید دیو را به گرداندن سنگ آسیاب وا دارید ؛ پول خلال مشکلات است.
 有情人终成眷属 yǒuqíng rén zhōng chéng عشاق بالاخره به وصال خواهند رسید.
 有求必应 yǒu qiú bì yìng به هر درخواست پاسخ مثبت دادن
 有去无还 yǒuqù wúhuán برای همیشه رفته
 有声有色 yǒushēng—yǒusè بر از رنگ و صدا — یعنی زنده و شگرف

游刃有余 yóu rèn yǒu yú ساطور قصاصی را مهارنه بکار بردن — کنایه از با خیال راحت و مهارت کارها را انجام دادن
 游山玩水 yóushān—wánshuǐ از يك نقطه زیا دیگر سفر کردن ؛ از نقاط خوش منظره گوناگون دیدن کردن
 游手好闲 yóushǒu—hàoxián وقت خود را به بطالت گذراندن ؛ کاهلی کردن ؛ بیکار و تنبل بودن
 有碍观瞻 yǒu'ài guān zhān زشت و بد منظره بودن ؛ چشم را رنجه داشتن ؛ (از شدت زشتی) آزار دهنده چشم بودن
 有案可稽 yǒu àn kě jī (又作“有案可查”) در پرونده ثبت شدن ؛ با مدرک اثبات شدن
 有板有眼 yǒubǎn—yǒuyǎn ریتم دار ؛ موزون ؛ مرتب ؛ منظم (در سخن گفتن ، انجام کار وغیره)
 有备无患 yǒubèi—wúhuàn آمادگی در کار از بروز خطرهای احتمالی جلوگیری می کند ؛ هرجا احتیاط هست ، خطر نخواهد بود.
 有鼻子有眼儿 yǒubízi—yǒuyǎnr جزئیاتی که بطور زنده وصف می شود
 有的放矢 yǒu dì fàng shǐ بسوی هدف تیر انداختن — یعنی هدف معینی را در نظر گرفتن
 有法可依，有章可循 yǒu fǎ kě yī, yǒu zhāng kě xún قوانین و مقررات هست که می شود آنها را پایه و اساس تلقی کرد.
 有福同享，有祸同当 yǒu fú tóng xiǎng, yǒu huò tóng dāng شریک غم و شادی بودن ؛ مشترکاً از خوشبختی و بدبختی بهره مند بودن ؛ هم سعادت و هم نکت
 有过之无不及 yǒu guò zhī wú bù jí (بدي کسی) حتی بیشتر از آن حد هم رسیدن
 有机可乘 yǒu jī kě chéng فرصتی هست که می توان از آن استفاده کرد. (بیشتر معنی منفی دارد)
 有加无已 yǒujiā—wúyǐ 同；有增无已
 yǒuzēng—wúyǐ
 有教无类 yǒu jiào wú lèi در کار آموزش و پرورشی تمایز طبقاتی نباید وجود داشته باشد. (گفته کنفوسیوس در چین)
 有口皆碑 yǒu kǒu jiē bēi تحسین برسر زبانها بودن ؛ از تحسین عالمگیر برخوردار بودن
 有口难分 yǒu kǒu nán fēn (又作“有口难辩”) از دفاع از خود عاجز بودن
 有口难言 yǒu kǒu nán yán از مطرح کردن مطلبی شرم داشتن یا عاجز بودن

有影没影 yǒuyǐng—méiyǐng می‌پایه ؛
اساس ؛ می‌دلیل

有勇无谋 yǒuyǒng—wúmóu دلیری داشتن ولی
فاقد استراتژی بودن ؛ شجاع اما می‌تدبیر بودن

有缘千里能相会，无缘对面不相逢 yǒuyuán
qiānlǐ néngxiānghuì, wúyuán duìmiàn bù
xiāngféng اگر بین دو نفر تقدیر باشد ، آنها
با وجود فاصله هزار “لی” با یکدیگر ملاقات
خواهند کرد ؛ اگر تقدیر نباشد ، همدیگر را
نخواهند دید گرچه روبرو هم باشند.

有则改之，无则加勉 yǒu zé gǎi zhī, wú zé
jiā miǎn اگر مرتکب اشتباهی شدید آنرا اصلاح
کنید و اگر مرتکب نشدید از آن برحذر باشید.

有增无已 yǒuzēng—wúyǐ بطور دائم‌التزاید ، بیش
از پیش

有朝一日 yǒuzhāo—yīrì اگر آن روز آمد که
... ؛ اگر روزی

有职无权 yǒuzhí—wúquán صاحب پست بودن
ولی صاحب قدرت واقعی نبودن

有职有权 yǒuzhí—yǒuquán هم صاحب پست
و هم صاحب قدرت بودن

有志者事竟成 yǒuzhìzhě shì jìng chéng
(又作“有志竟成”) کوشنده باینده است ؛
خواستن توانستن است.

有志之士 yǒu zhì zhī shì شخصی دارای آرمان
های شرافتمندانه

又红又专 yòuhóng—yòuzhuān از لحاظ سیاسی
آگاه و از لحاظ حرفه‌ای متبحر بودن

又惊又喜 yòujīng—yòuxǐ هم متعجب و هم شاد
بودن ؛ تعجب توأم با خرسندی

又想当婊子，又想立牌坊 yòu xiǎng dāng
biǎozi, yòu xiǎng lì páifāng زندگی فاحشگی
داشتن اما لوحه یادبود پاکدامنی را آرزو کردن

又要马儿好，又要马儿不吃草 yòu yào mǎ
hǎo, yòu yào mǎ bù chī cǎo از اسب
دو سریع خواستن اما فرصت چراندن را ندادن

囿于成见 yòuyú chéngjiàn از تعصب کور و فاقد
بصیرت شدن

诱敌深入 yòu dí shēn rù با اغرا دشمن را به
درون سرزمین کشاندن

迂回曲折 yūhuí qūzhé ، پیچ‌پیچ ؛
گمراه کننده

迂阔之论 yūkuò zhī lùn نظرهای غیرعملی

纡尊降贵 yūzūn—jiànguì (又作“降尊临
卑”) خود را هم‌تراز مادون خود کردن

有识之士 yǒu shí zhī shì اهل بصیرت ؛ صاحب
نظر

有始无终 yǒushǐ—wúzhōng کاری را شروع
کردن ولی آنرا به سر انجام نرساندن

有始有终 yǒushǐ—yǒuzhōng کاری را به
سرانجام رساندن

有恃无恐 yǒushì—wúkǒng وقتی که کسی می
داند که پشتیبان قوی دارد ، از هیچ نمی‌ترسد.

有所不为而后可以有为 yǒu suǒ bù wéi ér
hòu kěyǐ yǒu wéi برای اینکه بتوانی کار
های دیگری را انجام بدهی ، از انجام بعضی
کار ها خودداری کن.

有天没日 yǒutiān—méirì (又作“有天无日”)
۱ - می‌بندوبار ؛ لگام گسیخته ؛ اهانت آمیز ؟
- تاریکی محض ؛ عدم کامل عدالت

有条不紊 yǒutiáo—bùwěn با نظم و ترتیب ؛
بطور منظم و مرتب ؛ بطور سیستماتیک

有条不紊 yǒutiáo—yǒulǐ مرتب ؛
کتاب و حساب دار ؛ سیستماتیک

有头无尾 yǒutóu—wúwěi (کار) فقط آغاز
داشتن نه پایان ؛ کاری را نیمه تمام گذاشتن

有头有尾 yǒutóu—yǒuwěi (کار) هم آغاز
داشتن و هم پایان ؛ کاری را آغاز کردن و
آنرا به سرانجام رساندن

有闻必录 yǒu wén bì lù ثبت کردن هرچه
شنیده می‌شود

有隙可乘 yǒu xì kě chéng راه فراری برای سوء
استفاده وجود داشتن

有血有肉 yǒu xuè—yǒuròu شبیه زندگی واقعی ؛
زنده ؛ جان‌آفرین

有言在先 yǒu yán zài xiān از پیش معلوم
گردانیدن ؛ از پیش اخطار کردن

有眼不识泰山 yǒu yǎn bù shí Tàishān چشم
داشتن اما از دیدن کوه “تای” عاجز بودن —
کنایه از: از شناختن آدم بزرگی عاجز بودن

有眼无珠 yǒuyǎn—wúzhū چشم داشتن اما از
دیدن عاجز بودن — کنایه از قوه تمیز واقعی
نداشتن

有一分热，发一分光 yǒu yī fēn rè, fā yī fēn
guāng روشنایی دادن به حدی که سوخت
چونانند تولید کند—کنایه از کسی که حد اکثر
کوشش خود را می‌کند هرقدر هم که این کوشش
ناچیز باشد.

有意见无意见 yǒuyì—wúyì آگاهانه یا غیر
آگاهانه ؛ اصافاً یا عمدتاً ؛ دانسته یا غیر دانسته

خواستن — یعنی از کسی (معمولاً آدم بدکار) انتظار داشتن که برخلاف منافع خود عمل کند
 与人方便, 自己方便 yǔ rén fāngbiàn, zìjǐ fāngbiàn کسی که به دیگران کمک می کند (در حقیقت) به خود کمک می کند.
 与人为善 yǔ rén wéi shàn دارای حسن نیت ؛ خیرخواهانه
 与日俱增 yǔ rì jù zēng با مرور زمان افزایش یافتن ؛ بطور روزافزون زیاد شدن
 与世长辞 yǔ shì chángcí چشم از جهان فرو بستن ؛ درگذشتن
 与世浮沉 yǔ shì fúchén همراه با جریان زمانه رانده شدن
 与世无争 yǔ shì wú zhēng از کشمکش های دنیایی چشم پوشیدن ؛ از این دنیا کناره گیری کردن
 与众不同 yǔ zhòng bù tóng غیر عادی ؛ ممتاز ؛ متفاوت از نوع معمولی
 予人口实 yǔ rén kǒushí دستاویزی در اختیار مردم گذاشتن
 羽毛丰满 yǔ máo fēngmǎn (پرنده) بالغ شدن ؛ پخته شدن
 羽毛未丰 yǔ máo wèi fēng غیر بالغ ؛ جوان و ناپخته
 雨过天晴 yǔ guò tiān qíng (又作“雨过天青”) پس از باران آفتاب دوباره می تابد — یعنی درخشندگی پس از کم نوری می آید.
 雨后春笋 yǔ hòu chūnsūn (خیز زدن مانند) جوانه های خیزران (یا بامبو) پس از باران بهاری
 雨后送伞 yǔ hòu sòng sǎn دادن چتر به کسی پس از بند آمدن باران — کنایه از دیر به کسی کمک کردن ؛ نوازشداری که پس از مردن سهراب دهند
 语惊四座 yǔ jīng sì zuò حرف ها تمام حضار را تکان می دهد.
 语无伦次 yǔ wú lúncì سخن های پرت و پلا گفتن ؛ حرفهای گسیخته و نامفهوم زدن
 语焉不详 yǔ yān bù xiáng به تفصیل نگفتن ؛ وارد جزئیات نشدن
 语重心长 yǔ zhòng xīn cháng حرف های جدی و آرزو های صمیمانه
 玉不琢, 不成器 yù bù zhuó, bù chéng qì بدون تراشیدن و صیقل دادن از یشم چیزی ساخته نمی شود — یعنی هیچ کس بدون پذیرش آموزش به آدم مفید تبدیل نمی شود.

于心不忍 yú xīn bù rěn نمی توان چیزی را تحمل کرد
 于心有愧 yú xīn yǒu kuì وجدان ناراحت داشتن ؛ خجالت کشیدن
 予取予求 yǔ qǔ—yú qiú هر چه دوست دارید از یه حد و حصر مطالبه من بگیرید — کنایه از بی حد و حصر مطالبه کردن
 余可类推 yú kě lèi tuī بقیه را می توان از طریق قیاس استنباط کرد.
 余音绕梁 yú yīn rào liáng آهنگ دور تیره های بنا طنین می افکند — کنایه از اینکه صدای خواننده بسیار زیبا ست و بر هر کس اثر عمیق می گذارد.
 余勇可贾 yú yǒng kě gǔ هنوز زور رزمی باقی مانده در خود داشتن
 鱼大水小 yú dà shuǐ xiǎo ماهی بزرگ در آب کم عمق — کنایه از یک دستگاه بزرگ و سنگین بدون جای کافی برای گذاشتن آن
 鱼贯而入 yú guàn ér rù در یک صف وارد شدن
 鱼龙混杂 yú—lóng hùn zá درهم آمیختگی اژدها و ماهی — کنایه از قاطعی شدن مردم خوب و بد
 鱼米之乡 yú—mǐ zhī xiāng سرزمین ماهی و برنج — یعنی زمین دارای وفور نعمت
 鱼目混珠 yú mù hùn zhū چشم ماهی را بمثابة مروارید نشان دادن — یعنی چیز ساختگی را بمثابة چیز واقعی قلمداد کردن
 鱼水情深 yú—shuǐ qíng shēn بسان ماهی و آب نزدیک بودن
 鱼死网破 yú sǐ—wǎng pò یا ماهی می میرد یا تور سوراخ می شود — کنایه از مبارزه حیاتی و ممانی
 鱼游釜中 yú yóu fǔ zhōng مانند ماهی ای که در دیگ آشپزی شنا می کند — کنایه از در وضع بسیار خطرناکی قرار گرفتن
 渔人之利 yú rén zhī lì سود ماهیگیر — کنایه از سود حاصله توسط شخصی ثالث
 愚不可及 yú bù kě jí به نهایت رسیدن حماقت
 愚公移山 Yú gōng yí shān مانند “یوگون” مرد نادانی که کوهها را از جا می کند — کنایه از: با عزم راسخ (در انجام کار)
 愚昧无知 yú mèi wú zhī نادان و جاهل ؛ هرق در هرق ظلمت جهل
 愚者千虑, 必有一得 yú zhě qiān lǜ, bì yǒu حتی یک آدم احمق هم گاه گاهی یک فکر خوب به مغزش خطور می کند.
 与虎谋皮 yǔ hǔ móu pí از بیر پوستش را

را در راه باریکی می‌بینند—کنایه از اینکه هیچکس نمی‌تواند از دیدن دشمن خود اجتناب ورزد (گرچه دلش بخواهد).

冤家宜解不宜结 yuānjiā yí jiě bù yí jié دوستی کردن از دشمنی کردن بهتر است.

冤有头，债有主 yuān yǒu tóu, zhài yǒu zhǔ هر بی‌عدالتی عامل جرم دارد و هر بدی بدهکار. دست نخورده yuánfēng bù dòng ماندن

原形毕露 yuánxíng bì lù برملاء شدن قیافه واقعی خود

原原本本 yuányuánběnběn (又作“元元本本”) از اول تا آخر ؛ از سر تا پا

圆凿方枘 yuán záo—fāng ruì مانند زبانه چار گوش برای مادگی گرد — کنایه از ناسازگاری بایکدیگر

源原本本 yuányuánběnběn 同：原原本本 yuányuánběnběn

源源不绝 yuányuán bù jué بی‌دری ؛ پیوسته ؛ بلاانقطاع

源源而来 yuányuán ér lái بی‌دری آمدن ؛ بلاانقطاع آمدن

源远流长 yuányuǎn—liúcháng سرچشمه دور و نهر دراز—کنایه از دیرپایی و استواری چیزی

缘木求鱼 yuán mù qiú yú برای صید ماهی بالای درخت رفتن — کنایه از تلاش بی‌ثمری

远隔重洋 yuǎn gé chóngyáng از اقیانوس‌های بی‌کران جدا شدن

远见卓识 yuǎnjiàn zhuōshí دوراندیشی و فراست

远交近攻 yuǎnjiāo—jìngōng با کشورهای دور دوستی کردن و در همان حال به کشورهای نزدیک تاختن

远近闻名 yuǎn—jìn wénmíng از دور و نزدیک مشهور بودن

远亲不如近邻 yuǎnqīn bùrújìnlín همسایگان نزدیک از خویشاوندان دور عزیزترند ؛ خویشاوند دور به همان اندازه مفید و سودمند نیست که همسایه نزدیک

远水不解近渴 yuǎnshuǐ bù jiě jìnkě آب دور نمی‌تواند تشنگی کنونی را رفع کند—کنایه از اینکه کمکی که بسیار دیر بدست می‌آید مفید و سودمند نمی‌شود.

远水救不了近火 yuǎnshuǐ jiùbùliǎo jìnhuǒ آب دور نمی‌تواند آتش‌سوزی در حوالی را

玉成其事 yùchéng qí shì لطفاً آنرا قرین پیروزی بفرماید.

玉洁冰清 yùjié—bīngqīng خالص مانند یشم و پاک و تمیز مانند یخ ؛ خالص و نجیب

玉石俱焚 yùshí jù fēn باهم سوختن یشم و سنگ — کنایه از منهدم شدن خوب و بد

郁郁不乐 yùyù bù lè آزرده ؛ ملول ؛ افسرده ؛ دل

郁郁葱葱 yùyùcōngcōng (又作“郁郁苍苍”) سبز و خرم

郁郁寡欢 yùyù guǎ huān افسرده ؛ دل‌تنگ ؛ گرفته ؛ ناشاد

浴血奋战 yùxuè fènzhàn در نبرد خونین جنگیدن

欲罢不能 yù bà bùnéng برای دست کشیدن از کاری کوشیدن ولی نتوانستن ؛ چاره‌ای جز انجام دادن کاری نداشتن

欲盖弥彰 yù gài mí zhāng هرچه بیشتر برای مخفی کردن (چیزی) کوشیدن ، بیشتر افشاء شدن ؛ برای مخفی کردن کار بدی کوشیدن ولی در نتیجه آن کار بیشتر آشکار شدن

欲壑难填 yùhè nán tián کاسهء طمع را نتوان لبریز کرد.

欲加之罪，何患无词 yù jiā zhī zuì, hé huàn wú cí وقتی که قصد دارید کسی را محکوم کنید ، همیشه می‌توانید علیه او اتهامی جعل کنید.

欲擒故纵 yù qín gù zòng اول به کسی میدان آزادی عمل دادن و سپس او را بهتر کنترل کردن

欲取姑与 yù qǔ gū yǔ دادن بخاطر گرفتن ؛ بخاطر سود بردن در آینده گذشت کردن

欲速则不达 yù sù zé bù dá عجله بیشتر ، سرعت کمتر ؛ عجله موجب ناکامی است. ؛ عجله دویار کار می‌کند.

遇事生风 yù shì shēng fēng در هر وقت که امکان‌پذیر باشد تخم نفاق را پاشیدن

愈演愈烈 yù yǎn yù liè هرچه بیشتر حدت یافتن

鹬蚌相争，渔人得利 yù bàng xiāng zhēng, yú rén dé lì وقتیکه نونک دراز و صدف باهم درگیر می‌شوند ، ماهیگیر سود می‌برد—کنایه از اینکه طرف سوم است که از کشمکش دو نفر سود می‌برد ؛ آن دو بودند چو گرم زد و خورد دزد سوم زرشان را زد و برد.

冤家对头 yuānjiā—duì tóu دشمن سخت

冤家路窄 yuānjiā lù zhǎi دشمنان مسلماً یکدیگر

冤家路窄 yuānjiā lù zhǎi دشمنان مسلماً یکدیگر

冤家路窄 yuānjiā lù zhǎi دشمنان مسلماً یکدیگر

冤家路窄 yuānjiā lù zhǎi دشمنان مسلماً یکدیگر

冤家路窄 yuānjiā lù zhǎi دشمنان مسلماً یکدیگر

پیش آگاه از حوادث آینده
 跃然纸上 yuèrán zhǐshàng بطور زنده در نوشته
 کسی پدیدار شدن
 跃跃欲试 yuè yuè yù shì مشتاق امتحان کردن
 بودن ؛ برای امتحان کردن بی تابی داشتن ؛
 غارخار امتحان کردن داشتن
 越俎代庖 yuè zǔ dài páo از عملکرد خود
 تجاوز کردن و در امور دیگران فصولی نمودن ؛ کار
 دیگران را گرفتن و در دست خود نگهداشتن
 ۱- گیج ؛ دچار سرگردانی — yǔnǎo — yǔnǎo
 گیجه ۲- احمق ؛ اشتباه کار
 晕头转向 yūntóu zhuànxiàng مغشوش و آشفته
 خاطر
 ۱- مه گرفته ؛ مه
 云山雾罩 yún shān wù zhào
 آلود ۲- بی هدف ؛ نامربوط ؛ پراکنده ؛ بی ترتیب
 (در حرف زدن)
 云消雾散 yún xiāo — wùsàn زایل شدن ابر و
 پراکنده گردیدن مه — یعنی در هوا ناپدید شدن
 芸芸众生 yúnyún zhòng shēng همه موجودات
 زنده
 运筹帷幄 yùncóu wéiwò در چادر فرماندهی ،
 برای تدابیر جنگی برنامه ریزی کردن
 运用之妙，存乎一心 yùnyòng zhī miào，cún
 ذکاوت در بکار بردن تاکتیک
 hū yī xīn
 های متفاوت به تفکر دقیق بستگی دارد.
 运用自如 yùnyòng zìrú ماهرانه بکار بردن ؛
 کاملاً بر چیزی مسلط بودن

فروشانند — کتابه از اینکه علاج کند نمی تواند
 ضرورت آبی را بجا آورد.
 远在天边，近在眼前 yuǎn zài tiānbiān，jìn
 ظاهراً دور ، حقیقتاً نزدیک (بشوخ) zài yǎnqián
 و به کتابه در زمان جلب کردن توجه کسی به
 شخصی یا چیزی موجود در مقابل چشم هایش
 گفته می شود).
 远走高飞 yuǎnzōu — gāofēi دور پرواز
 کردن ؛ در جا های دور پراکنده بودن
 怨声载道 yuànshēng zài dào صدای گله و
 شکایت در همه جا بگوش می رسد.
 怨天尤人 yuàntiān — yóurén آسمان و انسان را
 ملامت کردن — یعنی بجز خود همه کس و همه
 چیز را سرزنش کردن
 约定俗成 yuēdìng súchéng متداول شده در اثر
 کاربرد عامه هستند ؛ پذیرفته شده بنابر رسم عام
 约法三章 yuē fǎ sān zhāng درباره قانون سه
 نکته ای به موافقت رسیدن — یعنی چند قاعده
 ساده وضع کردن و جوانب مربوطه آنها را
 مراعات نمودن
 月白风清 yuèbái — fēngqīng ماه پر نور و نسیم
 ملایم — کتابه از شب زیبایی
 月下老人 yuèxià lǎorén (又作“月下老儿”)
 پیرمرد زیر ماه — کتابه از : ۱- خدای ازدواج
 ۲- دلال ازدواج
 月晕而风，础润而雨 yuè yùn ér fēng，chǔ
 هاله ماه نشانه باد است و
 rùn ér yǔ
 ستونپایه نمناک نشانه باران — کتابه از علایم

Z

载入史册 zǎirù shǐcè ثبت شدن در تاریخ و واقع
 再接再厉 zài jiē — zài lì کوشش مداوم بخرج
 دادن ؛ به کوشش و تلاقی خود ادامه دادن
 再生父母 zàishēng fùmǔ پدر (یا مادر) دوم
 کسی — یعنی ولینعت بزرگ ؛ ولی نعم بزرگ ؛
 نجات دهنده کسی
 再衰三竭 zài shuāi sān jié (روحیه) خراب و
 تضعیف شدن
 在此一举 zài cǐ yì jǔ (پیروزی یا شکست) به
 این حرکت بستگی دارد.
 在家千日好，出外时时难 zài jiā qiān rì hǎo，
 درخانه شما شاید هزار
 chū wài shíshí nán

نامنظم و غیر
 杂乱无章 záluàn wú zhāng سیستماتیک ؛ نامرتب و درهم و برهم
 قاطی ؛ مخلوط ؛
 杂七杂八 záqī — zába گوناگون ؛ جورواجور
 همه چیزهای خود را از
 砸锅卖铁 zá guō mài tiě دست دادن
 بسیار بلا دیده ؛
 灾难深重 zāinàn shēnzhòng بسیار مصیبت کشیده
 宰相肚里能撑船 zǎixiàng dùli néng chēng
 دل صدراعظم آنقدر گشاده است که
 chuán می توان در آن قایق راند — کتابه از اینکه آدم
 بزرگ گشاده دل یا بزرگوار است.

贼喊捉贼 zéi hǎn zhuō zéi : دزد فریاد می‌زند ؛
 ”دزد را بگیر“
 贼眉鼠眼 zéiméi—shǔyǎn دارای قیافه دزد
 مانند
 贼去关门 zéi qù guānmén (又作“贼走关
 门”) در را قفل کردن پس از رفتن دزد
 贼头贼脑 zéitóu—zéinǎo ؛ زیرجلکی ؛
 به رفتار دزدانه
 贼心不死 zéixīn bùsǐ از دست کشیدن از
 اجرای نقشه های شوم خود امتناع ورزیدن
 乍暖还寒 zhà nuǎn hái hán هوا که یکمرتبه گرم
 تر شده بود ، دوباره سرد شده است .
 债台高筑 zhàitái gāo zhù تا غمرخوره در قرض
 فرو رفتن ؛ تا غمرخوره زیر بار قرض رفتن
 沾亲带故 zhānqīn—dàigù پیوند خویشاوندی یا
 دوستی داشتن ؛ تاحدی ارتباط داشتن
 沾沾自喜 zhānzhān zì xǐ خوشنود بودن ؛ از
 خود راضی بودن
 瞻前顾后 zhānqián—gùhòu به جلو و عقب نگاه
 کردن - یعنی بیش از اندازه محتاط و غیر مصمم
 بودن
 斩草除根 zhǎncǎo—chúgēn علف های هرزه را
 کندن و ریشه ها را درآوردن - کنایه از : از
 بیخ و بن منهدم کردن سرچشمه دردسر
 斩钉截铁 zhǎndīng—jiétiě مصمم و پا برجا
 همه را نیست و نابود کردن ؛ ریشه کن کردن
 展翅高飞 zhǎnchì gāofēi تا ارتفاع زیاد
 صعود کردن (پرنده)
 崭露头角 zhǎn lù tóu jiǎo (شخص جوان)
 به نشان دادن توانایی درخشان خود کردن ؛
 توانایی یا استعداد چشمگیر خود را عرضه کردن
 辗转反侧 zhǎnzhuǎn—fǎncè (در بستر)
 پهلو به پهلو شدن ؛ از پهلو به پهلو غلتیدن
 辗转流传 zhǎnzhuǎn liúchuán دست بدست رد
 شدن ؛ محل به محل گشتن
 占着茅坑不拉屎 zhàn zhe máokēng bù lāshǐ
 روی صندلی (توالت) نشستن اما شکم خود را
 تخلیه نکردن - یعنی به مقامی رسیدن و آنرا
 اشغال کردن اما کاری انجام ندادن
 战火纷飞 zhàn huǒ fēnfēi شعله های آتش جنگ
 در همه جا پیدای می‌کند.
 战天斗地 zhàntiān—dòudì با آسمان و زمین
 به مبارزه برخاستن ؛ باطبیعت مبارزه کردن
 战无不胜 zhàn wú bù shèng تسخیر ناپذیر ؛

روز را بخوشی بگذرانید ؛ در بیرون از خانه شما
 دائماً دچار دردسر می‌شوید.
 在劫难逃 zài jié nán táo گریز از سرنوشت امکان
 ناپذیر است.
 在所不辞 zài suǒ bù cí (از انجام کاری) در
 هیچ شرایطی خودداری نکردن یا درنگ نکردن
 在所不惜 zài suǒ bù xī (از دادن چیزی)
 برناتفتن یا خودداری نکردن
 在所难免 zài suǒ nán miǎn اجتناب ناپذیر
 بودن
 载歌载舞 zàigē—zàiwǔ رقص و آواز جشن و
 سرور
 赞不绝口 zàn bù jué kǒu سرشار از ستایش و
 تمجید بودن
 臧否人物 zāngpǐ rénwù درباره مردم قضاوت
 کردن
 葬身鱼腹 zàngshēn yúfù خوراک ماهی شدن ؛
 غرق شدن
 糟糠之妻 zāokāng zhī qī زنی که شریک
 سرنوشت ناگوار شوهرش شده باشد
 糟糠之妻不下堂 zāokāng zhī qī bù xià táng
 زنی که شریک سرنوشت ناگوار شوهرش شده باشد
 هرگز نباید به دور انداخته شود.
 凿凿有据 záo záo yǒu jù پشتیبانی شده با
 برهان قاطع
 造次之间 zào cì zhī jiān به عجله ؛ به شباب
 شایعه پراکنی کردن
 造谣惑众 zàoyáo huòzhòng و مردم را آشفته و گمراه ساختن
 برای ایجاد مزاحمت
 造谣生事 zàoyáo shēngshì شایعه پراکنی کردن
 造谣诬蔑 zào yáo wūmiè شایعه پراکنی و تهمت
 زنی
 造谣中伤 zào yáo zhòngshāng پراکندن شایعه
 افتراآمیز
 责无旁贷 zé wú páng dài شانه خالی کردن از
 مسئولیت خود مطرح نیست ؛ مؤلف بودن
 责有攸归 zé yǒu yǒu guī (کار) باید
 به جای مربوط باشد.
 择善而从 zé shàn èr cóng برگزیدن آنچه نیک
 است و از آن پیروی کردن
 啧有烦言 zé yǒu fán yán گله و شکایت
 فراوان است.
 啧啧称赞 zézé chēngxiàn (又作“啧啧称
 赞”) برای اظهار تمجید و تحسین ملج ملج
 کردن

仗势欺人 zhàng shì qī rén از قدرت خود یا کسی دیگر سوءاستفاده کردن و نسبت به مردم با قدری رفتار کردن

仗义疏财 zhàng yì shū cái در یاری رساندن به مردم محتاج جوانمرد و بخشنده بودن

仗义执言 zhàng yì zhí yán از روی انصاف و عدل اظهار نظر کردن

招兵买马 zhāobīng—mǎmǎ سرباز گرفتن و اسب خریدن—کنایه از ارتشی بوجود آوردن یا ارتشی را توسعه بخشیدن ؛ پیروان خود را جمع آوری کردن

招架不住 zhāojiā bùzhù تاب نداشتن

招揽生意 zhāolǎn shēngyì در جستجوی سفارشی های تجاری بودن ؛ بازار گرمی کردن

招权纳贿 zhāoquán—nàhuì به زور به قدرت رسیدن و رشوه پذیرفتن

招惹是非 zhāorě shìfēi برای خود ایجاد درد سر کردن

招贤纳士 zhāo xián nà shì برگزیدن افراد توانا و پذیرفتن آنها

招降纳叛 zhāoxiáng—nàpàn جلب کردن افراد بی وفا و خائنان به ملت

招摇过市 zhāoyáo guò shì با فیس و افاده گام برداشتن و از خیابان ها رد شدن—کنایه از : با سروصدا دنبال شهرت گشتن

招摇撞骗 zhāoyáo—zhuàngpiàn لاف زدن و فریب دادن

招灾惹祸 zhāozāi—rěhuò سبب مصیبت شدن ؛ ایجاد کردن مشکل

昭然若揭 zhāorán ruòjiē بسیار واضح ؛ روشن و آشکار

朝不保夕 zhāo bù bǎo xī صبح از آنپه در شب اتفاق می افتد خبر نداشتن ؛ در مخاطره ای قرار گرفتن

朝不谋夕 zhāo bù móu xī (又作“朝不虑夕”) از برنامه ریزی برای زندگی روزانه خود عاجز بودن ؛ در مخاطره ای قرار گرفتن

朝发夕至 zhāo fā xī zhì صبح راهی سفر شدن و شب به مقصد رسیدن—کنایه از سفری یک روزه

朝令夕改 zhāo lìng xī gǎi صبح فرمانی را صادر کردن و شب آنرا پس گرفتن ؛ در سیاست خود تغییرات پیش بینی نشده ای بوجود آوردن

朝气蓬勃 zhāoqì péngbó بر از روحیه جوانی ؛ سرشار از شور و شوق و سرزندگی

朝乾夕惕 zhāoqián—xītì از صبح تا شب با

همیشه پیروزمند

战战兢兢 zhànzhàn jīngjīng ۱- ترسان و لرزان ۲- با احتیاط ؛ بادقت

站得高，看得远 zhànde gāo, kànde yuǎn بلند ایستادن و به دور نظر انداختن ؛ بصیرت داشتن ؛ بینش دور داشتن

张大其词 zhāngdà qí cí مبالغه کردن ؛ گزافه گفتن ؛ اغراق کردن

张大其事 zhāngdà qí shì (رویدادی را) بزرگ کردن ؛ شاخ و برگ دادن

张灯结彩 zhāngdēng—jiécǎi با فانوس ها و نوارهای کاغذی رنگارنگ تزئین شدن

张冠李戴 Zhāng guān Lǐ dài کلاه “جان” را بر دیگری گذاشتن—کنایه از چیزی را با اشتباه به کسی نسبت دادن یا دو چیز را باهم قاطی کردن

张皇失措 zhānghuáng—shīcuò حیران و سرگردان بودن ؛ سرامیسه بودن ؛ دستپاچه و هراس زده بودن

张家长，李家短 Zhāngjiā cháng, Lǐjiā duǎn محسنات خانواده “جان” و عیوب خانواده “لی” — کنایه از غیرکشی ؛ سخن چینی

张口结舌 zhāngkǒu—jiéshé دهان باز و بسته بودن ؛ ناتوان به حرف زدن

张三李四 Zhāng Sān Lǐ Sì “لی” کسی دیگر—یعنی نفی و نفی

张牙舞爪 zhāngyá—wǔzhǎo عریان کردن دندان و تکان دادن چنگال — کنایه از قیافه تهدیدکننده بخود گرفتن

彰明较著 zhāngmíng jiào zhù بسیار واضح ؛ آشکار ؛ قابل رویت

彰善瘅恶 zhāng shàn dàn'è تمجید کردن خیر و محکوم کردن شر

獐头鼠目 zhāngtóu shǔmù دارای کلاه گوزن و چشم های موشی—کنایه از کسی که مغرور و زشت و حيله گر به نظر می رسد

掌上明珠 zhāngshàng míngzhū گوهر در کف دست — کنایه از دختر محبوب (کسی)

掌声雷动 zhāngshēng léidòng کف زدن و هلهله رعدآسا

丈二和尚，摸不着头脑 zhàng èr héshang, mōbuzháo tóunǎo شما نمی توانید کلاه راهب بقدرد ده فوت را لمس کنید—کنایه از اینکه شما از مطلبی کوچکترین اطلاع ندارید ؛ شما خیلی در تاریکی هستید.

می‌تواند کشتی بزرگی را غرق کند.
 针尖对麦芒 zhēnjiān duì màimáng نوك
 سوزن در مقابل خار سر گندم - کنایه از عمل
 بمثل یا الماس الماس را می‌برد.
 针头线脑 zhēntóu—xiànnǎo سوزن و نخ و چیز
 های دیگر ؛ خرت و پرت‌های لازم برای سوزن
 زدن
 珍禽异兽 zhēnqín—yìshòu پرندگان و
 حیوانات کیاب
 真才实学 zhēncái—shíxué توانایی و دانش
 واقعی ؛ استعداد واقعی
 真刀真枪 zhēndāo—zhēnqiāng شمشیر ها
 نیزه های واقعی - کنایه از چیز حقیقی
 真金不怕火炼 zhēnjīn bù pà huǒ liàn طلای
 واقعی از آتش نمی‌ترسد - کنایه از اینکه مردی
 بزرگوار از بوته آزمایش سر بلند بیرون می‌آید.
 真名实姓 zhēnmíng—shíxìng اسم واقعی
 گواهی واقعی ؛
 真凭实据 zhēnpíng—shíjù برهان قاطع
 真枪实弹 zhēnqiāng—shí dàn تفنگ ها و گلوله
 های واقعی ؛ مهمات رزمی (آماده کاربرد)
 真人真事 zhēnrén—zhēnshì مردم واقعی و
 رویداد های واقعی
 真相大白 zhēnxiàng dàbái حقیقت (قصیه)
 کاملاً روشن شده‌است.
 真心实意 zhēnxīn—shíyì با دل و جان ؛ از
 صمیم قلب
 真真假假 zhēnzhēnjiǎjiǎ مخلوطی از حقیقت و
 کذب
 真知灼见 zhēnzhī—zhuójiàn دانش واقعی و
 بصیرت عمیق ؛ قضاوت نافذ
 枕戈待旦 zhěn gē dài dàn سر خود را روی نیزه
 گذاشتن و در انتظار طلوع آفتاب بودن - کنایه
 از آماده جنگ بودن
 振臂一呼 zhèn bì yì hū بلند کردن بازو و برای
 دعوت به عمل فریاد زدن - کنایه از دعوت
 کردن به عمل
 振奋人心 zhèn fèn rén xīn مردم را تشویق
 کردن ؛ دل مردم را آنگنده از حرارت کردن
 振聋发聩 zhènlóng—fākuì کرها را بیدار کردن
 و جاهلان را آگاه ساختن
 振振有词 zhènzhèn yǒu cí گویا بطور قانع کننده
 و فصیح صحبت کردن (بخطرات توجیه مسائل مربوط
 به خود)
 震耳欲聋 zhèn ěr yù lóng گوش کرکننده

شدت و آگاهانه کار کردن
 朝秦暮楚 zhāo qín mù chǔ صبح به مملکت
 "چینگ" خدمت کردن و شب به مملکت
 "چو" - یعنی زود تغییر رویه دادن ؛ دمدمی مزاج
 بودن
 朝三暮四 zhāosān—mùsì دمدمی مزاج بودن
 朝思暮想 zhāosī—mùxiǎng شب و روز دل
 کسی غنچ زدن
 朝夕相处 zhāo—xī xiāngchǔ از صبح تا شب با
 هم بودن ؛ دوست گرمابه و گلستان بودن
 着三不着两 zhāo sān bù zhāo liǎng سرسری ؛
 بی تأمل ؛ بی فکر
 召之即来 zhào zhī jí lái آمدن در لحظه احضار
 ؛ سرکشیک بودن
 照本宣科 zhào běn xuān kē متن را بخش به
 بخش قرائت کردن ؛ آنچه را که در کتاب آمده
 است تکرار کردن
 照葫芦画瓢 zhào húlu huà piáo (又作“依葫
 芦画瓢”) کدوی قلیایی را نمونه قرار دادن
 و شکل ملافه را کشیدن - کنایه از تقلید کردن
 ؛ اقتداء کردن
 照猫画虎 zhào māo huà hǔ گویه را نمونه قرار
 دادن و شکل ببر را کشیدن - کنایه از تقلید
 کردن ؛ اقتداء کردن
 折冲樽俎 zhéchōng zūnzǔ ۱- برسر گیلامی های
 شراب مانور دشمن را خستی کردن ۲ - به
 مذاکره دیپلماتیک مبادرت ورزیدن
 折戟沉沙 zhé jǐ chén shā تیرزین های شکسته
 ایکه در شن جایگزین شده باشد - کنایه از
 یادآور جنگ شدیدی یا ارتش شکست خورده‌ای
 بر روی هم افتادن
 辙乱旗靡 zhéluàn—qímí چرخ های ارابه و پرچم های
 سرنگون شده (در
 وصف یک ارتش فراری شتاب زده گفته می‌شود)
 这山望着那山高 zhè shān wàng zhe nà shān
 همیشه آن کوه از این کوه بلندتر بنظر
 می‌رسد - کنایه از اینکه هیچوقت کسی از مقام
 خود خوشنود نیست.
 针插不进，水泼不进 zhēn chā bù jìn, shuǐ
 pō bù jìn غیر قابل نفوذ و مانع دخول آب
 (در مورد گروهی ویژه و خواص گفته می‌شود)
 针锋相对 zhēnfēng xiāng duì مشت را با مشت
 پاسخ دادن
 针尖大的窟窿，斗大的风 zhēn jiān dà de kū
 long, dòu dà de fēng باد شدیدی می‌تواند از
 سوراخ کوچکی رد شود - کنایه از درز کوچکی

انتظار بودن ، آماده سفر یا رهروی بودن ،
آمادگی داشتن برای آهاز مسافرت
正本清源 zhèngběn—qīngyuán از ریشه
اصلاح کردن ؛ بازسازی کامل به وجود آوردن
正大光明 zhèngdà guāngmíng بی پرده و
روراست ؛ منصف و پرافتخار
正襟危坐 zhèngjīn—wēizuo لباس خود را
صاف و مرتب کردن و درست نشستن — کنایه
از جدی و با احترام بودن
正经八百 zhèngjīng—bābāi (又作“正经八
摆”) جدی
正人君子 zhèngrén—jūnzǐ شخص نجیب ؛
شخصی شریف ؛ جتلمن
正言厉色 zhèngyán—lìsè به لحن شدید و با
قیافه جدی
正颜厉色 zhèngyán—lìsè جدی و عشن ؛ با
قیافه سختگیرانه
正中下怀 zhèng zhòng xià huái کاملاً با
آرزوی کسی منطبق بودن
郑重其事 zhèngzhòng qí shì باکمال جدیت
之乎者也 zhī—hū—zhě—yě ادات های چینی
ادی ؛ (مجازی) اصطلاحات فاضل مآبانه ؛ سخن
غیر مصطلح ادبی
支离破碎 zhīlí—pòsuì قطعه قطعه شده ؛ شکسته
شده ؛ درهم و برهم
支吾其词 zhīwú qící گریزگرانه سخن گفتن ؛
حرف خود را قورت دادن و من من کردن
只言片语 zhīyán—piànyǔ یک حرف و دو
حرف ؛ حرف ها و عبارات های چند و تک تک
只字不提 zhī zì bù tí دربارۀ چیزی هیچ حرفی
نزدن
芝麻开花节节高 zhīma kāihuā jiéjié gāo
ساقه کتجد شکوفه می آورد و درجه بدرجه بلند
می شود — کنایه از اینکه (در مورد سطح زندگی و
غیره) بطور مداوم بالا می رود.
知彼知己，百战不殆 zhī bǐ zhī jǐ, bǎi zhàn
bù dài اگر دشمن و خود را بشناسید ، در
صد نبرد می جنگید و شکست نمی خورید.
知法犯法 zhī fǎ fàn fǎ دانسته از قانون تخلف
کردن ؛ عمداً شکستن قانون
知过必改 zhī guò bì gǎi همواره اشتباه خود را
به محض دانستن آن تصحیح کردن
知难而进 zhī nán ér jìn در برابر مشکلات
مقاومت کردن و به جلو رفتن
知难而退 zhī nán ér tuì در برابر مشکلات به

震古烁今 zhèngǔ—shuòjīn (又作“震古铄
金”) بر مردم باستانی سبقت جستن و مردم
معاصر را متحیر ساختن
震撼人心 zhènhàn rénxīn هیجان ؛
آور
震天动地 zhèntiān—dòngdì (又作“震天撼
地”) تکان دادن زمین و آسمان
争长论短 zhēngcháng—lùn duǎn سرحق و ناحق
مشاجره کردن (یا یک به دو کردن) ؛ جر و بحث
کردن
争分夺秒 zhēngfēn—duómǎo بسرعت هرچه
تمام تر کار کردن ؛ به متهای درجه از هر دقیقه
و هر ثانیه استفاده کردن
争风吃醋 zhēngfēng—chīcù برای جلب
مهربانی و محبت مردی یا زنی ستیزه کردن
争斤论两 zhēngjīn—lùnliǎng سر هرشاهی چانه
زدن ؛ حسابگر بودن
争名夺利 zhēngmíng—duólì برای کسب
شهرت و منفعت تکاپو کردن
争奇斗艳 zhēngqí—dòuyàn (گل ها) برای
گیری سحرآمیز باهم رقابت کردن
争权夺利 zhēngquán—duólì برای کسب
قدرت و منفعت تلاش کردن
争先恐后 zhēngxiān—kǒnghòu در انجام کاری
باهم رقابت کردن ؛ از ترس به عقب ماندگی
بریکدیگر سبقت جستن
争执不下 zhēngzhí bù xià هرکس به موضع
خود می چسبد.
峥嵘岁月 zhēngróng suìyuè سال های فراوانش
نشدنی در زندگی کسی ؛ سالهای پرحادثه ؛ سال
های فوق العاده
狰狞面目 zhēngníng miànmù ظاهر ددمنشانه ؛
ظاهر مهیب
睁眼瞎子 zhēngyǎn xiāzi آدم نابینا با چشم
های کاملاً باز — کنایه از آدم بی سواد
睁一只眼，闭一只眼 zhēng yī zhī yǎn, bì
yī zhī yǎn چیزی را نادیده گرفتن ؛ اغماض
کردن
睁着眼睛说瞎话 zhēngzhe yǎnjīng shuō xiǎ
huà دروغ شاخدار گفتن ؛ بی شرمانه دروغ
گفتن
蒸蒸日上 zhēngzhēng rì shàng روزبروز شکوفاتر
شدن ؛ رونق گرفتن ؛ گل کردن
整齐划一 zhěngqí huà yī متحدالشکل بودن
آماده و در

直截了当 zhíjié—liǎodàng رك و راست ؛ می برده ؛ صریح

直来直去 zhílái—zhíqù می برده و رك و راست ؛ صریح ؛ رك گو

直眉瞪眼 zhíméi—dèngyǎn ۱ - با خشم و غضب خیره خیره نگاه کردن ۲ - با می‌حواسی به جلو نگاه کردن ؛ مات و مبهوت بودن

直抒己见 zhíshū jǐjiàn رك و پوست‌کنده‌نظرهای خود را بیان کردن ؛ صاف و پوست‌کنده بودن

直言不讳 zhíyán bù huì می برده و پوست‌کنده می سخن گفتن ؛ رودرپایستی کردن

直言贾祸 zhí yán gǔ huò رك گفتن باعث مصیبت می شود ؛ زبان سر سبز می‌دهد بر باد . بخاطر منافع شخصی خود دارو دسته‌ای درست کردن

掂掇群言 zhīshí qún yán از منابع مختلف نظرها را جمع آوری کردن

只可意会，不可言传 zhǐkě yìhuì , bùkě yán chuán (مطبی را) می‌توان احساس کرد اما نمی‌توان با کلمه توضیح داد.

只听楼梯响，不见人下来 zhǐ tīng lóutī xiǎng , bù jiàn rén xiàlai پله ها غوغا می‌کند ولی هیچکس پایین نمی‌آید - کنایه از اینکه حرف زیاد است اما عمل نه .

只许州官放火，不许百姓点灯 zhǐ xǔ zhōu guān fàng huǒ , bù xǔ bǎixìng diǎndēng حاکم های محله در آتش‌زدن خانه ها آزادند در حالیکه برای مردم غدغن است که حتی چراغ نفتی شانرا روشن کنند.

只要功夫深，铁杵磨成针 zhǐ yào gōngfū shēn , tiě chǔ mó chéng zhēn اگر به اندازه کافی سخت کار کنید ، شما می‌توانید میله آهنی را نرم کنید و آنرا به سوزن تبدیل نمایید - کنایه از اینکه پیگیری و پشتکار موفقیت کار را باعث می‌شود.

只争朝夕 zhǐ zhēng zhāo xī از هر روز و هر ساعت استفاده‌کردن ؛ با زمان مسابقه دادن ؛ وقت شنیمت است.

只重衣衫不重人 zhǐ zhòng yīshān bù zhòng rén مردم را از روی لباس‌شان شناختن نه از روی صفات شان

纸包不住火 zhǐ bāo bu zhù huǒ شما نمی‌توانید آتش را در کاهل پنهان کنید - کنایه از اینکه مخفی‌کردن حقیقت امکان ناپذیر است ؛ حقیقت بالاخره آشکار خواهد شد.

عقب برگشتن ؛ از مشکلات رمیدن

知其不可而为之 zhī qí bùkě ér wéi zhī می‌فایده بودن کاری را دانستن ولی به انجام دادن آن ادامه دادن

知其然，不知其所以然 zhī qí rán , bù zhī qí suǒyīrán چگونگی امری را دانستن ولی علت چگونگی آنرا ندانستن

知其一，不知其二 zhī qí yī , bù zhī qí èr تنها به يك جنبه از چیزی می‌پردازد ؛ نظر يك طرفه داشتن

知情不报 zhī qíng bú bào گزارش ندادن درباره چگونگی يك قضيۀ منطقی ؛ معقول

知情达理 zhīqíng—dálǐ (در مورد مسئولین) زبردستان خود را خوب شناختن و آنها را بکارهای مناسب گماشتن

知人之明 zhī rén zhī míng توانایی در شناختن اخلاق و قابلیت کسی ؛ بصیرت تیزبین نسبت به اخلاق کسی

知人知面不知心 zhī rén zhī miàn bù zhī xīn شما شاید قیافه کسی را بشناسید اما دلش را نه ؛ کسی شاید يك نفر را برای مدت طولانی بشناسد اما فطرت و نهاد واقعی او را درك نمی‌کند.

知无不言，言无不尽 zhī wú bù yán , yán wú bù jìn آنچه که می‌دانید بگوئید و همچنین در گفتن آن مضایقه نکنید.

知之为知之，不知为不知，是知也 zhī zhī wéi zhī zhī , bùzhī wéi bù zhī , shì zhī yě وقتی که می‌دانی ، بگو که می‌دانی و وقتی که نمی‌دانی، بگو که نمی‌دانی ، چنین است دانش .

知子莫若父 zhī zǐ mò ruò fù هیچکس پسری را بهتر از پدرش نمی‌داند.

知足常乐 zhīzú chánglè قناعت موجب خوشبختی است ؛ قناعت توانگر کند مرد را.

执法如山 zhífǎ rúshān اکیداً قانون را اجرا کردن

执迷不悟 zhí mí bù wù مصرا نه به مسیر غلطی چسبیدن ؛ از پیدا کردن شعور خود امتناع ورزیدن

执牛耳 zhí niú'ěr (در مورد آن شاهزاده باستانی که در مراسمی حضور داشت که نشانۀ پیمان بستن بود) صفحه‌ای مخصوص در دست گرفتن که روی آن گوش های يك گاو تر قربانی شده گذاشته شده بود - کنایه از حاکم مقام رهبری بودن

至理名言 zhìlǐ—míngyán ؛ اظهارات معروف
فراگفت ؛ گفته اخلاقی مشهور

至亲好友 zhìqīn—hǎoyǒu خوشاوندان نزدیک
و دوستان خوب

至死不变 zhì sǐ bù biàn تا مرگ تغییر نخواهد
کرد ؛ تا پایان عمر به مسیر خود چسبیدن

至死不渝 zhì sǐ bù wù تا پایان عمر تازیک
اندیشه ماندن ؛ بطور اصلاح ناپذیر سرسخت و
لجوج بودن

志大才疏 zhì dà cái shū آرزوهای بلند داشتن
ولی استعداد کم ؛ آرمان های بلند داشتن اما
توانایی کم

志得意满 zhì dé—yì mǎن موفقیت
خود فرور بودن ؛ از خود راضی بودن

志士仁人 zhìshì—rénrén مردم دارای آرمان
های بلند ؛ صاحبان هدف عالی و غایی

志同道合 zhìtóng—dàohé آرمان های همانند
داشتن و مسیر همانند را دنبال کردن ؛ هدف
مشترک داشتن

志在必得 zhì zài bì dé به کسب پیروزی مصمم
بودن

治病救人 zhìbìng—jiùrén معالجه بیماری برای
نجات بیمار

治国安民 zhìguó—ānmín خوب اداره کردن
کشور و تأمین کردن صلح و امنیت برای مردم

治山治水 zhìshān—zhìshuǐ کوهها را تغییر
شکل دادن و رودخانه ها را رام کردن

治丝益棼 zhì sī yì fēn برای درآوردن سر رشته
های ابریشمی کوشیدن اما در نتیجه آنها را بیشتر
درهم پیچیدن - کتابه از برای کمک کردن
کوشیدن اما اشکال ایجاد کردن ؛ کارها را بدتر
کردن

炙手可热 zhì shǒu kě rè اگر دست تان را
دراز کنید ، احساس گرما می کنید (در مورد روش
آبرانه صاحب قدرت گفته می شود)

质疑问难 zhìyí—wènnán شک و تردید ها و
سؤالات مشکل را برای بحث و مذاکره مطرح
کردن

栉风沐雨 zhìfēng—mùyǔ توسط باد شانه شدن
و توسط باران شستشو یافتن - کتابه از علی رغم
باد و باران سفر کردن یا کار کردن در هوای
آزاد

智穷才尽 zhìqióng—cáijìn عقل کسی به جای
نرسیدن ؛ عقل کسی به ته رسیدن

智勇双全 zhì—yǒng shuāng quán هم باهوش
هم

纸上谈兵 zhǐ shàng tán bīng لفظ روی کاغذ
نبرد کردن ؛ لشگر آرای لفظی بودن

纸醉金迷 zhǐ zuì—jīnmí (زندگی)
لوکس و عیاشی

指不胜屈 zhǐ bù shèng qū ؛ شمار ؛ متعدد ؛
بسیار زیاد

指东话西 zhǐ dōng—huà xī به شرق اشاره
کردن و درباره غرب صحبت کردن - کتابه
از بیجا اظهار نظر کردن

指腹为婚 zhǐ fù wéi hūn نامزدی قبل از تولد ؛
قول ازدواج دادن پیش از تولد

指挥若定 zhǐ huī ruò dìng (کارهارا) باکمال
آرامش راهنمایی کردن

指鸡骂狗 zhǐ jī mà gǒu به مرغ اشاره کردن
و به سگ فحش دادن - کتابه از اینکه به یک
نفر اشاره کردن ولی به نفر دیگر ناسزا گفتن

指鹿为马 zhǐ lù wéi mǎ گوزن را اسب
نامیدن - یعنی عمداً به غلط وانمود کردن

指名道姓 zhǐ míng—dào xìng نام کسی را ذکر
کردن

指日可待 zhǐ rì kě dài بزودی می توان (وقوع)
چیزی را) محتمل پنداشت

指桑骂槐 zhǐ sāng mà huái به درخت توت
اشاره کردن و به درخت افاقیا ناسزا گفتن -
کتابه از : به کسی اشاره کردن ولی به کس
دیگر ناسزا گفتن

指手画脚 zhǐ shǒu—huà jiǎo (又作“指手划
脚”) - ۱ با حرکت دست و انگشت بیان
کردن ۲ - سبک و بی ملاحظه اظهار نظر کردن
یا انتقاد کردن

指天画地 zhǐ tiān—huà dì به هیجان تکان دادن
سر و دست ؛ لگام گسیخته سخن گفتن

指天誓日 zhǐ tiān shì rì زیر آسمان سوگند
خوردن - کتابه از ثابت قدم بودن یا اظهار
وفاداری به کسی

咫尺天涯 zhǐ chǐ—tiān yá (又作“咫尺千里”)
بسیار نزدیک اما از هم دور - کتابه از نزدیک
بهم زندگی کردن اما یکدیگر را کم دیدن

趾高气扬 zhǐ gāo—qì yáng با غرور باد کردن ؛
باد در آستین انداختن ؛ باد به غیب انداختن
و راه رفتن

至高无上 zhì gāo—wú shàng والا ترین ؛ مهم
ترین ؛ بسیار رفیع و عالی

至关紧要 zhì guān jǐn yào مهم ترین ؛ حایز
اهمیت فراوان

终于成 zhōng dǐ yú chéng در آخر الامر موفق شدن
 终南捷径 Zhōngnán jiéjìng راه میان بر به مقام بالا، راه آسان به شهرت یا پیروزی
 终身伴侣 zhōngshēn bànlǚ همسر تمام عمر — اشاره به زن یا شوهر کسی
 终身大事 zhōnshēn dàshì رویداد مهمی در زندگی کسی (معمولاً اشاره به ازدواج)
 终天之恨 zhōngtiān zhī hèn تأسف تمام عمر، تأسف همیشگی
 钟灵毓秀 zhōnglíng—yùxiù (محلی) سرشار از زیبایی و موجد استعداد
 钟鸣漏尽 zhōngmíng—lòujìn زنگ صبحگاهی کتایه از اینکه زندگی کسی دوران اهل را طی می کند.
 踵事增华 zhǒng shì zēng huá وظیفه سلف خود را ادامه دادن و موفقیت بزرگتری را از آن بدست آوردن
 众寡悬殊 zhòng—guǎ xuánshū تفاوت فاحشی در قدرت عددی
 众口难调 zhòng kǒu nán tiáo سازگار کردن ذایقه همه کس کار مشکلی است.
 众口铄金 zhòng kǒu shuò jīn سرور صدا و هیاهوی عامه مردم می تواند حق و ناحق را قاطی کند.
 众口一词 zhòng kǒu yī cí با يك صدا، باطفاق آراء
 众目睽睽 zhòng mù kuí kuí با خیره خیره نگاه کردن چشم همه کس
 众目昭彰 zhòng mù zhāo zhāng واضح و آشکار برای همه، بروشنی مشاهده شده توسط هرکس
 众怒难犯 zhòng nù nán fàn خطرناک است که خشم توده های مردم برانگیخته شود.
 众叛亲离 zhòngpàn—qīnlí توده های مردم شورشی علیه کسی برپا کردن و پیروانش او را ترک کردن — کتایه از متفرد شدن کسی
 众擎易举 zhòng qíng yì jǔ با یاری مردم زیاد، بلند کردن باری آسان می گردد — کتایه از اینکه دست های زیاد کار را سبک می کند.
 众人拾柴火焰高 zhòng rén shí chái huǒyàn وقتی که هرکس هیزم اضافه کند، شعله آتش بلندتر می شود — کتایه از اینکه هر قدر مردم بیشتری شوند، همان قدر قدرت زیادتر می شود.
 众矢之的 zhòng shǐ zhī dì هدف انتقاد عامه مردم

和 هم شجاع، هم عاقل و هم دلاور
 智圆行方 zhìyuán—xíngfāng عاقل و شرافتمند، نرمش پذیر و با اصول
 智者千虑，必有一失 zhì zhě qiān lǜ, bì yǒu yī shī عاقل ترین مرد در هزار تدبیر خود حتماً دست کم يك بار اشتباه می کند؛ حتی آدم خردمند از خطا مصون نیست؛ انسان جایزالخطاست.
 置若罔闻 zhì ruò wǎng wén گوش ناشنوا داشتن، اصلاً اعتنا نکردن
 置身事外 zhìshēn shì wài قضیه کناره گیری کردن؛ از درگیر شدن در قضیه خودداری کردن
 置之不顾 zhì zhī bù gù نادیده پنداشتن؛ اعتنا نکردن؛ کم محلی کردن
 置之不理 zhì zhī bù lǐ نادیده گرفتن؛ بی اعتنایی کردن؛ توجه نداشتن
 置之度外 zhì zhī dù wài ملاحظه نکردن؛ فکر و تامل نکردن
 置之脑后 zhì zhī nǎo hòu از سر بیرون کردن؛ نادیده پنداشتن و فراموش کردن
 置之死地而后快 zhì zhī sǐ dì èr hòu kuài از هیچ چیزی جز نابودی کسی راهی و خوشنود نبودن
 置之死地而后生 zhì zhī sǐ dì èr hòu shēng کسی را با خطر مرگ مواجه کردن و او برای بقای خود خواهد جنگید.
 中看不中吃 zhōngkàn bù zhōngchī خوش بنظر آمدن اما خوشمزه نبودن؛ برای چشم خوشایند است نه برای دهان.
 中流砥柱 zhōngliú dǐzhù ستون محکمی که در وسط جریان آب قرار دارد — کتایه از تکیه گاه؛ پشتیبان عمده
 中西合璧 Zhōng Xī hé bì سبک چینی توأم با سبک غربی بودن
 中庸之道 zhōngyōng zhī dào دکترین میانه روی به سلطان وفادار و **忠君爱国** zhōngjūn—àiguó برای کشور جانفشان بودن
 忠心耿耿 zhōngxīn gěnggěng وفادار و فداکار
 忠言逆耳 zhōngyán nì ěr نصیحت خوب و مفید با گوش ناسازگاری می کند؛ حرف های درست گوش را رنج می دهد.
 忠贞不屈 zhōngzhēn bù qū وفادار و تسلیم ناپذیر
 忠贞不渝 zhōngzhēn bù yú بطور تزلزل ناپذیر وفادار بودن

و حلقه های یشم - کنایه از يك جهت كامل ،
يك تركيب عالی

珠落玉盘 zhū luò yùpán مرواریدها روی صفحه
یشمی می افتد - در وصف رتم های شیرین عود
چینی بنام "بیها" - گفته می شود.

珠圆玉润 zhūyuán-yùrùn مانند مروارید گرد
و مانند یشم صاف - کنایه از آواز بسیار خوش
آهنگ یا نوشته آراسته و فصیح

诸多不便 zhūduō bùbiàn مزاحمت زیاد ؛
اسباب زحمت زیاد

诸葛亮会 zhūgěliàng huì جلسه "جنگ لیانگ
ها" - کنایه از جلسه ای که عقل و خرد همگان
در آن جمع و جور می شود

诸亲好友 zhūqīn-hǎoyǒu دوستان و
خویشاوندان

诸如此类 zhūrú cǐ lèi اشیاء از این گونه ؛
قس علی هذا

铢积寸累 zhūjī-cùn lěi ذره ذره جمع آوری
کردن ؛ کم کم ذخیره کردن

铢两悉称 zhū-liǎng xī chèn کاملاً هموزن بود
ن (دو چیز) ؛ کاملاً برابر بودن

蛛丝马迹 zhū sī-mǎjì تار عنکبوت و ردپای
اسب - کنایه از اثر ؛ سرشته ؛ سرخ ؛ سراغ

竹篮子打水一场空 zhúlánzi dǎshuǐ yīchǎng
kōng با سبد خیزرانی آب کشیدن - کنایه از
کوشش عبث ؛ آب به غربال پیمودن

竹马之交 zhú mǎ zhī jiāo دوستان در دوران
کودکی

竹筒倒豆子 zhútǒng dào dòuzi بیرون ریختن
لویهاها از لوله بامبوی - کنایه از خودداری
کردن از هیچ چیز

逐臭之夫 zhú chòu zhī fū ۱ - آدم غیرعادی و
عجیب و غریب ۲ - آدمی که دارای سلیقه های
پست و هرزه باشد - کنایه از دنبال شهرت و
منفعت گشتن

逐鹿中原 zhú lù Zhōngyuán در دشتهای مرکزی
در تعقیب آهو بودن - کنایه از : برای کسب
کنترل خود بر امپراطوری تلاش کردن

逐字逐句 zhú zì zhú jù کلمه به کلمه و جمله
به جمله

属垣有耳 zhǔ yuán yǒu ěr دیوار موش دارد
موش (هم) گوش دارد.

煮豆燃萁 zhǔ dòu rán qí برای پختن لویا سافه
لویا را سوزاندن - کنایه از کشمکش بین برادران
به پادشاه "جه" در zhū Jié wéi nuè 助桀为虐

众说纷纭 zhòng shuō fēnyún عقاید متفاوت
است.

众所周知 zhòng suǒ zhōu zhī همانطور که همه
می دانند، بر همه معلوم است که ... ؛ بر هیچکس
پوشیده نیست که ...

众望所归 zhòng wàng suǒ guī از اعتماد عامه
مردم بهره مند شدن ؛ از پشتیبانی عامه مردم
برخوردار شدن

众星拱月 zhòng xīng gǒng yuè هزار ستاره دور
ماه را می گرد - کنایه از اینکه مردم زیادی دور
يك شخصیت مورد احترام شان را می گردند .

众志成城 zhòng zhì chéng chéng وحدت اراده
دژ تسخیر ناپذیری است ؛ همبستگی قدرت است.

种瓜得瓜，种豆得豆 zhòng guā dé guā,
zhòng dòu dé dòu گندم از گندم برود جو ز
جو [مولوی]

重男轻女 zhòng nán-qīng nǚ مرد را از زن برتر
پنداشتن

重赏之下，必有勇夫 zhòng shǎng zhī xià, bì
yǒu yǒngfū وقتی که پاداش سرشاری پیشنهاد
می شود ، افراد دلیر مسلماً وارد میدان می گردند.

重于泰山，轻于鸿毛 zhòng yú Tàishān, qīng
yú hóngmáo (مرگ کسی) سنگین تر از کوه
"تای" یا سبک تر از پرکو.

周而复始 zhōu ér fù shǐ بطور مسلسل دور زدن
آش کم است zhōu shǎo sēng duō 粥少僧多
اما راهبان زیاد - کنایه از : برای رفع نیاز کفایت
نکردن

朱唇皓齿 zhūchún-hàochǐ لبان قرمز و دندان
های درخشان - کنایه از بسیار زیبا یا خوش سیمیا
بودن

朱门酒肉臭，路有冻死骨 zhūmén jiǔròu chòu,
lù yǒu dǒngsǐgǔ پشت دروازه های قرمز
گوشت و شراب ضایع می شود در حالی که بیرون
آنها در خیابان استخوان مردگان از سرما به چشم
می خورد.

诛徇异己 zhūchú yìjǐ مخالفین خود را نیست
و نابود کردن

诛求无已 zhūqiú wú yǐ درخواست های افراط
آمیز و بی پایان کردن

诛心之论 zhūxīn zhī lùn انتقاد نافذ ؛ اظهاری که
انگیزه های درونی کسی را افشاء کرده باشد

珠光宝气 zhūguāng-bǎoqì درخشان و پر
زرق و برقی با جواهر ؛ تزئین شده با جواهر
رشته های مروارید zhūlián-bìhé 珠联璧合

装傻充愣 zhuāngshǎ—chōng lèng خود را به ساده‌لوحی یا نادانی زدن
 装神弄鬼 zhuāngshén—nòngguǐ عمداً چیزهای ساده را اسرارآمیز کردن ؛ آگاهانه چیزی را در پرده‌ای از اسرار پیچیدن
 壮烈牺牲 zhuàngliè xīshēng شجاعانه به شهادت رسیدن ؛ قهرمانانه زندگی خود را فدا کردن
 壮志凌云 zhuàngzhì língyún با آرمان‌های بلند و متعالی
 壮志未酬 zhuàngzhì wèi chóu به آرمان‌های بلند خود نرسیده
 追奔逐北 zhuībēn—zhuībēi (又作“追亡逐北”) دشمن تار و مار شده را تعقیب کردن (“بگریز”)
 追本溯源 zhuībēn—sùyuán سرچشمه چیزی را گرفتن
 追本穷源 zhuībēn—qióngyuán (又作“追本溯源”) سرچشمه چیزی را گرفتن ؛ ردپای چیزی را دنبال کردن ؛ برای رسیدن به اصل مطلب کوشیدن
 追根究底 zhuīgēn—jiūdǐ برای رسیدن به کته‌مطلب کوشیدن
 追悔莫及 zhuīhuǐ mò jí پشیمانی سودی ندارد.
 追名逐利 zhuīmíng zhuìlì دنبال مال و شهرت گشتن
 锥处囊中 zhuī chǔ náng zhōng درفش در کیسه — کنایه از اینکه شخص مستعد با وجود گمنامی موقت استعداد خود را نشان می‌دهد.
 锥刀之末 zhuīdāo zhī mò سود ناچیز ؛ متفعت کوچک
 惴惴不安 zhuì zhuì bù ān مضطرب و ترسان ؛ نگران و هراسان ؛ با دلهره بودن
 谆谆告诫 zhuānzhuān gàojiè مکرراً پند و اندرز دادن
 谆谆教导 zhuānzhuān jiàodǎo بطور خستگی‌ناپذیر و با خلوص نیت تعلیم دادن
 拙嘴笨腮 zhuōzuǐ—bènsāi (又作“拙嘴笨舌”) فاقد قدرت بیان بودن ؛ فصیح‌الیان نبودن
 捉襟见肘 zhuōjīn—jiànzhōu وقتی که کسی بقیه کت خود را بالا بکشد، آرنج هایش در میان آستین نمودار می‌گردد — کنایه از زنده‌پوش بودن کسی یا مشکلاتی (بخصوص مالی) که باید حل شود فراوان است.
 捉迷藏 zhuō mícáng ۱- (نوعی بازی) چشم‌بندک
 ۲- حيله‌گر و گریزها ؛ در حرف زدن چشم‌بندک را بازی کردن

سلطه ظالمانه‌اش کمک کردن — کنایه از کمک و همدستی کردن با بدکار
 助人为乐 zhù rén wéi lè کمک کردن به دیگران
 助紂为虐 zhù Zhòu wéi nüè به پادشاه “جو” دروغ‌گویی — کنایه از کمک و همدستی کردن با بدکار
 著书立说 zhùshū—lìshuō برای تفریح و تشریح یک تئوری کتاب نوشتن
 筑室道谋 zhù shì dào móu چگونگی ساختن خانه خود را از هر عابری پرسیدن — کنایه از نظر یا برنامه مخصوص به خود نداشتن (و به انجام هیچ کاری موفق نشدن)
 铸成大错 zhùchéng dàcuò مرتکب اشتباه فاحشی شدن
 抓耳挠腮 zhuā'ěr—náo sāi گوش‌های خود را بیچاندن و گونه‌های خود را خاراندن (نشانه اضطراب یا خرسندی)
 专横跋扈 zhuānhèng báhù آمرانه و مستبد ؛ مغرور و سلطه‌گرا
 专心致志 zhuānxīn—zhìzhì کاملاً مستغرق به چیزی بودن ؛ با فداکاری صادقانه شکست را به پیروزی تبدیل کردن
 转败为胜 zhuǎn bài wéi shèng شکست خود را به شادی تبدیل کردن
 转悲为喜 zhuǎn bēi wéi xǐ غم خود را به شادی تبدیل کردن
 转弯抹角 zhuǎnwān—mǒjiǎo ۱- بر از پیچ و خم ؛ مملو از پیچ و تاب ۲- بطور غیرمستقیم سخن گفتن ؛ به اصل مطلب نپرداختن
 转危为安 zhuǎn wēi wéi ān تبدیل شدن خطر یا بحران به ایمنی ؛ خطر یا بحرانی را پشت سرگذاشتن
 装疯卖傻 zhuāngfēng—màishǎ خود را به جنون زدن و ابلهانه عمل کردن
 装潢门面 zhuānghuāng ménmiàn به ویرترین چینی پرداختن ؛ نمای مزاحه یا عمارت را زینت دادن ؛ (مجازی) ظاهر را حفظ کردن
 装聋作哑 zhuānglóng—zuòyǎ خود را به کوری و لالی زدن ؛ تجاهل کردن
 装模作样 zhuāngmú—zuòyàng (مصنوعاً) حالت خاصی بخود گرفتن ؛ ظاهر سازی کردن ؛ وانمودین بودن
 装腔作势 zhuāngqiāng—zuòshì وانمودین یا مظاهر بودن ؛ قیافه‌ها ژست گرفتن ؛ پر باد و فیس بودن

自渐形秽 zì cán xíng huì (برای همنشینی با دیگران) ناشایسته دانستن ؛ احساس حقارت یا نارسایی داشتن
 自成一家 zì chéng yī jiā (در خطاطی، نقاشی، ...) سبک مخصوص به خود داشتن ؛ سبک منحصر به فرد یا مبتکرانه‌ای داشتن
 自出机杼 zì chū jīzhù (ادبی) در اندیشه مبتکرانه بودن
 自出心裁 zì chū xīncái ایده‌های مخصوص به خود را ابداع کردن ؛ نوآوری کردن
 自吹自擂 zì chuī—zì léi لاف زدن ؛ بخود بالیدن ؛ با آفتاب حرف زدن
 自得其乐 zì dé qí lè از چیزی خوشی و لذت بردن
 自甘堕落 zì gān duòluò خود را به فسق و فجور وا گذاشتن ؛ در فساد و تباهی غوطه‌ور بودن
 自高自大 zì gāo—zì dà خودبین ؛ خودپسند ؛ متکبر ؛ پادسر
 自告奋勇 zì gào fènyǒng (برای به عهده گرفتن وظیفه سخت یا خطرناکی) داوطلب بودن
 自古以来 zì gǔ yǐlái از ایام قدیم تا به حال
 自顾不暇 zì gù bù xiá حتی از پرداختن به امور خود عاجز بودن (چه رسد به امور دیگران) ؛ باندازه کافی به امور خود گرفتار بودن
 自给自足 zì jǐ—zì zú خودکفایی
 自觉自愿 zì jué—zì yuàn آگاهانه ؛ به طیب خاطر ؛ با کمال خوشی
 自掘坟墓 zì jué fén mù گور خود را کندن ؛ در جهت نابودی خود عمل کردن
 自郅以下 zì Kuài yǐ xià و بقیه قابل ذکر نیست.
 自愧不如 zì kuì bùrú (又作“自愧弗如”) از نامرغوبی یا ناقابلیت خود خجالت کشیدن
 自力更生 zì lì gēngshēng انکاء به نیروی خود
 自卖自夸 zì mài—zì kuā 见: 老王卖瓜, 自卖自夸 Lǎo Wáng mài guā zì mài zì kuā
 自鸣得意 zì míng déyì از خود راهمی بودن ؛ خودپسند بودن ؛ به خود بالیدن
 自鸣清高 zì míng qīng gāo خود را برتر از دیگران تصور کردن
 自命不凡 zì mìng bù fán خود را آدم غیر معمولی تلقی کردن ؛ خود را فوق‌العاده دانستن
 自欺欺人 zì qī qī rén خود را فریب دادن ؛ همچنین دیگران را
 自强不息 zì qiáng bù xī دالماً خود را قوی تر و

捉摸不定 zhuōmō bù dìng مشکل بودن در اثبات کردن قضیه ؛ غیر قابل پیش بینی
 卓尔不群 zhuō'ér bù qún يك سر و يك شانۀ غیر قابل پيش بينی بالاتر از دیگران ایستادن ؛ برجسته و ممتاز بودن
 卓有成效 zhuō yǒu chéngxiào پرمهره ؛ فوق العاده مؤثر
 茁壮成长 zhuózuàng chéng zhǎng قوی و محکم رشد کردن
 酌情处理 zhuóqíng chǔlǐ مصالح بینی خود مسئله ای را حل و فصل کردن
 着手成春 zhuóshǒu chéng chūn 同: 妙手回春 miào shǒu huí chūn
 研轮老手 yán lún lǎoshǒu متخصص در چرخ سازی — کنایه از آدم کار کشته ؛ آدم کهنه کار ؛ آدم پرتجربه
 擢发难数 zhuó fà nán shǔ (در مورد جرم ها) مانند موی سر بشمار بودن
 孜孜不倦 zīzī bù juàn با پشتکار ؛ با سعی و کوشش ؛ بطور خستگی ناپذیر
 孜孜以求 zīzī yǐ qiú با سعی و کوشش در پی چیزی بودن
 趑趄不前 zījū bù qián در پیش رفتن متردد بودن
 锱铢必较 zī—zhū bì jiào بر سر هر شاهی چانه زدن ؛ بر سر هر جزء و خودۀ مباحثه کردن
 龇牙咧嘴 zīyá—liězuǐ ۱ - شوزه به نظر آمدن (از شدت درد) دهان خود را کج و کوله کردن ؛ قیافه خود را درهم کشیدن
 子虚乌有 zǐxū—wūyǒu ۲ - درحقیقت بی پایه و بی اساس ؛ غیر موجود ؛ غیر واقعی ؛ خیالی
 子子孙孙 zǐzǐsūnsūn نسل اندر نسل ؛ فرزندان ؛ خلف از تبار
 字里行间 zìlǐ—hángjiān میان سطور
 字斟句酌 zìzhēn—jùzhuó باکمال دقت و آوازه های خود را انتخاب کردن ؛ سنجیدن هر کلمه
 字字珠玑 zì zì zhūjī هر کلمه یک دانه گوهر (در ادب) موقع قلمن نوشته کسی گفته می شود
 自暴自弃 zìbào—zìqì از ناامیدی سلب امید از خود کردن ؛ میل به ترقی کردن نداشتن ؛ به عقب ماندگی خود تن در دادن
 自不待言 zì bù dài yán بدیهی بودن ؛ آشکار و میرهن بودن ؛ مسلم پنداشته شدن
 自不量力 zì bù liàng lì قدرت خود را بیش از واقع برآورد کردن ؛ از محدودیت‌های خود غافل بودن

自我欣赏 zìwǒ xīnshǎng خود را ستودن
 自我作古 zì wǒ zuò gǔ مؤسس یا مبتکر چیزی بودن
 自下而上 zì xià ér shàng از پایین به بالا
 自相残杀 zì xiāng cánshā (درمورد افراد در يك گروه یا يك حزب) يكديگر را كشتن ؛ باعث مرگ همدیگر شدن
 自相惊扰 zì xiāng jīngǎo در میان صفوف خود ایجاد بی قراری كردن ؛ دسته خود را وحشت زده كردن
 自相矛盾 zìxiāng máodùn متناقض بودن ؛ مخالفت با نفس خود داشتن ؛ با خود ضدیت كردن
 自行其是 zì xíng qí shì لجزوايه عمل كردن ؛ راه خود را دنبال كردن
 自寻烦恼 zì xún fánnǎo بی خود دلواپس كردن ؛ برای خود ایجاد دردسر كردن
 自寻死路 zì xún sǐlù باعث نابودی خود شدن
 自言自语 zìyán—zìyǔ با خود حرف زدن
 自贻伊戚 zì yí yī qī برای خود ایجاد دردسر كردن
 自以为得计 zì yǐwéi déjì از تدبیر خود خوشنود بودن ؛ خود را زرنك تصور كردن
 自以为非 zì yǐwéi fēi خود را ناحق تلقی كردن ؛ به لعزش پذیری خود بی بردن
 自以为是 zì yǐwéi shì (همیشه) خود را صاحب حق دانستن ؛ خود را مصون از خطا دانستن ؛ خود رای بودن
 自由泛滥 zìyóu fànliàn (درمورد عقاید اشتباه آزمايز) لگام گسیخته به همه جا سرایت كردن
 自由放任 zìyóu—fàngrèn بگذار مردم هرچه دوست دارند انجام دهند ؛ (اشياء را) آزادانه و بی قيد و بند راه دادن ؛ خودسرانه تمايلات خود را دنبال كردن
 自由散漫 zìyóu—sǎnmǎn مسامحه كار، شل و سهل انگار در انضباط
 自由自在 zìyóu—zìzài آسوده خاطر و بی فكر و خیال ؛ آزاد و فارغ البال
 自圆其说 zìyuán qí shuō اظهارات خود را پذیرفتنی گردانیدن ؛ خود را موجه نشان دادن
 自怨自艾 zìyuàn—zìyì از اشتباهات خود پشیمان شدن و آنها را اصلاح كردن ؛ غرق ندامت بودن
 自知之明 zìzhī zhī míng خودشناسی ؛ واقف به نفس خود بودن

نیرومندتر ساختن ؛ برای بهبود وضع خود بلاانقطاع كوشیدن
 自轻自贱 zìqīng—zìjiàn خود را تحقیر كردن ؛ اطمینان به خود یا عزت نفس نداشتن
 自取灭亡 zì qǔ mièwáng بدست خود باعث نابودی خود شدن
 自取其咎 zì qǔ qí jiù مقصر بودن خود شخص
 自然而然 zìrán'érrán بطور طبیعی ؛ بطور خودكار ؛ خودبخود
 自认晦气 zì rèn huìqì بدون شكایت بدیاری را پذیرفتن
 自上而下 zì shàng ér xià از بالا تا پایین ؛ از سر تا پا
 自身难保 zìshēn nán bǎo حتی در حفظ یا دفاع از خود هم ناتوان بودن
 自生自灭 zìshēng—zìmiè (درمورد شیء) خود به خود نمودار شدن و خودبخود محو شدن
 自食其果 zì shí qí guǒ میوه تلخ كار خود را خوردن ؛ مكافات كشیدن ؛ از مكافات عمل غافل مشو
 自食其力 zì shí qí lì با عرق جبین وكدّ یمین خود كسب معاش كردن
 自食其言 zì shí qí yán از قول خود تخلف كردن ؛ عهدشكن بودن ؛ به قول خود وفا نكردن
 自始至终 zì shǐ zhì zhōng از آغاز تا پایان ؛ از سر تا پا
 自私自利 zìsī—zìlì خودخواه ؛ خودپسند
 自讨苦吃 zì tǎo kǔ chī برای خود ایجاد دردسر كردن ؛ به خود زحمت دادن
 自讨没趣 zì tǎo méi qù با بی اعتنائی رویرو شدن ؛ پذیرفته نشدن
 自投罗网 zì tóu luówǎng بطیب خاطر خود را به دام انداختن
 自我暴露 zìwǒ bàolù خود را افشاء كردن
 自我标榜 zìwǒ biāobǎng خود را در بوق وكرنا كردن ؛ بخود بالیدن
 自我表现 zìwǒ biǎoxiàn خودنمائلی كردن
 自我吹嘘 zìwǒ chuīxū خود را بزرگ شمردن ؛ خودرا گرامی داشتن
 自我解嘲 zìwǒ jiěcháo برای تسلی دادن خود بهانه تراشیدن
 自我介绍 zìwǒ jièshào خود را معرفی كردن
 自我陶醉 zìwǒ táozuì به ارضاء نفس خود مستغرق بودن
 自我牺牲 zìwǒ xīshēng خود را فدا كردن

با احتیاط به جلو راه رفتن
足智多谋 zúzhì — duōmóu عاقل و سرشار از تدابیر جنگی، عاقل و چاره‌اندیش
祖祖辈辈 zǔzǔbèibèi به جد به نسل، جد
组上肉 zǔshàngròu گوشت روی تخته آشپزخانه — کنایه از قربانی بیچاره‌ای
钻故纸堆 zuān gùzhǐduī خود را غرق نوشته‌های قدیمی کردن؛ کتب کهنه و رنگ و رو رفته را بررسی کردن
钻空子 zuān kòngzi از نارسائی (یک قانون، قرارداد و غیره) سوءاستفاده کردن
钻牛角尖 zuān niújiǎojiǎn - ۱ - منته بر خشخاش نهادن ۲ - به کچه بن بست رسیدن
钻头觅缝 zuāntóu — mìfèng (又同“钻天觅缝”) (با زرنگی) به هر درز و شکاف رسوخ کردن — کنایه از تلاش کردن به هر وسیله که باشد
嘴上没毛，办事不牢 zuǐ shàng méi máo, bànshì bù láo مرد جوانی که ریش ندارد قابل اعتماد نیست؛ مردی کم ریش مسلماً دچار لغزش می‌شود.
罪不容诛 zuì bùróng zhū حتی مرگ هم نمی‌تواند جرم کسی را جبران کند.
罪大恶极 zuìdà — èjí مرتکب فجیع‌ترین جنایت شدن
罪恶滔天 zuì'è tāotiān مرتکب بزرگترین جرم شدن
罪恶昭彰 zuì'è zhāozhāng (又作“罪恶昭著”) مرتکب جنایت فاحش شدن
罪该万死 zuì gāi wànsǐ مرتکب جنایتی شدن که مجرم بخاطر آن سزای هزار بار مرگ باشد
罪魁祸首 zuìkuǎi — huòshǒu سردهنده جنایتکاران
罪莫大焉 zuì mòdà yān جنایتی فجیع تر از این نیست.
罪有应得 zuì yǒu yīng dé کسی سزای مجازات خود است؛ مجازات با جنایت جور می‌آید.
罪责难逃 zuìzé nán táo نمیتوان از مسئولیت جنایت خود برکنار ماند و از آن فرار کرد.
醉生梦死 zuìshēng — mèngsǐ گویی در مستی یا خواب زندگی کردن
醉翁之意不在酒 zuìwēng zhī yì bù zài jiǔ می‌خوار به ساغر دل نمی‌بندد — کنایه از انگیزه

از عمل خود مکافات زیدن؛ از کرده خود رنج بردن
自作聪明 zì zuò cōngmíng (در طرح پیشنهاد خود را هوشیار دانستن؛ توسط عمل مبتکرانه خود) برای نشان دادن زیرکی خویش کوشیدن
自作多情 zì zuò duōqíng پیشنهاد عشق یا محبت کردن که دوطرفه نباشد
自作主张 zì zuò zhǔzhāng به تصور خود عمل کردن؛ بخاطر خود تصمیم گرفتن
恣行无忌 zì xíng wú jì بی ملاحظه عمل کردن
恣意妄为 zì yì wàngwéi یک دنده و بی‌کتاب؛ بی حساب عمل کردن؛ بی ملاحظه رفتار کردن بطور خلاصه؛ بطور مختصر
总角之交 zǒngjiǎo zhī jiāo دوست در دوره طفولیت
总其成 zǒng qí chéng مسئولیت همه جانبه را برای کاری متمرکز کردن و آنرا به انجام رساندن
纵横捭阖 zònghéng — bǎihé بکار بردن مانور در میان ممالک یا گروه‌های سیاسی
纵横驰骋 zònghéng chíchéng (در مورد ارتش) آزاد و بسرعت حرکت کردن؛ طول و عرض محلی را طی کردن
纵横交错 zònghéng — héng jiāocuò مقاطع؛ چلیپایی
纵虎归山 zòng hǔ guī shān برگشتن ببر به کوهها را جایز شمردن — کنایه از: برای آینده ایجاد مصیبت کردن
走村串寨 zǒucūn — chuānzhài از ده به ده رفتن
走马观花 zǒumǎ guān huā (又作“走马看花”) هنگام سوار شدن بر اسب گل‌ها را تماشا کردن — کنایه از: از طریق مشاهده سردستی و شناخته به درک سطحی قضیه دست یافتن
走马上任 zǒumǎ shàngrèn در پست خود اعلام حضور کردن؛ شغلی را به عهده گرفتن
走南闯北 zǒunán — chuāngběi در شمال و جنوب کشور سفر کردن
走投无路 zǒu — tóu wú lù راه خروج نداشتن؛ به بن بست رسیدن
走下坡路 zǒu xiàpōlù سرازیر شدن؛ تنزل کردن؛ زوال یافتن
走一步，看一步 zǒu yī bù, kàn yī bù قدمی برداشتن و پس از نگاه کردن به اطراف قدم دیگری برداشتن — کنایه از بدون برنامه‌ریزی یا

نگرانی خود مانند
坐立不安 zuò—lì bù ān بی آرام و بی قرار بودن

坐山观虎斗 zuò shān guān hǔ dòu روی قلعه کوه نشستن و نبرد بیرها را تماشا کردن - کنایه از جنگ دیگران را به ایمنی تماشا کردن و سپس در موطنی که غصه شوند غنیمت های جنگی را بدست آوردن

坐失良机 zuò shī liángjī فرصت طلایی را از دست دادن

坐视不救 zuòshì bù jiù تماشا و نشستن و نجات دیگران خودداری کردن

坐收渔利 zuò shōu yú lì (又作“坐收渔人之利”) از زرد و خورد دیگران بهره برداری کردن ؛ بدون ذره‌ای زحمت کشی ثمره پیروزی را به چنگ آوردن

坐卧不宁 zuò—wò bù níng (又作“坐卧不安”) از راحت نشستن یا خواب کردن عاجز بودن ؛ احساس ناراحتی کردن

坐享其成 zuò xiǎng qí chéng بیکار نشستن و از کار دیگران بهره‌مند بودن

坐以待毙 zuò yǐ dài bì بی حرکت نشستن و در انتظار مرگ بودن ؛ به مرگ خود تن در دادن

坐以待旦 zuò yǐ dài dàn تا طلوع آفتاب شب زنده‌داری کردن ؛ نشستن و در انتظار طلوع بودن

作壁上观 zuò bì shàngguān از پشت سنگر جنگ دیگران را تماشا کردن - کنایه از کنار نشستن و نگاه کردن ؛ تماشاچی (یا نظاره‌کننده) بودن

作恶多端 zuò è duō duān انواع و اقسام کارهای بد را انجام دادن

作法自毙 zuò fǎ zì bì قانونی گذاردن و خود قربانی آن شدن ؛ به دام خود افتادن

作奸犯科 zuòjiān—fànkē از قانون تخلف کردن و مرتکب جرم شدن

作茧自缚 zuò jiǎn zì fù به دور خود پشه بستن ؛ به دور خود تار تیدن ؛ در تار خود گرفتار شدن

作困兽斗 zuò kùnsòu dòu مانند حیوان وحشی گیر افتاده (یا در تنگنا) نبرد کردن ؛ بدون راه فرار تاخت و تاز کردن

作如是观 zuò rúshì guān از این نقطه نظر قضیه را بررسی کردن

作威作福 zuòwēi—zuòfú مستبدانه از قدرت خود سوء استفاده کردن؛ بر دیگران ستم کردن؛ مثل سلطان ظالم عمل کردن

های محضی داشتن
尊师爱生 zūnshī—àishēng به معلم احترام گذاشتن و دانشجو را گرمی داشتن

尊师重道 zūnshī zhòng dào برای معلم احترام قائل شدن و حرمت آموزش و تعلیماتش را نگاه داشتن

左道旁门 zuǒdào—pángmén ۱- فرقه‌های غیرمکتب مرتد ۲- ارتداد ؛ از دین برگشتن

左顾右盼 zuǒgù—yòupàn به راست و چپ نگاه کردن ؛ به هر سوئی نگریستن

左邻右舍 zuǒlín—yòushè همسایگان

左思右想 zuǒsī—yòuxiǎng از زاویه های مختلف فکر کردن

左提右挈 zuǒtí—yòuqiè ۱- به یکدیگر کمک کردن ۲- رهنمائی و پشتیبانی کردن

左右逢源 zuǒ—yòu féng yuán ۱- در انجام کارها به هر نحو که باشد موفق بودن ۲- از هر دو جانب منتفع گرفتن

左右开弓 zuǒ—yòu kāi gōng اول با يك دست تیراندازی کردن و سپس با دست دیگر ؛ به تسلسل سریع اول يك دست و سپس دست دیگری را بکار بردن ؛ ماهر و چیره دست بودن

左右为难 zuǒ—yòu wéinán در وضع مشکلی قرار گرفتن ؛ در محظور قرار گرفتن

左右摇摆 zuǒ—yòu yáobǎi به چپ و راست در نوسان بودن

左支右绌 zuǒzhī—yòuchù برای پرداختن هزینه ها در مضیقه افتادن ؛ در وضع مشکل مالی قرار گرفتن ؛ با مسائل متعددی روبرو شدن

坐吃山空 zuò chī shān kōng بیکار نشستن و خوردن و سرانجام تمامی دارائی و ثروت را بریاد دادن

坐地分赃 zuò dì fēn zāng (در مورد سردسته مجرم ، راهزن یا دریافت کننده اموال سرقت شده) بدون شرکت در دزدی یا شارتگری سهمی از غنیمت ها را گرفتن

坐而论道 zuò ér lùn dào نشستن و اظهار فضل کردن

坐观成败 zuò guān chéng bài در انتظار دیدن نتیجه کار مخاطره‌آمیز کسی بودن ؛ با غونسردی نظر افکندن ؛ تماشاچی محضی بودن

坐井观天 zuò jǐng guān tiān از ته چاه به آسمان نگاه کردن - کنایه از بسیار تنگ نظر بودن

坐困愁城 zuòkùn chóuchéng در چارچوب دیوار

zhuàng yī tiān zhōng تا زمانی راهب است
 زنگوله را همچنان به صدا درآوردن — کتابه
 از نسبت به کار خود برخوردار غیرفعال داشتن
 做賊心虛 zuò zéi xīnxū (又作“作贼心虚”)
 وجدان ناراحت داشتن

座无虚席 zuò wú xūxí همه جاها (برای
 نشستن) اشغال شده است؛ جای خالی نیست.
 做官当老爷 zuò guān dāng lǎoye مانند مأمور
 عالی رتبه و بوروکرات پر قدرت عمل کردن
 做一天和尚撞一天钟 zuò yī tiān héshang

条目首字拼音索引

176,177	春唇	173	嗤	169	参层	160	彬	157	抱		
177	唇	173	痴	169	层	160	濒	157	抱		
177	鹑	173	魑	169	曾	160,161	冰	157	抱		
177	蠢	173	池	169	差	161	兵	157	豹	153	哀
177	绰	173	迟	170	插	161	秉	157	鲍	153	挨
177	词	173	持	170	茶	161	并	157,158	暴	153	挨
177	瓷	173	脚	170	查	161	病	158	杯	153	矮
177	此	173	尺	170	察	161	波	158	卑	153	藹
177	刺	173	叱	170	姹	161	拔	158	悲	153	爱
177	聪	173	赤	170	柴	161	播	158	备	153	碍
177	从	173	冲	170	豺	161	播	158	背	153	安
177,178	粗	173	充	170	馋	161	伯	158	悖	153	鞍
178	促	174,337	重	170	缠	162	勃	158	奔	153,154	按
178	攒	174	崇	170	谄	162	博	158	本	154	暗
178	推	174	宠	170	谄	162	跛	158	笨	154	黯
178	存	174	抽	170	长	162	补	158	逼	154	昂
178	寸	174	仇	170	尝	162	捕	158	鼻	154	嗽
178	搓	174	愁	170	常	162,163	不	158,159	比	154	奥
178	蹉	174	稠	170	畅	164,165		159	彼		
178	厝	174	踌	170,171	唱	166,167		159	笔		
178	措	174	丑	171	超	168		159	俾		
178	错	174,306	臭	171	炒	168	布	159	必	154	八
		174,175	出	171	车	168	步	159	闭	154	拔
		175	初	171	扯			159	闭	154	拔
		175	除	171	彻			159	毕	154	把
		175	锄	171	彻			159	蔽	154	把
		175	处	171	膜			159	弊	154,155	白
		175	触	171	沉	168,170	拆	159	碧	155,156	百
		175	川	171	陈	168	才	159	避	156	摆
		175	穿	171	晨	168	财	159	壁	156	败
		176	传	171	称	168	餐	160	鞭	156	裨
		176	船	171	趁	168,169	残	160	扁	156	班
		176	喘	172	撑	169	蚕	160	变	156	斑
		176	串	172	撑	169	惨	160	便	156	搬
		176	创	172	成	169	仓	160	遍	156	坂
		176	疮	172	诚	169	沧	160	标	156	板
		176	窗	172	承	169	藏	160	彪	156,157	半
		176	吹	172	城	169	操	160	表	157	绊
		176	垂	172	乘	169	草	160	别	157	帮
		176	捶	172,173	惩	169	侧	160	宾	157	包
		176			吃	169	侧	160		157	宝

203	邯	199	沽		190	斐	186	睹	182	但
203	寒	199	孤		190	吹	186	杜	182	淡
203	汗	199	姑		190	沸	186,187	度	182,281	弹
203	悍	199	古	194	改	废	186	短	182	当
203,304	行	200	谷	195	盖	肺	186	断	182	挡
305		200	骨	195	概	费	187	对	182	党
203	沆	200	盘	195	干	分	187	顿	182	荡
203	蒿	200	鼓	195	甘	纷	187	通	182	刀
203	号	200	固	195	肝	焚	187	多	183	蹈
203,204	毫	200	故	195	赶	粉	187	咄	183	到
204	豪	200	顾	195	敢	奋	187	躲	183	倒
204	好	200	瓜	195	感	愤	187	堕	183	道
204	浩	200	刮	195	撼	丰			183	得
204,205	喝	200	寡	195,196	刚	风	E		183	德
204,205	合	200	挂	196	纲	封			183	灯
205	何	200	拐	196	高	峰	187	阿	183	登
205	河	200,201	怪	196	膏	烽	187	鹅	183	等
205,210	和	201	关	196	橘	锋	187	额	184	低
205	溜	201	官	196	告	蜂	187	恶	184	滴
204,205	喝	201	冠	196	胥	逢	187	饿	184	涂
205	赫	201	螺	196	割	缝	187	鰕	184	地
205	鹤	201	管	196	歌	凤	187,188	恩	184	帝
205	黑	201	灌	196	革	奉	188	儿	184	拈
205	恨	201	光	196	格	佛	188	尔	184	颠
205	恒	201	广	196,197	隔	夫	188	耳	184	点
205,206	横	201,202	归	197	个	肤	188	二	184	刁
206	衡	202	规	197	各	敷			184	雕
206	衰	202	诡	197	根	扶	F		184	吊
206	哄	202	鬼	197	亘	芙			184,285	调
206	烘	202	贵	197	更	拂	188,189	发	184	掉
206	红	202	袞	197	耿	浮	189	罚	184	摔
206	洪	202	滚	197	缓	幅	189	翻	184	喋
206	鸿	202	国	197	工	福	189	凡	185	叠
206	侯	202	果	198	公	抚	189	繁	185	丁
206	后	202	裹	198	功	釜	189	反	185	钉
206	厚	202	裹	198	攻	俯	189	返	185	顶
206,207	呼		过	198	供	辅	189	犯	185	鼎
207	圜			198	恭	腐	189	泛	185	定
207	狐	H		198	躬	付	189	饭	185	丢
207	胡	203	海	198	航	负	189	方	185	东
207	糊	203	骇	198	拱	附	190	防	185	动
207	虎	203	害	198	共	赴	190	放	186	栋
207	户	203	酣	198	供	富	190	飞	185,186	洞
207	互	203	愁	198	勾	腹	190	非	186	抖
207	估	203	盱	198	苟	覆	190	蜚	186	斗
207,208	花	203	舍	199	狗		190	匪	186	独

226	捞	222	坎	218,219	近	215	江	212	积	208	华
226	劳	222	侃	218	进	215	将	212	疇	208	咩
226	牢	222	看	219	进	215	匠	212	激	208	滑
226,227	老	222	康	219	喋	215,300	降	212	及	208	化
227	乐	223	慷	219	径	215	交	212	吉	208	划
227,228	雷	223	慷	219	荆	215,216	娇	212	岌	208	画
228	泪	223	靠	219	惊	216	骄	212	即	208	话
228	累	223	苛	219	兢	216	胶	212	信	208	怀
228	冷	223	科	219	精	216	教	212	急	208	欢
228	愣	223	磕	219	井	216	焦	212,213	疾	208	缓
228	离	223	可	219	径	216	狡	213	集	209	换
228	礼	223	克	219,220	敬	216	绞	213	己	208	涣
228	李	223	刻	220	镜	216	皎	213	挤	209	患
228	里	223	客	220	迥	216	矫	213	计	209	焕
228	哩	223	恪	220	炯	216	脚	213	记	209	荒
228	理	223,224	空	220	纠	216	叫	213	纪	209	皇
228,229	力	224	口	220	鳩	216	皆	213	既	209	黄
229	厉	224	扣	220	赳	216	接	213	济	209	惶
229	厉	224	枯	220	赧	216	蹉	213	继	209	恍
229	立	224	哭	220	九	216	揭	213	寂	209	谎
229	励	224	苦	220	久	216	街	213	奇	209	灰
229	利	225	夸	220	酒	216	节	213	加	209	挥
229	例	225	快	220	旧	216	子	213	夹	209	回
229	连	225	脍	220	咎	216	劫	213	家	209,210	悔
229	联	225	宽	220,221	救	212	诘	213	嘉	210	讳
229	廉	225	狂	221	就	216	诘	213	夏	210	绘
229	脸	225	旷	221	拘	216	结	213	价	210	海
229	恋	225	岿	221	居	217	架	213	驾	210	贿
229	良	225	窥	221	鞠	217	捷	213	假	210	毁
229	梁	225	揆	221	局	217	截	213,214	嫁	210	昏
229,230	两	225	喟	221	举	217	竭	214	奸	210	浑
230	量	225	溃	221	拒	217	解	214	尖	210	魂
230	聊	225	困	221	具	217	戒	214	坚	210	混
230	寥			221	据	217	借	214	间	211	髀
230	燎	L		221	聚	217	巾	214	肩	210	活
230	了			221	涓	217	今	214	艰	210	火
230	料	225	拉	221	卷	217	斤	214	兼	205,210	和
230	摺	225,226	来	221	决	217,218	金	214	监	210	货
230	劣	226	癞	222	绝	218	津	214	捡	210,211	祸
230	烈	226	兰	222	君	218	筋	214	筒		
230,231	临	226	拦			218	襟	214,215	见	J	
231	淋	226	烂	K		218	仅	215	剑		击
231	琳	226	滥		开	218	紧	215	健	211	饥
231	鳞	226	狼	222	凯	218	蕴	215	渐	211	机
231	麟	226	浪	222	堪	218	锦	215	鉴	211	鸡
231	凛	226	浪	222		218	尽	215	箭	211	

250	棋旗	246	虬牌	243	拧宁	239	铭酪	234	骂埋	231	伶灵
250	乞岂	246	匹否	243	牛扭	239	命谬	234	埋买	231	玲玲
250	企企	246	否屁	243,244	扭扭	239	模模	234	买卖	231	零零
250	杞杞	246	偏偏	244	浓浓	240	摩摩	234	蛮蛮	231	另另
250	起气	247	翩翩	244	弄弄	240	磨磨	234	瞒瞒	231	令令
250	弃弃	247	片片	244	奴奴	240	抹抹	235	满满	231	溜溜
250,251	泣泣	247	漂漂	244	骂骂	236,240	没没	235	漫漫	231,232	流流
251	器器	247	瓢瓢	244	怒怒	240	莫莫	235	慢慢	232	留留
251	拍拍	247	拼拼		诺诺	240	秫秫	235	忙忙	232	柳柳
251	恰恰	247	贫贫	O		240	漠漠	235	芒芒	232	六六
251,252	千千	247	频频			240	墨墨	235	盲盲	232	龙龙
252	牵牵	247	品品	244	呕呕	240	默默	235	茫茫	232	笼笼
252	谦谦	247	品品	244	偶偶	240	谋谋	235	猫猫	232	漏漏
252	前前	247	平平	244	藕藕	240,241	木木	235	茅茅	232	髅髅
253	钳钳	247	评评			241	目目	235	冒冒	232	庐庐
253	钱钱	247	凭凭	P		241	沐沐	236	貌貌	232	鲁鲁
253	潜潜	247	萍萍			241	喜喜	236,240	没没	232	鹿鹿
253	黔黔	248	泼泼	244,245	拍拍			236	眉眉	232	绿绿
253	浅浅	248	婆婆	245	排排	N		236	每每	232	碌碌
253	遣遣	248	迫迫	245	排排	241	拿拿	236	美美	232,233	路路
253	枪枪	248	破破	245	排排	241	耐耐	236	门门	233	戮戮
253	强强	248	剖剖	245	攀攀	241	男男	236	扞扞	233	驴驴
253	墙墙	248	扑扑	245	盘盘	242	南南	236	闷闷	233	旅旅
253	蔽蔽	248	铺铺	245	判判	242	难难	236	蒙蒙	233	屐屐
253	乔乔	248	仆仆	245	妨妨	242	囊囊	237	梦梦	233	膺膺
253,254	巧巧	248	菩菩	245	庞庞	242	囊囊	237	弥弥	233	履履
253,254	翘翘	248	璞璞	245	旁旁	242	恼恼	237	迷迷	233	乱乱
254	切切	248	朴朴	245	抛抛	242	恼恼	237	米米	233	掠掠
254	窃窃	248	普普	245	抛抛	242	脑脑	237	靡靡	233	略略
254	俛俛			245	匍匐	242	闹闹	237	秘密	233	论论
254	亲亲	Q		245	咆咆	242	内内	237	绵绵	233	论论
254	秦秦			245,246	袍袍	242	能能	237	免免	233	捋捋
254	琴琴	249	七妻	246	跑跑	242,243	泥泥	237	勉勉	233	罗罗
254	勤勤	249	妻妻	246	赔赔	243	拟拟	237	面面	233	罗罗
254	擒擒	249	妻妻	246	喷喷	243	你你	237	苗苗	233	莘莘
254	寝寝	249	期期	246	朋朋	243	逆逆	237	苗苗	233	洛洛
254	沁沁	249	欺欺	246	蓬蓬	243	匿匿	237	渺渺	233	络络
254,255	青青	249	漆漆	246	撵撵	243	拈拈	237	妙妙	233,234	落落
255	轻轻	249	齐齐	246	碰碰	243	年年	237,238	灭灭		
255	倾倾	249	其其	246	披披	243	念念	238	民民	M	
255	脚脚	249	奇奇	246	劈劈	243	鸟鸟	238	名名	234	麻麻
255	清清	249	歧歧	246	皮皮	243	袅袅	238,239	明明	234	马马
256	蜻蜻	249,250	骑骑	246	疲疲	243	捏捏	239	鸣鸣	234	蚂蚂
						243	蹶蹶	239	冥冥	234	

282	体涕	279	诉肃	275	守首	268	伸身	263	孺乳	256	情晴
282	替	280	素	275	首	268,269	深	263	入	256	顷
283	天	280	速	275	寿	269	神	264	入	256	顷
283,284	添	280	酸	275,276	受	269,270	审	264	入	256	请
284	恬	280	虽	276	瘦	270	书	264	锐	256	庆
284	甜	280	随	276	书	270	殊	264	瑞	256	馨
284,285	挑	280	岁	276	梳	270	升	264	若	256	穷
285	挑	280	孙	276	舒	270	生	264	弱	256	戟
184,285	调	280	损	276	疏	270	声			256	琼
285	跳	280	缩	276	熟	270,271	绳	S		257	秋
285	铁	280	所	276,278	数	271	省	264	飒	257	囚
285	听	280	索	276	蜀	271	胜	264	塞	257	求
285	亭			276	鼠	271	盛	264,265	三	257	曲
285	停	T		276	束	271	尸	265	散	257	屈
285	挺			276,277	树	271	失	265	桑	257	趋
285	挺	280	他	277	恕	271	师	265,266	丧	257	取
285	通	280	嗜	277	耍	271	诗	266	播	257	去
285,286	同	280	踏	277	率	271	狮	266	骚	257,258	权
286	铜	281	太	277	双	271,272	十	266	扫	258	全
286	童	281	泰	277	爽	272	石	266	色	258	拳
286	统	281	贪	277	谁	272	识	266	森	258	犬
286	捅	281	坛	277	水	272	时	266	僧	258	却
286	痛	281	县	277	睡	272,273	实	266	杀	258	确
286	偷	281	谈	277,278	顺	273	拾	266	沙	258	鹁
287	头	182,281	弹	278	瞬	273	食	266	歛		群
287	投	281	志	278	说	273	蚀	266	煞	R	
287	突	281	坦	278	铄	273	史	266,267	山		
287	图	281	袒	278	硕	273	矢	267	删	258	燃
287	涂	282	叹	278	司	273	使	267	孀	258	惹
287	茶	282	探	278	丝	273	始	267	扇	258	热
287	徒	282	堂	278	私	273	士	267	闪	258,259	人
287	屠	282	糖	278	思	273	世	267	善	260,261	
287,288	土	282	螳	278	斯	273,274	势	267	擅	261	仁
288	吐	282	倘	278,279	死	274	事	267	伤	261	忍
288	兔	282	躺	279	四	274	视	267	赏	261	认
288	推	282	滔	279	似	274	侍	267,268	上	261	任
288	颓	282	韬	279	驷	274	拭	268	尚	261,262	日
288	退	282	逃	279	肆	274	是	268	稍	262	戎
288	蛻	282	桃	279	松	274	适	268	少	262	荣
288	吞	282	讨	279	耸	274	舐	268	舌	262	容
288	囤	282	特	279	送	274	嗜	268	蛇	262	融
288	拖	282	腾	279	颂	275	誓	268	舍	262	冗
288	拖	282	提	279	搜	275	噬	268	设	262	柔
288	脱	282	啼	279	俗	275	收	268	社	262,263	如
288	唾	282	醍	279	夙	275	手	268	涉	263	茹

312	尧	308	薰	304	信	299	掀	293	纹	
312	遥	308	寻	304,305	兴	299	鲜	293	闻	W
312	摇	308	循	304	星	299	闲	293	刳	
312	杳	308	训	304	惺	299	贤	293	稳	289
312	咬	308	迅	304	腥	299	弦	293,294	问	289
312	药	308	徇	203,304	行	299	涎	294	瓮	289
312	耀			305		299	姻	294	我	289
312	野	Y		305	形	299,300	衔	294	沃	289
312	业			304,305	兴	300	嫌	294	卧	289
312	叶	308	鸦	305	性	300	险	294	握	289
312	夜	308	鸭	305	幸	300	显	294	乌	289
312,313	一	308	牙	305	凶	300	现	294	污	289
314,315		308	睡	305	兄	300	陷	294	鸣	289
316,317		308	衙	305	汹	300,301	相	294,295	无	289,290
318,319		308	哑	305	胸	215,300	降	296		290
319	衣	308,309	雅	305	雄	300	响	296,297	五	290
319	伊	309	握	305	熊	300	想	297	舞	290
319	依	309	咽	305	休	300	向	297	勿	290
319	仪	309	烟	305	修	301	项	297	物	290
319	怡	309	湮	305,306	羞	301	象	297	误	290
319	贻	309	嫣	306	朽	301	桌	297	雾	290
319	移	309	延	306	秀	301	枵			290,291
319	遗	309,310	言	306	袖	301	晓	X		291
319	顾	310	严	174,306	臭	301	消			291
320	疑	310	沿	306	绣	301	宵	297	希	291
320,321	以	310	炎	306	须	301	道	297	息	291
321	倚	310	奄	306	虚	301	萧	297	惜	291
321	义	310	掩	306	嘘	301	销	297	照	291
321	亿	310	眼	306	栩	301	霄	297	嘻	291,292
321	忆	310	偃	306	旭	301	小	297	嬉	291
321	艺	310	宴	306	醺	301	晓	297	膝	292
321	议	310	艳	306	轩	301	孝	297,298	习	292
321	亦	310	雁	306	喧	301,302	笑	298	席	292
321	异	310	燕	306	玄	302	邪	298	洗	292
321	抑	311	殃	306	旋	302	肋	298	喜	292
322	易	311	羊	307	悬	302	挟	298	系	292
322	溢	311	阳	307	选	302	斜	298	细	292
322	意	311	扬	307	煊	302	卸	298	虾	292
322	毅	311	洋	307	癣	302	谢	298	瞎	291,292
322	因	311	仰	307	绚	302	邂	298	狭	292
322	阴	311	养	307	削	302,303	心	298	遐	292
322	音	311	快	307	穴	303	辛	298	瑕	292
322	殷	311	妖	307	学	303	欣	298,299	下	293
322	吟	312	要	307	雪	303,304	薪	299	仙	293
322	寅	312	腰	307,308	血	304	薪	299	先	293
322	银	312	邀	308	遽	304	馨	299	纤	293

338	淳	335	栉	332	折	329	再	327	渔	322,323	引
338	拙	335,336	智	332	轍	329,330	在	327	愚	323	饮
338,339	捉	336	置	332	这	329,330	载	327	与	323	隐
339	卓	336	中	332	针	330	赞	327	羽	323,324	应
339	茁	336	忠	332	珍	330	减	327	雨	323	英
339	酌	336	终	332	真	330	葬	327	语	323	莺
332,339	着	336	钟	332	枕	330	糟	327,328	玉	323	嚶
339	斫	337	种	332	振	330	凿	328	郁	323	鸚
339	擢	336	踵	332,333	震	330	造	328	浴	323	迎
339	孜	336,337	众	333	争	330	责	328	欲	323	盈
339	越	174,337	重	333	峥	330	择	328	遇	323	营
339	镞	337	周	333	狰	330	喷	328	愈	323	蝇
339	觥	337	粥	333	睁	330	贼	328	鹳	323	影
339	子	337	朱	333	蒸	330	乍	328	冤	323,324	应
339	字	337	诛	333	整	330	债	328	原	324	庸
339,340	自	337	珠	333	正	330	沾	328	圆	324	雍
341		337	诸	333	郑	330	瞻	328	源	324	永
341	恣	337	蛛	333	之	330	斩	328	缘	324	勇
341	总	337	蛛	333	支	330	展	328,329	远	324	用
341	纵	337	竹	333	芝	330	崭	329	怨	324	忧
341	走	337	逐	333,334	知	330	辘	329	约	324	悠
341	足	337	属	334	执	330	占	329	月	324	由
341	祖	337	煮	334	直	330,331	战	329	跃	324	犹
341	俎	337,338	助	334	植	331	站	329	越	324	油
341	钻	338	著	334	摭	331	张	329	晕	324	游
341	嘴	338	筑	333,334	只	331	彰	329	云	325	有
341	罪	338	铸	334,335	纸	331	獐	329	芸	325,326	又
341	醉	338	抓	335	指	331	掌	329	运	326	圉
342	尊	338	专	335	咫	331	丈			326	诱
342	左	338	转	335	趾	331	仗	Z		326	迂
342	坐	338	装	335	至	331	招			326	纤
342	作	338	壮	335	志	331	昭	329	杂	326	于
343	座	338	追	335	治	331,332	朝	329	砸	327	予
343	做	338	锥	335	炙	332,339	着	329	灾	327	余
		338	惴	335	质	332	召	329	宰	327	鱼
						332	照	329,330	裁	327	

条目首字偏旁部索引

十一画以上	188, 189	发	158	卑	五至七画	273	世	
219 虢	五画		335	质	271 师	223	可	一部
厂部	218 尽		337	周	257 曲	247	平	
二至六画	234 买	八画			176 申	185	东	312, 313 一
229 历	六至九画	174, 337 重			190 非	278	丝	314, 315
229 厉	233 乱	九画	172 乘		170 畅	五画		316, 317
229 励	280 肃	十画以上	297 舞	八画以上		197 亘		318, 319
七至八画	263 乳	297 舞	320 舞	230, 231 临		329 再	一画	
206 厚	172 承	297 舞	223 靠	丿部		155, 156 百	185 丁	
178 厝	335 颍	二部		一至二画		213 夹	249 七	
328 原	二部	、部		九 九		312 尧	二画	
九至十画	188 二	二至三画		220 千		六画		
310 雁	195 千	321 义		251, 252 川		310 严	264, 265 三	
匚部	327 于	333 之		175 久		257 求	195 千	
二至四画	296, 297 五	291, 292 为		220 及		197 更	327 于	
246 匹	219 井	四画		212 三画		276 束	267, 268 上	
215 匠	294, 295 无	156, 157 半		270 升		229, 230 两	298, 299 下	
五画以上	296 云	287 头		170 长		225, 226 来	331 丈	
243 匪	329 云	324 永		189 反		七画	289, 290 万	
190 匪	十部	五画以上		181 丹		193 奉	327 与	
卜(卜)部	271, 272 十	229 良		294 乌		160 表	168 才	
267, 268 上	一至五画	221 举		四画		274 事	三画	
330 占	333 支	乙(乚)部		270 生		八画	191 丰	
289 外	199 古	一至三画		271 失		270 甚	222 开	
294 卧	159 毕	184 刁		330 乍		289 歪	219 井	
339 卓	208 华	230 了		227 乐		237 面	193 夫	
丿部	223 克	250 乞		五画		九画	283, 284 天	
四画	六画	190 飞		243 年		310 艳	294, 295 无	
208 划	339 卓	297, 298 习		337 朱		十画以上	296 专	
195, 196 刚	158 直	216 子		185 丢		333 整	338 专	
176 创	265, 266 丧	173 尺		253 乔		242 囊	296, 297 五	
293 刺	234 卖	174 丑		300 向		丿部	162, 163 不	
五画	七至十画	320, 321 以		206 后		三画	164, 165 不	
160 别	242 南	327 予		六画		191 丰	166, 167 不	
229 利	332 真	276 书		294 我		336 中	168 丑	
	280 家	四画		236 每		242 内	174 互	
	162 博	278 司		161 兵		四画	207 牙	
		238 民		298 系		220 旧	308 牙	
				七画		324 由	四画	
				176 垂		273 史	292 未	
				161 兼		174, 175 出	211 击	
							333 正	
							195 甘	

五画	八画	268 舍命	八(一)部	311 仰伊似	267 删
247 评议	196 高离	239 七至十画	154 一至二画	319 体	245 创
272 诉词	228 旁	341 姐	191 分	279 何	245 判
279 词	202 旁	241 拿	198 公	282 但	177 刺
177 词	245 旁	276 舒	三至六画	205 仲	183 到
六画	九画	勺部	226 兰	182 作	200 刮
271 诗	203,204 毫	297 勿	156,157 半	268 伯	223 刻
212 诗	277 率	198 勾	333,334 只	342 冷	七画
172 诗	221 就	157 包	161 并	161 低	219 荆
337 诗	十一至十四画	几部	201 关	231 你	307 削
208 诗	324 雍	188 儿	198 共	184 佛	215 剑
202 诗	202 襄	305 兄	304,305 兴	193 佛	252 前
七画	202 襄	312 尧	161 兵	六画	八画
327 语	204 豪	201 光	221 卷	212 信	248 削
297 语	196 豪	221 先	221 具	198 供	289 削
326 语	二部	173 充	221 单	273 使	九至十一画
210 语	一至七画	223 克	181 养	229 例	196 割
278 语	297,298 习	182 党	311 前	222 侃	八部
八画	173 冲	219 兢	252 首	169 侧	242 内
256 请	160,161 冰	几(几)部	275 真	319 依	285,286 同
337 请	221 决	189 凡	332 兼	七画	290 网
244 请	228 冷	193 凤	214 九画以上	160 便	337 周
277 请	八部以上	279 凤	209 黄	305 修	一部
184,285 请	249 凄	222 凯	248 普	178 促	一画
170 调	231 凜	247 凭	342 尊	206 俗	321 亿
338 治	一部	一部	169 曾	330 信	二画
281 谈	262 冗	一至四画	人(人)部	217 候	261 仁
九画	201 冠	290 亡	258,259 人	330 债	248 仆
240 谋	239 冥	232 六	260,261 入	217 借	174 仇
209 谎	328 冤	306 玄	264 入	321 倚	208 化
308 谎	二部	215 交	一至三画	183 倾	218 仪
十画	262 冗	321 亦	197 个	282 倒	三部
302 谢	201 冠	173 充	177 从	159 倘	331 仗
252 谢	328 冤	五至六画	217 今	193,194 俯	181 代
十一画	三部	250 弃	320,321 以	215 健	194 付
218 谨	二部	160 变	169 仓	九画	299 仙
240 谩	213 计	312 夜	231 令	343 做	319 仪
部(ㄉ)部	213 认	七画	四至六画	286 偻	280 他
311 仰	261 训	153 哀	257,258 全	285 偻	四画
291 危	282 议	285 亭	204,205 合	247 偶	176 传
258 却	308 训	184 帝	250 企	213 偷	305 休
212 即	321 议	部	336,337 众	266 假	324 优
221 卷	213 记	部	327 余	十二画	261 任
302 卸	四画	部	203 含	266 借	267 伤
255 卸	210 讳	部			213 价
部(在左)部	233 论				
	268 设				

山部	306	喧	244	呕	188	尔	九画	243	拧
266,267 山	十画		196	告	214	尖	309	193	拂
三至四画	154	嗽	285	听	201	光	282	331	招
280 岁	274	嗜	322	吟	230	劣	216	246	披
212 岌	173	嗤	176	吹	182	当	170	161	拔
250 岌	十一画		294	鸣	四至七画		220	330	挥
五画	213	嘉	222	君	268	尚	279	六画	
225 岌	306	嘘	五画		271	省	178	274	拭
六至七画	323	喂	292	味	170	会	294	200	挂
333 岌	十二画		187	咄	182	党	225	173	持
192 岌	十三画	嗜	333,334	知	八画以上		266	198	拱
八画	219	嗜	205,210	和	282	堂	十画	302	扶
330 岌	341	嗜	206,207	呼	170	常	156	182	扶
174 岌	251	嗜	220	呼	331	掌	156	285	挡
十三画以上	275	嗜	239	咎	312	耀	312	273	挺
291 岌			245	鸣			十一画	284,285	抬
	口部		242	咆	口部		230	335	挑
	二至三画		206	嗽	二画	口	178	213	指
三至五画	257	囚	308	哄	199	古	334	247	拊
203,304 行	279	四	301	哑	312	叶	十二画	289	挖
305 彻	322	因	280	晓	223	可	172	153,154	按
171 徬	209	回	247	晓	203	号	161	209	挥
245 徬	四画		309	虽	330	占	254	七画	
290 徬	292	困	292	品	333,334	只	195	226	捞
159 徬	225	困	208	品	273	史	169	162	捕
219 徬	288	困	300	啜	305	兄	267	332	振
六至七画	207	困	312	味	173	叱	十四画	243	捏
181 待	五至七画		七画	啜	278	司	339	338,339	捉
308 徬	202	国	177	响	216	叫	十五至十七画	280	损
287 徬	200	固	228	咬	332	召	178	214	捡
八画	287	固	224	唇	231	另		233	捋
245 徬	326	固	153	哩	213	加	寸部	286	换
183 徬	328	固	八画	哭	282	叹	178	153	插
299,300 徬		固	330	唉	三画		二至七画	八画	换
九至十画	217	巾	323	喷	212	吉	187	246	揜
216 徬	一至四画		170,171	营	288	吐	308	178	揜
308 徬	168	布	288	唱	184	吊	275	310	掩
291 徬	271	师	292	唾	172,173	吃	192	217	掩
十二画以上	184	吊	九画	唯	300	向	241	245	排
183 徬	271	希	246	喷	206	后	215	184	排
206 徬	184	希	298	喜	204,205	合	八画以上	176	捶
	297	希	184	喜	238	名	342	288	推
	六至九画		280	嗒	197	各		299	款
	157	带	204,205	嗒	四画			251	掐
乡部	184	带	225	嗒	288	吞	小(一)部	233	捺
305 形	170	带	176	嗒	181	呆	301	184	捺
169 参	193	带	282	嗒	246	否	一至三画	216	接
		带	267	嗒	190	吹	268	282	探
		带	216	嗒				221	探

二至四画	一至四画	193	浮	四画	七至八画	306	须
243 宁	321 忆	208	涣	290	187 饿	160	彬
275 守	235 忙	184	涤	241	九至十一画	160	彪
153 安	208 怀	231, 232	流	266	170 饬	331	彰
339 宇	324 忧	282	涕	294		323	影
289 完	225 快	226	浪	233	丨(冫)部		
226 牢	244 扭	八画		305			
329 灾	五画	255	清	189	338 壮		
五至六画	207 估	284	添	169	215 将		
157 宝	311 怙	206	鸿	236, 240			
185 定	305 快	231	淋	203	广部	189 犯	
174 宠	200, 201 怪	215	渐	171		225 狂	
270 审	319 恰	210	混	254		324 犹	
201 官	六画	205	涸	五画	201 广	五至六画	
272, 273 实	274 恃	327	渔	253	二至五画	207 狐	
223 客	198 恭	182	淡	199	256 庆	199 狗	
七画	205 恒	269	深	205	323, 324 应	298 狹	
203 害	209 恍	九画		330	232 庐	271 狮	
225 冤	169 惘	309	湮	228	245 庞	186 独	
213 家	284 惻	237	渺	324	190 废	333 争	
301 育	251 恬	293	温	310	六至八画	216 狡	
310 宴	223 恰	225	溃	250, 251	186, 187 度	七画	
160 宾	242 恪	208	滑	242, 243	298 席	226 狼	
329 辛	205 恨	325	游	190	343 座	八画	
八画	七画	十画		161	222 康	235 猫	
322 寅	158 悖	235	满	248	324 庸	170 狙	
213 奇	203 悻	240	漠	219	九至十一画	九画	
213 寂	209, 210 悔	328	源	335	229 廉	十至十三画	
237 密	八画	226	濯	六画	194 腐	331 獐	
九至十一画	256 情	282	滔	216	门部		
203 寒	297 惜	231	溜	206	236 门	夕部	
194 富	290 悃	202	滚	185, 186	一至四画	238 名	
264 塞	292 惟	322	溢	298	267 闭	280 岁	
254 瘦	219 惊	十一画		210	159 閃	187 多	
200 寡	169 惨	249	漆	299	293, 294 问	233 罗	
170 寡	九画	247	漂	213	299 闲	236 梦	
230 寡	191 愤	235 漫	漫	311	214 间	175 处	
丨部	304 惺	184 滴	滴	210	236 闷	197 各	
二至四画	338 惘	232 漏	漏	244	五至六画	285 条	
326 迂	228 愣	十二画		218	242 闹	158 备	
178 达	209 惶	253 潜	潜	七画	293 闹		
202 过	十画	160 源	源	220	丨部		
308 迅	270 慎	212 激	激	268	三画	二至四画	
218 进	十一画	201 灌	灌	301		211 饥	
328, 329 远	235 慢	十六至十七画		221	汗	189 饭	
292 违	223 慷	201 灌		204	294 污	323 饮	
329 运	丨部	丨(灬)部		203	215 江	五至六画	
229 连				287	173 池	157 饱	
				328		273 蚀	

257	权	282	腾	191	纷	292	委	一至三画	218,219	近
186	杜	王部		334,335	纸	267	嫫	173	尺	返
276	束			293	纹	273	始	218	尽	迎
285	条			五画		六画		四至六画		这
250	杞	290	王	298	细	312	要	169	层	173
228	李	一至四画		336	终	291	威	246	屁	五画
290	枉	327,328	玉	157	绎	277	耍	292	尾	220
158	杯	257,258	全	219	经	215,216	娇	221	局	248
312	杳	244	弄	六画		170	姘	221	居	六画
202	果	289	玩	216	结	七画	媾	257	屈	307
156	板	300	现	210	绘	247	媾	335	咫	274
279	松	五画		307	绚	299	媾	七画以上		338
253	枪	209	皇	233	络	292	媾	330	展	282
301	泉	332	珍	222	绝	八画	媾	287	屠	279
332	枕	231	玲	216	统	248	媾	337	属	237
160	标	六画		286		289	媾	233	屣	243
262	荣	337	珠	七画		300	媾	233	屣	288
224	枯	156	班	197	纆	213,214	媾	己(巳)部		七画
335	栉	228	理	306	绣	十一画	媾	213	己	280
186	栋	291	望	213	继	309	媾	157	包	337
170	查	八画		177	绰	十二画以上	媾	321	异	301
300,301	相	254	琴	270,271	绳	297	媾	250	岂	330
301	朽	231	琳	292	维	子(子)部		弓部		192,193
232	柳	256	琼	237	绵	339	子	322,323	引	285
254	亲	156	斑	232	绿	一至五画		331	张	九画
276,277	树	264	瑞	208	纆	178	存	237	弥	158
262	柔	298	瑕	328	缘	280	孙	299	弦	328
170	柴	十至十二画		193	链	301	孝	264	弱	319
282	桃	248	璞	170	缠	339	孜	182,281	弹	187
217	桀	韦部		280	缩	199	孤	253	强	183
196	桀	291	韦	十一画		307	学	337	粥	160
197	格	282	籍	马部		263	孺	女部		298
306	根	木部		234	马	乡部		二至三画		十画
265	桐	240	木	二至四画	驴	二至三画		244	奴	253
160	杉	一画		233	驴	220	纠	214	奸	312
276	梳	158	本	五画		326	纡	262,263	如	312
229	梁	292	未	279	骟	206	纡	290,291	妄	十三画以上
250	棋	二画		244	驾	299	纡	204	好	302
334	植	306	朽	213	驾	329	纡	四画		182
266	森	248	朴	六至十画	驾	289	纡	237	妙	231
213	集	337	朱	234	驽	213	纪	311	妖	尸部
9画	概	266	杀	216	驽	四画		199	姑	271
195	概	211	机	203	驽	196	纲	249	妻	尸
		329	杂	249,250	驽	341	纵			
				266	驽					

276	蜀	240, 241	目	328	愈	310	炎	二至七画		208	欢
		二至四画		322	愈	232	炉			264	软
	血部	235	盲		十一画		五画			303	欣
	三至五画	300, 301	相省	203	愁		220			328	欲
323	盈	271	看眉	293	慰		226	六画		八画以上	
214	监	222			十四画以上		197			249	欺
	六至九画	236	五至七画		巾(韋)部		206			266	歌
271	盛	333	睜		280	肱	309	七至八画		196	歌
245	盘	310	眼	279	臂		209				
195	盖	185	八画		279	臂	192				
	巾部	186	睛		母(母)部		191	九画			
	一至二画	308	睡		236	每	307	十二画		191, 192	风
332	针	277	九至十画		石部		230	燎		264	飒
185	钉	234	瞞		272	石	258	燎			
	四画	171	瞞		二至四画			斗部			
336	钟	298	十一画以上		339	斫		186	斗	322	股
	五画	172	瞞		五画			230	料	210	毀
253	钱	278	瞞		329	砸		302	斜	322	殺
253	钳	330	瞞		248	破			…部		
341	钻		田部		278	硬			四至八画		
285	钻		324	由	258	硬		184	点	293	文
278	铁		二至三画		八画	碑		230	烈	249	齐
	六画		241	男	153	碑		258	热	156	斑
286	铜		158	备	246	碑		337	煮	190	斐
337	铁		四画		232	碌		216	焦		
285	铤		292	畏	159	碧		333	九画以上		
239	铤		278	思	223	碧		332	燕	189	方
322	铭		五至六画		245	碧		266	照	190	放
	七画		232	留	240	磨		297	熊	233	旅
338	铸		233	略		龙部		305	熊	245	旁
248	铸		228	累		322	龙	276	熊	306	旋
301	销		七画以上			业部		310	熊	250	旗
175	销		194	富					户部		
192	销		212	崎					207	户	
264	悦		一部						214	肩	
226	悦		279	四					280	所	
	八画		三至八画						160	扇	
178	错		233	罗					267		
233	错		189	刃							
338	惟		336	量							
218	惟		341	畢							
339	佛										
	九画										
254	慎										
232	慎										
	十一画										
220	镜										

二至七画

208	欢
264	软
303	欣
328	欲
	八画以上
249	欺
266	歌
196	歌

风()部

191, 192	风
264	飒

爿部

322	股
210	毀
322	殺

文部

293	文
249	齐
156	斑
190	斐

方部

189	方
190	放
233	旅
245	旁
306	旋
250	旗

火部

210	火
	一至三画
237, 238	灭
209	灰
183	灯
329	灾
231	灵
	四画
171	炒
335	炙

礻部

	一至四画	
228	礼	
268	社	
274	视	
	五画	
341	祖	
269, 270	神	
	六画以上	
210, 211	祸	
193	福	

心部

302, 303	心
	一至四画
159	必
335	志
281	忘
291	忍
261	忍
336	忠
243	念
	五画
278	思
329	怨
212	急
341	总
244	怒
	六画
187	恶
187, 188	息
297	息
229	恣
341	恣
277	怒
	七至八画
307	愚
209	愚
324	恚
258	悲
158	悲
172	恹
	九至十画
300	想
195	感
327	感
174	愁

274 蔗
284 甜
276 舒

竹(ㄣ)部

337 竹
二至四画
159 笔
301,302 笑

五画

158 笨
232 笼

六画

183 等
338 筑
159 竿
178 答
218 筋

七画

214 简

八画

182 算
201 管

九画

215 箭

自部

339,340 自
341

174,306 臭
297 息

血部

307,308 血

舟部

245 盘
176 船

衣部

319 衣
二至六画

160 表
183 衰
243 裘

八至九画

187 颖
十至十二画
184 颀

(广)部

207 虎
306 虚
160 彪

虫部

一至三画

298 虾
280 虽
234 蚂

四画

169 蚤
246 虻

五画

200 蛊
268 蛇

六画

337 蛛
234 蚕

七画

276 蜀
192 蜂
288 蛻

八画

256 蜻
190 蚱
323 蝇

十画

262 融

十一画

282 螳
十五画以上
177 蚕

缶部

266 罄

舌部

268 舌
233 乱
268 舍

老部

226,227 老

耳部

188 耳
二画
257 取

三画

293 闻
四画
279 聃
197 耿

五至十画

230 聊
229 联
221 聚
177 聃

臣部

294 卧
330 臧

西部

312 要
194 覆

页部

二至三画
185 顶
256 顷

301 项
277,278 顺
306 须

四画

289 顽
200 顺
187 顿
279 顿

五至七画

278 顽
319 顽
247 频
288 频

立部

229 立
三至六画

254 亲
264 飒
331 站

七画以上

286 童
322 意
217 竭

穴部

307 穴
一至六画

256 穷
223,224 空
287 突
254 窃
175 穿
262 容

七画以上

176 窗
225 窺

衤部

二至五画
162 补
175 初
281 袒
306 袖
245 袍

十一画以上
218 襟

疋部

276 疏
320 疑

皮部

246 皮

矛部

262 柔

200 瓜
247 瓠

用部

324 用

鸟部

243 鸟
二至四画

220 鸱
211 鸡
239 鸣
308 鸦

五画

323 鸢
308 鸱
六至七画

206 鸱
187 鸱

八画

258 鸱
246 鸱
177 鸱

十画

205 鸱
十一画以上
323 鸱
328 鸱

广部

二至四画
176 疮
五画

161 病
212,213 疾
246 疲

六至七画

286 痛
八画

173 痴
九至十画
276 瘦
十一至十三画
226 癩
十四画以上
307 癩

矢部

273 矢
333,334 知
216 矫
186 短
153 矮

禾部

二至三画

229 利
306 秀
278 私
205,210 和
161 秉
292 委

四画

337 种
257 秋
223 科

五画

254 秦
240 秣
172 乘
212 积
171 称
237 秘

六至七画

319 移
268 稍

八画

156 稗
174 稠
288 颖

九至十画

293 稳

白部

154,155 白
一至八画

155,156 百
209 皇
216 皆
216 皎

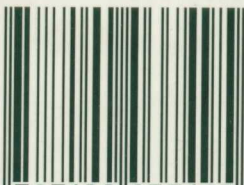
瓜部

	227, 228	雷	268, 269	身	八至十画	189	翻	338	装		
骨部	231	零	198	躬	341	醉		七画以上			
	297	雾	187	躄	282	糜	糸部	202	裘		
200	332, 333	震	282	躄							
	301	霄			辰部		一画		羊(羴)部		
鬼部			谷部				298	系			
					177	唇	四至七画		311	羊	
202	齿部		200	谷	171	展	280	素	一至六画	169	差
210	339	龇	328	欲			280	家	236	美	
173			211	箭	豕部		218	豨	311	莽	
							228	豨	305, 306	羞	
食部	佳部						八画以上		332, 339	着	
			豸部		213	豕	189	豨	195	盖	
273	二至六画	242	170	豺	301	象			267	善	
168		213	157	豹	204	豕	走部			七画以上	
		310	236	貌					258	群	
音部	305	308, 309			里部						
	305	雅					341	走			
322	308, 309	焦	角部		228	里	二至五画		194	赴	
	216	雍			174, 337	重		220	赴		
麻部	324	雍	198	觥	312	野		195	赶		
	八画以上		175	触	230	量		250	起		
234	184	雕	217	解	286	童		329	越		
240					足(彳)部			171	趁		
240	金部							257	趋		
237			309, 310	言	341	足		171	超		
	217, 218	金	275	誓	二至四画			六画以上			
鹿部	215	鉴			335	趾	339	越			
			辛部		329	跃			赤部		
232	鱼部										
231			303	辛	五画			173	赤		
	327	鱼			154	跋		205	赫		
黑部	二至七画		青部		184	跌					
					245, 246	跑					
205	232	鲁	254, 255	青	162	跛	六画		豆部		
240	157	鲍									
240	299	鲜	其部		285	跳		186	短		
253	八至十画				232, 233	路		183	登		
154	187	罅	249	其	七至八画						
	201	罅	270	甚	174	跨					
鼠部	231	罅	278	斯	280	踏					
			249	期	173	脚					
276	革部		249	欺	九至十画						
					336	踵		339	酌		
鼻部	196	革	雨(⊖)部		178	蹉		220	酒		
					243	蹉		306	酣		
158	六画	鞍	327	雨	183	蹈		203	酣		
203	七至八画	鞞	307	雪	身部			六至七画			
	221	鞞						239	酪		
	九画	鞞						280	酸		
	160	鞞									

فہرست ضرب اش نامی
خاصی چینی
اصطلاحات چینی بہ فارسی

波斯语汉语谚语词典 汉语波斯语成语词典

ISBN 7-100-03749-2



9 787100 037495 >

ISBN 7-100-03749-2/H·948

定 价：22.00 元